عشق و دستگاری

شرح

دعای ابوحمزهٔ ثمالی

محمد فرید بن اسماعیل شیرازی

تقدیم به روان پاك علی بن الحسین
زین العابدین و فخر الساجدین
حضرت سجاد علیه السلام

عشق و رستگاری

شرح
دعای ابوحمزه ثمالی

احمد زمردیان شیرازی

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

چاپ افست اسلامیه

عشق و رستگاری
ترجمه دعای ابوحمزه ثمالی
شرح و ترجمه: احمد زمردیان شیرازی
ناشر: کتابفروشی اسلامیه
تعداد: ۳۰۰۰ جلد
چاپ: پنجم
چاپخانه: افست اسلامیه
تاریخ: ۱۳۶۲ شمسی

سخنی درباره چاپ دوم این کتاب

از مؤلف

قبل از هر چیز میخواستم عرض تشکر نمایم از مراحم عالیه بزرگان علم و دانش، علماء اعلام، اساتید محترم دانشگاه مدیران جرائد و طبقات مختلفی که این ناچیز را کتباً و شفاهاً مشمول الطاف و عواطف خود نموده و با ارسال تقریظهای جالب مندرجات کتاب را ستوده و موجبات تشویق حقیر را فراهم ساختند، بدینوسیله سپاسگذاری نموده و از اینکه مقدور نبود آنهمه تقریظات و تقدیرنامه ها در تجدید چاپ درج شود پوزش و معذرت میطلبد و سعادت و رستگاری همگی را از خداوند متعال خواهانست.

با آنکه دنیای امروز بطور کلی بسوی مادیت پیش میرود و بیشتر از مردم جهان توجه خود را از حقایق دور داشته و با امور مادی معطوف نموده و در واقع بیشتر از اصول معنوی و اخلاقی خود را از دست داده اند، انتظار نمیرفت که چاپ اول این کتاب که (مجموعه ای از نکات برجسته اصول عقائد است) با حسن استقبال روبرو شده و بسرعت تمام گردد و این خود سبب امیدواریست بخصوص اینکه خوشبختانه بطوریکه از نامه های رسیده مشهود است اینگونه مورد نظر بیشتر از جوانان روشنفکران و دانشجویان قرار گرفته و تحولی در تثبیت عقائد ایشان ایجاد نموده است

سلام بر آنها که هدایت را پذیرفته و می پذیرند

چاپ اول : خردادماه ۱۳۴۶
چاپ دوم : مهرماه ۱۳۵۰
چاپ سوم : تیرماه ۱۳۵۲
چاپ چهارم : شهریورماه ۱۳۵۸
چاپ پنجم : اردیبهشت‌ماه ۱۳۶۲

این کتاب

تنها برای آنها که پابند باصول دینی هستند نوشته نشده ،
بلکه برای هر گروه که طالب آراستگی خود به کمالات
باشند، برای آنهائیکه برسر دوراهی (حق و باطل)
سرگردانند ، برای آنها که درحال شك
و تردید بسر میبرند، بخصوص طبقه
جوان وروشنفکر مطالعه این کتاب
لازم وضروری است

تقدیم به روان پاك علی‌بن الحسین
زین العابدین و فخر الساجدین
حضرت سجاد علیه‌السلام

عشق و رستگاری

شرح
دعای ابوحمزه ثمالی

احمد زمردیان شیرازی

از انتشارات :

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

چاپ افست اسلامیه

این کتاب مورد تائید پیشوای عالیقدر شیعیان جهان قرار گرفته است

از نجف اشرف :

بطوریکه در صفحه مقابل مشهود است
این کتاب بنظر مبارك حضرت حجة الاسلام و المسلمین آیت‌الله‌العظمی آقای سید محسن طباطبائی حکیم مدظله رسیده و ایشان بواسطه کثرت مشاغل رسیدگی به آنرا باهل وثوق برگذار فرموده و بعد از آنکه موثقین موضوع مطالب کتاب را بعرض معظم‌له رسانیده اند مراتب تائید خود را (در بخش دوم) اظهار فرموده‌اند

جناب مستطاب فاضل محترم آقای حاج احمد آقا زعردیان زید تایید

بسمه تعالی

پس از تسلیم و تحیت تأمول اند طلبیده موفق و مؤید بوده قرین صحت و سعادت باشید
گردیده واصل

کتاب شریف شرح دعاء ابوحمزه ثمالی رضوان الله تعالی علیه که از قلم آن جناب بوده
نظر بانید بواسطه کثرت مزاحمات دشمن اهل و ضعف مزاج فرصتی برای
مطالعه و تحقیق جدیده نمی یابند ارجاع بعضی از توقیعی داده بلاحظه
امید وارم مورد نظر حضرت سید الساجدین شده در دفتر حسنات جناب عالی ثبت
گردد جزاکم الله خیر الجزاء والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۸۷
۱۴ صفر

بسمه تعالی

پرلوزارید سلام برنده رجات رقیم عالی طلوع حاصل شده از توفیقیت
جناب عالی بشرح دعاء جلیل که حاوی مضامین عالیه و روح
مؤمن را بالم ترهید و تجدید متصل میکند مسرور شدیم ایام
این عمل صالح بقبول درگاه الهی و در صحیفه حسنات
جناب عالی ثبت خواهد شد ولذا از عبر خود فراموش
نخواهم کرد والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱۳۸۷
۱۴۳

چند نمونه از تقریظهائیکه
تاکنون براین کتاب نوشته شده است

از شیراز :

تقریظ : حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة الله العظمی
آقای حاج شیخ بهاء الدین محلاتی
مدظله العالی

این کتاب شریف کـه بشرح عشق بوصال کمال
مطلق آغاز شده و برستگاری پایان میبابد
تشنگان وصال بقرب حق را از سرچشمه زلال
فیض خداوندی سیراب میسازد .....ـــه

بسم الله الرحمن الرحیم وله الحمد

یکی از برترین مظاهر بندگی منوط به حالت قدسی ربوبیت دعاست زیرا همچنانکه نیازمندی بنده بخداوند در اصل ذات و حقیقت بی پایان است بی نیازی و قدرت حق متعال هم بی پایان است و از طرفی انگیزه آفرینش بندگان جز برپایه محبت بخلق نبوده که احببت ان اعرف پس اگر بنده موقعیت ناچیز خود را در برابر منبع قدرت و جلال و رحمت و جمال دریابد باید در تمام اوقات هستی خود با دل زار و چشم اشکبار با قلبی مملو از تمنا روی نیاز بدرگاه بی نیازیش آورده فقر خود را بغنای او ضعف خود را بقوت او ذلت خود را بعزت او عجز خود را بقدرت او گمراهی خود را بهدایت او پناهنده ساخته چاره سازی کند. یکی از برترین ادعیه حق که در این مقام یعنی در عرض نیاز با عبارات دل انگیز و جمله های هیجان انگیز گوی سبقت از سایر اولیا ربوده و خواسته های یک بنده را که بخواهد در پیشگاه بندگی گام بگذارد با سوز و گداز از درگاه بی نیاز تمنا مینماید حضرت سید الساجدین زین العابدین چهارمین وصی و جانشین رسول اکرم است. صحیفه بحضرت گنجینه ایست از معارف الهی و خواستاری آنچه برای کمال نهائی یک انسان کامل بایسته است. یک نمونه کامل دیگر از دعاهای آنحضرت دعای معروف بدعای ابی حمزه ثمالی است، امام علیه السلام در این دعا زبان گویای یکیک بنده بینوائی است که از شدت نیازمندی خود را بتاب و توان دیده با دلی پر شور دست تضرع بدامن قادر بی نیاز زده شکسته گیهای خود را بستن و دردهای خود را درمان میطلبد. اینک در کتاب حاضر تصنیف دانشمند محترم دوست ارجمند مکرم آقای حاج احمد زمردیان دام توفیقه هریک از جمله های دل انگیز این دعا را باز حق فراوان توضیح داده و در شرح فقرات از آیات مناسبه قرآن کریم چاشنی گرفته و هر دفعه که (دلی) اشتیاق را برای رسانیدن پیام نیاز برفراز آسمانها بپیشگاه عرش اعلا میفرستد با اشعار شورانگیزی که از ذوق لطیفش تراوش کرده او را بدرقه کرده دلگرم میسازد. بالجمله این کتاب شریف که بشرح عشق بوصال بوصال کمال مطلق آغاز شده و پرستگاری پایان می یابد تشنگان وصال قرب حق را از سرچشمه زلال فیض خداوندی سیراب میسازد. طالبان قرائت این دعا نوازش این کتاب شریف را مطالعه فرموده، تا با شوقی سرشار و قدم صدق و اخلاص این راه را بسپرند ۲۹ محرم ۱۳۸۷ بهاءالدین محلاتی

مطالب این کتاب
مجموعه ای از معارف الهی است

دراین کتاب بسیاری از نکات برجسته اصول عقاید

مورد تحقیق قرار گرفته است

از قم :

تقریظ : علامه معظّم حضرت آیت‌الله‌العظمیٰ
جناب آقای سید محمد حسین طباطبائی مد ظله‌العالی
(صاحب‌تفسیر، المیزان)

دراین کتاب چیزی که بسیار جلب توجه میکند

و حقاً موجب اعجاب میباشد تطبیقاتی است که

درهریك ازفقرات دعا باکمال دقت بآیات‌کریمه

قرآنی شده وباین ترتیب راهی‌که قرنها متروك

بود باز گردیده است ....

۱۴۰۳/۹/۲۴

بسمه تعالی

دانشمند معظم جناب [illegible]

کتاب شریف عشق و رستگاری چند روز پیش زیارت و دریافت

چند روزه از مطالعه بخشهائی از آن برخوردار شدم امیدوارم

خداوند متعال بر این خدمت مهم از جناب عالی پذیرائی بپذیرد

کتاب با ترجمه و متن و در عین حال که با بیانی بسیار ساده

شرح فقرات شریفه این دعای عالی و والا مضمون پرداخته

شده بعارف عالیه و لطائف دقیقه آن نیز اشاره و گزارش

چیزی که بسیار جالب توجه میکند دقت در ترجمه و شرح

میباشد تطبیقی است که در هریک از فقرات دعا با

دقت با آیات کریمه قرآنی شده و بدین ترتیب راهی

که قرنها متروک بوده باز گردیده است امیدوارم که

این طریقه بهمت مردان علم و دانش معمول گردد

روزی را ببینیم که معارف حقیقی اسلامی که در [illegible]

آثار ارزشمند ائمه معصومین علیهم السلام ودیعه گذارده شده با

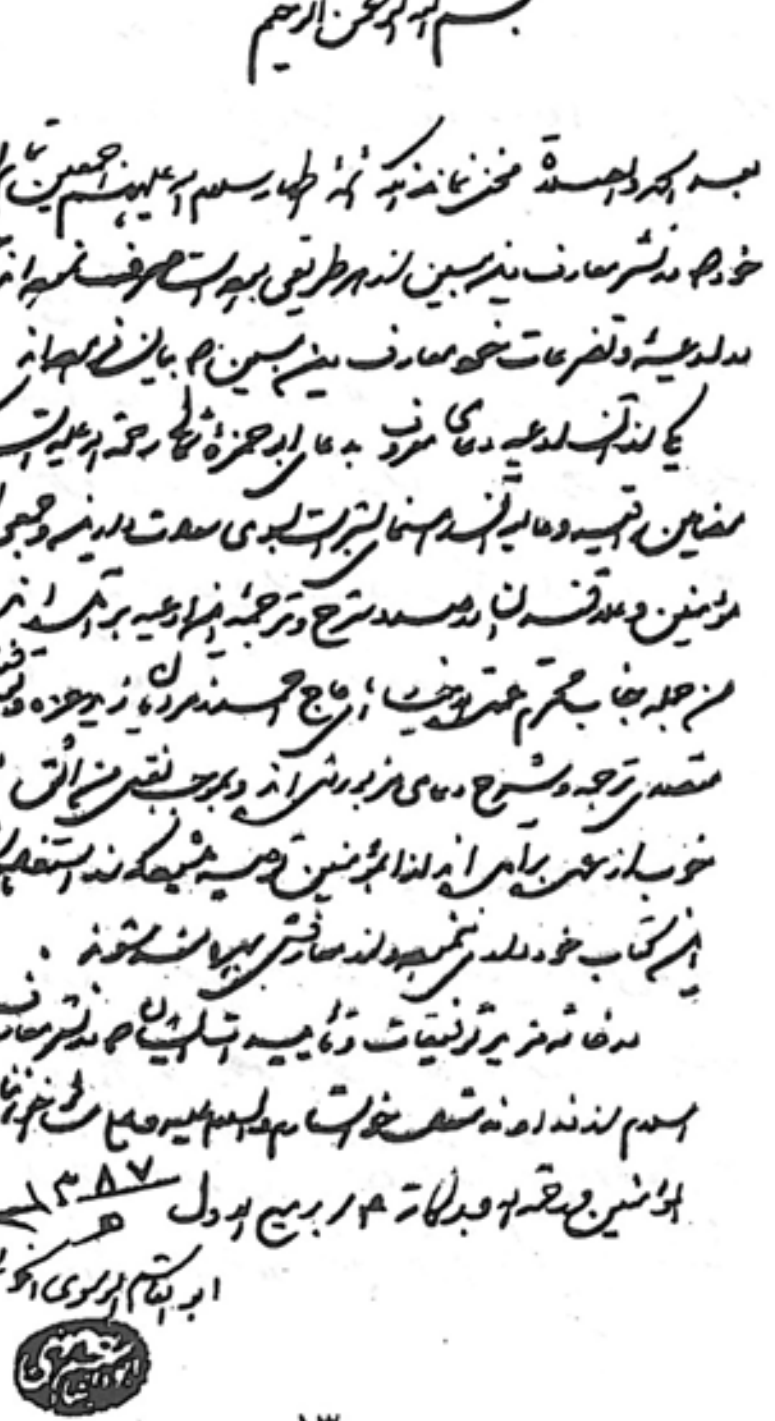
نور قرآن روشن و قرآن حضرات نشانه گاه علمی ما

قرار گیرند والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

محمد حسین [illegible]

از نجف اشرف :

تقریظ : حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمین آیة الله العظمی
آقای سید ابوالقاسم موسوی خوئی
ادام الله ظله الشریف


بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلاة فحسن غایة ما یهتم به طلاب علوم آل محمد صلی الله علیهم اجمعین تنقیح الطرق التی یتوصل بها الی معارف الدین وتصفیة ما یدعیه کل مدع من الطرق التی یتوصل بها الی معارف الدین ومن جملة ما یدعیه کل مدع من الطرق التی یتوصل بها الی معارف الدین دعاء ابی حمزة الثمالی رحمه الله علیه لاشتماله علی مضامین رفیعة ومعارف منیعة تلیق بساحة کبریاء سیدة الدین وحجج الله علی المؤمنین وقد قام الاخ المحترم الحاج محمد مهدی الآصفی زید توفیقه بشرح وترجمة هذا الدعاء الشریف فجزاه الله خیر الجزاء وقد اجاد فی ترجمته وشرحه ودعائی مزبور شرحا وافیا وترجمة تفی بالمقصود

از کربلا :

تقریظ : حضرت حجة الاسلام و المسلمین
حاج آقا محمد حسینی شیرازی مد ظله العالی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی اعدائهم الی قیام یوم الدین

حضرت سجاد علیه الحسین علیهما الاف التحیة والسلام در دوره بنی امیه حضرا بعد از شهادت پدر بزرگوارشان در سخت‌ترین زمانهای تقیه گذران میفرمودند ولی مع ذلک از ترویج اسلام و نشر عقائد و اخلاق و احکام با بهترین وسائل ممکنه شب و روز دست بر نداشتند تبلیغ آنحضرت به شکی گفته بود اول کلمه که هر سالم عده را بسوی اسلام دعوت میفرمودند تدریس آداب و سنن باشان میفرمودند و بعد از تکمیل آنها در تعلیم هدایت و اصلاح آنان اقدام میفرمودند تا آنکه در میان مردم برگزیده شده سلطان دین و در جهان شریعت سید المرسلین باشند دوم آنکه لسان گویا بر حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام طلب انتباه عام و دعوت بطرف اهل بیت علیهم السلام - که نجات دهنده اسلام و دین بودند - میفرمودند باین طریق از بهترین وسائل برد آنرا تاثیر اصول دین و فضیلت و مهم اساس کفر و ظلم و استبداد شمرده آنکه تمام اصول و اخلاق و آداب را بصورت ادعیه و مناجات در بین مردم نشر میفرمودند که مؤثر و مهیج از برای خواننده و شنونده از بهترین وسائل پرورش و تعلیم است چنانکه علماء نفس متعرض آن شده‌اند ولی افسوس که شیعیان جهان از این گنج گران بها استفاده قابلی ننموده و تا حال در گوشه کتابخانه‌ها این جواهر نفیس پنهان است جناب مستطاب آداب عمار الاعزة الاحرار مروج الاحکام ناشر الاسلام المؤید بالتائید الربانی والمسدد بالتوفیق الصمدانی آقای حاج احمد زمردیان شیرازی دامت ایامه اداره ذکر الله فی المسلمین اقدام بالطاف حضرت حق جل ثنائه و تنبهات خاصه اهل بیت عصمت وطهارت توفیق بزرگی را نائل شده و شرح لبیاد بر ادرج بریکی از دعاهای حضرت زین العابدین علیه السلام که مرسوم است (بدعای ابی حمزة ثمالی رضوان الله تعالی علیه) نموده اند امید از درگاه حضرت باری تعالی آنکه این کتاب را لطف خویش تر لذایذ و اجر و مزد مولف را مضاعف گردانند و آنان را باشال این توفیقات مدد فرماید و مسلمین را از این کتاب ، و کتاب سازان آنان (مخصوصا لسان) که این کتاب لسان بیدار دانشجاست بهره مند گردانند و الموفق و هو المستعان کربلاء المقدسة

۲۵ / ذی الحجة / ۱۳۸۶ هـ عبد الهادی الحسینی الشیرازی

نظیر این کتاب تاکنون دیده نشده است

ازقم :

تقریظ : حضرت مستطاب حجة‌الاسلام والمسلمین آیة‌الله العظمیٰ
سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی
مد ظله‌العالی

این کتاب در موضوع خود قلیل النظیر بلکه
عدیم القرین والمثیل است ، شرحی است مطالب
شامخه و افکار عالیه را با الفاظ و قوالب سلیسه
وبیانات واضحه ادا نموده مقرون با سوز و گداز
وراز ونیاز است ... ـــه

بسمه تعالی

الحمد لله مجیب الدعاء، وسامع النداء، الراحم علی من رأس ماله الرجاء، وسلاحه البکاء والصلوة والسلام علی قدوة الانبیاء والمرسلین، ومقدام المقربین، وعلی آله البررة الکرام ائمة الاسلام. وشموس الانام فی الدیاجی الیهام، وبعد: توفیق ربانی و سواعد الهی شامل حال این شکسته بال شده شطری از کتاب مستطاب: شرح دعای شریف جناب ابی حمزه ثمالی را که از رشحات قلم افادت شیم جناب مستطاب دانشمند گرامی وفاضل ارجمند آقای حاج میرزا احمد زمردیان شیرازی دام مجده میباشد ملاحظه نموده ویافتم او را در موضوع خود قلیل النظیر بلکه عدیم القرین والمثیل، شرحی است مطالب شامخه وافکار عالیه را با الفاظ وقوالب سلیمه و بیانات واضحه ارائه نموده مقرون باسوز وگداز وراز ونیاز، امیداست برادران دینی متضرعین ومبتهلین بدرگاه سبحانی از فوائد مندرجه در آن استفاده نموده واز مراجعهٔ بچنین تألیف نفیس غفلت نفرمایند

در خاتمه از ساحت قدس ربوبی بوسیله مقربان آن درگاه مزید توفیقات مؤلف را مسئلت نموده وافزونی امثال ایشان را در بین مؤمنین خواهانم. والسلام علی من اتبع الهدی

حرره خادم علوم اهل البیت علیهم السلام شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی ۹ ربیع المولود سنه ۱۳۸۷ بلدة قم المشرفة حرم الائمة وعش آل محمد

این کتاب از نظر فرهنگ

(توانا بود هر که دانا بود)

تقریظ : جناب آقای بهمن حبیبی مدیر کل آموزش وپرورش فارس
(از صاحبمنصبان عالیرتبه وزارت آموزش وپرورش)

اقدام ثمربخشی که در مورد ترجمه وشرح دعای
ابوحمزه ثمالی شده میتواند خواننده را باین
هدف نزدیك سازد که بهتر و بیشتر بحقایق اسلام
ودستور بزرگان دین آشناشود وازدریای بیکران
رموز ودقایق تعلیم وتربیت سیراب گردد ... ←

بنام خداوند جان و خرد

در قرآن کریم با آیات بسیاری برمیخوریم که در آنها امر به تفکر و تدبر شده است با توجه باین اصل مهم هم چنین با بررسی این نکته اساسی که تعالیم اسلام بر روی پایه‌های معرفت و خرد بنیان گذاری شده است ضرورت دارد آیات کریم و سخنان پیامبر بزرگ و پیشوایان دین با دقت کامل ترجمه و تفسیر شود و در دسترس همگان قرار گیرد تا عموم مردم بتوانند بهتر و بیشتر بحقایق آئین اسلام و دستورات بزرگان دین آشنا شوند

اقدام ثمربخشی که در مورد ترجمه و شرح دعای ابوحمزه ثمالی شده می‌تواند خواننده را باین هدف نزدیک سازد

دعای ابوحمزه که کلام پیشوای بزرگ علی بن حسین علیه السلام میباشد در حقیقت دریای بیکرانی است از رموز و دقائق تعلیم و تربیت و جهان بی انتهائی است از اندیشه‌های عمیق و مکتب بزرگی است برای تربیت نفس و تهذیب اخلاق ــ انگیزه ایست برای خواننده که او را بانجام کار نیک ــ کسب حلال ــ تقوی ــ ادب اتکاء بنفس ــ یکتاپرستی وامیدارد ــ مطالعه کنندگان می توانند توشه فراوانی از این کلام برگیرند و در نشیب و فراز زندگی آن را بکار بندند ضمن قدردانی از مساعی مؤلف محترم انشاءالله خوانندگان ارجمند این کتاب با توجه کامل بمفهوم آیه شریفه ایاك نعبد و ایاك نستعین هدایت بصراط مستقیم را از درگاه رب العالمین مسئلت خواهند نمود ــ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا .

بهمن حبیبی

از شیراز : عالم ربانی حضرت آیة‌الله جناب سید عبدالحسین دستغیب مد ظله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الدعاء اعظم وسیلة للتقرب الیه والتزلف والصلوة علی خاتم الانبیاء محمد المصطفی وعلی آله مصابیح الدجی وعترته اهل التقی واصحابه الی یوم الجزا

و بعد شریف ترین حالات و پربهاترین ساعات عمر انسانی لحظه ایست که بیاد پروردگار خود افتد و او را بعظمت و عزت و توانائی و دانائی و بی نیازی و همین همی شناسد و خود را بحقارت و ذلت و ناتوانی و نیازمندی و محض نیستی بیند پس دانه‌ای بادلی سرشار از محبت او و شوق لقاء او و با چشمی اشکبار از ادراک کبریائی و بی نیازی او زبان خود را ترجمان دل و حال خود قرار داده و الفاظ و کلمات مناسب انشاء نموده و با سنم خود راز و نیاز کند و آتش شوق را برافروزد که یدعو ثبورا و یصلی سعیرا و کانوا لنا خاشعین و همین حالت ظهور کمال حقیقی انسانی و نمونه ایست از لذات نهانی روحانی و هر که از چنین مقامی محروم باشد از مقام انسانیت بی نصیب و بر اوج شأنی و شرافتی و باو اعتنائی نیست که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعائکم و چون هر انسانی بهر حدی از کمال و معرفت هم که رسیده باشد ناگزیر است از ذکر کلمات و جملات مناسب در مقام مخاطبه با حضرت آفریدگار زیرا کسی از عهده برنیاید که از عوالم ربوبیت با خبر و بتمام اسماء و صفات جلالیه و جمالیه حق جل و علا احاطه کامل داشته باشد و لهذا چنین مقامی مختص بچهارده نفر معصومین یعنی رسول الله و ائمه هدی و صدیقه کبری علیهم السلام بوده و از اینجا دانسته میشود دعائیکه آن بزرگواران انشاء فرموده‌اند و در دست ما است از نعم عظمی الهیه است که قدر آنها را بدانیم زیرا گرانبهاترین دعاها که جامع همه مکارم و مشتمل بر تمام شئون عبودیت است که الدعاء مخ العبادة بهره ما نیز شده است چون نمیدانیم چگونه خدا را بخوانیم و از جمله دعاهای شریفه دعای ابوحمزه ثمالی است که از انشاءات امام چهارم حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام و مشتمل بر تمام مراتب بندگی و معرفت حضرت خداوندیست و چنین عربی بلیغ و فصیح زبانها از آن کم بهره بوده عبد صالح الرفیق الاوحد حاج آخوند ملا علی همدانی مستوفی به شرح لطیفی در حد شیرازی بر آن نگاشته و بمقدار توانائی خود نکات و دقائق آنرا آشکار ساخته و فهم مشکلات آنرا آسان ساخته و با اشعار دلنشین خود بر لطافت آن افزوده و رهپوی طالبین راه رنج فراوانی دیده خداوند سبحانه و تعالی اجر جزیل عطیه و جزاء عن صالح الدعاء احسن الجزاء و سزاوار است اهل ایمان این کتاب شریف را مورد استفاده و بهره برداری خود قرار داده و آنرا هدیه بدرگاه او نمایند و بدیهی است پس از درجه بندی درجات آن و دانا شدن بمعانی و اینده عالی شریف از قرائت فقرات آن در هر حالی که اقبال قلب بیشتر باشد بهره‌های بیشتری نصیب گردد و در آخر حال مؤلف محترم و سایر دوستان را هم فراموش نفرمایند امید آنکه دوباره دیگر دعائی کند دوباره خودش با ضعاف مضاعفه مستجاب خواهد گردید

بتاریخ پانزدهم شهر صفر سنه ۱۳۸۲ کتبه العبد الفقیر الی الله الغنی عبدالحسین دستغیب الحسینی

از شیراز

فیلسوف وخطیب نامی معاصرجناب فخرالمحققین ، در ضمن مطالبی که به تفصیل در بارهٔ این کتاب مرقوم داشته چنین متذکر شده است : در میان همهٔ ادعیه مأثوره دعای ابوحمزه ثمالی در نهایت شهرت است که شاید ازهمه مفصلتر و از جهتی جامع‌تر باشد ونظر باینکه بیشتر ازادعیه‌چنانکه گفتیم‌مشتمل برمطالب‌علمی‌وتربیتی‌است جاداشته‌که برهریك شرحی‌نوشته شودکه ظاهر کننده مرام امام باشد وپاره کننده‌پرده ابهام ، چنانکه برصحیفه سجادیه شرحها نوشته شده ونیز بردعای صباح و دعای‌کمیل ودعای عرفه و رجبیه و نظائرآنها . اما متأسفانه شرحی بردعای ابوحمزهٔ ثمالی بنظر بنده نرسیده است وازشماچه پنهان‌که گاهی بنده پیش خود فکرمیکردم‌که‌اگرمجالی بود و فراغی دست میداد شرحی ولو مختصر براین دعا مینوشتم بد نبود ، ولی افسوس وصد افسوس ....

اکنون جای بسی خوشوقتی است‌که جناب‌آقای احمد زمردیان‌که از دانشمندان اقران وافاضل اماثل است دامن همت بکمر زده و رنجی فراوان برده و شرحی براین دعای شریف نوشته است ، شرحی است‌که ساده وبی‌تکلّف و نویسنده مکرّم آن مغلق گوئی نکرده وبقلم روانی نوشته است .

ویکی ازمزایای این تألیف این است که فراهم آرندهٔ محترم آن سعی عمیق بکار برده است‌که جمله‌های شریفه دعا را تطبیق باآیات‌کریمه‌قرآنیه نموده ودرانجام این منظور انصافاً زحمت‌کشیده وخوب ازعهده برآمده است .

درهرحال باید دربرابراین زحمتی‌که‌کشیده وبروز ارادتی‌که‌بساحت دین ومذهب داده است و **خدمتی که بفرهنگ (بمعنی واقعی) کرده است قدردانی نمود** ، بنده بنوبه خود ازخدای بزرگ میخواهم که اجرجزیل وثواب جمیل باو عطافرماید و برتوفیقات وی بیفزاید و او را برای این موفقیت تبریك میگویم و توصیه میکنم برادران ایمانی را بخواندن این شرح تا از معانی و ترجمه دعای شریف ابوحمزه استفاده نمایند و بیش از پیش از روحانیت ومعنویت این مناجات با برکات بهره‌مند گردند .

شیراز : محمد هادی فخرالمحققین

بسم الله الرحمن الرحیم

قل مایعبوأ بکم ربّی لولا دعا ؤکم سوره فرقان

ای رسول ما بامت تذکرده : اگردعا و توجه شما به پرورد گار نبود خداوند بشما اعتناء و توجهی نداشت . . .

عن رسول الله : **افضل عبادة امّتی بعد قرائة القرآن الدعاء** ثم قره : **ادعونی استجب لکم ان الّذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین الاتری ان الدعاء هوالعبادة ...**

ازپیغمبر اکرم ﷺ نقل شده : فرمود بهترین عبادت امّت من بعد از خواندن قرآن مجید دعا میباشد ، سپس آیهٔ شریفه را خواند، بخوانید مرا تا شما را استجابت کنم بدرستی که آنانکه ازعبادت من کبرمیورزند داخل در آتش جهنم میشوند . در این آیهٔ شریفه خداوند عبادت خود را فقط دعا قرار داده است .

عن ابی جعفر (ع) **ما من شیء احب الی الله من ان یسئل**،ازحضرت ابی جعفر(ع) روایت است که‌چیزی دوست دارتر نزد خداوند تعالی نیست ازاینکه‌خدارا بخوانند.

باتوجه بآیهٔ شریفه وفرمایش رسول اکرم واولاد گرامیش موقعیت ومرتبه وعظمت دعاء در دین مقدس اسلام روشن میگردد . اگر بنده‌ای هم توجه بوضع آفرینش خود نموده و موقف خود را نسبت بحضرت حق جلّ و علا دقت نماید ، ارزش دعا نزد او معلوم خواهد شد . زیرا بنده فاقد هرچیزی است وفقیراست وخدای جهان غنی است وهرفقیروناداری ، توجه بغنی ودارای مطلق میکند همین توجه **دعا** میباشد .

اکنون باید دید ازخداوند چه بخواهیم ؟ وبا حضرت حق پرورد گارمان چگونه صحبت کنیم - راز ونیاز نمائیم - چه‌طرز بدر گاه باعظمتش عجزونیازآوریم - پرواضح است هر کس معرفتش نسبت بساحت مقدس ربوبیت زیادتر و معنای عبودیت را بیشتر درك‌کرده بهتر میتواند خدا را بخواند ودعا کند .

بهترازانبیاء عظام واولیاء حق‌راهنمایانی‌دراین راه سراغ نداریم - دعاهای پیغمبران درقرآن‌مجیدوادعیه‌ای که‌ازائمه‌هدی‌علیهم‌السلام بمارسیده بهترین‌سرمایهٔ بند گی‌خدا

میباشد ـ نیکوترین راه دعا کردن است ، ادعیه که‌ازمولاامیرالمؤمنین‌واولاد گرامیش بما رسیده وبلطف پروردگار از گزند زمان محفوظ مانده، علاوه برآنکه بما راه دعا را میآموزد خود سراسرمعرفت واصول عقاید میباشد .

باتوجه بمطالب بالا موقعیت کتاب حاضر نزد خوانندهٔ محترم روشن میگـردد . زیرا این کتاب‌ازدانشمندمحترمی‌است که‌خدمت‌ارزنده‌ای را نسبت بساحت‌مقدس‌امام چهارم حضرت سجّاد علیه السلام بعهده گرفته وپس از تحمل زحمات ومطالعه و تفکرممتد در قرآن‌مجیدمدارك‌قرآنی‌دعاء شریف‌ابوحمزه‌ثمالی‌را بدست‌آورده‌ومیتوان‌بحقیقت گفت این کتاب‌ارتباط دعاء ابوحمزه‌را بقرآن‌مجیدکه‌سنداعظم الهی‌است‌روشن‌میسازدوشاید بتوان گفت که **مطالعه واستفاده ازاین‌کتاب شریف تمسك بقرآن وعترت‌است.** وهمانطور که ازنام شریف کتاب درك میشود ، عشق وعلاقه سرشار بمضامین جان پرور دعای ابوحمزه بهترین یار مؤلف محترم در پیمودن این راه پرارزش بوده است الحق شرح این دعاء شریف و بخصوص کشف ارتباط مضامین دعا بآیات قرآن کریم توفیق بزرگی است‌کـه خداوند تبارك و تعالی نصیب مؤلف دانشمند نموده است وقابل همه گونه تقدیرمیباشد .

خوانندهٔ محترم پس از دقت و مطالعه این کتاب با ارزش بزحمات برادر عزیز ودانشمند پی خواهد برد .

همانطورکه خود مؤلف برای حقیرکه توفیق‌آشنائی سالیان ممتد از نزدیك دارم نقل نمودند قریب چهار سال درتألیف این کتاب‌شریف زحمت‌کشیده وبحمد الله توفیق نصیبشان شدکه بطرز نیکو بزیور طبع آراسته گردید . امید است این خدمت بزرگ بعالم تشیع مورد قبول حق و رسول اکـرم وائمه هدی علیهم السلام واقـع شود و کافه مؤمنین ازمطالعه وخواندن آن بهره‌مند گردند .

۲۸ محرم الحرام ۱۳۸۷
۱۹ اردیبهشت ماه۱۳۴۶

شیراز **مجدالدین محلاتی**

از آثار دیگر مؤلف که در سال ۱۳۵۰ چاپ و توسط
انتشارات اسلامیه منتشر گردیده است

کتاب

«بیان حقیقت»

بیانات ولی عصر(ع) شرح افتتاح است

کتابیست که عقائد باطله را محکوم کرده و خواننده را برای مناظره با هر
گروه از مخالفان اسلام آماده میسازد

مطالب آن کتاب حجّت را بر اهل عالم تمام کرده و جهانیان را از وجود پیشوائی
عالی قدر که ناظر بر اوضاع و احوال جهانست آگاه میسازد

در آن کتاب اسرار و رموزی که قرنها مکتوم بوده است آشکار گردیده و خواننده
را بنکات برجسته اصول عقائد آشنا میسازد

در آن کتاب اوضاع جهان در آخر الزمان از نظر قرآن مجید بررسی شده است

آنهاکه تاکنون ندانسته اند بیانات ولی عصر امام زمان چیست انتخاب را
مطالعه نمایند

از آثار مؤلف که هر کدام تاکنون چند مرتبه

تجدید چاپ شده است

کتاب ، سرنوشت انسان در امر معاد

کتاب ، عشق و رستگاری شرح دعای ابوحمزه ثمالی

کتاب ، بیان حقیقت شرح دعای افتتاح

کتاب ، معارف الهی شرح دعای سحر

کتاب ، پیام حق دانستنیهائی از قرآن

کتاب ، علی علیه السلام و کمیل شرحی بر دعای کمیل

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش گفتار

یك حقیقت غیر قابل انکار

میگویند دوران کهنه سپری شده و امروز عصر تسخیر فضاست ؛ بشر بماوراء این کره خاکی دست یافته و امیدوار است بتواند بعضی از کرات آسمانی را هم بتصرف خود درآورد !! و قابل توجه اینکه میگویند اندیشه کهنه و افکار فرسوده ومتابعت از رویه پیشینیان برای زندگی امروز شایسته پیروی نیست وامروزفکر نو ، روش نو ، کردار نو و گفتار نو لازم است .

درست میگویند ، وبسیار بجا و این حقیقت را نمیتوان انکار کرد ، ولی نمیدانم آیا در این عصر مشعشع که افکار عالیه انسانی بمرحله‌ای رسیده که عوالم خلقت را یکی پس از دیگری بررسی مینماید وچنین در صدد کنجکاویست تا بلکه بتواند به پاره‌ای ازاسرار جهان آفرینش پی برد .!! ودراین عصر که میگویند همه چیز نو شده و همه چیز نو لازم است ؛ **آیا ایمان نوهم لازم است ؟.** آیا پرستش خدائی غیرازخدای ازل وابد را باید کرد .؟ و یاآنکه بحکم ضرورت این یك چیزرا دیگر نمیتوان نو کرد؟ وچاره‌ای نیست که باید همان خدای کهن وهمان پروردگارقدیم را پرستش کرد .

پس با این حالت عقیده‌آنست که در این عصر بهترمیتوان درآثار صانع این جهان آفرینش تفکّروتدبّر نمود،وهمینطور که در اوضاع مادیّت جهان پیشرفت عظیمی ایجاد

شده ؛ دائره افکار و مرتبه دانش بشری هم در معنویت اوج گرفته و در کنجکاوی چگونگی ذات احدیت است .

ولکن در این راه بنحواحسن موفقیت حاصل نخواهد شد،وهراندازه تلاش بجائی نخواهد رسید مگر بهپیروی ومتابعت ازخداشناسانیکه خدایتعالی خود ؛آنهاراتأیید کرده است ، یعنی همان خداشناسان کهن ، همان خداپرستان که ازصدها سال قبل باوضاع واحوال وترقیات امروز اشاره کردهاند ؛ چون هرفنی را درعالم متخصصیاست واین فن مخصوص بانبیا و اوصیا میباشد که آنها گذشته ازنبوغ ذاتی مؤیّد بتأییدات الهی بوده ، وازهمه بالاتراز گفتار خود حقتعالی و از بیان کتابهایآسمانی جهانیانرا بوظیفه خود (خداپرستی)آشنا کردهاند .

وموضوع مهم آنست که باوجود این تحولات عظیمی کهازاول خلقت تاحال ایجاد شده ودراین قرن اخیرسیر تکاملی را میپیماید ؛ اگر بخواهند در واقع منظورازخلقت را بدانند وبخواهند بدانند کهاین تشکیلات برای چیست؟ومرحله نهائی بکجامنتهی خواهد شد ؛ مفهوم واقعی حاصل نخواهند کرد و بهیچ کجا راه نخواهند برد ؛ مگر آنکه جواب خود را تنها ازآخرین کتابی گیرند که بوسیلهآخرین پیغمبرﷺنازل شده است . واین راز مهم را قرآن مجید خوبآشکار کرده وپرده از رویآن برداشته است ؛ وگمان میکنم همین یك عبارت ازآنکافیباشد کهمیفرماید : **وماخلقت الجنّ و الانس الّا لیعبدون** ؛ اشاره براینکه تمام این تشکیلات از ابتدای خلقت و این ترقیات پی در پی و این اختراعات عجیب و غریب که در امر صنایع ، خدایتعالی خود افکار بشر را هدایت کرده ؛ ودر واقع الهام بخشیده است ؛ فقط و فقط برای شناسائی وپرستش خود او سبحانه است ؛ ولاغیر. ازآنجهت که معنی آیه شریفه چنین صراحت دارد : نیافریدم جن وانس را مگرآنکه به پرستش من گرایند ؛ وچنین گفته شده که مراد ازعبادت وپرستش ؛ معرفت است وباین اعتبار معنیاین شود کهنیافریدم بندگان را جزآنکه مرا بشناسند ؛ پس علت غائی درایجاد موجودات وانشاء ممکنات معرفت میباشد (که بحث این موضوع بتفصیل در جای خود در خلال شرح مطالب این کتاب بیاید) .

حال که دانسته شد منظور از خلقت شناسائی خدایتعالی و ایمان باوست ؛ باید فهمید که این ایمان وشناسائی برای چه منظور است ؟ وفایده آن چیست ؛ وباز شاید هیچکس نتواند بهتر از قرآن این معنا را جواب دهد که اگر بیك عبارت کوچك از آن اشاره کنیم کافیست :

خدایتعالی در اکثر مواردی که در قرآن مجید میفرماید : **من آمن بالله** یا **(یؤمنون بالله)** پیرو آن **والیوم الاخر** را آورده است ؛ یعنی لازمه شناسائی وایمان بخدا ایمان بامرآخرت‌است . ومبدأ بدون معادبی نتیجه‌است‌چون این دور کن، موجب سعادت انسان درعالم عقیده و ایمان است . وخلاصه‌نتیجه نهائی‌خلقت را بروزبازپسین موکول کرده است ؛ که شاید قسمتی اعظم از آیات قرآنی در این مورد نازل شده . و نگارنده در کتاب (سرنوشت انسان) این موضوع را بقدر توانائی حلاجی کرده وتقریباً بطور جامع عوالم قیامت و صحنه‌های مختلف آنرا از نظر قرآن مجسم ساخته است . طالبین بآن کتاب مراجعه نمایند .

وچون درهردوره چه درزمان جاهلیت وبربریّت وچه دراین عصرطلائی که‌باصطلاح دوران تکامل عقل است ؛ برای پرستش خدایتعالی و برای حصول بایمان ؛ بشرهرآن محتاج هدایت است ؛ وبرای این منظور مربی وآموزگارلازم است ، ومعلوم است که بلاشبهه دراین امر بایستی متوسل بانبیا و اوصیا شد و از کتب‌آسمانی وآثار موجوده آنها استفاده کرد ؛ لذا نگارنده در این کتاب از مکتب علی‌بن‌الحسین ، امام چهارم (حضرت سجاد) علیه‌السلام تعلیم گرفته وروش آنحضرت را درپرستش وبندگی‌انتخاب کرده؛ یعنی دعائی که از لسان مبارك آن بزرگوار تعلیم بابوحمزه ثمالی شده است در مقام تفسیر و تشریح درآورده ، و نیز شواهد گفتار و اثبات حقایق مطالب را بآیات قرآنی اشاره کرده ؛ تاعموم سرگشته‌گان ؛ دراین شاهراه هدایت قدم گذاشته واز رویه آن حضرت پیروی نمایند وتکلیف واقعی خود را درمقام پرستش وبندگی بدانند .

موضوع قابل توجه اینست که‌امام علیه‌السلام دراین دعای شریف تمام نکات برجسته اصول عقاید را بکار برده و مقام تعلیم را در توحید و عدل و معاد بمرتبه خود رسانیده است

و مطالب دعا را بطوری ارتباط بآیات الهی داده که گذشته از اینکه تعلیم مناجات و تعلیم روش بندگی کرده است ؛ حقایقی از قرآن مجید را هم افشا نموده است ؛ واینك باعنایت حق نکات دقیق آن بمعرض توضیح در آمده است .

امید است که این اقدام مورد توجه پیغمبر اکرم ، خاتم‌النبیین، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله وخاندان گرامیش بخصوص امام علی بن الحسین (حضرت سجّاد) صلوات‌الله علیهم اجمعین قرار گیرد .

احمد زمردیان شیرازی

بتاریخ مهرماه ۱۳۴۵

مأخذ بعضی از مطالب این کتاب
که شاهد بیان امام علیه السلام قرار گرفته است

در این کتاب شریف صدها آیات قرآنی شاهد گفتار قرار گرفته و ارتباط بیان امام علیه السلام رابقرآن مجید رسانیده است ، ودقتی که درتنظیم این کتاب شریف بکاررفته همانا عطف گفتار امام علیه السلام بآیات الهی وشرح فقرات دعا توأم باتفاسیرآیات است .

ونیزمأخذ تفاسیراز کتب بسیاری آورده شده که از جمله تفاسیر؛ ابوالفتوح‌رازی، منهج‌الصادقین ، لاهیجی ، کازر ، المیزان‌وتفاسیرمعتبردیگراست ؛ ونیز درشرح این دعای شریف مطالب وروایاتی ازمعتبرترین کتب اقتباس شده که از جمله نهج‌البلاغه، کلمات قصار،صحیفه سجّادیه،اصول‌کافی ، و کتب‌معتبردیگرازعلماء ودانشمندان متقدم ومتأخروبعضی از کتب معاصر که نام هریك درمتن برده شده است .

حق این دعای شریف هنوز ادا نشده است

قریب۱۳۰۰سال است که از دوران زندگانی پرافتخارسیدالساجدین وزین‌العابدین علی‌بن‌الحسین (حضرت سجاد) روحی و ارواح العالمین لهالفدا میگذرد و مقتضی بود دراین مدت صدها شرح وتفسیر برکلمات گهربارحضرتش که‌بنام (دعای ابیحمزه‌ثمالی) معروف است ازطرف بزرگان واهل دین ودانش نوشته شود ؛ ازآنجهت که‌اگرتوجه کامل بگفتارآن بزرگواربعمل‌آید شاید بتوان چنین ادعا کرد که‌**این بیانات مجموعه کامل ازنکات برجسته دراصول‌عقاید ومعارف الهی بوده ونسخه ثانی‌ویا ثالث ازمطالب** قرآن مجید است .

آنها که‌این ادعا را قبول ندارند صفحه‌ای ازاین کتاب مقدس را ورق زده مطالعه نمایند ، شاید مطلب برای آنها روشن گردد .

نگارنده از آنجا که اشتیاق وافری برای تحصیل دانش در مکتب علی بن الحسین

داشته آنچه را که درصدد تحقیق برآمده ودرجستجوی شرح و تفاسیری براین دعای شریف بوده ؛ نتیجه تحقیقات خود را چنین دریافته است ، که تاحال دو شرح مختصر براین دعا نوشته شده یکی نوشته عمدةالمحدّثین جناب حاج شیخ آقا شاملی شیرازی بنام (تحفةالاعزه درترجمه دعای ابیحمزه) که در سنه ۱۳۵۲ هجری طبع ونشر شده ؛ و دیگر شرحی نوشته محدّث جلیل جناب السید ابی الفضل الحسینی دام فضله بنام (الجوهرةالعزیزه درشرح دعاء ابیحمزه) که درسنه ۱۳۷۹ هجری طبع و نشر گردیده و همچنین بنابرآنچه که در آن کتاب شریف نوشته شده یك نسخه کتاب خطی بنام (غررالللئالی) در شرح دعاء ابیحمزه ثمالی در دانشگاه تهران موجود که هنوز بطبع نرسیده واینجانب هم آنرا ندیده‌ام و در خارج از ایران هم نمیدانم که آیا بزبانهای دیگر(عربی وغیره) شرح وترجمه‌ای براین دعانوشته شده‌یانه واین ترجمه وشرح که بقلم این ناچیز بی‌بضاعت درآمده است فقط درچند مورد ازآن دو کتاب‌مطالبی‌اقتباس کرده که بنام ذکرشده است ، و این توجه را باید حاصل کرد که بیشترشرح مطالب این کتاب بربیانات الهی پایه گذاری شده و میتوان گفت که اصلا این کتاب شریف تفسیرپاره‌ای ازآیات قرآن است .

نگارنده مقرومعترف است که بااین بی‌بضاعتی‌علمی وسرمایه اندك خود را شایسته نگارش چنین کتابی ندانسته ، وخدارا گواه میدارد که‌منظورازاین بهیچوجه‌خودنمائی واظهار فضل و شهرت طلبی و منفعت خواهیْ نبوده ، بلکه بصرف مأموریتی بوده است که باین ناچیزمحول شده تا دراین دوران که تمام اصول اخلاقی و معنوی دستخوش انقلاب گردیده ، شاید اینهم حجتی برای مردم این زمان و دوران آینده قرار گیرد و از اینجهت است که این حقیر فقیر از عموم علماء عظام و دانشمندان گرامی پوزش ومعذرت طلبیده وتمنا دارد چنانچه در تنظیم‌وتدوین این کتاب لغزش وخطائی سرزده باشد چشم پوشی کرده واین ناچیز را عفوفرمایند.

درباب اشعار این کتاب

تمام اشعاریکه دراین کتاب مقدس بنظرخواننده منوّرالفکرمیرسد ازنگارنده است که برسبك ورویه مثنوی سروده‌شده ودرمقام دعا وراز ونیاز هم میتوان بالحن‌مخصوص مناجاتی از آنها استفاده کرد و از این راه با زمزمه های عاشقانه آبی برآتش محبت دل فرو ریخت .

نکته‌قابل‌توجه‌اینکه‌این‌اشعار به ترجمه یك یك ازفقرات دعا وشرح‌آن اشاره شده و اگرتمام آنها راگرد هم آورند خود مجموعه‌ای ازترجمه واشاره بشرح تمام دعای ابوحمزه است که خواندن آنها برای اهل ذوق بی اثر نیست .

وچون درتنظیم این کتاب بعد از عبارات دعا ترجمه وشرح آورده شده ودر پایان شرح فقرات اشعاری بمناسبت سروده شده لذا اگرقبل از خواندن اشعاربمفاد فقرات مورد شرح توجه حاصل‌شود مفهوم واقعی‌درمعنای اشعاربهتر بدست‌آمده ونظرخواننده را بیشترجلب مینماید .

واین تذکرلازم است که‌سادگی وروانی اشعار را نباید دلیل بربی‌اهمیتی‌آن‌دانست ازآن نظر که در معنای آنها اشاراتی بکار رفته که با تطبیق آن بفقرات دعا و توجه بشرح وتفاسیر، نکات برجسته‌ای در آنها اعلام شده که اهمیت بیان حضرت سجاد علیه‌السلام را تاحدی رسانیده است .

عشق !! و ارتباط آن بوجه تسمیه این کتاب شریف

آنچه را که مسلم است درعبادات هیچ عملی بدون قصد قربت و خالی از خلوص نیت‌پذیرفته نیست . ولکن‌شرائط دیگری دارد که‌ناگزیرچون باصل‌مطلب پیوستگی دارد اشاره بآن ضروریست .

اول : مراتب تقوی است که خدایتعالی خود بیان آنرا در قرآن مجید فرموده ؛ وقبول اعمال وعبادات را منوط بآن دانسته است .

دوم : هماهنگی عوالم معنویت توأم با قصد و نیت وتوجه حالات ظاهری جسمانی بباطن است .

سوم : مراتب دوستی ومحبت نسبت بخالق است ، یاباصطلاح (عشق.!) است .

گرچه بعضی اینطور معتقدند که تمام این مراتب در حقیقت عشق موجود است ؛ ولی هر کدام بحث جداگانه‌ای دارد ؛ و چون در اینجا منظور از شرح ارتباط عشق بوجه تسمیه کتاب است ؛ لذا برمختصری ازبیان این حقیقت اشاره میشود .

مطالبی که در این باره بعضی از عرفا و حکما گفته‌اند چنین است که میگویند : (عشق راز آفرینش‌ورمزهستی ومحور حیات عالم وآدم است که ازحب ذاتی حقتعالی مایه گرفته وپایه معرفت که‌علت غائی خلقت است برآن نهاده‌شده). وهمچنین گویند: (عشق رابطه پیوند روح و مبدأ و واسطه ایجاد عاشق و معشوق است و دل را با عشق پیوندیست ازلی وارتباط ایندو باهم امریست مسلم .)

و اما آنچه را که میتوان ساده‌تر بیان داشت آنست که : عشق عوالم محبتی است از خدایتعالی که درکانون معنوی قلب ایجاد میشود . (چون قلب اولین مرکزی است که نور الطاف الهی درآن تابیده شده است) واین حالت نسبت بافراد مراتب مختلف دارد ؛ درانبیا واوصیا طوریست که‌نیروی جاذبه محبت الهی بقدری نهاد آنهاراتسخیر میکند ؛ که غیرازتوجه بسوی اوسبحانه،التفات بجائی‌دیگر ندارند وبجزاو، بدیگری

نپردازند؛ازاینجهت صحنه نامرئی باطنی آنها مرکز تاخت وتاز الهامات ورموز اسرار قرار گرفته وحقیقت عشق رادریافته‌اند .

وهمچنین است : آنهائیکه درمقام ایمان برآمده و متابعت از این گروه مینمایند وبرای پرستش و بندگی حقتعالی ازانبیاء عظام پیروی میکنند ، وبسبب دوستی باخدا دوستان خدا را هم دوست میدارند یعنی بمصداق «قول حقتعالی که‌فرمود: **قل ان کنتم تحبون‌الله فاتّبعونی یحببکم‌الله** . گذشته از اینکه محبت خود را بذات یکتای احدیت اختصاص داده برمظاهر حق هم عشق میورزند و محبت انبیا و اوصیا و آنکه وآنچه مورد نظر حقتعالی است ؛ درشعاعی ازمرکزاصلی نور محبت الهی دردل قرار میدهند ؛ آنها هم نیز بمقصد خود رسیده و هریك نسبت بمرتبه شدت علاقه حقیقت عشق را دریافته‌اند .

ولکن اگر کسی از این عوالم حقیقت خارج شد ودل خود را ازاین محبتهاخالی داشت (ولواینکه خداپرست باشد) خواه وناخواه مبتلا بمحبت مجاز شده ودرهمه‌حال توجهش بصورت وسیمای ظاهردرآید ، وپیرو هوای نفس و شهوت گردد ؛ همچنانکه در این عصر اکثر از مردم دنیا مفهوم عشق را چنین دانسته واز حقیقت‌آن غافلند .و اکنون‌چه فحشاوفسادهائی‌دراثر پیروی این رویه (عشق‌مجاز)سرتاسرجهانرافراگرفته وازهمه بالاترآنکه‌آنراهم مظاهرتمدن‌جلوه میدهند وبوسائل مختلف ازطریق جرائد وکتابهای رمّان و پرده‌های سینما وتلویزیون تبلیغات شوم آنرا ترویج و مردم جهانرا تشویق مینمایند ، میتوان گفت که آنها لذت حقیقی عشق را درنیافته و بهمین جلای ظاهر فریب خورده‌اند .

یکی از اهل خرد گفته است : (**هرصورت‌که عشاق را ازمعنی‌مانع آیدمجاز است ؛ نه‌حقیقت ؛** زیراکه نپاید آنچه را پاینده نیست . و پایندگی صفت حضرت بی‌نیاز است ودلی که از درد عشق بی‌نیاز تهی است ؛ بعشق مجاز دربند است .)

حال اگر بخواهیم دراین بحث وارد شویم وحقیقت این موضوع (عوالم عشق) را تشریح کنیم این‌خود بحثی‌جداگانه دارد که کتب‌ورساله‌های زیادی بزبانهای مختلف

دراین باره نوشته شده بخصوص در زبان فارسی که در هرقرن ودوره شعرا و عرفا که علاقمندی زیادی باین بحث داشته ؛ احساسات خود را بصورت نظم ونثر در دیوانهای خود جلوه‌داده وهریك برمذاق ؛ یابراساس مرتبه عشق خود این موهبت‌عظیم‌راتشریح کرده‌اند ؛ وازطرف دیگرعلما و حکمای بزرگ هم هریك بمراتب ، در حقیقت این موضوع بیاناتی‌آورده که گمان میکنم‌دیگرهیچ فروگذار نشده است .

ولکن موضوع بسیار ساده‌ای که در اینجا قابل تذکراست‌آنست که : خدایتعالی هرعضوی ازاعضای انسانی راکه خلق فرموده یك علت ظاهری ویك سبب باطنی‌برآن قرار داده که درواقع اگر دقت شود علت ظاهری وباطنی هرعضوکاملا معلوم ومحسوس است . ودرمیان این اعضاء قلب راکه ایجاد فرموده ارتباط ظاهری و باطنی‌آنرا بتمام جوارح برقرار کرده وآنراحاکم وعامل روحانی وجسمانی قرارداده،وحتی‌بنا برعقیده متقدّمین مرکز ادراك ، و نیروی مغزی را هم در اختیار و فرمان وی‌قرار داده است ، وبا این حال خدایتعالی سبب باطنی وعوالم معنوی‌قلب را اختصاص بخود داده است ؛ یعنی میدانی بی‌نهایت وسیع دراین عضوصنوبری شکل کوچك قرار داده که مخصوص عوالم معرفت‌وکانون‌محبت برای‌ذات‌خوداوسبحانه‌است.و درحقیقت‌حیف‌است‌وصدحیف که‌این‌مهبط نورومکمن‌عشق‌بدیگران‌تفویض شده وجایگاه پرستش‌هوای نفس گردد! درهرحال میتوان اینطور نتیجه گرفت که‌قلوب تمام انبیاواوصیا مملوازمعرفت ومحبت خدایتعالی بوده واعمال وافعال‌آنها باتوجه مخصوص ودرنیت خالص بکارمیرفته است.

واین کتاب شریف که‌باین عبارت (عشق‌ورستگاری درشرح دعای ابوحمزه‌ثمالی) نامگزاری شده‌است ازهمین نظراست که تمام مطالب ونکات دقیق فقرات دعاراحضرت سجّاد علیه‌السلام باتوجه بعالم باطن (دل) وبا محبت مخصوص (عشق تابناك) بحقتعالی ، بیان فرموده . و البته درخلال شرح این دعا بیاید که معلوم شوددرهرجمله ازعبارات این دعاچه اسرار بزرگ ازعوالم عشق ومحبت نهفته‌شده وچگونه امام علیه‌السلام بلسانهای‌مختلف مراتب‌عشق را حلاجی کرده وخواننده را برای‌وصول بدرجات‌عالی‌تعلیم فرموده‌است .

شرح مختصری از زندگانی حضرت سجاد علیه السلام

چون این کتاب شریف براساس کلمات گهربار و تعلیمات عالیه حضرت سجّاد علیه السلام پایه گذاری شده ؛ لذا بیمورد نیست که شرح مختصری از زندگانی آنحضرت برشته تحریر درآید .

امام چهارم علی بن الحسین علیه السلام سیدالساجدین فرزند حسین بن علي علیه السلام کنیت مبارکش ابوالحسن وابومحمد معروف ومشهور بزین العابدین میباشد . نام مادرش بقولی (سلافه) وبقول دیگر شهربانو دختر یزدگرد پادشاه ایران بوده . (وازاینجهت برای ما افتخاری است که پدرآن بزرگوار داماد ایرانیان بوده است) .

درولادت آنحضرت اقوالی چند است واختلاف اخبار بسیاراست وشاید اصح همان روایات مختار (صاحب فصول المهمه) است که روز پنجشنبه پانزدهم شهرشعبان المعظم بسال سی وهشتم هجری دوسال قبل ازوفات جدش امیرالمؤمنین علیه السلام آنحضرت درمدینه منوّره متولد شد . ودر (جنات الخلود) مسطور است : در حین تولد آن بزرگوار نوری عظیم آشکار گردید وآنحضرت اول بسجده درآمد ودرهمانحال مسمی بسجّاد گردید .

در کتاب سخنان سجّاد در شرح حال آنحضرت آورده : که دوران عمر شریفش بحزن واندوه وتأثر در گذشت وهمه باحوادث تلخ مواجه بوده است ؛ بزرگترین تألم روحی اوازانحطاط حقیقت واسلامیت بود که بدست خلفای بنی امیه فراهم شده . زهدوتقوی واحقاق حق ازمیان مسلمین رخت بربسته ومیدان برای هوسرانیهای بنی امیه باز شده بود . و بدعتهائی که معاویه گذاشته بود ازجانب جانشینانش تقویت و باعث ناراحتی وتألم آنحضرت میگردید. ودرآن ایّام خاندان بنی هاشم بخصوص دودمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بیش از همه تحت فشار بوده و مورد سب و طعن بنی امیه قرار داشتند . در چنین دوره ای حضرت جزآنکه صبروتحمل پیش گرفته ومنزوی زاویه سکوت باشد؛ چاره ای

نداشت؛ باین‌جهت ازخلق بریده وبخالق‌خود پیوسته بیشترسر گرمیش‌عبادت‌پروردگار عالم بوده است وآنی از ذکرحق غافل نبوده بخصوص ساعات چندی ازشبهارا مستمراً دربروی غیربسته ودر خلوتخانه خود بسجّاده عبادت نشسته در آستان بندگی از ترس پروردگار اشك خونین از دیده فرو میریخت و مکرر از خود بیخود میشد ؛ و گاهی نزدیك آن میرسید کـه حجاب جان از میان بردارد و پروانه‌وار فدای تجلی معشوق مهربانش گردد، عنایت همان معشوق مهربان سدّ راه مماتش میشد وبقید حیاتش مقید میساخت ، و خلاصه در عبادت و عبودیت بپایه‌ای وسید که زین‌العابدینش خواندند .

بزرگان عالم ودانشمندان صاحبدل براین عقیده‌اند که درستایش وپرستش‌حضرت پروردگار کمتر کسی به پایه حضرت سجّاد رسیده و داد بندگی داده و ادای عبودیت کرده است .

مناقب آنحضرت بیحساب و شرح آن از حوصله این رسالـه خارج است . در علم و کمال شهره‌آفاق ومورد‌توجه واستفاده علمای معاصرخود بوده است؛ بعضی ازبزرگان عرب و اهل تسنّن‌کلمات آنحضرت را پس از قرآن کریم افصح آثارعرب شناخته‌اند .

درشماره فرزندان آنحضرت اختلاف فراوان است که محدّثین اخبار و ناقلین آثار هریك برنهجی‌سخن‌رانده‌اند صاحب (فصول المهمه) و همچنین شیخ مفید (ره) چنین قائلند که اولاد آنحضرت پانزده نفرذکورو اناث‌هستند که‌یازده‌تن پسروچهارتن دختر بوده‌اند و ازپسران نخست حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام مادرش ام عبدالله دخترحسن‌بن علی‌بن ابیطالب بوده است .

معجزات آنحضرت چنانکه درناسخ‌التواریخ ومنتهی‌الآمال‌قمی مذکوراست بسیار است ودراینجا مجالی برای ذکرآنها نیست و بعقیده نگارنده همین‌کلمات معجز آسا از صحیفه سجّادیه و ادعیه وغیره که از آنحضرت باقی مانده است خود اعجازیست که تاحال کسی ازفصحای عرب نتوانسته است بمانند آنها بیاورد .

درمدت عمرمبارك آنحضرت اختلاف است وچنانکه در ناسخ‌التواریخ مینویسد : بعد از ذکراخبار مختلف اصح‌آنرا اینطور دانسته که تولد آنحضرت در پنجم شعبان

سال سی و هشتم هجری و وفاتش در دوازدهم یا هیجدهم یا بیست و پنجم محرم سال نود وچهارم یاپنجم بوده است ؛ و نیز سن مبارکش پنجاه وهفت سال و بعضی هم مدت امامت آنحضرت را سی‌وپنج سال دانسته‌اند ؛ ودر دوران عمر مبارکش دو یا سه سال جدش علي‌بن ابیطالب علیه‌السلام را دیده و یازده سال عمویش امام حسن علیه‌السلام و چهارده سال زمان پدر بزرگوارش را درك کرده وبقولی دیگرهم سی‌وسه سال بعد از پدرش‌امامت کرده است .

علت وفات‌آنحضرت مسمومیت بدستور ولیدبن عبدالملك یا هشام بن عبدالملك خلیفه اموی نوشته‌اند .

در کتاب بحارالانوار مذکور است که‌علی بن‌الحسین علیه‌السلام چون بآن‌مرضی که بآن وفات فرمود دچار گشت فرزندان خویش را بدور خود خواند و از میانه آنها فرزند ارجمندش محمدبن علی علیه‌السلام را وصی قرار داد و امرایشانرا بآنحضرت موکول فرمود ومواعظ ووصیت‌نامه خویش را بوی تفویض کرد و در وصیت‌نامه‌اش‌کلماتی بسیار بلیغ دارد که طالبین به‌بحارالانوار یاناسخ‌التواریخ مراجعه نمایند .

مدفن آنحضرت باتفاق نقله آثار و مورخین اخبار در مدینه منوّره دربقیع نزدیك و در جوار قبر منوّر عمش حسن‌بن علي علیه‌السلام میباشد کـه اکنون زیارتگاه خلق زمین وآسمان و دلهای عشاق همه متوجه آن سامان است امید است که آرزومندان زیارت تربتش وسالکان طریق هدایتش بمقصود نائل و در آن سرای باقی از نعمت مصاحبتش برخوردار ودر زمره **و حسن اولئك رفیقا** درآیند .

ابوحمزه ثمالی کیست ؟

در ناسخ التواریخ چنین مذکور است : ابوحمزه ثمالی اسمش (ثابت) و فرزند ابوصفیه دینار ازاهل کوفه است (وثُماله طایفه‌ای ازعرب است) که اوازآن قبیله‌بوده ازآنجهت اورا نسبت بآن طایفه داده وثمالی میگویند واو یکی‌ازاصحاب کباروخاص حضرت سجّاد بوده است

در کتاب رجال ابیعلی مرقوم است ؛ که ابوحمزه از علی بن الحسین و ائمه بعد از آنحضرت سلام‌الله علیهم روایت میکرده است .

ودرخلاصه:مذکوراست که ابوحمزه علیه‌الرحمه ازراویان امام زین‌العابدین علیه‌السلام وامام محمد باقر علیه‌السلام و امام جعفرالصادق سلام‌الله علیهم است ؛ و گفته‌اند چنان بزیست که زمان سعادت توأمان حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه را درك نمود ؛ ولی دراین مطلب اختلاف است واز فضل‌بن شاذان شنیده که گفت ازمردی موثق شنیدم که حضرت رضا فرمود ابوحمزه در زمان خود مانند سلمان بود (درزمان خود) وبروایتی فرمود مانند لقمان است ، زیرا که ابوحمزه درخدمت چهارتن ازما قیام نمود .

ابوحمزه در دوران زندگی خود دارای مقامی ارجمند ومورد لطف وعنایات ائمه زمان خود بوده ودر کتب رجال مدح او بسیارآمده است ودربزرگی و کمال ومعرفت او همین بس است که برای تعلیم گرفتن این دعا حضرت سجاد علیه‌السلام اورا شایسته دانسته واین افتخار بزرگ نصیب وی شده است .

بالجمله : اهل سنّت نیز در پاره ای روایات او براو وثوق دارند و از وی بسیار روایت کرده‌اند .

وفات او درسال یکصد وپنجاهم هجری روی داده است .

واین دعای شریف که دراین کتاب ترجمه وتشریح میشود ابوحمزه‌ثمالی‌ازحضرت سجاد روایت کرده‌است وهمچنین در کتب ادعیه ازشیخ طوسی‌رحمه‌الله علیه‌ودیگران؛ از ابوحمزه ثمالی مأثوراست که‌حضرت امام زین‌العابدین سلام‌الله‌علیه درلیالی‌متبرکه شهررمضان المبارك اکثر شب را بنماز میگذرانید و سحر گاهان این دعای جلیل را قرائت میفرمود .

بسمه تعالی

اِلٰهی لا تُؤَدِّبنی بِعُقُوبَتِكَ (۱)

« ای خدای من مرا بعقوبت خود تأدیب مفرمای » ؛ ای پروردگار، ادب مکن مرا بشکنجه‌ات (چون مرا طاقت و توانائی برشکنجه نیست اگرچه مستحق باشم) .

حق است که هرخطاکار جفاکار ، مستوجب کیفر است ، و هر نافرمانبردار ، منتظر ادب و پاداش . در تمام ادوار جهان گذشته از شرح داستانهای کتاب آسمانی چنانچه تواریخ نشان میدهند هرقومی از پیمبران سلف که از راه خداشناسی منحرف شدند ، وهردسته که ازفرمان الهی سرباز زدند ، وهر گروه که بنای ستم وتبه‌کاریرا گذاشتند، در همین جهان پرغوغا و زود گذر درمعرض عقوبت وانتقام سخت قرار گرفتند ، واین خود یکی از اصول مهم عدالت اجتماعی و لازمه تشکیلات وسیع این عالم است که گذشته ازاینکه نتیجه کردار و کیفر و پاداش مردمان بطورکلی بجهان دیگرموکول شده است درهمین دنیا هم بنابرمصلحت ، بعضی ازچشیدن عقاب بی‌بهره نیستند .

عقاب و عقوبت از نظرقرآن .! دراین دعای‌شریف امام علیه السلام اکثر ازفقرات دعا را اشاره بآیات قرآن‌مجید فرموده وشاید اغلب ازآیات شریفه‌هم مکمل بعضی ازعبارات این دعا باشند که دزاین کتاب بقدر توانائی درشرح آن کوشیده شده است.

خدایتعالی درنوزده مورد ازقرآن مجید اشاره بامرعقاب ودر چند مورد دیگر هم درشدت عقوبت مطالبی بیان فرموده که بطور اختصاربتفاسیرآنها میپردازیم، تادانسته شود که تأدیب خدایتعالی بعقوبت چگونه است وچه دسته ازمردمان در معرض عقاب وشکنجه قرار خواهند گرفت .

سوره البقره آیه ۱۹۶ . درمراعات کردن حدود واحکام الهی و فرائض اعمال حج چنین میفرماید :

---

(۱) دربعضی نسخ اللهم لا تؤدبني ... آمده است

واتقوا الله واعلموا انَّ الله شدیدالعقاب . ای مردم بترسیدوبپرهیزید وبدانید بدرستیکه خداوند سخت شکنجه است .

سوره البقره آیه ۲۱۱ در باره اقوام سلف که تبدیل میکردندآیات الهی را وآنها که درتورات آیاتیرا که بر نعت‌وصفت محمد ﷺ دلالت داشت ودلیل برصحت نبوت آن حضرت بود میگردانیدند و تغییر میدادند در حالیکه حقیقت آنرا دریافته بودند . خدایتعالی‌میفرماید : **ومن یبدل نعمت‌الله من‌بعد ماجاء ته فانَّ‌الله شدیدالعقاب؛** کسیکه تبدیل کند نعمت خدا را بعقوبت سخت دچار میشود . (و این تبدیل نعمت موارد بسیاری دارد که در اینجا مجالی برای شرح آن نیست .)

سوره آل عمران آیه ۱۱ بعد از آنکه اشاره میفرماید بعذاب و عقابیکه بآل فرعون رسید که مال و ملك و فرزندان ایشان نتوانست آن عذاب را دفع کند چنین میفرماید : **کذَّبوا بآیاتنا فاخذهم الله بذنوبهم و الله شدیدالعقاب** گرفت خدا ایشانرا بسبب تکذیب وآنها را دچاربلیه‌وعقوبت‌سخت گردانید . ودرآیه ۲۲ ازسوره المؤمن هم عبارتی بهمین مضمون است که شأن نزول جداگانه‌ای دارد .

سوره المائده آیه ۳ درپیرو احکام و داستانی از اعمال حج میفرماید : **وتعاونوا علی‌البر والتقوی ولاتعاونوا علی‌الاثم‌والعدوان واتقوا الله انَّ‌الله شدیدالعقاب** معاونت یکدیگر کنید برنیکی و پرهیزکاری ، وبپرهیزید ازمعاونت اثم وعدوان واز کمك کردن برستم وبترسید ازخدا بدرستیکه او سخت شکنجه است .

سوره‌المائده‌آیه۹۸ میفرماید : **اعلموا انَّ الله‌شدیدالعقاب وانَّ‌الله‌غفورالرحیم** درتفسیر گازر آورده است که‌حقتعالی دراین‌آیت ترغیب وترهیب کرد و وعد و وعید فرمود ؛ گفت بدانید که خدایتعالی سخت عقوبت است تا این علم شما را داعی باشد بافعل طاعات وترك مقبحات و بدانید که خدایتعالی آمرزنده ومهربان است تابر گناه اصرار نکنید و از رحمت مأیوس نگردید پس توبه کنید و بدرگاه او رو آورید تابیخشد وبیامرزد شما را .

سوره انعام آیه ۱۶۵ بعد از آنکه چنین اشاره میفرماید که ما شما را روی زمین

خلیفه قرار دادیم یعنی اهل هرعصری خلیفه وقائم مقام هرعصردیگری باشند ، وبعضی را بر بعضی بمراتب و درجات رفعت دادیم چه براستحقاق و چه ازنظر مصالحی بدون استحقاق تا آنکه بیازمائیم شما را در آنچه بشما دادهایم (البته حقیقت اینحال برخدایتعالی روا نباشد که او عالم الذات است و امتحان آن کند ، که نداند) و این مقررات خاصی است درموردتکلیف ، سپس میفرماید **انَّ ربك سریع العقاب وانه لغفورالرحیم** درتفسیر ابوالفتوح‌رازی آورده: خدایتعالی وصف کرد خود را بآنکه سریع‌العقابست باآنکه موصوف است بحلم وآنکه تعجیل نکند بعقاب‌تا بازنماید که: کل ماهوآت قریب ، هرچه آن آمدنی است نزدیك است و دیگر آنکه روا بود که آن عقوبت که ایشان مستحق‌آنند دردنیا بکند پس سریع العقاب باشد ، و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب اوحالاً بعد حال . آنگاه گفت‌باآنکه سریع العقابم واگرخواهم زود بگیرم وسخت بگیرم ، غفور ورحیمم ؛ آمرزنده و بخشایندهام ودر برابرعقاب ؛ مغفرت ورحمت گفت وثواب نگفت تابهتردعوت کند مکلفانرا بامتناع از فعلها که برآن مستحق عقاب باشند .

و در آیه ۱۶۷ از سوره اعراف هم عبارتی بهمین مضمون داریم که شأن نزول جداگانه‌ای دارد واین معنی را میرساند که پروردگار تو زود عقوبت است کسی را که کفران نعمت او کند وآمرزنده مهربان است کسی را که بشکراو قیام نماید .

سوره انفال درآیه۱۳میفرماید : **ومن یشاقق‌الله ورسوله فان‌الله شدیدالعقاب،** شأن نزول این آیه شریفه در خصوص‌کارزار و داستانیست که بتفصیل در تفاسیر بیان شده و خلاصه اینکه بعد از آن خدایتعالی میفرماید هر کس که با خدا و رسول او مخالفت کند اوسبحانه وتعالی سخت عقوبت وسخت‌شکنجه است وآیه چهارم ازسوره حشرهم مضمونش قریب بهمین آیه است .

شارح کتاب گوید : این آیه شریفه برای همیشه و برای تمام ادوار الی‌یوم‌القیمه مصداق دارد که هر موقع و هر کجا کسی مخالفت باحکام خدا و سنن رسول نماید محکوم بعذاب وعقوبت است .

سوره انفال آیه ۲۵ **واتقوا فتنة لاتصیبن‌الذین ظلموا منکم‌خاصّة و اعلموا انَّ الله شدید العقاب** حقتعالی میفرماید کـه بترسید ازفتنه‌ای که چون بیاید خاص بکسانی نرسد که ایشان ظالم باشند ، و گفته‌اند (فتنه) بلاومصیبت و ظلمی است کـه درمیان خلائق افتد . بعضی از مفسرین گفته‌اند که در این آیت خدایتعالی میگوید : برمنکر خاموش مباشید و بر کردارش رضا مدهید کـه چون عذاب خدایتعالی بیاید ظالم را ازغیرظالم تمیز نکند وستمکارانرا عذاب برستم‌آنان باشد وغیرآنها برنکردن امر بمعروف ونهی از منکر، ونامکلفانرا ازاطفال و مجانین و مستضعفین برسبیل امتحان و اعتبار ولطف است برآنان از نظر مصلحت ، سپس میفرماید بدانید کـه خدایتعالی سخت عقوبت است در بلاهای عمومی کـه گریبانگیرخاص شده واغلب دیگرانرا هم مبتلا میسازد .

سوره انفال آیه ۴۸ . زمانیکه قریش خواستند ازمکه بیرون آیند وخائف بودند که بکارزار مقابل شوند شیطان آنها را فریب داد و وعده نصرت بایشان داد تازمانی که مواجه بادشمن عظیمی شدند وخدایتعالی بوسیله فرشتگان آنهـا را یاری فرمود کـه داستان آن بطور تفصیل در تفاسیر نقل است : با مشاهده اینحال ابلیس گفت : **انی اخاف‌الله والله شدیدالعقاب** . بدرستیکه‌من ازخدا میترسم که‌اوسبحانه سخت شکنجه است .

سوره انفال آیه ۵۲ . در باره اقوام پیمبران سلف میفرماید : آنانکـه‌کافر شدند بآیات خدایتعـالی پس بگرفت خدا ایشان را بگناهانی کـه کردند . و سپس اشاره میفرماید که : **انَّ الله قوی شدید العقاب** بدرستیکه خدایتعـالی سخت عقوبت است ودر پیرو این آیه شریفه اشاره میکند براینکه این عقوبتها از نظر آنست کـه تغییر دادند در نفسهای خود نیتهای خود را و شکر نعمت بجای نیاوردند و نعمت را بکفر بدل کردند .

سوره الرعد آیه ۶ خدایتعالی درباره مشرکان که‌طلب عذاب وتعجیل درامرعقوبت میکردند وگاهی میگفتند ای پیغمبر اگرراست میگوئی بگو ازآسمان سنگ برسر

ما ببارد یاحجتهای عنادآمیزدیگری میگرفتند کـه همه بعقوبات خود بانواع عذابها رسیدند چنین میفـرماید : **و انَّ ربك لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و انَّ ربك لشدیدالعقاب** بدرستیکه‌ای محمد صلی الله علیه و آله خدای تو خدای‌مغفرت وآمرزش است.واین‌وعده آمرزش‌مطلق‌است‌ومشروط بتوبه‌ومتعلق بمشیت نیست.وخدایتعالی‌سخت‌عقوبت است.

شارح کتاب گوید : چون دراینجا در مقام شرح عقوبت هستیم و این مطالب همه پیوستگی دارد انشاءالله درهمین دعا بیاید که در باب رحمت الهی و وسعت‌آن بقدری بسط داده شود کـه براحدی حالت یأس باقی نماند و دانسته شود کـه رحمت الهی برغضب‌وعقوبتش‌سبقت دارد . والبته حالت‌خوف ورجاداشتن خود عبادتی‌بزرگ است.

سوره المؤمن آیـه ۳ . میفرماید : **غافرالذنب و قابل التوب شدید العقاب** : آمرزنده گناه کسیکه بخلوص‌عقیده وپاکیزگی بروجه عبودیت وطاعت اوقیام نماید؛ درخلاصةالمنهج آورده که چون ذنب اسم جنس است پس معنی‌آن باشد که اوسبحانه از روی تفضل آمرزنده جمع ذنوب ماضیه ومستقبله‌اهل ایمانست ، وهمچنین پذیرنده توبه ازعصیان مؤمنان ، و در عین حال سخت عقوبت است مر کسی را کـه ابا کند از ایمان ومجتنب نشود ازعصیان وطغیان ؛ ذکراین صفت بعد از مغفرت جهت‌آنست که تا بنده بجهت اعتماد برمغفرت مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف‌ورجا باشد؛ در آیه ۴۳ ازسوره فصلت هم عبارتی قریب باین مضمون داریم که خدایتعالی صاحب مغفرت وآمرزش است وهمچنین خداوند سختی وعذاب .

سوره حشر ازآیه ۷ : درمتابعت خدای ورسول میفرماید ازخدای بترسید ومخالفت بامراو ورسولش را نکنید که بسیار سخت عقوبت است و همچنین درآیه ۳۲ از سوره الرعد درشأن‌آنها که‌پیامبرانرا استهزاء میکردند واستعجال‌عذاب‌میکردند میفرماید: ما آنها را مهلت‌دادیم و پس از مدتی دراز بگرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال و هلاك. وآیات دیگری مشابه داریم که ازنظراختصار اکتفا کردیم .

انتقام و عقاب از نظر احکام وعدالت اجتماعی

خدایتعالی از نظر تشکیلات و برقراری انتظام این عالم دستوراتی صادرفرموده که این خود دلیل برمقام عدل است، سوره الحج آیه ۶۰ میفرماید : **ذلك ومن عاقب بمثل ماعوقب به ثم بغی علیه لینصرنه‌الله ان‌الله لعفوغفور** : اشاره براینستکه اگر کسی بردیگری ستم روا دارد و ستمدیده برستمکاردست یابدواورا عقوبت کندخداوند یار ومددکارمظلوم باشد واورا نصرت کند چون عقوبت بواجب کرده است ولواینکه دوباره‌ظالم باودست یابد.

وهمچنین درسوره النحل آیه ۱۲۷ این عبارت درمورد دیگروبروجه دیگری تکرارشده است : درآنجا میفرماید : **وان‌عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم‌به** : اگر عقوبت کنید پاداش کسی راکه باشما ستم کرده پس عقوبت کنید مانند آنچه عقوبت کرده شده‌اید بآن (این آیه شریفه درباره جنگ احد و کشتگان آن آمده است) و درپیرواین عبارت میفرماید : **ولئن صبرتم لهوخیر للصابرین** واگرصبر کنیدواز عقوبت ایشان درگذرید هرآینه آن صبربهتراست ازبرای صابران ازانتقام گرفتن : دراینجا باید گفت که چقدرجای امیدواریست که خدایتعالی درپیرو هردوآیه که گذشت،دستور بصبرداده واشاره بعفو کرده است چون این صفت، خود ازصفات خاصه حقتعالی است وازاینجاست که عفوو گذشت اودرامرعقوبت بیشتراست.

آیات دیگری هم داریم که ازنظراحکام برسبیل مثاکله بیان شده است که درواقع معارضه بمثل را میرساند مانند این عبارت که در آیه ۱۹۴ ازسوره البقره آمده است **فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل مااعتدی علیکم** : هرکس‌باشما ستمی‌روا دارد یا ناسزائی گوید براوستم کنید وناسزا گوئید بمثل واندازه همان ستم که برشما کرده وعقوبت کردن شما زیاده برظلم او نباشد وهمچنین عبارات دیگری داریم که میفرماید : **وجزاؤ سیئة سیئة مثلها** که دلیل است براینکه پاداش بدی ، بدی بمثل است ودر قصاص هم همین حکم جاری است ، واین ازنظراستواربودن مقام عدل است، والاّ حقتعالی درمقام فضل جزای حسنه و نیکوئی را چندان مضاعف قرار داده است .

عقوبت از نظر فرمایشات مولا امیرالمؤمنین (ع)

در کلمات قصار میفرماید : **السعید من خاف العقاب فامن و رجاالثواب فاحسن** سعادتمند کسیستکه بترسداز عقاب پس ایمن شود ، وامید داشته باشد بثواب پس نیکوکاری کند .

جای دیگـر در کلمات قصار میفرماید **المعصیة تجلب العقوبه** : معصیت جلب میکند عقوبت را ، یعنی سزای نافرمانی وپاداش گناه عذاب وشکنجه است .

در عبارت دیگر میفرماید **العقاب ثمار السیئات** : عقاب میوه گناهان است .

با این تفاصیل که گذشت ومعلوم گردید که خدایتعالی سخت شکنجه‌است درجای عذاب وعقاب و همچنین مهربان‌ترازمهربانان است درمقام عفو و رحمت ، وبا اینحال که ما استحقاق خود را در امرعقوبت میدانیم جای‌آنستکه باتوجه‌کامل از روی عشق و محبت در عوالم خلوص و صمیمیت بخوانیم پروردگار خود رابا‌ین عبارت: الهی لاتؤدبنی بعقوبتك ، جان عالم فدای آنکس کـه در این جمله از دعا یك عالم معنا ، یکدنیا معرفت ، یك سلسله تعلیم و تربیت گنجانیده است : ای خدای من ادب مکن مرا بعقوبت خود ؛ ای پروردگار من تنبیه مکن ما را به بلاهای سخت ، تنبیه مکن ما را بدردهای گران ، ای آقای من ادب مکن ما را برظلم وستم دشمنان خود ، ادب مکن ما را برشکنجه جباران ستمکار ، ادب مکن ما را برتازیانه کفّار و ادب مکن ما را برفشار وسلطه بی‌ایمانان ، که‌ما را برهیچکدام طاقت نیست :

در بیان عبارت الهی لاتؤدبنی بعقوبتك

بارالها چون کنی تعذیب من — برعقوبت حق بود تأدیب من
من ندارم تاب و طاقت برعذاب — برمحبّان ناروا باشد عقاب
گرچه ازعصیان دلم پرخون بود — عفو تو از جرم من افزون بود
درگذر از این عقوبت ای اِله — تانگردد روز من چون شب سیاه
هر کسی برنعمتت کفران کند — برعقوبت خویش را جبران کند
وانکه او شکرت هزاران آورد — ابر رحمت را بباران آورد

خود بفرمودی که عفو اولیٰ بود — هر کسی در کار خود دانا بود
چون معاند گفت عجّل با لعذاب — تو نکردی برعقاب او شتاب
پس چسان کیفر کنی برآشنا؟ — کـه همه ذکرش بود واغفرلنا
لایغیّر ما بقوم گفته حق — تا شود اهل عقوبت مستحق
عفو او رحمت رسان برطالبین — در غضب آید اشدّ العـاقبین
چون بدی کردی بدی بینی سزا — مثل هرچیزی بود مثلش جزا
اجر نیکوئی بود چندان مضاف — این حقیقت نیست در قرآن گزاف
ای خداوند رحیم و ای غفور — من زلطف و بخششت دارم غرور
پس مکن تأدیب ما را برعقاب — ارزشی نبود براین مشت تراب



وَلا تَمْكُرْ بي في حيلَتكَ

ومکرمکن مرا درتدبیرت ، یعنی ما را پاداش مکروجزای حیلت در کنارمگذار.

مکرازطرف خدایتعالی چیست؟ حقیقت مکروحیله ازطرف حقتعالی آنطور که در باره مخلوق مصطلح است نیست بلکه مراد آنستکه خدایتعالی معامله‌بمثل میکند درمکر ازمهلت دادن وسلب نعمت و گرفتاری بعذاب وعقوبت درحالیکه غافل وایمن باشند اهل مکر که در واقع جزای آنها میباشد .

بعضی گفته‌اند کـه مکر خدایتعالی فروگذاشتن مردمان و برگزاری‌کار خودشان بخودشان است تامکر کنند ، وهمچنین مکر از طرف حقتعالی آن عذابیرا گویند که برسبیل استدراج واقع شود (ناگاه گرفتن در سختی در حال آسایش و نعمت) چنانکه میفرماید **سنستدرجهم من حیث لایعلمون** که اغلب خدایتعالی برای اظهار حجت چندانکه بنده گناه بیش کند او را نعمت و تندرستی بیش دهد تا او پندارد کـه این احسان برای او نیکوئی وخیراست ، آنگاه عذابی فرستد واو را هلاک کند و این از رویه مکرحقتعالی باشد .

خلاصه اینکه مکر ازطرف حقتعالی تدبیر وعدل ولطف باشد و او بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را .

واما مکرازطرف خلائق عبارتست ازسعی برفساد درپنهانی ، خدعه وحیله وتزویر در تباهکاری و آراستن اباطیلو اکاذیب در نظر مردمان بصورت‌صواب و نیز توطئه و اندیشه‌های ناروا علیه مردمان و خرابکاری و باز داشتن اهل ایمان از طریق خود ؛ وسیاستهائیکه برای تفوّق وغلبه بردیگران بکاربرده میشود همه ازمکرمردمان است.

در کتاب تحفةالاعزه در باره مکر خدایتعالی چنین‌آورده است کـه مکر بروجه حقیقت برخدا روا نیست چراکسه مکروخدیعه از صفات جاهل و عاجز است و عجز

در ساحت کبریائی راه ندارد پس مراد از مکر خدا مجازات اوست باستدراج که سخت‌ترین عقوبات ومجازاتهای الهی است .

مکر خدایتعالی از نظرقرآن

اگر بدقت در عبارت (ولا تمکر بی فی‌حیلتك) توجه نمائیم خواهیم دید که چه ارتباط محکم بیك سلسله از آیات قرآنی داشته که معانی تمام آنها را امام علیه السلام دراین جمله کوتاه فشرده است ، در هشت مورد ازقرآن مجید خدایتعالی راجع بمکرخود ومکر بندگان برسبیل پند واعتبار آیاتی آورده واغلب اشاره بداستانهائی کرده است ، و در چهاردہ مورد هم فقط اشاره بمکر بندگان نموده که دراینجا ازنظر اختصار بشرح موارد اولیه میپردازیم تاحقیقت این عبارت ازدعای شریف روشن گردد .

سوره‌آل‌عمران‌آیه۴۸میفرماید: **ومکروا ومکرالله والله خیرالماکرین :** قبل‌ازاین آیه شریفه داستانی مفصّل در خصوص حضرت مریم علیها السلام و حضرت عیسی علیه السلام و شرح معجزات آن بزرگوار است که منتهی میشودبخصومت جماعتی که قصد کشتن عیسیٰ علیه السلام کردند ودرصددبرآمده تاحیله ومکری اندیشند تابمقصود خود رسیده آنحضرت را نابود سازند وچنین مذکوراست که‌آنکس که راهنمای‌آن‌جماعت بود وعیسیٰ علیه السلام را برای کشتن تعقیب میکرد خدایتعالی بقدرت‌کامله خود او را بصورت وشکل عیسیٰ درآورد وهمان جمع‌اورا گرفته‌بجای عیسیٰ بدارآویختند وآن‌بزرگوار بآسمان رفعت یافت ـ سپس خدایتعالی میفرماید :

ایشان مکر کردند ، وخدای مکر کرد یعنی جزای مکرایشان کرد که درخفیه قصد کشتن او را کردند و او بهترین جزا دهندگان است و مکر خدایتعالی بایشان همان القاء شبه عیسیٰ علیه السلام بود برصاحب ایشان که او را موکل کرده بودند که عیسیٰ علیه السلام راجستجو کند وعاقبت اورا بجای عیسیٰ بدارآویختند و بعد از کشته‌شدنش دریافتند که دوست خودشان است .

سوره الرعد آیه ۴۳ **و قد مکرالذین من قبلهم فللهالمکرجمیعا:** (از جهت تسلّی خاطرمبارك رسول اکرم درفساد معاندین و کفّار میفرماید) : آنانکه پیش از

اینان مکر کردند وبد سگالیدند ، مکرایشان هیچ اثری نکرد وسود نداشت ، چون مکر، خدایراست همه ، وجزای مکر آنهـا تواند داد و مکروی را (عذاب او را) کسی دفع نتواند کرد و میداند آنچه را که هر نفسی مرتکب میشود وبراو هیچ چیز پنهان نیست .

سوره اعراف آیه ۹۸ : **افامنوامکرالله فلا یأمن مکرالله الاالقوم الخاسرون**

این بیانیست که درخصوص مردمان اهل شهر وقریه‌ها در زمان پیغمبر اکرم‌آمده وآنها بجای طاعت معصیت میکردند و بجای تصدیق انکار وتکذیب ، سپس‌آنها بعذاب استیصال وقحط و غیر آن بشومی آنچه کسب کرده بودند از معاصی ونافرمانی گرفتار شدند ، دراینجا خدایتعالی برسبیل امروحزم وهشیاری وترك غفلت وانتباه میفرماید : آیا ایمن شدند اهل این شهرها ازآنکه عذاب ما بایشان‌آید دروقت چاشتگاه وحال آنکـه‌آنها درلعب وبازی و نشاط باشند ؛ وآیا ایمن شده‌اند ازمکرخدایتعالی ، واز عذاب خدای ایمن نباشند مگـر زیانکاران . و این تنبیه است برای آنکـه بنده باید همیشه ترسان باشد چون کسی که دشمنی کند ودشمن دارد میترسد از چیزیکـه نباید که ناگاه بوی رسد و او را هلاك نماید ، پس بایدکـه بطاعت خدای مسارعت نماید وازمعاصی اجتناب کند وایمن نباشد ازعذاب .

سوره النمل‌آیه ۵۲و۵۳ **ومکروا مکراً ومکرنا مکراً وهم لایشعرون۵۳فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمّرناهم وقومهم اجمعین**

درباره قوم صالح آمده است که آنها نه تن بودند وناقه صالح را ایشان پی کردند وداستان آن بتفصیل در تفاسیر مذکور است ، که این گروه نقشه مکر وحیله خود را طرح کرده وسوگند خوردند و بخدا عهد بستند که همه اتفاق کرده برصالح شبیخون زنند واورا بکشند ؛ خدایتعالی در قبال مکرآنهـا درحق آنها عذاب فرستاد و هلاك کرد ایشانرا بر کفرومکر خودشان در حالیکـه خبر نداشتند وتوقعشان نبود ؛ سپس میفرماید بنگرکـه عاقبت و سرانجام مکرایشان چگونه بود و چگونه ما بمکر خود ایشانرا درهم شکستیم وآنها را تباه ونابود ساختیم .

سوره ابراهیم آیه ۴۸ **وقد مکروا مکرهم وعندالله مکرهم وان کان مکرهم لتزول منه الجبال** در بعضی از تفاسیر آمده که این اشاره بمکر نمرود است که خدا یتعالی درماقبل این آیه شریفه بآن مثل زده است وداستانی دارد که از نظر اختصار از بیان آن دراینجا خودداری میشود وخلاصه بیان تفسیر را باینجا میرساند که این مثل ازجهت آنستکه : تا اعتبار وتنبهی جهت معاندین و کفّار باشد ؛ سپس ادامه میدهد که جزای مکرایشان داده شد بابطال مکرآنها ونبود مکرایشان تاآنجا کـه کوهها از سبب آن ازمقام خود زایل شوند ومراد بزوال کوه ؛ زوال امر رسول وزوال قرآن است ؛ یعنی این هردو در ثبات و دوام چون کوه اند و بمکـر هیچ ماکـر و حیلت هیچ حیله‌کار زایل نشوند .

سوره یونس آیه ۲۲ **و اذا اذقنا الناس رحمة من بعد ضراء مستّهم اذا لهم مکر فی آیاتنا قل الله اسرع مکرا انّ رسلنا یکتبون ماتمکرون**

خدا یتعالی برکافران مکه هفت سال قحط مسلط کردتانزدیك بود همه هلاك شوند وبعدازآن برآنها بخشید وباران نازل فرمود ونعمتهای بیشماری ارزانی داشت وچون بایستی درمقابل نعمت شکر بجای آورند وحمد کنند منعم خود را ، آنها بنای مکر گذاشتند و تدارك دشمنی بارسول خدا را دیدند و در آیات خدا کید کرده باستهزاء وتکذیب میگرفتند ونعمتهای الهی را اثر تحولات نجوم وبرآمدن وفرو رفتن ستاره‌ها میدانستند ؛ خدا یتعالی فرمود : که ای محمد صلی الله علیه وآله بگوی ایشانرا کـه خدای سریع مکرتروزود عقوبت‌تراست ؛ وعقوبت او آن بود که ایشانرا عذاب فرستد پیش‌ازآنکه دراطفای نور اسلام سعی کنند ؛ آنگاه فرمود : بدرستیکه رسولان ما یعنی فرشتگان کـه موکلند برفرزندان آدم مینویسند آنچه میکنند ومیگویند از کفر ومکرو کید واستهزاء همه را ثبت کننده‌اند . (۱)

۱ــ ثبت اعمال بوسیله فرشتگان سخنی جداگانه است که در اینجا محل بحث نیست و بحث آن بجای خود درهمین کتاب بیاید

سوره انفال آیه ۳۱ **واذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك اویقتلوك او یخرجوك ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین .**

این آیه شریفه درباره داستانیست کـه ده نفر ازقبایل مختلف قریش برای کشتن حضرت ختمی مرتبت مکروحیله‌ای بکار برده ودرصدد برآمدند کـه آنحضرت را در خانه خود در خوابگاهش بقتل رسانند تا خون او در قبائل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند کرد واین همان داستان معروفیست که رسول اکرم بوسیله جبرئیل ازاین امر آگاه شد و این آیات را آورد سپس آنحضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را برجای خود قرار داد وبخوابگاه آنحضرت استراحت فرمود و پیغمبراکرم خود بسوی غار رفت ، وچون مشرکان صبحگاهان باوسیله حرب بخانه رسول ریختند اورا نیافته ازآن‌سرای بیرون آمده وپی پا گرفتند وتانزدیك غار آمده ومشاهده کردند کـه درب غار را تار عنکبوت فرا گرفته واز این توطئه ومکر نتیجه‌ای نگرفتند .

دراینجاخدایتعالی چنین میفرماید : که‌کافران در کشتن تو ای محمد مکر کردند وکید سگالیدند و خدایتعالی نیز بایشان مکر کرد ، یعنی جزای مکر ایشانرا مهدّ وساخته گردانید وکاری کرد کـه صورت مکر را داشت اگرچه در معنی عدل میشود وخدایتعالی بهترین مکر کنندگان‌است برای آنکه آنچه ایشان کردند و خواستند، بدان نرسیدند؛ وهرچه خدای خواهد هرآینه‌آن باشد .

این بود قسمتی ازتفاسیرآیاتیکه مربوط بمکرخدایتعالی است ، و همچنین آیات دیگری داریم قریب باین مضامین کـه خدایتعالی کید مکارانرا باز میدارد و جزای مکررامکروسزای خدعه را خدعه میدهد قوله **یخادعون الله وهوخادعهم** یابلسان دیگر کـه میفرماید : **ومایمکرون الاّ بانفسهم** : مکر نمیکردند مگر برنفسهای خود . و از آنطرف گفته شده کـه رسول اکرم فرمود مکرمکنید وماکران را یاری ندهید که خدایتعالی میفرماید **لایحیق المکر السیئ الاّ باهله** بااین حالت و با تمام جهاتی کـه خدایتعالی بمضامین مختلف درباب مکرخود و مکربندگان اشاره فرموده امام علیه السلام این‌عبارت جامع را درمقام مناجات ودعاتعلیم فرموده کدولاتمکر بی‌فی‌حیلتك

و نیزاین عبارت هم درمقام دعا واردشده است: اللهم امکرلی ، ولاتمکربی .

(در بیان عبارت ولا تمکر بی فی‌حیلتك)

ای خدا برمکـر خود ما را مگیر — کـرده کید دشمنت ما را اسیر
ای دو صد افسوس برتقدیر من — گـر کنی تدبیـر برتزویر من
مکـر ما را نیست جز مکـرت سزا — در مقـام عدل این باشد جزا
ابلهـان در مکـر خود اندر سرور — زیرکان را تو مدبّر در امور
کی شوی ایمن تو از مکـر خدا — کـه نباشد او زتو آنی جدا
هرچه از دل بگذرانی در خیـال — واقف از سرّ درونت لامحـال
گر کنی اندیشه برمکـر و فریب — در مقـابل حیله بینی بس عجیب
داده مهلت مکـر ما را در یقین — فاذکروا املی لهم کیدی متین

✡ ✡ ✡

داستان مکـر کفّار و رسول — ماجرائی بود حیـران العقول
نزد پیغمبـر چو آمد جبـرئیل — سوی غارش رهنما شد بردلیل
گفت بنشان در سرای خود امیر — تا به‌کید دشمنان نائی اسیر
تا کـه او از ماجرا آگاه شد — سوی کوهستان همی در راه شد
چون سحرگـه در سرایش تاختند — نور حق در خوابگاهش یافتند
مکـر ایزد شد مقدم برشتاب — تانماید نقشه‌شان را نقش آب

✡ ✡ ✡

وان دیگـر بشنو حکایت از مسیح — گفته قرآن با عباراتی فصیح
قصد جمعی بود بردارش کشند — حیله‌ای کـردند تا او را کشند
شبه عیسیٰ را بدار آویختند — خاك مکـر خود بسر برریختند
مکرحق چون شد نمایان برصلیب — قالهـا یاویل من قتل الحبیب

آن نبود عیسیٰ ولی عیسیٰ نما — زانکه حق رفعت بدادش برسما
تا شوی تسلیم بربود و نبود — دفع مکر او کسی نتوان نمود

✡ ✡ ✡

آن شنیدم قوم صالح بسته عهد — بهر قتلش همچنان در جدّ و جهد
ناقه صالح در اول کرده پی — از عقوبت بی خبر تا برده پی
پس عذاب از جانب یزدان رسید — رنگ مکاران زصورتها پرید
چون سزای مکر خود را یافتند — در هلاکت نقش خود را باختند
هر کسی کارش بود مکر و ریا — او ندارد از خدا شرم و حیا
ای الهی ای الهی ای اِلٰه — تو مکن برمکر خود ما را تباه



مِنْ اَیْنَ لِیَ الْخَیْرُ یَارَبِّ وَ لَا یُوجَدُ اِلَّا مِنْ عِنْدِكَ وَمِنْ اَیْنَ لِیَ النَّجَاةُ

وَلَا تُسْتَطَاعُ اِلَّا بِكَ

(ای پروردگار من) خیر خود را از کجا جویم جزاز درگاه تو (یعنی از کجاست ازبرای من نیکوئی و حال آنکه یافت نمیشود مگر نزد تو)؛ وازکجاست مرا رهائی یافتن و چگونه توانم تلاش کـردن در نجات خویش چون مقدور نیست مگـر باراده وخواست تو .

(خیرچیست؟)

امام علیه السلام که دراین عبارت کلمه (خیر) را آورده گویا منظورش همان (خیری) باشد که درموارد بسیاری ازقرآن مجید بروجه ومعانی مختلف بیان شده است ، واما آنچه کـه ارتباط این عبارت دعا را بطور دقیق بقرآن مجید میرساند آیاتی چند است که ازتفاسیرآنها میتوان حقیقت آن معنی کـه در این جملـه از دعـا بکار رفته است دریافت نمود ،و برای تشریح آن بسه موضوع اشاره خواهیم کرد .

اول ـ اینکه بدانیم خیر ازنظرقرآن چه میباشد وبچه چیز اطلاق شده است .

درسوره‌البقره‌آیه ۲۷۳ میفرماید **یؤتی‌الحکمة من یشاء ومن یؤت‌الحکمة‌فقد اوتی خیراً کثیرا** خدایتعالی بهرکس بخواهد حکمت را میدهد وهرکس‌راحکمت داد بتحقیق که خیر زیادی باو عطا فرموده است پس ازاینجا معلوم میشود کـه اعطای حکمت (واصل حکمت) خیراست و حال باید دانست کـه حکمت چیست، مفسرین درباب‌حکمت‌معانی بسیاری‌آورده‌اند ، یکی‌میگویدمراد ازحکمت‌نبوت‌است،دیگری گفته حکمت علم قرآن است از فهم معانی ودانستن ناسخ و منسوخ ومحکم و متشابه ومقدم ومؤخروحلال‌وحرام‌بعضی گفته‌اندترس‌ازخداست (**خشیة‌الله رأس کل حکمه**)

در خلاصة‌المنهج تفسیراین آیه شریفه را چنین آورده است . خدایتعالی میدهد حکمت را که‌آن علمیست که باآن میان القاء رحمانی و وسوسه شیطانی تمیز توان کرد . هر کس را که‌خواهد از کسانیکه‌طالب رشاد باشند واضافه میکند : که یامراد بحکمت تحقیق علم است و اتفاق عمل تاباآن بدانند که چه میباید کرد وبچه کس میباید داد ؛ وچنین ادامه میدهد که‌ازحضرت ابی‌عبدالله علیه‌السلام مرویست که مرادبحکمت دراین آیه علم قرآن است وفقه و این قول شامل هردوقول است که در حدیث نبوی وارد شده که‌آنحضرت فرمود حقتعالی بمن عطا فرموده ازحکمت قرآنرا و هیچ خانه نباشد که دراو چیزی از حکمت نباشد مگر که خراب وویران باشد پس فقیه شوید در دین وتعلیم گیرید تانادان نمیرید ؛ و بهر کس که دادند حکمت را که علم دین است پس بدرستیکه داده‌اند اورا نیکوئی بسیار چه آن جامع خیردنیا وعقبیٰ است .

پس با اینحال مثل اینکه امام علیه‌السلام درمقام دعا میفرماید از کجاست از برای من حکمت یابه‌اعتبار دیگر از کجاست ازبرای من خیر کثیر، واین میسر نیست مگر از جانب حکیم ، وتعلیم میدهد که بخواهید از پروردگار خود حکمت را و علم قرآن واحکام را که اصل خیرهمین است .

دوم ـ آنکه خدایتعالی درچند مورد ازقرآن مجید اعمال صالح ، پرهیزگاری، انفاق ، زهد وورع ، و عبادات را اعم از واجب یا مستحب بطور کلی خیر دانسته ودر موارد بسیاری اشاره بهریك از آنها فرموده تا اهل ایمانرا بتحصیل خیرات ترغیب نماید ودراینجا ازنظراختصار بدوآیه ازآن اکتفا مینمائیم .

درسوره‌البقره‌آیه۱۰۵میفرماید **و ماتقدموا لانفسکم من خیر تجدوه عندالله :** آنچه‌از پیش فرستیدازبرای‌نفسهای خوداز کردار نیکوچون‌نماز و روزه‌وز کوةوانفاق وخیرات دیگر، بیابید آنرا نوشته شده وثبت کرده نزد خدایتعالی (یاآنکه ثواب آنرا بزودی بیابید) وهمچنین درآیه ۲۸ ازسوره العمران میفرماید **یوم تجدکل نفس ما عملت من خیر محضرا** که این اشاره بروز بازپسین است و میفرماید روزی بیاید هر کس‌آنچه ازنیکوئیها که عمل نموده درحضور خود بیابد واین شرحی بتفصیل دارد که دراینجا مجالی برای گسترش‌آن نیست .

پس بااین تفاسیر امام علیه السلام درمقام تعلیم دعا از خدا میخواهد توفیق اعمال صالح ، پرهیز گاری وزهد و ورع که همه به خیر تلقی شده است .

سومـ درآیه ۸۲ ازسوره‌النساء خدایتعالی‌موضوع را بتعبیردیگری بیان فرموده، ومیفرماید:**ما اصابك من حسنة فمن‌الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك**

با ارتباط فقره این دعا که امام علیه السلام فرموده از کجاست ازبرای من خیر و نیکوئی وبا اشاره‌ایکه خدایتعالی دراین آیه شریفه فرموده براینکـه او خود تنها منبع خیر است وافاضه خیر فقط ازجانب اوست این مفهوم حاصل میشود کـه طلب خیر را باید ازخودحقتعالی کرد واحسان ونیکوئی را ازاوخواست ودراین موضوع مسئله دیگری پیش میآید که چون کسی تقاضای خیرونیکوئی ازپروردگارخود کرد این خود دلیل است براینکه در حاجت او حاجت دیگـر نهفته شده که سلب شرّاست : چون دراین آیه شریفه اینطور اشاره میفرماید که‌ای آدمی‌آنچه بتومیرسد ازخیروخوبی‌ونیکوئی و نعمت ازنزد خدایتعـالی است و هرچه از بدی و تباهی و کفران بتو میرسد ازنفس تواست ، و این معنی مسلم میشود کـه وقتی از پروردگار خود تقاضای خیر کـردند وباجابت رسید طلب کردن دفع شر درآن خواسته ، نهفته است (و خود تقاضای خیر واحسان ازخدایتعالی در واقع پناه باوست از شرّ مکاره وبلیات) و این آیه شریفه نزد مفسرین و محققین مورد تعبیراتی قرار گـرفته ودر باب جبر و تفویض روی آن بحث زیادی بعمل‌آمده است که خود گنجایش رساله‌ای‌جداگانه را دارد ، ودراینجامنظور اینستکه فرمایش امام علیه السلام با تطبیق باین آیات شریف چنین میرساند کـه هیچ راهی ازبرای ما درکسب خیر ونیکوئی نیست مگـر از جانب پروردگار ، وهمچنین هیچ راهی برای نجات ورهائی از شر مکاره نمیتوان یافتن مگر از راه پیروی احکام وعلم بقرآن ، وهر کس راکه خدایتعالی اراده کرد که باو خیررساند کسی قادر بممانعت نیست ، قوله تعالی . **و ان يردك بخيرفلارادّ لفضله**

نگارنده‌گوید: (خیر) اشعه ای از انوار معرفت است کـه برقلوب محبّان پرتو افکنده درون آنها را صفا بخشد ، و همچنین خیر همان‌عوالم شوقیست کـه طالبان لقاء حق را آنی ازمحبوب خود غافل نمیگذارد و سالکان الی‌الله را ازطریق سیرخود

باز نمیدارد ، وآنکه‌را که درمقام قرب کوشد وجامی‌ازمی گوارای عشق نوشد بتحقیق که خیرخود را دریافته است .

دربیان عبارت :

من اَیْنَ لی‌الخیرومِن اَیْنَ لی‌النجاة

بارالها ای رحیم و ای ودود — بار خود بردرگهت آرم فرود
از کجا باید کنم نیکی وصول — غیر شرّ ناید زکار ما حصول
از کجا یابم رهی بهر نجات — جز به آزادی زحق گیرم برات
از کجا برخود نکوئی آورم — من ندانم ره چه سوئی آورم
من فرو ماندم در این بحر عمیق — برنجات خود تلاش آرد غریق
درد خود را من کجا یابم طبیب — دست باید زد بدامان حبیب
لطف او دایم رسد بربندگان — او مددکار همه درماندگان
خیر و احسان هر که را باشد صفات — این دو خصلت آورد براو نجات
هر که را خواهد خدا نعمت دهد — از ره لطفش باو حکمت دهد
زانکه در حکمت بود خیری کثیر — فکر ما باشد در این معنا قصیر
خیرا گرخواهی‌توحکمت را بخوان — تا شوی آگه زاسرار نهان
ان ارادالله خیراً لا یرد — خیر خود را هر کجا خواهد برد
خوبی از او ، شر ز من آید برون — کفر گویم شرّم از خیرش فزون
نیکی و احسان بود کارش مدام — نعمتش بربندگان باشد تمام
جز نباشد خیر و نیکوئی زدوست — ازنکویان هرچه پیش آید نکوست
توشه‌ای گر تو فرستی پیش خود — چون رسی منزل بیابی پیش خود
بهترین زاد است تقوی ای عزیز — دست خالی آبروی خود مریز

رهنما ای رهنما ای رهنما راه شرّ و خیر ما بنما بما
قطره‌ای از بحر رحمت گر چشم جام مستی را دمادم سر کشم
ای که بردلها کنی آتش فروز شعله عشقت کند از دل بروز
خوبی از تو برهمه خوبان رسد خوی بد از خود به بدخویان رسد
ما زخیر تو همه انبر امان ای پناه از تو زشرّ مردمان



لاالّذی احسن استغنی عن عونك ورحمتك ولا الّذی اساء واجترء علیك

ولم یرضك خرج عن قدرتك

همانا : نه آنکس کـه نکوئی کرد و خوب شد بی نیاز است ازیاری و رحمت تو ؛ و نه آنکس کـه باسائت مبادرت گرفت ودرحضرت الوهیت تو بجرأت وجسارت رفت وتورا خشنود نداشت او هم از قبضه اقتدار و عرصه اختیار تو بیرون تواند شد ، یعنی آنکس که بدی کرد ازمحیط قدرت تو نمیتواند خارج شدن و کجا بیرون تواند رفت ازسلطه همان قدرت عظیم که برای برقراری نظم وترتیب جهان آفرینش همیشه درکار است (وآنی ازهیچ موجودی حتی ذرّات نامرئی درعالم غافل نیست .)

سرتیپ رشدیه استاد محترم دانشگاه که یکی از نویسندگان معاصراست در کتاب ترجمه سخنان سجّاد علیه السلام درمعنی این عبارت چنین آورده :الها . نه آنکه نیکوئی کرد به‌پشت گرمی آن بهشتش تأمین شده ویا ازیاری وآمرزش تو بی نیاز است .

برای حفظ ایمان نصرت و یاری پروردگاری دائماً لازم است

نگارنده گوید : در این عبارت امام علیه السلام اشاره بموضوعی کرده که اهمیت شایانی دارد ، واین نکته مسلّم است که اگر کسی موصوف بتمام‌صفات‌پسندیده باشد ودر راه زهد وتقوی‌حدّاعلای مراتب ورع و پرهیز کاری را به پیماید ؛ اگر آنی نظرلطف ورحمت خدایتعالی ازاو باز داشته شود واگر لحظه‌ای خدایتعالی نصرت ویاری خود را ازاو سلب نماید در بزرگترین گرداب دریای هوا و هوس نفس غوطه‌ور شده است و امکان آن دارد کـه آناً مرتکب هرگونه جنایات شده حسنات خود را پایمال ویا تبدیل بسیئات نماید ، وحقاً اگر کسی این مسئله را پیش خود اندیشه نماید وبه‌بیند که‌آیا میتواند دراین پیچ وخمها ، دراین تحولات بزرگ ومجاهده نفسانی ؛ ودراین

مبارزه دو قدرت عظیم رحمانی و شیطانی کـه انسان هرآن مواجه باآنهاست خود را ثابت نگاه دارد ،آیا این احتمال دارد که دفعةً برای او انحراف‌حاصل شده ومرتکب هر گونه عمل ناشایسته‌ای شود ودراین مورد چه‌بسیار دیده وشنیده‌شده اغلب مردمانی کـه درمراحل زهد و تقوی بودند ناگاه تغییرمشی داده وازمسیر خود خارج شده از مرتبه عالی زهد خود را بلجن زار فسق کشانیدند واین نیست مگر سلب توفیق که از کمك ویاری حقتعالی محرومیت حاصل میشود ویا باعتبار دیگر (بازگیرد نظرلطف ومرحمت خود را) ، اینست که امام علیه‌السلام اشاره میفرماید که اگر کسی نیکوشدورشته عبودیّت و بندگی را بگردن نهاد برای حفظ مقام خود احتیاج دائم به نصرت ویاری خدایتعالی دارد .

استعانت از نظرقرآن

اگر بدقت در این عبارت ازدعا توجه شود خواهیم دید که چه پیوستگی‌مستقیم بآیات مربوطه درقرآن مجید دارد وامام علیه‌السلام چگـونـه تفسیـر بعضی از آیـات را در خـلال دعـا بلسـان مناجـات در آورده است .

خدایتعالی‌درسوره فاتحةالکتاب میفرماید **ایّاك نعبد وایّاك نستعین** : ترامیپرستم وازتو یاری میخواهم در دوام پرستش تو وجمع مقاصد وحوائج خود .

درتفسیررازی آورده : استعانت از خدایتعالی این معنی را میرساند که وقتی بنده میگوید و ایاك نستعین میگوید بارخدایا جز برای تو نکردم اینکـه کردم (عبادت) وبرآنچه خواهم کرد از تو یاری میخواهم بمتابعت‌الطاف‌وتوفیق وانواع‌معونت وازتو میخواهم که مرا بطاعت نزدیك وازمعصیت دور نمائی .

دربعضی ازتفاسیرآمده که (**ایّاك نعبد**) برای اینکه توصانعی و(**ایّاك نستعین**) برای‌آنکه ما مصنوعیم ومصنوع را از صانع چاره نیست یعنی احتیاج کمك ازمصنوع برصانع بحدیست که‌اورا بمرتبه کمال رساند وبا اینحال اگرآنی‌نظرمعاونت‌ازمصنوع سلب شود معلوم نیست که برچه حالت برقرار بماند .

درخلاصةالمنهج آورده : ازاینجا که‌تخصیص‌پرستش ویاری خواستن باوسبحانه

موجب‌رواشدن حاجتها و برآمدن‌مراد است درعقب‌آن‌میفرماید اهدناالصراط المستقیم بنما بما راه راست که‌معلوم میشود بزرگترین‌خواستن‌هدایت‌است که‌موجب‌رستگاری دنیا و عقبیٰ میباشد و از اینجهت استعانت از خود را مقدمه طلب هدایت بندگان ساخته است .

دراینجا بیمورد نیست روایتی راکه بعضی ازتفاسیر دراین باب آورده‌اند متذکر شویم : چنین مذکور است که چون کار بر کسی سخت شود بگوید (ایاك نعبد و ایاك نستعین)کار صعب او آسان شده وازخدایتعالی یاری خواهد گرفت .

وهمچنین درچند مورد دیگرخدایتعالی برای استعانت ازخود درامرطاعت‌وعبادت آیاتی‌آورده که منجمله جائی میفرماید **واستعینوا بالصبروالصلوة** و جای دیگر **واستعینوا بالله و اصبروا** که‌همه امراست جمله مکلفانراباستعانه وطلب یاری کردن از خدایتعالی .

بااینحال که‌معلوم گردید نصرت ویاری خدایتعالی‌برای نیکان درهمه حال‌ضروری است ، وهمچنین معلوم شد از نظر اهمیت موضوع ،خدایتعالی‌این تقاضای کمك را از خود جزء فرائض دائمی قرارداده وعلاقمندان بطاعات را یعنی همان آنها که خود را بزیور عبادات آراسته میکنند ودر واقع وظاهرامرمردمان خوب ونیکو هستند بایستی مرتباً در شبانه روز این امررا بخود متذکر شده وبگویند پروردگارا (ایاك نستعین) آنوقت معلوم است کـه امام علیه السلام چه شاهکاری در عبارت دعا بکار برده و میفرماید ای خدای من اگر کسی عمل نیکوبجای آورد وعبادت کرد تورا و خوب شد از یاری تو بی‌نیاز نیست،یعنی من هم درهرمقام‌که هستم درامراطاعت وعبادت‌تو درامور زندگانی دنیا وآخرت ازتو یاری میطلبیم .

نگارنده گوید : خدایتعالی هیچگاه رشته اتصال قلوب دلباختگانرا ازمنبع فیض خود قطع نخواهدکـرد.ونظر مرحمت ویاری خود را ازمعاونت بمحبّان و دوستداران باز نخواهد داشت .

در بیان عبارت مورد شرح

ای خدا ای منعم جان آفرین . لطف خود را کرده‌ای با ما قرین
کی شود برما حمایت از تو سلب تا که باشد عشق تو ما را بقلب
سرّ این گویم که داند اهل راز هرکه نیکو شد نباشد بی نیاز
استعانت شاهد این معنی است که نه هرکس شد نکو مستغنی‌است
هرکه خواهد خلق را گیرد زمام گر پیمبر بوده باشد ور امام
لازمش یاری زحق در هرزمان تا زلغزش بوده باشد در امان
لطف حق گر شد از او آنی جدا میشود با خود پرستان هم صدا
گرکه خواهی بوده باشی در امان استعانت جو زربّ المستعان
آنکه نصرت در طلب آرد مدام از اعانت بهره گیرد او تمام
هرکه جرأت کرد براو درگناه از کجا برقدرتش گیرد پناه
هرزمان ظاهر شود بیزاریش سلب نصرت میکند در یاریش
گر نباشد حق زکردارت رضا لاجرم بسپار تن را برقضا
شرمم آید من بگویم در عیان جرأت عصیان کند کس در نهان
برولی نعمت چسان جرأت کند جزکه برپاداش خود سرعت کند
وای اگر حق برتو آرد انزجار ره کجا یابی برون از اقتدار
چون نشد راضی خدا از بنده‌اش میکند در کار خود درمانده‌اش
آنکه جرأت کرده برعصیان او بی خبر از قدرت شایان او
هرکه درمیدان قدرت گو گرفت برمحبتهای جانان خو گرفت
پس بکوش اندر رضای او چنان تا در این میدان تو باشی قهرمان
طی منزل کن تو ای جوینده راه تا شوی نزدیك براین بارگاه

یا رَبِّ ، یا رَبِّ ، یا رَبِّ ..... انقدر باید گفت تا آنکه نفس قطع شود

(رب) یعنی : پروردگار ، مالك ، ارباب ، خداوند وبهترین معنی همانست که در تفسیرالمیزان‌درذیل آیه شریفه (**الحمد لله رب العالمین**) آورده و قریب باین مضمون گفته‌است:

رب عبارت از مالکی است که بامور بنده‌اش رسیدگی میکند ، بنابراین درآن معنی مالکیت افتاده است

وشرحی بتفصیل دراین باب آورده براین اشاره : که این مالکیت مالکیت‌حقیقی میباشد نه مالکیت قراردادی واعتباری که ما از نظراموراجتماعی چیزیرا بخود یا بدیگری اختصاص میدهیم (وآن همیشه درمعرض زوال و نابودی وازبین رفتن است) بلکه مالکیت خداوندی منفك ازتدبیروتنظیم امور مملوك نیست ؛ زیرا هنگامیکه چیزی دراصل وجود خود متّکی بدیگری باشد در آثار خود هم متّکی ومحتاج بآن خواهد بود ؛ بنابراین خداوند رب تمام موجودات است ، زیرا مالك ومدبرآنهاست

وجه تکرار یا رب چیست ؟

زمانیکه عاشقان بیدل دستشان بدامان محبوب خود نمیرسد آنقدر او را در پنهان و آشکار میخوانند و نام او را بر زبان میآورندتا بلکه‌ازاین راه برای آنها التذاذحاصل‌شود وبتوانند شعله آتش محبت را فرو نشانند ، گرچه این موضوع قابل مقایسه نیست ولکن مگر داستان لیلی ومجنون را نشنیده‌اید که مجنون آنی ازذکرلیلی غافل نبود ، دردشتو بیابان تنها وغیرتنها ، نام محبوب خود را بزبان می‌آورد بلند وآهسته زمزمه‌میکرد وآواز (یا لیلی ، یا لیلی ....)راهمه‌جاسرمیداد

واین خود غلبه شوق ورغبت است که بعید نیست نظرلطف و مرحمت جانان را بخواننده خود معطوف دارد ـ آری

هزار بار برم نـام دلبـر طنّاز که لااقل بجوابی بگویدم چه کسی

خدایتعالی را نامهای بسیاریست وبنا باعتباری هزاراسم بیان شده که هریك وجه تسمیه‌ای دارد ؛ ولکن این نام شریف (رب) که بسیار با مسمّیٰ و لطیف ودقیق است گذشته از اخبارواردہ درتوصیف آن درقرآن مجید هم بیاناتی آمده که اهمیت این نام را بمرتبه خود رسانیده است ؛ واگر بخواهیم‌از نظرقرآن این کلمه یعنی نام (رب) را تشریح کنیم خود کتابی بصورت بزرگتر ازقرآن‌است وما را ازمقصداصلی خود بازمیدارد،همینقدر متذکرمیشویم که خدایتعالی درقرآن مجید در ۹۶۸ مورد این نام را باشارات‌مختلف متذکرشده است وما دراینجا ازنظراختصاربچندمورد که درخصوص استجابت‌دعا باین نام شریف است اشاره مینمائیم .

همانطور که قبلامتذکرشدیم منظورازمطالب این کتاب شرح این‌دعای شریف‌است وبا اینکه سعی بسیاری دراختصارآن بعمل آمده معذلك پیوستگی آن بآیات قرآنی طوریست که‌اگرمطلبی ناگفته بماند دراصل‌مقصود کوتاهی‌شده است وبا اینحال‌حسن ارتباط فقرات دعا بآیات مربوطه خواننده را بیك سلسله ازآیات قرآنـی آشنا نموده که درواقع ازمطالعه آن دونتیجه گرفته شده است .

چند خبر کوتاه

قبل‌از آنکه بتفسیرآیات مربوطه قرآنی دراین‌مورد بپردازیم شایسته است اخباریکه دراین موضوع رسیده متذکـر شویم .

درخبراست که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:هرکس هفت مرتبه یارب بگوید هرحاجت ازپس آن خواهد باجابت مقرون است ، ودرخبر دیگراست کـه چون بنده دستها را بجانب بالا بلند کرده واز روی نیاز سه مرتبه بگوید یارب خدایتعـالی دستهای اورا پراز رحمت گرداند ، و نیز درخبر دیگراست کـه چون بنده گوید یارب،خدایتعالی گوید : لبّیك ، چون دوم باروسوم بـار گوید حقتعالی گوید لبّیك عبدی (سل تعط) بنده من بخواه تا بدهندت .

دراینجا که امام علیه‌السلام درمقدمه این دعاء شریف تکرار (یا ربّ) را آورده شاید منظور این باشد که ای پروردگارمن قبول فرما آنچه را که بعدازاین ذکر در

مقام مناجات عرض میکنم و اجابت فرمای همانطور که خواسته‌های پیغمبرا کرم را باین نام شریف اجابت میفرمودی .

بیان ذکرشریف (یارب) از نظرقرآن

تمام انبیا درحوائج و خواسته های خود خدایتعالی را باین نام (ربّ) میخواندند ودعای آنها بهدف اجابت میرسید . در اولین مرحله خلقت‌همانطورکه داستان آن بتفصیل درقرآن بیان شده حضرت آدم علیه‌السلام بعد از آنکه ترك اولیٰ کرد واز شجره‌ایکه ازخوردن آن منع شده بود بقسم و سوگند شیطان فریب خورد یعنی ابلیس باوگفت و برای او قسم یادکردکه هرکس ازاین شجره بخورد هرگز برای او مرگ نباشد و در بهشت جاوید بماند وآدم علیه‌السلام گمان‌کردکسی سوگند بدروغ نخورَد لذا آدم و حوّا از آن شجره خوردند و بعد از آنکه دریافتندکه فریب خورده وباید ازبهشت خارج شوند واین بزرگترین مصیبتی بودکه برآنها وارد شده وحال‌بایدبزبانی‌پروردگار خودرابخوانند که شایسته معذرت ازاین رفتارباشد ، سپس باین‌نام (ربّ) پروردگار خودراخواندند وگفتند:سوره اعراف آیه ۲۲ **ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفرلنا وترحمنا لنکونن من‌الخاسرین** ـ ای پروردگار ماستم‌کردیم‌برنفس‌های‌خودبنقص ثواب برفعل‌مندوب واگرتو نیامرزی برای ما ذلت ما راکه ترك ندب است ونبخشائی ما را هرآینه از زیانکاران باشیم .

وچنین گفته‌اندکه آدم (ع) : اگرچه ترك مندوب کرده بود خود را خاسر وظالم خواند زیراکه‌عادت انبیا برآنستکه ذلت حقیررا عظیم شمرند وحسنه عظیمه راصغیر دانند ؛ واین خود بحثی جداگانه است که باید دانست انبیا همه معصومند و نقصان حظ ثواب خود را ستم برنفس خوددانسته‌اند .

نوح : و اجابت دعایش بخواندن (یا رب)

بعدازآنکه نوح علیه‌السلام مشاهده‌کردکه عصیان امّت بحدی رسیده‌که دیگرپندووعظ در آنها اثرنمیکند وایذا وآزارآنها بغایت رسیده است ؛که با سنگ وچوب اعضای اورامیشکستند وازطرفی خدایتعالی اورا خبرداده بودکه ازقوم توکسی دیگرایمان نخواهد آورد واز

ایشان فرزندی‌که ایمان آورد وجود نیاید ؛ ازاینجهت قوم خود را هدف تیر نفرین قرارداد واز خدایتعالی باین نام (رب) سئوال فرمود

سوره نوح آیه ۲۶ **و قال نوح رب لاتذر علی‌الارض من‌الکافرین دیّاً را**

ونوح گفت ای پروردگارمن مگذاربرروی زمین هیچکس ازناگروندگانرا(مراد هلاکت‌عالم است) وداستان اجابت این دعا درقرآن به تفصیل‌آمده‌که آب تمام‌زمین را فراگرفت‌وهمه بغیرازاهل اوهلاك شدند ودعای‌اوباجابت رسید ـ وبعدازاین نفرین دعای دیگری بازبهمین نام شریف (رب) ازمقام ربوبیت درخواست‌کرد براین وجه‌که **رب‌اغفرلی ولوالدی ولمن دخل بیتی مؤمناً و للمؤمنین والمؤمنات**..... ای پروردگارمن بیامرزمرا وازترك مندوب وترك اولیٰ عفو فرما وبیامرز پدرومادر مرا و بیامرزهرکسی راکه درآمده بخانه من درحالتی‌کـه مؤمن بوده است ؛ وبیامرزمردان مؤمن وزنان مؤمنه را که قبل‌ازاین‌بودند وبعدازاین پیدا شوندتا روزقیامت ؛ ودراین حوائج مهم وحوائج دیگر آنحضرت خدایرا بنام (رب) یادکرده است .

حضرت ابراهیم (ع) وخواسته‌های او دربیان نام شریف (یاربّ)

در چند مورد بسیار مهم ابراهیم علیه‌السلام در حاجت خود خدا را باین نام خواند :

سوره الشعراء آیه ۸۳ **رب هب لی حکماً والحقنی بالصالحین :** بار خدایا مرا حکمت ده ومرا باصالحان گذشته ازپیامبران و اولیاء برسان ؛ یعنی ببخش مرا و عطا کن کمال درعلم وعمل تابآن مستعد خلافت حق وریاست خلق گردم (نزد بعضی مراد بحکمت حکم نبوت است) ودر رسان مرابسبب توفیق کمال درعلم وعمل بشایستگان وبرگزیدگان درگاه یعنی درعداد انبیا که‌کاملند درصلاحیت درآور .

و در پیرو این عبارت یك سلسله تقاضای دیگر داشته کـه یکایك بیان میفرماید و همچنین جای دیگر در سوره ابراهیم و سوره آل عمران در داستان بنای کعبه کـه چون بافرزندش آنرا تمام کـرد ، عرض کـردند **ربنا تقبل منا** خداوندا قبول فرما وبپذیر ازما این‌کارخیررا ؛ وهمچنین دعای دیگر که فرمود **رب‌اجعل هذابلداً اٰمنا** ای پروردگار این شهر که درآن خانه ساخته‌ام ازبرای توبگردان آنرا شهری ایمن

ازقحط وروزی ده اهل آنرا بانواع میوه‌ها وآنحضرت آنچه راکه از پروردگارخود تقاضا مینمود در ذیل بیان این نام شریف (رب) دعا میکرد وباجابت میرسید .

دعاکردن موسیٰ(ع) پس از کشته شدن یکی ازپیروان فرعون

سوره القصص آیه ۱۶ **قال رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی :** پس اجابتش آمد **فغفرله** داستانیست ازحضرت موسی علیه السلام در کشتن قبطی که بتفصیل در تفاسیرمذکور است وخلاصه اینست که یکی ازپیروان فرعون ودیگری از بنی‌اسرائیل باهم نزاع داشتند وحضرت موسی بکمك پیرو خود شتافت بدون آنکه قصد کشتن قبطی آن مرد فرعونی را داشته باشد وبرسبیل مدافعه مشتی براو زد وچون اراده حقتعالی بموت او بود کشته شد ودر قتل او موسی گفت : این‌کار که‌تزئین قتل او بود وترك ندب وتقویت آن چیزی که مستحق آن میشدم از ثواب (که مشت نزدن بود) این ازعمل شیطان است (یابقولی دعوای این دوتن ازعمل شیطان بوده) یا اینکه‌بسبب شیطان که تهییج غضب من بود این عمل که ترك آن اولیٰ بود از من صادرشد وباین نزاع وخصومت، وی مقتول گردید .

بعد از آن برسبیل انقطاع و رجوع بحقتعالی اقتدا بآدم علیه السلام کرده‌در گفتار **(ربنا ظلمنا انفسنا)** و گفت ربّ انی ظلمت نفسی ....ای پروردگار بدرستی‌که من ستم‌کردم برنفس خود بقتل قبطی اگرچه او مستحق قتل بود بجهت کفروعناد ، لیکن من ازجهت تعجیل وترك ندب ومحرومیت ازثوابی که‌مترتب براستحباب میشد برخود ستم کردم ؛ سپس گفت بیامرز مرایعنی‌مراازفرعون‌مخفی‌دار تاازشرّاوایمن باشم(چه غفران در لغت بمعنی پوشش است) یا مراد به ثوابیست که لازم غفران است ؛ پس باجابت رسید دعای او براین وجه که ،فغفرله ؛ بیامرزید حقتعالی اورا یعنی از شرّفرعونیانش‌نگاه داشت وباثواب وکرامت‌بسبب انقطاع بوی ارزانی‌داشت؛وهمچنین درجای دیگرموسی علیه السلام چنین عرض کرد : **رب اشرح لی صدری ویسّرلی‌امری** و خدایتعالی دعای اورا اجابت کرد که: **قال قد اوتیت سئولك یاموسیٰ**

دعا کردن سلیمان (ع) برای سلطنتی بیمانند

سوره ص آیه ۳۵ **قال رب اغفرلی وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی انك انت‌الوهّاب** گفت‌پروردگارا بیامرزمرا وارزانی داربرمن پادشاهی راکه نسزد کسیرا پس ازمن ، همانا توبسیار بخشنده‌ای ؛ سلیمان (ع) باین نام شریف خدای را خواند بـرای حاجتی بزرك‌که این حاجت آیت و معجزه ای برای نبوتش باشد یعنی تقاضاکردکه ملکی باوداده شودکه فرمانروائیش خارق عادت بوده باشد و تمام جن و انس ووحوش وطیور وسباع وبهائم درتسخیراو بوده باشند ؛ چون سلیمان میدانست‌که استدعای چنین ملك وپادشاهی ازحقتعالی اصلح است بامور دینیه وسبب‌کثرت طاعات وعبادت بندگان میشود ، وهیچ بخل‌برای بذل وبخشش آن ثروت خدادادی ندارد .

حقتعالی دعای‌اورا اجابت‌کردودراول باد را بر اورام ومسخر گردانید بروجهیکه بفرمان اومیرفت واو را به نرمی وآسودگی ازهرطرف‌که میخواست میبرد و همچنین بنا برداستانی‌که بتفصیل داردتمام خواسته‌های اورا یکی پس‌ازدیگری‌برآورد وبرنام شریف (یا رب) آنچه خیردنیا وآخرت بود ازخدایتعالی گرفت

تقاضای زکریاً (ع) جهت فرزند دردوران پیری

سوره الانبیاءآیه۸۹ **وزکریّا اذنادی ربه‌رب لاتذرنی‌فرداًوانت‌خیرالوارثین، فاستجبناله** وهنگامیکه زکریا خواند پروردگارخود راکه ای پروردگار مرا تنهـا مگذارکـه توبهترین ارث برندگانی ؛ پس پذیرفتیم‌ازاو واجابت کردیم دعایش را و همچنین بلسان دیگردرسوره آل عمران آیـه ۳۸ میفرماید **هنالك دعا زکریاً ربه قال رب هب لی من لدنك ذریة طیبة انك سمیع‌الدعاء** ـ حضرت زکریا درمقام دعا عرض‌کرد ای پروردگارمن ببخش مـرا وعطا فرما ازنزد خودفرزندی‌پاك‌ازآلایش گناه بدرستیکه توازمحض‌کرم شنونده دعائی واجابت‌کننده :

زکریا علیه‌السلام با وجود پیری خود و زوجه‌اش‌که امکان تولید نسل برای آنها خارق عادت بود خدایتعالی را باین نام شریف (رب) خواند ودعاکرد برای فرزند ، سپس درحالیکه درمحراب مشغول نمازبود نداکردند او را فرشتگان براین وجه‌که

ای زکریا بدرستیکه خدا تورا مژده میدهد بفرزندیکه نام او یحیی باشد باین‌وصف که او **(مصدقاً بکلمة من‌الله)** باورکننده وایمان آورنده باشد به‌کلمه‌ایکه موجود گشته از نزد خدا واوپیغمبری باشد ازشایستگان

وچون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند وی بروجه تعجب بازخدایرا باین نام خواند (یا رب)که ای پروردگارازکجا باشد مرا پسری وحال آنکه مرا پیری‌فرا رسیده وزنم نازاینده است .

آنگاه جبرئیل بفرمان خدایتعالی گفت : خدا میکند آنچه میخواهد برخلاف عادت از روی مصلحت .

دعاکردن عیسی(ع) جهت قوم خود برای نزول خوان نعمت ازآسمان

سوره‌المائده‌آیه۱۱۵ **قال‌عیسی‌بن‌مریم‌اللهم ربنا‌انزل‌علینا مائدة من‌السماء...**

در داستانی از حضرت عیسی علیه‌السلام است ؛ زمانیکه حواریان یاقوم او گفتند ای عیسی هیچ توانی واعتماد داری‌که ازخدای خود بخواهی ازبرای ما ازآسمان خوانی فرستد که ازآن طعام بخوریم ، ومعاینه بینیم ، و صدق تو بدانیم ، ودل ما بعلم ساکن شود، ویقین بریقین بیفزاید بروجهیکه شبهه باقی نماند وتورا گواهی دهیم .

سپس حضرت عیسی علیه‌السلام خدایرا باین نام شریف (یارب) خواند وچنین دعا کردکه ای پروردگارفروفرست برما خوانی ازآسمان‌که ما را روزی مبارك باشدکه آنرا عید گیریم واولین وآخرین ما آنرا روزی خیر وبا برکتی گیرند واین روزی درآن خیر ونفع وبرکتی باشد ، و همچنین آیت وعلامتی صحیح بوده باشد ؛ خدایتعالی جواب اجابت‌آمیزداد وفرمود ؛ **انی منزّلها علیکم** من این خوان را برای شما بفرستم .

دعای‌حضرت لوط درباره قوم خود

سوره عنکبوت آیه ۳۰ **قال رب انصرنی علی‌القوم المفسدین**

حضرت لوطهم‌که قوم اوبفحشاءخو گرفته ودرفساد غوطه‌ور بودند وبا اینحال‌درقبال ارشاد وهدایت آنحضرت میگفتند اگرراست میگوئی عذاب برما نازل‌شود ،وخلاصه سرسختی‌های عجیبی نشان میدادند ،آنحضرت هم خدایرا درطلب نصرت ویاری باین

نام خواند وعرض‌کرد ، پروردگارا یـاری‌کن مرا ونصرت ده بر گروه تباهکاران ـ و همچنین دعاکرد **رب نجنی و اهلی مما یعملون** که باجابت رسید **فنجیناه و اهله اجمعین**

امرحقتعالی پیغمبر خاتم را در خصوص خواندن او سبحانه بنام (یا رب)

خدایتعالی برسول اکـرم در چند مورد دستور میدهد کـه ای محمد ﷺ بخوان پروردگار خود را باین‌نام (یارب)وتقاضا کن خواسته‌های خود را کـه برآورده است ، ودراینجا بذکر چند جمله وترجمه آن میپردازیم .

سوره المؤمنون آیه ۹۴ **قل رب امّا تریّنی ما یوعدون ، رب فلا تجعلنی فی القوم‌الظالمین** بگوای محمد ﷺ که ای پروردگارمن اگربنمائی مرا آنچه‌وعده داده میشوندکافران ؛ ای پروردگارمن پس مکردان مرا در گروه ستمکاران

سوره المؤمنون آیه ۹۷**وقل رب اعوذبك من‌همزات الشیاطین ، و اعوذ بك رب ان یحضرون** وبگوای‌محمد ﷺ که ای پروردگارمن پناه آوردم بتوازوسواس دیوان سر کش که مردمانرا ازمکارم اخلاق گردانیده باخلاق سیئه میخوانند وبمناهی تحریص میکنند ، وپناه میگیرم بتوای پروردگارازآنکه حاضرشوند دیوان‌درحوالی من ومرا ازعبادت وطاعت وحسن خلق منع کنند

نگارنده گوید : این دعا که خدایتعالی به حبیب خود امرفرموده که اورا سبحانه به چنین نام بخواند وازاوچنین‌بخواهد چقدرشایسته است که ما هم به پیروی ازرسول اکرم هرآن ایندعا را بهمان بیان بخوانیم ؛ وشاید این آیه شریفه اولیٰ برعموم‌باشد چـون بمصداق الّا عبادك منهم المخلصین هیچگاه انبیا در مخاطره اغـوای دیورجیم قرارنمیگیرند ؛

سوره طٰه آیه ۱۱۴ **وقل رب زدنی علما** ؛ وبگوای‌محمد ﷺ که ای‌پروردگار بیفزای مرا دانش

سوره الاسراء آیه۸۰ **وقل‌رب ادخلنی‌مدخل‌صدق واخرجنی‌مخرج صدق...** وبگوای محمد ﷺ که ای پروردگارمن درآور مرا درقبر درآوردنی پسندیده و با

کرامت ؛ وبیرون آور مرا ازآن دروقت بیرون آوردن،ستوده و با کرامت ـ واز امام جعفر ﷺ نقل است که رسول این دعا را دروقتی کرد که درغار بود یعنی خدایا ورود وخروج مرا دراین غار باامنیت وظفر گردان .

سوره المؤمنون آیه ۱۱۸ **وقل رب اغفروارحم وانت خیرالراحمین**

ای محمد ﷺ بخوان پروردگار خود را باین نام (رب) و تقاضا کن براین وجه کـه ای پروردگـار من بیـامرز مرا در ترك مندوب ، یا امت مرا در ارتکاب معصیت وضلالت.وببخشای بمن یا بربندگان مؤمن برحمت واسعه خودوتو بهترین رحم کنندگانی

و خدایتعـالی اجابت فرمود آیه ۲ از سوره فتح **لیغفرلك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر....** بیامرزد خدا برای تو آنچه گذشت از گناهان تو یعنی أزترك مندوب یاترك اولی ؛ وآنچه ازپس آن واقع میشود .

البته به براهین واضحه بهثبوت رسیده که انبیا معصومند از کبائر و صغائر از اول عمرتاآخر؛ پس کلامرا برظاهرخود حمل نتوان کرد بلکه بنابرآنچه در تفاسیر بطور تفصیلآمده ذنب انبیا برترك مستحبّات یاترك اولیٰ ، یا اشاره بمغفرت گناهان امّتاست وقبلا هم مطالبی دراین خصوص بقدر گنجایش در داستان آدم ﷺ بیان گردید .

پس با این تفاصیل معلوم گـردید کـه اصلا خدایتعالی خود برای استجـابت دعا بهبردن این نام شریف (یارب) دستور داده است .

مؤمنان وصالحان واجابت دعای آنها دربیان (یارب)

یك سلسلهآیات شریف در اواخرسورهآل عمران است که درشأن صالحان ومؤمنان داده شده وتمام تقاضا ودرخواستهائی است کـه در مقام دعا از خدایتعـالی خواستهاند وبیان حاجت خود را بنام ربنا (یارب) افتتاح کردهاند وخلاصه بعد از دعاهای مختلف دعا را باین عبارات خاتمه میدهند **ربنا فاغفرلنا ذنوبنا وکفّرعنّا سیّئاتنا وتوفّنا معالابرار ؛ ربنا وآتنا ما وعدتنا علیٰ رسلك ولاتخزنا یومالقیٰمة انك لاتخلفالمیعاد :** پس توقیع اجابت ایشان چنین آمد **فاستجاب لهم ربهم :** ای پروردگار ما بپوشان گناهان ما را ومحو کن بدیهای ما را ؛ وبمیران ما را بانیکوکاران ؛ وای پروردگار

ما عطا کن برما آنچه وعده کردی ما را بر تصدیق فرستادگان خود که آن نعیم جاودانی است ، ورسوا مگردان ما را در روز رستخیز بدرستیکه تو وعده خود را که ثواب دادن باهل ایمان است خلاف نخواهی کرد .

پس اجابت کرد دعای ایشانرا پروردگارشان و از برکت نام مبارك (ربنا) دعای آنها مستجاب گردید

دعاکردن (آسیه) زوجه فرعون

سوره التحریم آیه ۱۱ .... **رب ابن لی عندك بیتاً فی الجنه و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین**

آسیه زوجه فرعون که زنی صالحه بود وپس ازمشاهده معجزات حضرت موسی علیه السلام باو ایمان آورده بود ومدتی ایمان خود را از فرعون مخفی داشت ؛ بعد ازآنکه فرعون ازعقیده‌اوآگاه شد وخواست اورا ازایمان باز دارد بنای شکنجه و آزار براو گذاشت و بسیار باو سخت گرفت تا زمانیکه دستور داد سنگی عظیم برسراو بکوبند .

آسیه بامشاهده آن حال که نزدیك بنابودی او بود روی نیاز خود را بدرگاه کارساز کرد وباین نام شریف (رب) خدای‌خود را خواند براین وجه که‌ای پروردگار من بنا کن برای من نزد خود خانه‌ای در بهشت وبرهان مرا از فرعون و کردار او ونجات ده مرا از گروه ستمکاران .

خدایتعالی درهمان حال که این دعا میکرد حجاب برداشت تا دربهشت خانه‌ای دید ازدرّ سفید بیك پاره که برای او بیافریده بود ووی دلخوش گشت آنگاه‌خدایتعالی قبل ازآنکه‌سنگ عظیم را برسروی کوبند جان اورا برداشت وچون سنگ را بروی زدند هیچ المی بروی نرسید ودرواقع مثل اینکه‌دراین‌دعا اوخود تقاضای‌مرگ کرده، که از دست فرعون وعمل او هم نجات پیدا کرده است .

موضوع مهم و قابل توجه

ازمطالبیکه درباره استجابت دعا دربیان یارب گذشت ، شاید خواننده اینطور تصور کند که چون استدعا کنندگان همه از انبیا و اولیا بودند دعای‌آنها باجابت رسیده ودیگران

شایستگی این مقام را ندارند که بمجرد بیان یا رب خواسته های آنها مورد اجابت قرار گیرد ؛ ولکن بهیچوجه اینطور نیست !. ازشواهدیکه ازقرآن مجید بدست میآید خدایتعالی حتی دعای ابلیس را هم که بدترین خلقست بخواندن این نام شریف بهدف اجابت رسانید ؛ واما نویسنده را عقیده آنستکه خواننده دعا بـایستی این معرفت را حاصل کرده باشد که زمانیکه میگوید (یا رب) بداندچه میگوید ، واعتقاداودرمعنی این نام شریف تا چه حد است، وتاچه اندازه بحالت اضطراردل را متوجه داشته،کما اینکه شیطان هم با معرفتی که ازپروردگارخوددرسوابق جنبه ملکوتی داشتوباتوجه بمعنی واضطرارذکراین نام شریف کرد ودعایش مستجاب شد .

استجابت دعای ابلیس بذکر (یا رب) سوره الحجر آیـه ۳۶ **قال رب فانظرنی الی یوم یبعثون ؛** اجابت آمد، **قال فانك من المنظرین** درخلقت آدم علیه السلام داستانی دارد که بتفصیل درقرآن بیان شده وخلاصه اینستکه زمانیکه پروردگار عالم آدم را از گل آفرید وروح دراو دمیده شدفرشتگانرا گفت که بر وی سجده کنید که خلیفه است در روی زمین پس تمام فرشتگان اورا سجده کردند مگرابلیس که ازروی استکبار از سجده آدم سرباززد ، وباو گفته شد که چیست ترا کهسجده نکردی گفت صحیح نیست سجده کنم آدمی را که از گل آفریده شده در حالیکه شرافت خلقت من از نورآتش است وازاوبالاترمیباشد : سپس خدایتعالی اورا ازمرتبه خودبیروندراند وتا روزقیامت لعنت براو روا داشت

وچون ابلیس دراین ماجرا بیچاره ومضطرشد گفت که ای پروردگارپس مرا مهلت ده تا روزیکه برانگیخته شوند مردم (غرض ابلیس ازاین سخن آن بود که نمیردچون میدانست که بعداز بعث موت نیست) خدای تعالی دعای اورا اجابت کرد و فـرمود بدرستیکه تو ازمهلت دادگانی تا روز مقرر

استجابت دعای انبیا در بیان (یا رب)

نـام یـا رب میکند حاجت روا — اسم اعظم درد را باشد دوا
هـر پیمبر آمـدش مشکل بکار — حل مشکل شد براو نام نگـار

انبیا برحاجت خود در بیان — لفظ یارب آورندی برزبان
بشنو از قرآن یکایك داستان — قصه از هریك زقرن باستان
ترك اولیٰ کرد آدم (ع) دربهشت — عشرت جاوید خود را جا بهشت
اهبطو را چون شنید از جایگاه — پس فرود آمد زقصر و بارگاه
این تفاوت از مکانش تا مکان — فرق آن بین از زمین تا آسمان
قصه آن باشد که شیطان در فریب — داد آدم(ع) را فریبی بس عجیب
اول آمد تا برد مکرش بکار — پس نصیحت کرد او را آشکار
گفت من باشم شما را رهنمان — تا بمانید اندر اینجا جاودان
گر خورید از میوه نیکو درخت — باشد این جنت شما را پایتخت
پس قسم برآن فریبش یاد کرد — تا قیامت زان قسم بیداد کرد
کی کند آدم(ع) قسم باور دروغ — ذات خلقت را نباشد این نبوغ
چونکه‌مقداری ازآن خوشه‌چشید — آن امانت را بدوش خود کشید
پس چو در آن عالم عیش و طرب — شد ندامت حاصلش در قرب رب
سر بزیر افکند و با افسوس گفت — ناله خود را به حوّا کرد جفت
ربّنا اغفر برستمکاران نفس — رحمت آور برزیانکاران نفس
گرچه ما برتو جسارت کرده‌ایم — ور نیامرزی خسارت برده‌ایم
ترك هرمندوب نزد انبیاء — ترك واجب چون بود براولیاء
عذر آنها باشد اقرار گناه — تا زحق گیرند از عصیان پناه
این بود یك منصبی از عشق پاك — تا زدرد دل زند برسینه چاك
بهر یك ترکی که از اولیٰ نمود — ترك سر از زیر بربالا نمود
شرمش آمد سر دیگر بالا کند — عرض خود برحضرت والا کند
گر خلافی آید از عاشق بکار — شرمش آید رو کند سوی نگار

داستان نوح (ع) واستجابت دعایش در بیان (یارب)

قصه دیگر زنوح آورده‌اند — قومش او را بی سبب آزرده‌اند
در هدایت کوششی بودش مدام — تا که گیرد خلق عالم را زمام
هرچه ارشاد و نصیحت می نمود — کس زپند وعظ او نابرده سود
چون ندا درصوت لن یؤمن شنید — پس شد از ایمان آنها نا امید
ضرب او کردند باهرچوب و سنگ — تا که دل را آمدش آخر به تنگ
لاجرم چون دید اثر ناید زپند — تیر نفرین را رها کرد از کمند
گفت یارب برتو دارم اعتماد — در هلاك آور همه اهل عناد
خلق عالم را بریزان جام زهر — تا نماند هیچکس باقی بدهر
غیر اهلم آنکه باشد باتو اهل — هر عذاب سخت باشد برتو سهل
پس ندا آمد که یك کشتی بساز — این عمل پنهان مکن از اهل راز
چونکه شد آثار قهر حق پدید — فیه لاریب عذاب الله شدید
در سما طوفان و رعد پر خروش — از زمین دریای آب آمد بجوش
اهل خود را نوح در کشتی نهاد — فارغ از ارشاد و از بیم فساد
جفت هرخلقت یکایك جمع کرد — در رکابش کافرا نرا منع کرد
از غم فرزند خود دل داشت ریش — چون نیابیدش بکشتی نزد خویش
هرچه خواندش کدمکن خودرا تباه — گفت کوهستان همی گیرم پناه
نوح گفتا که پناه امروز نیست — هیچکس راهیچکس دل سوز نیست
پس بیامد موج آب ازغرب وشرق — نوح نور دیده‌اش را دید غرق
گفت برحق اهل من را ده نجات — لیس من اهلك جواب آمد ثبات
پس بعذر آمد زبانرا در کشم — کی رسد براین صلاحت دانشم
هر که شد پابند عشق شهریار — سوی او رو آورد در هر دیار
گرچه باشد در زمین یاروی آب — تا بگوید رب رسد او را جواب

استجابت دعای ابراهیم (ع) در بیان یارب

چونکه قصد حاجتش آمد خلیل — گفت یارب یارب ای ربّ جلیل
تو بفضل خود عطا کن حکمتم — پس بیفزا در نبوت حشمتم
در رسان من را بصالح بندگان — تاشود روشن دلم با دیدگان
صدق گفتارم بیاور در بیان — تا که بعد از من شود ورد زبان
پس مرا برجنت المأوی رسان — تا که باشم من یکی از وارثان
همچنان دارم تقاضا دم بدم — خواهم آمرزش کنی بروالدم
روز محشر که بود دردش الیم — واردم کن همچو با قلب سلیم
پس مکن رسوا مرا در رستخیز — آبرویم را در آن غوغا مریز
این دعایش بود بروجه خضوع — اولیا را باشد این رسم خشوع
همچنین کرد او دعا درصبح و شام — تا رساند خیر خود برخاص و عام

✡ ✡ ✡

بودش او را حاجت دیگر زرب — حاجتش در سرزمینی از عرب
چونکه مأموریّت ازحق در گرفت — نازنین فرزند خود را بر گرفت
شد باسماعیل و هاجر همقدم — هادی ره شد بصحرای عدم
پس در آن وادی چو شد او آشنا — گفت ربّ اجعل مقامی آمنا
این دیار آنکس که گیرد جا گزین — روزیش کن میوه های دلنشین

✡ ✡ ✡

بار دیگر در بنای کعبه گفت — از لب لعلش درر هائی بسفت
این بنای خانه را گردان قبول — تا فروعی باشد از جزء اصول
بر من و فرزند من آور ثواب — کی کنی سائل تومحروم ازجواب
مسلم و منقاد ما را ده قرار — پس نگهدار ایمن از شرّ شرار
امّتی از نسل ما آور پدید — کاورند ایمان بهر وعد و وعید
بهرایشان یك تن از ما کن رسول — این اجابت بی شك آمد در قبول

چونکه عیناً این دعا شد مستجاب — بعد از آن خاتم(ص) زرو برزد نقاب
پاك باشد عشق نیکان در نهاد — تا کـه بردل ذکـر رب آرند یاد
هرچه را خواهند از او در سئوال — گرچه باشد مسئلت امری محال
برمراد خویشتن نائل شوند — تا که نامش را به رب قائل شوند

استجابت دعای موسی(ع) در بیان (یارب)

قصه بشنو گـر تو داری اشتیاق — عهد موسی(ع) چون بیافتاد اتفاق
مؤمنی با کافری مردی شجـاع — در گذرگاهی بهم کـردی نزاع
آن یك ایمان باخدا بود و رسول — وان دیگـر فرعون را بودش قبول
همچو باهم آن دو تن گرم نبرد — تا بضربی مؤمن آمد دل بدرد
ازقضاموسی(ع) درآن صحنه رسید — ضرب آن قبطی برآن مؤمن بدید
قصدش آمد تا کند دعوا تمام — پس بنفع پیروش کـرد او قیام
چون بزد آن مرد قبطی را بمشت — دست‌قدرت برسرش کوبید و کشت
او نبودش قصد کشتن از جفا — بلکـه دست حق برآمد از قفا
پس چودید این ماجرالب را گزید — در ملامت شد پشیمانی مزید
گفت برمن کی بود این کار نیك — چون‌شدم این قتل را جرمی‌شریك
گـرچه کافر مستحقّ کشتن است — لیك اولیٰ وعظ، او را گفتن است
چون غضب آمد تحمّل برد وصبر — گـر خطا گویم بود این‌کار جبر
کارشیطان است این جنگ وستیز — مرد داناگو از این مهلك گریز
یا کـه باشد این از ابلیس رجیم — در غضب آرد بسی مرد حلیم
الغرض آنمرد را چون کشته یافت — بهـر استغفار خود برحق شتافت
پس مقرّ و معتـرف شد در گناه — نادم از کـردار و در افغان و آه
ترك مندوبی گناه خود شمـرد — عفو جرم خود بدست حق سپرد
گفت برخود من ستم کـردم روا — درد عصیان مغفرت باشد دوا

این ستم می آورد نقص ثواب | درپذیرش خواهم عذرت درجواب
پس بیامرزم تو ای ربّ جلیل | چونکه باشی انبیا را تو دلیل
رهنمایم باش در سرّ و نهان | از ید فرعون باشم در امان
ربّنا اغفر گفت آدم در نخست | اقتدا براو کلیم الله بجست
چونکه آثار اجابت شد پدید | اغفر و لك را ندا از رب شنید
عاشقان در عشق حق دل باختند | خانه‌ای چون کعبه در دل ساختند
هر زمان قصد دعا پیش آورند | روی حاجت بردل خویش آورند
چونکه دل شد مسند تخت نگار | پس توجه کن جواب آید زیار

استجابت دعای سلیمان(ع) در بیان (یارب)

چون سلیمان حشمت‌الله کس ندید | ربّ هب‌لی گفت‌وهب لك را شنید
او تمنا کرد ملکی بس عظیم | سلطنت در خواست از ربّ کریم
گفت باشم من شهنشاه جهان | خلق را ازوحش وطیرو انس وجان
اولم خواهش بود تسخیر باد | تابرآن روشن کنم عشق نهاد
دیگر آموزم زبانهای طیور | تا باین دانش بیابم من سرور
هرچه‌باشد وحش‌وطیروانس وجان | زیر فرمانم در آور هرزمان
دسته‌ای روی زمین سازد بنا | وان دیگر برقعر دریا آشنا
در نبوّت باشدم این آیتی | در هدایت بندگان را رایتی
این چنین جاه و مقامی در یقین | باشدم اصلح برای امر دین
ثروت بی حد کنم بخشش تمام | تا که گیرد سلطنت زین رو دوام
بخل اندر خصلتم باشد بدور | من باین حشمت کجا آرم غرور
پس شنید از عالم غیب این جواب | که دعایت بوده باشد مستجاب
اولش براو مسخّر شد ریاح | تا که گیرد در مقام خود صلاح
بعد از آن آراست لشکر برسپاه | در پرستش خلق را داد انتباه

بت پرستان جمله در ایمان شدند | با نبی الله هم پیمـان شدند
اینکه شد ملك جهان مالك رقاب | مقصد آن بودش به تأمین ثواب
داستانهـا نقل از دوران او | بس عجایب بود در فرمان او
قصه شهـر سبا بلقیس و باد | مژده هدهد کـه او را کرد شاد
کی بود افسانه این شرح غریب | معجزات انبیا باشد عجیب
پیش‌ازآن این پادشاهی کس ندید | بعد از آن هم مثل آن ناید پدید
آخر آمد برسلیمان این خطاب | بخشش ما برتو باشد بیحساب
هر که دل ازعشق برجانان گرفت | بس محبتهـای بی پایان گـرفت
گـر بنام رب زبان آرد بحال | بشنود لبیك را با قیل و قال

استجابت دعای زکریّا (ع) دربیان (یارب)

زکرّیا آن شه صاحب جلال | بود او پیغمبری نیکو خصال
عهد پیری شد تمنّایش عجیب | خواست فرزند ذکوری از حبیب
تا زنسل خود بیارد رهبری | همچنان شایسته بر پیغمبری
پس بحق آورد رویش درنیاز | شد بمحرابی روان بهر نماز
گفت ای رب تو فزون کن نعمتم | خارق از عادت بود یك حاجتم
بخششی آور بمن از راه خیـر | تا بـه بحر قدرتت آیم بسیر
خواهم از تو یك ولدبی انتظار | کان ولد باشد برایم افتخار
تا بود ذرّیه طیّب زمن | همچو گل روید بصحن این چمن
پس چنین اندیشه در کارش نمود | روی دل را سوی دلدارش نمود
یك اشارت آمد اندر ارتباط | که تو را رونق بگیرد این بساط
مژده از آن عالم بالا رسید | که مبارك برتو فرزندی سعید
نام او یحییٰ زحی لایزال | خلق او احسن بسی صاحب کمال
چون پیمبر این ندا ازحق شنید | گفت یارب ازچه باشد این نوید!

منکه پیرم اهل من باشد عقیم — کی شود طعمی گوارا برسقیم
گرچه بودش او یقین گفتار حق — لیك بودش این عجب کردار حق
این تعجّب نه زانکار وصال — بلکه از کیفیّت و از شرح حال
تا که از فکرش برآمد این دلیل — پس شنید او این سخن ازجبرئیل
ازچه آوردی شگفت از این ندا — میکند هرکار چون خواهد خدا
گفت برحق پس علامت ده نشان — تا که برحمد تو باشم در فشان
گفت او یابی تو آخر کامرا — لا تکلّم فی ثلاث ایّامرا
باش مشغول عبادت این سه روز — پس زبان خاموش ودل برسازوسوز
بعد از آن آثار آید در حجاب — تا زچشم دل براندازی نقاب
هر که بادل همقدم شد سوی یار — بیند او آخر در آن ره روی یار
باده کلکون چو در دل ریختند — عشق جانان را بخون آمیختند
تاهماهنگی بدل ناید وجود — نام اعظم برزبان ناورده سود

استجابت دعای عیسی(ع) در بیان (یارب)

گرد عیسی امّتی آمد بجمع — همچو پروانه که گردد دور شمع
عده‌ای از عام و معدودی خواص — جملگی مؤمن باو از عام و خاص
پس تمنّا کرده از او در سئوال — حاجت ما را بخواه از ذوالجلا ل
ای نبی‌الله تو ما را رهبری — خود بخواه ازحق اگر پیغمبری
که رسد از آسمان برما طعام — تا بگیرد امر دین، مارا قوام
صدق تو برما بیفزاید یقین — بوده باشد آیتی برما متین
تا نماند شك که ما را رهبری — این دلیلی باشد از پیغمبری
پس مسیحا قصد آن مطلوب کرد — روی حاجت سوی‌آن محبوب کرد
برزبان آورد آن راز نهفت — روی دل را سوی دلبر کرد و گفت
ربّنا انزل علینا مائده — تا بخلق آید در ایمان فایده

خوان نعمت از سما یابد نزول — تا کند امّت نبوّت را قبول
پس جواب آمد علیکم نعمتی — آید از ما برشما یك رحمتی
باشد این روزی مبارك در جهان — اولّین و آخرین را شادمان
معجزات انبیا باشد عجیب — تا برند آنها بدل نام حبیب
بیخود از خود گفته‌راز خود به‌یار — سهل آید مشکل ایشان بکار
گر تو خواهی خارق ازعادت کنی — باید اول خانه را غارت کنی
خانه دل تا نماند هیچ چیز — جز که تخت و مسند ازیار عزیز
پس کنی تکیه به تخت زرنگار — تا رسی برآنچه میخواهی زیار

استجابت دعای لوط (ع) در بیان (یارب)

اولّین قومی که آمد در فساد — قوم لوط آن طاغیان کج نهاد
همچنان بدکار مردانی پلید — تابع ابلیس و شیطان مرید
عادت آنها بفحشا خو گرفت — جسمشان چون منجلابی بو گرفت
جمله در دریای شهوت غوطه ور — بوده هریك در قباحت پیشه‌ور
از خصایص هرچه باشد کار زشت — خوی‌آنها شد برآن طینت سرشت
هیچیك از کارشان برحق نبود — عهد آنها کفر بی رونق نبود
روی شهوت برغلامان داشتند — افتخار خود همین پنداشتند
جلوه دوران آنها برفروغ — شد رواج از سرقت و قول دروغ
تا که پر شد عالم از کفر و عناد — لوط شد مأمور در رفع فساد
هرچه پندوموعظت کردآن رسول — قوم بد اختر نکرد آنرا قبول
دائماً در وعظ و تبلیغ و رشاد — وعظ او برهیچکس سودی نداد
میخ آهن کی اثر در سنگ کرد — فعل ایشان نامشانرا ننگ کرد
تا بحدّی برنبی شد عرصه تنگ — که یکایك برده براو سر بجنگ
از پی آزار او چون تاختند — پس بطعن و لعن او پرداختند
اینچنین گفتند از یزدان بخواه — که عذاب او کند سلب رفاه

گـر نبی باشی بخواه از آن خدا — کـه تو و مـا را میان آرد جـدا
لاجرم گفتا کـه ربّ نجّنی — ذات تو باشد از این کفران غنی
ای خدا از این گـروه بد صفات — لطف فرما برمن و اهلم نجـات
بار دیگر لب دراین معنی گشود — قصد حاجت را زحق یاری نمود
گفت یارب این بُوَد دلداریم — گـر کنی برقوم کافر یاریم
پس جواب آمد تو باشی در نجات — در فنا قوم و تـو باشی در حیات
در هلاکت گفت قرآن اجمعین — در نجـات آورد الّا الغابرین
غیر آن پیـر زن بد خوانده ذات — باقی اهل تو آید در نجـات
پس اشاره شد بمأمور عذاب — کـه بکار خود بیـاور تو شتاب
گفته شد برآن نبّی دل حزین — از میان قوم خود دوری گـزین
لوط چون بااهل‌خود بیرون شدند — قوم ایشان جملگی در خون شدند
امر شد برباد تا طوفان کند — هربنـای معظمی ویران کند
در هوا باران سنگ آمد پدید — شدت طوفان بقدری شد شدید
تا کـه شد هریك ازآنها سنگسار — بعد از آن زجروشکنجه جانسپار
این نبی هم برمراد خود رسید — چون عقاب قوم خود عیناً بدید
عشق را بین کـه پیمبر در دعا — دارد از محبوب خود این ادعا
کـه تو را دشمن نباشد در زمین — آنکـه ماند دوست باشد بریقین
مرحبا زین عشق ، عشق تابناك — کـه زمین از دشمن حق‌کرده پاك
تا بود خالی زاغیارش مکان — راز خود تنهـا در آرد برزبان

امرحقتعالی به پیغمبر خاتم (ص) که حوائج خود را در ذیل نام (یارب) بخواهد

برمحمد (ص) امرشد در چند بار — کـه بنـام رب تقاضا کن زیار
پس اطاعت کـرد امر لایزال — گفت یا رب بازبان عرضحـال
من نباشم از گـروه ظـالمان — کـه نمودی وعده برایشان چنان

پس عطا فرما بمن خلد برین تا نباشم برستمکاران قرین

✡ ✡ ✡

باز گفت ای رب بگیرم در پناه از شیاطین شرّ آن گم کرده راه
هم پناه از تو مرا آید حضور آنکه شد برسجده آدم جسور
چون مرا از ذکر حق غافل کند بس وساوس نزد هرسائل کند

✡ ✡ ✡

بار دیگر گفت افزا دانشم تا زبحر علم جامی سرکشم
ربّ زدنی علم را این معنی است که نه پیغمبر از این مستغنی است
هرکه در هر مرتبت باشد زعلم بایدش تحصیل علم از راه حلم
پس بخواهد از خدای ذو الجلال برفزاید علم او در عین حال

✡ ✡ ✡

دیگر از جائی‌که امر آمد بگو ربّ ادخلنی دخولی بس نکو
داخلم کن در مقام صادقان خارجم کن جای نا امن و امان
پس مرا نصرت دهی در امر دین تا نبوّت گیردم قدرت یقین

✡ ✡ ✡

همچنان دستور دیگر در رسید که تو آمرزش طلب کن از وحید
گفت ربّ اغفر خداوند رحیم تو بگردار همه باشی علیم
پس لیغفر لك جواب خود شنید ما تقدّم ما تأخر شد مزید
یا که آمرزش برای امّت است این عطا برآن پیمبر نعمت است
انبیا را نیست عصیان و خطا منصب عصمت برآنها شد عطا
هرکه با اخلاص گوید نام رب چه عجم باشد چه از ملك عرب
گویدش لبّیك عبدی کن سئوال تا تو را حاجت برآید بی ملال
گرکه خواهی پیرو خاتم شوی عشق از او آموز تا حاتم شوی
هرزمان محبوب خود را برده نام رنگ گلگونش همی شد نقره فام

پس نظر در حالت خود کن یقین — کی بری آن نام محبوب اینچنین
که پرد رنگ رخت چون آفتاب — وز درون بیخود شوی‌ازپیچ وتاب
تا زبان و دل بهم یکسان کنی — نام رب بردرد خود درمان کنی

استجابت دعای اولیا در بیان (یارب)

این اشارت کرده قرآن مجید — هرزمان براولیا حاجت رسید
کرده یك یك اقتدا برانبیا — خوانده یا رب نام او را بی ریا
آنکه بریاد خدا باشد مدام — ذکر خیر او کند هرصبح و شام
گوید ای رب خلقتت باشد عطا — کی بود این آفرینش برخطا
ای منزه بوده از هرنقص و عیب — عالمی برباطن و اسرار غیب
درگذر از ما خطاها را بپوش — آتش عشقت مکن برما خموش
گر بمشتاقان دهی جنت مقام — خوش براین نعمت‌که‌منّت‌شد تمام
ور بری دوزخ نباشد این ملال — که تو باشی فاعل خزی و نکال

✡ ✡ ✡

باز گویند اهل ایمان ای خدا — ما نباشیم از پیمبرها جدا
آنچه را که وعده دادی بررسول — هم کنی اعطا بما طاعت قبول
پس چنان کن تا بهنگام وفات — نزد ما آیند آن نیکو صفات
روز محشر که ندارد کس پناه — آشکارا تو مکن برما گناه
همچنین رسوا مکن در رستخیز — که نباشد طاقت و جای گریز
گرکنی محکم تو این بنیاد را — انّك لا تخلف المیعاد را
گرچه باشد عهد تو باما درست — لیك باشد برتو ما را عهد سست
داده برما فاستجاب له امید — اولیا را باشد این معنا نوید
عاشقان کوی او پروانه وار — جان بسوزانند خود از عشق یار
چون بود از جانب او سرنوشت — چه مقدّر دوزخ و چه در بهشت
هرکجا باشند دل در نزد یار — چه بقصر جنّت و چه قعر نار

استجابت دعای آسیه (زوجه فرعون) در بیان یارب

زوجه فرعون آن نیکو جمال — در شناسائی بحق بودش کمال
آسیه نامش صفاتش بس نکو — راه حق را دائم اندر جستجو
چونکه اعجاز کلیم الله بدید — وعظ او را روی جان و دل شنید
ظاهرش تابع بفرعون جهول — باطنش ایمان خدا بود و رسول
بودش ایمان در نهان برکردگار — خائف از آن آرد ایمان آشکار
سیرت و صورت بهم آراسته — از خدا آزادی خود خواسته
تا که فرعونش برآن آگاه شد — در غضب با آسیه آن شاه شد
برغلط گفتا که من باشم خدا — سر کنم از تن مخالف را جدا
چون تورا در بندگی شد انحراف — چاره‌ات کشتن بود یا انصراف
گفت فرمایم که آزارت کنند — پیش چشم مردمان خوارت کنند
هرزمان برمرگ او تهدید کرد — حکم اعدامش بسی تمدید کرد
عاقبت گفتا که با سنگی عظیم — جان او گیرند آن جان سلیم
چون شنید آن حکم با فهم درست — دست‌خود ازجان‌شیرین پاك شست
از زبان دل چنین آواز کرد — مطلب خود را بحق آغاز کرد
گفت یارب واردم کن در بهشت — فارغم کن از بلای کار زشت
تا که یابم شرّ این کافر نجات — مرگ دارد صد شرف براین حیات
پس برایم خانه در جنّت بساز — تا از اینجا یکسر آیم برتو باز
ناگهان از چشم او رد شد حجاب — دید قصری درجنان از درّ ناب
شد براو الهام این از آن تست — که شده برتو مقدّر از نخست
حین این دیدار جان تسلیم کرد — عاشقان را نام رب تعلیم کرد
پس‌چو برسرضربه از سنگش رسید — درد وغم ، آن جسم بیجانش ندید
تا چه حد بین از تفضّل لطف حق — که نشد برزجر قتل ؛ او مستحق
پیش از آن تا سنگ آید برسرش — دید آن محبوب خود را در برش

به به از آن ناله و سرِّ درون — که ز دل یاربّ زبان آرد برون
دوستان را شیوه در وصل حبیب — یك روش دارند نیکو بس عجیب
باید اول کرده دل با خود رفیق — بعد از آن آماده طی طریق
پس بآسانی به پیمایند راه — چون بود دل در ره آنها گواه

استجابت دعای ابلیس در بیان (یارب)

برده نام رب نه تنها انبیا — بلکه اول گفت اشقی الاشقیا
بد ترین مخلوق شیطان لعین — برزبان آورد آوازی حزین
گفت چون راندی مرا دار الغرور — ربّ فانظرنی الی یوم النشور
مهلتی ای رب مرا تا روز حشر — که خلائق گشته در هم جمله نشر
در جوابش گفت تواندر امان — همچنان باشی زمهلت دادگان
تا زمانی شد مقرر مهلتش — که بود معلوم برحق مدتش
پس نباید بود مأیوس از اِلٰه — که دهد هر بی پناهی را پناه
چونکه واقع شد بهر کس اضطرار — تا برد نامش بقلبی انکسار
گر بود آن عابد پاکیزه روی — با که باشد فاسقی درّنده خوی
مصلحت باشد دهد او را جواب — چه در امر کیفر و چه در ثواب
خوب گفت آن شاعر عالیجناب — یاد دارم شعرش از عهد شباب
که چنین آورد شیرین داستان — بخشش آور ای خدا بردوستان
تو که بردشمن زشفقت آوری — دوستان را کی مشقت آوری
کی کنی محروم یاران صفا — تو که برخصمان نیاوردی جفا
پس عزیزان کوششی در راه حق — تا شود عفوش شما را مستحق
هر که باشی هرچه باشی پس بگو — ربّ ای رب حاجت خود را بجو

بِكَ عرفتك و انت دللتنى عليك ودعوتنى اليك ولولاانت لم‌ادرماانت

ترجمه وشرح : بوسیله تو شناختم تو را. وتوراهنمائی کردی خود را بـرمن . (رهنمودی مرا بر شناسائی خودت) وخوانـدی مرا بسوی خود . واگر نبودی تـو نمیدانستم که چیستی تو. یعنی‌من‌بآثارجلال‌و کبریائیت ، بعظمت این‌جهان آفرینش؛ بنظم و انضباط این تشکیلات عالم ، بآن قدرت خلاقه تـو ، بآن‌رحمت‌وعنایتت بـر مخلوقات ومصنوعات خود ؛ شناختم تو را (واین‌معرفت را هم توخودبمن عطافرمودی وازنظر لطف واحسان مرا برخود دلالت کردی که **« والله یهدی الی‌الحق »** خود فرمودی که من رهنما هستم شما را بسوی خودم ؛ یا بمصداق دیگر **« والله یقول الحق وهو یهدی السبیل »** و خدا راست میگوید و دلالت میکند راه را).

ازاینجهت و بمحض فضل‌و برای‌ایصال‌برحمت ، مرا به پیشگاه خود دعوت‌فرمودی. **واگر این آثار فضل ورحمت وعلامات جلال وجمال وکبریائی تونبود واین عالم عجیب خلقت درمعرض نمایشگاه قرارنداشت چگونه ممکن بودبرمعرفت تو پی بردن !! وازکجا تو را توان شناختن .** که : **وفی‌الارض آیات‌للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون ؟**

در زمین نشانهاست براستدلال وجود صانع ، دریاهای بی‌کران متصل باقیانوسها ، چشمه‌های آب زلال ، معادن مختلف ازطلا وجواهـرات ، حیوانها بـه صور واشکال و افعال مختلف ازبهائم وسباع وحشرات وطیور، نباتات بی حد از بقول وحبوب،درختان ومیوه‌های گوناگون ، وخلاصه کوهها ودشت و بیابان که‌برمناظرطرب‌انگیزوهم‌هولناك ایجاد شده وآنچه درنهاد زمین است واختلاف اجزای آن در کیفیات وخواص و منافع ترکیبات وغیره ، **همه دلیل بر وجود تو وباین‌وسائل شناختم تو را.**

وهمچنین خود فرمودی که درنفسهای شما نیز نشانهاست که دالّند بر کمال علم و قدرت صانع ، (زیرا که درعالم هیچ آیتي نیست مگر که درانسان نظیرآن هست !)

آیا پس نظر نمیکنید ؟ یعنی نظر کنید بعیون نـاظره وافهام نافذه در صنایع مختلفه و استجماع و بدایع آفاق وانفس ، تا بوسیله آن عالم شوید بروجودصانع عالم و بروحدت وعلم وقدرت وحکمت ورحمت واسعهٔ وی ، چه هر کس این آیتها را درزمین ودر نفس خود نبیند ودرصفحه وجود خود آثـار قدرت وحکمت مطالعه ننماید ، ازحیات خود محظوظ نشود و کمال محبت را نتواند دریافت .

رابطه خودشناسی و خداشناسی همانطور که درمقدمه این کتاب شریف بیان گردیـد و دانسته شدکه منظوراز خلقت جن وانس برای پرستش وشناسائی حقتعالی است واصلا سبب آفرینش این جهان برآنستکه خدایتعالی بشناساند خودرا برمخلوقات ومصنوعات خود تا به پرستش او گرایند و کمال یابند ؛ دراینجا باید توجه داشت که راه معرفت بخدایتعالی ، خودشناسی است وبمصداق (**من عرف نفسه فقد عرف ربه**) هر کس خود را شناخت پروردگار خود را تواند شناخت یعنی (**آدمی که خویشتن را نمیشناسدچگونه تواند ازمعرفت پروردگار دم زند؟**) ومخلوقات را درقابلیت شناسائی مراتب متفاوته‌ای است ومقام کامل معرفت جز برای خواص میسر نیست با اینکه آنها هم دراین مقام معترفند : که **ما عرفناك حق معرفتك** پروردگار رانشناختیم تو را بقدر شناسائی که شایسته مقام تو باشد ، یعنی درمقام نعم منعم حقیقی وحاق معرفت که مخلوقرا درخالق محال است جزاین گفته نمیشود ؛ وپیغمبریا امام علیه السلام کـه آن مدارج عالیه را دریافته‌اند ؛ که هرچه خدایرا بنعمت‌های جزیل عبادت کنند وشکر سپارند چنین معترفند که حق عبادت وشکرمعرفت بجای نیاوردند .

قطعه

بر کنه ذات اقدس او کس نبرد پی — هر کس بقدرخویش شناسدحبیب را
بر درد خود کسی شود آگاه کزازل — دانست دردعشق، که باشد طبیب را
یارم کنار وهیچ نه بینم جمال وی — صدحیف دیده‌ای که نه بیندقریب را
با آنکه هست برهمه او آشنا عجب — نا برده پی بمعرفتش این عجیب را
چون موطن حقیقی ما این دیار نیست — مشکل که پی برد بشناسا غریب را

هرفردی از افراد عالم خدای را بطریقی میشناسد

آنچه راکه مسلّم است خداشناسی درفطرت انسانی بوده وندای فطرت پاك وشعور باطنی هر کس،راهنما برشناسائی آفریدگار جهان میباشد ، وبرای اثبات وجود صانع هیچ برهانی ازفطرت پاك وسالم انسانی بهترورساتر نیست .

هر کس خدایرا بطریقی شناخته وبقدر استعداد وظرفیت خود معرفت بذات احدیّت حاصل نموده است و همانطور که در کلام معروف شنیده‌اید : **الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق** راه خداشناسی به عدد نفوس مردم جهان است،یعنی هر کس بطریقی خدای خود را میشناسد؛یکی ازطریق سیر آفاق وانفس ، دیگری ازراه تقلید وشنیدن؛ بعضی از راه تفکّروتدبّر درجهان ؛ جمعی ازمشاهده آثار وشگفتیهای خلقت ؛ گروهی ازنظم وترتیب این جهان آفرینش خدای را شناخته ، که چگونه هرچیز بدون نقص به‌بهترین وجهی درجای خود قرار گرفته وانجام وظیفه مینمایند .

بعضی آفریدگارجهانرا بدلائل حسی وعقلی ومنطقی شناخته‌اند ، برخی از پیروی رسولان ومتابعت از کتب آسمانی بوجود حقتعالی پی برده‌اند وخلاصه هر کس بطریقی درخداجوئی قدم برداشته وراهی پیموده است وخدایتعالی هم بهر کس ازطریقی خودرا نمایانده و آیات و نشانهائی برای شناسائی خود در مشاهده وافکار جهانیان قرار داده تادیگرحجّتی برای اهل عالم باقی نماند .

هیچ شکی نیست ، بهرچیز وبهرطرف کـه نظرافکنده شود آثار قدرت وعظمت جلال کبریائی در جلوه وظهور است ، باغبان از خود سئوال میکند : که چگونه این گلهای رنگارنگ بانواع مختلف روئیده شده وبرنگهای گوناگون دلربائی میکند. خارکش میگوید : چه کسی نوك خار را باین برّندگی و تیزی کرده کـه نمیتوان برآن دست زد ، زارع مبهوت ومتحیّراست که چگونه هسته مرکزی دانه ریز در دل خاك شکافته شده رشته‌ای ببالا و رشته‌هائی بپائین فرو میبرد ؛ وکیست کـه ریشه این گیاهانرا کـه باریکتر از موی است باعماق زمین سخت ، فشار داده بپائین میکشاند میوه دار میگوید : چه کسی شیره شربت را درانمار اشجار مخلوط کرده و هریك را

بطعمی‌درآورده‌است،دانشمند هیئت میگوید : **چگونه ملیونها خورشید درفواصل هزاران سال نوری ملیونها منظومه شمسی را درجزائرفلکی‌تشکیل داده ودر آن صحنه پهناور و لایتناهی عالم افلاك با نظم و ترتیب مخصوص گرد هم میچرخند؟** دانشجومیگوید : کیست که به هسته مرکزی نور ، قدرت و نیرو بخشیده جهانهای دور وتاریك را روشن میسازد ، عابد میگوید : کیست که تا ابد فرمانفرمای مطلق این جهان آفرینش باشد تامن اورا پرستش کنم !،کاشف میگوید : هنوزمسئله لایتناهی‌وابدیّت حل نشده‌است ! عالم میگوید : من ازطریق سیردین وتمدّن خدایرا شناخته‌ام ، عارف میگوید : من هرچه می بینم غیراز اورا نمی‌بینم !، عامی‌میگوید: آیا چه کسی ازآسمان برای ما آب فرو میریزد ؟،آیا چه کسی بادهای رحمت بسوی ما میفرستد ؟ آیا چه کسی بما روزی میدهد ؟ آیا چه کسی حیوانات و پرندگانرا باقسام مختلف ورنگهای گوناگون و کیفیتهای جوراجور آفریده ؟ وآیاچه کسی...؟

پس بااینحال : عالم وجاهل ، فیلسوف و دانشمند ، عابد و زاهد ، عارف و عامی، وهریك ازبندگان خدابرای شناسائی‌آفریدگارجهان راهی را درپیش گرفته وازتمام این آثاروآیات‌پی‌بوجودصانع‌عالم برده و بمصداق بیان امام علیه السلام که عرض میکند بك عرفتك‌وانت دللتنی‌علیك،همگی‌ازآثارونشانهای‌او،اورا سبحانه‌وتعالی‌شناخته‌اند.

حال باید گفت : کسانیکه در امر خدا شناسی از راه لجاج وعناد انکار میورزند و نمیخواهند باآنهمه وسائل شناسائی بیکتا خدای جهان ایمان آورند و به پرستش او گرایند ، آیا حقاً کافی نیست که در باره آنها گفته شود : **ان‌الذین لایؤمنون بآیات‌الله لایهدیهم‌الله ولهم عذاب الیم**

خداشناسی از نظرعلما ودانشمندان

علّامه ، حضرت آیت‌الله جناب حاج شیخ بهاء‌الدین محلاتی شیرازی ؛ از مراجع عصرحاضر؛ در کتاب خود بنام (رهنمای حق) درباب اثبات صانع بیاناتی بسیار روشن با استدلال ومنطقی‌محکم آورده‌که خواننده را بحقیقت خداشناسی‌کاملاآشنا مینماید ؛ از جمله در آن کتاب شریف بعد از شرحی بتفصیل دربیان (علت وصفت) وجود اشیاء چنین میفرماید :

احتیاج این‌موجودات بعلل واسباب . احتیاج ممکن بسبب بدیهی‌است،اینست که

وقتی انسان ظهور چیزی را در عالم می بیند فطرتاً سبب وجود آنرا تعقیب میکند ؛ آیا سبب ظهور این امر چه بوده ؟ همین توجه بضروری نبودن وجود برای موجودات گوناگون است که عقلا ودانشمندانرا دائماً درپیرامون علل واسباب آنها بکنجکاوی و کوشش میگمارد ؛ مثلا : آیا آفتاب وزمین وماه را چه چیز بوجود آورده؟جمادات ونباتات و حیوانات تحت تأثیر چه عاملی موجود شده و تنوع یافته‌اند ؟ اوضاع افلاك وحوادث جوی دراثرچیست ؟ وهکذا

بالجمله : انسان‌دائماً درصدد پیدا کردن‌عوامل واسباب موجودات‌متنوعه‌جهانست، معنی تکامل وترقی دانشها نیز توسعه دائره کشف علل و اسرار مظاهر مختلفه وجود وتحولات عارضه برآنهاست .

از این مقدمه نتیجه میگیرم که سلسله اسباب اموری که در جهان موجود است باید منتهی شود بموجود ثابتی که بخودی خود موجود وهستی بخش چیزهای دیگر باشد واگرچنین موجود ثابتی نباشد محال است چیزهای دیگر که وجود ذاتی آنها نیست (ممکنند) موجود شوند .....

فیلسوف و دانشمند محترم جناب فخرالمحققین‌اصطهباناتی شیرازی ؛ از مشاهیر سخنگویان عصرحاضردرجلد اول کتاب خود بنام (دانش‌نامه شیخ‌الاسلامی) که حاوی مطالبی ازعلوم دراصول عقاید است در باب شناسائی خدایتعالی در مقاله اول‌آن کتاب پس از شرحی بتفصیل مینویسد :

(خدا تعریف بردار نیست !!!) و از قول الهیین میگوید : که عموم موحدین و ملّیین جهان هم‌آهنگند که‌کنه‌ذات خدا فهمیدنی‌نیست ؛ **ودر واقع کمال معرفت وشناسائی خدا بهمین است که قابل شناختن نیست ؛** وسرّاینکه ادراك او ممتنع وعقل ازشناختن عاجزاست اینست که حد ندارد ؛ یعنی ازجنس وفصل منزه است واز اینرو تعریف بردار نیست .

وهمچنین در مقاله سوم آن کتاب در باب (توحید شهودی) نوشته است : شناخت هرچیزی یکی از سه چیزاست ؛ (اول) بمشاهده و حضور ، یعنی چیزی حاضر باشد

وشما اورا به‌بینید وبشناسید . (دوم) بعلل و اسباب کـه پی بردن ازعلت بمعلول است مثل اینکه ازآتش بگرمی‌وسوزندگی پی میبرید که‌این را باصطلاح حکمت ومنطق برهان لمی میگویند . (سوم) شناختن بآثار و معالیل مثل اینکـه ازوجود دود ، علم بآتش پیدا میکنید ، زیرا که میدانید ؛ واین را برهان آنی میگویند . وروشن است که خدا را ببرهان لمی نتوان شناخت زیرا که علت وسببی ندارد ، به‌برهان آنی هم که پی بردن ازاثر بمؤثرجزمعرفت ناقص وناتمامی میسر نیست زیرا که ازروی آیات وآثار آفاقی وانفسی فقط میتوانیم بفهمیم کـه خدائی دانا و توانا وجود دارد وتدبیر امور عالم بدست اوست .

ودراینجا اضافه میکند :که هرچند ما بیش‌ازاین هم تکلیف نداریم ، وهمین درجه در عقیده و ایمان‌کافی است . اما کمال معرفت تا حدی کـه برای بشر مقدور است ؛ بمشاهده وحضور است که تعبیر ازآن بعرفان میشود ؛ ودرجه جلوتر موسوم بعلم است وازاینجا یکی‌ازفرقهای علم وعرفان را میفهمید ؛ وبعد ازآن نویسنده‌آن کتاب‌شرحی بتفصیل در باب شناسائی خدایتعالی از روی علم و عرفان بیان نموده ؛ نظر خود را اینطور میرساند : که ایمان ثابت ودائمی توحید استدلالی است ؛ ولی منظور ازیقین، که دم دمی‌است توحید شهودی وعیانی‌است که‌همه وقت برای‌همه کس دست نمیدهد؛ سپس میگوید : بلی ؛ همانطوریکه استدلال و نظر؛ بعقل است و عقل عطای خود او ودرحجت وبرهان مستمد ازعنایت اوست ؛ کذلك ، شهود وعیان‌هم بنور دل وبصیرت قلبی است وآنهم ازناحیه خودش است ؛ سپس اشاره به بیان امام ﷺ کرده وهمین‌فقره ازدعای مورد شرح را متذکرمیشود که **(بك عرفتك وانت دللتنی علیك)**

خداشناسی از نظر دانشمندان خارجی: از کتاب‌مذاهب وعقاید (ویکتورهوگو) این‌دانشمند فرانسوی مینویسد : علمای دین ، روحانیون ادیان مختلفه بمیل خود تغییراتی دردین داده‌اند وآفریدگار را باچهره‌های مختلف مجسم میسازند . آیاخدا را همانطور که باید شناخت که‌او خودش را شناسانده است ؟ تعالیم پیشوایان مذاهب اغلب آمیخته باداستانها وحکایاتی است که موجب نفی مطلق میشود ؛ زیرا ضدونقیض

درآن فراوان‌است ؛ بدین علت کوته‌نظران میگویند همه چیز بیهوده‌است ؛ نه‌خدائی وجود دارد ! نه جهنمی ! نه حساب و کتابی !!

آنگاه‌این گروه بسوی شیطان روی میآورند ؛ زیراوقتی‌دیانت مولود پندار ودکان عوام فریبی‌باشد وباعقل سالم نتواند توافق پیداکند ؛ برای چه انسان ازلذائذ شهوات کف نفس نماید .

اما . نمایشگاه طبیعت دنیای باعظمت با این شکوه ونظم وابداع حوادث قرون واعصار ؛ ندای فلك ووجدان ؛ ازهرفلسفه‌مادی قوی‌تروحقیقی‌تراست ، **و همانطور که اشعه فروزان خورشید از ماوراء ابرها وجود نور را ثابت میکند ؛ همه چیزگویا و ناطق است‌که واجب‌الوجود و هستی بخشی ، براین عالم بزرگ حکمفرماست!** وازهربام وبرزن وکوه و دریا واوراق درختان و مجموعه دنیای وجود صدا بلند است : خدا هست ، خدا هست ،. آری خدا هست ، بوده وهست وهمیشه خواهد بود .

خلاصه مطلب (در بیان عبارت مورد شرح)

دراین عبارت‌کوتاه که‌امام علیه‌السلام درمقام تعلیم دعا اشاره‌بامر توحید وخداشناسی کرده است ، با این بیان مختصر نمیتوان حق مطلب را اداکرد ، از آنجهت که اصلا منظور ازپیدایش وخلقت این جهان برسرهمین موضوع است‌که‌خدایتعالی بتمام‌آفریده‌خود، خود را بشناساند تا اورا ستایش وپرستش‌کنند .

نه تنها انسان باید طوق بندگی را بگردن بیاندازد و خدای خود را بشناسد بلکه‌تمام مخلوق وهمه‌موجودات درعالم ازجانداروبیجان وتمام اشیاء واجسام بی‌روح اوراشناخته وبه‌تسبیح وتقدیس او مشغولند ، پس چنین موضوعی در درجه اول اهمیت قرار داشته ، وگذشته ازبیاناتی‌که دراین باب ازطریق براهین عقلی ونقلی گذشت ، به بینید که خدایتعالی از نظراعتقاد باین امرمهم برای آدمی که اشرف مخلوقات وصاحب درك وشعور است چه وسائل مهم دیگری برای شناسائی خود دراختیارآنها گذاشته است .

راستی چقدر جای شکر وسپاس است‌که ما دراوایل خلقت بدنیا نیامده‌ایم

ازآن جهت‌که الان تمام وسائل خداشناسی وخداپرستی دراختیار ماست ودیگرامکان اینکـه ما در این امر بزرگ در شك و تردید یا اشتباه باشیم نیست ! شاید دوران ما آخرین مرحله سیر تکامل درخداشناسی باشد ؛ چه بسیار رسولانی از طرف پروردگار آمده وهمه حامل پیامهائی ازخداشناسی بوده چه کتاب‌آسمانی بسیار نفیس‌که‌اکنون دراختیار ماست وباکلام معجز آسای خود ما را راهنمائی میکند ، مگـرجای تردید است که بگوئیم قرآن مطلبی را دراین امر فروگذاری کرده است این کتاب‌آسمانی که‌خاتم‌کتب است تمام اسرار ورموز خداشناسی را بجهانیان‌آموخته وحجّت‌رابراهل عالم تمام کرده است .

پس باآنهمه وسائل و کتب آسمانی و گفتار انبیا و اوصیا وآنهمه قلمفرسائی‌علما، حکما ، عرفا ودانشمندان ؛ دیگـر مطلب تمام است ، واین مختصرهم ازآنجهت بود که‌تاحدی حق این فقره ازدعا اداشده باشد ، که امام علیه السلام عرض کرد بك عرفتك وانت دللتنی‌علیك‌ودرپایان‌این گفتاراکتفامیکنیم بذکر بیان‌قول‌سیدالعارفین‌امیرالمؤمنین علیه السلام که در دعای صباح عرض میکند : **(یامن دل علی ذاته بذاته)** ای‌کسی کـه هستیش دلیل برهستی اوست وشناخته میشود خودش ازخودش .

دربیان عبارت مورد شرح

گفت معصوم ای خداوند جلیل — خود توئی برذات خود عین دلیل
من زتو دانسته‌ام تو کیستی — شد معما حل‌کـه تو خود چیستی
تو خدائی خالق کون و مکان — آفریدی هرچه باشد در جهـان
گـردش افلاك و تغییر زمان — خود دلیلی بروجود تو عیان
بی تو کی ممکن بتو ره آورم — گم‌کنم ره گـر نباشی یاورم
هرچه دارد اندر این عالم قرار — باشد از آثار صنع کـردگار
هرکـه خواهد آشنا برحق شود — بایدش با عاشقان ملحق شود

✡ ✡ ✡

تواگـر خواهی شوی خالق شناس — پس بگیر اول بنفس خود تمـاس

بروجود خود نظـر افکن دقیق | تا بدانی دُرِّ نابی یا عقیق
هرچه درآن‌خلقت ارض وسماست | بروجود تو همه اندر نماست
نور آفاق است از خورشید و ماه | دل بود برنور نفسانی گواه
در سما باشد کواکب با نجوم | نجم انفاس است علمی از علوم
باطن این خاك کان و معدنست | باطن دل از محبت مخزنست
شعله سوزان و آتش در جهـان | آتش عشق است وسوزی در نهان
در سما گیـرد حجابی از سحاب | روح را پیوند جان باشد حجاب
در زمین باشد بسی شامخ جبال | کوه انفاس است اوهام و خیال
این جهـانرا مختلف آمد فصول | چهار خصلت آدمی را شد حصول
انقلاب جوّ و توفان در بلاد | باشد امراضی کـه آید در نهـاد
آب چشمه در زمین هرسو روان | چشمه دمع است اندرجسم و جان
هرچه بینی،هرچه‌جوئی‌زین‌جهان | رمزش اندر نفس تو باشد عیان

✡ ✡ ✡

تا شناسا بررخ جانان شوی | وصل او ازجان ودل خواهان شوی
هر کسی او را شناسد بریقین | کی شناسد سرزپای خود چنین
پس تبارك گفته برجان آفرین | خالق آن آسمان و این زمین
که حقیقت دوستی از آن اوست | چون محبت جزئی‌ازپیمان اوست
در قبول آمد کـه از روز الست | خود بهریك از محبّان عهد بست
پس بدار این عهد خود را محترم | تا رسی بروصل جانان لاجرم
هرچه سعی‌اندرطلب داری بکوش | پند مشتاقان دمی آور بهوش
که چنین گفتند دل کن وعده گاه | چونکه یار اول کند بردل نگاه
لامکان را گـر مکان در دل دهی | جای دیگر غیر او مشکل دهی
پس چو در دل صحنه را آراستی | میرسی برآنچه ازدل خواستی

الحمد لله الذی ادعوه فیجیبنی وان کنت بطیئاً حین یدعونی

ترجمه:سپاس خدائی را که میخوانم اورا پس اجابت میکند مرا اگرچه هنگام اجابت کاهل ودیرخیز باشم .

بزرگان عالم و همچنین تمام ارباب تصانیف و خطبا و ادبا هریك در اوایل کتب وخطب وسایرمقاصد خود طریق حمد را بلسانهای مختلف مرعی میدارند ؛ کما اینکه درنهج البلاغه وصحیفه سجّادیه وغیره این رویه حسنه مشاهده میشود .

در اینجا امام علیه السلام بعد از آنکه مرتبه شناسائی حقتعالی را بروجهیکه گذشت ، میرساند ، زبان بستایش اوسبحانه چنین میگشاید : سپاس وستایش ازبرای آن خدائی است که میخوانم اورا و اجابت میکند مرا در حالیکه من کند وبطئی هستم وکاهلی میورزم زمانیکه او میخواند مرا بسوی طاعت خود .

حمد بیحد آن خدائیرا سزاست — که بلاشك مالك روز جزاست
حمد بیحد برخدای لایزال — که بذات اقدسش ناید زوال
حمد بیحد برخداوند کریم — که بود براهل عالم او نعیم
حمد بیحد برهمان معبود پاك — کافرید او جسم آدم را زخاك
حمد بیحد خاص آن مالك رقاب — که بود رحمش فزون‌تر از عقاب
حمد بیحد ذات‌حق را درخوراست — که کلامش گوهر و لفظش دراست
حمد بیحد برکریم ذوالعطا — که بخلقت او نیاوردی خطا
حمد بیحد از زبان خاص و عام — برخدائی که بُوَد لطفش مدام
حمد بیحدآنکه را داد این صواب — که بخوانم او دهد من را جواب
گرچه باشم کند رو در خدمتش — غرق احسانم کند در نعمتش

والحمد لله الذی اسئله فیعطینی وان کنت بخیلاً حین یستقرضنی

وسپاس مخصوص آن خدائیست که‌چون ازحضرت بی نیازش درخواستی کنم ومسئلتی نمایم پس او با من عطا فرماید ، هرچند زمانیکه قرض میخواهد از من ؛ من بخل میورزم ، یعنی بخیل هستم بنفس خود در آن هنگام که مرا امر بطاعت میفرماید در حالیکه فایده آن بخودم بر گشت دارد .

و این کلام بسیار لطیف است که صدورآن جز ازائمه هدی علیهم السلام که گنجینه علم اولین وآخرین هستند ؛ چنین معانی‌لطیفه ولطایف بدیعه ازدیگری نشاید ، چه‌سئوال کردن از کسی است که محتاج باشد یاآنکه‌اورا نیازی باشد واین امری واضح است که حضرت او بی‌نیاز است ؛ ولکن در این مضامین عالی‌که امام علیه السلام اشاره باستقراض میفرماید شاید باین آیه شریفه مرتبط باشدکه میفرماید : سوره ۶۴ آیه ۱۸ ـ **ان تقرضوا الله قرضاً حسناً یضاعفه لکم ....** اگرقرض‌دهیدخدایتعالی‌را قرضی نیکو خدای‌آنرازیاد گرداند برای‌شمایکی‌را ده تاهفتصد وتا اضعافاً مضاعفه برساند ؛ وهمچنین درجای دیگر میفرماید : س ۲ ی ۲۴۶ **من ذاالذی یقرض‌الله‌قرضاً حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة....**

کیست آنکس که‌وام دهدخدای‌راوامی نیکوتاخدایتعالی‌آنرا باضعاف آن بوی‌دهد .

بااینحال که‌دانسته شد هرچه ازما در راه خشنودی اوسبحانه‌بکاررود چندان برابر عوض دارد و هرچه هست ازطفیل مرحمت اوست ، درعین حال در چنین تجارت و این سود عظیم ومرابحت ؛ بخل میورزیم و بنفس خود ستم روا میداریم .

بس ستایش بر کریم بی نیاز — که رساند جود خود براهل راز
چون کند هر کس زفضل او سئوال — آنچنان باشدکه واصل برمال
حاجت داعی به نزدش مستجاب — میدهد خواننده خود را جواب
هرزمان روبر دعایش آورم — برزبان حمد و ثنایش آورم
گرچه باشم برعطای او بخیل — میکند اعطا کثیر لاقلیل
وام او برمن بود سودش مضاف — معنی ربحش براین باشد خلاف
چونکه نفع قرض او برمن رسد — این عجب برنفس خود آرم حسد

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی اُنادیه کُلَّما شئتُ لحاجتی وَاخْلُو به حیثُ شئتُ لسِرّی

بغیرِ شفیعٍ فیقْضی لی حاجتی

سپاس وستایش خداوندیرا سزاست که میخوانم اورا هروقت‌که حاجتی داشته باشم (و برای عرض دردهای پنهانی و اسرار نهانی خود) هر کجا کـه خواهم با او خلوت میکنم و بدون‌آنکه کسی را واسطه قرار دهم وشفیعی برانگیزم اوحاجتم را برآورده میگرداند، یعنی هرزمان که مرا نیازی باشد هرکجا که باشم چون نظر توجه بخانه دل نمایم، اورا درآنجا یابم ودرآن‌کانون محبت ومحیط ارادت ومعرفت باوی خلوت نمایم و چون او خود عالم السرّوالخفیّات است دیگر احتیاج باظهار نیست، همینکه توجه کردم وانقلابی درباطن‌احساس‌نمودم پس‌مرادم حاصل‌شده وآرزویم برآمده‌است.

عجب مهربان خدائیست که اگر کسی درمیان هزاران نفر جمع قصد وی را کند هرچندکه درمحیط پرصدا وهیاهوئی باشد بمجرد اینکه بخواهد با او خلوت کند واز وی تقاضائی نماید بدون هیچ مانع موفق خواهد شد وبآمال خود خواهد رسید.

ای سپاس و حمد من برآن خدا — کـه دمادم دل کند او را ندا
من باو خلوت کنم در اندرون — راز پنهـان را زخود آرم برون
چونکـه سازم مطلب خود آشکار — پس بگیرم حاجت از آن‌کردگار
نه‌کسی را واسطه اندر میان — سرّ این معنا نیاید در بیان
آفرین براین مقام بس رفیع — کـه‌کند اکـرام برما بی شفیع
تا کـه دل برجانب او رو کند — کسب فیض معنوی از او کند
حاجتی دیگـر نباشد سوی غیـر — خود برآورده کند از راه خیـر

وَالحمدُ للهِ الَّذی ادعوه ولا ادعو غیره (۱) ولو دعوت غیره لم یستجب

لِی دُعائی

وسپاس شایسته همان خداوندیست که میخوانم اورا و نمیخوانم غیر او را واگرغیر اورا بخوانم جوابم را ندهد ودعایم را اجابت نکند .

همانطورکه خود در قرآن‌کریم فرموده : س ۱۳-ی ۱۶ **والذین یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشئی....** یعنی‌آنانکه‌میخوانند بجزازوی اجابت نمیکنندایشانرا بچیزی ؛ چون‌کسی را غیرازاو قدرت نیست ؛ چه ما سوّی الله بتمامت در حالت افتقار وحاجتند وازمحتاج طلب رفع حاجت نشاید .

چه اشارات زیادیست درقرآن مجید که‌خدایتعالی گاهی بروجه‌تنبه وتذکروزمانی بحالت امر واغلب برسبیل توبیخ میفرماید :که مرا بخوانید و دیگری را نخوانید که ازغیرمن‌کاری ساخته وپرداخته نیست .

من کنم یکتا خدائی را سپاس — که بغیر او ندارم من شناس
حمد او گویم که او شایسته است — سرّ عالم را همه دانسته است
حاجت خود را از او خواهم مدام — که بُوَد از غیر او خواهش حرام
غیر او را هر که خواند لاجرم — ره نیابد ناشناسی در حرم
پس نخوانم من‌کسی را جز حبیب — لو دعوت غیره لا یستجیب
آنکه باشد خالق کون و مکان — آنکه غیر از او نباشد در جهان
لایق حمد است تسبیح و ثنا — چونکه باشد عالمی در او فنا

(۱) دربعضی نسخ آورده : الحمد لله الذی لا ادعوغیره

والحمد لله الذی ارجوه ولاارجوغیره[1] ولو رجوت غیره لاخلف رجائی

ترجمه وشرح: سپاس وستایش آن خداوندیراست که امیدوار باوهستم و امیدم بغیراو نیست ؛ چه اگر بدیگری امید بندم ؛ البته ناامیدم گرداند چون برآوردن امید از کسی بایدکه غنی بالذّات ومالك ملك وحیات باشد .

درحدیث قدسی است که قسم یادکرده : هرآینه قطع میکنم آرزوی آنکسی راکه بغیرمن امیدوار باشد .

در مناجات پانزده گانه حضرت سجّاد علیه السلام در مناجات چهارم (الراجین) آنحضرت این عبارت را بلسان دیگری پرداخته وعرض میکند: **کیف ارجوغیرك والخیر کله بیدك** چگونه جز تو بدیگری امید بندم درحالیکه میدانم همه خوبیها بدست تواست .

ازخصوصیات اهل ایمان است که باید امیدواری برحمت خدایتعالی داشته باشند همچنانکه درآیه ۲۱۵ ازسوره البقره در شأن گروهی ازاهل ایمان که در راه خدا جهادکردند میفرماید :

اولئك یرجون رحمة الله یعنی آن گروه امید میدارند رحمت وبخشایش خدایرا ودراین باب درشرح فقرات بعد مطالبی بتفصیل خواهد آمد .

حمد و تسبیح و ثنا بر آن رؤف — که بود برجمله مخلوقان عطوف
آن خدای لم یزل حی وحید — که مرا باشد باو تنها امید
گر بغیر از او امیدی آورم — کی شود برهر مرادی یاورم
من امید خود برم نزد کسی — که روا سازد مرا حاجت بسی
آنکه باشد مالك ملك و حیات — میدهد هرناامیدی را نجات

(۱) دربعضی نسخ آورده : والحمد لله الذی لا ارجوغیره...

وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی وَکَلَنی الیه فَاَکْرَمَنی وَلَمْ یَکِلْنی اِلَی النّاسِ فَیُهینُونی

وسپاس خداوندیرا درخور است که مرا بحضرت خود واگذار فرمود وبامن اکرام ورزید و بزرگوارم نمود و بدیگرانم وامگذاشت تاخوارم گردانند ؛ (چه اگر آنی لطف او شامل نباشد ونظرمرحمت را ازبندگانش سلب نماید وکارآنها را بخودشان ، یا بغیر خودشان برگزار گرداند ؛ ای وای و صد وای !!... کـه این گروه بگرداب مذلت غوطه‌ور وبخسرانی‌عظیم‌مبتلا شده‌اند .)

نگارنده معذرت میخواهد از اینکـه درعبارت بالا لفظ (وای) را بکار برده است ولکن جای داردکه این کلمه تکرار شود برای اینکه همانطورکه تاریخ نشان میدهد وداستانهای امم سلف حاکی است ؛ تمام مفاسد و ستمکاریهاکـه درعالم بروز میکند ؛ تمام جنایات وتبه‌کاریها وتمام ناروائیها ناشی از مردمانیست کـه خودسرشده‌اند یعنی مردمانیکه دراثر گستاخی زیاد خدایتعالی امرآنهـا را بخودشان برگزارکرده وقابل هدایت نبوده‌اند . چه فرعونها ، چه نمرودها ، چه حجاج‌ها که‌خلق زمانرابنابرامیال خود آزار داده قتل عام میکـردند و از هیچ چیز پروا نداشتند آنهـا از همین گـروه مردمانندکـه مهلت داده شده و سروکارشان بخودشان تفویض شده است و حقتعالی در شأن ایشان فرموده : س ۱۴ ی ۴۴ **انّما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار** یعنی خدایتعالی تأخیرمیکند وباز پس میدارد جزای آنها را برای روزی‌که چشمها درآن روز متحیروازهول وحیرت‌باز ماند .

پس بسی جای سپاس‌وستایش‌است‌وازاینجهت‌امام علیه‌السلام درمقام شکرگزاری برآمده وپروردگار خود را بآن عبارت ثناگوی است .

حق بود برحمد و تسبیح و سپاس — آنکـه را برنظم عالم داد اساس
اختیار چرخ و افلاك و زمین — جملگي در قدرت او بریقین

حمد و لِلّه داده برما اختیار — نکته‌ای گویم در این در استعار
راه خیرم را نشان داد آن غفور — گفت اِمّا شاکراً اِمّا کفور
باز شکرش میکنم از راه خیر — که سر و کارم نیاندازد بغیر
هم گرامی داردم درنزد خویش — گرچه باشد خاطر زارم پریش
گر گذارد کار من بربندگان — وای برمن خون رود از دیدگان



وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی تَحَبَّبَ اِلَیَّ وَهُوَ غَنِیٌّ عَنِّی

وسپاس بیقیاس آن پروردگار کریمی راست که دوستی ورزد بامن ، و محبت نمود مرا و نعمت داد ، (یعنی تحبیب کرد بمن و بدوستی من گرائید) وحال آنکه اواز من مستغنی و بی نیاز است .

☆ ☆ ☆

این کلام جواهر آسای و این ثنای نیکو شایسته لسان مبارك معصوم است که خدایتعالی محبت خود را بحدکمال درباره او مبذول فرموده‌است ؛ گرچه لطف ومحبت ورحمت خدایتعالی عام است وحتی آنهاکه انکار بربوبیّتش را دارند ازفضل او بهره‌مندند؛ ولکن دوستی او نسبت بمعصوم برهمان خصوصیاتیست که خود در قرآن کریم بعبارات مختلف بیان کرده و گروهی را که شایسته محبت خود هستند باین طریق معرفی فرموده است :

س ۲ ی ۱۹۲ . **ان الله یحب المحسنین** . بدرستیکه خدادوست دارد نیکوکارانرا.

س ۲ ی ۲۲۳ . **ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین** . بدرستیکه خدادوست دارد توبه‌کنندگان ودوست دارد پاکانرا .

س ۳ ی ۷۱ . **ان الله یحب المتقین** . بدرستیکه خدا دوست دارد پرهیزکارانرا.

س ۳ ی ۱۴۱ . **والله یحب الصابرین** . وخدا دوست دارد شکیبایانرا .

س ۳ ی ۱۵۴ . **ان الله یحب المتوکلین** . بدرستیکه خدا دوست دارد توکل‌کنندگان را .

س ۵ ی ۴۷ . **ان الله یحب المقسطین** . بدرستیکه خدا دوست دارد عدالت‌کنندگان را ؛ وهکذا عبارات دیگر.

پس ازاین نظراست که امام علیه السلام دوستی حقتعالی را نسبت بخود تثبیت کرده است ؛

چون تمام علائم محبت ودوستی که حقتعالی بیان فرموده درشأن آن بزرگوار مصداق دارد.

ولی ، زنهار کجا میتوان زبان باین ستایش گشود ؟ و کجا میتوان خود را در زمره نیکان قرار داد ؟ و کجا میتوان از دوستی ومحبت خدایتعالی دم زد ؟ اگر مشمول این عبارات باشیم که میفرماید :

س ۲ ی ۱۸۷ . **ان الله لایحب المعتدین**. بدرستیکه خدا دوست ندارد از حد در گذرندگان را .

س ۳ ی ۵۱ . **والله لایحب الظالمین** . وخدا دوست ندارد ستمکارانرا .

س ۵ ی ۷۰ . **والله لایحب المفسدین** . و خدا دوست نمیدارد فسادکنندگانرا.

س۶ ی ۱۴۳ . **انه لایحب المسرفین** بدرستیکه اودوست نمیدارد اسراف کنندگانرا

س ۸ ی ۶۱ . **ان الله لایحب الخائنین** . بدرستیکه خدادوست نمیدارد خیانتکارانرا

س ۱۶ ی ۲۶ . **انه لایحب المستکبرین** . بدرستیکه او دوست ندارد سرکشانرا

س ۲۲ ی ۴۰ . **ان الله لایحب کل خوان کفور** . بدرستیکه خدا دوست نمیدارد هرخیانتکار ناسپاسی را .

س ۵۷ ی ۲۴. **والله لایحب کل مختال فخور**. وخدادوست نداردهر متکبرفاخررا

س ۴ ی ۱۰۸ . **ان الله لایحب من کان خوّانا آثیما** . بدرستیکه خدادوست ندارد کسی را که خیانت کننده گناهکار باشد . وهمچنین عبارات دیگر. پس با اینحال که معلوم گردید خدایتعالی چه دسته از مردمانرا دوست دارد و چه گروهی از دوستی او بی بهره‌اند .

بنابراین جا دارد که خود را آراسته کرد تاشایستگی برای خواندن این عبارت حاصل شود وبتوان گفت : الحمد لله الذی تَحَبَّبَ اِلَیَّ ....

حمد بادا برحبیب مهربان — که دمادم شکرش آرم برزبان
دوستی با من کند چون اهل راز — با وجودی که بُوَد او بی نیاز
من همی نازم که پشتیبانم اوست — افتخارم بس که یاری بس نکوست
جان فدا باشد بمحبوبی چنین — که مرا در دوستی سازد قرین
خوش برآن عارف که مهرش برگرفت — دست خود بردامن دلبر گرفت

والحمد لله الذی یحلم عنی حتی کانی لا ذنب لی فربی احمد شی عندی

واحق بحمدی

وستایش آنخدائیرا سزاواراست که چنان بامن بردباری میکندکه گویا مرا گناهی نیست . پس با این حالت پروردگار من ستوده‌ترازهرچیزی نزد من است و سزاوارتر است ازآنچه اورا حمد وثنا گویم .

همانطور که‌قبلا متذکرشدیم انبیا واوصیا همه معصومند وترك هرمندوب را برای خود گناه میشمارند ، دراینجا امام علیه السلام که‌اشاره به ذنب فرموده ازنظرتعلیم دعا باهل ایمانست ویا شاید ازاین نظر است کـه چون مقام حمد و ستایش باریتعالی بحدیست که‌هر کس بطور شاید وباید قادر بانجام آن نیست وباآن مقام معرفت که‌درامام علیه السلام موجود است میداند هرقدر زبان بستایش اوسبحانه گشاید حق آنرا بجای نیاورده‌است لذا بیان‌خودرادرتحمیدوثنای‌حقتعالی‌قاصردانسته وازاینرو اقرار بگناه مینماید .

در باب حلم و بردباری خدایتعـالی مطالبی است کـه بجای خود در شرح فقرات بعد بیاید .

شکـر هردم برخداوند حلیم — کـه باسرار جهان باشد علیم
برلسان هرچند ذکـرش آورم — کی توانم حق شکـرش آورم
نعمتش بربندگـان باشد مدام — لطف او دائم رسد برخاص و عام
گرچه دارم من گناهی بس عظیم — میکند او برد باری برائیم
این یکی از آن صفات داور است — حلم او سبقت بخشمش آور است
من ندیدم عادلی را از ملوك — کـه چنین آرد مدارا در سلوك
گر کند کس سر زفرمانش برون — میشود حلمش فزون اندر فزون

نیست غافل از ستمکاران دهر تا بگیرد روزی آنها را بقهر
میکند تأخیر در امر عقاب حلم او باشد مقدم برشتاب

طریق حمد وستایش حقتعالی از نظرقرآن مجید

موضوع قابل اهمیت آنست که خدایتعالی خود کیفیت حمد را درقرآن‌مجید تعلیم بندگان‌فرموده‌واگرعین‌بیانات اوجلّ‌جلاله در باب ستایش خود نیامده بود ؛ کس ندانستی چگونه زبان بحمد وثنای او گشاید . وآنچه راکه دراین باب درقرآن مجید آمده زیاده ازآنست که درایین مختصر گنجانیده شود ولکن ازنظر پیوستگی موضوع بچند موردآن بطور مختصر اشاره مینمائیم .

سوره فاتحةالکتاب آیه۲ میفرماید : **الحمد لله رب‌العالمین**

بیانی ازتفاسیر: این ثنائی‌است که خدایتعالی برخود میگوید وما را به‌ثنا وحمد خودمیآموزد؛لفظش خبر است ؛ مرادش‌انشاء حمد است ؛ معنی‌اش اینست که : سپاس و شکر فقطازآن خدائی است که پروردگار عالمیان است .

حمد ازشکر عام‌تراست برای‌آنکه حمد را درجای شکراستعمال کنند و شکر را درجای‌حمد بکارنیاورند حمد برخصال او باشد وبدیگری تعدی نکند وشکر برنعمتی باشد که ازاو بدیگران ویا برتو رسد ؛ هرکس حمد کرد شکر کرده‌باشد واگرشکر کند حمد نکرده باشد .

پیغمبرﷺ گفت : (الحمد ؛ رأس‌الشکر؛ ماشکرالله عبد لایحمده) . یعنی حمد بمنزله شکراست ؛ شکرنکرده باشد خدایرا بنده‌ای که اورا حمد نکرده باشد .

درتفسیر گازرآورده : که ازجمله‌کلمات ثنای خدایتعالی یکی‌کلمه حمد است چه او قید نعمت عاجل است وصید نعمت‌آجل .

خبر از رسول اکرم

در خبر است که رسول ﷺ گفت : چون بنده گوید : **الحمدلله کما هو اهله** . فرشتگان‌کاتب ازنوشتن‌بازایستند؛ حقتعالی فرماید ای فرشتگان چرا اینکه بنده من گفت ننوشتید ؟ گویند : بارخدایا ما آن نتوانیم نوشتن که ندانیم ؛ چه دانیم که تو اهل چه‌ای ازحمد ، جزتو نداند که

توسزاوار چه هستی ؛ آنچه تومستحق آنی تو دانی وما ندانیم .

مورد دیگر از بیان حمد وستایش در قرآن مجید

سوره کهف آیه۲ **الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب....** باینمعنی کـه همه ثنا و ستایش مرخدایراست ؛ آن خدائیکه فرو فرستاد بر بنده خود یعنی (محمد) ﷺ کتاب قرآنرا

ترتیب استحقاق حمد برانزال قرآن تنبیه است برآنکه قرآن اعظم نعمتهاست که ملك منّان بربندگان ارزانی داشته (چه سبب صلاح معاد ومعاش است).

مطلب دیگر اینکه در چند مورد حقتعالی برسبیل تعظیم و اجلال و ثنا برخود ؛ بلسانهای مختلف تعلیماتی میدهد که ازجمله میفرماید : س۱۷ی۴۷ **تسبح له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شئی الّا یسبّح بحمده....**

تسبیح میکنند وبپاکی یاد میکنند خدایتعالی را هفت آسمان وزمین و هرچه در آنهاست ازملائکه وجن وانس ونیست هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میگوید خدا را تسبیحی مقترن بحمد او یعنی ستایش میکند او را بصفات کمال و جلال ولکن شما درنمییابیدتسبیح ایشانرا ؛ چه بنظرصحیح وعقل صافی تأمل نمیکنید تافهم تسبیح ایشانرا توانید کرد .

نکته قابل توجه در باب حمد و ستایش

ثنا و سپاس حقتعالی بقدری مورد اهمیت است کـه اصل پایه عبادت وبندگی را تشکیل میدهد چنانچه جزئی ازفرائض قرار گرفته ودر نمازهای یومیه درحالات مختلف قیام ورکوع وسجود یاد آور شده است .

بعضی چنین گفته‌اند کـه اصلا شکرگزاری و حمد و ثنا برحقتعالی پایه و اساس پرستش است کما اینکه انبیا در هرمورد از حمد و ثنا باز نمی ایستادند و در حالات نوح ﷺ است کـه هرزمان مواجه بانعمتهای الهی میشد حمد آنرا بجای میآورد ؛ طعام میخوردمیگفت: الحمدلله، هنگام آب نوشیدن، موقع سوارشدن، دروقت جامه پوشیدن همه میگفت : الحمد لله وحق سبحانه وتعالی در حق او گفت (انه کان عبد أشکورا) .

واما مهمتر اینکه: باوجودیکه درداراآخرت تکلیف ساقط است وعبادت مخصوص

این جهان است معذلك اهل‌آخرت هم زبان از حمد و ثنای معبود خود باز نمیدارند وبامدارکی که ازقرآن مجید دردست است ؛ بخصوص اهل ایمان همچنانکه در دنیا حامد اوهستند درآخرت‌هم نیزحامد او خواهند بود ودراین باب بچند عبارت مختصر اکتفا مینمائیم .

۱ـ سوره‌سباآیه۲ میفرماید : **الحمد لله‌الذی له مافی‌السموات وما فی‌الارض وله الحمدفی‌الاخرة....**

سپاس و ستایش مرخدایراست ؛ آن خداوندیکه مراوراست آنچه در آسمانهاست ازوسائط جلائل نعم ، وآنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود و کرم و مراوراست ستایش درآن سرای ، زیرا کـه آنچه درعقباست ازخلق و نعمت نیز ازاو صادر شده است نه از غیراو .

حمد بندگان درآخرت نه از روی تکلیف است بلکه بروجه تلذّذ و فرح و سرور است ، و گویند مجموع اهل آخرت حمد او گویند ؛ دوستان او را بفضل ستایند ودشمنان بعدل ستایش نمایند .

۲ـ سوره القصص آیه ۷۱ **وهوالله‌لااله الاهوله‌الحمد فی‌الاولی‌والاخرة ...**

واوست خدای‌مستحق عبادت ؛ هیچ معبودی بسزانیست مگراو ومراوراست‌ستایش ثنا وحمد ومدح دراین سزا ودرآن سرا ؛ زیراکه مولیٰ ومنعم و عاجل اجل بندگان اوست نه غیراو .

۳ـ سوره الزمرآیه ۷۵ **وقالوا الحمد لله الذی صدقنا وعده واورثنا الارض نتبوأ من‌الجنة حیث نشاء فنعم اجرالعاملین**

درباب ورود متقیان دربهشت چنین میفرماید : که بعدازآنکه خازنان بهشت بآنها سلام کـرده و براین وجه خیـر مقـدم میگویند که **(سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین)** ایشان چنین زبان بحمد گشایند :

ستایش‌خدایرا آن خدائیکه وعده‌خود را ازثواب وحسن‌مآب برما راست گردانید وبمیراث داد ما را از زمین بهشت کـه جای بگیریم هر کجا میخواهیم و درآن ملك پهناور جاوید بمانیم ؛ وهمچنین بلسان دیگر گویند : **الحمد لله الذی هدانا لهذا**

و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله . ستایش مرخدایرا که هدایت کرد ما را باین مقام واگرراهنمائی او نبود هرآینه ما راه نمییافتیم .

۴ـ سوره فاطر آیه ۳۲ **وقالوا الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور**

سپاس وستایش ازبرای آن خدائیست که ببرد ازما اندوه دوزخ را ، یا خوفی که ازطاعت داشتیم بقبول آن مندفع گردانید ، یاجمیع احزان دنیا را ازما زائل ساخت ؛ بدرستیکه آفریدگار ما هرآینه آمرزنده است گناهانرا وجزادهنده است سپاس داران وفرمان برداران را .

درعدة الداعی آورده : که خدا شکور است باین معنی که طاعت یسیر را پذیرد وثواب کثیر برآن عطا فرماید واعطای نعمت جزیل میکند .

در تفسیر گازر آورده : که خدایتعالی در ابتداء خلق گفت : **الحمد لله الذی خلق السموات و الارض** و درانتهاهم اینرا گفت : **وقضی بینهم با الحق و قیل الحمد لله رب العالمین** . تاتعلیمی باشد بندگانش راکه درابتدای کارهاوانتهای کارها همین کلمات را برزبان رانند .

خلاصه آنکه خدایتعالی روش بندگی وستایشی که شایسته مقام او است به بندگان خود تاحدیکه درخور استعداد و فهم آنها باشد آموخته ، چون ستایش و حمد او در واقع توصیف اواست ؛ و چه کس میتواند او را بآنچه سزاوار است بوصف در آورد ، چون اوسبحانه وتعالی ازتوصیف تمام توصیف کنندگان منزّه است همانطورکه فرمود: س ۳۷ ی ۱۵۹ **سبحان الله عمّا یصفون . الّا عباد الله المخلصین** . یعنی خداوند ازتوصیف آنها منزّه است مگرتوصیفی که بندگان خالص مینمایند (آنهائیکه خدا آنانرا پاك گردانیده است.)

ودرحدیثی که شیعه و سنی از پیغمبرخدا ﷺ نقل کرده اند بآن اشاره شده که فرمود : من نمیتوانم حمد و ثنای تو را شماره کنم ، تو همانطور هستی که خود را ستایش کرده‌ای .

اللّٰهُمَّ اِنّي اَجِدُ سُبُلَ المَطالِبِ اِلَيكَ مُشرِعَةً وَ مَناهِلَ الرَّجاءِ اِلَيكَ[1]

مُتْرَعَةً وَالْاِسْتِعانَةَ بِفَضْلِكَ لِمَنْ اَمَّلَكَ مُباحَةً

خدایا ، بدرستیکه میبابم راه خواستهای خود را بسوی تو گشاده و آبخورهای امیدواریرا به نزد تو مملو ولبریز یعنی سرچشمه‌های امید را به‌نزد تو سرشار و مملو یافته واستعانت ازفضل تورا برای کسی که‌درآرزوی عنایت توباشد میسّروآسان دیده‌ام

این موضوع بسیار روشن است که هرمقصد طریقی دارد و هرهدفی راهی و راه ایصال بحاجات وآمال و آرزوهای واقعی تنها مشی فی سبیل الله است که آنهم میسّر نیست مگر باتمسك بقرآن کریم‌که خود هادی آنکسی است که متابعت نماید آنرا همانطور که میفرماید:س ۵ ی۱۹ **یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام.....** خدایتعالی راه مینماید بقرآن کسی را که پیروی میکند رضایش را براههای سلامتی وهدایت میکند اورا براه راست .

اینست که امام علیه السلام چنین اشاره میکند : که خدایا من یافتم راه مطالب (مقاصد وحاجات) را بسوی تو گشاده . میتوان گفت‌که شاید منظور از (سبل‌المطالب) همان طرق مستقیم قرآن است که بلاشك آنحضرت دریافته و هر کس آن مقام را دریافت بمقاصد خود نائل‌آمده است .

در بیان فقرات مورد شرح

راه حاجت سوی تو شد آشکار — تا که بردم شمه‌ی خود را بکار
شمه‌ی من از کتاب ناطق است — که بهرامری مقامش لایق است

(۱) دربعضی نسخ (لدیك) آورده است

مطلب خود یافتم در آن کتاب — رهنما شد حاجتم را بی حجاب
هر که خواهد ره بیابد در طریق — باید او گیـرد رفیقی بس شفیق
بهترین یار است قرآن ای حکیم — کـه ببخشاید تو را قلب سلیم
همقدم باید باو شد دوش دوش — تا نگیری انحراف ای مرد هوش
پس چنان یابی تو درقرآن سبیل — راه حق را برتو باشد خود دلیل
گفت جانان من (سُبُل) را یافتم — تا کـه در میدان قرآن تاختم
راه و رسم بندگی باشد چنین — تا کـه دریابی مطالب را یقین
چون طلب کردی زفضلش یاوری — او کند خود در امورت داوری
میدهد از بحر اکـرامش نوید — چون زند هرلحظه موجی برامید
عارفانرا جمله در این گفتگو — کـه رضای او طلب در جستجو



وَ ابْوابَ الدُّعاءِ اليْكَ للصّارخينَ مفتوحةٌ و اعلم انَّكَ للرّاجين[1]

بموضعِ اجابةٍ و للملهوفين[2] بمرصدِ اغاثةٍ وانَّ فی اللّهفِ الی جودِكَ

والرِّضا بقضائِكَ عوضاً من[3] منعِ البخلينَ ومندوحةٌ عما فی ایدی المستأثرين

ودرهای دعا ، برای طلب‌کنندگان ، برای تضرع کنندگان ، برای گریه‌کنندگان وبرای فریاد کنندگان بسوی تو باز است و میدانم که تو امید،امیدواران را بمعرض اجابت آوری و توئی از برای ستمدیدگان در کمین گاه دادرسی . و بدرستی کـه در استکانت بسوی جود تو وخشنودی بحکم وفرمان تو ؛ عوض وهمانندیست ازمنع بخل کنندگان و بی‌نیازیست ازآنچه دردست توانگران است ، یعنی از برای آن باصرار وتضرع درجلب جود تو میکوشم و رضا بقضایت میدهم کـه منع بخیلان را چاره کنم و از ثروت ثروتمندان بی‌نیاز گردم ؛ یا بعبارت دیگر براین معنی‌آید : کـه باوجود جود و کرم وقضای حتم ومبرم تو ازممانعت بخیلان چه اندیشه ! و باموال توانگران که خود درعین نیازمندی وبیچارگی باشند چه حاجتی است !!.

صرخه چیست؟

نگارنده گوید : اینکه امام ﷺ میفرماید : (درهای دعا برای صرخه زنندگان باز است) شاید منظور از صرخه همان تضرع و زاری باشد ویا باعتبار دیگر میتوان گفت‌که منظور از (صرخه) صرخه نهاد است که باوجودیکه دهان بسته ولب خاموش

(۱) بعضی نسخ آورده (للراجی)
(۲) « « (وللملهوف)
(۳) « « (عن)

باشد از درون سینه عشاق بیرون آمده واز زبان دل فریادی عظیم در عالم وجود طنین انداز شود که صدای آنرا احدی جزخدا نشنود .

واین حالت اغلب برای اهل عبادت دست میدهد ؛ آنزمان که بامعبود خود مشغول راز و نیاز هستند درخود انقلابی می بینند وچنین احساس میکنند کـه مرتبه شوقشان بحدی بالا گرفته که ازخود بیخودند واعضاء وجوارح ظاهروباطن آنها بزبان بی‌زبانی فریاد میکشند وغوغا وهیاهوئی را در درون راه می‌اندازند ؛ آنوقت است که درهای دعا ودرهای رحمت الهی را باچشم حقیقت درمقابل خود گشوده می بینند .

یکی از شرائط استجابت دعا

این نکته را باید متوجه بود کـه خدایتعالی خود طریق دعا کردن را آموخته و تعلیماتی داده است که تأیید این گفتار را میرساند جائی میفرماید: س ۷ ی ۵۵ **ادعوربکم تضرعاًوخفیةانّه لایحبّ المعتدین** حق سبحانه وتعالی خطاب میکند بندگان خود را ؛ میگویدکه : بخوانید خدای خود را بتضرع وزاری وتذلّل ومسکنت وخواری درنهان وسر.

ازآن نظر چون خدا سمیع وبصیروقریب است وازشما غائب نیست .

خدایتعالی برای آن فرمود دعا در خفیه‌کردن‌که آن از ریا دور باشد و فرمود که خدا دوست ندارد آنکسانرا کـه از حد در گذرند در جمله دعوات و عبادات ؛ یعنی دوست نداردکه دردعا آواز بلند برآرند وازحد در گذرندکه بریا آمیخته شود .

درمنهج‌الصادقین آورده : دعا درخلوت دلیل اخلاص است و محتاج مخلص‌را روی نا امیدی نیست و همچنین خدایتعـالی در جـای دیگـر میفـرمایـد : س ۷ ی ۲۰۵ **واذکر ربك فی نفسك تضرعاً وخیفةودون الجهرمن‌القول بالغدوّوالاصال...** **و یاد کن پروردگار خود را در درون خود بزاری و ترس و پست تراز گفتار بلند در بامدادان وشبانگاه ومباش ازبی‌خبران .**

در تفسیر گازر چنین آورده ؛ یادکن مرخدایرا درنفس خویش ، یعنی باخود ذکرخدای‌کن و قرآن خوان و تسبیح وتحمید وتهلیل وی گوی بتضرع و زاری و خوف و ترس ازعقاب او به‌آوازی کـه جهروبلند نباشد تا از ریا دور باشد و بقبول

واجابت نزدیکتر وادامه‌دهذکرخدایرادر بامداد وشبانگاه ؛ شاید مرادآن باشدکه‌آنی دل را از ذکر پروردگار خالی مدار .

مجاهد وبعضی ازاهل معانی گفته‌اند :که خدایتعالی مکلفان رافرمود تا او را یاد کنند در دل وفراموش نکنند وتضرع کنند دردعا واستکانت‌وخضوع‌وحاجتی که‌خواهند آوازبلندبرندارند ، چه باکسی میگویندکه احوال ایشان بروی پوشیده نیست .

پس بنابراین باب اجابت ودرهای رحمت برکسانی گشاده است‌که ازروی تضرع وزاری ببارگاه کبریائی روآورده وفریاد نهان را از ریزش اشك روان عیان نمایند.

در بیان فقرات مورد شرح

چونکه خواهی ازدرون گیری ندا — صرخه‌ای از دل برون کن در دعا
پس بخوان‌محبوب‌خودرا این‌چنین — از زبان دل بآوازی حزین
با تضرع گر کنی راز و نیاز — باب رحمت را گشاید بر تو باز
من یقین دانم نگردد نا امید — آنکه دل بندد بخلاق مجید
هر کسی باشد امیدش بر خدا — باشد او از منزل حرمان جدا
ای برادر رو بسوی عافیت — که بتو دادند جانی عاریت
تا توانی از در نیکی در آی — که نکوئی را اثر ماند بجای
بر ستمکاران رسان از من پیام — در کمینگاه است دست انتقام
بر کسی هرگز نبردم من حسد — جز بر آنکس کو بدلداری رسد
چون ندارم باکی از منع بخیل — کینه دور از خود کنم براین‌دلیل
سایه حق تا که باشد بر سرم — زی توانگر حاجت خود کی برم
چونکه خود دارد توانگر احتیاج — درد ما را از کجا سازد علاج
اینکه من تن داده‌ام بر هر قضا — مقصدم نبود مگر جلب رضا
خواهم او را سر سپارم آستان — تا که بعداز من رود این داستان

وَ انَّ الرَّاحِلَ اليكَ قَرِيبُ المسافَةِ و انَّكَ لا تحتجبُ عن خلقكَ الّا انْ تَحْجُبَهُمُ الاعمالُ(۱) دُونَكَ

راه مسافری که آهنگ تودارد نزدیك است یعنی مسافرت بسوی تو نزدیك و مسافتی ندارد ؛ (همینکه راحل بارنیازخود را بدرگاه توآورد ، همینکه مسافرقصد عزیمت ببارگاه‌کبریائیت نماید ، بلکه بمجرداینکه سائل هر کجا که باشد با توجه ازروی نیازتورا بخواند ؛ مسافت بسوی تورادرآن واحد طی‌کرده وجواب داده‌میشود) وهیچ حایل دربین نباشد و کسی بدربارتومانع ورود نیست و نیز پنهان نمیشوی از آفریدگانت : یعنی هروقت تورا بخوانند وبخواهند ، دریابند ؛ مگر آنکه محجوب گردانیده ایشانرا اعمال ورفتارشان‌ازتووآنها را بخود مشغول داشته است ؛ یا آنکه آرزو وآمال ؛ ایشانرا چنان سرگرم داشته ومانع است‌که بسوی توتقرب پیدا کنند و پیوسته مشغول بدنیا شده حجابی برخود تنیده‌اند

قرب حق تعالی نسبت به بندگان درچند مورد ازقرآن کریم خدایتعالی اشاره بقرب خود نسبت به بندگان‌کرده وجائی میفرماید :

س ۲ ی ۱۸۶ و اذا سئلك عبادی عنّی‌فانّی‌قریب ...وچون‌پرسندتوراای‌محمد(ص) بندگان من ازصفت من (یا معامله من بایشان دروقت دعا) پس بگو ایشانرا که من نزدیکم بایشان ، یعنی علم من احاطه کرده است باحوال ایشان وباجابت دعایشان

و همچنین درجای دیگر میفرماید : س ۵۰ ی ۱۶ **و نحن اقرب الیه من حبل الورید** . اشاره براینکه ما نزدیکتریم بربندگان‌ازرگ جان‌آنها بآنها. واین‌اقربیت قیّومی است نه مکانی و (ورید) رگیست که احاطه‌هردوطرف گردن کرده‌واتصال‌سریع

(۱) دربعضی نسخ ـ الامال

درجریان خون بقلب را دارد که قطع آن موجب‌موت‌است؛یعنی‌حقیقت معنی‌آنستکه علم اوسبحانه اقـربست باوازرگ گردن‌که حامل روح است و گـویند : حبل الورید مؤثرترین اجزای نفس انسانیست : پس دراین‌کلام ایمائیست به آنکه حقتعالی‌ازآن اقرب اقربست بربندگان

سرتیپ رشدیه استاد محترم‌دانشگاه‌در کتاب‌سخنان‌سجّاددرمقدمه‌چنین‌نوشته است: اگر تمام فواصل بین خالق و مخلوق برطرف گـردیده فقط یك حجاب رقیقی بماند ؛ میتوان گفت حضرت سجّاد کسی بوده است که باخدای خود ازورای‌آن حجاب صحبت میکرده و کلام آسمانی ؛ نحن اقرب الیه من حبل الورید را او بهتر از همه فهمیده ونیکوترازهر کسی تفسیر کـرده وازبرکات عالیه‌آن‌کاملتر از همه متمتع گردیده است و دانشمندان صاحبدل براین متّفقند کـه در ستایش وپرستش حضرت پروردگار کمتر کسی بپایه وی رسیده وچون او داد بندگی داده ؛ ادای عبودیت کرده است .

پیمودن راه بسوی حقتعالی مسافتی ندارد

راحلان را طی منـزل شد قریب — تا که باشد عزمشان سوی حبیب
بیم دوری زین سفر در کار نیست — رنج هجران در ره دلدار نیست
تا گذاری یکقدم در کوی دوست — همچنان بینی که یارت روبروست
گفت عارف هر که سویش‌عازمست — طی هرمنـزل به منـزل لازمست
من همی گویم که ره دشوارنیست — بعد منـزل در طـریق یار نیست
گر براندازی زچشم خود نقاب — یا که برداری زتن از خود حجاب
یکدم اندر حالت آئی سوی عشق — وزمشام خود بیابی بوی عشق
نه مشقت برتو آید نه ملال — میرسی بروصل جانان لامحـال
ای خوشا این حالت مستانه‌وار — کـه محبّان را کشاند سوی یار
آنکه‌بردارد حجاب‌ازجان خویش — یابد او در نزد خود جانان خویش
بشنو ازمن سرّ این معنا که دوش — عالمی بودم پر از جوش و خروش
هاتفی گفتا کـه ای صاحبدلان — وصل خود جوئید برعشق گلان
من همی کردم یکی گل انتخاب — تا که آید برمن این معنا صواب

وَقَدْ قَصَدْتُ اِلَيْكَ بِطَلِبَتِي وَ تَوَجَّهْتُ اِلَيْكَ بِحاجَتِي وَ جَعَلْتُ بِكَ

اِسْتِغاثَتِي وَ بِدُعائِكَ تَوَسُّلِي مِنْ غَيْرِ اِسْتِحْقاقٍ لِاِسْتِماعِكَ مِنّي

وَلَااِسْتِيجابٍ لِعَفْوِكَ عَنّي بَلْ لِثِقَتِي بِكَرَمِكَ وَ سُكُونِي اِلى صِدْقِ وَعْدِكَ

وَلَجائي اِلَى الْاِيمانِ(۱) بِتَوحيدِكَ وَ يَقيني بِمَعْرِفَتِكَ مِنّي اَنْ لا رَبَّ لي

غَيْرُكَ وَلا اِلهَ اِلّا اَنْتَ وَحْدَكَ لا شَريكَ لَكَ

همانا که من روبدرگاهت کردم بمطلب خود ، وبسوی تو روآوردم برای حاجتم وفریاد رسی ازتومیطلبم وبخواندن تو متوسل میشوم بدون آنکه استحقاق آنرا داشته باشم که ازمن بشنوی وبدون آنکه مستوجب باشم که درگذری از گناهم بلکه با اطمینانم بکرمت واعتمادم بصدق وعده‌ات وپناهم درایمان بوحدانیّتت و یقینم باینکه جز توپروردگاری ندارم ونیست معبودی‌جز تو که یگانه‌ای وشریك نداری (پس تورا خوانده وروی بدرگاه تو آوردم).

یکی از شرائط استجابت دعا استغاثه‌است

حضرت سجّاد علیه السلام بعدازآنکه درمقام مناجات عرض کرد که ای پروردگارآمدن بسوی تو مسافتی ندارد گفتارخود را چنین ادامه میدهد : پس همانا با بار حاجت عزم استان تو کردم ویا (آهنگ کردم بسوی تو با خواسته‌های خود) و باهزاران نیاز روبتوآوردم وحاجت

(۱) بعضي نسخ: الي الاقرار

خود را ازتومیطلبم ، ودادخواهی ازتومیکنم ، وفریادرسی از تومیطلبم یعنی قراردادم استغاثه خود را بتو .

شاید این‌عبارت **(وجعلت بك‌استغاثتی)** که امام فرموده اشاره براین معنی‌باشد قوله تعالی س ۸ ی ۹ **اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم .....** که چون حالت استغاثه پیدا شود نظر مرحمت‌خدایتعالی بسوی‌خواننده‌معطوف گرددوچنین‌معلوم‌است که ائمه‌اطهارسلام‌الله‌علیهم‌اجمعین‌همه‌درموقع‌مناجات‌وهنگام‌رازونیازباین‌حالت‌پروردگار خودرامیخواندند، کمااینکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دردعای‌معروف‌بکمیل باین‌عبارت وباین‌نام **(یا غیاث المستغیثین)** پروردگارخود راخوانده‌است‌واین‌خود گواه‌است که امام(ع)هنگام‌مناجات‌حالت‌استغاثه‌داشته‌است‌وشاید این‌یکی‌ازشرایط‌استجابت‌دعا باشد که دراینجا حضرت سجّاد هم عرض میکند **وجعلت بك استغاثتی** .

دیگر ازشرایط استجابت دعا توسل جستن است

ونیزادامه کلام آن بزرگوار براینستکه: ای پروردگاربدعای تو توسل میجویم یا (بخواندن تو متوسل میشوم).

شاید منظورچنین باشد : که چه وسیله‌ای بهتراست از خواندن حقتعالی که خود فرموده: **وابتغواالیه الوسیله** چه دسیسه‌ای‌محکم‌تر، چه بهانه‌ای‌برای قرب نزدیکتر ازاینکه خوداورا سبحانه وسیله قراردهند و(درخلال همین دعا بیاید که امام علیه‌السلام بوسائل دیگرهم توسل جسته است)

سپس‌درمقام‌تعلیم‌چنین‌میفرماید: بااینحال، آن‌شایستگی‌راندارم وخویشتن‌را سزاوار نمیدانم که تو گفتارم‌را بشنوی یا آن‌استحقاق درمن‌نیست که بربیانم‌ترتیب‌اثری‌دهی.

واین گفتارامام علیه‌السلام ازنظرخضوع وخشوع ویا تعلیم مناجات است والاّ همانطور که گذشت شایستگی مقام انبیا واوصیا در هیچکس نیست .

وهمچنین میفرماید : من مستوجب بخشش تونیستم وکارم درخورعفو تونیست

بیانی از صحیفه درصحیفه سجّادیه درباب طلب عفواز گناهان حضرت‌سجّاد علیه‌السلام مطالبی قریب باین مضامین بیان فرموده واین معنا را میرساند که چگونه امام علیه‌السلام مقر باین عبارات است ؛ درحالیکه اومعصوم میباشد واینك بی مورد نیست که از نظر اختصاربه ترجمه آن اکتفا کنیم .

چنین میفرماید : ای خدای من اگرچندان دربرابر تو بگریم کـه پلکهای هردو چشمم بیفتد ، و اگرچندان صدا بگریه بلند کنم که صوتم قطع شود ، و اگر چندان برایت بپا ایستم که هردو پایم آماس کند ، وآنقدربرایت رکوع کنم که استخوانهای پشتم ازهم بپاشد ، وآنقدرتورا سجده کنم که چشمانم ازکاسه بدرآید ، ودر دوره عمر خود خاك زمین بخورم ؛ و تا پایان زندگی آب خاکسترآلود بنوشم ، و در اثنای این احوال آنقدر ذکر تورا بگویم که زبانم ازکار فرو ماند . سپس از روی شرمندگی از تو چشم را بآفاق آسمان نگشایم ، (با اینهمه) سزاوار محو یکی از گناهانم نخواهم بود ؛ و اگر در آن هنگام که مستوجب آمرزشت شوم مرا بیامرزی و در آنزمان که مستحقّ عفو توگردم ازمن درگذری ؛ پس همانا کـه آن آمرزش و عفو درحق من از جهت استحقاق من لازم نیامده ومن از روی سزاواری شایسته آن نشده‌ام ؛ زیراجزای من در اولین بار که تورا عصیان کـردم دوزخ بود و باین جهت اگرمرا عذاب فرمائی درباره من ستمکاری نخواهد بود .

اینست که امام علیه السلام در این دعای شریف هم میفرماید : کـه پروردگارا خود را سزاوار نمیدانم کـه گفتارم را بشنوی یامستوجب عفوتوگردم ؛ بلکه خدا اعتماد من به‌بزرگواری تواست وپشت گرمیم بکرم تو وازاینجهت آرامشی در من ایجاد شده که میدانم‌وعده‌توراست‌است که (**انَّ وعدالله حق**)خود چنان وعده دادی که سائلین را مشمول عنایت فرمائی ؛ واطمینان دارم از اینکه بعهد خود وفا میکنی و همچنین پناه من (اقرار من) درایمان ؛ بیگانگی تواست ومیدانم که غیرازتومرجع ومؤثری نیست وحل وفصل امور تنها بید قدرت تواست .

ونیزچنین دنبال میکندکه اطمینان من بشناسائی کاملی است کـه در باره من داری و یا آنکه باآن معرفتی که از شناسائی خود بامن عطا فرمودی ؛ برمن حتم است کـه پروردگاری جز تو ندارم وخدائی جز تو نشناسم ؛ یکتائی وشریك وانبازی نداری .

واین اقرار بوحدانیّت که‌پایه واساس پرستش وعبودیّت است رمزیست که‌امام علیه السلام درخلال دعا بکار برده است . واین خود شاهکاریست کـه عین بیانات الهی را درقالب

دعا جا داده ومرتبه‌توحید را رسانیده است . ودراکثرموارد درقرآن مجید این‌عبارات بروجوه مختلف بچشم میخورد :

جائی میفرماید : **لا اله الاّ انت وحدك لاشریك لك** ودر جای دیگر **انما الله اله واحد** یاآنکه **والهکم اله واحد** وازاین قبیل‌آیات‌بروجوه مختلف بسیارتکرار شده و در تمام آن موارد خدایتعالی ازخود نفی شریك کـرده است و گناه مشرك را بسیار عظیم شمرده که بهیچوجه قابل عفو وبخشش نیست .

نگارنده در کتاب (سرنوشت انسان) در باب حالات مشرکین مطالبی از نظرقرآن آورده کـه مطالعه آن قابل توجه است ودراینجا ازنظراختصار از تفسیر آن صرفنظر گردیده است .

در بیان فقرات مورد شرح

قصد کـردم سوی تو قصد مراد — تاکـه سازم خاطـر افسرده شاد
میکنم بردرگهت راز و نیاز — بافغـان و نالـه و سوز و گداز
هم گذارم مطلب خود در میان — حاجتم را آورم اندر بیـان
با توسل روکنم بریار خویش — تا بسازم چاره‌ای در کار خویش
آنچنان فریاد خواهم از غفور — تا ببخشاید مـرا یوم النشور
من همی دانم سزاوار چیم — لایق لطف و عطـای تو نیم
بلکـه برفضلت نمودم اعتمـاد — کـه چنین بودم‌کـز اول اعتقاد
آنکه برجود و سخایت واثق است — هم بعفو و بخشش تو لایق است
این بُوَد آرامش من در خیال — کـه توئی صادق بهر قال و مقال
سوی ایمان برتو میگیـرم پنـاه — زانکـه مشرك را بود اعظم گناه
در شناسائی مرا آمد یقین — که ندارم من خدائی غیر از این
وصف تو غیر ازتو بهترکس نگفت — از کتابت گویم این راز نهفت
تا گذارم روی خود را برلحد — گویم او را قل هوالله احد
هرکجـا بینی بُوَد این گفتگو — لا شریك له نباشد غیـر او

اللهم انت القائل وقولك حق ووعدك صدق واسئلوا الله من فضله

ان الله كان بكم رحيما (۱) و ليس من صفاتك يا سيدى ان تامر

بالسؤال و تمنع العطية وانت المنان بالعطيات على اهل مملكتك

والعائد عليهم بتحنن رأفتك

خدایا توئی گوینده و گفتارتودرست و وعده توراست است (که‌فرمودی) بخواهید ازفضل خدا زیرا خدا بشما مهربان است و از شأن تو نیست ای آقای من کـه دستور سئوال دهی ومنع عطا کنی ، وتوئی برخلق خود صاحب منّت بر بخششهاومتوجهی‌بآنها بمهرورأفت خود .

هرچیزیرا باید ازخدایتعالی درخواست کرد

بعد ازآنکـه امام علیه‌السلام اقرار بتوحیدکامل فرمود وجهت سئوال واستجابت را مهیا ساخت ؛ چنین عرض میکند :

بارالها . توئی گوینده ، و گفتارتو حق و وعده تو راست است؛ کـه در کتابت فرموده‌ای : **(واسئلوا اللهمن‌فضله انّ‌الله کان بکلّ‌شیئٍ علیما)** یعنی سئوال کنید خدا را ازفضلش واز پیشگاه ربوبیّتش بخواهید ؛ هرچه میخواهید که او بتمام چیزها دانا وبشما مهربان است .

این عبارت گذشته ازاینکه بیانی از آیات الهی است ؛ شاید امام علیه‌السلام به‌پیروی از منویات پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دراینجا بکار برده است‌که‌فرمود : **(اسئلوا الله من فضله فانه یحب ان یسأل)** یعنی ازخدای خواهید فضل اوراکـه او دوست دارد سئوال را

(۱) دربعضي نسخ ـ بكل شئي عليما

وهرکس که ازفضل خدای نخواهد خدا براو خشم گیرد .

دربیشترازتفاسیر معتبر درذیل این آیه شریفه این بیان را آورده‌اند : که سفیان عیینه گفت که خدای ما را نفرمودکه ازاوسئوال کنیم ؛ الّاآنکه‌اجابت کند و سائل را ازفضل خود محظوظ سازد واگرعطا را دوست نمیداشت ما را امر بسئوال نمیفرمود ؛ پس اورا بخوانید وازفضلش طلب کنید که بهمه چیزی عالم وداناست وبمقتضای مصلحت سائل را محروم نخواهد کرد .

سپس امام علیه السلام مناجات را چنین ادامه میدهد : ای‌آقای من از صفات تو و در خور خصال تو نیست که بفرمائی بندگانرا ازحضرتت درخواست‌کنند وامر کنی‌که در مقام سئوال برآیند وچون حسب‌الامرروی بدرگاهت‌آورند و از تو مسئلت نمایند ؛ عطای خود را ازآنها بازداری وازبخشایش مضایقت فرمائی ؛ درحالی‌که توئی تنها کسی که بخشنده عطایا هستی وحق منّت داری وتوئی‌که آنانرا بوفور مهربانی و رأفت بهره ور سازی یعنی بندگانت همیشه غرق احسان ورأفت ومهربانی تواند .

خدایتعالی در باب رأفت ومهربانی خود مطالب بسیاری آورده کـه درهمین کتاب در مورد خود بیاید ولکن در اینجا همین یك اشارت کافیست کـه میفرماید :

ان الله بالناس لرؤف رحیم .

قابل توجه :

ای مردم بدانید که وعده خدا راست است !

یکی ازخصوصیات این دعای شریف‌آنست که‌امام علیه السلام بیشتر ازنکات دقیق ومطالب مهم قرآنی را دربیاناتی متناسب بفقرات دعا متذکرشده وشاید منظور از این تعلیمات عالیه این باشدکه آنحضرت خواسته است ازاین‌طریق جهانیانرا متوجه اهمیت بیانات الهی نماید وآنها را مستعد نماید تا ایمان خود را بمرحله یقین درآورند واگـر در همین عبارت مورد شرح توجه حاصل شود که‌میفرماید : **(اللهم انت القائل و قولك حق و وعدك صدق....)** خواهیم دید کـه معنای آن برپایه‌ای ازاسرار الهی استوار شده و از نظر استحکام عقاید ضرورت دارد که ایمان‌کامل بآن حاصل شودچون‌دربیان

(صدق گفتار و وعده راست) خدا یتعالی خود به بیانهای مختلف در بسیاری از موارد چنین آورده که ای مردمان بدانید وعده خدا راست است؛ جائی میفرماید: **ان الله وعدکم وعدالحق** جای دیگر: **وکان وعد ربی حقا**. بلسان دیگر: **انه کان صادق الوعد** وهمچنین: **وعدالله لا یخلف الله وعده**؛ وخلاصه: **بلیٰ وعداً علیه حقا** وعبارات دیگر قریب باین مضامین.

حال باید دانست که اینهمه تأیید در صدق گفتار برای چیست و چه مورد دارد؛ شاید کافی باشد که چند عبارت ازخود قرآن مجید را متذکر شویم تامعلوم شود منظور واقعی از راستی وعده ومواعید خدا یتعالی چیست!

سوره المائده آیه ۹ چنین میفرماید: **وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة واجرعظیم**. وعده داده است خدا یتعالی آنانرا که ایمان آوردند وکردار شایسته کردند به آمرزش وپاداشی بزرگ. ونیز درسوره التوبه آیه ۶۸ میفرماید: **وعدالله المنافقین والمنافقات والکفّار نار جهنم خالدین فیها ....** خدا یتعالی وعده داده است بمردان وزنان منافق وهمچنین کافرانرا آتش دوزخ که درآن جاوید بمانند. وبعد از آن باز دروعده اهل ایمان درآیه ۷۲ چنین میفرماید:

وعدالله المؤمنین والمؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و مساکن طیبة.... وعده داده است خدا یتعالی مرد وزن اهل ایمانرا به بهشتهائی که زمین آنهااز درختان پوشیده باشد ودرزیر درختان آنهاجویهای آب روان باشد وایشان درآن بهشتها جاویدان باشند، و همچنین وعده داده است خدا ایشانرا جایگاه خوش ومسکنهای زیبا.

درجای دیگر بعبارت دیگری خدا یتعالی این وعده را تأیید میفرماید براین وجه س ۱۹ ی ۶۲: **جنات عدن الّتی وعد الّرحمن عباده بالغیب انه کان وعده مأتیاً** وعده داده است بندگان خود را بغیب یعنی (آنرا ندیده‌اند) و از ایشان غایب بوده همان بهشتهای جاودانی که وعده داد خدای مهربان بندگانرا راز پنهانی واین وعده وعده‌ایست نقد وآمدنی وموضوعی که دراین باب قابل بحث است درآیه ۱۲۲ از سوره

النساء میباشد کـه بعد از آنکه خدایتعالی اهل ایمانرا بجنّات نعیم دعوت میفرماید درعقب‌آن بلسان‌محکم وقبول‌آمیزی وعده‌خود را تثبیت‌میکندبراین‌وجه‌که‌میفرماید: **و الذین آمنوا وعملواالصالحات سند خلهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً وعدالله حقا ومن اصدق من الله قیلا** یعنی‌آنکسانیکه‌بخدای ایمان آوردند وعمل صالح کردند ما ایشانرا به بهشتهائی بریم کـه در زیر درختهای آن (یازیرقصرهای‌آن) جویهای‌آب روان باشد وایشان درآنجا مخلّد وجاوید بمانند و وعده خدا راست است ؛ سپس بنحو قبولاندن وازنظر تأیید میفرماید : کیست که او ازخدایتعالی راستگوتر باشد یعنی کسی از او راستگوتر نیست .

سخنی با خواننده شما را بخدا ای خواننده عزیز ! آیا وعده خدا را چگونه می پنداری ؟ اگردرواقع اورا میپرستی ؛ اگرباوایمان داری؛ اگر یقین داری کـه قرآن فرستاده اوست ؛ اگر تصدیق برصدق گفتارش داری ؛ پس چگونه است‌کـه موضوع را سرسری پنداشته نمیخواهی خود را آماده برای ایصال برحمتش سازی ؛ یا نمیخواهی از مواعید اوکوچکترین خوفی درخود راه دهی کـه در صدد پیدایش راه نجاتی باشی ؛ مگر قرآن نگفته است ؟ **الیه مرجعکم جمیعا وعدالله حقا** که بازگشت شما درعاقبت باوست بنگرید سرانجام خویش‌راکه چگونه خواهد بود واین وعده راست است وخلفی درآن نیست .

اصلا خدایتعالی برای اینکه صدق گفتار خود را تأیید فرماید وراستی وعده خود را همچنان بقبولاند و در واقع ازاین راه حجت را تمام‌کند سوگند یاد کـرده است تابرای بندگان هیچ تردیدی باقی نماند ؛ درسوره الذاریات میفرماید : **و الذاریات ذروا،فالحاملات وقرا،فالجاریات یسرا فالمقسّمات امرا (انما توعدون‌لصادق)** یعنی قسم بیادهای جهنده یابحق این بادهای جهنده وبحق این ابرهای گرانباز وبحق این کشتیهای رونده و بحق این فرشتگان‌که قسمتی ازکارها درمأموریت ایشان است؛ که‌آنچه راکه ازبهشت . ودوزخ . وثواب . وعقاب . وحشر . ونشر وحساب . و کتاب. وجزا از اهوال واحوال قیامت وعده دادند همه وهمه راست است وواقع خواهد شد .

در وعد و مواعید خدایتعالی در آخرت هم گفتگو بعمل خواهد آمد

واما . گذشته ازاینها که خدایتعالی در خصوص گفتار صدق و وعد ومواعید خودبرای حصول ایمان بر بندگان متذکر شده؛ بیانات دیگر هم دارد که میرساند در دار آخرت هم در این موضوع گفتگوهای پرسروصدائی براه خواهد افتاد ؛ ازجمله ازهمان مرحله نفخه صور (نفخه دوم) یعنی هنگام برانگیختن مردمان ازقبور؛جمعی از کفّار کـه سراسیمه برمیخیزند چنین گویند : **یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعدالرحمن** واشاره میکنند بوعده‌ایکه دردنیا خدایتعالی بآنها داده است ؛ کـه این همان وعده راستیست که پیغمبران ما را خبردادند .

وهمچنین است : درمراحل بعدی قیامت درصحنه دیگر کـه شاید موقف اعراف باشد ؛ بانگ برآرند اهل بهشت دوزخیانرا که: س۷ی ۴۴ **ان قد وجدنا ماوعدنا ربنا حقا** . آنچه راکه خدایتعالی بما وعده داده بود ماآنرا یافتیم ؛ سپس برسبیل استهزاء و شماتت برآنها ندا در دهند کـه : **فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا . قالوانعم .** پس آیا شما هم یافتید ؟ و بشما هم رسید آنچه را کـه خدای شما را وعده داده بود (وعده حق) جواب گویند : یافتیم و حق و صدق بود آنچه ما را از آن خبر دادند وباور نمیداشتیم .

اینست که ؛ امام علیه السلام بامعرفت کاملی که از راستی وعد و وعید خدایتعالی دارد از نظر تعلیم وتنبّه‌چنین‌متذکراست : **اللهم انت القائل وقولك حق ووعدك صدق...** وبا این بیان میرساند که ای مردمان آگاه باشید کـه وعده خدا راست است (**الا انَّ وعدالله حق**) .

در بیان فقرات مورد شرح

ایکـه باشد ذات پاکت بی زوال — خود بگفتی که زفضلم کن سئوال
وعده دادی مؤمنین را برثواب — بروعید کافران گفتی عقاب
هرکه رو آرد بکویت یك دو گام — دعوتش سازی بسوی بار عام

دعوت از تو هم پذیرائی زتست — وعده تو حق و گفتارت درست
مژده ای دادی بخوبان برنعیم — بربدان خواندی عذابی بس الیم
امر تو باشد کـه خوانندت مدام — تا برآری آرزوها را بکام
دور باشد از صفاتت ای کـریم — کـه برانی سائل خود از حریم
همچنان گوئی که برنزد من آی — چونکـه آید ره نیابد او بجای
لال باشد آن زبان گوید خطـا — کـه تو برسائل کنی منع عطـا
مانع اعطـا بود از عهد سست — هر که شد واثق شود کارش درست
چون توئی بربندگان منت گذار — روزی ما کن بهشتی گلعذار
کن سما عطف توجه ای عطوف — سوی ما بنگـر برأفت یا رؤف



الٰهی ربیتنی فی نعمك و احسانك صغیرا و نوهت باسمی کبیرا فیامن

ربانی فی الدنیا باحسانه و تفضله و نعمه و اشارلی فی الاخرة الی

عفوه (۱) وکرمه

خدایا : بنعمت و احسانت پرورشم دادی در دوران کودکی ، و شهرت دادی مرا دربزرگیم ، پس ای‌کسیکه پروریدی‌مرا دردنیاباحسان وفضل و نعمت خود ؛ درآخرت هم مرا بعفووکرم‌خودبدار .

ذکر نعم الهی

امام علیه السلام بعد از بیان صدق گفتار بذکر نعم اوسبحانه پرداخته و چنین اشاره میفرماید ای پروردگار من ؛ مرا از کودکی در انواع نعم خود پرورش دادی ؛ از اول کـه پا بعرصهٔ این عالم گـذاشتم برناتوانی من توانائی دادی ؛ (الهام بخشیدی مرا ،که چگونه‌پستان مادر را دردهان گرفته‌وارتزاق نمایم وچقدر برمن گوارا کردی‌آن شیررا ؛ وهمچنین منکه هرآن،مواجه باخطراتی بودم ، چگونه مرا حفظ کردی که این ازسنن دیرینه تو است : **ان کل نفس لمّا علیها حافظ** . ازهمان خرد سالی برمن نگهبان گماردی ؛ فرشتگان را موکل‌کردی که ازمن دفاع نمایند ؛ آنچه را وسیله پرورش بود وآنچه راکه طریق لطف واحسان بود درباره من مبذول فرمودی‌که اگر بخواهم این نعیمت رابشمارآورم ؛کی توانم .) و با این حالت کـه غرق احسانت بودم بزرگم‌کردی و در بزرگی بلند نامم فرمودی وعزت و رفعتم بخشیدی .

(۱) نسخه بدل،فضله

پس ای‌کسیکه تربیت کردی وپروردی مرا در دار دنیا باآنهمه احسان ونیکوئیها وتفضل ورحمت ونعمت خود و اشاره کردی برای من درآخرت بسوی عفوو کرم خود.

شاید مراد از این عبارت آن باشد : پس ای‌کسیکـه دنیای مرا از هرجهت تأمین کردی آرزوی من چنین است کـه در آن سرای جاوید هم مرا مشمول رحمت وکرم خود نمائی .

واین‌خود طریق بزرگواریست‌که‌احسان خود را قطع نفرمائی وآنکه‌راکه‌بقدرت کامله خود پرورانیدی ضایع‌نگردانی. چه عبارت بسیارلطیفی‌ازامام امیرالمؤمنین علیه‌السلام دراین باب نقل شده کـه میفرماید : **انت اکـرم من ان تضیّع من ربّیته** . یعنی تو کریمترازآنی‌که ضایع گردانی‌کسی را که خود پروریدی یا دور گردانی کسی را که نزدیك ساختی اورا (برحمت خود) .

درعبارت‌موردشرح،حضرت‌سجّاد علیه‌السلام نکته‌ای‌بکار برده‌که گذشته‌ازتقاضای‌ادامه‌نعمت‌تا بمراحل‌آخرت ودرخواست عفوو بخشش‌ذکری‌اساسی‌از نعم‌الهی‌کرده وباین‌لسان‌در مقام شکر و سپاسگزاری برآمده است . و شاید بمصداق (**اذکروا نعمتی**) خواسته است متذکرشود آنچه‌راکه خدایتعالی ازنعم خود باو ارزانی‌داشته ویا درواقع ازبیان این عبارت خواسته است حق این آیـه شریفه را بجـای آورده باشد کـه در سوره الضحیٰ میفرماید: **وامّا بنعمت ربك فحدّث** اشاره براینکه‌پس‌زبان بگشای بنعمت‌پروردگار خود تاشکرآنرا بجای‌آورده باشی .

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا ای خالق نیکو روش — ایکـه دادی کودکانرا پرورش
پرورش دادی مرا عهد صغیر — تا شدم برجسم و جان خودکبیـر
تربیت کـردی مرا در کودکی — تا بزرگی یافتم من بیشکی
قدرتی دادی بحـال ناتوان — تا شدم از قدرت تو من جوان
کودکی بودم بـه نزدت ارجمند — در بزرگی نام من کـردی بلند

همچنان احسان نمودی برمرور — کـه مرا شد مایـه عیش و سرور
میرسد برما نعیمت هرزمان — در پناهت هر کـه آید در امان
برنعیم خود مرا کـردی قرین — وین تمنّا دارم از تو بعد از این
همچنان که لطف خود دادی نشان — غرق احسانم کنی در آن جهـان
ایکـه در دنیـا مرا دادی نعیم — کن مرا در نعمت عقبا سهیم
عفو و بخشش میکنم از تو طلب — بعد از آن تا جان من آید بلب
هان شنیدم کـه نعیمت در جنان — خوشترازانعام دیگر زین جهـان
گر کنی داخل مرا در آن بساط — میـرسد حد سرورم برنشاط
خوش برآنکوکه‌درآن‌مسکن گرفت — در مقام امن خود مأمن گـرفت
خوشتر از این من ندیدم جایگـاه — کـه رسد برصدر جنّت پایگـاه
پس مرا برآرزوی خود رسان — تا نکو گیـرم حیاتی جاودان
همچنان روزی کنم خلد برین — تا به نزد گلرخان باشم قرین



مَعْرِفَتِي يَا مَوْلَايَ دَلِيلِي (۱) عَلَيْكَ وَ حُبِّيكَ شَفِيعِي إِلَيْكَ وَ أَنَا وَاثِقٌ

مِنْ دَلِيلِي بِدَلَالَتِكَ وَ سَاكِنٌ مِنْ شَفِيعِي إِلَى شَفَاعَتِكَ

ترجمه وشرح : امام علیه السلام بعد از آنکه مراتب ایمان وخداشناسی خود را بیان داشت که در شرح (بك عرفتك ....) گذشت سپس اشاره بهمان مقام کرده وچنین عرض میکند : ای آقای من (ای مولای من) معرفت من مرا بحضرت تو دلالت کرد وشناختن من تورا رهبرمن است بسوی تو ؛ یعنی شناسائی من مقام تورا راه نمود مرا برتو . ودوستی‌من‌بتوشفاعت کننده‌من است بسوی تو یعنی ارادت و محبّت و مودّت من بحضرت‌توشفیع من است درپیشگاه‌تو. ومن اطمینان دارم در راهنمائی‌خود براهنمائی تو واعتماد من ازپیمودن این راه باز برهبری تواست و در کار خود بدلالت تو اعتماد دارم و آرام گیرنده‌ام از شفیع خود (مقام‌حب ودوستی) بسوی شفاعت تو . وامید من ازاین وسیله (دوستی) حصول شفاعت تو است .

راز مهمی که امام علیه‌السلام درباره شفاعت آشکار کرده است

همانطورکه درمقدمه این کتاب شریف گذشت ومعلوم شد که اساس پرستش وعبودیّت شناسائی وایمان به‌پروردگارعالم است وحصول راه نجات ورستگاری در دوستی‌ومحبت حقیقی‌بااوست پس میتوان گفت آنکس را که محبّتش بیشتر ایمانش افزون‌تر است واین امری بسیار روشن است عشّاقی را که واله و شیدای معشوق باشند مواظبت آنها دراطاعت ازمحبوب خود بیشتراست وهمه متوجهندکه مباداخطائی که‌کوچکترین خدشه‌ای بعوالم محبت‌آنها وارد میآورد از آنها سرزند پس باین اعتبار همین عوالم

(۱) در بعضی از نسخ : دَلَّتَنِی

دوستی ومحبت و عشق و علاقه است کـه پایه واساس ایمان نسبت به باریتعالی است ؛ همانطور کـه فرموده : س ۲ ی ۱۶۵ **والذین آمنوا اشدُّ حباً لله** کـه دوستی اهل ایمان بیشتر وثابت‌تر از هرچیزیست به‌پروردگار عالم . یعنی مؤمنین دوستیشان نسبت بحق بیشترازهرچیزاست .

ازاینجهت است که : امام علیه السلام در این دعا پس از بیان یك سلسله عبارات که مقام خداشناسی‌ومراتب ایمان خود را میرساند ؛ اشاره بدوستی‌ومحبّت خودنسبت بحقتعالی کـرده ومیفرماید **وحبی لك شفیعی الیك.** از این بیان معلوم میشود کـه این مقام (عالم عشق و محبت) واسطه بزرگ ودستگیره محکمی است کـه امام علیه السلام آنرا شفیع قرار داده وچنین اشاره میکند : که ای پروردگار دوستی من که ازهرچیز ثابت‌تراست برتو وخلل ناپذیراست وعالم محبت من که آمیخته باعضاء وجوارح جسمانی من است نزد تو شفیع قرار دادم .

رمزیکه دراین عبارت بکار برده شده اینست که : چگونه ممکن است خدایتعالی نظر لطف وتوجه خود را ازمحبان خود باز گیرد ! ودلباختگان مقام حقیقت را بدست فراموشی سپارد ! بلکه بالاتر؛ چگونه ممکن است قلوبی راکه مملو ازمحبت‌اوباشند درآتش بسوزد ؟!

مگر داستان ابراهیم خلیل را نشنیده‌اید که آتش چه معامله‌ای با او کرد !! حقا که باید برتمام خلیلها وبرتمام آنها که قلوبشان‌کانونی از محبت الهیست ؛ **(یا نار کونی برداً وسلاماً)** خوانده شود .

درتفسیر ابوالفتوح رازی در ذیل‌آیه شریفه **والذین آمنوا اشدُّ حباًلله** آورده: که سعید جبیر گفت فردای قیامت خدایتعالی فرماید تا مؤمنان وکافرانرا جمع کنند وآنگاه‌کافرانرا گوید شما دردنیا دعوی دوستی بتان را میکردید واینان دعوی دوستی من‌کردند ؛ شما بردوستی معبودان خویش درآتش توانیدشدن ! ایشان اختیار نکنند؛ مؤمنان گویند بارخدایا اگرما را فرمائی بدوستی تو درآتش‌شویم ؛ منادی ندا کند : والذین‌آمنوااشد حباً لله

شفاعت از نظر قرآن مجید

آیاتیکـه در قرآن کریم درباب شفاعت وارد شده بسیار است وبعضی‌ازآنها درشأن بت پرستانی میباشد که‌ادّعا داشتند بتهای آنها شفیع‌آنها خواهد شد که‌قول‌آنها چنین‌است: **و یقولون هولاء شفاؤنا عندالله** وخدایتعالی ردّ قول‌آنهـا کرده ومیفرماید : **لیس لها من دون الله ولیّ و لا شفیع** غیراز خدایتعـالی شفیعی نیست . وچون گفتگوهای مشرکین درباب شفاعت زیاد ودر اینجا شرح آن مورد ندارد ، لذا اکتفا میکنیم بچند آیه کـه درشرح این عبارت ، مورد بحث است .

سوره مریم‌آیه۸۷میفرماید:**لایملکون الشّفاعة الاّمن اتّخذ عندالرّحمن عهدا** این آیه شریفه درسلسله آیاتیست که مربوط بامرآخرت است و چنین اشاره میکند : که ایشان (کافران) مالك شفاعت نباشند یعنی‌کسی ایشانرا شفاعت نکند و درخواست هیچ شفیعی برای ایشان موجه نیست ؛ وشاید ابتداء سخن وخبرازآن باشد که درآن روز (روز حشر) هیچکس مالك شفاعت نباشد مگر کسیکه‌فرا گرفته باشد نزد خدای متعال پیمان شفاعت ؛ که‌آن ایمان وعمل صالح است ؛ چه اهلیت‌شفاعت برای‌عاصیان موقوف بایمان است .

ابن عباس گفته است : کس را شفاعت نباشد الاّآنکس را که گواهی دهد خدایرا بتوحید وازحول وقوت خود بری باشد وامید جز بخدای نداشته باشد.

بعضی گفته‌اند مراد باین عهد وصیت است که انسان درنزد موت وصیت کند .

شارح کتاب با کمال احتیاط گوید : کـه بعید نیست این عهد همان پیمان دوستی ومودت و محبت با خدایتعالی باشدکه حقاً کسی را کـه این پیمان بسته باشد حقیقت ایمانرا درك کرده ومشمول امرشفاعت خواهد گردید .

چرا بعضی از آیات قرآن وقوع شفاعت وتأثیر اسباب ووسائط را در قیامت نفی میکند ؟

برای روشن شدن این موضوع باید قبلا باین آیات توجه داشت .

سوره البقره آیه ۴۷ میفرماید : **و اتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا**

ولا یقبل منها شفاعة و لا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون ، یعنی ؛ و از آن روز بپرهیزید که کسی ناراحتیهای دیگری را بچیزی جبران نمیکند ، یا براینمعنی که : (بترسید از روزیکه انجام ندهد کسی برای کسی چیزیرا) و نه از کسی شفاعتی پذیرفته شود و نه فدائی بجای او گرفته شود و نه یاری کرده شوند .

سوره البقره آیه ۲۵۴ ؛ **یا ایها الذین آمنوا انفقوا ممّا رزقناکم من قبل ان یأتی یوم لابیع فیه ولا خلّة ولا شفاعة ....** ای آنانکه ایمان آوردید انفاق کنید ازآنچه شما را روزی دادیم پیش ازآنکه بیاید روزی که نه خرید وفروشی درآنست و نه دوستی و نه شفاعت .

سوره المؤمن آیه ۱۸.... **ما للظّالمین من حمیم ولا شفیع یطاع** یعنی برای ستمکاران خویشاوندی که بدرد آنها بخورد وشفاعت کننده‌ای کـه شفاعتش قبول شود نخواهد بود .

سوره الشعراء آیـه ۱۰۰ **فما لنا من شافعین ، ولا صدیق حمیم .** برای ما (گمراهان) هیچ شفاعت کننده ودوستی ازخویشاوندان نیست'.

اینآیات وامثال این آیات شریفه وقوع شفاعت وتأثیراسباب ووسائط را در قیامت نفی میکند .

ولکن در تفسیر المیزاندر ذیل آیه شریفه **(واتقوا یوماً....)** کـه ترجمه‌آن گذشت : شرحی بتفصیل‌آورده واین مسئله را حل‌کرده است ؛ بدینطریق کـه پس از ذکر آیات مربوطه مینویسد : ولی در عین حال قرآن مسئله شفاعت را بطورکلی انکار نکرده‌بلکه درحدودی باآن موافقت نموده است ، همانطور که‌میفرماید : س ۳۲ ی۴ **الله الذی خلق‌السموات‌والارض وما بینهما فی‌ستة ایام ثمّ استوی علی‌العرش ما لکم من دونه من ولیّ ولا شفیع افلا تتذکرون ،** یعنی خدا آنکسی است کـه آسمانها وزمین وآنچه مابین‌آنهاست درشش‌روزآفرید سپس متوجه عرش شد ، غیرازاو سرپرست وشفاعت کننده‌ای برای شما نیست ، و نیز در سوره انعام آیه ۵۱ میفرماید : **لیس لهم من دونه ولی ولا شفیع** ودرسوره‌الزمرآیه۴۴میفرماید : **قل لله الشفاعة جمیعا** و در سوره البقره آیـه ۲۵۵ میفرماید : **من ذا الذی یشفع عنده الاّ باذنه**

(وآیات دیگر) که بعضی ازاین آیات دلالت دارد که**شفاعت مخصوص خداست** و بعضی دیگرمقام شفاعت را بغیرخدا ، یعنی کسانیکـه باذن ورضایت او شفاعت کنند تعمیم داده است .

درهرحال اصل‌موضوع را بدون اشکال ثابت میکنند منتها دربعضی آنرا بعنوان‌اصالت مخصوص خداوند معرفی کرده ودرپاره‌ای در مورد غیرخدا با اجازه ورضایت او ، نیز اثبات نموده است وازطرفی همانطور که دانستیم موضوع شفاعت درعده‌ای ازآیات‌نفی شده است‌بنابراین‌نسبت این‌دودسته‌ازآیات (آیات نفی‌کننده واثبات کننده) بیکدیگر مانندآیات نفی کننده علم غیب است ازغیرخدا نسبت‌بآنی‌که‌علم غیب را بعنوان اصلی برای خدا وبرضایت اوبرای غیرخدا اثبات میکند ، چنانکه میفرماید : **قل لایعلم من فی‌السّموات والارض‌الغیب ،** سوره نمل آیه ۶۶ وهمچنین میفرماید : **و عنده مفاتح‌الغیب لا یعلمها الّا هو** ونیز درسوره جن آیه ۲۷ میفرماید : **عالم‌الغیب‌فلا یظهر علی غیبه احداً الّا من ارتضی من رسول** ونظیراین آیات ، آیات دیگری است‌که درباره آفرینش ومیراندن وروزی دادن وتـأثیر وحکم و فرمانروائی گفتگو میکند ، چه اینکه طبق اسلوبی که قرآن دارد، ابتدا هرنوع کمالی را ازغیرخدانفی کرده سپس آنرا برای خدا بعنوان استقلال وبرای غیرخدا باذن و خواست او اثبات میکند ؛ **و درحقیقت میفهماندکه غیرخداوندکمالاتی راکه دارندازخودشان نیست و خدا بآنها عطاکرده است**

پس خدایتعالی بگروهی ازانبیا واوصیا و ملائکه وغیره این امتیازرا دادهوافتخار مأموریتی بزرگ را نصیب آنها فرموده که بأذن خود او سبحانه وتعالی شافع هرکس که بخواهد بوده باشند .

شرایط شفاعت

دوچیزمهم از نظر قرآن مجید درامرشفاعت شرط است ، یکی رضایت خدایتعالی و دیگر اذن وفرمان او بشافع ؛ قوله تعالی ۲۱ ص ۲۸ **ولا یشفعون الّا لمن ارتضی .** و شفاعت نکنند (مقربان یا فرشتگان)

مگر کسی را که خدای ازاو راضی باشد ؛ یاآنکه شفاعت نکنند مگرآنکس را که خدای پسندد که درحق وی شفاعت کنند .

ابن عباس فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را کـه بگوید : **لااله الاّ الله ، محمّد رسول الله ، علی ولی‌الله**

و همچنین درسوره یونس آیه ۳ میفرماید : **ما من شفیع الاّ من بعد اذنه** . هیچ کس را شفاعت نرسد و شفاعت نتواند کرد الاّ پس از امروفرمان ودستور وی . و این بیان عظمت وعزت وجلال اوست .

وعبارت دیگر قریب باین مضمون است‌که درآیه ۲۵۵ از سوره البقره میفرماید : **من ذا الذی یشفع عنده الاّ باذنه** کیست که بنزدیك او شفاعت کسی را کند مگر بفرمان او .

اهل معانی گفتند که : خدایتعالی باین آیت دل بندگانرا بخود میکشد ؛ عاجلا وآجلا . چنانست که گفت ای بنده اگرراغب دنیائی ؛ دنیامراست ازمن بخواه واگر امید کرامت‌آخرت داری بشفاعت شفیعی آن شفاعت بفرمان من است .

وازاین آیات معلوم میشود که خدایتعالی بکسانی اذن شفاعت خواهد داد

چه کسانی میتوانند شافع باشند و چه کسانی استحقاق شفاعت را دارند

همانطور که بیان‌آن گذشت ؛ بیشترآیات الهی درباب شفاعت صراحت دارد که غیر ازخدای متعال کسی شافع نیست و بدون اذن و فرمان او هیچکس شفاعت نتواند کـرد ؛ کما اینکـه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام این معنا را خوب درك کرده و در مقام تقاضای شفاعت چنین عرض میکند : **و استشفع بك الی نفسك** اشاره براینکـه ای پروردگارتنها مالك شفاعت توهستی ومن خودت را شفیع خودم قرارمیدهم واما آنان که میتوانندباذن‌الله شافع یا واسطه شوند درمرحله اول پیمبر اکرم اسلام وائمه‌هدای ودیگرپیمبران وملائکه میباشند ودرمرحله دوم سایراهل ایمان‌که دعایشان درحـق یکدیگرمقـرون باجابت است ؛ وبنا بـرمدارکی که دردست است آنکس کـه نزد حقتعالی مقرب‌تراست توصیه اودرشفاعت مقبول‌تراست ودراین باب اشاره‌ای درزیارت

جامعه کبیره شده که دومعنا را میرساند یکی موضوع تقرب درشفاعت ودیگری مقام اقربیت وشایستگی که بعد ازخدایتعالی چه کس میتواند باذن اوشافع باشد ؛ براین وجه‌که بیان میکند **اللّهم انّی‌لووجدت شفعاء اقرب الیك من محمّد واهل‌بیته الاخیار الأئمة الابرار لجعلتهم شفعائی...** بدین معنی ای پروردگارا گرمن شفیعانی نزدیکتر بتوازمحمدوآل‌اووبرگزیدگان‌ائمه‌اطهارسلام‌الله‌علیهم‌اجمعین‌می‌یافتم هرآینه شفیع خود قرارمیدادم وچون شفیعی مقرب‌ترازآنها درنزد تونیست لذا من آنها را شفیع قراردادم ؛ پس بحق ایشان که واجب کردی برای ایشان حق شفاعت‌را مطالب خود را ازتودرخواست میکنم . . . .

ولکن درمرحله دوم اولیاء واهل ایمان هستند که میتوانند باذن‌الله شافع برادران ایمانی خود بوده باشند و گفته شده که‌اغلب مجرمین زمانیکه دردنیا بوده‌اند وبرسبیل دوستی ظاهر در حق مؤمنین خدمتی انجام داده‌اند چنانچه درحق ایشان از طرف اهل ایمان دعائی شود وتقاضای شفاعت گردد امید آن ازطرف پروردگارامکان پذیراست.

واین امری واضح است که البته شافعین هر کدام نسبت برتبه ومقامی که دارند در مقام شفاعت تقاضای آنها مورد قبول واقع میشود ، یك صاحبمنصب عالیرتبه که مقام‌رسالت‌رادارد درحدخودمیتواند مجرمین سنگین‌بارتری را درمرحله‌شفاعت‌درآورد وهمبنطور بسلسله مراتب اختیارات هرکس باندازه مقام وموقعیّت شخصی‌وبقدراحترام او نزد خدای متعال است و ناگفته نماند که خداوند عالم بکسی اذن شفاعت دهد که دانا و عالم بمقدار استحقاق مجرمین باشد ، یعنی بداند که آیا این مجرم تاچه حد مستوجب عفو است ؛ چه بسا جرم که غیرقابل بخشش است و اگرغیر از این باشدکار درست نمیشود ؛ مثلا هیچوقت شفیعی برای مشرك تقاضای عفو نخواهد کردچون‌دانسته است که خدا این گروه را نمی‌آمرزد .

و از آنطرف گروه بسیار دیگری هستند که خدایتعالی در باره آنها در سوره المدّثر آیه۴۲فرموده:**فما تنفعهم شفاعة الشافعین** . آنهادسته‌ای‌از گناهکاران‌هستند که در دوزخ مستقر بوده وازایشان میپرسند چرا درآتش داخل شدید ؟ آنها درپاسخ

اشاره بیك سلسله ازصفاتی که باعث دخولشان درآتش شده کرده ؛ ومیگویند : ماتوجه وبندگی در حضور حق نداشتیم ، نماز نمیخواندیم ، انفاق در راه خدا نمیکردیم ، و هم مرام و هم مسلك باتبه‌کاران بودیم ، اعتقاد بروز جزا نداشته وتکذیب میکردیم.

پس خدایتعالی در باره آنها میفرماید : شفاعت ، شفاعت کنندگان سودی بحال این گروه ندارد .

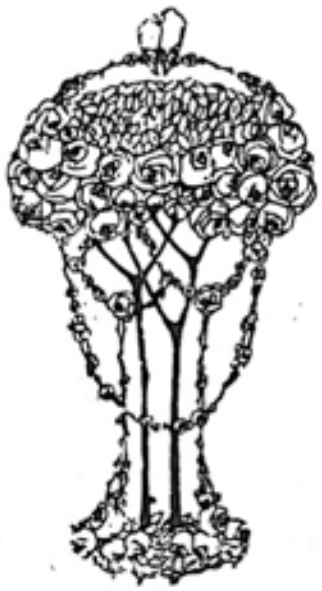
خلاصه آنکه آنها که بخدا وروز جزا ایمان نداشته وباصول‌عقایدپشت‌پازده‌اند مورد شفاعت قرار نگرفته ومشمولین شفاعت آنهائی هستند که متدین بدین حق‌بوده و گناهان کبیره انجام داده اند ولی خدایتعالی از دین آنها خشنود است .

درقضیه شفاعت اخبار و روایات زیادیست که بیان آن ازوظیفه این کتاب خارج است ؛ ولکن این بود لُبّ مطالب‌آن ؛که بابیان امام علیه السلام پیوستگی‌داشت ودانسته شد که چه وسیله بزرگی آن بزرگوار برای امر شفاعت نامزد کرده است ؛ که خواه وناخواه هر کس را آن مقام حاصل شود (مقام عشق و محبت) درمعرض شفاعت قرار خواهد گرفت .

در بیان (وحبّی لك شفیعی الیك)

ایکه آگاهی باسرار جهان — هم نمودی سرّ این خلقت عیان
مطلبی گویم برون از قال و قیل — بروجودت هستی ما شد دلیل
من بغیر از تو نمیگیرم حبیب — ای خوش آن یاری که‌باشدبیرقیب
آنچنان در دوستی دارم ثبات — که بود یکسان مرا مرگ وحیات
در مودّت اعتمادم شد دلیل — برمحبت خو گرفتم چون خلیل
گر پسندد لطف تو در آتشم — من بعشقت در دل آتش خوشم
پس باین حُب من قناعت میکنم — قصد خود را برشفاعت میکنم
این عجب ازآنچه گیرم من شفیع — این اجابت برهدف گیرد سریع
چون محبت عالمی از آن توست — خود یکی ازاصل صد پیمان توست

هرکه از این شربت شیرین چشید / در حلاوت بهترش چیـزی ندید
من بسی دارم به نیکان اعتماد / کـه ثبات آید وفاشان در وداد
پس بآرامی گـرفتم این سکون / کـه نیاید شکوه‌ام ازدل برون
گـر مرا سازد بجنّت رهسپار / با کـه سازد برعقاب خود دچار
راضیم برآنچه او دارد رضا / این بُوَد رسم محبّان در قضا
حاصلم از این ارادت داوریست / روز وانفسا بحـالم یاوریست
زین سبب من دامنی گیـرم رفیع / قال لا تنفع شفاعت من شفیع



ادعوك يا سيدى بلسان قد اخرسه ذنبه ؛ ربّ اناجيك بقلب قد اوبقه جرمه ؛ ادعوك يارب راهباً راغباً راجياً خائفاً

ترجمه : ای آقای من میخوانم تورا بزبانی که گناهش اورا لال کرده و رازمیگویم تورا با دلی که جرم وخطاهلاکش کرده، میخوانمت پروردگارا ترسان ، شوقمند ، امیدوار وهراسان .

یکی از آداب دعا اقرار بگناهان است

امام علیه السلام بعدازآنکه‌عرض میکند پروردگارا؛همانا : آهنگ توکردم و دوستی خود را برتو شفیع قرار دادم چنین ادامه میدهد : ای آقای من تورا میخوانم (شاید براین اشاره که خود فرمودی : **ادعونی استجب لکم**) ولکن چگونه وبچه حالت !! میخوانم تورا بزبانی که‌معصیت اورا لال کرده وبسبب گناه کند شده است (۱) ومناجات میکنم تورا باقلبی که ازآلایش جرم وجریرت دستخوش تباهی وهلاکت شده است ؛ یعنی‌میخوانم تورا بادلی‌که ظلمت معاصی‌آنرا تیره وتار کرده است .

عجب آئینه صاف و درخشانیست دل که چگونه غبار و خراش گناه برآن کشیده شده واصرار بر معصیت آنرا سخت مینماید که نعوذ بالله : س ۲ ی ۷۴ **ثمّ قست قلوبكم من بعد ذٰلك فهی كالحجارة او اشدّ قسوة** پناه‌ما بپروردگار عالم ازآنکه دلها بقدری سخت شود که همه چیز در آنها بی‌اثرباشد و رحمت الهی هم در آنها نفوذ ننماید .

سپس بلسان دیگر عرض میکند : پروردگارا میخوانم تورا در حالیکه هراسناك

(۱) درباب اینکه این بیان ازنظر تعلیمات است وگناه‌ازمعصوم صادرنمیشود بعداً مطالبی بتفصیل خواهد آمد

ورغبت کننده وامیدوار وترسانم ؛ یعنی میخوانم تورا بحالت خوف و رجاء کـه ؛دانم رد کنی یا اجابت نمائی ؛ یامیخوانم تورا درحالیکـه امیدوار برحمت تو ه ستم و در زمره آنها درآیم که : اولئك یرجون رحمت‌الله ؛ وخائفم ازآنکه نزدیك باشم برآنها که :وغضب‌الله علیهم ولعنهم،بکسانیکه‌مورد خشم وسخط تو قرار گرفتند .

چرا محیط نورانی دل تیره و تارمیشود ؟

در ترجمـه این فقرات دو موضوع مورد بحث است ، یکی ارتباط قلب بحالات مختلف نفسانی وتأثیرآن ، ودیگر بیانی درمقام خوف ورجاء ، که امام علیه السلام این دو موضوع مهم را در دوجمله کوتاه گنجانیده است .

واما درموضوع اول : ساده‌ترین مطلبی که‌درباب قلب گفته شده ، چنین است ، که میگویند : قلب بمنزله آئینه صاف وشفّافی است‌کـه بکوچکترین آلودگی لکه دار شده و هرقدر آلودگی آن زیاد شود تیرگی آن بیشتر میگـردد تابحدیکه تباه شده وبهلاکت نزدیك ؛ وامکان ترمیم وپرداخت آن سخت ودشوار میگردد .

گرچه قبلا مطالبی گذشت حاکی از اینکـه قلب جایگاه محبت الهی و مرکـز استقرار ایمان باوسبحانه وتعالی میباشد و گفته شد کـه اصلا سبب ایجاد این عضو از نظرحالات روحانی و معنوی برهمین منظور بوده است . ولی اکنون باید دانست کـه اگرهمین جایگاه مقدس در تحولات نفسانی ازفطرت سالم و مستقیم خود بیرون رفت وازراه صحیح خود منحرف شد وتابع هوای نفس گردید ؛ تبدیل بمحیطی‌آلوده وتیره وتار شده ، بانواع واقسام بیماریها دچار میشود !! یعنی جایگاهی کـه محل استقرار ایمان و مرتبه یقین است ، تبدیل بمحل شك و تردید میشود ، جایگاهی کـه مکان ومنزلگاه انوار معرفت است تبدیل بظلمتکده جهل میشود ، جایگاهیکه محل اشاره والهام رحمان است تبدیل بمنطقه نفوذ و وساوس شیطان میگردد ، جایگاهیکه محل آرامش و سکون است تبدیل بمحل آشوب.وغوغا میگردد ، جایگاهیکه محل رأفت ورحمت است ، تبدیل بمکان خشونت و سختی میشود ، جایگاهیکه مرکـز محبت ، وفا ، رحم ، شفقت ، عاطفه ومروت‌است ، تبدیل بمکان‌خصومت ، نفاق ، حقد ، حسد،

بخل ، کینه ، ریا ، حرص وآز میگردد و خلاصه این جایگاه شریف کـه مقام ومقرّ تمام صفات عالیه است تبدیل به مفسد گاه تمام رذائل میشود .

ازاینجهت است کـه امام علیه السلام در مقام تعلیم اشاره براین فرموده و عرض میکند : (رب اناجیك بقلب قد او بقه جرمه) پروردگارا باتو راز ونیاز میکنم باقلبی تیره وتار که سموم معاصی آنرا تباه کرده وازفطرت مستقیم خود خارج شده است .

واین بیان ازنظر تعلیمات عالیه است که بایستی باقلب پاك وخالی از آلایش بسوی خدای جهان روی آورد وباوی راز ونیازکرد .

قلب مرکزاستقرار ایمان است

اگر آدمی فاقد قلب بود معلوم نبود که پایه اعتقادات او زوی دوش چه عضوی از اعضاء بدن استوار می‌شد و کدامیك طاقت تحمل این بار گرانرا داشتند،واگردقت کامل دروضع جسمانی وحالات روحانی ومعنوی این عضو بعمل آید خواهیم دریافت که‌چه مأموریت سنگینی برای حیات آدمی ازنظرروحی وجسمی بعهده‌آن گذاشته شده‌است ، اینکه میگویند قلب سلطان بدن است !! این کلام از نظرمرگ وحیات آدمی وحالات جسمانی معروف شده است ، یعنی‌اگراین فرمانروا دریچه مسیرخون را باعضای دیگر به‌بندد بسلطنت خود پایان داده است ، ولی باید گفت که قلب سلطان و فرمانفرمای روح وجسم است ، از آنجهت کـه گذشته از حکومت براعضاء جسمانی ، خدایتعالی مأموریتی بزرگ را بعهده او گذاشته و مرکز تثبیت وبرقراری ایمان بخود را درعوالم باطنی‌آن قرار داده است . همچنانکه فرمود : س ۵۸ ی ۲۲ .... **اولئك کتب فی قلوبهم الایمان ....** واین برسبیل انتخاب این عضو برای این مأموریت است که خداتعالی شایستگی‌آنرا براین وجه رسانیده ومیفرماید: نوشته‌است (یاثابت‌کرده است) بردلهای ایشان ایمانرا وهمچنین درجای دیگر میفرماید : س ۴۹ ی ۷ ... **ولکنّ اللّه حبّب الیکم الایمان وزیّنه فی قلوبکم** یعنی ؛ ولکن خدا دوست گردانیده است بسوی شما ایمان را (گواهی دادن بیکتائی او) وبیاراسته است ایمانرا در دلهای شما ؛ وازاین بیان،این حقیقت روشن میشود کـه مقام واقعی ایمان بخدا در قلب است ؛ کـه گفته اند : **(الایمان فی‌القلب)**

واین داستان تأیید این بیانرا میرساندکـه در زمان رسول اکرمﷺ جماعتی از اعراب بآنحضرت گفتندکه ما ایمان آوردیم بخدا ؛ وبرسول او گرویدیم و خدایتعالی برسول چنین خبردادکه : س ۴۹ ی ۱۴ ... **قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ...** بگو ای محمدﷺ بایشان ایمان نیاورده‌اید ولکن بگوئید اسلام آورده‌ایم،ازآنجهت کـه.... **و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم ...** هنوز حقیقت ایمان دردلهای شما در نیامده است . پس معلوم شد با وجودیکـه زبان عامل قول و بیان است بدون گواهی وامضای قلب حقیقت ایمان ثابت نخواهد شد . مگرداستان ابراهیم ؑ را نشنیده‌اید که ازنظر تعلیم ویا برای تثبیت ایمان خود دراعتقاد بـ د در امر زنده‌کردن طیور از پروردگار خود تقاضاکـرد وچنین عرض نمود ،که پروردگارا بقدرت کامله تو ایمان دارم وبتو گرویده‌ام ولکن این درخواست ازجهت آنست کـه **(و لکن لیطمئن قلبی)** تاآرام گیرد وساکن شود دلم (ویا اطمینان حاصل نماید قلبم .)

پس بااین مقام اهمیت که این عضوشریف در بدن آدمی دارد، برای حفظ و نگاهداری آن ازآلودگیها وتوجه باینکه درحالات مختلف نفسانی منحرف نشود باید تمام نیرو وقدرت را بکار انداخت .

قلب چگونه بیمارمیشود؟

منظور ازبیماری قلب دراین بحث بیماری جسمانی نبوده که گفته شود ضربان قلب شدید یا ضعیف است بلکـه دراینجا منظور ازبیماری درحالات باطنی آنست که گاهی شدت آن بقدری بالا گرفته که بهلاکت نزدیك مینماید .

دلهائی کـه باین بیماری دچار میشوند دلهائیست کـه در تحوّلات نفسانی از روش مستقیم خود خارج شده و ترك انجام وظیفه مینمایند ، قبلا گفته شد کـه دل جایگاه ایمان ومحبت به پروردگار است پس اگر دلی ایمان ومحبت خدای را در خود جای نداد!! ازوظیفه خودخارج شده ، وبه بیماری سخت مبتلا گردیده‌است ، واین بیماری مراتبی دارد که در درجه اول پیدایش شك وتردید درآن بوده‌که گاهی اقرار بوجود حق وزمانی انکار باو ؛ وگاهی طبیعت را درامور مؤثردانسته وزمانی مافوق آنرا قبول

دارد ، گاهی بجزا وسزا وپاداش و مکافات کردار معتقد ، و زمانی هیچیك را منشأ اثر نمیداند ، گاهی معاد ورستاخیزرا تأیید کرده وزمانی‌عالمیراغیرازاین عالم باور ندارد واین نوع بیماری دل درمرحله اول است ؛ واما درمرتبه دوم بیماری آن چنین ظهور میکند ،که جایگاه پرستش وایمان بخدا را تبدیل بمرکزشرك ، کفر، نفاق ، بخل، کینه وحسد وغیره کرده همه چیزرا انکار میکند وخلاصه ازجاده اصلی خود منحرف شده خود را بهلاکت می‌اندازد و شدت این بیماری روز افزون است و طبیب آن هم (طبیب القلوب) نظری به بهبود آن ندارد بلکـه فرموده است : سوره ۹ آیـه ۱۲۵ **واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجساً الی رجسهم ....**

وهمچنین درجای دیگرفرمود:سوره ۲ آیه ۱۰ **فی قلوبهم مرض فزادهم‌الله مرضا** کـه اشاره براینست اینگونه بیماران قلب بهبودی نیافته و خدایتعالی پلیدی ومرض آنها را زیاد میگرداند بلکه براین گونه قلوب مهروموم زده وآنها را قفل مینماید ، مگرآنکه بفطرت اصلی خود بازگـردند و وظیفه حقه‌خود را انجام دهند و خود را جایگاه ایمان وپرستش خدایتعالی قرار دهند .

ودراین باب درمورد علاج بیماری دل شرحی بتفصیل در دو جمله از فقرات همین دعا بعداً بیاید یکی درفقره (اللهم اشغلنا بذکرك) و دیگر درفقره (یامولای بذکرك عاش قلبی) ودر ذیل آیات شریفه سوره ۸ آیه ۲ **انّما المؤمنون الّذین اذا ذکرالله وجلت قلوبهم....** وآیه۲۸ ازسوره‌الرعدکه‌میفرماید: **الّذین آمنوا وتطمئنّ‌قلوبهم بذکرالله....** مطالبی‌بیاید که معلوم خواهد گردیدوسیله شفای‌بیماریهای دل‌چیست. وچگونه میتوان آرامش واقعی بآن داد.

قلب مرکز آزمایش الهی است

این نکته را باید توجه داشت کـه دل تنها مرکز آزمایش و امتحان الهی است ، همچنانکه فرمود : سوره ۴۹ آیـه ۳ **اولئك الّذین امتحن الله قلوبهم للتقوی ...** یعنی‌آنگروه آنانند که امتحان کـرده است خدا و بیازموده است دلهای ایشانرا برای پرهیزگاری ودرآزمایشات الهی آنکس کـه قلبش سالم و پاك از آلایش باشد درزمره گروهی

درآید که درباره آنها فرمود : **الّا من اتی‌اللّه بقلب سلیم** باعطف به‌آیه‌قبل؛ یعنی‌در آن گیرودارورستاخیز که مال و فرزند برای هیچکس سود بخش نیست آنهائیکه‌صاحب قلب سلیم‌باشند ازآن دو بهره‌مند خواهند شد .

ونیز آنهائیکه ازبوته امتحان نیکو در نیایند ودلهاشان سخت بیمار باشد در زمره کسانی درآیند که درشأن آنهـا فرموده : سوره ۳۹ آیه ۲۲ **فویل للقاسیة قلوبهم من ذکراللّه اولئك فی ضلال مبین** پس وای برسخت دلان آنهائیکه از ذکر خدا غافلند ودر گمراهی آشکاری هستند .

موضوع دوم ازفقرات مورد شرح

حالت خوف ورجاء از نظر قرآن و ارتباط آن با بیان حضرت سجاد (ع)

درسوره انبیا خدایتعالی بعد ازآنکه شرح حالات پیمبران و داستانهائی ازآنهـا بیان میدارد چنین میفرماید : **انّهم کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغباً ورهباً وکانوا لنا خاشعین .**

این پیغمبران که ذکرایشان برفت ، در خیرات مسارعت وشتاب میکردند و ما را میخواندند برغبت ورهبت یعنی بامید وترس وخاشع وخاضع وفروتن بودند درنزد ما.

پس با این حالت که دارا بودن مقام خوف و رجاء یکی از صفات معصومین است ، معدلك امام علیه‌السلام به پیروی از رویه انبیا و هم از نظر تعلیم چنین متذکر میشود : **(ادعوك یاربّ راهباً راغباً راجیاً خائفا)** واین خصلتی‌است که باید درعموم مؤمنان کما بیش باشد ودستوری برای آنهاست تاهمیشه درحال‌خوف ورجاء بسر برند

وهمچنین درسوره‌عنکبوت‌آیه ۳ درذیل عبارت شریفه : **من کان‌یرجو القاءاللّه...** مفسرین چنین آورده‌اند : هر کس‌که‌امید میدارد ثواب خدایرا یامیترسد ازعقاب وی؛ باید کـه عمل صالح کند تا بثواب خدای رسد و از معاصی اجتناب کند تابعذاب وی مبتلا نگردد .

بعضی گفته‌اند : رجاء بمعنی خوف است و لقاء بمعنی بازگشت و مصیر و رسیدن

بپاداش پروردگار در روز رستخیز یعنی هرکس که ازخدای واز بازگشتن بسوی وی بترسد باید خود را آراسته کند وعمل صالح بجای‌آورد تابلقاء خدایتعالی کـه ثواب اوست برسد ، چون لقاء بمعنی دیدار نیست و خدایتعـالی بهیچ حاسّه از حواس مدرك نیست .

بعضی ازمفسرین در ذیل آیه شریفه وادعوه خوفاً وطمعا ؛ مطالبی‌آورده ودرخوف وطمع چند وجه گفته‌اند براین معنی که میفرماید : بخوانید خدای را بخوف وطمع، بخوف‌عقابش وطمع اندرثوابش ، بخوف عدل او وطمع درفضل او ، خوف ازردّ وطمع دراجابت . خوف ازمیزان وطمع درجنان .

ودیگر از دلائلی که خدایتعالی خود برای ایجاد حالت خوف و رجاء بیان داشته آیه ۱۲ از سوره الرعد است کـه میفرماید : **هوالذّی یریکم البرق خوفاً وطمعا** براین تفسیر : اوست آن خدائیکه بشما نمایاند برق را وآن لمعاتیست سریع‌الزوال که ازاصطکاك تراکم سحاب ظاهر گردد و نشانه باران باشد کـه ازیکطرف آن برق ایجاد وحشت کـرده وخوف ازصاعقه ظاهر میسازد واز طرفی هم امیدی برای رحمت وریزش باران ایجاد مینماید که منافعی‌بیشماردر بردارد ؛ واین خود درواقع دستوری برای اهل ایمانست‌که درتمام جهات این حالت را دارا باشند .

اینست که امام علیه السلام درمقام مناجات‌عرض‌میکند پروردگاراتورامیخوانم درحالیکه هراسنده وراغب وامیدوار وخائفم .

ودر باب خوف‌ورجاء مطالبی‌درشرح فقره (ولك خالص‌رجائی وخوفی)درهمین‌دعای شریف بتفصیل بیاید.

در بیان فقرات مورد شرح

آمدم بردرگهت با صد نیاز — من ندیدم غیر تو یك اهل راز
خود نمودی دعوتم روز نخست — کـه بیایم عهد خود بندم درست
آمدم من آمدم با جدّ و جهد — آمدم آری ولی بشکسته عهد
من شکستم عهد و پیمان برخطا — تو نکـردی زین سبب سلب عطا
هم نه بستی روی ما باب امید — باز دادی بندگان را این نوید

پس نمودی، لفظ ادعونی بیان — کـه بخوانیدم مرا در هرزمان
تا ببخشم جرم و عصیان و گناه — آنکـه را آید مرا اندر پنـاه
چونکه امرت بوده باشد اینچنین — پس تورا خوانم بآوازی حزین
خوانمت با حالتی بس پرملال — خوانمت با یك زبانی همچو لال
حق بُوَد گر لکنت آید برزبان — چون نیم از فعل خود اندر امان
گرچه باید خوانمت با قلب پاك — لیك باشد قلبم از عصیان هلاك
بشنوازمن نکته‌ای از وصل دوست — این‌سخن‌درجای‌خود؛زیرانکوست
هر زمان خواهی کنی با او نیاز — قلب خود را همچنان آئینه ساز
بعد از آن بردار دست خود بلند — نام او را برزبان آور بچند
همچنان با حالت خوف و رجاء — پس‌طلب کن هرچه خواهی دردعاء



أذا رأيت مولای ذنوبی فزعت وإذا رأيت كرمك طمعت فان عفوت

فخير راحم وان عذبت فغير ظالم

ترجمه : ای مولای من چون گناهان خود را بینم بهراسم و چون بکرم تو بنگرم طمع ورزم پس اگر بگذری بهترمهربانی واگرشکنجه کنی پس ستم نکردی .

در بیان علل خوف و رجاء

بعد از آنکه امام علیه السلام پروردگار خود را با حالت خوف و رجاء میخواند سپس به بیان علل خوف و طمع خود اشاره نموده میفرماید : ای آقای من ؛ چون گناهان خود را ازنظر میگذرانم بفزع و ناله درآمده بی‌تاب میشوم **(اینست مرتبه خوف)** وچون احسان وبخشش تورا می بینم ودر کرم تومینگرم بطمع در میآیم **(اینست‌مرتبهٔ رجاء)**

ازحضرت صادق علیه السلام مرویست که‌فرمود لقمان به پسرش گفت: بترس ازخداهمچنان که پنداری اگر نزد او درآئی به‌نیکوئی ثقلین ، ازعذاب او خلاصی نخواهی داشت ، و امیدوار باش برحمت او همچنان امیدی‌که اگر گمان بری بگناه ثقلین در معرض مغفرت او درآئی هرآینه آمرزیده خواهی شوی .

سپس مناجات را چنین دنبال میکند : با این احوال پس اگرعفو کنی و گذشت نمائی نیکوتر راحمی و بهترین رحم کنندگانی ؛ شاید مراد این باشد که خود بارها دروصف‌خود فرمودی که‌مراچنین بخوانید : وانت خیرالراحمین،وانت‌ارحم‌الراحمین، وانت‌الرحمن‌الرحیم . ونیزعرض میکند : واگرعذاب کنی ومرا بکیفرمعاصی رسانی؛ پس ستم کننده نیستی وظلم نکرده‌ای (چون هیچگاه ستم بر بندگان نخواهی کرد) که : **وما اللّه یرید ظلماً للعباد (للعالمین)** چه اگر مشمول عقاب شوم ؛ بمحض عدل بلکه درمقام فضل بامن رفتار نمائی .

خدایتعالی ظالم نیست

س ۱۶ ی ۹۰ **انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان**

چگونه ممکن است ؟!! خدایتعالی که امر بعدل و احسان فرموده خود براین صفت بابندگان رفتار نکند ؛ حتی در مقام قضاوت هم چنین دستور فرموده که : س ۴ ی ۵۸ **واذاحکمتم بین‌النّاس ان‌تحکموا بالعدل** اگر خواهید داوری کنید در میان مردمان داوری بعدل و داد کنید و جور روا مدارید .

واین پرواضح است آنکس که بعدل فرماید بعدل کردن اولیٰ باشد ؛ وچون منظور دراینجا بیان عدل نیست از آنجهت که این خود یکی ازاصولی است که بزرگان آنچه را که باید دراین موضوع بنویسند ، نوشته‌اند . ولکن بحث دراین عبارت‌است که امام علیه السلام اشاره فرموده که ای پروردگار ظلم وستم درشأن تو نیست . وبنابراین قسمتی ازآنچه را که خود حقتعالی دراین باره بیان داشته متذکرمیشویم .

سوره النساء آیه ۴۰ **انّ اللّه لا یظلم مثقال ذرّة** : خدایتعالی برکسی ستم روا ندارد بمثقال ذره‌ای (واین ذرّه‌آنست‌که درخاطرکمترازآن درنیاید) ومراد ازاین نفی ظلم است از ذات خویش چنانکه گفت **انّ اللّه لا یظلم النّاس شیئا** که خدایتعالی بهیچوجه برآدمیان ظلم نکند وازآنچه‌تعلق بمصالح ایشان دارد فرونگذارد وگویند حقیقت (ظلم) ضرری باشد محض‌که‌تغییری رساند برای نفعی یادفع مضرتی ؛ پس این برخدای روا نبود چونکه او مستغنی وعالم است بقبح ظلم .

واما آنچه را که بطورکلی خدایتعالی درباب ظلم وستم درباره مردمان چه از نظر امور دنیوی و چه اخروی بیان داشته تمام ظلم را ناشی از اعمال ورفتار خود مردمان دانسته و بلکه نتیجه‌کردارآنها قرار داده وازخود نفی ظلم کرده است واگر بخواهیم این بحث را شکافته از روش کتاب خارج شده وشرح بطول می‌انجامد ، ولی تنهابچند عبارت کوتاه که‌باشرح فقره مورد بحث مربوط است اکتفامیکنیم ؛ وچون این‌عبارات متمم آیاتیست‌که هریك شأن نزول و تفاسیرجداگانه‌ای دارد لذا ازشرح وتفسیرآنها صرفنظر کرده چون باجزئی دقتی در ظواهر همین عبارات کوچك معنی بدست آمده

ومعلوم میگرددکه : (هرچه هست ازقامت ناساز بی‌اندام ماست).

در دو آیه .. **وما ظلمهم اللّه و لکن انفسهم یظلمون** خدایتعالی برایشان ستم نکرد وآنها خود برخویشتن ستم کردند .

در دو آیه .. **وما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون** و ستم نکردند مارا لیکن بودند بنفس خود ستم کنندگان .

در سه آیه .. **فماکان اللّه لیظلمهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون** پس ستم نکرد برایشان خدا ولکن آنها برنفس خود ستم کردند .

یك آیه .. **وما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون** وستم نکردیم برایشان لیکن ایشان برنفس خود ستم کردند .

در سه آیه .. **و انّ اللّه لیس بظلّام للعبید** خدایتعالی بهیچوجه‌ستم بربندگان روا ندارد .

وهمچنین عبارات‌کوتاه دیگری که درقرآن مجید مکرر بچشم میخورد ازاین قبیل که : **فلا تظلم نفس شیئاً ، ولا تظلمون فتیلا ، ولا یظلمون نقیرا** ؛ که همه دلیل برنفی ظلم از ذات باریتعالی است ، اینست‌که امام علیه‌السلام درمقام مناجات عرض میکند : وان عذّبت فغیر ظالم .

در بیان فقرات مورد شرح

دیده گریان دارم از خوف عذاب — گونه‌ام خندان به امّید ثواب
گونه‌خندان چشم گریان برخلاف — ماجرای شادی و غم شد گزاف
چون گناه خود به بینم هرزمان — آیم اندر ناله و آه و فغان
همچنان باشم زعصیان در فزع — که بود سوزنده دل اندر جزع
چون نظر در بحر اکرامت کنم — بس طمع برجود و انعامت کنم
این روش باشد زنیکان در دعا — گه بخوانندت بخوف و گه رجا
هرکه را این حالت آید بروجود — که گذارد سر زخوفت برسجود

یا کـه از شوق لقایت در سرور
خوف خود را از دل اندازد بدور

بی گمان مشمول عفو است و کرم
چونکـه باشد نزد تو او محترم

یك حقیقت بشنو از لطف اِلٰه
هرکـه آید سوی عفوش در پناه

در انابه همچنان تا بازگشت
از سر تقصیر او خواهد گذشت

در مقـام عفو بهتـر راحم است
در حساب خلق او خود عالم است

گـر در امر کیفرش آرد عذاب
کی ست [illegible] عین صواب

حُجَّتی یااللّٰه فی جرأتی علی مسئلتك مع اتیانی ما تکره جودك وکرمك

آن

لا

دلیل وحجّت من ، ایخدا ؛ درجرأت وجسارتم بدرخواست کردن وسئوال از تواست با آنکه آنچه را نه پسندی بجا آوردم ؛ یعنی با اینکه رفتارم مخالف میل تو است باز جود وکرم تو مرا وا میداردکه زبان مسئلت برتو گشایم ، وهرچندکه از بیحیائی خود خجلت زده‌ام باز رأفت ورحمت تو وادارم میکندکه دیده اعتماد واطمینان بسوی تو باز کنم ؛ یابراین معنی که اعتماد من درشدائد وسختیها بااین قلّت حیاوآزرم همانا به شفقت ومهربانی تو است و امید دارم که در تنگنای احتیاج با این دو دست آویز (جود وکرم تو) ودرمیان این دو دست‌آویز دیگر(رأفت ورحمت تو) دستم را ازدامن آرزوکوتاه نسازی ورشته امیدم را قطع نفرمائی .

خدایتعالی به بندگان مهربان است

گویا در اینجا امام علیه السلام اشاره بچهار صفت ، از صفات عالی باریتعالی نموده و آنها را دست آویزی قرار داده است که در عبارت اول باوجود آنکه رفتار خود را آنطور که شاید وباید شایسته دراطاعت نمیداند درعین حال به(جود وکرم) او امیدوارشده وچنان مینمایاند که ا... وانت‌الکریم . ودرعبارت دوم : اعتماد و پشت گرمی‌خود را درسخر... شقت ، به شفقت ومهربانی یا (برأفت ورحمت) او قرار داده است وشاید

(۱) در بعضی نسخ : تخیبّ

این اشاره به‌آیاتی‌است‌که خدایتعالی‌درقرآن کریم درموارد بسیاری باعبارات مختلفه ادا میکندکـه **انّ اللّه بالنّاس لرؤف رّحیم** . یعنی خدایتعـالی بمـردمان مشفق ومهربان است و هر کس‌که رضای‌اوطلب‌کندازرأفت‌ورحمت‌خائب‌نگردد؛ یاجای‌دیگر که میفرماید : **واللّه رؤف بالعباد** . خدایتعالی به‌بندگان مهربان است .

وبا اینکه‌خدایتعالی‌درباب‌رحمت‌خودآیاتی‌بسیارآورده ولکن بخصوص در۹ مورد است‌که این دوصفت عالی را باهم متذکرشده **(وانّ اللّه رؤف رّحیم)** واین درپایان آیاتیست‌که هریك تفسیرجداگانه‌ای دارد .

پس با اینحال امام علیه‌السلام دستگیره بسیار محکمی گرفته و جا داردکـه عرض‌کند : پروردگارا چون تو خود را اینطور معرفی کـردی پس امید و آرزوی من برحمت ومهربانی تواست .

در بیان فقرات مورد شرح

لطف و احسان تو شد برمن دلیل — تا کـرفتم من تورا برخود خلیل
اینکه من جرأت نمایم در سئوال — حجّتی دارم کـه گویم بی جدال
دارم از عفو تو دل بسیار گـرم — گرچه از اعمال خود هستم بشرم
از درونم کم حیائی برده نور — وز برون میل تقرب کـرده دور
میزنم محکم بدست آویز چنگ — تا نیاید در هدف تیرم بسنگ
از سخا و رحمتت دارم امید — رأفتت شد مر امیدم را مزید
پس‌مرا این مکرمت دیگر بس‌است — چشم امّیدم فقط بریك کس است
آنکه رحمان ورحیم است‌وعطوف — آنکه برمخلوق خود باشد رؤف

فَحَقِّقْ رَجائِي وَاسْمَعْ دُعائِي يا خَيْرَ مَنْ دَعاهُ داعٍ وَأَفْضَلَ مَنْ رَجاهُ راجٍ

(بااینحال که توصاحب بخشش وکرمی وبربندگان خود رؤف و مهربانی) پس برجا دار امید مرا (وجود بخش آرزویم را) وبشنو خواندن مرا ، یعنی مستجاب کن دعایم را ؛ ای بهترکسی که خوانده است او را خواننده ؛ و ای بالاترکسی که مرجع امید امیدوارانی ؛ وای برترازکسانی که امید دارد آنها را امیدوار .

دعا کردن خود عبادتی ازجمله عبادات است

امام علیه السلام در اینجا بالحن بسیار لطیفی که حالت استدعاء توأم با حالت التجاء است عرض میکند (وبشنو دعای مرا) شاید میخواهد تکیه باین عبارت کندکه انّك سمیع الدعاء .

ازآنجاکه (دعاء) و دعاکردن وراز و نیاز باپروردگار اهمیت بسزائی دارد و اصل موضوع این کتاب برپایه این معنا گذاشته شده است و نیز شرح این فقرات با مطالب مهمی دراین باب پیوستگی دارد لذاشایسته است دراینجا مختصر بیانی ازاخبارواحادیث وهمچنین پاره‌ای مطالب از کتاب خداکه در این باب وارد شده مورد بحث قرار گیرد تانکاتی که بعداً بنظرخوانندگان میرسد معانی را روشن ترجلوه دهد .

همانطور که گفته شده بهترین وسیله ورابطه بین خالق و مخلوق همانا دعاکردن وراز گفتن باحضرت بی نیاز است وبطوریکه درتفاسیرمذکور است دعا خود عبادتی از جمله عبادات است که **(الدعاء عباده)** ومیتوان گفت لذتی بالاتراز آن نیست کسی راکه هرآن دلش متوجه محبوب خود بوده ودرهرحال باو راز ونیاز نماید ، هرچه میخواهد از او بخواهد ؛ وهرچه میگوید باوبگوید ، وکسی را بغیراو درخانه دل راه ندهد!! وبجز دربار او جای دیگر روی نیاورد . ای خوشا برآنان که چنینند ! وَای مرحبا عالِمی که این حالت را درك کرده وبقول آن عارف،سرازپای خود را دیگر نشناسد ! چه بسیار روشن است !! آنکس که دامن خود را بیشترپر گل کند معطرتر است؛

و آنکس که گلهای او خوشبوتر است مدهوش‌تر است ! اول باید گل را شناخت و بعد دامن را پر گل نمود ؛ چه‌آنکس که محبوب خود را بهترشناسد لذت مصاحبتش بیشتر است وهرقدر کـه در مقام ادب برآید باو نزدیکتراست وهرآنچه در رضای خاطرش کوشد نزد او محبوب‌تراست وخلاصه هراندازه که با او توجه کند او نیزمتوجه است .

اینست که هر کس را درتقرب حقتعالی مقام و منزلتی است و نسبت بآنچه‌کـه در اطاعت اوکوشد ورضای او طلبد وامرش را اجرا کند رفعت مقام حاصل خواهد کـرد وبعضی براین عقیده‌اند که حصول ترفیع مقام وتقرب باو سبحانه از دعاکردن است که اورا همه وقت بخوانند وهمه جا بیاد آورند واز او بخواهند آنچه را که میخواهند .

چند خبر کوتاه در دعاء

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست **من فتح له باب فی الدّعاء فتحت له ابواب الاجابه** هرکراکـه در دعا براو برگشایند درهای اجابتش گشوده گردد .

کافی ـ قال رسول‌الله صلی الله علیه و آله **الدّعاء سلاح المؤمن و عمود الدین و نورالسموات وا لارض** دعاکردن اسلحه مؤمن وستون دین و نورآسمانها وزمین است .

کافی ـ قال امیرالمؤمنین علیه السلام **احب الاعمال الی‌الله فی الارض ، الدّعاء** بهترین اعمال نزد حقتعالی دعا کردن است.ازکلمات قصار : **الدّعاء خیرموضوع ؛ و الدّعاء مفتاح الرحمة** . دعا بهترین موضوع است ودعا باب رحمت الهیست و این چند خبر تیمّناً وتبرکاً ذکر گردید والّادراین باره بقدری اخبار واحادیث زیاد است که‌دراینجا مجالی برای ذکر آنهـا نیست وخلاصه از مجموع آیات الهی وصدها حدیث واخبار متواتر معلوم میشود کـه دعا بزرگترین عبادت و بهترین راه نجات و رستگاریست وبالاترین وسیله برای ایصال برحمت الهی میباشد ورفع مضار ومفاسد دنیوی واخروی را مینماید .

دعاء از نظرقرآن مجید

خدایتعـالی درباب دعا و دعا کـردن در قرآن مجید اشاراتی فرموده و دستوراتی صادر کرده است که برهرمکلف ضرورت دارد بمعنی آن آشنا شده ولااقل تکلیف خود را بداند کـه چگونه باپروردگار خود

آشنائی حاصل کند وچگونه در نزد او رسم ادب بجای آورد که شایسته مادونی بمافوق باشد وما دراین باب قلم را ببعضی از گفته‌های خود حقتعالی میکشانیم .

سوره غافر آیه ۶۰ : **و قال ربّکم ادعونی استجب لکم انّ الّذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنّم داخرین :** کدام خواننده است که دعوتش باین صراحت باشد .؟

ای بندگان من مرا بخوانید تاشما را اجابت کنم ؛ براین تفسیر که بخوانید مرا نزد جمیع مقاصد ومدعیات و وقوع بلیّات تا اجابت کنم آن را که مقتضای مصلحت باشد ؛ و آنانکه سر کشی میکنند از پرستیدن من و استکبار میورزند ازخواندن من بوحدانیّت من ؛ بزودی درآتش افکنده خواهند شد .

محققان گفته‌اند : داعی را لازم است که لفظاً یاقصداً دعا را معلق بشرط مصلحت سازد و اگر نه درمظان فتنه خواهد بود ؛ چه در این صورت ممکن است که خواهان چیزی بُوَد که مستلزم مفسده باشد .

در نهج البلاغه در ضمن سفارشات امیرالمؤمنین علیه السلام بفرزندش حسین علیه السلام چنین نقل کرده :

پرورگار با اذن مسألتی که بتو داده‌کلید خزائنش را در اختیارت گذاشته است ، پس هروقت بخواهی‌میتوانی درهای نعمتش را بوسیله دعا باز کنی‌وابرهای رحمتش را بریزش در آوری ، مبادا کندی در اجابت ، تورا مأیوس و نا امید کند ، زیرا بخشش باندازهٔ نیت و خواست قلبی است وبسا تأخیر در اجابت برای اینست که خواستار پاداش بزرگتروآرزومند بخشش فراوانتر گردد ، وچه بسا چیزیرا درخواست‌کرده‌ای وبجای‌آن چیزدیگر که سودش در دنیا وآخرت برایت بیشتر بوده بتوعطا گردیده ؛ یابرای خاطرامر بهتری ازتو باز داشته شده ، زیرا بسیاری از خواسته‌ها است که اگر عملی گردد دین را تباه میکند ، پس سعی کن چیزهائی را بخواهی که‌خوبی‌وجمالش باقی و عیب و وبالش فانی باشد و متوجه باش که مال برای تو نماند و تو برای آن نخواهی ماند ،

سوره البقره آیه ۱۸۶ **و اذا سئلك عبادی عنّی فانّی قریب اجیب دعوة الدّاع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلّهم یرشدون** و چون پرسند تو را ای محمد ﷺ بندگان من از صفت من یا معامله من با ایشان دروقت دعا ، پس بگو ایشانراکه من نزدیکم بشما ؛ (نزدیکم بعلم و اجابت) ؛ و اجابت میکنم خواندن خواننده را زمانیکه مرا بخواند و حاجت اورا روا گردانم اگر حکمت ومصلحت من مقتضی آن باشد .

پس بایدکه بندگان اجابت کنند مرا ؛ یعنی آنچه را که از ایشان اراده کرده‌ام از طاعات اجابت آن نمایند : همچنانکه من اجابت دعای ایشان میکنم ؛ و بایدکه ایمان آورند بمن ، یعنی برآن ثابت قدم باشند تا اعتماد ایشان باجابت من متحقق شود که شاید براه راست را یابند .

وهمانطور که‌درجای‌دیگراشاره فرموده : اوفوا بعهدی اوف بعهدکم شاید مصداق این عبارت را برساند که اجابت کنید مرا تااجابت کنم شما را .

در بیشتراز تفاسیر در ذیل این آیه شریفه‌آورده‌اند : که ابراهیم ادهم راگفتند که چگونه است که ما دعا میکنیم اجابت نمیآید . گفت برای آنکه خدای را بشناختید وطاعتش نمیدارید وپیغمبررا شناسا شدید و ویرامتابعت نمیکنید ، وقرآن را دانستید وبدان کار نمیکنید ، نعمت خدایرا میخورید وخدارا شکر نمیگوئید، بهشت را میدانید وطلب نمیدارید ، بدوزخ دانائید و از او نمیترسید ، شیطانرا میشناسید و مخالفت او نمیکنید ، مرگ را متوجهید وکاراورا نمیسازید ، مردگانرامیبینید واعتبار نمیگیرید وعیب خود را رها میکنید و بعیب دیگران مشغول میشوید ؛ بااینحال چگونه دعای شما مستجاب شود ؟!

وهمچنین درکشف کشّاف مذکور است که ابراهیم ادهم را گفتند سبب چیست که دعا میکنیم و مستجاب نمیشود گفت : جهت آنکه حقتعالی شما را میخواند و شما اجابت او نمیکنید وبعد از آن این آیه را تلاوت کرد که:والله یدعوا الی‌دارالسلام .

سوره الفرقان آیه ۷۷ **قل ما یعبؤا بکم ربّی لولا دعاؤکم فقدکذّبتم فسوف**

یکون لزاما بگو ای محمد ﷺ مر بندگانرا : چه وزن باشد و چه باك داشته باشد بشما پروردگار من ، یعنی چه قدر و منزلت باشد شما را نزد او اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مراورا؛چه شرف انسان و کرامت‌او بمعرفت وطاعت است واگر نه اوباسایرحیوانات برابراست؛پس‌آنچه شما را بنزد او جاه ومرتبه‌ای داده دعای‌شماست وعبادت شما اورا .

در تفسیر گازر در ذیل این آیه شریفه چنین آورده : بگو ای محمد ﷺ که خدای هیچ مبالات‌نکند بشما وباك ندارد ازشما ودرهیچ حساب نیارد شما را ؛ اگر نه دعای شما باشد او را ؛ یعنی آنچه شما را بنزدیك او جاهی پدید آورده است دعای شماست ؛ بعضی گفتند معنی‌آنست که خدایتعالی بندگان راگفت من شما را نه بدان آفریدم‌که مرا بشما حاجتی بود ، ولکن ازبرای آن ؛ تا ازمن حاجت بخواهید ودعا کنید تاشما را بیامرزم وحاجت شما را روا کنم .

عیاشی باسناد خود از ابوجعفر ؑ روایت‌کرده : پرسیدم‌که قرائت افضل است یا کثرت دعا فرمود : کثرت دعا افضل است وبعدازآن این آیه‌راخواندکه:قل‌مایعبؤا.

درمکارم الاخلاق روایت‌کرده‌که فضیلت دعا ازقرآن خواندن بیشتراست زیرا خدا میفرماید : (قل ما یعبؤا بکم ربی....) یعنی‌اگردعاء شما نبود پروردگاربشماتوجهی نداشت واین معنی ازحضرت باقر ؑ وحضرت صادق ؑ روایت شده است .

شرائط دعا

آنچه که ازبیانات الهی و اخبار و احادیث ظاهرمیشود بایستی شرایطی دردعا کننده موجود باشد تا اثر اجابت مشهود گردد؛ که از جمله شرائط آنست‌که : داعی توجه کامل بطریق دعا داشته باشد وبخواند پروزدگار خود را بآدابی‌که ائمه دین تعلیم فرموده‌اند وتوجه دل را با صوت وزبان هماهنگ سازد و این معرفت را حاصل‌کند ؛گاه باچه‌کس راز میکند وچه میگوید ! و چه میخواهد ! و برای چه تقاضا میکند ؛ که هرکدام از این مطالب قابل بحثی جداگانه است ودرهرحال داعی اگمر بخواهد دعایش مستجاب شود بایه در راه خیر وصلاح قدم زده ودراعمال صالح‌کوشد وبداند دعائیکه شرایط درآن جمع نباشد بیالا نخواهد رفت .

درعدةالداعی چنین آورده : آدابی که مقارن حال دعا کننده باشد (یاشرائطی که دردعا کننده باید موجود باشد چند چیزاست وشرح آنها را بتفصیل بیان داشته‌که در اینجا از نظراختصار اهمّ آنها را متذکرشده وشرحی راکه آورده بسیارتقلیل میدهیم.

اول ـ درنگ نمودن دردعا وترك عجله نمودن درآن همچنانکه‌وارد شده دروحی قدیم که ملول مشو از دعا کردن بدرستیکه من ملول نمیشوم ازاجابت کردن .

دوم ـ الحاح نمودن در دعا . پیغمبرﷺ فرمود : کـه خدایتعالی دوست میدارد سئوال‌کننده راکه مبالغه والحاح نماید .

سیم ـ نام بردن حاجات است که روایت است کـه خدایتعالی میداند آنچه مدعای بنده است از دعا کردن ولیکن دوست میدارد که عرض کند باو حاجات را .

چهارم ـ آهسته دعا کـردن بواسطه دوری آن از ریا و بواسطه قول حقتعالی کـه ادعوا ربکم تضرعاً وخفیه .

پنجم ـ تعمیم در دعاست ؛ همگانی نمودن دعا (عمومیت دادن) روایت کنند کـه پیغمبرﷺ فرمود :که‌هرگاه دعا میکند یکی ازشما پس باید تعمیم دهد بدرستی‌که آن واجب است از برای دعا .

ششم ـ اجتماع در دعا ؛ همچنانکه حق سبحانه وتعالی‌فرمود که : **واصبر نفسك مع الذین یدعون ربهم** یعنی سازگاری کن و صبر نما با آن کسانیکـه میخوانند پروردگار خود را .

هفتم ـ اظهـار فروتنی همچنانکـه از قول حق سبحانه فهمیده میشود کـه : **(ادعو ربکم تضرعاً وخفیه)**

هشتم ـ تقدیم مدح حق‌سبحانه‌وثنا براو پیش از دعا (کما اینکه حضرت سجاد هم درهمین دعای‌شریف‌این رویه را معمول داشته ودرمقدمه‌زبان بحمد وستایش‌خدایعالی گشوده است .)

نهم ـ تقدیم صلوات برپیغمبرﷺ (که شرح آن درهمین کتاب بیاید.)

دهم ـ گریه است در حالت دعا و آن سیّد آداب و عالی‌ترین درجات آنست کـه (بمضامین‌آن درهمین دعا خواهیم رسید .)

یازدهم ـ اعتراف بگناه پیش از دعا ـ برای آن چیزیکه دراوست از بریدن ازخلق وپیوستن بحق وفروتنی نفس وکسی که تواضع کند برای خدا بالا میبرد خدا درجه اورا وحق سبحانه نزد دل شکسته گانست (ذکر ذنوب سبب رقت قلب و روان ساختن آب چشم وشکستن دل است وامکان آن دارد که ازاین راه اخلاص حاصل شود .)

دوازدهم ـ اقبال نمودن بدل ؛ همچنانکه اگرکسی از روی غفلت باتو سخن گوید و اعراض از صحبت تو نماید ؛ استحقاق این را داردکه تو ازصحبت او اعراض کنی وبجای اجابت او بامور دیگرمشغول شوی .

امام جعفرصادق علیه السلام فرمودکه‌هرکه اراده دارد که‌به‌بیندمنزلتش را نزد حق‌سبحانه باید نظر کند منزلت خدا را نزد خود بدرستی که خدایتعالی فرود می‌آورد بنده را بآن مقدار که بنده خداوند را پائین میآورد ؛ و امیرالمؤمنین فرمود که خدایتعالی قبول نمیکند دعای‌کسی را که دل او مشغول بغیرحق باشد .

نگارنده گوید : این همان بحثی است که تمام عرفا و شعرا و اهل حال روی آن پافشاری زیادی داشته و آن را در مرحله اول از شرائط استجابت دعا دانسته اند و در اوایل این کتاب شریف هم بیانی ازآن گذشته است .

سیزدهم ـ پیشی گرفتن دردعا قبل از احتیاج بآن ؛ وروایت کرد هرون بن خارجه ازابی‌عبدالله علیه السلام که‌دعاکردن درهنگام گشایش برآورنده حاجات است در روز ابتلا؛ وهم ازاو علیه السلام منقولست هر که بترسد که بلائی باو خواهد رسد باید پیشی بجوید بدعا کردن تاخداوند متعال اورا بآن بلا مبتلا نسازد ؛ و امام زین‌العابدین علیه السلام فرمودکه دعا بعد از آنکه فرودآید بلا ؛ نفع نمیدهد .

چهاردهم ـ دعا کردن از برای برادران مؤمن والتماس دعا از ایشان نمودن ؛ و از هشام بن سالم ازابی عبدالله علیه السلام روایت‌کرده‌که هرکه مقدم دارد چهل مؤمن را یعنی اول ازبرای ایشان دعا کند وبعد برای خود دعای او مستجاب میشود . واز امام محمد باقر علیه السلام منقولست : که سریع‌الاجابه‌ترین دعا ؛ دعای برادر مؤمن است که از برای برادر غائب دعا کند و همینکه او ابتدا کسرد بدعا کسردن از برای برادر مؤمن خود فرشته‌ای که موکلست براو آمین میگوید وبرای دعا کننده هم دو برابر آن ثوابست .

وقوله تعالی : **ویستجیب الذین آمنوا وعملوا الصالحات ویزیدهم من فضله .**

نگارنده گوید : کـه پانزدهمین از شرایط استجابت دعا را باید باین اضافه نمود وآن همان داشتن حالت خوف ورجا است که شرح آن قبلا در عبارت **وادعوه خوفاً و طمعا** گذشت . وهمچنین درآداب دعا بعضی شرائط دیگرهم گفته‌اند که ازجمله حسن ظن داشتن بخدایتعالی و جزم داشتن باینکـه دعا بهدف اجابت خواهد رسید . بعضی هم گفته‌اند توبه کردن وپشیمانی از گناه دراستجابت دعا بسیار مؤثر بوده و حتی اگرمظلمه‌ای بر گردن داعی باشد آنرا باید قبلا رد کرده و اگر متمکن برادای آن نباشد توفیق آن را درحین دعا ازخدا طلب نماید و برای طلبکارمظلمه‌ای خود استغفار کند . اهـل دقت هم گفته‌اند : طهـارت داشتن هم از جمله شرائط استجابت دعاست وهمچنین لباس ومکان وغذای داعی‌هم بایستی‌ازحلال باشدکه‌آن را هم ازشرائط عمده دانسته‌اند ؛ وبعضی ازفقها هم تقوی را اساس شرائط دانسته‌اند وخلاصه در کتب ادعیه در این باب مطالب زیادی آورده‌اند و در هرحال تمام این شرائط را امام علیه‌السلام در این دعای شریف یاد فرموده ودربعضی موارد هم نکات آن را تعلیم داده است .

در بیان دعاکردن

چون پیـام دعوت آمد از حبیب — گفت خوانیدم که انّی قد اُجیب
دعوت دیگر نمود از خاص و عام — اذهبوا منّا الی دارالسلام
هرکه خواهد نفعش‌آید در حصول — شرط دعوت بایدش بودن قبول
شرط اول دل کند از شرك پاك — شرط دوم پیش پا افتد بخـاك
پس شرائط که بود دروصل دوست — گنـه یکایك ازیك دیگر نکوست
مدح او را اول آور برزبان — تهنیت گو برسولش بعد از آن
پس نکو برخالق خود کن گمان — کـه زخوف آرد تورا الامر امان
با تأنّی در دعا کن خود درنگ — تا توانی دامنش آری بچنگ
هان مباش از اعتراف خود خجول — چون نگردد از اجابت او ملول

پس بباید کـه کنی اصرار چند — تا رهائی یابی از آن قید و بند
همچنان تا سوی او گشتی روان — مطلب خود را برآور برزبان
اولش حاجت برای غیر کوش — تا گوارا باشدت آن جام نوش
بعد از آن آهسته با سوز گداز — کن تو بامحبوب خود راز ونیاز
پس تقاضایت بُوَد دفع هموم — نز برای خویش بل بهـر عموم
چونکه‌اورا خواندی ازشوق درون — بو که اشك از دیده‌ات‌آید برون
بشکند دل گـر بود حالت چنین — بهتـرین حال دعا باشد همین
گر شوی تو همصدا با اهل راز — میشود درهـای رحمت برتو باز
ایکـه داری جانب هربنده را — بهتـرین ملجأ توئی خواننده را
هر کـه در کوی تو آمد برامید — مرجع دیگر در آن وادی ندید
چون گشاده شد براو باب دعاء — استجب لك را شنید از یك نداء
این بود مرسوم و آداب وصال — تا رسی برقرب آن صاحب جلال



عَظُمَ يا سيّدي املي و ساء عملي فاعطني من عفوك بمقدار املي و لا

تؤاخذني باسوء عملي ، فانّ كرمك يجلّ عن مجازاة المذنبين وحلمك

يكبر عن مكافاة المقصرين

بزرگست ای آقای من آرزویم ، و بد است کردارم ؛ پس عطا کن برمن از عفوت بمقدار آرزویم ، ومؤاخذه مکن مرا به‌بدترین کردارم ، زیراکه‌کرمت برتر است از مجازات گنهکاران ؛ وحلمت اکبراست از کیفر تبهکاران .

آرزوی بزرگ چیست ؟

امام علیه السلام بعد از اشاره بجود وکرم خدایتعالی وتقاضای اینکه دعای‌او بسمع قبول واقع شود، بیان خود را چنین دنبال میکند: که ای آقای من بزرگست آمال وآرزوی من و از این جمله چند معنا استفاده میشود یکی‌آنکه شاید مراد این باشد : که من امیدها برتو دارم، امیدوارم‌که مرا با نیکان وشایستگان واولیاء صالح خود ملحق گردانی ، و با پیغمبران خود در بهشت جاودان مرا محشور نمائی ، ودیگر اینکه امید من بلقاء تواست ؛که : **من کان یرجوالقاء الله فان اجل الله لآت** ، یاآنکه آرزوی من آنست‌که آنچه را در این دعا از خیر دنیا وآخرت میخواهم بمن عطا فرمائی . پس چقدر عظیم است آرزوی من !!

(وبا اینحال‌که‌این توقعات را دارم) عملم تباه وناشایسته است (منکه نمیتوانم حق نعمت تورا بجای آورم ؛ منکه قادر نیستم‌که سپاسگزاری کنم ؛ منکه نمیتوانم بطور شاید وباید وظیفه بندگی را انجام دهم) .

پس ایخدا ، تو از گنجینه عفوخود واز مخزن عنایت بآن اندازه که آرزو وامید من است بامن عطا فرمای وبکردار ناپسند و نکوهیده‌ام باز مگیر ، و مؤاخذه منما از من به‌بدترین کردارم (۱) ازآن جهت که تو بزرگتر ازآنی وبخشش تو بالاتراست که گناهکاران را کیفرکردار درکنار نهی‌و نادانان را که‌ازطریق جهل دراوامرت نافرمانی کردند مجازات نمائی ، ونیز حلم وبردباری تو بزرگتر ازآنست که مقصرین را بسزای تقصیر دچار فرمائی (برای آنکه بسیار سراغ دارم‌کـه درکتاب خود ، خود را چنین معرفی‌کردی :کـه ؛ **انّ اللّه غفور حلیم ، علیم حلیم ، غنّی حایم ، شکورحلیم .**

ودرجمله اول‌که عرض میکند بزرگست آرزوی من وبد است کردار من ، باعتبار دیگراین معنا را میبخشد : که اعمال من شایستگی آن مقام ومنزلت رفیع را ندارد که‌مرابآن آرزومند گردانیده‌ای .

آرزو درفطرت بشر آمیخته وسرشته شده است

محدّث جلیل جناب السیّد ابی‌الفضل الحسینی (صاحب کفایةالواعظین) ، در شرح این فقره ازدعاآورده :که‌اگر آرزو و امید در فطرت بشر نبود نظـام اجتماع عالم بهم میخورد ، حضرت‌رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله میفرماید :آرزوبرای امت من رحمت است و اگـر آرزو نبود هیچ مادری بفرزند خود شیر نمیداد وهیچ‌کشاورزی درخت نمیکاشت (ازسفینةالبحار جلد اول صفحه ۳۰)

ونیزاضافه میکند :که شخص ممکن است دونحوآرزو داشته باشد:آرزوی دنیوی وآرزوی اخروی وباین دونحوآرزو درآیه شریفه قرآن اشاره شده است ؛ خدایتعالی میفرماید: (س ۱۸ ی ۴۶ **المال والبنون زینةالحیوةالدّنیا والباقیات الصّالحات خیر عند ربّك ثواباً وخیر املا** ؛) یعنی مال وفرزندان زینت دنیاست واعمال صالحه درنزدپروردگارتو؛ هم ازلحاظ ثواب وهم ازلحاظ آرزو بهتراست ، اگرانسان‌آرزوی مال‌وآرزوی‌فرزند داشته‌باشد دارای‌آرزوی‌دنیوی‌است واگرآرزوی(باقیات‌الصالحات) که عبارت ازکردار ورفتار و گفتاریکه درآخرت انسان ازآن منتفع میشود،داشته‌باشد

(۱) منظور ازبدترین‌کردار شاید همان‌کبائر باشدکه چون از آنها عفو وگذشت بعمل آید دیگرصغایری باقی نمیماند

دارای آرزوی اخروی است واین نحوآرزو بهترین آرزوهاست زیرا که‌خدای متعال میفرماید : (سوره اعلیٰ آیه ۱۷ **والاخرة خیر و ابقی**) آخرت بهتروباقی‌تراست .

دراین جمله از دعای شریف‌که‌آنحضرت عرض میکند آرزویم بزرگ شده وعملم بد ؛ بقرینه‌جملات بعدی مقصودآرزوی‌اخروی است وچون‌این‌آرزو را آن بزرگوار توأم باعمل (باصطلاح ناشایست خود) می بیند آرزو دارد که گناهانش آمرزیده شود بدین جهت از درگاه ربوبیّت درخواست میکندکه باندازه آرزوی او ازعفو و گذشت خویش باو عطا فرماید .

آرزو و آمال

چون نظر کردم دمی برحال‌خویش — دیدم از خود حالتی زار و پریش
عمر را در آرزو کردم تباه — هردم ازدل شد برون افسوس و آه
گه ، بفکر جاه و گه ، فکرمقام — دوره عمرم در این ره شد تمام
زد فریبم ظاهر این زرق و برق — تامرا در بحر شهوت کرد غرق
اُنس خود را برهوس انداختم — زین تجارت سود خود را باختم
غیر صدها آرزو در این جهان — باشدم آمال دیگر در نهان
که یکی خوش وارهم از این سفر — برشرور این جهان یابم ظفر
یك سر از این دار پرخوف وخطر — بربهشت جاودان سازم مقر
همچنان باشم بخوبان همنشین — گلرخان را نزد خود بینم قرین
الغرض آمال من باشد عظیم — این جهان وآن جهان خواهم نعیم
در مقابل بنگر این اعمال من — که چه نازیبا بود برحال من
اینهمه آمال و این افعال زشت — باچه رو دارم تمنّا بربهشت
باشدم یارب مرا این گفتگو — که تو بخشی آنچه دارم آرزو
پس مرا برجرم و تقصیرم مگیر — چون بدام نفس خود باشم اسیر
آن شنیدم در کرم باشی چنین — بگذری تو از مجازاتم یقین
همچنین حلمت بود از حد فزون — که نرانی عاصی از رحمت برون
ای خدا من عاصی و شرمنده‌ام — هرچه باشم من تورا یك بنده‌ام

وَ اَنَا یا سَیِّدی عائِذٌ بِفَضْلِكَ هارِبٌ مِنْكَ اِلَیْكَ مُتَنَجِّزٌ(۱) ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ عَمَّنْ اَحْسَنَ بِكَ ظَنّاً

وَای مولای من ، پناهنده‌ام بفضلت ، گریزانم ازتو بسوی تو، خواستاروفا بوعده‌ات هستم درعفوو گذشت که وعده فرمودی برآنکه بتوخوشگمان است•

گریزگاه‌وپناهگاهی جزبسوی پروردگارنیست !!

دراین فقره معنی لطیفی بیان شده وآن اینستکه علاوه براینکه فرار ازحکومت حق وفرارازحق میسر نیست ، پناهگاهی‌هم جزاونیست وباید چنین هم باشد ، وامرهم‌چنین است ،که ازعذاب‌اوسبحانه باید بسوی خوداو گریخت، مگر نه خودفرمود،س۵۱ی۵۰ **ففِرّوا الی اللّه انّی لکم منه نذیر مبین** یعنی پس فرار کنید بسوی خدا که من‌شما را ترساننده آشکارم •

علی علیه‌السلام هم این معنی را با بیان دیگرعرض‌میکند ودردعای کمیل می‌فرماید : ولا یمکن الفرار من حکومتك دردائره حکومت توامکان فرارمیسر نیست ، وهمچنین است، بیان‌خود حضرت سجّاد (ع) درصحیفه‌که این عبارت را با معنی دیگرپرورانیده ودرمقام دعا عرض میکند: ولوانّ احداً استطاع الهرب من ربّه لکنت انا احقّ بالهرب منك... یعنی واگر کسی میتوانست ازپیشگاه پروردگارخود بگریزد من‌سزاوارترین مردم بودم بگریختن ازتو؛ وبعبارت دیگرعرض میکند : اللهم انك طالبی انا فاهربت ومدرکی ان انا فررت یعنی، خدایا؛ همانا که توجوینده منی اگربگریزم، ودریابنده منی اگرفرار کنم ، پس بکجا میتوان رفت وبه چه‌کس میتوان پناه برد•

نه ازوحشت این دنیای دنیه ازپیشگاه پروردگارراه فراراست ، ونه ازتوهّم

(۱) در بعضی نسخ آورده ، (مُسْتَنْجِزٌ)

صحنه های آخرت پای گریز!! همچنانکه درآن گیرودار پرجنجال وهیاهو چنین خطاب آید : **یامعشر الجنّ والانس ان استطعم ان تنقذوا من اقطار السّموات والارض فانفذوا لاتنفذون الّابسلطان** یعنی ای گروه جن وانس اگرتوانیدبیرون رویدازکنارهای آسمانها وزمین (یابگریزیدازعذاب)پس بیرون روید وفرارنمائید، ولکن بیرون نمیتوانید شد وقادر نیستید بران مگر بتسلط وغلبه؛ یابقدرت من که بشما اعطاکنم، وحال آنکه شما را این تسلط نیست واعطای قوّت موافق مصلحت و حکمت من، نه، پس بهیچ کجا نمیتوانید گریخت

پس ازاینجهت است که حضرت سجّاد عرض میکند : که من پناه بسوی توآورده و ازتوبسوی تو گریزانم و چشم داشت دارم گذشتی را که بدل سپردگان احسانت وعده فرمودی درباره من هم معمول داری !!

درفقرات مورد شرح در باب حسن ظن بخدایتعالی مطالبی است که بحث آن در جای خود در همین کتاب بیاید

راه گریز بسوی حقتعالی باز است

ای خدا برفضل تو بردم پناه — غیر درگاهت ندارم هیچ راه
من گریزانم زتو برسوی تو — ره نه پیمایم بجز در کوی تو
از غم عصیان و از بیم عقاب — در گریز خود همی دارم شتاب
از کجا یابم من امکان فرار — که ندارد مدعی یك جا قرار
هر کجا گامی نهم او حاضر است — برفرار و رجعت من ناظر است
چونکه از مادر کند کودك فرار — باز گردد او بحال اضطرار
دامن مادر بگیرد در عیان — چون نبیند غیر او کس مهربان
پس که باشد مهربانتر از رحیم — که بفضل خود ببخشد برائیم
هرخطاکاری که سویش بازگشت — میکند از جرم و عصیانش گذشت
برتو دارم من چنین نیکو گمان — که مرا بخشی بعفوت همچنان

وَمٰا اَنَا یٰارَبِّ وَمٰا خَطَرِی هَبْنِی بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَیَّ بِعَفْوِكَ

پروردگارا ؛ من کیستم و قدرم چیست !؟ ببخش مرا بفضلت ، و تصدّق فرمای برمن بعفوت .

(جان عالم بقربانت ای حضرت سجّاد!!)

نگارنده معذرت میخواهد ازاینکه درعبارت بالا از رویه شرح خارج شده و این جمله لفظی را کتابت کرده است ؛ ولی چکنم که در ترجمه عبارت احساساتی برمن غلبه کردکه با صدائی بلند عرض کردم : جان عالم فدای آن آقا ؛که باچه لسانهای مختلف پروردگار خود را میخواند .

و در اینجا چنین اشاره میکند : که پروردگارا من در پیشگاه کبریائی تو ؛ من درمقابل آن عظمت وجلال ؛ که هستم ! و چه هستم ! چه قدر و منزلتی دارم و گناهم چیست ؟؛ یعنی ، هیچ هستم (و چون هیچ هستم گناهم هیچ است !) پس ببخش مرا بفضل خود : که ، **انّ اللّه لذو فضل علی الناس . (و اللّه ذوالفضل العظیم)** همانا که تو صاحب فضل وبخششی برمردمان ؛ وتوئی صاحب فضل بزرگ .

در کتاب الجوهرةالعزیزه درشرح این عبارت آورده : هراندازه که معرفت شخص نسبت به باریتعالی بیشتر باشد ، همان اندازه حقارت و کوچکی خود را در مقابل عظمت اوتعالی بیشتر درك واحساس مینماید .

انسان وقتی خود بین است که خدا بین نیست ، وقتی که خدا بین شد ، خود بینی ازاو رخت می بندد وقتیکه خود بینی ازاو رخت بربست عظمت حقیقی و واقعی پیدا میکند ؛ اگرعلی بن الحسین علیه السلام این قدر اظهارکوچکی وحقارت در مقابل پروردگار عالم مینماید همان اظهارکوچکی وحقارت بقدری اورا عظمت داده است که در زمین وآسمانها مشهور به زین العابدین است والان در کنار جدش رسول خدا وامیرالمؤمنین

وفاطمه زهرا و حسن مجتبی و پدر بزرگوارش سیدالشهداء صلوات‌الله علیهم در بهشت متنعم وپایدار ونام او درصفحه روزگار باقی وبرقرار است .

وبایدکسانیکه این دعا را میخوانند ازاین جمله عبرت اخذ کرده و پند بگیرند و در نظر بیاورند : مانند زین‌العابدین علیه‌السلام باآن شرافت حسب ونسب وبا آن عبادت وبندگی اینطور اظهار کوچکی وحقارت‌کرده که عرض میکند : خدایا من چه هستم وچه ارزش ولیاقتی دارم !

پس باید امثال ما در پیشگاه خداوندی چقدر اظهار ذلت وخاکساری بنمائیم .

ازمخازن کرم الهی هرچه بخشیده شود کسر نخواهدشد

در شرح جمله دوم که امام علیه‌السلام عرض میکندوتصدق علی بعفوك ، یعنی تصدق نما برمن بعفوخود ؛ شاید اشاره باسرار این آیه شریفه باشد .

س ۲ ی ۲۱۹ **ویسئلونك ماذا ینفقون ، قل العفو....** براین تفسیر که میپرسند تو را ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله از چه چیز میبخشی ؛ بگو : ببخشید عفو را یعنی انفاق‌کنید آنچه راکه اطیب وافضل از دارائی شما باشد وبذل‌آن برشما میسر باشد .

ودراینجا میتوان چنین گفت : که ای پروردگارهرچه بربندگان بخشی‌و ازخزینه کرمت احسان فرمائی هیچگاه کسر نیاوری و روزی و نفقه اولین وآخرین را همیشه فراهم داری و در خزائن نعمت و احسانت بقدری مازاد است که هرچقدر برمخلوق خود بخشی میسراست وقطره‌ای از دریای رحمتت کم نخواهد شد .

پس پروردگارا : ببخش برمن بفضل خود ازآنچه درخزائن کرمت میباشد .

چه بسیار نیکو امام علیه‌السلام دراصرار بعفو وبخشش کوشیده وآخرین‌عبارتیکه سائلان درنیل بمقصود قائلند بکار برده است ؛ یعنی‌سنّت سائلین چنین‌است که هرگونه مطالب در نزد اعطا کنندگان بخشش اظهار میکنند ؛ وکلام و عبارات گوناگون برای اخذ نتیجه بیان میدارند و چون اثری از گفتار خود ندیدند آخرین حربه کلامی خود را بکار برده وبمسئول بحال التماس میگویند (از برای خدا برمن تصدّق کن) و از این نتیجه میگیرید . وحال امام علیه‌السلام هم این رویه را بربیان لطیفی معمول داشته و چنین عرض میکند : (وتصدّق علیّ بعفوك)

من کیستم وقدرم چیست ؟

من که‌هستم، من چه هستم دروجود
این بود معنی ز بود و از نبود

تا وجود او بُوَد من کیستم ؟
چونکه در هستی شدم من چیستم؟

از همان اول کـه عالم شد بنـا
هستی من بد همان عین فنا

پس در این عالم بهستی من نیم
گرتو گوئی هستمی گویم کیم ؟

چون نباشم پس ببود من مپیچ
هرنبودی را گنه بود است هیچ

نه گناه و نه وجودی در میان
پس بهیچم بخشی از گنج نهـان

نزد تو هیچ است دنیـای عظیم
پس چه باشد قدر من درآن سهیم

ای خـدا بخشای این ناچیز را
مرهمی نِه این دل خون ریز را

هرچه بودم آرزو با هـر مآل
با لسان مختلف کـردم سئوال

گویم آخر این کلام خویش را
ای خدا صدقه بده درویش را

آنچه خواهی ده تو بردلخواه خود
عفو خود را صدقه‌کن در راه خود



اَیْ رَبِّ جَلِّلْنی بِسِتْرِكَ وَاعْفُ عَنْ توبیخی بِكَرَمِ وَجْهِكَ

ای پروردگار . بپوشان (عیوب مرا) به پرده پوشی‌خود یعنی گناهان مرا با پرده های عفو وآمرزش خود بپوشان (یا باعتبار دیگر بزرگ گردان مرا به پرده پوشیت از گناهانم) ودر گذراز سرزنش من بکرامت ذات خود.

بهترین خلعت پروودگاری لباس مغفرت است

مثل اینکـه امام علیه السلام دراینجا باتوجه‌کامل خود را در حضور پروردگار خود یافته ومطلب مهمی را بعرض میرساند و بیان خود را ازاینجا همانند مذاکره حضوری آغاز میکند ؛ باین معنی کـه عرض میکند (ایْ ربِّ) و در لفظ عرب (ایْ) اشاره بنزدیك است ؛ و چنین میرساند که باحالت‌کاملا مجذوبی و در عالم محبتی گرم با محبوب خود خلوت کـرده وچنین راز و نیاز میکند ؛که ای پروردگار : بپوشان مرا از پوشش خود برعیوب من (شاید مراد این باشد که چه لباسی بهترازلباس مغفرت است ؟) مرا بزیور این خلعت زینت فرمای ؛ چون خود بارها امر بگذشت فرمودی کـه : **وان تعفوا وتصفحوا وتغفروا فانّ اللّه غفور رحیم ؛** پس در گذر از توبیخ من که این خود بسی دردناك وحالتی‌شرم‌آوراست ؛ وباجرأت میگویم : ازصفات کریم دوراست‌که سرزنش وملامت کند آنکس را کـه براو نعمت ارزانی داشته و برای افاضه رحمت او را بوجود آورده است .

نگارنده گوید : شکی نیست ؛ براینکـه آنهـا که دایم بانفس امّاره خود درجدال هستند وهرآن نفس خود را سرزنش وملامت کرده وبرای تزکیه و وصول بمقام عالیه ازاعمال ناشایسته باز می‌ایستند هیچگاه مورد توبیخ خدایتعالی قرار نخواهند گرفت. ودرباب‌ستروپرده پوشي خدایتعالي از گناه بندگان مطالبي است که بعداً بیاید .

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا پوشان مرا زیبا لباس — تا گذارم کار خود را براساس
پوششی کن بر گناه عاصیان — رحمت آور بر گروه خاکیان
از تو باشد انتظار خلعتم — که بپوشانی لباس رفعتم
بگذر از توبیخ و از این سرزنش — گرچه باشد سنّتت براین روش
چون ملامت دیده‌ام از نفس خویش — تو مکن برسرزنش حالم پریش
آن حدیث صدقه دادن افصح است — که بگفتی(قول نیکو) ارجح است
پس ملامت بدتر از سوز جحیم — قول نیکو خوشتر از باغ نعیم
گفته‌ای با هر کریمی در عطا — که نه بگشاید زبانش برخطا
گر کند بخشش بمنّت باطل است — برملامت هرعطا بیحاصل است
اینکه خود دادی بما درسی چنین — کی روا داری چنان دارم یقین
که نه توبیخی کنی بر کرده‌ام — هم نگیری برتن درمانده‌ام
شدّت سختی مشقّت برعذاب — چونکه دادی قول نیکو برثواب



فَلَوِاطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَلَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ

لَا اجْتَنَبْتُهُ ، لَا لِأَنَّكَ اَهْوَنُ النَّاظِرِينَ اِلَيَّ وَ اَخَفُّ الْمُطَّلِعِينَ عَلَيَّ ، بَلْ

لِأَنَّكَ يَارَبِّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ اَكْرَمُ الْاَكْرَمِينَ ،

سَتَّارُ الْعُيُوبِ ، غَفَّارُ الذُّنُوبِ ، عَلَّامُ الْغُيُوبِ ، تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ وَ

تُؤَخِّرُ الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ .

پس اگر امروز یا (در آن هنگام‌که مرتکب گناه میشدم)کسی جزتو برآن واقف میشد ، بجای نمیآوردم واگر از سرعت وشتاب عقوبت اندیشناك بودم هرآینه اجتناب کرده ودوری میجستم . و این ؛ نه از نظرآنست که تو خوارترین نگرندگانی بسوی من یا (نه اینکه نظرتورا بسوی خود خوار بشمارم) واهمیت ندهم‌که تو برآنهاواقفی؛ ونه ازبرای اینکه توسبکترین اطلاع یابندگانی برمن (یا اطلاع تورا برجرائم خود سبك انگارم) نه چنین است !! بلکه از آنجهت است که تو بهترین پرده پوشان و داورترین داوران یعنی بهترین حکمرانان و بخشنده‌ترین بخشندگان و کریمترین کریمانی ؛ پوشاننده عیبهائی ؛ آمرزنده گناهانی ؛ ودانای پنهانیهائی و با خبر از اسرار بندگان .

(با این توصیف پس بجا باشد) که میپوشی وسترمینمائی گناه مرا بکرمت وتأخیر

می‌اندازی عقوبت را به بردباریت؛ یعنی خطای خطاکاران را بکرمت پرده پوشی میکنی وعقوبت آنان را بحلمت تأخیر میاندازی (تاشاید سعادت توبه نصیبشان گردد).

چگونه است که گناهکار ازمردم حیا میکند واز خدا نمیترسد

بعد از آنکه امام علیه السلام با حالت حضور تقاضای بخشش و پوشش گناهان کرد وازتوبیخ شدن طلب گذشت نمود؛ سپس عرض میکند: که اگر کسی غیرازتو (ای پروردگار) بر گناهانم مطلع میشد بجای نمیآوردم وازآن سرباز میزدم؛ شاید سرّ این عبارت دراین آیه شریفه نهفته باشد.

سوره النساء آیه ۱۰۸ **یستخفون من النّاس ولا یستخفون من اللّه وهو معهم ...**

براین تفسیر: که گناهکاران وخیانت کنندگان بنفس خود (چون آنکس که مرتکب گناه شود وخود را مستوجب عقوبت کند بنفس خود خیانت کرده است) پنهان میکنند گناه وخیانت خود را ازمردمان بجهت حیا وخوف؛ وپنهان نمیدارند ازخداکه احقّ است برآنکه استخفا کنند ازاو بروجه خوف و حال آنکه خدا با ایشان است و اسرار ضمائرایشان براو پنهان نیست؛ پس او سزاوارتراست که ازاو شرم دارند وبازپوشیدن گناه از او بترك آن است؛ چه در استتار شئی ازاو طریق دیگر نیست باو مگر ترك آنچه استقباح آن مینماید وبآن مؤاخذه میکند.

پس میتوان ازبیان امام علیه السلام این نتیجه راگرفت که اگرخطاکار این یقین را حاصل کند که درهنگام ارتکاب گناه پروردگارش حاضر و ناظر است و ایمان داشته باشد براینکه شتاب کیفر کردارش بسرعت در انتظار اوست؛ هیچگاه مرتکب گناه نخواهد شد.

حسین بن علی علیه السلام هم در دعای عرفه بیانی آورده که اشاره بهمین عبارت است و این معنی را بروجه دیگر رسانیده؛ وعرض میکند: و لوا طلّعوا یا مولای علیٰ ما اطلّعت علیه منی اذاً ما انظرونی ولرفضونی و قطعونی.... یعنی، پروردگارا اگر آنچه تو از من میدانی مردمان هم بدانند، بسویم ننگرند؛ و بدورم اندازند، و پیوند دوستی ونزدیکی را ازمن قطع کنند (پس چگونه است که درکردار خود ازمردم شرم و ترس دارم واز نظارت پروردگار خود بی باکم).

خدایتعالی گاهی در عقوبت تسریع و گاهی تأخیر میکند

همانطور که‌در اولین‌فقره‌این‌دعای‌شریف(الهی لا تؤدّبنی بعقوبتك) مطالبی در باب عقوبت گذشت و دانسته شد که تأخیر و تسریع عقوبت مخصوص کافران بوده و شرح آن در داستانهای امم سالفه بسیار آمده است که گاهی خدایتعالی درشأن‌آنها فرمود **انّمانملی لهم لیزدادوا اثما** و گاهی فرمود : **انّ ربّك سریع‌العقاب** ، اینك در اینجا امام علیه السلام از نظر تعلیمات عالیه خود متذکر تأخیر و تسریع عقوبت شده وکلام خود را برهردو وجه اشاره میفرماید ؛ یعنی در جمله اول که عرض میکند ولو خفت تعجیل‌العقوبة لاجتنبته،اشاره‌بسرعت عقوبت‌کرده چون میفرماید اگر متوجه سرعت عقوبت تو بودم دوری میجستم (وشاید منظور از این تعلیم آن باشدکه آدمی غفلت را ازخود دورکرده وهرآن متوجه سرعت عقوبت بد کرداریها باشد .)

و در عبارت دوم عرض میکند : وتؤخّرالعقوبة بحلمك یعنی باآن صفت عالی حلم که درتوموجود است بردباری میکنی وتأخیرمیاندازی عقوبت خود را ، یافرومینشانی غضبت را از بد کرداریهای ما واشاره دیگری که دراین دوجمله بکار رفته است آنست که امام علیه السلام حالتی ازخوف ورجاء را ظاهرکرده است .

اعتراف بصفات پروردگاری در مقام دعا

وشاهکار بیان او علیه السلام اینست که درپیرو این مطالب چنین عرض میکند : که من برآن ساحت مقدس جسارت نکردم ، و علم تورا از کرده خود کمترازدانائی مردمان ندانستم که مبادرت بر گناه کردم، بلکه ارتکاب گناه من‌ازآنجهت بودکه دانستم تو بهترین ستر کنندگانی وبهترین حکم کنندگانی وکریمترین‌کریمانی ؛ سپس خدایرا ببعضی از اسماء حسنی اوسبحانه میخواند ودر مقام اعتراف بصفاتش منظور خود را از آن اوصاف بیان داشته وعرض میکند : (ستّارالعیوب) یعنی‌ایکه تنها تو قادری که‌بپوشانی‌عیبها را برمردمان هم دراین دنیا ازنظرحسن‌تفاهم بایکدیگر؛ وهم دردارآخرت ازنظرشماتت وملامت؛ وبعد ازآن بنام شریف دیگر(غفّارالذّنوب) بیان خود را دنبال کرده ومثل اینکه علت جرأت برارتکاب گناه را همین صفات دانسته ومیخواهد ازاین صفات در مقام دفع گناه

استفاده نماید ؛ از آن جهت که کس دیگر عامل مظاهر این صفات نیست ؛ همچنانکه خود فرمود : **ومن یغفر الذنوب الاّ الله** کیست که بیامرزد گناهانرا مگر خدای ؟ یعنی هیچکس نیامرزد جرائم بندگان را که بآن مستوجب عذاب دوزخ شده باشند جز خدا !!

و نیز در دنبال ؛ صفت دیگر معبودخود را متذکر شده ؛ عرض میکند (علاّم الغیوب) یعنی توئی داننده همه پنهانیها ، واشاره این صفت بر بیان قول حقتعالی است که در قرآن کریم خود را چنین معرفی کرده است؛ جائی میفرماید : **انّی اعلم غیب السّموات و الارض** یعنی همانا آنچه را که پوشیده است در آسمانها وزمین میدانم ، و در جای دیگر فرموده : **عالم الغیب والشّهادة ...** یعنی داننده است بهرپیداوپنهان ، و نیز فرمود : **فانّه یعلم السّر و اخفی** . ومیداند آنچه را در دل است وآنچه راکه پوشیده وپنهان است از دل ، بلکه عالمست برموجودات ومعدومات .

پس با این اوصاف که امام علیه السلام پروردگار خود را خوانده است ؛ چنین میرساند : حاشا و کلا ؛ که بتوانم کردار خود را از دانای کل حال پنهان نمایم ؛ و چون چنین است بپوشان گناهان مرا ازمردمان ودر گذر ازعقوبت آن .

در بیان فقرات مورد شرح

گر شود معلوم این کردار من — جز تو کس واقف شود برکار من
گر شود رفتار سوء من عیان — یا بداند غیر تو از مردمان
من زخجلت پا گذارم برفرار — چون شوم در نزد مردم شرمسار
شرمم ازخلق است وبرخالق جسور — وای برمن چون کنم زین ره عبور
او همی دانا به اسرار نهان — من بعصیان آشکارا همچنان
او همی عالم بُوَد برعلم غیب — هم نباشد نزد او پوشیده عیب
آنکه دروصفش زبانم الکن است — نی جدا از من همیشه بامن است

گر بُدم واقف من ازامر عقاب — مینمودم خود زعصیان اجتناب
نه که گویم بی خبر تو ناظری — بی گمان برفعل هرکس حاضری
بلکه این جرأت بید کرداریم — زان سبب باشد کنی ستّاریم
علت دیگر که من کردم گناه — ما وجدت غافراً الّا اِلٰه
یك دلیل دیگری دارم براین — که توئی داورتر از داور ترین
وان دیگر یادم شد از عهد قدیم — که سر و کارم بود بریك کریم
پس تو از راه کرم جرمم بپوش — دیگ بخشش را بحلم آور بجوش
هم کریمی هم رحیمی هم عطوف — هم توئی غفّار و ستّار و رؤف



فلك الحمد على حلمك بعد علمك وعلى عفوك بعد قدرتك ؛ ويحملني

و يجرئني على معصيتك حلمك عني و يدعوني الى قلة الحياء ستـرك

علىّ و يسرعني الى التوثب على محارمك معرفتي بسعة رحمتك و عظيم

عفوك

پس سپاس وستایش تورا سزاست «که باوجود دانائیت بر گناهان وکردار بندگان» برآنها حلم وبردباری میکنی وحمد و ثنا مخصوص تو باد کـه عفو و گذشت میفرمائی وازعقوبت درمیگذری درحالیکه قادر وتوانائی که هر گونه خطاکار را بکیفررسانی. وعلت جرأت من بر گناه وارتکاب آن وبردباری تو میباشد و چون میپوشانی گناه مرا حیاء من کم شده یعنی بردباریت بحدّیست که مرا بارتکاب گناه جسور میسازد و پرده پوشیت باندازه‌ایست کـه مرا به بیحیائی و کم شرمی و امیدارد ومیشتاباند مرا بسوی ارتکاب برمحرّمات تو ؛ پس شناختم تو را بوسعت رحمت و وفور کـرم و به بزرگی وعفو و گذشت .

حلم خدایتعالی شگفت انگیزاست

امام علیه السلام بسیار در باب حلم خدایتعـالی در همین دعای شریف ودعاهای دیگر بیاناتی آورده‌که درهریك مقام حلم را بنحوی تفسیرکرده است (وشرحی از آن قبلا گذشت) ولکن درصحیفه سجّادیه در باب (طلب عفو از گناهان) دراین باره بیانی لطیف دارد که بترجمه‌آن اکتفا میکنیم :

چنین میفرماید : چه شگفت انگیز است آنچه من در باره خویش بآن گواهی میدهم و آن کارهای پنهانیم که آنرا برمیشمارم ؛ وعجب‌ترازآن بردباری و حلم تو از من و درنگ کردنت از مؤاخذه سریع من است ؛ و این نه از جهت گـرامی بودن من پیش تو است ؛ بلکـه از جهت مدارای تو با من و تفضّلت برمن است ؛ تا از نافرمانی خشم انگیز تو باز ایستم و خود را از گناهان خوارکننده‌خویش‌بازدارم ؛ و ازجهت آنست‌که عفو تو ازمن درنظرت ازعقوبتم خوشایندتراست .

حلم توأم باعلم اشرف کمالات است

و در این عبارت مورد شرح امام علیه السلام اهمیت حلم خدایتعالی را ازاین نظر رسانیده‌که آن را توأم با علم‌کرده و میفرماید حمد ازبرای توکه بردباری میکنی بعد از آنکه میدانی ، چون (حلمی‌که توأم باعلم باشد اشرف کمالات است) وخدایتعالی هم اغلب درمعرفی خود در قرآن مجید این دوصفت را توأم‌کرده ودر بعضی موارد دیده میشود که میفرماید : **وانّ اللّه لعلیم حلیم**

بهترین بخشش، عفو درحال اقتدار است

وهمچنین دراین عبارت عفو حقتعالی را توأم باقدرت اوکـرده ومیفرماید : سپاس ازبرای خدائیکه عفومیکند درحالیکه‌قادر است بعقوبت‌کردن یا گذشت میکند بعد ازآنکه توانائی دارد بکیفررساندگناهکار را ؛ وعلی علیه السلام هم این صفت را بسیار ستوده و درکلمات اوست‌که میفرماید : احسن الجود عفو بعد قدرة، بهترین بخشش عفوکردن بعد قدرت است .

وسعت رحمت الهی ازگناهان ما بیشتراست

سپس میفرماید : این زیادتی حلم تواست وپوشانیدن گناه کـه شرم مراکم‌کرده ومرا وادارمیکندکه درنافرمانیها سرعت نمایم واز اینجهت ، من‌تورا چنین‌شناختم که‌دامنه‌رحمتت بسیاروسیع است (وشرح وسعت رحمت باریتعالی درهمین دعای شریف بیاید) ودر اینجا همینقدر متذکرمیشویم کـه خدایتعالی (رحمت) را مخصوص ذات خود قرار داده کـه فرمود **کتب‌علی‌نفسه‌الرحمة** که در واقع برقراری این عالم برپایه رحمت الهی استوار است وحضرت‌حسین‌بن‌علی علیه السلام در دعای عرفه خود عرض میکند : و لو لا رحمتك لكنت من‌الهالكين . که اگـر رحمت تو نگهدارم نباشد هرآینه هلاکم . ونیزحضرت سجّاد

در صحیفه در دعای یوم الاضحیٰ در سعه رحمت میفرماید : و انی بمغفرتك و رحمتك اوثق منی بعملی ولمغفرتك ورحمتك اوسع من ذنوبی . همانا که من بآمرزش ورحمت تومطمئن‌ترم تابعمل خود ؛ وآمرزش ورحمت تو وسیعتراز گناهان منست (واین عجب کلام مؤثریست‌که عموم گناهکاران را برحمت‌ومغفرت الهی امیدوار میسازد .)

در بیان فقرات مورد شرح

آن خدای مهربان دارنده حلم — برد باری میکند من بعد علم
این صفت باشد از اوصاف کبار — که گنه داند کند او برد بار
این روش در برد باری از خلیم — کار هر کس نه ، بجزشخص کریم
دیگر از اوصاف ربّ العالمین — بعد قدرت عفو او از مجرمین
این گذشت وبردباری بس نکوست — شامل‌آیدآنکه را رویش براوست
کثرت حلمش حیا را کرده دور — بیحیائی از دل ما برده نور
جرأت عصیان من باشد از این — که بدیدم او در اوصافی متین
حلم و عفو وسعت رحمت تمام — هر که خواند این صفاتش را بنام
بی گمان مستوجب غفران شود — در پناه حضرت یزدان شود
همچنان که نعمت او پربهاست — رحمتش در وسعتی بی انتهاست
هرکه را بینی صفت براین قیاس — باشد او بی شك سزاوار سپاس
منکه چشم خودبه لطفش دوختم — حبّ او را در درون اندوختم
چون شنیدم رحمتش باشد وسیع — میتوان داخل درآن شد بی شفیع
پس بگویم این سخن با اهل راز — که شدم داخل در آن باعزّوناز



يا حليمُ يا كريمُ ، يا حيُّ يا قيومُ ، يا غافرَ الذَّنبِ ، يا قابلَ التَّوبِ ،

يا عظيمَ المنِّ ، يا قديمَ الاحسانِ

ای برد بار و ای‌کریم ، ای زنده دائم و ای حی قائم ، ای بخشنده گناهان وَ ای پذیرنده توبه‌کاران ، ای صاحب عطای عظیم وَای احسان کننده قدیم .

خدایرا بنامهای نیکوی او بخوانید

بعد از آنکه امام علیه السلام اقرار بشناسائی صفات و رحمت واسعهٔ حقتعالی میکند ؛ اشاره بنامهائی ازاسماء حسنی الهی مینماید و شاید خواسته است بیان قول حقتعالی را از اینطریق برساند که میفرماید : س ۷ ی ۱۸۰ **وللّه الاسماء الحسنی فادعوه بها** . براین تفسیر : که ازبرای خداست نامهای نیکو پس بخوانید او را بآنها ؛ یعنی اورا باین اسماء نام برید زیرا که دالّند برمعانی، که نیکو ترین معانیند ؛ ومراد بآن الفاظ است باصفات که آنها را نود و نه نام ذکر کرده‌اند ویا آنکه مراد هزارویك نام او سبحانه است که متلقی‌اند ازشارع ومعانی ؛ بعضی راجع است بصفات ذاتیه اوسبحانه ؛ چون ، اِله وقادر وعالم و حی وسمیع وبصیر؛ وبعضی بصفات فعل چون خالق ورازق وبارئ و معید ومبدع ومحیی وممیت ؛ و بعضی مفید تمجید وتقدیس‌اند ، چون قدّوس وسبّوح وسلام وغنی وغیرآن .

وچنین گفته‌اند که مراد بحسنی اسمائی‌اند که نفوس ما مایل باشند بذکر آن ؛ وآن هراسمی باشدکه متضمن عفو ورحمت است ؛ نه سخط ونقمت (همانطور که در عبارت مورد شرح امام علیه السلام همین اسامی را متذکرشده است) .

وهمچنین خدایتعالی درجای دیگرمیفرماید : س ۲۰ ی ۸ **اللّه لا اله الّا هو له الاسماء الحسنی** نیست معبودی سزاوار پرستش مکر او ؛ چه هیچکس مستحقّ آن

نیست که این نام برآن اجرا توان کرد ومراوراست نامهای نیکو کـه در شرع و عقل مستحسن وپسندیده است .

نود ونه نام نیکو ازاسامی خدایتعالی ذکر کرده‌اند

عالم ربانی ملافتح‌الله کاشانی درتفسیرخود در ذیل آیه شریفه آورده : فضل اسمای اوسبحانه برسایراسماء در حسن بجهت دلالت آنست برمعانی کـه اشرف وافضل معانیند ؛ چه آنهـا مبتنی‌اند برتعظیم وتمجید وتقدیس وربوبیّت وافعالیکه درنهایت حسن‌اند . و روایتی متواترآورده که حضرت رسالت پناه فرمود که « انَّ لله تبارك وتعالی تسعةوتسعین اسماً (مائة الّا واحداً) من احصیها دخل‌الجنه وهی : الله ، الواحد ، الاحد ، الصمد،الاول، الاخر، السمیع ، البصیر، القدیر،القاهر ، العلی ، الاعلی ، الباقی ، البدیع ، البارئ، الاکـرم ، الظاهر ، البـاطن ، الحـی ، الحکیم ، العلیم ، الحلیم ، الحفیظ ، الحق ، الحسیب ، الحمید ، الحفی ، الربّ ، الرّحمن، الرّحیم ، الذاری ، الرّازق ، الرقیب، الرّؤف ، الرّائی ، السّلام ، المؤمن ، المهیمن ، العزیز ، الجبّار ، المتکبر ، السیّد ، السبّوح ، الشهید ، الصّادق ، الصّانـع ، الطـاهر، العـدل ، العفّو ، الغفور ، الغنی ، الغیاث ، الفـاطـر ، الفـرد ، الفـاتح ، الفـالق ، القدیم ، الملك ، القدّوس ، القوّی ، القـریب ، القیّوم ، القـابض ، الباسط ، قاضی الحـاجات ، المجید ، الولّی ، المنّان ، المحیط ، المبین ، المقیت ، المصوّر ، الکریم ، الکبیر ، الکافی ، کاشف‌الضر، الوتر، النّور ، الوّهـاب ، الناصر ، الواسع ، الودود ، الهادی ، الوفی ، الوکیل ، الوارث ، البر، الباعث ، التوّاب ، الجلیل ، الجواد ،الخبیر، الخالق ؛ خیرالناصرین ، الدّیان، الشّکور ، العظیم ، اللطیف ، الشّافی»

وزجاج گفته :که حدیث مذکور باین معنی راجعست که هر که‌خدایرا بوحدانیّت بشناسد وبآن تصدیق نماید واسمای مذکوره را بقصد تعظیم واجلال اوسبحانه برزبان براند دربهشت داخل شود .

دربیان یا حیّ یا قیّوم

بعد از آنکه امام علیه السلام مقام حلم و کرم خدایتعالی را در بیانات خود تشریح فرمود و صفات عالی حقتعالی را متذکر شد اشاره

دیگر باسماء حسنی خدایتعالی کرده و عرض میکنند : یاحیّ یاقیّوم واین دو نام را بعضی ازمفسرین بهترین نام خدایتعالی ذکرکرده‌اند .

ابوامامه ، روایت کندکه بهترومهترنام خدا درسه سوره از قرآن‌مجید است یکی درسوره البقره قوله تعالی : **اللّه لا اله الاّ هوالحیّ القیّوم** براین تفسیر که : خدای قادرباصول نعم که‌سزای پرستش است ؛ هیچ خدائی نیست دروجودمگراو که‌استحقاق عبادت وی را ثابت است واو زنده است بحیات ابدیه و زندگی سرمدی (یازنده است پیش از همه زندگان وبعد از فنای ایشان) واطلاق (حی) براوسبحانه بمعنی‌استحالت عدم علم وقدرت اوست ؛ یعنی او بروصفی است که محالست‌که عالم بجمیع معلومات وقادر برهمه مقدورات نباشد ؛ ویا برصفتیست که‌واجب است که‌ادراك جمیع مدرکات کند وثبوت این صفت براوسبحانه را بدیهیست ؛ چه‌او عالم وقادر است بدلائل عقلیه وسمعیه ؛ پس حی باشد بمعنی : انه‌یستحیل‌علیه ان لا یقدر ولا یعلم ؛ واین صفت عین ذات مقدّس حضرت واجب‌الوجود است ؛ وهمچنین آن معبودی‌که مستحق پرستش‌است (القیّوم) است ؛ پاینده برسبیل دوام وبقا در ذات وصفات قایم بتدبیر و حفظ مخلوقات وقیّوم صیغه مبالغه است ؛ مجاهد گفته :که مراد ازمعنی مبالغه دراوآنست که‌اوسبحانه بهرچیزی قیام نماید ؛ یعنی متولّی همه امور اوست . بعضی گفته‌اند که مراد از معنی مبالغه دراو آنست که بمعنی قیّم‌است‌بهمه چیزها برزق و حفظ ؛ یعنی روزی دهنده ونگهدارنده همه مکنونات است .

انس بن مالك : روایت‌کرده‌که‌بیشتردعای رسول اکرم صلی الله علیه و آله این بود: یاحی یاقیّوم ودیگرسوره‌ایکه این دونام شریف در آن آورده شده آل عمران است که میفرماید : **آلم ؛ اللّه‌لا اله الاّ هوالحیّ القیّوم** : نیست هیچ معبودی سزاوار پرستش و عبادت مگراو که زنده‌ایست که حیات هرزنده از اوست ؛ وپاینده که قیام هرپاینده باوست .

مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود : انّ اسم الله الاعظم فی ثلاث سور . فی سورة البقره **اللّه لا اله الاّ هوالحیّ‌القیّوم** . و فی آل عمران : **آلم ؛اللّه لا اله الاّهوالحیّ‌القیّوم** وفی‌طه **وعنت‌الوجوه للحیّ‌القیّوم** درتفسیرمنهج‌الصّادقین

آورده : که‌آصف بن برخیا باین دواسم (الحی‌القیّوم) تخت بلقیس را ازسبانزدسلیمان آورد ودرخبراست که ذکراین دو اسم رافع جمیع بلاهاست .

در بیان یا غافرالذّنب ویا قابل‌التّوب

دربسیاری ازآیات‌خدایتعالی خود را باین‌صفات یعنی‌آمرزنده گناه وپذیرنده توبه معرفی کرده .

ودر۹۵آیه است که درآنها ذکرغفران شده باین کلام ختم میشود : **انّ اللّه غفور رحیم ، غفورحلیم ، لعفوّغفور، هوالرّحیم الغفور، وربّ غفور ، عزیز غفور ، غفور شکور ، غفور الودود ، غفوراً رحیما ، عفواً غفورا ، کان للاوّابین غفورا ، حلیماً غفورا ، عزیز الغفّار ، انّه کان غفّارا** وهریك شأن نزول جداگانه‌ای دارد واز این مکرّرات بعبارات مختلف چنین برمیآید که خدایتعالی باکمال مهربانی و عطوفت وعده آمرزش را بعموم گناهکاران در مقام توبه داده است و شرحی در باب مأیوس نبودن از آمرزش ورحمت خدایتعالی وبیان **(انّ اللّه یغفرالذّنوب جمیعا)** در همین کتاب شریف در جای خود بیاید ؛ و بدیهی است که غفران حقتعالی بربندگان مستلزم شروطی است که خود درآیه۸۴ازسوره طه میفرماید : **وانّی لغفّار لمن تاب وآمن‌و عمل صالحاً ثم اهتدی** . بدرستی‌که من هرآینه‌نیك‌آمرزنده‌ام هرآنکس‌راکه‌توبه کردازشرك وگناهان وگروید بروحدانیّت وبجمیع آنچه پیغمبران ازنزد من آورده‌اند ؛ وعمل نیکو بجای آورد و اداء فرائض نمود پس راه راست رفت ، یعنی استقامت و ثبات نمود برایمان ، یا برسنّت و طریقه پیغمبرمن مواظبت‌کرد وافعال واقوال خود را موافق‌آن گردانید تاحین موت .

ودرتفسیراهل بیت مذکور است‌که ثم اهتدی ؛ الیٰ ولایة علی‌بن ابیطالب .

قابل توجه :

اینکه امام علیه‌السلام در این فقرات بعد از ذکرصفت غافرالذّنب ، قابل‌التّوب را آورده ؛ شاید خواسته است این معنی را برساند که‌درآمرزش خدایتعالی بهیچوجه بیم ردّ توبه‌نیست ؛ همانطور که‌بیان خود حقتعالی هم چنین است در سوره غافر آیه ۳ فرموده : **غافرالذّنب وقابل‌التّوب شدیدالعقاب ذی الطّول** . آمرزنده گناهانست وپذیرنده توبه از عصیان مؤمنان و سخت عقوبت از

برای کسیکه اباکند از ایمان و مجتنب نشود از عصیان و طغیان ؛ وگویند ذکر این صفت بعد از مغفرت بجهت آنست‌که بنده باعتماد نمودن برغفران مرتکب مناهی نشود بلکه دایم میان خوف ورجاء باشد ؛ وذکراین‌صفت (صاحب نعمت واسعه بربندگان) درعقب (شدیدالعقاب) تنبیه است برآنکه عصیان از جانب نفس عاصی است نه از قبل حضرت باری چه نعمت او نسبت بدین ودنیا بهمه بندگان شایع است وبجمیع مکلّفان واصل وواسع .

خدایتعالی پذیرنده توبه از بندگان است

وهمچنین درصفت (قابل‌التّوب) اوسبحانه‌درمواردبسیاری اشاره بقبولی توبه از بندگان فرموده و قوله تعالی س ۹ ی ۱۰۵ **الم یعلموا انّ اللّه هویقبل التّوبة عن عباده** آیا نمیدانند این تائبان و یا آنهائیکه توبه نمیکنند ؛ که خدایتعالی قبول میکند توبه را از بندگان خود ؛ و همچنین میفرماید س ۴۲ ی ۲۵ **وهوالذی یقبل التّوبة عن عباده و یعفوا عن السیّئات** ، و او آنکسی است که بمحض لطف قبول‌میکند توبه را از بندگان خود ، یعنی هرگاه بنده باو بازگردد و ازگناه نادم شود ؛ و عزم جزم کند برعدم عود ؛ توبه ازاو در میپذیرد وفرومیگذارد ودرمیگذرد ازبدیها اگرچه ذنوب، کبیره باشد ، یعنی‌بعدازتوبه جمع جرمها را ازایشان درمیگذراند ، بعضی‌ازمفسّرین چنین آورده‌اند که توبه عبارتست از ندامت برمعاصی ماضیه وعزم برعدم عود در ازمنه مستقبله و آن باجماع امّت واجبست بجهت ندم برامر قبیح وبراخلال واجب بجهت وجوب دفع ضرر که آن عقاب است ویاخوف وقوع آن ، و چونکه دفع ضرر واجب است پس چیزیکه دافع ضرر باشد نیزواجب است .

ودرباب توبه ازنظرقرآن مجید مطالب بسیار است وهمینقدر متذکر میشویم که خدایتعالی دربسیاری‌آیات مکرّر خود را بصفت **تواب الرّحیم** معرفی کرده‌است واز عبارت **انّ اللّه یحبّ التّوابین** کاملا معلوم است که خدایتعالی توبه کنندگانرا دوست داشته ومورد تفقد قرار میدهد وتفصیل این بیان را بجای خود خواهیم آورد .

یاعظیم المنّ
یاقدیم الاحسان

امام علیه السلام بعد از ذکر صفات آمرزش وپذیرش توبه ، خدایتعالی را برصفت عطا کننده بزرگ واحسان کننده دیرین میخواند ، واین منّت عظیم وعطای عمیم اشارتست برهمان بردباری وعفوو گذشت وآمرزش گناهان و پذیرفتن توبه بندگان کـه شرح آنهـا گذشت ، ولکن آن بزرگوار در دعای دوم صحیفه سجّادیه بیان صفت (عظیم المن) را باینطریق آشکار کرده ،که بعد از آنکـه مقام تحمید حقتعالی را بمرتبه ایکه شایسته معرفت امامت است میرساند ؛ چنین عرض میکند : **و الحمد للّه الذی منّ علینا بمحمّد نبیه صلی الله علیه و آله** . و سپاس خدایرا که بمحمد پیغمبرش صلی الله علیه و آله برما منّت نهاد (وبسبب وجود او تمام نعم خود را برما ارزانی داشت) .

فاضل نبیل جناب فیض الاسلام درشرح صحیفه سجّادیه درذیل این عبارت آورده: کـه این جملـه از دعـا اشاره است بقول خدایتعـالی س ۳ ی ۱۶۴ . **لقد منّ اللّه علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیّهم و یعلّمهم الکتاب الحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین** یعنـی خدا براهـل ایمان منّت نهاد که فرستاده‌ای ازخودشان درمیان آنها برانگیخت کـه برآنان آیات اورا بخواند وآنها را پاك گرداند و کتاب وحکمت« احکام وحقایق » را بیاموزدهرچند ازآن پیش در گمراهی آشکار بودند . (وحقاً این آیه شریفه برای بیان صفت عظیم المنّ کافی است .)

در بیان فقرات مورد شرح

ای توئی پاینده حی لایزال — ایکـه ذات پاکت آمد بی زوال
مـر تورا باشد بسی نام نکو — در کتابت کـرده ام این جستجو
هم حلیمی هم حکیمی هم علیم — هم غفور و هم ودود و هم رحیم
هم سمیع و هم بصیر و هم قدیر — هم قدیم و هم کبیر و هم خبیـر

میبـرم برهرصفـاتی از تو نام — خود بگفتی جملـه یك معنا تمام
اول و آخـر بود در وصف او — ظـاهر و باطن بود این گفتگو
قبل از اول بوده‌ای تو اولین — بعد از آخر آخرین باشی یقین
هرچه باشد آشکار و در نهـان — ظاهرش تو باطنش تو در جهـان
من تورا خوانم باوصاف کمـال — چون زهرنامی نمائی یك جمال
یکـزمان خوانم تورا برعین ذات — وان دیگر گویم برافعالت صفات
گرچه باشد جمله نامت یك‌کلام — رمـز الّا هو کند معنی تمـام
نفی هرمعبود باشد لا اِلـه — چون ثبوت آمد پی‌اش الّا اِلـه



اَيْنَ سِتْرُكَ الْجَمِيلُ ؛ اَيْنَ عَفْوُكَ الْجَلِيلُ ؛ اَيْنَ فَرَجُكَ الْقَرِيبُ ؛ اَيْنَ

غِيَاثُكَ السَّرِيعُ ؛ اَيْنَ رَحْمَتُكَ الْوَاسِعَةُ ؛ اَيْنَ عَطَايَاكَ الْفَاضِلَةُ ؛ اَيْنَ

مَوَاهِبُكَ الْهَنِيئَةُ ؛ اَيْنَ صَنَائِعُكَ السَّنِيَّةُ ؛ اَيْنَ فَضْلُكَ الْعَظِيمُ ؛ اَيْنَ

مَنُّكَ الْجَسِيمُ ؛ اَيْنَ اِحْسَانُكَ الْقَدِيمُ ؛ اَيْنَ كَرَمُكَ يَا كَرِيمُ ؛ بِهِ وَ بِمُحَمَّدٍ

وَآلِ مُحَمَّدٍ (۱) فَاسْتَنْقِذْنِي وَبِرَحْمَتِكَ فَخَلِّصْنِي

قبل از ترجمه این فقرات لازم است نکته‌ای بنظرخواننده عزیز برسد .

تقاضای استفهام آمیز

بعد از آنکه امام علیه السلام بآن اوصاف مخصوص (ستّارالعیوب وخیرالساترین) خدایتعالی را میخواندکه شرح آن گذشت ؛ سپس عرض میکند : کجاست آن سترجمیل تو ؟؛ اشاره براینکه‌کجاست آن پوشش نیکوئی که بپوشاند عیوب وکردارهای بدم را که خوش ندارم‌که افشا گردد ؛ یابراین معنی‌که‌آیا سزاوارآن هستم ویا اعمال ناروای من سزاوارآن باشد که مشمول اغماض دل‌آرای تو گردم ؟!!

چون دراصطلاح‌عرب‌وعجم‌اینطورمعمول‌است که‌هر گاه‌بخواهندچیزی‌از کسی‌طلب کنندکه‌کمال ادب را رعایت‌کرده باشند ودرواقع تقاضای‌آنهاآمرانه نباشد عبارت را

(۱) در بعضي نسخ : (بمحمد وآل محمد) ندارد

استفهام آمیز بیان مینمایند ؛ و این حدّ اعلای تواضع است کـه از جهت نرمی کلام درمقام خواستن بگویند (اَیْنَ) یاکجاست آن مطلوب من ؛ ودراینجا امام علیه السلام برعایت همین نکته استدعای یك سلسله از خواهشهـای خود را کرده ودر اول عرض میکند : کجاست پوشیدن نیکوی تو : شاید مراد آن باشدکه‌کجاست آن سرپوشی‌که برظرف لبریز سیئاتم گذاری تا دیگـران ندانندکـه حاصل اندوخته‌ام در آن چیست ؛ یعنی ای خدا بپوشان ، یامحو نما آنچه ازاعمال ناشایسته‌ام‌که ازنظر بندگان پنهان است.

وهمچنین است معانی عبارات دیگر کـه درپی این جمله آمده وحالت استفهام را دارند و لطف این بیانات در آنست کـه مسئول را در حالت اختیار برای ردّ یا قبول خواسته‌ها قرار میدهد ، یعنی اگـر مهمانی وارد خانه‌ای شود وبصاحبخانه بگوید : کجاست آن شربت گوارای تو ؟که معنی‌آنست کـه مرا جامی ازشربت گوارابخش ؛ دراین سئوال صاحبخانه مختار است‌که اورا شربت چشاند و یا محروم گرداند و اصلا طریق سئوال اینطور میرساند که اگر هم اعطای شربت برای صاحبخانه مقدور نباشد یا بعللی صلاح نداند کـه مهمان او شربت بیاشامد ؛ این حالت استفهام جای دستی برای ردّ یا قبول آنرا گذاشته است واین رویّه تقاضا کـردن نوعی از استدعای بسیار پسندیده ومؤدبانه است‌که دراعطای‌آن مسئول میتواند بنای خود را برمصلحت گذارد ومنظور سائل را بخوبی درك نماید .

اینست که امام علیه السلام خواسته‌های خود را دراین عبارات بالحن استفهام‌آورده است.

این عفوك الجلیل : وهمچنین‌درمقام عفووبخشش بعد از آنکه امام علیه السلام بلسانهای مختلف تقاضای عفو و گذشت نمود ؛ حتی عنوان صدقه کردن را برزبان جاری کرد ؛ در اینجا تغییر لحن داده بیان را بعبارت دیگر میپروراند ، وعرض میکند : کجاست بخشایش بزرگ تو ؛ مثل اینکه میخواهد دراین مقام عرض کند پس ببخش مرابرعفو جلیل خود ؛ و شاید معنی عفو جلیل آن باشد کـه خدایتعـالی خود مکرّر فرموده: **وکان الله عفواً غفورا** یعنی عفورا بامغفرت توأم کرده واین صفت را بصفت دیگر که آمرزش باشد تجلیل نموده است و خود را چنین معرفی کرده : که خدا درگذرنده از

معاصی و آمرزنده گناهان است .

این فرجك القریب . کجاست فرج نزدیك تو ؟ (پس بگشای عقده هموم وغموم مرا بگشایش نزدیك خود .)

این غیاثك السریع . کجاست فریادرسی سریع تو ؟ (پس دریاب فریاد خواهانرا: ای فریادرس استغاثه کنندگان .)

این رحمتك الواسعه . کجاست ؟ رحمت واسعه تو (که تمام عالمرا فرا گرفته است) شاید اشاره براین باشد که کجاست آن رحمتی که درهردوسرا نزدیك است به نیکوکاران. قوله تعالی : **ان رحمت الله قریب من المحسنین** پس نزدیك گردان مرا برآن رحمت یا آنکه در آور و داخل کن مرا درصحنه واسعه رحمتت در میان بندگان ستوده خود یعنی **وادخلنی برحمتك فی عبادك الصّالحین** . ازآن جهت که خود بارها فرمودی: **یختصّ برحمته من یشاء** که اختصاص میدهی رحمت خود را بهر کس که خواهی ؛ با این حالت که خود شایستگی میدهی و بندگان را آماده فیض برای ایصال برحمت واسعه میسازی ، پس مرا مشمول این عنایت فرما و داخل کن در رحمت واسعه خود . (ودرباب وسعت رحمت مطالبی بتفصیل درشرح فقرات بعد بیاید .)

این عطایاك الفاضله . کجاست عطایا و بخششهای بیحساب تو ؟ (کجاست عطای وافی و کافی وپسندیده تو که بنعمتهای مختلف نیکوکاران را جزا میدهی که : **(جزاءً من ربّك عطاءً حسابا)** و این بخشایش فاضله تو عام است که خود فرمودی : س ۱۷ ی ۲۰ **کُلًّا نُمِدُّ هؤلاءِ وهؤلاءِ من عطآءِ ربّك وما کان عطاءُ ربّك محظورا** براین تفسیر که این عطای عام که مریدان دنیا و هم مریدان آخرت را شامل است ومطیع وعاصی وکافر ومؤمن بهره مند میشوند ازهیچکس ممنوع وبازداشت شده نیست (پس قرار ده مرا و برسان برمن بخشایش بزرگی که بهره دنیا وآخرت درآن باشد) .

این مواهبك الهنیئة کجاست بخششهای گوارای تو ؟ (کجاست بخشایشی که قطع شدنی نیست یعنی **عطاء غیر مجذوذ** ، آن بخششی که بیم از دست رفتن درآن نیست ؛ **پس ارزانی دار برمن آن بخشش گوارا را)** .

این صنائعك السّنیّة .کجاست جایزه‌های شایانت و احسانهای بی پایانت ؟ (پس اعطا کن برمن آنچه را که درمقام عبودیت و بندگی بمسابقه گذاشته‌ای ؛ و بهره مند ساز مرا ازجوائزیکه بندگان صالح خود را درانتظارآن گذاشته‌ای) .

درتحفةالاعزّه درترجمه این عبارت آورده :کجاست کردارهای ستوده تو؛ و با این ترجمه صنائع را جمع صنعت آورده است ؛ ولکن در کتاب (الصحیفةالثانیةالسجّادیة) چاپ مصر؛ شیخ جلیل ، المحدّث ، محمدالحرّالعاملی براین عبارت چنین حاشیه‌کرده است : صنائعك (جمع صنیعة وهی‌الاحسان) وهمچنین در(السّنیّة) آورده : ذات‌السّناء والرفعة واین عبارت بااصل ترجمه بیشترنزدیك است .

این فضلك‌العظیم . کجاست فضل بزرگ تو ؟ شاید براین اشاره‌که‌کجاست‌آن فضلی که در بسیاری از موارد در قرآن مجید خود را بآن معرفی کردی ، که : **و اللّه ذوالفضل العظیم** . یا آنکه‌کجاست آن فضلی که اعطای آنرا بربندگان باراده وخواست‌خود قرار دادی ؛ قوله‌تعالی س ۵۷ ی ۲۹ **وانّ‌الفضل بید اللّه یؤتیه من یشآء واللّه ذوالفضل‌العظیم؛** براین تفسیر:که بدرستی و راستی افزونی ثواب وجزاء بدست قدرت خداست ؛ میدهد آن را بهر کس که بخواهد و مصلحت او اقتضا نماید واوست صاحب فضل بزرگ ؛ یعنی مالك تمام نعم وعطای بیحساب .

فضل خدایتعالی

خدایتعالی در باب فضل خود مطالب بسیاری در قرآن مجید آورده ؛ که ذکر آن شدّت محبت اهل ایمان را بمرتبه ای مافوق میرساند وحقاً اگرفضل ورحمت خدایتعالی نبود اثری ازعشق ومحبّت در عالم موجود ظاهر نمیشد ، چون بروزمحبّت همیشه ناشی ازعوامل واوصافیست کهازاعتدال خارج وبسوی فضیلت وبرتری صعود نماید .

پس ، ای خوشا بحال آن عشّاق که محبوبشان آراسته بفضائل گوناگون باشد ، وای مرحبا بر آن محبوب که خود مرجع افاضه فضل برمحبّان است .

وچون بحث در مقام فضل خدایتعالی و افاضه آن بربندگان خود فصلی جداگانه است لذا دراینجا بچند عبارت مختصرازقرآن مجید که ارتباط بفقره مورد شرح دارد اکتفا میکنیم ،

سوره الحدید ـ آیه ۲۱ **ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذوالفضل العظیم**

در ابتدای این آیه شریفه عبارتی است کـه خدایتعالی باهل ایمان براین اشاره توصیه میفرماید که : سبقت گیرید بریکدیگرومسارعت کنید بسوی آمرزش ومغفرت ازجانب پروردگار ، و پیشی گیرید بسوی بهشتی کـه پهناور است همچنان به پهنای آسمان وزمین(کهدرآنجاهر گونهوسائلپذیرائی مطلوب برای اهل ایمانآماده است) و سپس میفرماید (ذلك ....) آنچه موعود شد از مغفرت ورحمت،فضل خداست وکرم او ، چه نعیم باقی را جزای قلیل فانی داده ، واگر اقتصار کند در جزاء برقدر آنچه بنده بعمل مستحقآنشده برسبیل عدل خواهد بود؛ لیکن بفضلخود زیاده براستحقاق باو کرامت فرماید . وبعضی گفتهاند : کـه هیچکس بخیردنیا و آخرت نمیرسد مگر بفضل خدا ، چه اوسبحانه اگرما را امر بطاعت نمیکرد وطریق اهتداء برای ما تبیین نمینمود و در عمل صالح توفیق نمیداد ، بنعیم ابدی و ثواب اخروی مهتدی نمیشدیم پس همه ازفضل اوسبحانه باشد ودیگرآنکـه اوسبحانه بفضل خود اسبابی برما تفضّل فرموده که بواسطهآن طاعتش بجای میآوریم .

ابوالقاسم بلخی وجمعی ازاهل بغداد که از اصحاب عدلند میگویند : کـه اگـر حق سبحانه برای بندگان مطیع خود اقتصار میکرد برمجرد احسان عاجل ؛ برسبیل عدل میبود ، چون معذلك ثواب آجل نیزعطا فرمود ، پس از روی فضل باشد .

وچنین گفتهاند :که دراینآیه رجاء عظیمست ازبرای اهل ایمان ، زیراکه مشعر است برآن ،که مجرد ایمانکافیست دراستحقاق بهشت .

واینامرموعودازغفران ودخولدرجنانراخدایتعالیبعنایتخودمشمول میکندهرکه راکه خواهد واو خداوند فضل بزرگست برمؤمنان هم دردنیا ، بتوفیق ایمان وطاعت وهم درآخرت بمغفرت وجنت .

اگر فضل ورحمت خدایتعالی نبود !!!

سوره البقره ازآیه ۶۱ **فلولافضل الله علیکم ورحمته لکنتم من الخاسرین .**

پس اگـرفضل و رحمت خدایتعالی نبود هرآینه بودید

از زیانکاران. ودرموارد دیگر درمقامهای مختلف این بیان را درمعنائی مربوط بشأن نزول آیه آورده و جائی میفرماید : اگـر فضل و رحمت خدا نبود هرآینه پیـروی میکردید شیطان را ، و در عبارت دیگر چنین اشاره میکند :کـه اگر فضل ورحمت خدا نبود برشما بنهی از فواحش و اقامه حدود وقبولی توبه ، هرآینه عقوبت برشما نازل شدی . وباز درمقام دیگراین اشارت آمده : کـه اگرنه فضل و کرم خدا بودی برشما ومهربانی او دردنیا بتوفیق توبه ودرآخرت بعفوومغفرت هرآینه میرسید شمارا عذابی بزرگ و همچنین اشاره دیگر:که اگرنه فضل وکرم الهی بودی و بخشایش او برشما هیچگاه از گناه پاك نمیشدید .

پس چنین معلوم است : کـه اصلا پایه دستگاه آفرینش برفضل خدایتعالی استوار شده ، وگردش این جهان باعظمت ازمسیر رحمت وتفضّل اوسبحانه درحرکت است ، چه اگـر یك آن نظر فضل و رحمت خود را باز دارد تمام اوضاع عالم دگـرگون خواهد شد .

بیشتر مردمان برفضل ورحمت خدا سپاسگزار نیستند

همانطورکه درباب فضل خدایتعالی گذشت ومعلوم گردیدکه آنچه خدایتعـالی درحق بندگان روا داشته تمام در مرتبه فضل بوده است ، وهمچنین نعمتهای گوناگون خود را هم‌که در دنیـا باعطای عقل وهدایت ویا بانزال کتب و رسل وپذیرش توبه وغیره ، وهم‌در آخرت که بوعده آمرزش وایصال بهشت جاودان میباشد همه و همه را ازطریق فضل بآنها ارزانی داشته است ، پس اوسبحانه سزاوار شکروسپاسی بالاتر ازآنست که اورا در مقام عدل سپاسگزاری کنند ، ازآن جهت که اگر میخواست به‌بندگان از طریق عدل رفتار کندکسی قادر بتحصیل امتیاز و برتری نبود وهیچگاه استحقاق آنهمه نعیم دردنیا و وعده‌های نیکو درآخرت پیدا نمیکرد ، اینست که حقتعالی‌خود در دومورد این موضوع را متذکرشده یکی درسوره البقره‌آیه ۲۴۳ ودیگردرسوره یونس‌آیه۶۰ براین وجـه کـه : **انّ اللّه لذوفضل علی‌النّاس ولکنّ اکثر هُم لا یشکرون ؛** یعنی : بدرستی کـه خدا هرآینه خداوند تفضیل و رحمت است ولکن بیشتر مردمان

همچنان کـه باید سپاس داری نمیکنند .

این منّك الجسیم . کجاست عطای توکه بزرگ است یا (کجاست آن منّ عظیم تو که براولیاء خود ، برمحبّان خود ، بررسولان خود ؛ اراده فرمودی که : **و لکن اللّه یمنّ علی من یشاء من عباده** ؛ پس منّت گذار برمن بنعمتها وعطاهائی کـه براولیاء صالح خود ارزانی داشتی) .

این احسانك القدیم کجاست احسان دیرینه تو ؟ (کجاست نیکوئیهای تو کـه شامل نیکوکاران گذشته کردی پس مرا هم مشمول آن عطاهای دیرینه فرمای) یا کجاست احسان تو که زوال ناپذیراست .

این کرمك یاکریم . کجاست کرم وبخشش تو ای کریم و بخشنده ؟

آنچه را که امام علیه السلام دراین عبارات مترادف از خدایتعالی تقاضا کرده ؛ یادر مقام جستجو برآمده: که کجاست سترجمیل وعفوجلیل وفرج قریب ورحمت وسیع وعطای عمیم واحسان قدیم تو ؟ و هکذا ، خواسته‌های دیگـر همه وهمه درمعنای این جمله فشرده شده که عرض میکند : این کرمك یاکریم براین تفسیر که تمام اوصاف مذکوره، و اعطای آن از طرف باریتعالی بستگی بمقام کرم دارد ؛ چه اگـر کسی کریم نباشد چگونه میتواند بخشش کند ! چگونه میتواند احسان کند !! چگونه میتواند پرده پوشی کند ! چگونه صاحب گذشت میشود و خلاصه چگونه مردم جهانرا در رحمت واسعه خود قرار میدهد !؛ تمـام این خصائص و بروز این صفات ناشی از (کـرم) و کرامت است .

وشاید سرّ این عبارات آن باشد که امام علیه السلام عرض میکند (به) بکرمت (یعنی با آنچه دراین عبارات مترادف گفته شد) یا باآن محامد بیحساب تو (واین بیان حالت سوگند را دارد) که خدایرا قسم میدهد باین صفت کرم ؛ یاصفات عظیم دیگر؛ وپشتیبانی میکند آن قسم را بنام محمد و آل محمد ، صلی الله علیه و آله و باین بیان قسم را تقویت میکند ؛ سپس مطلب مهمی را ازپروردگارخود تقاضا مینماید براین وجه: که به وبمحمد وآل محمد **فاستنقذنی وبرحمتك فخلّصنی** : پس بکرمت و بمحمد وآل محمد برهان مرا ازناروائیها **وباز دار مرا ازآنچه رضای تودرآن نیست ، یارهائی بخش مرا ازعقاب خود؛ وبرحمتت**

پس خلاص‌کن مرا،شاید معنی چنین باشد که چون ازاین عالم تنگ و پرمحنت دنیا خلاص شوم مرا در رحمت واسعه خود قرار ده ؛ یاآنکه خلاصی و نجات ده مرا ازتنگنای این دار فانی ودرآور در رحمت واسعه‌آن جهان باقی .

در بیان فقرات مورد شرح

پرده پوشی گر کنی برمن رواست — دردعصیان را همین بس یکدواست
شد حیایم از گنه کاری قلیل — پس تورا باشد کجا ستر جمیل
گر کنی تو کرده‌هایم آشکار — وای برمن وای براین حال زار
گر نباشد مر تورا عفو جلیل — از کجا بربخششت یابم دلیل
گر نسازی شاملم لطف عمیم — پس کجا جویم زتو فضل عظیم
آنهمه احسان بی پایان کجاست — آنهمه بخشایش شایان کجاست
چونکه عمری برخطا من زیستم — مستحق براین کرامت نیستم
گرچه اوصاف تو دائم پا بجاست — من خطا گویم‌که‌آنها درکجاست
این (کجا) درلفظ تأویلش رواست — بایدش گفتن (کجا) لایق مراست
چه محبتها و احسان و نعیم — میرسد برمن دمادم از کریم
پس بحقّ این نعیم بیشمار — هم بحقّ آن شه والا تبار
که من عاصی رهانی از عذاب — تابرم ره سوی جنّت برصواب
همچنان سازی خلاصم زین جهان — تا پناه رحمتت گیرم امان
کن خلاص از درد و رنج ومحنتم — رحمتی آور ببخشا نعمتم



يا محسن يا مجمل يا منعم يا مفضل لسنا نتكل(۱) في النجاة من عقابك على اعمالنا بل بفضلك علينا لانك اهل التقوى واهل المغفرة .

ای نیکوکار ؛ ای خوش‌کردار ، ای انعام کننده ، ای افزون دهنده . حاشاکه ما برای نجات ازعتاب و عقاب تو باعمال خود متّکی باشیم ، بلکه اتّکاء ما تنها بفضل وبخشایش تواست ، زیرافقط توسزاواری که‌ازعقوبتت بیمناك وبآمرزشت امیدوار باشیم.

بهیچوجه نمیتوان مبتکی براعمال گردید

بعد از آنکه امام علیه‌السلام در عباراتی از پروردگار خود تقاضای رهائی از ناروائیها میکند و خلاصی خود را بوسیله رحمت واسعه اوسبحانه خواستار میشود ، سپس ببعضی دیگرازاسماء صفات باریتعالی اشاره نموده وبازلطف ومحبت وفضل واحسان ونعم اورا یادآورمیشود وچنین میرساندکه : باآن نعیم بیشمار ، باآنهمه نیکوکاریها ، با آن عطا و بخشش بیحساب که درباره ما معمول فرمودی والطاف شایان خود را برما شامل نمودی،بااین حال ودر عین حال ما از اعمال خود خائف هستیم و کردار ناپسند ما ، ما رادراموا‌جی سهمگین ، بسوی دریای مهیب خوف وبیم میکشاند !!

پس چگونه خاطرخود را آسوده داریم وازپی نجات ورهائی ازعقوبات توبرکردار خود تکیه کنیم وحال آنکه هیچ چاره‌ای نیست مگر آنکه نظر توجه خود را بسوی فضل وانعام وبخششت نمائیم وچشم امید خود را بمغفرت وآمرزشت گشائیم چون تنها توبخشنده وآمرزنده‌ای واهلیت این مقام درشأن بزرگواری تواست .

(۱) در بیشتر از نسخ ، لست اتّكل

در بیان فقرات مورد شرح

مرحبا ای محسن نیکو شعار — مرحبا ای منعم والا تبار
مرحبا ای صاحب فضل و جمال — مرحبا ای معطی علم و کمال
نیکی و احسان تو برخاص و عام — کرده معنا محسن و مجمل تمام
نعمتت افزون رسد بربندگان — رحمتت شامل بدل بازندگان
گر بیاید نام فضلت در میان — برکند اسرار غم را از نهان
باچنین حالی که لطفت شامل است — رحمتت براهل عصیان کامل است
نیست ما را تکیه براعمال خویش — یاکه راه و چاره‌ای برحال خویش
نه چنان آسوده خاطر برنجات — برعمل آریم تکیه بی ثبات
تکیه‌گاه ما همین بس در عقاب — فضل تو برکردهٔ ما شد حجاب
گر نبود از فضل تو ما را امید — هرگز از غفران نمی آمد نوید
فضل تو باشد براین معنی گواه — که بگفتی بگذرم از هرگناه
جز برآنکس کو زند برشرك دم — که بُوَد حاصل براین عصیان ندم
یك سخن گویم زاسرار نهان — با تأمل سرّش آرم در بیان
هرکه از این عالم پرگیر و دار — بگذرد برآرزوی روی یار
میبرد با خود محبّت را بخاك — تازخاك آرد برون آن عشق پاك
فضل ورحمت منتظردرکوی اوست — تارساند دوست را بروصل دوست

تُبْدِئُ (۱) بِالْاحْسانِ نِعَماً وَ تَعفُو عَنِ الذَّنْبِ کَرَماً فَما نَدْرِی ما نَشْکُرُ

اَجَمیلُ ما تَنشُرُ اَمْ قَبیحُ ما تَستُرُ اَمْ عَظیمُ ما اَبْلَیْتَ (۲) وَ اَوْلَیْتَ اَمْ

کَثیرُ ما مِنْهُ نَجَّیْتَ وَ عافَیْتَ .

ابتدا میکنی باحسان خود نعمتها را ، ومی بخشی بکرم خویش گناهان را ؛ یعنی از راه فضل قلم عفو بر گناهان ما میکشی ؛ پس نمیدانیم برکدام یك از نعمتهایت سپاسگزاریم : آیا تشکر کنیم ازاینکه نیکوئیهای بیمقدارمارا بنظرهمگان میرسانی؟ (تادرنزد مردمان عزیز ومحترم باشیم)یاتشکر کنیم ازاینکه پرده پوشی ازکردار زشت ونادرای ما میفرمائی ؟ (تاخوار وخفیف نگردیم) یاسپاسگزاریم تورا برنعمتهای عظیمی که ما را بهآنها متنعم ساختهای ؟ یابراین شاکرباشیم که ما را ازآفات وبلیّات درحمایت لطف خود قرار داده ؛ نجات و عافیت بخشیدی .

درعدةالداعی در دعای دیگر جملهای بمضمون فقره اول آورده و عرض میکند : یامبتدئاً بالنّعم قبل استحقاقها براین اشاره : ایآنکسی که ابتداء بنعمتهامیکنی بدون آنکه نعمت گیرنده استحقاقآنرا داشته باشد .

سپاسگزاری امام علیه‌السلام بابیان دیگر

چه بسیار نیکو امام علیه‌السلام بالسان دیگر در مقام سپاسگزاری برآمده وچنین میرساند :

کـه ای پروردگار بعطیّت نعمتهایت بدایت گیری ؛

(۱) در بعضی نسخ : تبتدی

(۲) المنی ؛ انعمت واعطیت

وبگذشت از معاصی ما نهایت آوری ؛ پس ندانیم کـه چگونه‌ات سپاسگزاریم ؛ آیا بنشرجمیلت شکر سپاریم ؛ یا به ستر قبیح سپاس فرستیم ؛ یابرعطای بزرگت ستایش نهیم ؛ یا برستگار فرمودن ازبلایا وبخشش عافیت حمد کنیم ؟

شاید مراد آن باشد :که برکدام از نعمتهـای تو شکر گـزاریم ؟ وکجا میتوانیم بریکی ازنعیمت حدّ شکررا بجای‌آوریم ؛ وحال‌آنکه نعیم توبیشمار وهریك شایسته شکروسپاسی جداگانه است ؛که خود فرمودی : س ۱۴ ی ۳۴ **وان تعدوا نعمت‌الله لا تحصوها** وچون نعیم تو غیرمتناهیست وکسی نتواند آن را بشمار درآورد و همه ازاحصاء آن عاجز باشند ، پس چگونه بشکرآنها قیام توانندکرد .

اگر ستر گناهان نبود نظام اجتماع ازهم پاشیده میشد

درباب شکروسپاس برنعم حقتعالی مطالبی‌است‌که درفقرات بعد بیاید ، ولکن در اینجا امام علیه‌السلام لطف و احسان حقتعالی را از نظرامور اجتماعی مردم که بین آنها ارتباط و حسن ظن ایجاد میکند یادآور شده و اگر حقاً پرده از روی اعمال قبیح مردم برداشته میشد اصلا نظام اجتماع از هم پاشیده و هیچگونه بستگی ومودت میان خلق برقرار نمیشد ، و این از نظر کمال عطوفت است کـه خدایتعالی گناه و کردار زشت بندگان را سترمیکند وکوچکترین‌کار نیك آنها را منتشرمینمایدکه اعتماد و اعتبار میانشان برقرار باشد . والّا هرآینه اگر بندگان را ازباطن یکدیگرآگاه میساخت نظام اجتماعی ازهم گسیخته ومنظور اصلی ازخلقت بحقیقت خود نمیرسید .

ستر گناه مخصوص این جهان است

ومخفی نماند :کـه این نشرخوبیها و ستر بدیها فقط مخصوص زندگانی این جهان است ودرجهـان دیگرهرکس دراین دنیا بهرچیز تظاهر نموده وغیرازآنچه درباطن او بوده وانمودکرده است حتی‌آنچه درضمائر وسرائرخود مخفی داشته و بی‌توبه از دنیـا رفته است درآن عالم هویدا وآشکار خواهد گردید .

نگارنده درکتاب (سرنوشت انسان) درباب یوم تبلی‌السرائرمطالبی‌آورده و معنای این بیان را خوب رسانیده است .

امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم در این باب در دعای کمیل این بیان را بعبارت دیگر پرورانیده و عرض میکند : اللّهم مولای کم من قبیح سترته و کم من ثناء جمیل لست اهلا له نشرته یعنی ای مولای من چه بسیار اعمال زشت وقبیح مرا که پوشانیدی وچه بسیار سپاس نیك که لایق نبودم برآن ، در نزد خلائق منتشر کردی ، براین اشاره که سپاسگزارم ازآنکه کردار نیکویم را آشکارکردی واعمال قبیحم را ستر نمودی .

واین خود یکی ازسنن و صفات الهی است بلکه این احسان بقدری واجد اهمیت است که اصلا خدایتعالی را بمعنای این دو صفت نامبرده و چنین میخوانند که یامن اظهرالجمیل ، ویامن سترالقبیح . ای ظاهر کننده نیکوئیها و ای پوشنده بدیها .

در بعضی وحی اوسبحانه واقع شده که آنچه عمل صالح تست ، برتست پوشیدن آن، وبرمنست اظهار کردن آن .

پس این تعلیم بسیار نیکوئیست که امام علیه السلام درمقام شکر نعم ، خود را عاجزدانسته باحالت استفهام وهم بالسان شگفت آوری این دوصفت عظیم را میستاید .

در بیان فقرات مورد شرح

ایکه در احسان نعیمت مبتداست — درخبرآمدکه این فضل خداست
ابتدا کردی باحسان در نعیم — میرسانی بخشش خود براثیم
بس نکوئیها که دادی انتشار — بس زما خوبی نمودی آشکار
بس که کردی پرده پوشی از گناه — بس گرفتی بندگان را در پناه
بس عطا و بخشش و احسان تو — بس بما آید زتو اکرام تو
الغرض از جانبت ای کردگار — میرسد برما نعیم بیشمار
برکدام از نعمتت شکران کنیم — این نعم را باچه ما جبران کنیم
کی توان شکر تو کردن براساس — چونکه دارد شکرتوخود یك سپاس
هرسپاسی شکر دیگر را سزاست — شکررا برشکرآن نعمت جزاست
پس ندانیمت چسان شاکر شویم — برزبان حمد تورا ذاکر شویم
شکر آریم از عطای بیحساب ؟ — یا بجنّت وعده نعم الثواب؟
هرگز از کس برنیاید آنچنان — که تواند شکرت آرد برزبان
ورد ما دائم همه شکراً لك است — هم امید ما بعفوت بی شك است

یا حبیب من تحبّب الیك و یا قرّة عین من لاذبك و انقطع الیك

ای دوستدار آنکسی که از راه دوستی بتو روی آورد ؛ یعنی ای دوستدار آنکس که دوستی‌کرد بسوی تو ؛ وای فروغ دیده آنکس‌که بتو پناه‌آورد واز دیگران بریده تنها بتو پیوست ؛ یابراین معنی‌که : ای روشنی بخش چشم آنکس‌کـه بتو پناه جست ویکباره بحضرت تو انقطاع ورزید .

سرچشمه دوستی ومحبت بنده بخالق اطاعت امراوسبحانه است

اشاره‌ایکه در این فقره ازدعا بکار رفته بسیار دقیق و قبلا در شرح عبارت (والحمد لله الذی تحبّب الی) مطالبی گذشت که خدایتعالی چه کسانی را دوست دارد و چه کسانی شایسته‌اند که دم از دوستی و محبّت اوسبحانه وتعالی زنند ؛ ولکن در اینجا گفته میشودکه‌اصلا سرچشمه دوستی‌ومحبّت بنده بخالق خود همان ایمان بوحدانیّت واطاعت اوامراوست ، ودوستی اوسبحانه بربندگان‌نسبت بمتابعت وپیروی آنهاست از رسولان وفرستادگانش ، همچنانکه پیغمبرخود را متذکر ساخت که بگوید بآنهائی که دعوی محبّت باخدا میکنند و از امر واطاعت رسول سر باز میزنند ؛ ادّعای آنهـا بیمورد و شرط محبّت و دوستی را بجای نیاورده‌اند ؛ یعنی زمانی مقام دوستی و محبّت تحقق پذیرد کـه متابعت وپیروی‌کامل ازفرستاده او نموده وباحکامش‌عمل‌نمایند : قوله‌تعالی: س ۳ ی ۲۹ **قل ان کنتم تحبّون اللّه فاتبعونی یحببکم اللّه** .... براین معنی که : بگو ای محمد ﷺ اگـر شما دوست میدارید خدا را ولاف محبّت او میزنید ، پس پیروی کنید مرا (در اوامر و نواهی) ، تا خدا شما را دوست دارد .

در منهج الصّادقین . درذیل این آیه شریفه‌آورده : کـه محبّت میل نفس است بچیزی برای دریافت‌کمال آنچه دَر اوست وبجهت این نفس خود را بآن چیز نزدیك

گرداند ؛ پس بنده‌چون داندکه‌کمال حقی‌نیست مگراوسبحانه وهر کمالیکه ماسوای اوست از جانب اوسبحانه است و باوست ؛ پس حُبّ او لله و فی الله خواهد بود ، و این مقتضی ارادهٔ طاعت ورغبت او است درهرچه موجب تقرب‌باو باشد . فلذا تفسیرمحبّت‌را باراده طاعت کرده‌اند وآن را مستلزم اتباع رسول گردانیده‌اند درعبادت او....

و گفته‌اند : مراد ازمحبت خدا به بنده رضای او است از ایشان و کشف حجب از قلوب ایشان بتجاوز ازتفریط ایشان و مقرب ساختن بجناب عزّخود و تنویه ایشان در جوار قدس خود وتعبیرازاین بمحبّت برطریق استعاره است یامقابله .

ای مردم بدانید . !! وآگاه باشید

ای مردم بدانید ؛ چیزی بالاترازمحبّت ودوستی با خدایتعالی نیست وهیچ حلاوت شیرین‌ترازعوالم عشق و محبّت با محبوب حقیقی نمیباشد ؛ از اینجهت است کـه همین آقای بزرگوار (حضرت سجّاد علیه السلام) درمناجات (المحبّین) خود عرض میکند : بارالها ؛ کیست‌آنکه شیرینی محبّت تورا بچشد وتورا بگذارد ودیگری را برگزیند ؛ واضافه میکند که: ای‌آرزوی دل مشتاقان وای منتهاآمال دوستداران ازتومسئلت میکنم دوستی‌تووددوستی کسی راکـه تورا دوست دارد و دوستی هرعملی را کـه مرا ببارگاه تقرب تو رساند وتورا در نظرمن ازهمه ما سوایت محبوبتر سازد ؛ وازتو مسئلت میکنم کـه محبّتم را بتو وسیله جلب رضایت گردانی و اشتیاقم را بحضرتت بیشتر از شوق برمعاصیت سازی وبرمن منّت گذار وبادیده محبّت ومهربانی برمن نگر.

وچون امام علیه السلام تمام جهات محبت را درخوددیده وازاین‌شربت گوارا کاملا چشیده پس با کمال قوت قلب واطمینان خاطر دراین دعای شریف هم محبوب خود را بالسان محبّت‌آمیزی صداکرده وعرض میکند : (یاحبیب من تحبّب الیك) .

در بیان فقرات مورد شرح

بشنو از من سرّی از آغاز عشق — تا زنم پس پرده‌ای از راز عشق
قبل ازآن تا این جهان آید پدید — عشق را آن آفرینش آفرید
تا کـه شد عالم بخلقت استوار — رمز عشق آمد در آن خلقت بکار

تا کـه از گل آدمی را ساختند / در درونش آتشی افراختند
آتشی باشد که اندر جسم و جان / میـزند بردل شراره هـرزمان
هرچه در عـالم به بینی برقرار / خلقتش باشد سبب چندین هزار
جز که دارد یك سبب ایجاد عشق / زین سبب باشد بجـا بنیاد عشق
تاکـه خالق این جهان بنیان نهاد / عالمی مخصوص خود در آن نهاد
چونکـه آثار محبّت شد پدید / خاص خود این موهبت را آفرید
ای خوشا برآنکه مهرش جلب کرد / وعده دیدار خود در قلب کـرد
آنکه گفتا یار من یاری نکوست / (یاحبیب من تحبّب) قول اوست
نیك باشد مهربانی از دو دوست / که محبّت از دوجانب بس نکوست
هر کـه گیرد یارش او را در پناه / همچنان یوسف برون آید زچاه
آنکه را شد رهنما در کوه طور / ظلمت خضرش مبدّل شد بنور
چونکه شد آتش گلستان برخلیل / گفت باشد برمحبّت این دلیل
نوح را چون‌شد مخاصم بس‌عجیب / دشمنش یك عالم و یکتا حبیب
دشمنش گر عالمی بودی چه باك / یك حبیب اورا بس ویك قلب پاك
دیدی آخر از خصومتهـا رهید / کشتی امّید او ساحل رسید
ایکـه باشی نور چشم دیدگان / ای پنـاه خسته و درماندگـان
در محبّت مـا بتو دل بسته‌ایم / از همه قطع و بتو پیوسته‌ایم

اَنْتَ الْمُحْسِنُ وَ نَحْنُ الْمُسِيئُونَ فَتَجاوَزْ يا رَبِّ عَنْ قَبيحِ ما عِنْدَنا

بِجَميلِ ما عِنْدَكَ

توئی نیکوکار ، و مائیم بدکار ؛ (تو آمرزنده‌ای وما گنه‌کاریم) پس در گذر ای پروردگار ازکارهای زشت وافعال ناروای ما ، بآنچه نیکوئی واحسان در نزد تواست (یعنی ببخش بدیهای ما را بخوبیهای خود) .

درتحفةالاعزه آورده : که ابن شهرآشوب درضمن احوال امام حسن علیه السلام گفته است‌که چون آن بزرگوار بدر مسجد میرسید ؛ سر برمیداشت ، و یقول الهی ضیفك ببابك یا محسن قد اتاك المسیئ‌فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندك یا کریم ، یعنی عرض میکـرد ای خدای من مهمـان تو بردر سرای تو ایستاده ، ای پروردگار احسان کننده (ای نیکوکار) همانا گناهکار بنزد تو آمده پس در گذر ازقبایحی‌که‌نزد من است بمحاسنی‌که درنزد تواست (درگذر ازبدی من بخوبی خود) .

کانون احسان ؛ وعامل فساد !! آیا درخورشید میتوان تاریکی یافت ؟! وآیا در هسته مرکزی نور ظلمتی وجود دارد ؟! نچنانست ، ظلمت درنورمعنی‌ندارد، همانطوریکه خدایتعالی نور آسمانها وزمین است وتمام انوارظاهروباطن عالم ازنوراو ساطع است ، اوسبحانه مرکزومنبع تمام احسان ونیکوئیهاست وخلقت عالمرا براساس خوبی ونیکوئی پایه گذاری‌کرده است وآنچه زشتی ونازیبائی‌کـه درامر خلقت بنظر ما میرسد ، این ازنارسائی‌افکارماست که‌نمیتوانیم عظمت نظم این عالمرا درك نمائیم، وهمین‌کافیست که بگوئیم : **ربّنا ما خلقت هذا باطلا** واینکه امام علیه السلام دراین عبارت عرض میکند (انت‌المحسن) اشاره براینست‌که‌ای خداتوخیرمحض ومنبع خیروکانون احسان هستی وافاضه خیرازمرکزخیرمیسراست‌کما اینکه پرتوی ازاشعه نورت‌جهانی

را منور کرده‌است ، واو ﷺ چنین دنبال میکندکه (ونحن‌المسیئون) یعنی‌فساد وبدیها ازماست وبکلی ازشأن تو خارج است ازآن جهت‌که اگر درصحنه پهناور انوارت‌که عالمی را فراگرفته است شعاعی ازآن بما نرسد ما خود حاجب بوده و مانع شدیم که از فیض نور بی بهره باشیم ، و شاید خواسته است سرّ قول حقتعالی را در این عبارت آشکار کند که میفرماید : س ۴ ی ۷۹ **ما اصابك من حسنة فمن اللّه و ما اصابك من سيّئة فمن نفسك** ؛ یعنی هر نیکی‌که بتو میرسد ای‌آدمی ازخداست (چون اومنبع فیض نیکی است) وهرچه بتو میرسد ازبدی ازقبل نفس تو یا ازشآمت معاصی تواست (چون تو خود باراده خود عامل فحشا وفساد هستی) .

با اینحال پس امام ﷺ چنین نمودارکرده‌که ای پروردگار محو کن آثار تیرگیها را ازوجود ما باپرتوی ازاشعه نور خود .

در بیان (انت‌المحسن ونحن‌المسیئون)

ایکه هستی منبع نور جهان — نور تو شد آشکارا در نهان
نور عالم پرتوی از نور تست — هرکه مینازد بخود مغرور تست
نیکی و احسان تورا باشد مدام — دانه لطفت کشد ما را بدام
کار تو خیر است و کار ما فساد — ما خصومت آوریم و تو وداد
ما گنه کاریم و تو بخشنده‌ای — بی‌گنه کی شد خدا را بنده‌ای !
پس تو نیکوکاری و ما بد خصال — این بود ما را بتو آخر مثال
که نباشد مثل تو اندر جهان — خوبی تو در جهان باشد عیان
همچنان ما را سراسر در وجود — بس بدیها رشته برهرتار و پود
بوده باشد کار ما سهو و خطا — شأن تو باشد همه لطف و عطا
بگذر از این زشتی و کردار بد — چشم از این عصیان بپوشان تا ابد
عاصیان را جمله آور در پناه — ما بد و برخوبی خود کن نگاه
پس بگیر از ما متاع خویش را — در عوض بخشا زخود درویش را

وَاَیُّ جَهْلٍ یا رَبِّ لا یَسَعُهُ جُودُكَ او اَیُّ زَمانٍ اَطْوَلُ مِنْ اَناتِكَ

وکدام جهل وغفلت است ای پروردگار من که جود و بخشش تو آن را فرو نپوشد (کدامین نادانی و ناسپاسی است کـه گنجایش ندارد آن را جود و کرم تو) ؟!! وچه مدتیست که طولانی تر ازدوران مدارای تو باشد ، یا کدام زمان است که از مدت رفق ومدارای تودرازتر باشد یعنی برای حلم وبردباری توحدّی از زمان نمیتوان قائل شد.

بیانی از تفسیر لاهیجی

درتفسیر لاهیجی آورده : که ازحضرت صادق آل محمد صلوات الله علیه و آله مرویست که هر گناهی که بنده میکند اگرچه عالم باشد لیکن ، حقیقة جاهل است چه نفس خود را بواسطه معصیت درمخاطره افکند... اینست که حضرت سجّاد علیه السلام دراین فقره ازدعا بالسان تعجب آمیزی عرض میکند : که ای پروردگار آیا چه گناهیست که از روی جهالت انجام داده شود (کـه دیگر قابل بخشایش نباشد) یعنی چه گناهی باشد !! کـه از حالت جهالت بمقام گستاخی رسیده باشد ! ودرسعه جود تو قرار نگیرد ؛ شاید این عبارت ، اشاره بقول حقتعالی باشدکه میفرماید:س ۴ ی ۱۷ **انّما التّوبة علی اللّه للّذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئك یتوب اللّه علیهم ....** براین تفسیر که خدایتعالی گناهان را که بندگان از روی جهالت مرتکب شده ودرمقام عذرخواهی برآیند وزودتر توبه نمایند ازآنها درگذشته وتوبه ایشان را قبول فرماید واز این آیه شریفه چنین مستفاد میشود که توبه کسانی که از روی جهل ونادانی مرتکب خطائی شوند قبول میشود وبمصداق خبری که گذشت عموم گناهان که از بندگان صادر میشود از روی جهالت است چون کسانیکه عاقل باشند ودانا بقبح معصیت وبا خبرازنشأه آخرت و عقوبات آن باشند ؛ هیچگاه نفس خود را در دام مکر وحیله و وسوسه شیطان نمی اندازند و متابع شهوات نمیشوند تابجهت آن مرتکب فعل قبیح شوند ؛ و چنین گفته اند : که ذکر (بجهالة) در

این آیه شریفه بجهت آنست که ؛ اختیار لذت فانیه برلذت باقیه محض جهل است ؛ پس کسیکه بجهت لذت فانیه مرتکب معصیت شود جاهل باشد .

حاصل آنکه : حقتعالی قبول توبه نمیکند مگر که از روی جهالت مرتکب عمل قبیح شوند و پیش از حضور موت توبه کنند ؛ و اینکه امام علیه السلام عرض میکند کدام نادانی باشدکه در سعه جود تو قرار نگیرد ؛ شاید براین اشاره باشد :که چه شقاوت وبدبختی بالاترازآنکه گنهکار درعین حال که دانای بقبح گناه است وعالم براینکه چه عقوباتی منتظراوست ، مرتکب جرم وخطاشود ودلیرانه باجرأت نافرمانی کردگار عالمرا نموده ازهیچ باك نداشته باشد .

و همچنین در فقره دوم‌که عرض میکند : کدام زمان از مدارای تو درازتر است ؛ بعید نیست‌که این عبارت بهمین آیه شریفه مرتبط باشد ؛ از آن جهت که آیه شریفه قبول توبه را از گناهکاران جاهل منوط بزمان نزدیك دانسته که اکثر از مفسرین (زمان نزدیك را) اوقات پیش‌ازحضور موت ذکرکرده‌اند ؛ یعنی‌توبه کنند درهرجزئی از زمان که قبل از موت باشد و لذا این لازم میآید که از طرف حقتعالی نسبت بگناهکاران تازمان توبه ایشان بردباری ومدارا حاصل شود .

در بیان فقرات مورد شرح

آنکه از بیدانشی عصیان کند — توبه کار جرم او آسان کند
از گناهان بگذرد بسیار سهل — گرخطا باشد همی از روی جهل
وای اگر دانا کند عمداً گناه — ره نیابد هرکجا گیرد پناه
برخطاکاران چنین دارم گمان — حین عصیان جهلشان گیرد عنان
ورنه دانا کِی زند آتش بدست — چون بداند سوزشش اندر پی است
پس‌کدامین جهل باشد در گناه — که نباشد شاملش عفو اِله
یا چه دورانی بود زین حد طویل — که مدارا میکند ربّ جلیل

وَ ما قَدْرُ اَعمالِنا فِی جَنْبِ نِعَمِكَ وَكَیْفَ نَستَكثِرُ اَعمالاً نُقابِلُ بِها

كَرَمَكَ بَلْ كَیْفَ یَضیقُ عَلَی الْمُذْنِبینَ ما وَسِعَهُمْ مِنْ رَحْمَتِكَ .

چه قدر و ارزشی داردکردارهای ما در مقابل نعمتهای تو ؟ یعنی اعمال ناچیز ما درجنب انعام بی‌پایان تو هیچ و بیمقدار است !؛ وچگونه توانیم‌کردار شایسته خود را چنان زیاد کنیم که با کرم بیحساب تو برابری کند ؟ بلکه چگونه عرصه فضای بی‌منتهای رحمت تو بر گناهکاران تنگ خواهد گشت ؟ وباآن سعه رحمتت‌که عالمی را فرا گرفته است ؛ چگونه مجرمین درتنگنای‌مکافات گرفته خواهند شد ؟.

هرقدر که اعمال نیکو باشد درمقابل نعم الهی ناچیزاست

باوجودیکه حضرت سجّاد علیه السلام عابدترین ازعبّاد اهل روزگار بوده و کثرت‌عبادات آن حضرت زیاده از آنست‌که در این مختصر نقل شود که چنین مشهور است ؛ هر گاه آن حضرت ازبرای نماز وضومیساخت رنگ مبارکش بزردی متغیرمیشد وچون قیام بنماز مینمود لرزه براندام مبارکش می‌افتاد وچه بسیار سجده‌های طولانی مینمود وهنگام عبادات چنان محوآثار جبروت و کبریائی میشد که دیگر سررا از پا نمیشناخت و چنین گفته‌اندکه همیشه در اءمور اجتماعی‌کوشش داشت‌که مایحتاج بیچارگان را فراهم سازد و مستمندان را دستگیری نماید و خلاصه ذکر عبادات آن حضرت خود رساله‌ای جداگانه دارد که درناسخ‌التواریخ و کشف‌الغمّه ومنتهی‌الآمال وسایر کتب دیگرشرح آن مذکور است ، با اینحال وبا این مقام عبودیت،آن‌حضرت دراین فقره از دعا چنین عرض میکند : که ای پروردگار چه هست قدر و منزلت کردارهای ما درمقابل نعم تو ؟ واین اقرار ازآن نظراست که اگر مردم میدانستندکه

گذشته از نعمتهای دنیوی نعمتهای عظیم دیگری در مقابل کوچکترین کردار نیکوی آنها در دار آخرت بآنها اعطا میشود ، هرآینه باین اعتراف که ازامام علیه السلام صادر شده توجه میکردند . ومیفهمیدندکـه در مقابل کردارشان غیر از فضل الهی مواجه باهیچ نیستند کـه خود فرموده : س ۲۴ ی ۳۸ **لیجزیهم الله احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله .** که جزا دهد خدا نیکوکاران را به‌نیکوترین پاداش بآنچه بجا آورده‌اند یعنی بهشت عدن‌کـه مشتمل است برانواع نعم مرغوبه وتختهای مرصع مرفوعه و آن چیزهائی راکه درآن بهشت جاودانی خدا وعده داده است ، بلکه‌بیفزاید ازفضل خود چیزهائی را ازنعم‌که وعده نداده باشد ودرخاطرکس هرگزخطور نکرده باشد .

خدا میداند !!

خدامیداندکه نویسنده‌این سطوربااینجاکه رسیده است نمیداند چگونه حق این مطلب را ادا نماید از آن جهت کـه در این باب بقدری آیات الهی بابیانات مختلف وارد شده‌کـه بیان هریك ازآن عبارات مقام شوق را بحدّی بالا میبردکه خواننده را از خود بیخود مینماید ، ولی چه بایدکرد که درصفحات این کتاب شریف مجال‌کوتاه وبیان آنها شاید ما را ازمقصد اصلی باز دارد؛ همینقدر ازنظر ارتباط این فقره از دعا به بسیاری ازآیات الهی ، متذکر میشویم‌کـه درموارد زیادی درقرآن مجید خدایتعالی جزای‌نیکوکاران را در دارآخرت به‌احسن وجهی تشریح‌کرده است وهریك را نسبت بمقدارکرده‌های‌آنها وعده‌های نیکووپاداش ابدی داده است ، ولو اینکه‌اعمال حسنه‌آنها دردنیا درلحظه‌کوتاهی‌انجام گرفته‌باشد.

پاداش نیکوکاران در مقابل کـردار آنهـا

سوره البقره آیه ۲۴ **و بشّرالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات انّ لهم جنّات تجری من تحتها الانهار....**

مژده ده ای‌محمد صلی الله علیه و آله نیکوکاران باایمان را (درمقابل‌کارهای شایسته‌ای‌که‌کرده‌اند)،کـه از برای ایشان مهیا شده است در دار آخرت بوستانهـای متعدده که ازغایت کثرت اشجار روی زمین‌آنهاپوشیده‌شده باشد ودرآن‌انواع میوه‌های متلونه واطعمه مختلفه موجود باشد (که بمجرد اراده،ازآنها استفاده‌خواهندکرد) و در دنباله‌این‌آیه‌شریفه بیانی‌دارد که‌انواع منافع‌ولذّات‌را برای‌نیکوکاران‌جمع‌کرده‌است .

وچنین گفته‌اند :که ذکرجمع در (جنّات) بجهت آن است‌که بساتین بهشت هفتند، که عبارتند ازجنّت فردوس وجنّت عدن وجنّت نعیم وجنّةالخلد وجنّت‌المأوی و جنّة عالیه ، ودارالسلام‌که‌هریك ازآنها مراتب ودرجات متفاوته دارندبرحسب‌تفاوت اعمال وذکرهریك جداگانه ومکرر درقرآن مجید شده است .

جنت فردوس

سوره الکهف آیه ۱۰۷ **انّ الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات کانت لهم جنّات الفردوس نزلا .**

بدرستیکه آنها که ایمان آوردند ونیکوکاری کردند ازبرای ایشان مهیا شده‌است بهشتهای فردوس یعنی بوستانهائی مشتمل براشجارآراسته و پاکیزه ؛ و مرویست که فردوس ارفع درجات جنان است .

جنّات عدن

سوره مریم آیه ۶۱ **جنّات عدن‌الّتی‌وعدالرّحمٰن عباده بالغیب انّه‌کان وعده مأتیّا .**

آن بهشتهائی(بهشتهای با اقامت وخلود) که وعده داده است خدایتعالی بندگان خود را درحالتی‌که‌غایب‌اند ازایشان یا ایشان ازآنها غایب شده‌اند وگویندکه‌چشمه تسنیم درجنّات عدن باشد وآن جنّت را هیچ چشمی‌ندیده وبرخاطرهیچ بشری‌نگذشته وآنجا مقام انبیا وصدّیقان وشهدا باشد ، واین چنین بهشتی ازبرای نیکوکاران آماده است وبدرستیکه وعده خدایتعالی‌آمدنی وآینده است ومحقق‌الوقوع باشد ودر تفاسیر روایات بسیاری ازاهمیت این مقام ذکرشده است .

جنّات نعیم

سوره‌لقمان‌آیه ۸ **انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات لهم جنّات النّعیم**

آنانکه گرویدند بخدا ورسول وکارهای شایسته‌کردند ازبرای‌آنها بهشتهائی‌بانعمت است وثابت است نعیم آن جنّات ازبرای ایشان درحالیکه درآنجا جاوید باشند و در ۱۱ مورد است‌که خدایتعالی درقرآن مجید ذکرجنّات نعیم راکرده از جمله در سوره الواقعه‌مقام مقرّبین‌را دراین‌جنّت‌ذکرکرده‌است‌که: **اولئك المقرّبون فی‌جنّات‌النّعیم** یعنی‌آن گروه (سابقان) نزدیك گردانیده شده‌اند از روی درجه و مرتبه که درجات

ایشان نزدیك است بعرش خدای در جنّات نعیم ، ودرآنجا بوستانهائیست کـه بانواع نعمت وکرامت آراسته شده است مرادآن است که ایشان دراعلی درجات جنان وارفع مراتب آن خواهند بودکه نزدیك عرش اوسبحانه است ومستغرق بحار رحمت بیغایت وکرامت بی‌نهایت شوند ـ ودرعبارات دیگرجایگاه متّقین را هم دراین مقام ذکرکرده که میفرماید : **انّ المتّقین فی جنّات النّعیم .**

جنّت‌المأوی

سوره السجّده آیه ۱۹ **امّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات فلهم جنّات المأوی نزلا بماکانوا یعملون**

واما آنانکه گرویده‌اند وکردار شایسته‌کردند پس ازبرای ایشان است بوستانهائی که مأوای حقیقی است ، چه دنیا منزلیست‌که ناچار ازآن ارتحال میبایدکرد بخلاف عقبا که دارالخلود است و گویند که جنّت‌المأوی جنّتی است ازجنان که بریمین عرش است کقوله تعالی **و لقد رآه نزلة اخری ،عند سدرة‌المنتهی،عندهاجنّة‌المأوی** واز ابن عباس مرویست که تسمیه‌آن بمأوی جهت‌آن است کـه ارواح شهداء و صلحا درآن‌جای گیرندوحقتعالی‌روزقیامت‌آن را بمؤمنان خالص‌العقیده ومخلص‌العمل‌دهد.

واعطای این بهشت برنیکوکاران با ایمان بمنزله پیشکشی باشد ، یعنی ماحضری که برای مهمان آورند ، وپس از دخول دراین بهشت ، نعم‌کلیه کـه بکنه آن نتوان رسید بایشان ارزانی دارند از جهت‌آنکه کـردار شایسته آنها ایشان را مستحق این کرامت‌کرده است .

جنّة عالیه

در سوره الحاقه در شرح روز یکـه محاسبه بندگان نزد پروردگارشان عرضه میشود در حالات آن گروه از مردم کـه نوشته‌کردارشان را بدست‌راستشان‌داده میشود مژده مقام خلودآنهارا (**فی جنة عالیه**) میدهد ، یعنی‌آنها دربهشتی جایگزین میشوند که بلند است مکان آن یامرتفع است درجات وابنیه واشجار آن ، و گفته‌اند آن بهشتی کـه درآسمان است (وشاید اشاره بهمان اعلی علّیین باشد) .

در ذکر دارالسّلام سوره یونس آیه ۲۵ **واللّه یدعوا الی دارالسّلام** و در سوره انعام آیه ۱۲۷ **لهم دارالسّلام عند ربّهم** .

براین تفسیر: که خدایتعالی میخواند بندگان خود را بسوی‌سرای سلامت از زوال و نقص و کدورت وسایر آفات وعاهات و نکبات و بلیّات وشاید مراد همان جنّت نعیم باشد که‌محتویست براحت بی‌محنت و گنج بی‌رنج وکرامت بی‌اهانت و نعمت بی‌انقطاع.

حاصل مطلب حاصل آنکه بیان ما دراینجا ازذکراوصاف بهشت نبود بلکه اگر بخواستیم براین بیان بپردازیم هیهات که بتوانستیم کوچکترین‌مناظروضعیف‌ترین‌عوالمی‌ازآن‌رامجسم‌سازیم‌و بدیهیست که کیفیت‌واوصاف آن زیاده ازآن است‌که دراین مختصر گنجانیده شود ، ولکن دراینجا منظور ازذکر اعمال بیمقدار و کردار ناچیزماست درمقابل نعمتهای پروردگار عالم واینکه چگونه امام علیه السلام و با چه لسان تشکّر آمیزی این بیان را متذکر شده و عرض میکند :

(وما قدر اعمالنا فی جنب نعمك)

در بیان فقرات مورد شرح

گر بسنجی ارزش کردار خویش — یك‌جو ارزش باشدت ازکرده بیش
گر بگیری کار نیکان را قیاس — باشد آنها قولشان براین اساس
خود چه باشد ارزش کردار ما ؟ — پیش انعام تو ای دلدار ما
آنهمه احسان و آن بیحد نعیم — آن پیابی جود و بخشش از کریم
در عوض ما را چه باشد کرده‌ای — چه کند در نزد آقا برده‌ای ؟
که ندارد چیز دیگر غیر جان — یك اشارت بس پی تسلیم آن
آنکه را مایه نباشد هیچ هیچ — پس از او روی توقع را به پیچ
من چه دارم‌که فرستم نزد دوست — یاکه چشمم برچه اعمالی نکوست
این مثل که در عوام آید بکار — کاسه جائی بر که باز آرد تغار

کاسه خالی ندارد تحفه سود — گـر فرستی نزد هرصاحب وجود
هان شنیدم که نداران را کـریم — دست خالیشان بگیـرد برنعیم
کی توان افزون نمودن کرده را — تا بحدّ نعمت حق بنده را
یا چسان کردن مقابل این نعیم — کـه بود در خور مقام آن کریم
بلکه ما را باشد این بسیار ننگ — که بوسع رحمت آید عرصه تنگ
چونکه باشدصحنه رحمت وسیع — همچنان در آن مقاماتی رفیع
من ندیدم عالمی زینسان عریض — هرکه‌داخل ، شد زفیضش مستفیض



یا واسع المغفرة یا باسط الیدین بالرّحمة .

ای کسی که عرصه مغفرت وآمرزشت وسیع ودودست اقتدارت برحمت گشاده است. یعنی ای آمرزنده گناهکارانی که جرمشان قابل بخشش نیست، وای آنکه درمیان دودست قدرت خود صحنه پهناور رحمت را توسعه بخشیدی و در آن میان جود وکرم خود را برخاص وعام ارزانی داشتی !.

خدایتعالی بسیار آمرزنده است واین عبارت دو نام شریف ازاسماء الهی است که اصلا خدایتعالی درقرآن مجید خود را چنین معرفی کرده ودر سوره النّجم در قسمتی ازآیه ۳۲ چنین میفرماید که : **انّ ربّك واسع المغفرة .** یعنی بعدازآنکه درآیه قبل متذکر میشود ، پاداش نیکوکاران را بمثوبت نیکو که آن ریاض جنان است وسزای بدکاران را بعقوبت آنچه عمل کرده اند که آن عذاب نیران است وهمچنین شرحی درصفت نیکوکاران واجتناب کنندگان از گناهان کبیره بیان میکند ، سپس چنین میفرماید : که بتحقیق پروردگار تو بسیارآمرزنده است .

عالم ربّانی ملافتح الله کاشانی در ذیل این عبارت چنین آورده است : که مغفرت او بروجهی وسیع است که بهمه گناهان وارسیده ، ومی شاید گفت که ذکراین کلام درعقب وعید گناهکاران و وعد نیکوکاران بجهت آن باشد که تاصاحب کبیره از رحمت واسعه او مأیوس نباشد وتوهم وجوب عقاب نکند .

چنین گویند : که یکی از اکابر در مناجات میگفته : بار خدایا اگرهمه عالمرا بسوزی مشتی خاك را سوخته باشی واگرهمه عالمرا بیامرزی مشتی خاك را آمرزیده باشی ؛ ندائی باو رسید که **(انّ اللّه یغفرالذنوب جمیعا انه هوالغفورالرّحیم)**

درعدةالداعی آورده که روایت کرده عمر بن شعیب ازپدرخود واوازپیغمبر صلی الله علیه وآله: که جبرئیل علیه السلام دعای معروف **(یامن اظهرالجمیل)** را بابشارتی ازثواب کلمات آن

ازبرای پیغمبر اکرم هدیه آورده ودر ضمن شرح ثواب قرائت عبارات گفته است که چون کسی گوید : **(یاواسع المغفرة)** خدایتعالی بگشاید از برای‌اوهفتاد در رحمت؛ پس او فرو رود در رحمت‌خدای عزّوجل تاوقتی‌که‌بیرون رود ازدنیا ، وهر گاه گوید: **(یاباسط الیدین بالرّحمة)** بگستراند خدایتعالی دست خود را براو برحمت .

درباب مغفرت و آمرزش خدایتعالی مطالبی بسیار است که شرح اغلب از آنها بمناسبت دراین کتاب بیاید .

خدایتعالی بسیار آمرزنده است

گر کنه کارم بسی دارم امید — که بغفران داده‌ای ما را نوید
من که سر تا پا غریق رحمتم — کی ز رحمت آوری در زحمتم
خود بگفتی رحمتم باشد وسیع — چون گناهان را بیامرزم جمیع
پس نباشد غم مرا در کار خویش — گر گناهم باشد از اندازه بیش
لیك دارم خجلت از روی سیاه — که بعصیان عمر خود کردم تباه
دانم آخر بخششت آید بکار — بگذری از من ولی من شرمسار
خوش بگفتا هاتفی از غیب دوش — که گنه بخشد خدای جرم پوش
هرکسی این مژده رحمت شنید — در محبّت سر زپا از خود ندید
آری این خود شیوه جانان بود — که‌خلاف از ما ، گذشت ازآن بود
پس خطا باشد زنم برعشق لاف ! — باشد عاشق آنکه میبخشد خلاف
ایکه باشد رحمتت از حد وسیع — لطف بنما داخلم کن بی شفیع



فو عزّتك يا سيّدى لوانتهرتنى (۱) ما برحت من (۲) بابك و لا كففت

عن تملّقك لما انتهى الىّ من المعرفة بجودك وكرمك

پس بعزّت وبزرگواریت قسم ؛ ای آقای من : اگرمرا ازپیشگاه رحمت ومغفرت خود برانی ، ازتو دوری نجویم وروی برنتابم ، وچندانکه عنایتم نکنی ازتملّقت باز نایستم ، و این سماجت واصرار من بردرآستان تو از معرفتی است که بجود و کرمت یافته‌ام یعنی شناختم تورا بوسعت رحمت وبخشش بافضیلت !

سوگند بعزّت خدایتعالی!

تمام عزّتهای دنیا و آخرت ازحق عزّوجل میباشد واوسبحانه غالب وعزیزمطلق است که خود درقرآن مجید مکرر فرموده : **انّ العزّة للّه جميعا** یعنی جمیع عزّت از جانب اوست و بهر کس که خواهد عزّت میبخشد ، قوله تعالی : **تعزّ من تشاء** ، و همچنین است هر کس که برای خود عزّت وشرف وارجمندی خواهد باید که ازصاحب و مالك عزّت طلب کند همچنانکه بعزّت او رسول ومؤمنان عزیزوارجمند میشوند واوسبحانه ازبرای اولیای خود که در قرآن مجید عزّت را آورده عطف بعزّت خود داده‌که میفرماید : **وللّه العزّة و لرسوله وللمؤمنين** که درواقع عزّت هرفرد وهرچیز درعالم ازعزّت اوسبحانه‌است و گفته‌اند: که عزّخدایتعالی پنج است ؛ عزّملك وبقاء ، عزّعظمت و کبریاء ، عزّ بذل و عطاء ، عزّجلال وبها ، عزّرفعت و علا .

پس با اینحال امام علیه السلام بعد از آنکه خدایتعالی را بوسعت مغفرت و گشادگی

---

(۱) دربعضی نسخ ، لو نهرتني

(۲) عن

رحمت میخواند ؛ سپس باین مقام عظیم (عزّت و جلال او) سوگند یادکـرده و مطلب مهمی را عرضه میدارد ، واو ﷺ دراین عبارت رمز بسیار دقیقی بکاربرده که‌یك‌حالت ناچاریرا توأم وآمیخته باسوگند کرده وعرض میکند بمقام عزّتت قسم ای پرورد گار اگرمرا ازدرگاهت برانی بجای دیگر نخواهم رفت (یعنی کجامیتوان رفت وچگونه میتوان از وی دوری نمود وحال‌آنکه همه جا وهمیشه بما نزدیك و هیچگاه از سلطه اقتدار او بیرون نخواهیم رفت) وچون امـر چنین است عرض میکند !! ولا کففت عن تملّقك دست نمیکشم ازتملّق تو (وباز نمی‌ایستم از التجا و التماس بسوی تو) ازآن جهت که مرا معرفتی حاصل ، وثابت شده است‌که تو صاحب جود و کرم هستی .

در بیان فقرات مورد شرح

چون بعزّت کـردمت سوگند یاد — خاطر افسرده شد زین کرده شاد
تو عزیزی اصل عزّت در جهـان — باشد از تو منصب شاهنشهان
عزّ جاه و عزّ ملك و عزّ مـال — جمله باشد از وجود ذوالجلال
عزّ رفعت عزّ بخشش با عطـا — باشد از آن ذات پاك کبـریا
پس قسم برعزّتت ای کـردگـار — کـه نگیرم من زدرگاهت کنار
گر برانی عاصیان از نزد خویش — من زخجلت برندارم سرزپیش
گـر نبـاشی بردلم فریادرس — هرگـز از تو روتنابم سوی کس
گر نگیری ظلمت جسمم به نور — نورت از ظلمت کجـا ماند بدور
از تملّق برنگـردانم زبان — تاکنی دعوت مرا سوی جنان
همچنان دارم بس از تو التماس — تا بخوبانم دهی آنجـا تماس
اینکـه دست از دامن تو نگسلم — معـرفت شد از تو حاصل در دلم
کـه توئی بخشنده عزّ و بقا — صاحب جود و کـرامت با سخا

و انت الفاعل لما تشآء تعذب من تشآء بما تشآء كيف تشآء و ترحم من تشآء بما تشاء كيف تشآء؛ لا تسئل عن فعلك ولا تنازع في ملكك ولا تشاركك في امرك ولا تضاد في حكمك ولا يعترض عليك احد في تدبيرك لك الخلق والامر تبارك الله رب العالمين .

توئی کـه هرچه اراده فرمائی بجاآوری ؛ وعذاب کنی هر کس را کـه خواهی ، بآنچه که خواهی (بآن اندازه که مقصرش شناسی) و بهر کیفیت کـه اراده فرمائی ؛ و مورد بخشایش و رحمت قرار دهی هر کرا کـه خواهی ؛ و بخواست خود از خوان رحمتت بهره مند سازی بهر نحو وبهرطریق وهر کیفیت که خواهی .

(هرکس را کـه خواهی مستحق رحمت یا مستوجب زجر و شکنجه قرار دهی) برکـرده‌هایت‌کسی را یارای دم زدن نیست ودرامور سلطنت مطلقت احدی را قدرت منازعت نه !! وانباز گرفته نمیشوی درامروفرمانت ، وعناد کرده نمیشود در حُکمت؛ یعنی کسی را آن لیاقت نیست که‌باحکمتت مخالف باشد ، وهیچکس را شایستگی نه که به تدبیرت معارض شود (یادرکار ساختمان این عالم برتو اعتراض نماید) چون از برای‌تواست‌آفرینش‌وفرمانفرمائی‌این‌جهان‌وآن‌جهان؛ای بزرگوارپروردگارعالمیان.

یك سلسله ازحقایق قرآن مجبد

امام علیه السلام در این عبارات یك سلسله از حقایق قرآن مجید را بلسان دعا درآورده وبعد ازآنکه بعزّت پروردگار سوگند یاد میکند که (اگر رانده شود ازآستان اوسبحانه روی برنخواهد تافت) سپس علّت رها

نکردن واصرارخود را برآن درگاه چنین میرساند : کهاوعزّوجل فاعل لما یشاء است وگواه فرمایش آنجناب در قرآن مجید بسیار روشن است که خدایتعالی خود مکرّر فرموده : **انّ اللّه یفعل مایشآء** ؛ یعنی خدا میکند آنچه را کـه بخواهد ، و از آن طرف درآیات بسیاری بابیانات مختلف‌این حقیقت را تشریح فرموده وجائی‌میفرماید: **یهدی من یشآء** ؛ یعنی‌هدایت میکند هر که‌راخواهد وجای‌دیگر: **یضلّ من یشآء**؛ وبخود وامیگذارد هر که را خواهد ؛ وهمچنین عبارات دیگـر : **یزکّی من یشآء** ؛ **و یرزق من یشآء** ؛ **و یخلق مایشآء** ؛ **و یعذّب من یشآء** ؛ **و ینصـر من یشآء** ؛ **ویبسط الرزق لمن یشآء** ؛ **و یدخل من یشآء فی رحمته** وخلاصه بمصداق معنای جامع‌که فرموده (یفعل مایشآء و یحکم ما یرید) تمام این عبارات فرمانفرمائی مطلق اورا سبحانه تثبیت مینماید واین معنی را میرساند که غیرازاوسبحانه هیچکس وهیچ چیز درامور مؤثر نیست .

مطالبی درجبر

ولکن بدیهی است کـه نبایستی این توهّم پیش آید کـه این مطالب‌قرآنی را اهل (جبر) برای خود دست‌آویزی قراردهند وبگویند حال که‌چنین است ؛ وتمام امورات بخواست باریتعالی است کسی‌را اختیاری برای تحصیل مقامات دنیا وآخرت نیست ؛ نه چنین است !! و این موضوع خود بحث مفصلی دارد ومسئله مهمی است که بزرگان دین ازطریق ادلّه وبراهین قرآنی آن را حل نموده‌اند واین مختصر گنجایش‌آن را ندارد ؛ لکن همینقدر متذکرمیشویم کـه بعضی ازآیات قرآن مجید را نمیتوان به‌تنهائی تفسیر نمود ونتیجه گرفت بلکه متممی داردکه بایستی بکمك آیات دیگر با عبارات مقدّم و مؤخّر آن معنای واقعی را درك نمود ؛ مثلا اینکـه خدایتعـالی میفرماید : **یضلّ من یشآء** ؛ بایستی دید کـه خود حقتعـالی در خصوص چه دسته‌ای این بیان را آورده ، چون در مقابل میفـرماید : **و یضلّ اللّه الظالمین** ؛ یا :**کذلك یضلّ اللّه من هو مسرف مرتاب** و نیز عبارات دیگر؛ پس معلوم میشودکه خدایتعالی چه سنخ ازبندگان را درمعرض گمراهی قرار میدهد ؛ وهمچنین در مقام هدایت کـه میفرماید : **یهدی من یشآء** ؛ در مقابل چه

عبارات بسیاری براین مضامین آورده که . **لایهدی القوم الفاسقین ؛ لایهدی کیدالخائنین ؛ لایهدی‌من‌هو کاذب کفّار** ؛ وهکذا ؛ پس‌معلوم میشود که چه‌کسانی درمسیرضلالت ویا هدایت قرارمیگیرند ؛ ومقدمه اضلال وهدایت‌حق بدست بندگان جاری میگردد ؛ وهمچنین درعبارات دیگرآنها که مورد رحمت وآنها که موردسخط وغضب خدایتعالی قرار میگیرند همه ازنتیجه و بازگشت اعمال و افعال ایشان بوده وبلاتردید درامور تکلیفی اختیار از احدی سلب نیست و همانطور که گذشت در این باب مطالب بسیار است که ادامه آن ما را ازمقصد اصلی باز میدارد ؛ و نگارنده در کتاب (سرنوشت‌انسان) چاپ اول ازصفحه۱۸۴ الیٰ‌صفحه۱۹۱ درباب (مطالبی‌درجبر) این موضوع را بطور اختصار وبقدرتوانائی ازنظرقرآن حلاجی‌کرده است طالبین بآن کتاب مراجعه نمایند .

مراجعه باصل مطلب

ازاصل مطلب دور نشویم که‌امام علیه‌السلام عرض میکند (انت‌الفاعل لما تشاء) اشاره براینکه خدایتعالی بکند آنچه را که خواهد و هیچکس او را منع نتواندکرد چه او غالب وقادر مطلق است و ماسوای او درنهایت عجزوافتقار ومذلّت واحتیاج ؛ سپس چنین دنبال میکند که لا تسئل عن فعلك و این اشاره بهمان قول حقتعالی باشد که در قسمتی از آیه ۲۱ سوره انبیاء میفرماید : **لایسئل عمّا یفعل** یعنی پرسیده‌نشود اوسبحانه‌ازآنچه میکند بجهت عظمت وسلطنت ذاتیه وتفرد بالوهیّت ؛ ویا بسبب‌آنکه درعقول مرکوزاست‌که هرچه کند عین حکمت وصواب باشد ومعلّل بدواعی مصلحت است ؛ چون مقرر است که مشیّت اوسبحانه تابع حکمت اواست .

امروفرمان درجهان آفرینش تنها درقدرت پروردگاراست

سپس ادامه میدهد که ای پروردگار درپادشاهیت‌کسی‌راقدرت منازعه نیست ودرحکومت و فرمانفرمائیت هیچکس تورا انباز نباشد وباتوعناد نتواند ورزید ودرتدبیرتو در (ملکداری)کسی را یارای اعتراض نیست و در پایان این بیانات‌عرض میکند: لك‌الخلق والامر تبارك الله ربّ‌العالمین واین عبارت عین قول حقتعالی‌است که درسوره

اعراف آیه ۵۴ میفرماید : **الا له الخلق والامر تبارك اللّه ربّ العالمین** و شاید امام علیه السلام این عبارت را دراینجا ازآن نظر بکار برده‌که این جمله متمم آیه‌ایست‌که رمزعالم خلقت وآفرینش آسمانها وزمین را بنحو جالبی بیان میدارد و امر و قدرت حقتعالی را بصراحت آشکار میسازد ؛ براین وجه که از اول آیه شریفه میفرماید : پروردگار شما پروردگاریست که مستجمع جمیع صفات کمال است ؛ اوست آنکس که بیافرید آسمانها وزمین را بی ماده وآلتی درمقدار زمان شش روز (اگرچه قادر بود که بچشم زدنی همه چیزها را بیافریند) اما بجهت آنکه بندگان را تعلیم کندکه درکارها تعجیل نکنند وبا تأنّی‌کارنمایند بمدت شش روزآنها را بیافرید ؛ پس‌مستولی شد اراده او برآفرینش عرش براستی واستقامت ؛ ودر کشیدشب تاریك را بروز روشن و بیافرید آفتاب و ماه و ستارگان را در حالیکه رام شده گانند بفرمان او ، وبقضاء و تصرف او ؛ یعنی مطیع فرمان اویند درمجاری خود بتدبیر وضع آن (وخلق آنها بجهت منافع عباد است) سپس در پایان این عبارات از نظر بیان قدرت کامله خود میفرماید : **الا له الخلق و الامر** یعنی بدانید و آگاه باشید که همانا اوراست امر وفرمان وآفرینش جمیع مکوّنات وهمه‌کائنات ؛ و مراوراست فرمان نافذ که مقرون بمصلحت باشد ؛ چه موجد همه چیز ومتصرف درجمیع امور اوست نه غیراو و بزرگ است خداوند بوحدانیّت درالوهیّت وفردانیّت وربوبیّت که‌او پروردگارجهانیان است.

ودر موارد بسیار دیگر ازقرآن مجید است‌که خدایتعالی امروفرمان ودستور را در عالم، خاص خودقرار داده ؛ جائی میفرماید : **بل للّه الامرجمیعا** و جای دیگر **قل انّ الامر کله‌للّه** یعنی تمامی امر و فرمان در قدرت پروردگار عالمیان است (حاشا وکلا کسی را که غیرازاین گمان داشته باشد) .

دربیان (وانت الفاعل لما تشاء)

ای توئی فرمانروای انس و جان — جمله فرمان باشدت اندر جهان
آنکه را خواهی رهانی از عذاب — وان دیگر خواهی ببخشائی ثواب
آنکه‌را خواهی کنی‌خواروخفیف — دیگری را هم عزیز و هم شریف

هر که‌خواهی‌هرچه‌خواهی‌هرطریق یاسخط یا رحمت آری برغریق
عـزت و ذلّت همه فقـر و غنا باشد از تو چون زدی اول بنا
صادق آمد قول یحکم مایرید چونکـه یفعل مایشا را شد مزید
گـر بگیـری برعذابم یا ثواب کس نپرسد علّت زجر و مثاب
معنی قدرت همین باشد کـه شاه هم کند آزاد و هم بخشد گناه
نه معارض باشدش در کار خویش نه مشارك‌کرده برخود یار خویش
من ندیدم قادری زینسان مطـاع کـه نیارد کس بفرمانش نزاع
آفرین برخلقتت صد آفرین کـه بفرمانت بود عرش و زمین
امـر تو نافذ سراسر در جهـان حُکمت اجرا آشکارا و نهان
نیست جز تو کس مدبّر در امور تو پدید آرنده حزن و سرور
هم اهانت از تو باشد هم کرام هم نکوکاران ببخشی هم لئام
نیست در حکم تو انباز و شریك چونکه‌خواندی‌مقتدر خودراملیك
خود تبارك گفته‌ای در امر خویش تا نگوید دیگر از آن گفته بیش
چون نباشد رعیتی را این سلوك کـه کلامش بهتـر آید از ملوك



يا ربِ هذا مقام من لا ذبك واستجار بكرمك والف احسانك و نعمك

وانت الجواد الذى لا يضيق عفوك ولا ينقص فضلك ولا تقل رحمتك .

ای پروردگار من ؛ همانا اینست وچنین است ، مقام وایستادنگاه کسی‌که پناه آورد بحضرت تو و زنهار جوینده است بکرمت (یعنی توسّل جسته است بکرم تو) والفت گیرنده است باحسان ونعمت تو ؛ و توئی آن بخشاینده که وسعت میدان عفوت هیچگاه تنگی نگیرد و هرقدر افزونی بخشی از فضل توکاهیده نشده و نقصان نپذیرد و آنچه و هرمقدار که از دریای رحمتت یا ازخزائن‌کرمت برداشته شود از آن کم نیامده وهیچ قلّت نیابد .

هنگام سحر بهترین اوقات (و بهترین مقام) برای افشای راز ونیاز باپروردگار است

بعدازآنکه امام علیه السلام چنین نمودارکرد : که قدرتی درعالم بالاترازقدرت باریتعالی نیست ؛ واوسبحانه همه‌کاره است ؛ سپس اشاره براین فرماید : حال که امرچنین است وتمام امور دنیا وآخرت درقبضه‌اقتداراوست ؛ پس‌اینجا جائیست (یاچنین مورد دارد) که تنها باید پناه بحضرت او جست ؛ یعنی همه چیز را باید ازاو مسئلت کرد و از او خواستار شد : هدایت وارشاد ، عزّت و اکرام ، عفو و بخشش ، نیکوئی و احسان . آمرزش وغفران ، وخلاصه خیردنیا وآخرت را همه باید ازاو طلب‌کرد .

درتحفة‌الاعزه : در ذیل این عبارت (یاربّ هذا مقام من لاذبك)آورده :که ممکن است معنی زمانی ملحوظ باشد (یعنی ای پروردگار من این زمان یا این وقت سحر هنگامیست که بتو گرایند و برتو پناه جویند)کما اینکه در قنوت وتردارد : هذا مقام العائذبك من‌النّار .

نگارنده گوید : بعید نیست که‌معنی‌چنین باشد ؛ ازآن نظر که‌اولا وقت خواندن این دعای شریف در ثلث سوم (وقت سحر) شبهای ماه مبارك رمضان تعیین شده که بهترین اوقات وهنگام راز ونیاز واقرار بگناهان وموقع تقاضای عفو وبخشش است ؛ و در ثانی مرحوم محدّث قمی رحمةالله علیه در مفاتیح بعد از دعای ابوحمزه ثمالی دعای دیگری از مصباح شیخ نقل‌کرده که آن را هم اختصاص بوقت سحرشبهای ماه مبارك رمضان داده ودارای مضامین بسیارعالی میباشدکه‌ازجمله : بعد ازآنکه‌خواننده اصرار در طلب عفو و بخشش مینماید سپس چنین مسئلت دارد که همین امشب و همین ساعت (وقت سحر) رحم کن برمن وپاك کن دلم را ازریا وزبانم را ازدروغ وچشمم را ازخیانت وهکذا .... وشاهد اینجا میباشد که بعد ازآن ، دعا را باین عبارات دنبال میکند : یاربّ هذا مقام العائذ بك من النّار ، هذا مقام المستجیر بك من النّار ، هذا مقام المستغیث بك من‌النّار ، هذا مقام الهارب الیك من‌النّار ، هذا مقام من یبوء لك بخطیئته ویعترف بذنبه ویتوب الی ربّه ، هذا مقام البائس الفقیر، هذا مقام الخائف ـ المستجیر ، هذا مقام المحزون المکروب ، هذا مقام المغموم المهموم ، هذا مقام ـ الغریب‌الغریق ، هذا مقام المستوحش‌الفرق ، هذا مقام من لایجد لذنبه غافرا غیرك ولالضعفه‌مقوّیا الّا انت ولا لهمّه مفرّجاً سواك یا الله یا کریم .

براین معنی وبراین اشاره‌که این شب و این ساعت واین وقت سحر موقعیست‌که پناه جویند بتو از دوزخ واین مقام دادرس جوی تواست از دوزخ ، این مقام گریزان بتواست از دوزخ ، این مقام‌کسی است که بار خطا برایت بدوش دارد واعتراف‌بگناه کند و توبه کند بدر گاه پرورد گارش این مقام بیچاره و نداراست ؛ این مقام ترسان وپناهگیراست ، این مقام اندوهناك و گرفتار است ، این مقام غمنده وپریشان است ؛ این مقام آواره غرقه است ، این مقام وحشت زده لرزنده است ، این مقام کسی است که نیابد برای گناهش آمرزنده‌ای غیرتو، و نه برای ناتوانیش نیرو بخشی جز تو ، ونه برای گشاینده گره ازکارش گشاینده‌ای جز تو ای خدای‌کریم .

پس باین اعتبارات میتوان (مقام) را در مورد شرح موقعیت زمانی معنی نمود ،

بخصوص اینکـه وقت سحرکـه در اینجا اشاره بآن شده است فضیلتی بسیار دارد واز شریف ترین اوقات شبانه روز استکـه از نظر استجابت دعا در آن وقت خود بحثی جداگانه دارد و در کتب ادعیه شرح آن کاملا مذکور است و معنای همین عبارات مترادفی که گذشت خود اهمیت این موقعیت ، ومقام سحررا میرساند .

در بیان فقرات مورد شرح

چون تورا تنها بود قدرت تمـام — پس پناگاهم توئی در هرمقـام
تا کـه براحسانت الفت یافتم — هرمقـامی بردرت بشتافتم
خو گـرفتم برنعیمت هر زمان — چون نمودی رحمت خود را عیان
گـر ببخشی خلق عالم از کـرم — کم کجـا آید زجودت یك درم
ور کنی از فضل خود بخشش زیاد — لا تقلّ رحمتك انت الجواد
هرچه باشد بخششت ازحد برون — رحمتت گـردد فزون اندر فزون
پس بگیـرم درِ پنـاه تو امان — هرمکان و هرمقـام و هرزمان



وَقَدْ تَوَثَّقْنا مِنْكَ بِالصَّفْحِ الْقَدِيمِ وَ الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ .

همانا واثق شدیم بعنایت قدیمت ؛ یعنی بدرستیکه اعتماد یافته‌ایم بگذشت دیرینه تو ؛ ونیز وثوق واعتماد پیدا کرده‌ایم بفضل عظیم تو که **(واللّه ذوالفضل العظیم)** وهمچنین پشت گرمی واعتماد ما برحمت واسعه تو است .

حاصل تمام معانی در چندکلمه

اگرخواننده عزیز تا این قسمت بشرح این دعای شریف توجه کرده باشد خواهد یافت که تمام مطالب روی چند موضوع بیشتر دور نمیزند ؛ یکقسمت در شناسائی و تحمید وتقدیس و سپاس خدایتعالی وقسمت دوم درطلب عفو واقرار بگناه وذکر نعم ومسئلت درخیردنیا وآخرت ، وقسمت سوم درذکر بعضی ازصفات اوجلّ شأنه ، ازقهروانتقام ، عفووبخشش ، حلم‌وبردباری ، جود وکرم، و فضل و رحمت میباشد ؛ که اساس این دعا و شاید ادعیه دیگر برهمین چند کلام پایه گذاری شده است وبیان ذکر اوصاف در این کلام ازنظر آنست که چون هریك از صفات در واقع مظهرپذیرش هریك ازخواسته‌ها میباشد ازاین جهت هریك درعباراتی بابیانات مختلف آورده شده تابذکرآن اوصاف ازخاصیت معنای آنها نتیجه گرفته ومراد حاصل شود .

ولکن قابل توجه آنست که امام علیه السلام باوجودیکه درمقام دعا حالت خوف ورجاء خود را کاملا نمودار کرده (که شرح آن قبلا گذشت) درعین حال فضل ورحمت باریتعالی را بیشتر یادآور شده وبخصوص درمیدان وسیع رحمت پافشاری زیادی کرده است ، همچنانکه درهمین دعای شریف جائی عرض میکند : پروردگارا شناختم تورا بوسعت رحمت ، وجای دیگر:کجاست رحمت واسعه تو ؟ و در مقامی عرض میکند : چگونه تنگ گرفته میشود برگناهکاران و حال آنکه دامنه رحمت تو وسیع است ؛ ودرعبارت مورد شرح چنین اشاره میفرماید که همانا اعتماد یافته‌ایم برحمت واسعه

تو و نیز درصحیفه سجّادیه و بعضی از ادعیه منسوبه دیگر بآن بزرگوار دیده میشودکه درباب رحمت خدایتعالی بیانات بسیاری آورده شده است و نه تنها دعائی که‌ازحضرت سجّاد علیه السلام رسیده چنین باشد بلکـه شاید اکثر دعاهائیکه از ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین رسیده اینطور است ، کما اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام دعای کمیل را باین عبارت افتتاح‌کرده وعرض میکند : (اللّهمّ انی اسئلك برحمتك الّتی وسعت‌کلّ شئ) یعنی دراولّین بیان خود وسعت رحمت الهی را متذکرشده و عرض میکند : بارالها از تو مسئلت میکنم برحمتت‌که همه چیزرا فراگرفته است ؛ وشرح مبسوطی‌که در کتب ادعیه در باب رحمت باریتعالی مذکور است در اینجـا مجالی برای بیان آن نیست وهمین اندازه‌متذکرمیشویم؛ که‌نقل‌است‌ازصدوق‌علیه‌الرحمه‌از یکی ازائمه‌هدی‌که‌چون قیامت قیام کند آنقدر رحمت الهی وسعت یابد وآنقدر ازعاصیان فوج فوج آمرزیده شوند که شیطان رجیم درطمع عفوخداوند کریم افتد .

وسعت رحمت خدایتعالی ازنظرقرآن مجید

همانطورکه‌خدایتعالی درقرآن مجید دستوراتی برای بندگان صادر فرموده و تکالیفی برای آنهـا نوشته است ؛ کقوله تعالی (کتب علیکم الصیام....) و هکذا ؛ مثل اینکه برای خود هم وظیفه‌ای مقرّر داشته است (والبته شاید بیان این عبارت ازلسان ما ؛ در شأن حضرت ربوبیّت‌نباشد) ولی بمصداق‌کلم الناس علی قدر عقولهم،این بیان‌آورده‌شدکه‌خدایتعالی درامرخود در دومورد ازقرآن مجید یکی‌درآیه ۱۲ ازسوره انعام فرمود : **کتب علی نفسه‌الرّحمة** و دیگـری در آیـه ۵۴ از همـان سوره میفـرماید : **کتب ربّکم علی نفسه‌الرّحمة** ، یعنی نوشته است پروردگارشما برذات بزرگوارخود بخشش‌وبخشایش و رحمت را ؛ (چه وعده داده است بآن وعده مبرّا ازتخلّف) وقبلا هم اشاره مختصری بتفسیراین آیه شریفه شد .

پس با اینحال افاضه رحمت از جانب حقتعالی برعموم مخلوق یك امـر مسلّم و پا برجاست که همگان را شامل میشود همچنانکه درسوره هود آیه ۱۲۱ درذیل عبارت **(الاّ من رحم ربّك)** بعضی ازمفسرین چنین آورده اندکـه خلقت مردمان برای ایصال

آنها برحمت است که فرموده : **ولذلك خلقهم** وبنا برقولی برای افاضه رحمت ایشان را آفریده است .

و همانطور کـه قبلا گذشت خدایتعالی درقرآن مجید دربسیاری ازموارد بذکـر رحمت خود پرداخته وشاید غیر از ذکر **(الرّحمٰن والرّحیم)** که صیغه مبالغه رحمت است وزیاده ازچهارصد مورد خود را باین اوصاف معرفی کرده ؛ در یکصد و چهـارده مورد از رحمت خود بابیانات مختلف سخن رانده است که حقاً ذکرآنها ممکن است بعضی را بقدری امیدوار سازدکه ازجاده مستقیم خارج شده وخدای نخواسته انحراف حاصل نمایند ؛ ولکن ما دراینجا بنابروظیفه این کتاب شریف چند آیه کـه ارتباط مستقیم بعبارت مورد شرح دارد متذکرمیشویم .

سوره غافرازآیه ۷ **ربّنا وسعت کلّ شئی رحمة وعلماً ....**

ای پروردگار ما فراگرفته است رحمت و دانش تو بهمه چیز یعنی عرصه پهناور رحمت ودانش تو همه اشیاء عالم را فراگرفته است وچقدر قابل اهمیت است ، همان طوریکه علم خدایتعالی بهمه چیزاحاطه دارد وامام علی ﷺ عرض کرد (وبعلمك الّذی احاط بکلّ شئی) رحمت اوهم جلّ شأنه عالمی را احاطه‌کرده است ودر این قسمت از آیه‌شریفه هم این دوصفت (علم ورحمت) را مترادف‌آورده ودوش بدوش یکدیگرقرار داده است وازاینجاست‌که میتوان بمقام رحمت اوسبحانه وتعالی پی برد .

دربعضی ازتفاسیر ذیل این عبارت آورده : که ظاهر کلام مقتضی‌آن است که باین طریق باشدکه ؛ وسع‌کل شئی رحمتك و علمك ؛ زیرا که ذات اوسبحانه منزه است از مکانی که‌لازم‌وسعت است لیکن اسناد فعل بصاحب علم ورحمت وایراد این هردوصفت برسبیل تمیز درعقب‌آن بجهت اعتراف صفت علم ورحمت است بروجهی‌که گوئیا ذات او علم ورحمت است‌که بهمه جا وارسیده است و تقدیم رحمت بجهت آنستکه مقصود با الذّات است .

ونیزدرباب وسعت رحمت در قسمتی از آیـه ۱۵۶ سوره اعـراف میفـرماید : **ورحمتی وسعت کلّ شئی فساکتبها للّذین یتّقون .....** چنین تفسیرشده است : که

رحمت و بخشایش من فراخ است ، همه چیز را شامل و برهمه عام است ؛ در دنیا برمؤمن وکافر و ذلك قوله (الرّحمن) و خاص است درآخرت برمؤمنان ؛ و ذلك قوله (الرّحیم) (واین‌رحمت عام وخاص‌خود بحثی جداگانه داردکه درتفاسیرمذکوراست).

عطیه عوفی گفته است : رحمت حقتعالی واسع است برهمه کس الّا آنستکه بواجبی بمتّقیان رسد همچنانکه فرمود : **(فساکتبها للّذین یتّقون)** یعنی از روی وجوب بمؤمنان ومتّقیان رسد وبروجه تفضّل بغیرایشان ؛ پس خدایتعالی دردنیاکافران را ببرکت مؤمنان روزی میدهد و بطفیل اهل ایمان برایشان انعام میفرماید و عذاب از ایشان برمیدارد ؛ همچنانکه کسانیکه در تاریکی باشند و بروشنائی غیر راه روند وچون آن غیر برود وباآن نور خاموش شود درتاریکی بمانند . و فردای قیامت که مؤمنان در جنّت بمقر خود قرار گیرند نور رحمت و روشنائی ایمان را باخود برده وکافرانی‌که بنور ایشان رفته باشند درظلمت ضلال وتاریکی شقاوت بمانند .

وگفته‌اندکه این رحمت عام ؛ آن یك جزو رحمت است که درمیان خلائق‌قسمت کرده است که تمام شفقت ومهربانی همه خلق ازآن یك جزو رحمت است .

ابن‌عباس گفت : که چون این آیت آمد ابلیس طمع در رحمت خدا کرده وگفت : من نیز شیئی‌ام وچیزی‌ام چون رحمت او برهمه عام است بمن نیز رسد ؛ خدایتعالی قطع طمع اوکرد وگفت : **فساکتبها للّذین یتّقون** من این رحمت‌رابرای متقیان نویسم نه برای تو ونه برای‌کسانیکه طریقه تو را دارند .

نگارنده گوید : عبارت یختصّ برحمته من یشاء ؛ و همچنین عبارت دیگر **لیدخل اللّه فی رحمته‌من یشاء** معنی این جمله را خوب میرساند که فرموده : **(فساکتبها للّذین یتّقون)** یعنی با اینحال‌که‌خدایتعالی هر کس راکه خواهد مشمول رحمت میکند واو را درسعه لطف خود قرار میدهد ؛ معذلك اختیاردخول در رحمت بخود بندگان واگذار شده است ؛ چون فرمود شرط دخول در رحمت رعایت مرتبه تقوی وپرهیزگاریست وآنکس که خواهد در آن میدان وسیع قرار گیرد باید که در مرحله ایمان درآید وتقوی گزیند تامشمول الطاف ورحمت الهی گردد .

در تفسیر منهج الصّادقین ؛ درباب رحمت الهی آورده : کـه نـزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که‌آنرا رحمت مطلقه امتنانیه میگویند وآن رحمتی است که همه چیز را فرا رسیده چنانکـه فرمود **(رحمتی وسعت کل شئی)** و نتیجه آن اعطای ازلیست بی سابقه سئوال سائل ؛ ودوم رحمت و جوبیه‌کـه مقیده نیز خوانند ؛ و آنهم از رحمت ذاتیـه فایض شده واستحقاق بنده برآن رحمت از نتیجه رحمت امتنانیه است .

پس با این تفاصیل کـه گذشت جا دارد کـه امام علیه السلام عرض میکند پرورد گارا اعتماد ما بفضل عظیم ورحمت واسعه تو است .

دربیان رحمت باریتعالی

از ازل بود این چنینم اعتقاد — کـه کنم بررحمت حق اعتماد
رحمتی کـه وسعتش عالم گرفت — رحمتی‌که وصف آن خاتم گرفت
معنی رحمت همین باشد یقین — اینکـه گفتا ، (رحمة للعالمین)
خودنوشت‌او رحمتی برذات‌خویش — تا نباشد مجرمی زار و پریش
میرساند لطف خود برخاص و عام — الحق اکرامش بعالم شد تمـام
کافر و گبـر و نصارا و یهود — جمله از اکـرام او بردند سود
از وجود اولیـاء و مؤمنین — رحمت و جودش رسد برمجرمین
پس چه سازد برمحبّان از کـرم — چون نکو باشد کبوتر در حرم
آنکه باشد واله و شیدای دوست — شك نباشد مستحق رحمت اوست
عاشقان را رحمت وزحمت‌یکیست — بیدلان را دوزخ و جنّت یکیست
هرکجا باشند غرق رحمتند — گـر بدوزخ یا بصدر جنّتند
چونکه باشد وسعت رحمت فزون — از حدود دوزخ و جنّت برون

افتراك (۱) يا رب تخلف ظنوننا او تخيب امالنا كلا يا كريم فليس

هذا ظننابك و لا هذا طمعنا فيك . (۲)

پس آیا دیده میشوی ؟!! (آیا تورا بینند) کـه خلاف فرمائی گمانهای ما را ؛ یانومید گـردانی ما را در آرزوهای خود ؛ نه چنان است ای کریم ؛ پس نیست این گمان ما بتو ونه طمع ما درباره تو .

یعنی ای پروردگار ،آیا چگونه ممکن‌است دیده شود که باآن‌کرم وبزرگواری که مخصوص ذات کبریائی تواست بأعتماد وحسن ظنی که نسبت بکرم ورحمت و عفو و احسان تو داریم مخـالفت ورزی و یا امید ما را بنا امیدی مبدّل سازی ؛ حاشا کـه چنین باشد ؛ که نه گمان ما برتو اینست ونه انتظار ما ازتو چنین .

باید همیشه‌گمان نیکو بخدا داشت

بعد از آنکـه امام علیه السلام ذکـری ازوثوق واعتماد خود نسبت بفضل و رحمت خدایتعـالی فرمود ؛ سپس مـراتب حسن ظن خود را نمودار کرده وچنین تعلیم میدهد که نسبت باوسبحانه باید همیشه گمان نیکو داشت ؛ واین ازتعلیمات عالیه قرآن مجید است که تمام انبیا و اوصیا این نظریه را پیروی کرده‌اند ؛ همانطور که علی علیه السلام در اغلب ازتعالیم خود اشاره بحسن ظن نسبت بپروردگار عالم کرده ودرفقراتی ازدعای معروف بکمیل‌چنین متذکرمیشود : ای‌خدای من‌کاش دانستمی که‌آیامسلّط خواهی کردآتش را برروبهائی که درآستان عظمت تو بسجده درآمده‌اند یا بزبانهائی‌که صادقانه بوحدانیّت توگویا و بسپاسگـزاری تو مدحت افزا شده‌اند ویا بردلهائی کـه محققانه بخدائی تو اقرار

(۱) دربعضی نسخ ، (افتراك) آورده یعنی‌آیا می بینی خود را (۲) فيك طمعنا

کرده‌اند یا براعضائی که در دیار بندگی تو افتخارفرمانبرداری را داشته‌اند و با اقرار بگناهان خود باب رحمت وبخشایش توراکوبیده‌اند وحقاً در صدد بازگشت بسوی تو بوده‌اند (آیا با این حالات آتش را برآنهامسلط خواهی کرد !) واین درمقام استفهام انکاریست ؛ سپس عرض میکند : نه چنین است ؛ **ما هکذا الظنّ بك ولا اخبرنا بفضلك عنك یاکریم** ؛ حاشاکه چنین باشد نیست این گمان برتو واز فضل وکرم تو چنین چیزی درنیافته‌ایم ؛ وشاید امام علیه السلام خواسته است در بیانات خود اشاره‌ای بمقام فضل‌الهی کرده‌باشد وچون معنی عبارات اینستکه ؛ پروردگارا هرگزستم روانخواهی داشت برکسانیکه بریکتائی توگرویده‌اند ، واز راه فضل وکرم درمیگذری از آنها که دربندگی توقصور ورزیده‌اند .

حسن ظنّ بخدایتعالی از نظر قرآن واخبار

درتفسیرمنهج ؛ روایتی ازامام جعفرصادق علیه السلام آورده : که باید بنده مؤمن بروجهی از خدای ترسدکه گوئیا مشرفست بردوزخ ؛ وبرنهجی برحمت او امیدوارباشد که گوئیا ازاهل بهشت است ؛ وسپس‌مینویسد امام علیه السلام این‌آیه شریفه را بعدازاین بیان تلاوت فرمود: س ۴۱ ی ۲۲ **و ذلکم ظنّکم الّذی‌ظننتم بربّکم اردیٰکم فاصبحتم من‌الخاسرین.**

واین‌آیه شریفه درشأن گروهی‌است که گمان میکردند خدایتعالی‌ازاعمال وافعال آنها آگاه نیست و معنی چنین باشدکه این پندار شماکه (سوء ظن بخدایتعالی است) وبه پروردگارخویش چنین گمان بردید ؛ نابودکرد شما را پس گشتید از زیانکاران؛ چه بجهت فساد این اعتقاد و گمان : سرمایه نجات را بهلاکت ابدی بدل‌کردید .

ودرآن تفسیر اضافه میکند که بعد ازآن امام علیه السلام فرمود : که خدایتعالی نزد ظنّ بنده خود است اگر ظنّ او بخیر است، خیر باو میرساند و اگر بد است او را سزای بدی میدهد .

و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است **«انّ حسن الظنّ من حسن العبادة»** نیکوئی گمان از نیکوئی‌عبادت‌است ونیزفرموده : **«ایّاکم والظنّ فان الظنّ اکذب الحدیث»** از گمان بد دور باشید که گمان بد دروغ‌ترین سخن است ؛ ونیز فرموده

است که هیچکس از شما نمیرد مگر که بخدا گمان نیکو برد چه هر گروهی که بخدا گمان بد برند خدایتعالی ایشان را هلاك گـرداند و سپس آیه مورد تفسیر را تلاوت فرمود : وذلکم ظنّکم ....

وچنین گفته شده است که ظنّ برچهار قسم است اول : مأمور به ، وآن حسن ظنّ است بخداورسول ومؤمنان کقوله‌تعالی: **لولا اذسمعتموه ظنّ‌المؤمنون‌والمؤمنات بانفسهم خیرا .** و حدیث (انّ حسن الظنّ من الایمان) نیـز مؤیّد این قسم است ؛ دوم : حرام و آن گمان بد است بخدا و مؤمنان‌کـه موجب اثم است و مثمر عقوبت.. سیم : مندوب الیه و آن غلبه ظنّ است در امور اجتهادیه . چهـارم : مباح و آن ظنّ است درامور دنیـا ومهمات آن ودراین صورت بدگمانی موجب سلامتی است و سبب انتظام امور دنیوی واین قسم را ازقبیل حرام نشمرده‌اند .

واحادیث بسیاری درباب نهی ازسوء ظنّ بخدا و اهل ایمان واقع شده‌کـه در این مختصر گنجانیده نخواهد شد .

اینستکـه امام علیه السلام بعد از بیان جلب اعتماد نسبت بفضل و رحمت واسعه حقتعالی چنین تعلیم میدهدکه باید نسبت باوسبحانه گمان نیکو داشت .

در بیان فقرات مورد شرح

این گمان باشد بسی ما را بعید — که شویم از رحمت حق نا امید
هرکـه خواهد از بدی یابد امان — بایدش نیکو کند براو گمان
این تحمل برمن آید بس گزاف — که بحسن ظنّ نظر گیرم خلاف
یك سخن گویم ولی براختصار — جز ندارم رحمت از حق انتظار
چون خطا باشد که آید در خیال — بد گمانی برنکوی خوش خصال
گفته او خود بدگمان؛دارد عقاب — انّ بعض الظنّ اثم فی الغیاب
پس نباید بردنش زین سان گمان — که‌خود امرش‌شد چنین برمردمان

یا رَبِّ اِنَّ لَنا فیكَ اَمَلاً طَویلاً كَثیراً اِنَّ لَنا فیكَ رَجآءً عَظیماً .

پروردگارا ؛ ما را درحضرت کبریای تو آرزوهائی بس دور ودراز و بسیار است ؛ و هماناکه چشم ما درآستان تو برامیدواریهای بزرگیست (امید عفو و بخشش ؛ امید دخول در رحمت واسعه تو ؛ امید ایصال بلقاء تو ؛ امیدآنکه ما را به بندگان صالح خود محشور گردانی) .

آرزوهای طولانی دردنیا خود بدترین‌عمل‌است

از حضرت امیرصلوات‌الله علیه مرویست کـه : من برشما از دوچیزمیترسم ؛ پیروی‌هوای نفس ودرازی‌آرزو ؛ چه پیروی هوای باز میدارد بنده را از حق و درازی آرزو آخرت را ازیاد او میبرد ؛ وهمچنین آن حضرت در دعای معروف بکمیل هم (بُعد آمال را) در ردیف بلای عظیم شمرده وپس از بیان یك سلسله عبارات عرض میکند : و حبسنی‌عن نفعی بُعد آمالی (۱) یعنی ای پروردگار؛ آرزوهای دور ودراز از راه بندگی‌منحرفم نموده وبخود مشغولم‌ساخته‌استو نیز درجای دیگرفرمود : (اطول‌النّاس املا اسوء هم عملا) آرزو های طولانی در این دنیا خود بدترین عمل است .

عالم ربّانی ؛ ملا احمد نراقی در معراج السعاده گفته : طول امل عبارتست از امیدهای بسیار دردنیاوآرزوهای‌دراز وتوقع‌زندگانی‌دنیاوبقای درآن ؛ واین صفت را بسیار نکوهش کرده و شرحی بتفصیل در علاج آن بیان داشته است ؛ و همچنین سبب این صفت را غفلت ازمرگ دانسته ودرپایان گفته‌است محبّت دنیای دنیه وُانس بلذّات فانیه سبب دیگرطول امل است .

وخلاصه درباب طول امل مطالبی بسیار است وقبلا هم درفقره (عظم یاسیدی املی) اشاره بآن گردید .

(۱) املي

در بیان فقرات مورد شرح

فاش سازم مطلبی براهل راز — عمر کوته ، آرزوها بس دراز
از چه برخود من ندارم هیچ باك — که امید و آرزو کردم هلاك
هرزمان دارم تمنّائی عجیب — که بآمالی بعید و که قریب
گاه باشم طالب جاه و مقام — گاه خواهم مردمان سازم غلام
همچنین که از حرام و که حلال — سعی خود را افکنم در جمع مال
هردم از خاطر برانم این خیال — که کنم فردا روان اسب میال
مختصر گویم همه اندر هوای — پیروم برنفس خود ، ای ، وای وای
نه بفکر آید مرا که کیستم — از چه در این دار دنیا زیستم
هم کنم آلوده خود را در جهان — گوئیا در این محل دارم مکان
غافل ازآن چند روزی مهلت است — این اقامت بعدازآنش رحلت است
حیله گر دنیای غدّار ای دریغ — کُشته ما را مکر او با زهر تیغ
ای خنك آنکو بدنیا دل نه بست — یا اگر دل بست باز آنرا گسست
چون ندارد عهد دنیا اعتبار — پس مدار از او وفائی انتظار



عصيناك و نحن نرجو ان تستر علينا و دعوناك و نحن نرجو ان

تستجيب لنا فحقق رجائنا يا مولانا

نافرمانی کردیم ترا (آنچه را که خلاف فرمان و رضای تو بود بجای آوردیم) وامیدواریم که بپوشانی برما؛وخواندیم ترا (برای قضاء حوائج ورفع بلیّات) وامیدواریم که اجابت کنی ما را (چون خود فرمودی : اجیب دعوة الدّاع اذا دعان) پس مسلّم گردان امید ما را و برآورده کن حاجات ما را ، ای آقای ما .

اقرار بگناه از طرف معصوم چنین گفته شده که معصیت بمعنی مخالفت امراست مطلقاً خواه واجب و خواه سنّت ؛ پس تارك واجب و سنّت را عاصی توان گفت ؛ وچون بدلیل واضح وبرهان قاطع ثابت شده است که انبیا واوصیا علیهم السلام مخالفت امرواجب نکنند بجهت آنکه منافی عصمتست و آنها معصومند ؛ پس مراد بعصیان و اقرار بگناه در بیانات ایشان موضوع مخالفت یا کوتاهی درامر سنّت و ترك مندوب است ، وقبلا هم مطالبی گذشت که چون اکثر ازبیانیه‌هائی که ازطرف ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین صادر شده جنبه تعلیماتی دارد ، لذا دربسیاری ازادعیه منسوبه بمضامین مختلف اقرار بگناه کرده‌اند ودر بعضی رمز واشاراتی بکار برده شده که معلوم است صرفاً ازنظر تعلیم است کما اینکه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بکمیل تعلیم میدهدکه بگوید : اللّهم لا اجد لذنوبی غافرا .... الی آخر،یعنی : بارالها نمییابم بخشنده‌ای بر گناهانم غیرازتو .... وحقیقت امر هم چنین است که امام علیه السلام هیچگاه حتی خیال معصیت هم درخود راه نمیدهد واگر غیر ازاین هم باشد مقام امامت ازاو سلب است و دیگر اینکه مشاهده میشود که در بعضی از بیانات ایشان علیهم السلام این قبیل

اعترافات جنبه معذرت داشته و برای مقدمات طلب عفو یا تحصیل مقام است ؛ همچنانکه حضرت سجّاد علیه السلام درمناجاتهای پانزده گانه درمناجات اول عرض میکند : **الهی ما انا باوّل من عصاك فتبت علیه** یعنی ؛ بارالها ؛ من اولین نافرمانی نیستم که تو ازاو در گذشته باشی .

ودراینجا بیمورد نیست مطالبی را که صاحب کشف‌الغمّه در باب اعتراف واقرار گناه معصوم بیان داشته متذکرشویم .

بیان صاحب کشف‌الغمّه
درباب اقرارگناه از طرف معصوم

دانشمند محترم ، جناب آقای سید صدرالدین بلاغی در پایان صحیفه سجّادیه که بقلم خود ترجمه‌کرده است چنین متذکر شده : که در خلال دعاها اگر باعباراتی برخوردید که مشعر برارتکاب گناه ازطرف معصوم باشد باید بیان صاحب کشف الغمّه (قدس سرّه) را درنظر داشته باشید و خلاصه آن بیان چنین است : پیغمبران و امامان همیشه اوقات بیاد خدا مشغول وخاطرشان مستغرق توجه بمقام ربوبیّت است،وپیوسته درمقام مراقبه‌اند وچنان حال حضوری دارند که گوئی همیشه خدا را می بینند ، پس چون لحظه‌ای ازآن حال بازآیند وشاهبازهمّتشان ازقله قرب الهی بحضیض عالم مادّه توجه کند وباموردنیوی ازقبیل‌خوردن وآشامیدن وامثال‌آن ازکارهای‌مباح روآورند؛ آن را گناه شمارند وخطا پندارند واز ارتکاب‌آن آمرزش طلبند چنانکه پیغمبراکرم فرمود : **«حسنات الابرار سیّئآت المقرّبین»** یعنی‌حسنات نیکان‌چون بامقام مقرّبین سنجیده شود گناه باشد ؛ بنابراین هربیانی‌که ازطرف انبیا وائمه اطهار مشعر برارتکاب گناه و متضمن اعتراف بآن باشد باید باین میزان سنجیده شود و براین سیاق تأویل گردد . که ازجمله آنها اعترافات حضرت سجّاد علیه السلام درضمن دعاهای وارده است .

در باب اینکه گناه هیچگاه ازمعصوم صادر نمیشود ، مطالب بسیار است ، ودر قرآن مجیدکه‌درباره انبیا اشاره به (ذنب) شده ویابیان قول‌آنها را اقراربگناه‌آورده تمام مراد ترك اولی یاترك مندوبی بوده که از آنها صادر شده ؛ وشرح این بیان در تفاسیرکاملا مذکور است .[۱]

در بیان فقرات مورد شرح

آنچنان تیری مرا درترکش است — که گنه کردم امیدم بخشش است
گر رسد تیر امیدم برهدف — گوهری یابم نهان اندر صدف
گوهر مقصود اگر آید بدست — میزند برلشکر عصیان شکست
این تمنّا باشدم از رهنما — که بپوشاند گناهان را زما
هم نماید دعوت ما مستجاب — هم خطاها را بگیرد در حجاب
آنکه داند حال زار عاصیان — واقفش دان در رجاء راجیان
پس بباید خواستن از او مراد — چونکه باشد آگه از سرّ نهاد



فقد علمنا ما نستوجب باعمالنا ولكن علمك فينا وعلمنا بانك لاتصرفنا
عنك حثنا على الرغبة اليك و ان كنا غير مستوجبين لرحمتك فانت
اهل ان تجود علينا و على المذنبين بفضل سعتك (۱) فامنن علينا بما
انت اهله وجد علينا فانا محتاجون الى نيلك .

پس بتحقیق دانسته‌ایم ما آنچه راکه سزاواریم بکردارهای خود (یعنی میدانیم‌که با اعمال تباه خود مستحق چه عقوبتهـا هستیم !!)ولی علم تو در باره ما (کـه آگـاه بر بیچارگی وعجزوجهل ماهستی واینکه میدانی جز بآستان تو پناهی نداریم) و علم ما باینکـه تو ما را از درگاه خود باز نگـردانی وروی احسان از ما برنتابی ؛ ما را برانگیخت‌کـه با کمال میل ورغبت متوجه رحمت و عطاء تو باشیم ؛ اگرچه سزاوار آن نیستیم .

(واگر این قابلیت درما نیست کـه مستوجب رحمت و مشمول رأفت توباشیم) پس تو اهل آنی که برما بخشش کنی وتوسزاواری‌که باما و گناهکاران بفضل گشاده وکرم فراوان خود احسان فرمائی ؛ پس بآنچه تو را سزد و بآنچه‌کـه درخور ذات کبریائی تواست منت گذار برما وبخشش فرمای چون ما نیازمند بسوی احسان تو هستیم .

کیست کـه باعمال خود دانا نیست ؟

کیست که اگردروغ گوید نداند دروغ گفته است ؟ کیست‌که نمیداند چشم و گوش واعضای دیگـر خود را براه صواب بکار برده یا بخطا واداشته است ؟ و کیست‌که عمل نیك و بد خود را

(۱) دربعضی نسخ ، (بسعة فضلك)

تمیز نمیدهد ؛ مگر آنکه او فاقد عقل باشد : والّا هرذیشعور ؛ دانا وبینا ، بکار خود است ؛ حتی اغلب حیوانات هم از رفتار زشت ونیکوی خود باخبرند .

و هرکس که دانست چه میکند و عملش نیك یا بد است ، سزا وپاداش خود را هم خواهد دانست .

اینست که امام علیه السلام (درمقام تعلیم) درفقره اول مورد شرح عرض میکند : فقد علمنا ما نستوجب باعمالنا یعنی بتحقیق که دانستیم ما آنچه را کـه سزاواریم بکـردارهای خود ؛ و شاید او علیه السلام خواسته است در این عبارت سرّ قول حقتعالی را آشکار سازد که فرموده : سوره ۷۵ آیه ۱۴ **بل الانسان علی نفسه بصیرة** اشاره براینکه: بلکه آدمی دانا بکردار وبینا بحال خویش است واحتیاج بتذکر نداردکه باو گفته شود چه کرده ! یاچه میکند ! وچون هر کس بکرده خویش دانا شد گذشته از توجه بقول حقتعالی ، بحکم وجدان هم که باشد داندکه : **هل جزآء الاحسان الّا الاحسان** ویا : **وجزآؤ سیئة سیئة مثلها** پس عالم باشد بحال خویش ودانا باشدکه سزا وپاداش رفتارش چیست.

وسپس امام علیه السلام دراینجا پس از اظهار اطلاع از پاداش اعمال ، بیان استحقاق خود را نسبت بآن رسانیده ومراتب لطف خداوندی واهلیت مقام او را سبحانه در قبال سزا وجزا عرضه میدارد ؛ وخلاصه چنین میرساند که :

ازتو همه لطف رعفوواحسان　　از ما همه برخلاف ایمـان

یابراین معنی که کار ما همه گناه است وکار تو همه آمرزش ، و حقاً باید گفت که اگر بیانات انبیا وائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وتعالیم عالیه ایشان در طرز تکلّم واظهار خشوع باحضرت احدیّت نبود کسی نمیدانست که چگونه باپروردگارخود راز ونیاز نماید و از کرده های خود عذرخواهی کند و یا نمیدانست باچه لسان طلب عفو و تقاضای حاجات نماید و آنطور کـه شایسته مقام ربوبیّت است زبان ستایش بر وی گشاید ؛ شاید این هم حجّتی باشد تافردا درپیشگاه عدل الهی گفته نشودکه ما طریق عبودیّت وبندگی تورا ندانستیم .

در بیان فقرات مورد شرح

هر که باشد واقف از کردار خویش — بی گمان داند سزای کار خویش
گر کنی در آیت حق جستجو — هر نکو بینی جزایش را نکو
حکم باشد هر عمل را در جزا — خوب را خوبی و بد را بد سزا
اینکه بینی بخشش حق از گناه — قصه فضل است اندر حکم شاه
غیر ار این معنا نباشد داوری — که کند داور بفضلش یاوری
کار ما زشت و نکو شد کار دوست — هر که کارش درخور اوصاف اوست
اهل احسان عامل بخشایش اند — اهل طغیان جرم را افزایش اند
کار او آنست و کار ما چنین — هر کسی برطینتش باشد قرین
پس ببخشاید همه اهل جهان — چونکه شد اهلیّتش برما عیان
زین سبب ما را نباشد هیچ بیم — گر چه برتعقیب او مستوجبیم
آنکه عفوش میرسد برخاص وعام — چون شود منّت کند برما تمام
مختصر این درد ما دارد علاج — چونکه سر تا پا باو شد احتیاج



یا غفّار بنورك اهتدینا وبفضلك استغنینا و بنعمتك اصبحنا وامسینا

ذنوبنا بین یدیك نستغفرك اللّهم منها و نتوب الیك .

ای آمرزنده ؛ (ای پوشنده گناهان) بنور تو وبروشنی فروغ تو راه یافتیم ما .
(یعنی از نظر لطف و مرحمت ، بنور خود ما را مشمول هدایت فرمودی کـه : **یهدی اللّه لنوره من یشاء**) و بفضل تو بی‌نیاز شدیم و بنعمت تو صبح و شام کـرده قدرت ادامه حیات حاصل نمودیم یعنی در پناه رحمت و ظل عنایت تو شب را بصبح وصبح را بشب رسانیدیم .

همانا از گناهان خودکـه جلو تو است آمرزش میطلبیم (یعنی ، بارخدایا از همه گناهان خودکـه مشهود نظر و در مقابل تو نمایان است آمرزش طلبیده و بسوی تو باز گشت میکنم .)

در بیان غفران واستغفار

در شرح فقرات این قسمت از دعای شریف چند موضوع قابل بحث است که مطالب آنها با هم پیوستگی کامل دارد ؛ ازجمله موضوع غفران و استغفار و گناه و توبه است واگر توجه حاصل شود معلوم گردد این قسمت ازبیانات حضرت سجّاد علیه السلام چه ارتباط محکمی بآیات قرآنی داشته و امام علیه السلام چگونه حقایق بزرگی از رموزات قرآن را دراین عبارات کوتاه گنجانیده است کـه حقاً دانستن و مطالعه آن برای تمام خدا پرستان ضروری و واجب است ؛ و نگارنده دراینجا موضوع غفران واستغفار را از نظر قرآن در چند قسمت بطور اختصار تنظیم نموده و بحث توبه و گناه را که در عین حال توأم بآن است در جای خود بشرح فقرات بعد موکول مینماید .

هر گناه پس از توبه واستغفار قابل آمرزش است

سوره آل عمـران آیـه ۱۳۵ **و الّذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکـروا اللّه فاستغفـروا لذنوبهم و من یغفرالذّنوب الّا اللّه....**

براین تفسیر: آنانکـه از روی متـابعت هوای نفس کار ناشایسته بجای‌آوردند؛ یعنی فعلی که درنهایت قبح است ازآنها سرزد ؛ یابرنفسهای خود ستم رواداشتند (بعضی گفته‌اند فاحشه کبایراست وظلم‌نفس‌صغایر) سپس یاد کنند عقوبت خدا یاعتاب او را ؛ یامتذکـر شوند وعده مغفرت را و طلب آمرزش کنند از گناهان خود یعنی توبه کنند بروجهی کـه ازکـرده خود پشیمان وعزم خود را جزم کنند کـه دیگر مرتکب چنان عملی نشوند ؛ خدایتعالی آنهـا را خواهد آمرزید وهیچکس نیامرزد جرائم بندگان را که بآن مستوجب عذاب دوزخ شده باشند مگر اوسبحانه وتعالی . وهمچنین آیه دیگری کـه دلیل برپذیرش استغفار عموم است در سوره النساء آیه ۱۱۰ میباشد کـه میفـرماید : **ومن یعمل سوءاً او یظلم نفسه ثمّ یستغفراللّه یجد اللّه غفوراً رحیما .**

براین تفسیر: هر کس که بدی کند کـه ازآن ضرر بغیررسد ، یـا برنفس خود ستم کند و بغیرمتعدی‌نشود (گویند مراد به(سوء)مادون‌شرك است) پس‌طلب‌آمرزش‌کند ازخدایتعالی‌بتوبه و انابه ؛ یابد خدا را آمرزنده مهربان یعنی مورد عفو قرارخواهد گرفت ، واین آیه شریفه اگرچه وارد است برسببی و در حق گروهی ، خلاف نیست میان مفسّران‌که برعموم باید حمل‌کرد ، از برای اینکـه حکم همه کس وحکم همه گناهها اینست ، واین آیت دلیل است برآنکه‌اسقاط عقاب هنگام توبه ازخدایتعالی بتفضّل است ازبهرآنکه‌لفظ غفران ورحمت‌آورد؛آنکس که‌کاری واجب کند نگویند که رحمت میکند ؛ یعنی اسقاط عقاب تائب ازخدا محض تفضّل است زیراکه رحمت وغفران درتفضّلات مستعمل است نه درامریکه واجب باشد برفاعل‌آن .

آنچه‌که مسلّم است

آنچه‌کـه مسلّم است تمام گناهان پس از توبه (باشرائط توبه که بعداً بیاید) قابل آمرزش است .

قوله‌تعالی : **ان‌اللّه‌یغفرالذّنوب جمیعاً** . یعنی‌خدایتعالی بیامرزدهمه گناهان را اگرچه از حد گذشته باشد ؛ وبا اینکه بعضی از مفسّرین شأن نزول مخصوص در این آیه شریفه قائلند ؛ ولی هیچ شبهه‌ای نیست که معنی عام است ؛ و چنین گفته شده که مشرکان هم اگر بعد از اسلام بمیرند دراین‌آیه داخلند چون خدایتعالی چنین تصریح فرموده کـه همه گناهان را غیر از شرك میآمرزد ـ سوره النساء آیه ۴۸ و آیه ۱۱۵ **انّ اللّه لایغفر ان‌یشرك به ویغفرمادون ذلك لمن یشاء ....** وچون‌مشرك هم تائب شود و اسلام بیـاورد آمرزیده خواهد شد،محققان گفته‌اند : کـه این آیـه شریفه امیدوارترین آیت است درقرآن زیرا حقتعالی جمیع معاصی را که مادون شرك است در مشیّت به‌امر غفران داخل ساخته‌است ؛ وبعضی دیگرچنین گفته‌اندکه‌وجه استدلال باین آیه برآنکه خدا ذنوب تائب را میآمرزدآنستکه‌نفی‌غفران غیراو نفرموده مطلقاً بلکه نفی‌آن کرده بدون توبه زیرا که اجماع امّت برآنستکه حقتعالی شرك را بتوبه میآمرزد ؛ واگرچه‌غفران نزد معتزله‌بروجه وجوبست ونزد ما بروجه تفضّل وبنابراین واجب است‌که مراد بقوله « ویغفرمادون ذلك لمن یشاء» آن باشد که میآمرزد مادون شرك را بدون توبه برای هر که خواهد ازمذنبین غیر کفّار، واینکه«یغفرمادون ذلك» برسبیل قطع‌واقع نشده ومتعلق بمشیّت است شاید ازآن جهت است تابندگان همیشه درخوف ورجاء باشند وچنین پندارنکنندکه‌خود را در گناه‌کردن آزاد گذارند بامید آنکه بعد از آن تائب شوند .

نگارنده‌گوید : آنانکه بامید توبه‌کـردن دانسته قصد معصیت‌میکنندبطور قطع هیچگاه موفق بامر توبه نخواهندشد و خدایتعـالی چنین توفیقی بآنها نخواهد داد ، وشاید یکی ازاسرار این‌عبارت که‌میفرماید: یغفرلمن یشاء ویعذّب‌من یشاء همین باشد که هرکس را بخواهد توفیق توبه دهد تا در زمره سعدا قرار گیرد و هرکس‌رابخواهد توفیق توبه ازاو سلب نماید تا در ردیف ستمکاران باشد واین مشیّت ازهمین نظراست که خدایتعالی قصد تائب را قبل از ارتکاب گناه دانسته است .

مغفرت مستلزم نجات‌ازعذاب نمیشود

درتفسیر المیزان درباب «مغفرت»آورده است : پوشیده‌نیست که مغفرت وآمرزش گناهان مستلزم نجات ازعذاب نمیشود، یعنی نگهداری ازآتش دوزخ تنها و تنها فضل و رحمتی است که خداوند درحق مؤمنین و کسانیکه باو گرویده عبادتش را میکنند ارزانی داشته بدون‌آنکه بندگان مستحق چنین فضلی باشند یا برخداوند حقی پیدا کنند،وجهتش آنستکه ایمان واطاعت آنان خود نعمتی است که پروردگار به‌آنان مرحمت فرموده وبا این وصف چگونه میشودکه آنان طلبکار چنین موهبتی باشند .

اساساً هیچیك ازموجودات برخداوند حقی پیدانمیکنند جزآنچه‌حضرتش برخود قرار داده که از جمله آنها مغفرت و نگهداشتن ازآتش دوزخ نسبت به‌بندگان که ایمان آورده اند میباشد : چنانکه میفرماید : **(وآمنوا به یغفرلکم من ذنوبکم ویجرکم من عذاب ألیم)** .

وهمچنین درآن‌تفسیرشریف‌درذیل‌عبارت **(ویغفرلکم ذنوبکم واللّه‌غفور رحیم)** آورده : رحمت واسعه الهی‌وآنچه نزد خدا ازفیوضات معنوی وصوری هست مخصوص شخص معین ویا صنف مشخص از بندگان نیست بلکه برای تمام افراد عمومیت داشته وازطرف خداوند رؤف امتناعی دربین نیست مگرآنکه خود فرد استعداد پذیرفتن‌آن را نداشته باشد و یا بواسطه ذنوب و گناهان بسوء اختیار خود مانعی برایش درست کند (خدایتعالی میفرماید : **و ماکان عطاء ربّك محظورا** سوره اسری‌آیه ۲۰)

آری ذنوب و گناهان است‌که مانع قرب بنده بخداوند وآنچه ازآثار وتوابع قرب است (ازبهشت ونعم آن) میباشند ؛ ازطرفی‌روشن‌است که‌برطرف‌کردن‌زنگ گناهان ازقلب ، ومغفرت وآمرزش آن وبالاخره پوشیدن ومستور نمودن آنها ازبنده‌ای تنها کلید مفتوح شدن باب سعادت بروی او ؛ ودخول درقرب الهی خواهد بود ؛ لذا پس از بشارت محبّت الهی بمؤمنین بشارت آمرزش گناهان را بایشان میدهد .

آری : (محبّت) چنانکه گفته‌شد (محب را) به محبوب‌خودجذب میکند وچنانکه حبّ بنده نسبت بخداوند موجب تقرب جستن بخداوند و بندگی او از راه عبودیّت

واخلاص میباشد ، پس نزدیك شدن خدا به‌بنده‌ای مستدعی مغفرت و آمرزش گناهان اوست ، روشن است این پایه وقتی بناشد کرامات دیگر وافاضات دیگری که دردنبال او قرار گرفته بطور حتم مترتب و (جود) خداوندی درشمول وترتب آنها کافی است .

استغفار باید توأم بتوبه باشد

این نکته را باید توجه داشت که‌استغفاریاطلب‌آمرزش بایستی توأم بتوبه باشد تامورد قبول واقع شود و الا بصرف لقلقه زبان وتکرار در معصیت نتیجه‌ای حاصل نخواهد شد ؛ همچنانکه درآیاتی‌چند اشاره باین موضوع شده‌است ؛ ازجمله درآیه‌سوم ازسوره هودمیفرماید: **و ان استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه** واین عبارت بعد از آنست که خدایتعالی بیانی ازنزول قرآن واوصاف احکام‌آن بروجه‌تفصیل مینماید وسپس‌چنین‌اشاره میفرماید که: ودیگر انزال یا احکام وتفصیل قرآن بروجه اکمل برای‌آنست کـه‌آمرزش طلبید از پروردگار خود از گناهان گذشته ؛ پس توبه‌کنید ورجوع نمائید از معاصی باو ؛ چه معرض ازطریق حق ناچار است از رجوع بآن .

وهمچنین درهمین سوره‌آیه ۵۴ درداستان حضرت هود علیه‌السلام است که‌بقوم خود گفت: **و یا قوم استغفروا ربّکم ثمّ توبوا الیه** .که ای گروه من استغفار کنید و آمرزش طلبید از پروردگار خود بایمان پس باز گردید بدو ازعبادت غیراو ؛ و همچنین است که درآیه ۹۳ همین سوره حضرت شعیب هم بقوم خود چنین توصیه کرده است .

بروزصفت غفران درخدایتعالی منوط بامرتوبه است

موضوع دیگراینکه‌خدایتعالی بروز وظهورآمرزش را منوط بامرتوبه دانسته و شرایطی را هم متذکر شده است چنانکـه در آیه ۸۲ از سوره طه میفـرماید : **و انّی لغفّار لمن تاب وآمن وعمل صالحاً ثمّ اهتدی** . بدرستی که من هرآینه نیك آمرزنده‌ام ،کسی‌را که توبه کرد و گروید بروحدانیّت وبجمیع آنچه پیغمبران ازنزد من آورده‌اند ونیز عمل صالح بجای‌آورد ؛ یعنی‌اداء فرائض نمود ، پس‌راه راست رفت واستقامت وثبات نمود برایمان .

و از اینجاست کـه حضرت سجّاد سلام‌الله علیه پس از اظهـار بیان هدایت بنور

پروردگاری‌عرض میکند : ذنوبنا بین یدیك نستغفرك اللّهم منها ونتوب الیك . براین اشاره‌که چون فرمودی من برای تائب ومؤمن نیك آمرزنده‌ام : پس من طلب آمرزش کرده وبسوی تو باز گشت میکنم .

برسول اکرم امرشد
این‌اطلاعیه‌رابسمع‌جهانیان برساند

بسیار جالب است کـه خدایتعالی بعضی مطالب را بطور صراحت در قرآن مجید بیان داشته وخواسته است تمام بندگان را ازآن آگاه سازد ؛ واین هم لطفی‌بخصوص و دارای اهمیتی شایان است کـه نخواسته است بندگان خود را در پاره‌ای از اسرار خلقت بی‌خبر گذارد !

سوره الحجرآیـه ۴۸ **نبّئ عبادی انّی انا الغفورالرّحیم** ای پیغمبرﷺ !! خبرده بندگان مرا بآنکه آمرزنده‌ام‌کسی‌راکه آمرزش طلبد و بخشنده‌ام بر کسی که توبه کند ؛ و حقاً چقدر این عبارت امیدواری میدهد گناهکاران را و چگونه جرأت میدهد کسانی‌را که درمقام توبه طلب عفو وآمرزش میکنند ؛ گرچه درآیه بعد ازآن که عطف بهمین‌آیه شریفه است میفرماید : **و انّ عذابی هوالعذاب الالیم** . و نیز خبرده که عذاب کردن من بسیار دردناك است ؛ ولکن نگارنده گوید که این عبارت باید متمم عبارت اول باشدتامکلّفین بهردو وجه توجه داشته و حالت خوف و رجاء را ازدست ندهند والّا عبارت اول ترجیح دارد ؛ زیرا که‌خدایتعالی وصف خودرا بمغفرت باضافه صفت رحمت بیان داشته ودر واقع تأکید صفت عفو را نموده است .

طلب‌آمرزش مقدم برخواسته‌های انبیا واوصیا بوده است

واین خود دستوری ازجانب پروردگار عالم است‌کـه برسول اکـرم امر باستغفار فرموده است سوره المؤمنون آیـه ۱۱۸ **وقل ربّ اغفر وارحم وانت خیرالرّاحمین .**

وبگو ای محمدﷺ پروردگارا بیامرز مرا در ترك مندوب (وسایرمؤمنان راکه مرتکب‌معصیت شده‌اند) وببخشای برمن (وایشان) برحمت‌واسعه خود که تو بهترین رحم کنندگانی .

وهمچنین حضرت آدم ﷺ در همان اولین مرحله که ترك اولی نمود عرض کرد : **و ان لم تغفرلنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین :** پروردگارا اگر نیامرزی مارا هرآینه باشیم از زیانکاران .

ونیز پیمبران دیگر هر کدام بمناسباتی چنین تقاضا داشتند ؛ حضرت موسی ﷺ عرض کرد س ۷ ی ۱۵۰ **قال ربّ اغفرلی ولاخی ....** ای پروردگار من بیامرز من وبرادر مرا ؛ والبته این دعا بروجه انقطاع است بخدا وتقرّب باو تابسبب آن تحصیل ثواب ورفع درجات خود کرده باشند واین موضوع قبلا گذشت که انبیا را جایز نیست براینکه فعل قبیح ازایشان صادر شده که محتاج باستغفار باشند .

ونیزحضرت نوح ﷺ عرض کرد س ۷۱ ی ۲۷ **ربّ اغفرلی ولوالدیّ ولمن دخل بیتی مؤمناً....** ای پروردگار من بیامرز مرا وازترك مندوب و ترك اولی عفو فرمای وبیامرز پدر ومادرم وهرکس که درآید بخانه ومنزل من (یابکشتی من) در حالی که مؤمن بوده باشند وبیامرز مردان مؤمن وزنان مؤمنه راکه قبل از این بودند و بعد از این بیایند تاروز قیامت .

وهمچنین سلیمان ﷺ عرض کرد س ۳۸ ی ۳۴ **قال ربّ اغفرلی وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی....** یعنی اول گفت بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده درترك مندوب وسپس عرض کرد ببخش مرا پادشاهی که نسزد و نشاید کسی را پس از من ؛ بدرستی که تو بخشنده‌ای ؛ و این تقدیم استغفار براستیهاب بجهت مزید اهتمام اواست بامر دین ووجوب تقدیم آنچه‌که دعا را بحدّ اجابت رساند .

پس جا دارد که امام ﷺ هم باپیروی از منویّات انبیا علیهم السلام عرض کند : ذنوبنا بین یدیك نستغفرك اللّهم منها ونتوب الیك .

اخبار وروایات در باب استغفار درخبر آمده است که خوشا بحال کسی که چون صحیفه عمل خود را بکشاید در زیر هر گناهی استغفاری نوشته بیند .

سکونی : ازابیعبدالله ﷺ نقل کرده که رسول ﷺ فرموده «خیرالدّعاء الاستغفار» بهترین دعا طلب آمرزش است ؛ ونیز از آن حضرت، منقولست که دلها را زنگهائیست

مانند زنگ نحاس (مس) پس جلای آن دهید باستغفار ؛ و چنین گفته شده که هر کس استغفار بسیار کند حقتعالی اورا ازجمیع غموم واندوه فرح دهد وازهر تنگنائی او را بیرون آورد وروزی دهد اورا ازجائی که گمان نداشته باشد؛ وهمچنین ازابیعبدالله علیه السلام نقل است که هر گاه بنده استغفار بسیار کند صحیفه عمل اورا که بآسمان برند مانند ستاره‌ای درخشان باشد ؛ واز امام رضا علیه السلام منقولست کـه مثل استغفار مثل ورق است بردرخت که از درخت ریزان بشود یعنی همچنانکـه برگ ازدرخت میریزد گناهان ازاستغفار کنندگان ریزان میشود ؛ و سپس اضافه میکند :که هر کس استغفار کند از گناه و حال آنکه بآن گناه‌اصرار کند ، مانندکسی است که بخدا استهزاء کند (پس مجرد استغفارکافی نباشد وتائب باید برعدم عود جازم باشد) .

جابربن عبدالله انصاری روایت کند ازرسول خدا صلی الله علیه و آله کـه یکی ازبنی اسرائیل روی برزمین نهاد و گفت **«اللّهم انت انت وانا انا؛انت العوّاد بالمغفرة وانا العوّاد بالذّنوب »** یعنی بارخدایا تو خداوند جلیلی و من بنده ذلیل ؛ تو بسیار عود کننده بآمرزش ومن بسیار عود کننده‌ام بگناه ، هاتفی آواز دادکه همچنین است که تو گفتی؛ سر بردارکه ترا آمرزیدم .

ازحضرت صادق علیه السلام مرویست که هر کس درعقب نماز صبح بگوید : **«استغفرالله الّذی لا اله الاّ هوالحیّ القیّوم واتوب الیه»** حقتعالی برای‌او هفتصد گناه بیامرزد ونیز فرمود هر کس درشب صد بار استغفار کند چون بخسبد همه گناه‌ازاوریزد وچون روز شود براو هیچ گناهی نمانده باشد .

ازامام رضا علیه السلام منقولست که رسول اکرم استغفار مینمود خدا را در هرروز صبح هفتاد نوبت و توبه میکـرد بسوی او هفتاد نوبت ، راوی گفت که عرض کـردم چگونه استغفار وتوبه میکرد آیاکه میگفت استغفرالله و اتوب الیه ، امام علیه السلام فرمودکه میگفت (استغفروالله) هفتاد نوبت و میگفت (اتوب الیه) هفتاد نوبت ، وهم از او علیه السلام منقولست که استغفارکردن وبکلمه‌طیّبه (لا اله الاّ الله) ترنّم نمودن بهترین عبادت است زیراکه حق‌سبحانه‌هردو را دریك‌موضوع‌جمع نموده س ۴۷ ی ۲۱ **فاعلم انّه لا اله الاّ الله**

واستغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات یعنی پس بدان ای پیغمبر (ثابت قدم باش درعلم خود) که نیست هیچ معبودی‌که مستحقّ پرستش باشد مگر خدای بحق وطلب آمرزش‌کن برای گناه خود (باوجود کمال عصمت تو تا آن بسبب هضم نفس تو باشد و باعث تأسی امّت بتو) و یا آنکه مراد باستغفار انقطاع پیغمبر باشد از ماسوای حضرت احدیّت ، واستغفار نمای برای مردان مؤمن و زنان مؤمنه تا حق سبحانه از خطایای ایشان در گذرد وباآب مغفرت نامه سیاه اعمالشان را بشوید .

درتفسیرمنهج الصّادقین در ذیل آیه شریفه آورده : از بعضی ازعلماء منقولست که حقتعالی پیغمبر خود را امر باستغفار امّت کرده وخلاف امرالهی ازآن حضرت متصور نیست ؛ پس طلب‌آمرزش امّت کرده باشد ؛ وحق سبحانه ازآن کریمتراست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب نمای و چون بطلبد باو عطا نکند ، پس معلوم میشود که امّت را دولت آمرزش متحقّق است ودرآن تفسیر اضافه میکند روی خطاب به‌پیغمبر است و مراد جمیع مکلّفان ؛ وفایده خطاب اینمعنی به پیغمبر ؛ اقتدای امّت است بآن حضرت پس معنی‌آنست‌که : ای امّت مرحومه بوسیله دلائل عقلیه عالم شوید بتوحید واستغفار نمائید ازبرای خود وازبرای جمیع مؤمنین ومؤمنات .

درشرایط استغفار وطلب آمرزش در این موضوع فقط بترجمه بیان مولا امیرالمؤمنین که در نهج‌البلاغه مذکور است اکتفا میکنیم و آن چنین است : که شخصی درحضورآن حضرت گفت (استغفرالله) و آن حضرت فرمود : که مادرت بمرگ تو بنشیند ؛ آیا میدانی معنی‌حقیقی‌استغفارچیست ؟ (که بی‌اندیشه بزبان میگذرانی) استغفار مقام ومنزلت گروهی بلند مرتبه (مؤمنین) است وآن نامی است که شش معنی (شرط) دارد ؛ اول پشیمانی از گناه دوم تصمیم بترك ، بازگشت بگناه ؛ سوم آنکه حقوق مردم را بپردازی تاخدا را ملاقات کنی(بپاداش برسی) باپاکی،که برتو زیان وگناهی نباشد ، چهارم آنکه قصد کنی هرچه برتو واجب بوده (مانند نماز وروزه وحج) وآن را ازدست داده‌ای (بجا نیاوردی) حق آن (قضایش را) بجا آوری ، پنجم آنکه همّت بگماری گوشتی را که (برتن تو) ازحرام روئیده شده باندوهها بگذاری

تاپوست باستخوان بچسبد و بین آنها گوشت تازه‌ای بروید ، ششم آنکه رنج عبادت و بندگی را بتن بچشانی چنانکه شیرینی معصیت را بآن چشانده‌ای . پس آنگاه‌که (این شرایط گرد آمد) میگوئی استغفرالله .

ودرباب استغفار مطالب دیگریست‌که دربحث توبه درفقرات بعد بیاید .

در بیان فقرات مورد شرح

بگذر از جرم و گناهم ای غفور — چونکه شرم آید مرا یوم النّشور
من بعمر خود نکردم جز گناه — برامیدی که تورا دارم پناه
از پیمبر این خبر دارم بیاد — که بگفتا تو غفوری برعباد
وعده غفران چنان دادم نوید — که دگر خائف نباشم از وعید
نزد محبوب این بود رسم وفا — چشم خود پوشد اگر بیند جفا
در محبّت باشد این آئین عجیب — بخشش آرد برخطاکاران حبیب
من زنم لاف محبّت برزبان — اوکند عیناً محبّت را عیان
من کنم در امر و فرمانش خلاف — او دهد امر معیشت را کفاف
من روم در وادی خذلان به پیش — او بگرداند مرا ازقصد خویش
من مدام اندر هوای حرص و آز — او کند من را زفضلش بی نیاز
من بکفران نعم ، هرصبح و شام — او کند انعام خود برمن تمام
من گناهان در مقابل پیش روی — او کند از عفوخود این گفتگوی
که منم ستّار و غفّارالذّنوب — هم بپوشانم شما را از عیوب

تتحبّب الینا بالنعم و نعارضك بالذّنوب خیرك الینا نازل و شرّنا الیك صاعد ولم یزل ولا یزال ملك کریم .

بنعمتهای خود باما محبّت میورزی (یعنی دوستی میکنی بسوی ما بانعام خود و از این راه معلوم میداری‌کـه با آفریده خود محبّت داری ؛ ولکن ما درمقابل) معارضه میکنیم باتو بگناهان . (بجای آنکه سپاسگزار باشیم ، شکر تورا بجای آوریم ، در عبادت وبندگی‌کوشیم) بمعصیت گرویده ونافرمانی میکنیم ، و چنین باشدکـه احسان و نیکوئیهای تو بسوی ما فرود آینده است . (همان نعمتهای بیشمار کـه دمادم برما ارزانی داشته‌ای ؛که‌صحت وامنیت ، توانگری وکامرانی‌وموفقیت مارا تأمین مینماید) و در قبال این نکوئیهاکـه برما نازل فرمائی ، بدیهـای ما بسوی تو بالا رونده است یا بعبارت دیگر هرقدرکـه تو باما خوبی میکنی ، ما باتو بدی میکنیم وتوئی پادشاه ومَلك بزرگوار که همیشه بوده وهستی وزایل نخواهی شد .

در کتاب سخنان سجّاد در ترجمه این عبارت آورده : کـه باران رحمت بیحساب تواست‌که برما فرو میریزد وابر تیره گناهان است که از دریای معصیت ما بالا میرود.

عکس العمل معارضه بمثل

این عبارت بیان حالات ما میباشد که امام علیه السلام درمقام مناجات عرض کرده وما را باین لسان بنحوه عذرخواهی از پروردگار آشنا میسازد ، همچنانکه معلوم است کـه عبارات از حالت بیان متکلّم وحده خارج وبحالت جمع درآمده است ، و این موضوع بسیار روشن است کـه امام علیه السلام هیچگاه درمقام معاوضه بمثل معارضه بعکس نخواهدکرد ؛ وازمعصوم جزکار خیر و عمل نیکو چیز دیگر برخواسته نیست ؛ و شاید این بیان ازجهتی اشاره بقول حقتعالی باشدکـه

در دومورد از قرآن مجید میفرماید : سوره الاسری آیه ۸۳ و سوره فصّلت آیه ۵۱ **واذا انعمنا علی الانسان اعرض و نأ بجانبه....** یعنی چون انعام کنیم برآدمی ، روی بگرداند ازیاد ما ودور گرداند نفس خود را ازشکر گزاری .

ولکن بسیار جای تأسف است که‌کار بجائی رسیده باشد کـه حال ما از حالت این گروه مردمانی که این آیه درشأن آنها نازل شده بدتر باشد ؛ وگذشته از اینکه در مقابل نعم الهی‌شاکر نباشیم ، نافرمانی ومعصیت اوراکرده ودرمقابل نزول خیرازجانب اوسبحانه شرّ محض ازما صادر شود : ای وا اسفاه !! ازاینکه دراینجا امام علیه السلام دانسته ازلسان ما حالات ما را ازاین سخت‌تر متذکرشد، واز توصیفی کـه خدایتعالی درشأن گروهی ازمردم دراین آیه شریفه ذکر نموده پرده برداری‌کرده وعین حالات ما را در برابر نعم الهی متذکرشده است وصریحاً عرض میکند : تتحبب‌الینا بالنّعم و نعارضك بالذّنوب ، خیرك الینا نازل وشرّنا الیك صاعد که‌خلاصه معنی‌ساده‌آنست که‌پروردگارا تو باما خوبی میکنی وما به‌تو بدی .

واگر هرآینه این امیدواریها کـه شرح آنها درباب عفو ورحمت الهی گذشت ، نبود ، جا داشت‌کـه از شرم و خجلت در معنای این عبارات آدمی آب شده و بزمین فرو رود !!!

ای برادر عزیز ! آگاه باش کـه مصادیق فرمایشات امام علیه السلام بسیار در حالات ما مردم آشکار است به‌بین ! کیست‌کـه حقّ نعم الهی را بجای آورده سرتعظیم فرو آورد ولااقل بقدر معرفت خود سپاسگزاری کند؟ کیست کـه درمقابل احسان پروردگاری معارضه بعصیان نکند ؟ ما همه وهمه در (زندگانی مادیّت) فرو رفته بلکه نعم الهی‌را تبدیل بکفرمینمائیم .

نمیدانیم چه بایدکرد ؛ چاره چیست ؛ چگونه خود را اصلاح کنیم ، ازچه راه خود را بوظیفه دین وخداشناسی آشنا سازیم ، خدا میداند ، نویسنده این سطورآنچه راکه درخور استعداد وقدرت دربیان حقایق داشت ، بکار برد تاشاید بتواند غریقی را از دریای متلاطم بی بند وباری زندگی نجات دهد .

وتو ای‌خواننده عزیز ! اگرخواهان‌مراحل یقین وایمان‌هستی ، اگرطالب دوستی ومحبّت با خدا باشی و اگـر خواهی خود را ازمفاسد دنیوی برهانی وبسعادت ابدی برسانی ؛ توجه خود را بآیات الهی معطوف دار وبیانات امام علیه السلام را بررسی کن تامقام بندگی را دریابی وخود را بسعادت اخروی رسانی ، و از وظیفه تواست (یعنی تو هم بنوبه خود) که همت گماری و از برای خدا برای سعادت جامعه بعموم آشنایان خود توصیه کنی که آیات الهی وبیانات ائمه اطهار (ع)را سرمشق زندگی قرار دهند وخود را دراین مرحله آراسته وبرای مراحل بعدی زندگانی ابدی مهیّا سازند (شاید سبب شودکه توخود رهنما شوی) .

در بیان فقرات مورد شرح

گفت ما را مطلبی روشن امام — دوست برما کـرده نعمت را تمام
خود بُوَد این سرّی از فضل عمیم — یار ما ورزد محبّت برنعیم
دائم آرد خیر خود برما نزول — مـا از او شادیم و او از مـا ملول
شرّ ما دایم بسویش صاعد است — این معـارض نزد دانا با عداست
او رساند خیـر و ما از خیر شاد — او زما ناراضی و ما در فساد
مرحبا نازم خدای لم یزل — کـه بود مالك جهان را از ازل
چون نباشد پادشاهی مثل او — رعیتش بدکار و او کارش نکو

يأتيك عنّافي كلّ يوم (۱) بعمل قبيح فلا يمنعك ذلك من ان تحوطنا بنعمك (۲) و تتفضّل علينا بآلائك .

از نزد ما بسوی تو همه روزه کار زشت آشکار است (یعنی عمل بد و ناروا ازما بجانب توسرمیزند) واین بدکرداری ما ، مانع نمیشود وباز نمیدارد تورا از اینکه فراگیری ما را بنعمتهایت ؛ آنچه راکه برظاهر اعطا وآنچه را که درباطن تفضّل میفرمائی .

چگونه است که ما اعمال زشت خود را نیکو می پنداریم

شایدکارما بجائی رسیده باشد که‌دراثر کثرت ارتکاب بکردار زشت و ناروا قبح آن ازنظرمازائل‌شده باشد و از فرط غفلت توجهی بحسن وقبح افعال‌خود نمیکنیم ؛ وحال ما چنین شده باشد کـه مشمول معنـای این عبـارت شده باشیم کـه فـرموده است : س ۳۵ ی ۸ **افمن زيّن له سوء عمله فرآه حسناً** . شاید اعمال ما در نظرماخوب‌جلوه‌کرده است!!

چگونه است که ازنظرغلبه هوای نفس برعقل خود توجه نداریم یعنی بجهت ترك نظر در ادلّه عقلیه ، باطل را ترجیح داده و عمل قبیح را برصفات حسن می پنداریم ، و الّا این چه بدبختی عظیم است کـه هرروز کردار ناشایسته از مـا سرزند و اعتنائی نداشته باشیم .

محدّث فاضل ، مرحوم حـاج شیخ علی اصغـر اثنی عشر شیـرازی ، یکی از زهّاد دوران اخیرکـه رحمت خدا بروانش باد گاهیکه در خواندن این دعای شریف باین عبارت مورد شرح میـرسید میفرمود : کـه حق اینست‌کـه ما بجای اینکـه بگوئیم يأتيك عنّافی‌کل یوم بعمل قبیح ؛ عرض کنیم يأتيك عنّافی‌کل یوم باعمال قبیحه ازآن

(۱) دربعضی نسخ ، فی‌کل یوم ندارد
(۲) بنعمتك

نظر کـه یك یا دو کار زشت و ناروا در روز ازما سر نزده بلکـه بیشتر از اعمال ما ناپسندیده است .

گناهان پی در پی ما سلب نعم ظاهری از ما نمیکند

درهرحال امام علیه السلام بعدازآنکه عرض میکند : که ما درمقابل احسانها ودرازای نعمتهای توبدی‌کرده وبسوی‌تو شرّمیفرستیم باز بلسان دیگـر چنین ادامـه میدهد : کـه قبایح اعمال ما روزافزون است واز کردار بد خود دست بردار نیستیم ؛ واین حالت جسورانه و ادامه رفتار زشت ما باز نداشته است توراکه ما را از نعیم خود محروم گردانی و از احسان وعنایت مضایقه فرمائی ، و او علیه السلام دراینجا نکته بسیار دقیقی بکار برده‌که اهل ایمان را بسی امیدوار میسازد یعنی چنین میفرماید : گذشته از اینکـه گناهان پی در پی ما سلب نعمت ظاهری تورا ازما نمیکند (همان نعمتهائی که‌بشماردرنمیآیدکه وان تعدّوا نعمةالله لا تحصوها) همچنین آلاء خود را (نعمتهای باطن را) برما افزونی دهی و از نظرفضل تو این گناهان مانع نشودکه ما را ازآنچه درانتظار نیکوکاران است محروم گردانی واین خود مژده بزرگی است که گناهکاران را برحمت پروردگاری امیدوار میسازد ، یعنی برآن نعمتهائی‌کـه درغیر این جهان بآنها اعطا میشود آنهـا را نوید میدهد ، همان نعمتهائی‌که وعده داده است نیکوکاران را ؛ ازبهشت جاودانی، ازمقام عالی جنان ، استراحتگـاه ابدی،درظلّ همـای‌اشجـار، نزدیك چشمه هـای آب تسنیم وسلسبیل ، تکیه گاههـای مرصع از حریر و دیبـا ، ارزاق و اثمار بهشتی بر کیفیات مذکور ، مصاحب نیکو ، آن حورانیکه درلطافت وصفا همانند یاقوت ومرواریداند، وخلاصه تمام آلاء خود (نعم عالم جاوید) که ما را اخبار کرده است ، پس گناهان ما پس از بازگشت وتوبه مانع کرامت این انعام نخواهد شد ، و این یك سلسله از آلاء پنهان است که خدایتعالی پس از بیان اوصاف آنهـا میفرماید : **فبایّ آلاءِ ربّکما تکذّبان** (۱) یعنی‌آیا پس بکدامین نعمتهای پروردگار شما تکذیب میکنید ، و لذا

(۱) اگرگفته شودکه خدایتعالی اخبار دوزخ واطلاعات احوال قیامت را ازمواقف حساب ومیزان وصراط وغیره جزء آلاء شمرده‌است‌گوئیم‌که اصلا آگاهی دادن از آن مراحل و اخبار واطلاعات آن خود نعمتی بزرگ است تادیگر مکلفان را حجتی نباشد و اهل ایمان را پرهیز دهد تابرفیوض نعمتهای مقابل‌آنها برسند .

مثل اینکه دراین بیان امام علیه السلام گذشته ازاینکه تکذیب نعم الهی را نکرده آلاء ونعم اورا اقرار واعتراف نموده است .

در بیان فقرات مورد شرح

این بیان از حال ما باشد صریح — سر زند دائم زما فعل قبیح
کار ما شد در قباحت جلوه گر — سر بسر افعال ما شد کار شر
زشتی کردار ما از حد برون — نعمت سرشار او برما فزون
گر مکرّر شد گناهی برائیم — مانع از فضلش نباشد برنعیم
آنکه بخشد برگنهکاران خلاف — بایدش کردن بکوی او طواف
کی شود بیدار آن غافل زخواب — تا کند یاری بدینسان انتخاب
مهربان و نیك کار و خوش سلوك — صاحب قدرت مسلّط برملوك
پس عزیز من؛چنین یاری گزین — هم تو را محبوب دارد هم امین



فَسُبْحانَكَ ما اَحْلَمَكَ و اعظمك و اكرمك مبدئاً و معيداً تقدست

اسمائك و جلّ ثناؤك وكرم (۱) صنائعك و فعالك .

پس بپاکی یاد میکنیم تورا ، کـه چقدر بردباری ! و تاچه حد بزرگی ! وتا چه اندازه کریمی !! یعنی منزّهی تو ای پروردگار ،که حلم تو بی‌حدّ است و بزرگی تو بی‌نهایت و کرم تو بی‌پایان ، ابتدا کننده‌بنعمت هستی وباز گرداننده بآن (واین بیان عطف بعبارات قبل است یعنی‌اعطا کننده نعمت هستی یکی‌پس‌ازدیگری وباز نمیداری نعم خود را وترك احسان نمیفرمائی) .

یا باعتبار دیگر معانی این کلام (مبدئاً ومعیدا) اشاره بقول حقتعالی است که درشش مورد درقرآن مجید برسبیل تذکر و بروجه تنبه و یا توبیخ میفرماید : س ۱۰ ی ۴ **انّه یبدؤا الخلق ثمّ یعیده** س ۲۷ ی ۶۴ **امّن یبدؤا الخلق ثمّ یعیده** س ۳۰ ی ۱۱و۲۷ **اللّه یبدؤا الخلق ثمّ یعیده** یعنی خدای بیافرید دراول‌خلق را پس بعداز مردن زنده گرداند اورا،لذا تفسیراین عبارت از دعا چنین شود : کـه پاك ومنزّه است آن خداوندیکه‌آفریننده خلق‌جهان است و باز گشت همه بسوی اوست . سپس عرض میکند . پاکیزه ومقدس است نامهای تو و بزرگست ثنا و ستایش تو ، وگرامی است ساخته‌ها وکارهای تو ونیکوی است احسان تو .

تسبیح وتقدیس پروردگارعالم ازنظرقرآن مجید

همان طور که قبلاً گفته شد امام علیه السلام در این دعای شریف تمام اسرار ورموزی راکه ازنظر تعلیم خداشناسی برای اهل ایمان ضروریست بکار برده ودستوراتی‌راکه‌خدایتعالی درقرآن مجید برای انجام وظیفه بندگی وتقرّب بسوی خود داده است یآنها اشاره نموده بلکه اغلب

(۱) دربعضی نسخ ، وَاَكْرَمَ صنائعك (بصیغه تعجب!!)

فقرات دعا را توأم وآمیخته بآیات الهی کرده است ، همچنانکه در عبارت مورد شرح که اشاره به‌تسبیح‌وتنزیه پروردگاری شده ؛ میتوان گفت این از نظرهمان دستوریست که خدایتعالی درچند مورد ازقرآن مجید برسول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله داده و امام علیه‌السلام هم در اینجاازآن دستور پیروی‌کرده‌است. همچنانکه‌آیات‌ذیل‌موضوع راکاملاروشن‌مینماید:

سورةالحجرآیه ۹۸ **فسبّح بحمد ربّك....** پس‌تسبیح گوی بستایش‌وثناپروردگار خویش را، سوره الواقعه آیه۷۴و۹۶ وسوره الحاقه ۵۲ : **فسبّح باسم ربّك العظیم.** : پس تسبیح گوی بنام پروردگار خویش کـه‌بزرگ‌است . سوره الاعلی آیـه ۱ : **سبّح اسم ربّك الاعلی :** تنزیه‌کن نام پروردگارخود راکه‌برتراست . سوره المؤمن آیه ۵۷ **و سبّح بحمد ربّك بالعشیّ و الابكار** وتسبیح گوی بستایش پروردگار خود بشبانگاه وبامداد ، وهکذا آیات دیگری کـه به‌بیانات مختلف درباب امر به تسبیح وتقدیس‌آمده است و اصلا خدایتعـالی ذکر تسبیح وتقدیس وثنای خود را حقی مسلّم قرار داده‌که‌تمام موجودات عالم وآنچه راکه در زمین وآسمان ایجاد فرموده هیچگاه ازآن غافل نباشند .

تسبیح وتقدیس پروردگار حقّی مسلّم است

مگر توجه پیدا نکردید که خدایتعالی درچند مورد از قرآن مجید میفـرماید : سوره الحدید آیه ۱ و سوره الحشر آیه ۱ وسوره الصف آیه ۱ **سبّح للّه ما فی‌السّموات وما فی‌الارض** یعنی تسبیح وتنزیه گفت خدایرا ازآنچه لایق‌کمال وشایسته جلال او نیست از صفات نقص وبپاکی وپاکیزگی یاد کرد اورا آنچه درآسمانها ازملائکه وتجوم وشمس وقمر وغیرآن وآنچه در زمین است ازحیوانات ونباتات وجمادات وغیرآن .

ودر چند مورد دیگر ذکر (سبّح) بلفظ مضارع ایراد یافته در سوره الجمعه آیه ۱ در سوره الحشر آیه ۲۴ درسوره التغابن آیه ۱ میفرماید : **یسبّح للّه ما فی‌السّموات وما فی‌الارض** وخلاصه ذکرتسبیح با الفاظ مختلف اشعاربرآن است‌که‌تسبیح وتنزیه حقتعالی بایدکه‌درجمیع‌ساعات واوقات مستمرباشد چه‌ذات مقدّس اورا اختلاف‌حالات نیست که دربعضی اوقات استحقاق تسبیح وتقدیس داشته باشد .

حاصل آنکه تسبیح اوسبحانه درتمام اوقات ازماضی وحال ومستقبل برتمام موجودات عالم جاری و ساری بوده و هست همچنانکه در سوره الاسراء آیه ۴۴ میفرماید : **وان من شئی الّا یسبّح بحمده ....** یعنی ونیست هیچ موجودی ازمخلوقات مگر که تسبیح میگویند خدا را تسبیحی متلبّس بحمد اوسبحانه : تسبیح صاحبان عقل بزبان است وتسبیح غیرایشان بظلال؛ کقوله تعالی **«وظلالهم با الغدوّ والاصال»** یا بآنچه درآنهاست از ادلّه دالّه بروحدانیّت او وبرصفات جلال ونعوت کمال او که بآن از جمیع خلق متباین گشته است .

امام قشیری (ره) فرمود : که تسبیح گویند زندگان از اهل زمین وآسمان بزبان قال وباقی ازایشان بزبان حال .

ودرانوار گفته : همه ممکنات تنزیه میکنند خدایرا ازآنچه ازلوازم امکان است و توابع حدوث بلسان حال بجهت آنکه دلالت میکند بامکان و حدوث خود برصانع قدیم واجب لذاته .

سلمی ؛ ازابوعثمان مغربی نقل میکند : که تمام مکوّنات باختلاف لغات تسبیح الهی میکنند اما آن را نشنود وفهم نکند مگرعالم ربّانی که گوش دل اوگشاده باشد.

و چنین گفته اند که هرذرّه از ذرّات موجودات را زبانیست ملکوتی که به تسبیح وحمد حضرت خداوند مطلق ناطق است .

ومراد از تسبیح همه اشیاء در عالم تسبیح کیفیت دلالت ایشان است بروجود صانع عالم وبرعلم وقدرت و وحدانیّت او .

وخلاصه منظور ازتسبیح الهی مواظبت درامر تنزیه و تحمید اوسبحانه است چون خدایتعالی بسیار خود را در قرآن مجید بپاکی یاد کرده است که : **فسبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون** و حقاً سزاوار آن باشد که مخلوقات و مصنوعات عالم هم هرلحظه اورا بپاکی یاد کنند .

نگارنده گوید : این مطلب قابل توجه است ؛ تمام اجرام و اجسام و موجودات غیرذی روح یعنی موجوداتیکه شعور ندارند چه مرئی وچه نامرئی که حتی فاقد حس وادراك هم هستند وهمچنین کمی بالاتر تمام جمادات و نباتاتی که درحال رشد ونمو

هستند وخلاصه آنچه را که در زمین وآسمان است همه وهمه به‌تسبیح پروردگارعالم مشغولند ؛ آیا سزاوار است ، آدمی‌که صاحب روح وقوای عالیه‌عقلیه میباشد ودارای حواس دیگریست‌که در واقع مقام اشرفیت اورا برسایر مخلوقات میرساند ، از ذکـر و تسبیح پروردگار خود غافل باشد ؟ و این کمال بدبختی‌نیست‌کـه آدمی خود را از سنگ وسفال وخار وخاشاك وبهائم و سباع کـه همه دائم درتسبیح‌اندکمتر گرفته واز تحمید و تقدیس و تسبیح باریتعالی غافل باشد ؟ این نکته را هم باید توجه داشت : کـه بهترین ذکر تسبیح همان تسبیحات رکوع و سجود است کـه درنماز مقرّر شده [۱] « سبحان ربّی‌العظیم وسبحان ربّی‌الاعلی وبحمده» .

اینست کـه امام علیه‌السلام تمام این مراتب را با پیوستگی عبارات بآیات مجید در این دعای شریف تعلیم داده است .

در بیان (وان من شئی الاّیسبّح بحمده)

هرچه بینی در زمین و آسمان — چه بود ظاهر چه باشد در نهـان
ناطق و گویا به تسبیح و سپاس — قائل مدحش شدی براین اساس
کـه تو پاکی لایزال و لم یزل — لا شریك لـه بدی اندر ازل
حق بُوَد گرخلق او ازانس وجان — در ثنـایش برگشایندی زبان
چونکه هرذرّات در ارض و سما — در ره تقدیس او اندر نمـا
گفت عارف آنچه روید از زمین — میکند تسبیح حق را بریقین
من بگویم آنچه درکون و مکان — جمله در تسبیح خلاّق جهـان
پس بپاکی کن تو از معبود یاد — تا در آئی داخل خلق و عباد
چون نباشی کمتر ازطیر و وحوش — که بحمد آوازشان آید بگوش
یك اشارت بس کنم درقدر دوست — تا بدانی لایق تسبیح اوست
لایق حمد و ثنـا باشد وحید — چون کند خلق اول و آخر مُعید

اَنْتَ اِلٰهِي اَوْسَعُ فَضْلاً وَاَعْظَمُ حِلْماً مِنْ اَنْ تُقايِسَنِي بِفِعْلِي وَ خَطيئَتي

فَالْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ سَيِّدي سَيِّدي سَيِّدي

تو ای‌خدای من : فضلت بالاتر و حلمت والاتر از آن است‌که بکردار وخطایای من مقایست فرمائی یعنی تو واسع تری از روی فضل و بزرگتری از راه بردباری از اینکه مرا بکردار و گناهانم مجازات فرمائی پس درگذر ، درگذر ، درگذر ؛ بعفو و بخشش گرای (ای اطلب العفو) یعنی درخواست میکنم عفو و گذشت را ازتو ؛ ای آقای من ؛ ای مولای من ، ای پروردگار من (بحذف حرف ندا) .

سرّ تکرار (العفو)

سرّیکه امام علیه السلام درتکرار این دوکلمه (عفو وسیدی) بکار برده شاید چنین باشدکه بعد از ایراد این کلمات شروع میکند بیك سلسله ازمطالب وخواسته‌هائی‌که بسیار شایان اهمیت است وازاینجا استدعای خود را کـه متضمّن امور دنیا وآخرت است آغاز مینماید ؛ وچون لازمه استجابت دعا چنین باشد که قبل از هرچیز باید ازخدایتعالی طلب عفو نمود یعنی در مرحله اول در مقام دعا باید خود را از آلودگیهای جرم و گناه پاك‌کـرد تابتواند با اطمینانی تقاضاهای بعدی خود را عرضه بدارد .

اینست که امام علیه السلام درحالیکه اشاره بنزدیك کرده عرض میکند : (انت الهی ...) سپس اهمّ حوائج خود را باحالت التماس یعنی مکرّر ازخدایتعالی خواستار میشود .

و این موضوع کاملا روشن است کـه هرگاه سائلی در خواسته های خود بخواهد پافشاری‌کرده ونتیجه بگیرد سئوال خود را تکرار واز این طریق اصرار میورزد و از همین نظر است‌که او علیه السلام هم حاجت مهم خود را در سه نوبت تکرار فرموده و برای تأکید ، نام پروردگار خود را هم تکراراً بخواسته خود توأم مینماید .

گرچه حضرت سجّاد علیه السلام در بیشتر از سخنان خود اشارات زیادی بطلب عفو نموده وازجمله درصحیفه خود عرض میکند انت الّذی سمیّت نفسك بالعفو فاعف عنّی ، یعنی پروردگارا توئی آنکه خود را بعفو و گذشت نام برده‌ای پس مرا ببخش ؛ و چنین هم باشدکه خدایتعالی در بسیاری ازموارد در قران مجید میفرماید **(انّ اللّه لعفوّغفور)** ولکن در این دعای مورد شرح در چند فقره امام علیه السلام بلسانهای مختلف در مقام طلب عفو برآمده‌که دراینجا بالحن اصرارآمیزی استدعای خود را تکرار نموده است واین مستلزم شرحی بتفصیل است تابدانیم خدایتعالی خود درباب عفو چه فرموده است .

عفو از نظرقرآن

ازآنجاکه‌خدایتعالی‌خود صاحب این صفت نیکو بوده برسولان خود و بعموم بندگان هم توصیه میکندکه از جرم و خلاف یکدیگر درگذرید وعفو نمائید وباهم ملاطفت‌داشته باشید ودراین باب‌آیات بسیاری آورده‌که ازنظراختصار بچندی از آنها اشاره میکنیم تامعلوم شود که بیان امام علیه السلام دراین باب بسیار مورد اهمیت است .

بااینکه خدایتعالی در چند مورد از قرآن مجید در باب احکام دستور میدهد که چنانچه تعدّی یاستمی‌ازغیر برشما رسد شما ازحد معارضه بمثل تجاوز نکنید،معذلك درآیات دیگری‌که‌صراحت دارد میفرماید : چنانکه عفوو گذشت کنید برشما اولیٰ‌تر وپسندیده‌تراست واین توصیه نشان میدهد که خدایتعالی خود صاحب این صفت عالی ونیکو بوده وآنهائی را که ستم برنفس‌خود روا میدارند ویا ازاوامراو سر باز میزنند درشرائطی مورد عفو قرار میدهد ؛ و در اینجا میخواهیم بگوئیم چگونه ممکن است که اوسبحانه خود بندگان را درمقابل ستمکاریهای یکدیگرامر بعفو کند و خود این امر بمعروف را درباره آنان اجرا نکند ؛ حاشاکه چنین باشد ؛ چون عفو و گذشت وآمرزش ازصفات خاصه اوسبحانه است .

پاداش عفوکنندگان برخدایتعالی است

سوره الشوری آیه۴۰ **وجزاؤاسیّئةسیّئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی‌اللّه** یعنی پاداش کردار بدکرداریست مثل‌آن بدون زیاده ؛ پس هر کس در گذرد از

ستمکار خود وترك انتقام نماید ازاو وباصلاح آورد میان خود و میان عدوی خود پس پاداش این گذشت وعفو او نزد خداست .

درتبیان : ازحضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که چون روز قیامت شود منادی ندا کند کـه هرکس اورا برخدای اجری هست برخیزد واجرخود را از او بستاند ؛ پس جماعتی برخیزند و ملائکه بایشان گویند کـه شما را برخدا چه اجر است ؛ ایشان گویند : ما جماعتی هستیم‌که عفو کردیم از کسانیکـه ظلم کردند بما ؛ پس بایشان گویند : (ادخلوا الجنّة بغیرحساب) داخل شوید دربهشت بدون حساب اعمال .

توصیه خدایتعالی به ستمدیدگان درعفو ستمکار

سوره النساء آیـه ۱۴۸ **ان تبدوا خیراً او تخفوه او تعفوا عن سوء فان اللّه کان عفوّاً قدیرا** اگرآشکار کنید نیکوئی‌وخیروطاعت را یاپنهانی آن را بجای‌آورید یاعفو کنید ازبدی که شما را بآن مؤاخذه شده ؛ پس بدرستی که خدا بسیارعفو کننده است از عاصیان باوجود کمال قدرت برانتقام از ایشان ؛ واین آیه شریفه تحریص مظلومان است برعفو : تا متخلّق شوند باخلاق ربّانی ، باآنکـه رخصت تظلّم و انتقام دارند ازسرآن درگذرندکه «العفو عندالقدرة فضل عن‌الکرم» .

معارضه بمثل ازجانب حقتعالی برعفو کنندگان

درسوره النّور درمتمّم آیه ۲۲ عبارتی آورده شده ، گو اینکه بشأن نزول همان آیـه شریفه مربوط است ولی میتوان از آن معنائی عام ومستقل استنباط کرد ؛ و آن چنین است‌که درآخر آیه میفرماید : **و لیعفوا ولیصفحوا الا تحبّون ان یغفراللّه لکم ....** یعنی باید که عفو کنند جریمه راکه ازگناهکاران صادر شده وروی بگردانند از انتقام ؛ سپس بخطاب التفات نموده برسبیل ترغیب برغفران میفرماید : که آیا دوست نمیدارید که بیامرزد خدای شما را ؟ پس شما ازسرگناهان دیگران‌درگذرید که خدای آمرزنده است باوجود کمال‌قدرت برانتقام ومهربان براصحاب جرائم وآثام است ؛ پس شما نیز متخلّق باخلاق او شوید .

دستور خدایتعالی برسول اکرم (ص) درخصوص عفو

سوره آل‌عمران قسمتی‌ازآیه۱۵۹ **فاعف عنهم واستغفرلهم و شاورهم فی‌الامر** خدایتعالی پیغمبر را امرمیکند کـه ازجماعتی گذشت نماید و معصیت آنان را ندیده گرفته ومورد مؤاخذه وسرزنش قرار ندهد ، وبدیهی است که‌خدایتعالی هم نیزازاین گروه میگذرد وآیات دیگری در این باب میباشد .

عفو خدایتعالی از بندگان بشرط توبه

سوره الشوری آیه ۲۵ **وهوالّذی یقبل‌التوبة عن عباده ویعفواعن‌السّیئات...** واو آن کسی است‌که بمحض لطف قبول میکند توبه را از بندگان خود یعنی هر گاه بنده باو بازگردد وازگناه نادم شود وعزم جزم کند برعدم عود توبه ازاو در میپذیرد ودرمیگذرد ازبدیهای او اگر ذنوب کبیره باشد یعنی بعد از توبه جمیع‌جرمها را از ایشان درمیگذراند وعفو میکند .

درتفسیرالمیزان آورده که عفو ومغفرت ازاموری است کـه شامل جمیع آثار چه تشریعی وچه تکوینی ، چه دنیوی ، و چه اخروی میشود . و چنین اضافه میکند کـه خداوند درسوره الشوری آیه ۳۰ میفـرماید : **و ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفوا عن کثیر :** یعنی هر ناگواری که بشما میرسد مولود اعمال خود شما است ودرعین حال خداوند بسیاری ازاعمال شما را مورد عفو قرار میدهد وبطور مسلّم عفو دراین آیه شریفه شامل آثار دنیوی است .

نتیجه حاصله از تفسیر آیات مختلفه در باب عفو

خلاصه میتوان چنین نتیجه گرفت کـه خدایتعالی بسیار صفت عالی‌عفورا ستوده وخود را عامل بزرگ‌آن نامبرده است ولکن مقتضای‌مشمولیت وایصال‌بلطف پروردگاریراشرایطی‌است‌که اوسبحانه خود درقرآن مجید متذکرشده ؛ اما آنچه راکه ازمعنای‌آیات دیگرمستفاد میشود چنین است که‌دستوراتی‌جامع ازنظرتعلیمات اجتماعی واخلاقی بعموم داده شده است ؛ تااهل ایمان در زندگی مادّی‌کـه سرتاپا نزاع و مشاجره وجدال است رعایت عفو وگذشت را داشته باشند و خود را بصفت پروردگاری متخلّق نمایند ؛ و از این

جهت است که امیرالمؤمنین علیه السلام در کلمات قصار خود میفرماید : **العفو تاج المکارم** گذشت سرآمد تاج نیکوئی است ؛ و همچنین میفرماید : **العفو افضل الاحسان** عفو بهترین احسان است و نیز در جای دیگر فرموده **المبادرة الی العفو من اخلاق الکرام** شتاب درعفو کردن از اخلاق کرام است .

درمعراج السعاده آورده : کـه حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند کـه پشیمانی برعفو بهتر و آسانتر است از پشیمانی بر انتقام وعقوبت ؛ وهمینقدر فضل وشرافت از برای عفو و گذشت کافی است که از نیکوترین صفات پروردگار است ودر ثنا و ستایش؛ او را باین صفت جمیله یاد میکنند وازاینجهت است که حضرت سجّاد علیه السلام هم در این دعای شریف مکرّر وبا بیانات مختلف این صفت را متذکر شده است .

(درعفو)

برپیمبـر آمد از حق این پیـام — کـه گذشت اولی بود برانتقام
باز آمد این خبـر برخاص و عام — خالق خود را برید از عفو نام
دیگـر آمد برمسلمانان خطـاب — عفو را ترجیح باشد برعذاب
پس اگـر دستور حق باشد چنین — بگذرد از عاصی و از مجرمین
این صفت باشد زاخلاق کـرام — کـه ببخشد آنچه بیند از لئام
در سئوال آمد کـه ماذا ینفقون — گفت باشد عفو عند المتّقون
شد اگـر فرزند آدم ناخلف — گو شود تائب عفا عمّا سلف
این بُوَد دستور آئین مسیح — گر ستم دیدی گذر کن از قبیح
لیك مـا را داده دستوری امـام — اختیار از عفو و عرض انتقـام
هان شنیدم عفو را بس لذت است — کـه نیـابد منتقم آن را بدست
پس فرو برخشم خود را بعد ازاین — چون نکوشد این صفت برکاظمین

اللّٰهُمَّ اشغلنا بذكرك واعذنا من سخطك و اجرنا من عذابك و ارزقنا

من مواهبك و انعم علينا من فضلك و ارزقنا حج بيتك و زيارة قبر

نبيك صلواتك و رحمتك و مغفرتك و رضوانك عليه و على اهل

بيته انّك قريب مجيب .

خدایا ؛ مشغول دار ما را بذکرخودت (یعنی چنان سرگرم کن ما را کـه از یاد تو بدیگـری نپردازیم) و پناه ده ما را از خشم و غضب خودت ؛ وزنهار ده ما را از شکنجه‌ات ؛ یعنی از عذابت ما را در امان دار(۱) و روزی کن ما را از بخششهـایت

(۱) اگرخواننده عزیز متوجه شده باشد ؛ قبلا بیاناتی درباب وسعت عفوورحمت خدایتعالی گذشت‌که معلوم داشت رحمت الهی برغضب اوسبحانه سبقت آور است ؛ ولکن بنابدستورقرآن مجید ، ازآنجاکه بایستی مقام خوف ورجاء را درخود حفظ نمائیم ، دراینجا متذکرمیشویم‌که خدایتعالی درقرآن مجید در متمم آیات بسیاری‌که هریك شأن نزول جداگانه‌ای دارد توصیف عذاب خود را بروجوه مختلف‌گوشزد فرموده ودر موارد بسیاری آیات شریفه را باین کلام ختم مینماید ؛ عذاب الیم ، عذاب شدید ، عذاب عظیم ، عذاب‌مهین ، عذاب‌النار ، عذاب مستقر، عذاب السموم ، عذاب مقیم ، عذاب بئیس ، عذاب الخلد ، عذاب الخـزی ، عذاب الجحیم ، عذاب‌الاکبر، عذاب‌الادنی ، عذاب غلیظ ، عذاب قریب ، عذاب السعیر و هکذا عبارات مختلف دیگرکه اغلب هم درچند مورد تکرار شده است .

وچون نگارنده بعفوورحمت الهی زیاده امیدوار است واین عبارات بیشتردرشأن‌کفارنازل شده و از آن طرف بنابمقتضیات این زمان و اینکه خوانندگان عزیزاز رحمت الهی مأیوس نباشند ، لذا ازبحث درمورد عذاب الهی بتفصیل خودداری گردید وهمینقدر در اینجا متذکر میشویم‌که امام علیه‌السلام با درنظر داشتن تمام جهات در عذاب الهی عرض میکند ؛ و اجرنا من عذابك،اشاره براینکه بارالها ازاین اصناف عذاب‌کـه در کتابت توصیف فرمودی رهائی بخش ما را .

وانعام فرما برما ازفضل بیکرانت وروزی‌کن ما را حجّ خانه‌ات و زیارت قبر پیغمبرت که درود ورحمت وآمرزش وبرکات فراوان وخوشنودیهای تو براو واهل بیت او باد ؛ بدرستی‌که تو نزدیك وسریع‌الاجابتی .

دراهمیّت ذکر موضوعی‌که‌درعبارات مورد شرح بسیارقابل اهمیّت است همان جمله اول است که امام علیه‌السلام این بیان را درآغاز یك سلسله‌از خواسته‌های خود قرار داده وعرض میکند : اللّهم اشغلنا بذکرك ؛ یعنی خدایامرا بیاد خودت مشغول دار ، وچون ذکرخدایتعالی خود نوعی ازملحقات دعا میباشد وداعی را ترغیب میکند براینکه در تحصیل حاجات خود بکوشد و همچنین آرامشی درباطن ایجاد میکند که شایسته مقام داعی باشد ؛ لذا توجه بآن از اهمّ شرایط قرارگرفته وازهمین جهت است که حضرت سجّاد علیه‌السلام گذشته ازبیانات خود دراین دعا درمناجات پانزده‌گانه خود هم مناجاتی بنام (مناجات‌الذّاکرین) دارد که درآن مضامینی بسیار لطیف آورده ودرمقدمه آن عرض میکند : بارالها ؛ اگرقبول امرت واجب نبود البته ساحتت را از ذکرخود منزّه میداشتم . زیرا که ذکر کردن من ؛ مرتورا بقدر قابلیت من است نه درخور مقام تو ؛ و امید آن را هم ندارم که قابلیت من بپایه‌ای رسدکه ازعهده تقدیست برایم ؛ ونیزچنین ادامه میدهد : وازبزرگترین نعمتهائی که نصیب ما ساخته‌ای جاری شدن ذکرتو است برزبانهای ما ؛ و اضافه میکند : که بارالها ذکر خود را درخلوت وجلوت ، شب وروز ؛ آشکارا ونهانی ، در راحتی وسختی ، دردل ما انداز و باذکرآهسته‌ات ما را مأنوس فرما ، (که بزبان دل تورا بخوانیم) وهمچنین باید گفت‌که روش ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین عموماً برهمین منوال بوده ؛ کما اینکه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام دراغلب از دعاهای خود از خدایتعالی مسئلت مینمایدکه ازذکراوسبحانه‌غافل نباشد ؛ همچنانکه دردعای معروف بکمیل درچند مورد عباراتی مختلف‌آورده‌که جائی عرض میکند : وان تلهمنی ذکرك . و جای دیگر : ان تجعل اوقاتی‌من‌اللیل والنّهاربذکرك‌معموره ونیزعرض میکند : واجعل‌لسانی بذکرك لهجاً : که حاصل معنا آن است که : پروردگارا ؛ اوقات شبانه روز مرا بیاد خود گذران .

وزبانم را بذکرت گویا فرما . والهام فرما برمن ذکرخود را .

واین موضوع ازنظرقرآن بسیار شایان اهمیت است ؛ واهل عرفان را درآن بحثی جالب و گفتگوئی عظیم است که دراینجا مورد گفتار ما نیست ، ولکن آنچه را که از نظرقرآن مجید دراین باب تصریح شده و مرتبط بفقره مورد شرح است بطور اختصار بیان داشته تا معلوم شود کـه چگونه امام علیه السلام و برای چه منظور از خدایتعالی طلب اشتغال باذکار اورا سبحانه کرده است .

ذکر ، ازنظرقرآن مجید

سوره البقره آیه ۱۵۲ **فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی و لا تکفرون**

براین تفسیر که میفرماید : یاد کنید مرا بطاعت و عبادت تایاد کنم شما را بثواب ومغفرت وسپاسداری کنید ازبرای من برآنکه انعام کرده‌ام برشما ازنعم دنیویه ودینیه و ناسپاسی نکنید مـرا بجحود نعم و عصیان امر. مفسران را در این آیه شریفه وجوه بسیار است .

سعیدبن جبیر گفته : که معنی آنست که (اذکرونی بطاعتی اذکرکم برحمتی) بیانه (اطیعوالله و اطیعوالرسول لعلّکم ترحمون) مرا بطـاعت یاد کنید تا شما را برحمت یاد کنم .

فضیل عیاض گفت : مرا بطاعت و عبادت یاد کنید تا شما را بپاداش ثواب یاد کنم و نیز گفته است یاد کنید بشکر تا یاد شما کنم بزیاده ، یاد من کنید در پنهانی تا یاد شما کنم درآشکار ودر دعا واقع شده : دردنیا یاد من کنید تادرآخرت بیاد شما باشم؛ ودر راحت وتنعم بیادمن باشید تادرسختی ومشقّت بیاد شما باشم ؛ ذکرمن گوئید بدعا تایاد شما کنم باجابت .

وبعضی دیگر گفته‌اند :کـه یادکن مرا باخلاص تایاد کنم تورا به نجات و یادکن مرا بایمان تایاد کنم تورا به‌امان ویادکن مرا باسلام تایاد کنم تورا باکرام .

داستان عبد الله مبارك

درذیل این آیه شریفه دربعضی ازتفاسیرداستانی ازعبدالله مبارك نقل شده است کـه او گفت : سالي ازسالها بحج میرفتم در راه

ازقافله باز ماندم ودربادیه اشتر برتوکل میراندم ، جوانی‌سیزده چهارده ساله را دیدم جامه مختصر پوشیده نه باوی زادی و نه راحله‌ای ، می‌آمد تا بنزدیك من رسید گفتم ؛ ای جوان برتن خود زینهار خورده‌ای اگر چنین آمده‌ای در بادیه ؛ یا خود چون من منقطع شده‌ای ؟

گفت : منقطع نشده‌ام که من خود چنین آمده‌ام ، گفتم : زاد و راحله‌ات کو ؟ وطعام وشرابت کجاست ؟

اشارت بآسمان‌کرد ؛ خواستم تاوی را امتحان کنم باوی گفتم مرا سخت تشنگی غلبه‌کرده است اگرشربت آبی بودی چه خوش بودی ، من این بگفتم و او دست بهوا درازکرد و قدحی‌آب بگرفت برف در آنجا افکنده و بجنبانید وپیش من داشت ؛ من عجب داشتم گفتم : یا هذا !! این پایه از کجا یافتی ؟ گفت : (أذکره فی الخلوات یذکرنی فی‌الفلوات) یاد او میکنم درپنهانیها تا او یاد من میکند دربیابانها .

درهرحال باید متوجه ذکرخدایتعالی بود

سوره‌آل عمران‌آیه ۱۹۰ : **الّذین یذکرون اللّه قیاماً وقعوداً و علی جنوبهم ویتفکّرون فی خلق‌السّموات والارض ....**

آنانکه استدلال میکنند برتوحید وعلم وقدرت ووجوب وجود واجب‌الوجودبخلق آسمانها وزمین واختلاف روز وشب ؛ آنها کسانی‌هستندکه ازروی اخلاص یادمیکنند خدا را درحالیکه ایستاده یانشسته یابرپهلو افتاده باشند ؛ یعنی‌درهرحالت دائم بذکر حق مشغول بوده وپیوسته در دریای محبّتش مستغرق‌اند .

درتفسیر منهج‌الصّادقین‌آورده :که نزد علمای محققین مراد ذکردل است زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست ، امّا ذکردل را فتوری و قصوری نمیباشد ؛ پس مراد از این صاحبدلانندکه مشغول بذکر از دل وجانند قیاماً درحالیکه قائمند (یعنی متوجه بامرالهی) وقعوداً ؛ قاعدند (یعنی باز ایستاده از ملاهی) وعلی جنوبهم (یعنی بریك جانب اند از ارتکاب مناهی) و یا قائمند برآستانه خدمت : و قاعدند بربساط قربت وآسودگانند دربارگاه وجد ، وحال وبرکنار ازپندار وهم وخیال .

وبعضی گفته‌اندکـه تفکّر و اندیشه درخلقت آسمانها وزمین خود مقامی ازذکـر اوسبحانه است .

ذکرخدایتعالی سبب آرامش قلب وآسایش خاطراست

سوره الرعد آیـه ۲۸ **الّذین آمنوا وتطمئنّ قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئنّ‌القلوب** آنانکـه گرویدند بخدا و آرام میابد دلهای ایشان بیاد خدا ؛ یعنی چون ذکـرخدای شنوند بدان ساکن شوند وآرام یابند و انس گیرند ؛ بدانید همانا که بذکرخدایتعالی‌آرام میگیرد دلهای مؤمنان .

نگارنده‌گوید : بسیار قابل اهمیت است آنچه را کـه خدایتعالی برسبیل تنبیه وبرعموم خطاب میفرماید،چون در طریق ایمان لغزش و تزلزل بسیار است و یا بقول شاعر شیرازکه گفت : (در راه عشق وسوسه اهرمن بسی است) لذا دراینجا خدایتعالی چنین تصریح میکند :کـه بدانید و آگاه باشید ای مردم !!کـه بذکرخدا دلهای شما آرامش پیدا میکند وایمان شما بمرحله اطمینان میرسد .

کسانیکه ازیاد خدا غافلند باشیطان مأنوس وزندگانی آنها درعسرت است

سوره‌الزخرف‌آیه۳۵ **ومن یعش عن ذکرالرّحمٰن نقیّض له شیطاناً فهوله قرین** وهر کس خود را برکوری دارد ازیادکردن خدای کـه متصف بصفت رحمت است واز آن تجاهل نماید یاآنکه عارف باشد بحقیقت‌آن ، یعنی هر که چشم بپوشد واعراض نماید ازنظر کردن درحجج بیّنه وآیات باهره او ؛ تقدیر کنیم از برای وی دیویرا ؛ یعنی وی را بجهت‌آن تجاهل بحال خود بازگذاریم ونظرالطاف ازاو بازگیریم؛ پس نزد اینحال شیطان بر او استیلا یابد و با او همنشین ومصاحب شود و پیوسته با ضلال واغوا ووسوسه او مشغول گردد .

وهمچنین است درآیه ۱۲۳ ازسوره طه کـه میفرماید : **و من اعرض عن ذکری فانّ له معیشة ضنکا،ونحشره‌یوم القیٰمة اعمی** - وهر کس که روی برتابد ازذکـر پروردگارواعراض کند ازقرآن ونظرکردن در دلائل وبیّنات‌آن ؛ پس عرصه زندگی براو تنگ‌خواهد شد ؛ واگرروزی هم براو فراخ گردانیده شود او خود برآن تنگ

گیری میکند و بفراغت خاطر آن را صرف نمیکند و بمعیشت ضنك میگذراند ومُعرض ازذکرخدایتعالی درقیامت نابینا محشور شود یعنی حجّتی نتواند آورد (۱)

وبعضی گفته‌اند : معیشت ضنك مراد از فشار وسختی در عالم برزخ است : و قتاده گفته : معیشت ضنك در دوزخ باشد و همچنین گفته شده معیشت تنگ مالی باشد چه اندك وچه بسیارکه درآن خیری نباشدکه صاحب آن را درآخرت نفع رساند .

درتفسیر گازر؛آورده : معنی آیت نه‌آنست‌که هرکه ازذکرخدای وراه حق عدول کند روزی براو تنگ شود ، چه ما بسیاری ازکافران را می بینیم‌که معیشت برایشان فراخ‌تراست ازآنکه برمؤمنان ؛ معنی آیت آنست که : آنانکه بقیامت ایمان ندارند هرخرجی و نفقه‌ای‌که کنند آن را غرامت شناسند برای‌آنکه برآن ثوابی و آن را عوضی طمع ندارند آن خرج ونفقه برایشان سخت آید .

نگارنده‌گوید : گشادگی روزی و ثروت سرشار دلیل برراحتی وآسایش صاحب‌آن نیست چه بسا بعضی‌باداشتن‌اموال‌بسیاروثروت‌بیشمار روزگارآنهادرکمال‌سختی‌ومشقّت گذشته واز طریق بسیار دیگر ناراحتی‌و رنج میبرند ومیتوان گفت چنین اشخاص از یاد خدا غافل ودچار معیشت ضنك شده‌اند .

بیانی ازتفسیر المیزان درمعنی (ذکر)

در تفسیر المیزان آورده : باید دانست‌که (ذکر) گاهی در مقابل «غفلت» گفته میشود مانند : س ۱۸ ی ۲۸ ... **و لا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا ....** (یعنی ازکسی که دل اورا از یاد خود غافل کردیم پیروی مکن) و آن عبارت ازاینست که انسان توجه بعلم خود نداشته باشد ، یعنی علم بچیزی دارد ولی خودش متوجه نیست که علم بآن دارد ، بنابراین (ذکر) بمعنی علم بعلم داشتن است ، وگاهی در مقابل « نسیان » گفته میشود و آن عبارت از زائل شدن صورت علمی از محفظه ذهن است چنانکه میفرماید : س۱۸ی۲۴ **«واذکر ربّك اذا نسیت وقل‌عسی‌ان یهدین ربّی‌لاقرب من هذارشدا»** (یعنی هنگامیکه خدا را فراموش‌کردی اورا بیادآور وبگوامید است خدا مرا براهی

(۱) دراین موضوع‌که معرض ازذکرحقتعالی چگونه درقیامت محشورمیشود مطالبی بسیار است‌که دراین مختصرگنجایش ندارد بتفاسیرمراجعه‌شود .

نزدیکتر ازاین هدایت کند) بنابراین (ذکـر) یعنی وجود صورت عملی درحافظه ، و همانطور کـه نسیان دارای آثاری است ذکرهم آثاری مخصوص بخود دارد ، و لذا همانطور که دربعضی ازمواردکلمه نسیان را بملاحظه وجود آثار نسیان (بدون اینکه حقیقت فراموشی موجود باشد) اطلاق میکنند و مثلا میگویند : هنگامیکـه بدانی دوستت احتیاج بیاری و کمك دارد اورا کمك نکنی فراموشش کـرده‌ای ، همچنین «ذکر» را بملاحظه وجود آثارآن درمواردی هم که‌ذکرموجود نیست اطلاق میکنند.

ظاهراً اطلاق (ذکر) برذکر گفتن لفظی هم ازاین قبیل است ، زیرا گفتگودرباره چیزی ازآثاربخاطرداشتن‌آن است ، خداوند میفرماید : س ۱۸ ی ۸۳ **سأتلوا علیکم منه ذکرا،** یعنی بزودی ذکـری ازوی برشما میخوانم (در این آیه کلمه تلاوت‌کـه مخصوص ذکرلفظی است بکار برده شده) واگرذکر گفتن لفظی را (ذکر) بدانیم باید گفت کـه ازمراتب ذکر است نه معنی منحصرآن . ودرآن تفسیرشریف چنین اضافه میکند : خلاصه اینکه ذکرمراتبی دارد وآیاتی را شاهد مراتب‌آن آورده که‌ازجمله آیه۲۰۰ ازسوره‌البقره‌است که‌میفرماید: **فاذکروا‌الله کذکرکم آبائکم اواشدّذکرا** (یعنی خدا را یاد کنید مانند یاد کردن ازپدرانتان یاسخت‌تر) ودراینجا چنین تفسیر کرده که : شکی نیست که (شدّت)که دراین آیه ذکرشده ازصفات معنی است نه‌لفظ، و منظور این نیست کـه لفظ را شدیدتر ادا کند بلکـه منظور شدت توجه قلبی است ونتیجه را باینجا میرساندکه ذکرمراتبی دارد وصدق گفتارکسی راکه میگوید (ذکر عبارت است ازحضور معنی درنفس) تأیید مینماید .

چند روایت

در «محاسن» و «دعوات راوندی» ازامام صادق علیه‌السلام نقل‌شده‌که: خداوند متعال میگوید (کسی کـه ذکرمن چنان اورا مشغول کندکه از درخواست کردن ازمن باز بماند بیش از آنچه دیگران از من خواسته‌اند باو میبخشم !!)

در «عدةالدّاعی» از پیغمبراکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده کـه فرمود : خداوند میفرماید : هنگامیکه بدانم بنده من بیشتر بمن مشغول است علاقه اورا متوجه سئوال و مناجات

باخود میکنم ، وقتی بنده‌ام چنین شد وخواست غافل شود میان او وغفلت حائل میشوم، اینها دوستان حقیقی منند ، اینهاقهرمانان وشجاعان واقعی هستند ، اینهاکسانی هستند که هروقت بخواهم اهل زمین را مجازات و هلاك کنم ببرکت این شجاعان از آنها صرفنظر میکنم !!

در «محاسن» ازامام صادق علیه السلام نقل شده‌که خداوند میفرماید : ای فرزندآدم ، در نزد خودیادمن کن تانزد خودم یاد تو کنم ، فرزند آدم !! درخلوت یادمن کن تامن هم درخلوت یاد تو کنم ، درمیان جمعیت یاد من کن تا درمیان جمعیتی بهترازجمعیت تو یادت کنم ، و فرمود : هربنده‌ای در میان جمعیتی از مردم یادخدا کندخداوند در میان جمعیتی ازملائکه یاد او میکند .

یادآوری ذکر برسبیل تنبه از طرف خدایتعالی

سوره الحدید آیه ۱۵ : **الم یأن للّذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر اللّه...** آیا وقت آن نرسیده است ازبرای آنان‌که گرویده‌اند ، آنکه بترسد ونرم شود دلهای ایشان برای یادکردن خدا ، یعنی برای آنچه خدا را بآن یاد کنندازمواعظ وبرآنچه فرستاده خدای ازکلام حق وصدق .

صاحب کشّاف آورده :که میتواند بود کـه‌مراد بذکروآنچه منزل شده قرآن باشد چه قرآن جامع این هردوصفت است یعنی هم ذکر وموعظه است وهم بحق از آسمان نازل گشته یاآنکه مراد خشوع قلوب باشد دروقت ذکرخدای ودر وقت تلاوت قرآن؛ کقوله: **الّذین اذا ذکر اللّه وجلت قلوبهم واذاتلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً** سوره انفال آیه ۲ آنانکـه هرگاه یاد خدا شود بهراسد دلهاشان ؛ و هرگاه خوانده شود برایشان آیتهای او ایمانشان افزوده گردد .

داستان فضیل عیاض وتنبه او از آیه شریفه الم یأن ....الخ

آورده‌اندکه فضیل عیاض مردی راهزن بود و تجّار از دست او بتنگ آمده بودند وچاره‌ای باو نداشتند درمجاور او کنیزی بودکه اورا بسیاردوست میداشت‌شبی‌خواست که نزد او رود بربالای بام برآمد ازهمسایگی‌آن سرا آوازی شنید کـه یکی تلاوت

قرآن‌میکرد واین‌آیه را میخواندکه (الم یأن للّذین‌آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکرالله) فضیل را چون این آیه بگوش رسید گفت آری !! بارخدایا وقت آن رسیدکه دل من نرم شود وترسان گردم وآناً توبه‌کرد وبسیار بگریست و بخرابه‌ای پناه بردکه بخسبد جمعی از کاروانان را دیدکه در آنجا باهم میگفتند امشب بیدار باشید کـه فضیل در راه است مبادا که راه زنی کند فضیل بانفس خود گفت : کـه ای نفس شریر ببین‌کـه خلق خدا از تو چگونه ترسانند پس توبه کـرد و با خود قرارداد تازنده باشد مجاور مسجدالحرام باشد وازجمله زهّاد آنزمان گشت .

امر خدایتعالی بذکرخود بحدّ بینهایت

سوره الاحزاب‌آیه ۴۱ **یا ایّها الّذین آمنوا اذکروالله ذکراً کثیرا (۴۱) وسبّحوه بکرة واصیلا** ؛ ای مؤمنان و گرویدگان یاد کنید خدایرا یاد کردنی بسیار درغالب اوقات بانواع ذکـر از تهلیل و تمجید ؛ وتسبیح گوئید او را یا نماز گذارید برای او بامداد وشبانگاه چه شما را صبح وشام اشق است .

عبدالله عباس گفت : خدای سبحانه و تعالی بندگان را بهیچ چیز نفرمود الّا کـه آن را حدّی معین‌کرد وسقوط آن را بعذری باز بست ؛ الّا ذکر او کـه آن را حدّی ننهاد وبعذری باز نبست ؛ و گفت : درهمه‌احوال مرایاد کنید(فاذکروا الله ذکراً کثیرا) بشب وروز و گاه وبیگاه وسفروحضروبیماری وتندرستی ونهان وآشکار .

ابوسعید خدری گفت : که از رسول ﷺ شنیدم که ذکر کنندگان بسیارآنانند که چندانی ذکر او کنندکه مردم گویند دیوانه‌اند ؛ و چنین گفته شده کـه ذکر بدو وجه باشد ، بدل و بزبان آنچه بدل باشد چنان باشد کـه یك لحظه فراموشت نبود . واما ذکر بزبان هم شرطش این است تا علامت محبّت ظاهر باشد که : من احب شیئاً اکثر ذکره ، وآنچه‌را که خدایتعالی خوددر طریقه ذکرفرموده درآیه ۲۰۵ از سوره اعراف است که میفرماید : **واذکر ربّك فی نفسك تضرّعاً و خیفة ....** یعنی یاد کن پروردگار خود را وقیام نما به تسبیح و تهلیل و تکبیر و تحمید اوسبحانه در دل خود از روی زاری و ترسکاری ؛ چه تضرع و خشیت اقربست باجابت و قبول و گویند مراد تفکّراست درنفس تابسبب‌آن علم بصانع وصفات کمال وجمال او حاصل شود .

خواندن نماز و تلاوت قرآن یکی از اصناف ذکر است

سوره المنافقون آیه ۹ **یا ایّها الّذین آمنوا لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکر الله** ای آن کسانیکه ایمان آورده‌اید باز ندارد ومشغول نگرداند ثروتهای شما وفرزندان شما ، شما را ازیادکـردن خدا که‌آن صلوات خمس است (نماز پنجگانه) یا جمیع‌فرایض یا قرآن یا جهـاد یا شکـر برنعماء و صبر بربلاء ورضا بقضاء ، علی اختلاف‌الاقوال ؛ چه : مقتضای ایمان آن است کـه دوستی خدا غالب باشد بردوستی همه اشیاء ؛ مراد نهی‌ایشان است ازمشغول شدن باموال وتصرف درآن وسعی درتدبیر آن و تلذّذ و استماع بمنافع آن و تهالك برطلب آن ؛ و از مسرور شدن بلقـای اولاد و شفقت نمودن ، برایشان تا حدّیکه باز ندارد آدمی را از ذکـر پروردگار و غافل نسازد ازاطاعت اوسبحانه وتعالی ؛ چون آن گروه که مال واولادآنها را بخود مشغول دارد و از ذکـر پروردگـار غافل سازد ایشانند زیانکاران کـه عظیم باقی را بحقیـر فانی فروخته‌اند .

و نیز در آیه ۳۷ از سوره النّور قریب بمضمون همین آیه است‌کـه میفرماید : **رجال لاتلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکرالله....** براین اشاره کـه از مردان حق آنهائی هستندکه مشغول نمیسازد ایشان را امور بازرگانی وخرید و فروش از ذکـر پروردگار وبپا داشتن نماز (وانجام فرائض دیگر) .

دراقسام ذکر بنابرآنچه که درباب ذکر گذشت ، باید دانست که ذکر برسه قسم است ؛ ذکر بدل وذکر بلسان وذکر بسایرجوارح ؛ واما ذکر بدل عبارتست ازنظر وتفکر دربدایع الهی وصنایع پادشاهی‌که‌سبب سکون نفس وطمأنینه‌قلب است و گفته‌اند این ذکرسرآمد عبادات است ورسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود (تفکّرساعة خیر من عبادة ستین سنه) ومحققان برآنند که ذکردل وجان عبارتست از کمال عالم محبت (که آن را عشق خوانند) .

وذکر دوم‌که ذکر بلسان است عبارت ازقائل شدن است به‌تسبیح و تهلیل و تکبیر وغیرآن‌که شرحش دردنبال همین موضوع بیاید .

وذکرسوم که ذکر بجوارح واعضاء است وآن نماز وروزه وحج وجهاد باشد وبعضی از علماء گفته‌اند که ذکر برسه نوع است ذکرالآلاء فقوله « و اذکروا نعمت الله » وذکرالاسماء فقوله : « واذکراسم ربّك وتبتّل الیه تبتلا » و ذکرربّ‌الارض و السماء فقوله «واذکروالله ذکراً کثیرا» .

ابوسعید خدری روایت کند : که چون این آیه آمد رسول ﷺ چندان ذکرکرد که کافران گفتند محمد ﷺ دیوانه شده وبعد از آن گفت که حقتعالی سه چیز را بسه چیز موعود ساخته یکی ذکر را بذکر در کریمه « فاذکرونی اذکرکم » و دوم وفا را بوفا ؛ در آیه « اوفوا بعهدی اوف بعهدکم » سوم : فسحت را بفسحت که «فافسحو یفسح الله لکم» .

دراوصاف وطریقه ذکر لسانی ذکر لسانی برچند صفت است «تحمید وتمجید وتکبیروتسبیح واستغفار» وبرهریك ازآن احادیث بسیار واقع شده که از نظر تیمّن وتبرّك به‌بعضی ازآنها اشاره میشود .

از پیغمبراکرم ﷺ مرویست‌که هرکه بگوید (الحمد لله‌کما هو اهله) ملائکه آسمان ازنوشتن ثواب آن عاجز آیند ؛ گویند بارخدایا نمیدانیم که ثواب این‌کلمه بزرگوار چیست تا بنویسیم ؛ خطاب آید بنویسید آنچه بنده من گفته و برمن است ثواب آن که باو برسانم بروجهیکه هیچ چشمی‌آن راندیده باشد . (درباب«حمد» هم باین حدیث شریف‌اشاره شد)

ونیزازآن حضرت منقولست که بهترین عبادات ذکر(لا اله الا الله) است وهمچنین از رسول اکرم مرویست که باصحاب خود فرمود پنج کلمه را تعلیم شما میکنم که بر زبان خفیف باشد ودرمیزان ثقیل ، وخدایرا خشنود گرداند وشیطان را براند واز کنوزجنّت وتحت عرش باشد وصالحات وباقیاتی باشد که‌حقتعالی‌درقرآن ذکرفرموده: حیث قال **«والباقیات الصّالحات خیرعند ربّك ثواباً وخیرامللا»** و آن کلمات این است که بگوئید : سبحان الله والحمد لله ولا اله الاّالله والله‌اکبرولاحول‌ولاقوة الاّ بالله العلی‌العظیم‌ودر فضیلت این‌اذکارروایات بسیاری‌نقل‌شده‌که‌اینجا گنجایش‌آن را ندارد.

وهمچنین از جمله اذکار «ذکر» استغفرالله میباشد کـه روایت شده هرکس استغفار بسیار کند حقتعالی اورا ازهمه همّ وغم فرج دهد وازهرمضیقه اورا بیرون آورد .

وخلاصه در باب اذکار مطالب بسیار است که خود مستلزم رساله‌ای جداگانه است وهمینقدر متذکرمیشویم‌که ذکرخدایتعالی اززکرهمه چیز بالاتروبزرگتراست وقوله تعالی « **ولذکرالله اکبر** » وهرقدرکـه آدمی بتواند ذکراورا زیادکند واز یاد او غافل نباشد درجات خود را درآخرت وسیع‌ترکرده است .

و این نکته را هم باید توجه داشت کـه بعضی درختم اذکار ، اعدادی معین قائلند ونتیجه را درتکمیل تعداد معینه میدانند ؛ بدیهی است کـه اگر بیان آنهـا ازطریق اخبار و روایات موثق رسیده باشد کـه‌کمال نتیجه حاصل است مانند ذکر تسبیحات حضرت فاطمه علیهاالسلام بعدد معین ومعروف وذکراستغفار بعدد هفتاد مرتبه و هکذا در اذکار دیگر والبته اگراحتمال داده شودکه حدود اذکار ازمأخذ صحیح نرسیده باشد میتوان ذکر را بقصد تقرب بهراندازه برزبان جاری کرد وذاکرانشاءالله مأجور است .

دراینجا روی سخن بخواننده عزیزاست : حال‌کـه کیفیت ذکررا بروجوه مختلف واقسام واوصاف وطریق آن را ازنظر قرآن دانستی ؛ آیا حق این نیست کـه حضرت سجّادسلام‌الله علیه بااینکه‌عالم بتمام رموز واسرار قرآنی‌درباب ذکراست ازخدایتعالی تقاضا کند وما را تعلیم دهدکه‌بگوئیم (اللّهم اشغلنا بذکرك) وتوفیق‌این عبادت بزرگ را ازخود اوسبحانه بخواهیم .

و ما اگر حقاً توجه داشته باشیم و بخواهیم حقایق این موضوع را درك کنیم‌کافی است که بمعانی وتفسیراسماء صفات الهی که درهریك از آن اسراری نهفته شده و در جوشن کبیرمذکور است دقت‌کرده ونتیجه‌کامل بگیریم ولی افسوس‌که در اینجا دیگر مجالی برای بسط این کلام نیست و فقط اکتفا میکنیم بذکر اسماء مذکوره و تأمل درآنها را بخواننده وامیگذاریم .

آن اسماء عبارتند : یاخیرالذّاکرین ، یاخیرالمذکورین ، یاذاکر،یامن‌ذکره‌حلو، یامن‌لهذکرلاینسی ، یامن ذکره‌شرف‌للذّاکرین ، یا اعزّ مذکور ذکر، یاانیس‌الذّاکرین یاخیر ذاکرومذکور ، یامذکّر ....

در بیان ذکر

ای خدا برمن رسان خیری مدام — که بذکرت روز و شب گیرم دوام
چون توئی برعالم هستی مدار — پس بیاد خود مرا باقی بدار
ذکـر تو آرامش دلهـای پاك — ذاکـر از خوفت ندارد هیچ باك
بی خرد دایم زیادت غافل است — آنکه در ذکرت بکوشد عاقلست
هرکـه ذکر حق نیارد یاد خویش — باشد او را خاطری زار و پریش
آیدش در زندگانی عرصه تنگ — تیـر آمالش خورد دایم بسنگ
فاذکرونی درحقیقت ذکـر اوست — خود بیاد آردکـه آور یاد دوست
ذکـر ما تسبیح و تقدیس و سجود — ذکـر او برما افاضت شد وجود
ذکـر ما تمجید و تحسین و سپاس — ذکـر او اعطای روزی بی قیاس
ذکـر ما از جان و از دل برزبان — ذکـر او احسان وبخشش درعیان
ذکـر ما باشد رسان ما را نعیم — ذکـر او باشد رهانم از جحیم
ذکـر ما برجرم خود باشد قیام — ذکـر او عفو است عندالانتقـام
ذکـر ما باشد اجرنا من عذاب — ذکـر او باشد رسانم برثواب
الغـرض گوئیم ما یك ذکر نیك — کـه نباشد کس در امر او شریك
حاصل آن باشدکه ذکر این کلام — بخشد آقا جرم و عصیان از غلام



وارزقنا عملاً بطاعتك وتوفنا على ملتك وسنة نبيك صلى الله عليه وآله

وروزی کن ما را عمل بطاعتت ؛ یعنی توفیق طاعت بما عنایت فرماکه (وما توفیقی الّا بالله) و بمیران ما را برملت خود و برسنّت ، و روش پیغمبرت کـه درود خدا براو وآل او باد .

(واین بیان قول مؤمنان است که صفات آنها را خدایتعالی درقرآن مجید متذکـر شده که ایشان چنین مسئلت دارند : درحالی بمیرندکه مطیع ومنقاد بوده وبابرار ونیکان محشور شوند ودر زمره وسلك صالحین درآیند) .

سنّت چیست؟ درتحفة الاعزّه درباب سنّت آورده : در اصطلاح اخباریین سنّت برچند معنی آمده است اول آنکه مراد باو مقابل واجب باشد؛ دوم آنکه مراد برآن مستحبّی باشدکه پیغمبر ﷺ مداومت برآن داشته و این معنی دوم مقابل تطوّع است و تطوّع آن است کـه پیغمبر ﷺ مداومت برآن نداشته مثل روزه ماه رجب، وسنّت آن است کـه پیغمبر ﷺ مداومت برآن داشته چون روزه ماه شعبان . سوم ؛ آنکه واجبی باشدکه دانسته شده باشد وجوب او از سنّت نبی و مقابل این واجب ؛ فرض است ؛ که فرض آن است که وجوب آن ازقرآن دانسته شده باشد پس مثل ختنه وغسل جنابت که ختنه سنّت است وغسل جنابت فرض . چهارم آنکه اطلاق شود سنّت برآنچه ثابت شده باشد جواز او از دین وامرشده باشد باو پس فرا میگیرد امرمباح را نیز. ودر منهج الصّادقین آورده : خلاصه آنکـه سنّت بمعنی طریقه وروش است وسنّت رسول ﷺ طریقه وروش او است بامرخدایتعالی و اطلاق سنّت نمیکنند برامری که یکبار زیاد وبار دیگرکم شده باشد .

نگارنده گوید : پس بنابراین عمل برسنّت رسول اکرم را هیچگاه ودر هیچ زمان وبنابمقتضیات هیچ دوران نمیتوان کم یازیاد کرد چون سنّت پیغمبر اکرم همان روش

دستوری خدایتعالی است کـه او خود سبحانه فرموده : **و لن تجد لسنّةالله تبدیلا .**
و یا (تحویلا)

اینست که امام علیه السلام تقاضا میکند که‌خدایتعالی اورا بروش پیغمبرا کرم وادار بعمل وطاعت نماید وباسنّت او صلی الله علیه و آله اورا بمیراند .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالهـا ای رؤفاً للعباد — کـرده‌ای برما تو تعلیم وداد
آنچه ما را سرزند از خیـر کار — از تو برما میرسد ای کـردگار
در محبّت این بُوَد رسم حبیب — خود کند توفیق طاعت را نصیب
هر که‌آید یکقدم در کوی دوست — صد قدم یارش در استقبال اوست
باشد آن بهتر کـه برداریم گام — سوی جانان تا از او گیـریم کام
گـر کنی براو اراده از وفا — همچنـان یابی ره صلح و صفا
پس از او خواهیم طاعاتی قبول — تا کند محشور ما را بررسول
همچنـان برسنّت پیغمبـران — طاعت ما را کند محکم بران
برنگیـرد او زما نیکو صفـات — تا دم نزع و بهنگام وفات



اللّٰهُمَّ اغْفِرْلِي وَلِوالِدَيَّ وَ ارْحَمْهُما كَما رَبَّياني صَغيراً وَ اجْزِهِما بِالْاِحْسانِ اِحْساناً وَ بِالسَّيِّئاتِ (۱) غُفْراناً اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنينَ وَالْمُؤْمِناتِ الْاَحْياءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْواتِ (۲) تابِعْ بَيْنَنا وَ بَيْنَهُمْ بِالْخَيْراتِ ؛ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنا وَمَيِّتِنا وَشاهِدِنا وَغائِبِنا ذَكَرِنا وَاُنْثانا صَغيرِنا وَكَبيرِنا حُرِّنا وَ مَمْلُوكِنا كَذَبَ الْعادِلُونَ بِاللّٰهِ وَ ضَلُّوا ضَلالاً بَعيداً وَ خَسِرُوا خُسْراناً مُبيناً .

بارالها ؛ مرا ببخش وبیامرز ، وپدر ومادر مرا بآمرزش و بخشایش باز گیروآنان را قرین رحمت و (در معرض رحم خود) قرار ده همچنانکه ایشان مرا در دوران کودکی تربیت کردند (ومورد محبّت قرار دادند) و ایشان را بپاداش نیکوئی، نیکوئی فرما ؛ وبکیفر گناهان آمرزش کن .

بار خدایا ، بیامرز مردان وزنان اهل ایمان راکه باتو گرویده‌اند ؛ چه‌آنان‌که در رسته زندگان وچه آنان‌که در زمره مردگان هستند واز پی درآور درمیان ما وایشان بخوبیها (یعنی روابط ما وآنان را بخیرات و مبرّات محکم دار و از دعای ما

(۱) درپعضي نسخ چاپ مصر: عفواً اضافه دارد . (۲) بعضي نسخ به(و)عطف‌داده‌شده

آنها را بهره مند ساز) یاآنکه ما را تابع ایشان گردان درخیرات .

بارالها ، بیامرزآنهائیرا ازما که اینك درقید حیات وزندگی بسرمیبرند و بیامرز آنهائی را از ما کـه این جهان فانی را بدرود گفته ودر عالم دیگرآرمیده‌اند ؛ ونیز بیامرز آنهائی را ازما که مشهود نظرما هستند و آنهائیکه غائب از نظرند ، چه مرد باشند و چه زن ، چه کوچك باشند و چه بزرگ ، چه آزاد باشند و چه غیـر آزاد (همه وهمه را در دریای بیکران آمرزش مستغرق و بآب مغفرت شستشوی فرما) کـه دروغ گفتند عدول کنندگان وازخدا برگشتگان برخدا (یعنی دروغ گفتند آنانکه برای‌خدا انبازوشریك‌خواندندکه‌فرمود: **ومن یشرك باللّه‌فقد ضلّ‌ضلالا بعیدا**) (۱) که ایشان دستخوش ضلالت و گمراهی دور ودچار زیانی‌آشکار شدند .

بیان عبارت (کذب‌العادلون باللّه ...) دردنبال طلب‌آمرزش شاید ازاین نظر است کـه قول منکران را نفی‌کـرده باشد ، منکر بروحدانیّت اوسبحانه ، منکر بروز بازپسین ، منکربعفو وآمرزش خدایتعالی؛که خود برسبیل تنبه فرموده است : **(ومن یغفرالذّنوب الّا اللّه)** .

توصیه خدایتعالی بفرزندان آدم درنکوئی‌کردن بوالدین

بعد از آنکـه امام علیه‌السلام قسمتی از خواسته‌های خود را در پیشگاه حضرت احدیّت عرضه میدارد مطالبی را دنبال میکندکه اشاره بدستور وقول اوسبحانه وتعالی‌میباشد؛ وآن چنین است که درچند مورد ازآیات مجید فرموده : س ۲۹ ی ۸ و س ۳۱ ی ۱۴ وس ۴۶ ی ۱۵ **و وصّینا الانسان بوالدیه احساناً....**کـه عموم مکلّفان موظفند بپدر ومادر خود احسان ونیکوئی‌کرده وکمال عطوفت را بآنها داشته باشند ؛ ونیز در جای دیگرصریحاً دستور میفرماید : ازنظرحق بزرگی‌که والدین دارند باید در باره آنها دعا کرد وطلب رحمت و بخشایش نمود.

قوله تعالی : **وقل ربّ ارحمهما کما ربّیانی صغیرا** .

بااینحال بدون شك امام علیه‌السلام این فقرات راکه درقالب دعا گنجانیده باعطف توجه

(۱) این‌گمراهی بعید درچند آیه در شأن مشرکان آمده است

بآیات ودستور الهی بوده ، و اصلا چند قسمت از آن را ازآیات مجید اقتباس کـرده است واین موضوع اهمیتی را میرساند کـه تاچه حد بایستی مراتب حقوق والدین را رعایت کردوهمچنین میآموزدمطالب دیگر را در دعاکردن باایشان واذای وظیفه درباره آنهاکـه این خود مترتب بایصال ثواب و سبب رسیدن بدرجات و مقامات آن جهـان دیگر است .

واماآنچه راکه میتوان درباب مطالب‌آموزشی دراین بیانات ازفقرات دعا استفاده کرد ؛ همانا رعایت حقوق کسانیست کـه بسلسله مراتب بآدمی نزدیکتر و برای این منظور اولی‌ترند که خدایتعالی خود آنها را معرفی‌کرده ومراتب حقوق آنهارامتذکر شده است ودر درجه اول حق والدین را مقدّم داشته وبعد ازآن ارحام واقرباء وسایر اهل ایمان را نامزد کرده است .

واز آنجا کـه اهمیت گفتار امام علیه السلام بایستی معلوم گردد شایسته است کـه بیانات حقتعالی را دراین باب دانسته ومتذکرشویم که‌خاصیت این اظهارات دردعاچه میباشد ونتیجه آن ازبرای داعی چیست ؟

حق پدر ومادر نسبت بفرزند ازنظرقرآن

سوره الاسراء آیه ۲۳ **وقضیٰ ربّك الاّ تعبدوا الاّ ایّاه وبالوالدین احساناً امّا یبلغنّ عندك الکبراحدهما اوکلاهما فلا تقل لهما افّ ولا تنهرهما وقل لهما قولاکریما (۲۴) واخفض لهما جناح‌الذّل من الرحمة و قل ربّ ارحمهماکما ربّیانی صغیرا .**

وحکم کرد پروردگارتو ای محمد برجمیع مکلّفان حکمی‌مقضی‌ومقطوع، برآنکه پرستش ننمائید مگر اورا که خداوند بحق است ، چه عبادت غایت تعظیم است و آن سزاوار نیست مگر برای‌کسیکه درغایت عظمت باشد .

و همچنین امرکـرد خدای بآنکـه نیکوئی کنند بپدر ومادر ؛ واین عبارت عطف است بر(ان لاتعبدوا. .) وشاید چنین باشدکه (بعد از پرستش خدایتعالی‌کسی مقدم‌تر ازپدر ومادر درامرتعظیم وتکریم نیست) .

ودراینجا ازنظر تأکید احسان واکرام چنین میفرماید : کـه اگر برسد یکی از آنها یاهردو بحد کبرسن (یعنی بحدّی بزیند که پیرشوند و محتاج خدمت تو گردند) پس مگو بایشان کلمه (اُف) راکه این کلمه‌ایستکه هرگاه کسی از چیزی بتنگ آید یا چیزی براو گران آید و یا بناپاکی آلوده شود بی‌اختیار این کلمه ازلسان او خارج شود ؛ و خلاصه سخن آنستکه کلمه‌ایکـه دلالت برملالت ایشان کند برزبان نیاور وصحبت ایشان را برخود گران نشمار وباحالت عصبانیّت و انزجار آنها را صدا مکن و سخن ایشان را جواب درشت باز مده وبا ملاطفت و کمال ادب و احترام پاسخ گوی آنچه راکه ازایشان میشنوی وبرایشان تکبّروبزرگی مکن وبال تواضع درمقابل آنها بگستران وتلطّف وملایمت نمای .

وبگو ای پروردگار من رحم‌کن وببخشای برایشان همچنانکه پروریدند مرا در کودکی یعنی برایشان رحمتی کن کـه مانند رحمت ایشان باشد برمن بـه تربیت وشفقت وارشاد .

وازاینجاست‌که حضرت سجّاد علیه السلام با پیروی از این دستور و وقوف بحقّ والدین از نظر قرآن و اقتدا بروش حضرت نوح علیه السلام که بعد از ماجرای داستان خود دست بدعا برداشت و عرض‌کرد : س ۷۱ ی ۲۷ **ربّ اغفرلی ولوالدیّ ولمن دخل بیتی مؤمناً وللمؤمنین و المؤمنات ...**

آن حضرت هم پس از طلب آمرزش خود و پدر و مادر برای مؤمنین و مؤمنات هم طلب آمرزش کـرده است و فایده این دعا در حق برادران اهل ایمان در همین مبحث بیاید .

دعاکردن بدیگران درحسّ عواطف انسانی است

همانطورکـه درباب شرایط دعا گذشت ، یکی ازوسائل اجابت دعای داعی ، دعا کردن بدیگران است‌که این گذشته ازآنکه اخبار بسیاری در تأیید آن رسیده،اصلا یك صفای باطنی ایجاد میکندکه خواننده را تحریص وترغیب بامردعا کـرده وبلطف پروردگاری امیدوار میسازد ، وچون ازنظر نوع پروری ومحبّت بخلق این خود یکی

ازصفات پسندیده است که انسان هرکار نیك وهرچیزخوبی را کـه برای خود بخواهد شایسته است برای دیگران بخواهد ؛ و علمای اخلاق برآنندکه زمانی آسایش فردی تأمین میشود که رفاه وآسایش دراجتماع برقرار باشد و دعاکردن برای اصلاح جامعه دعای بنفس خویش است ؛ واین ازنظرامور دنیوی میباشد ؛ و اما آنهائیکـه از نظر اخلاقی دنیای دیگـران را خوب بخواهند وبامر آخرت هم در حقیقت ایمان داشته باشند بلاشك علاقمند هستند کـه دیگران هم در کار آخرت دچار شکنجه نباشند وبسعادت سرمدی نائل شوند ؛ واصلا حس عواطف انسانی هم اینطور حکم میکندکه اگر کسی درمعرض خطری قرار گیرد بهروسیله که ممکن است اورا باید از مخاطره نجات داد ، ومیتوان گفت کـه چه خطری بزرگتراز آنکـه انسان درپرتگاه ضلالت ودرمعرض عذاب الهی باشد ، پس برای رهائی او دعا کردن بسیارضروری است .

اینستکه چنین دستور رسیده : کـه ای اهل ایمان !! بایکدیگر دعا کنید وبرای هم بخواهید که خدا شما را بیامرزد وبروان شما رحمت فرستد .

اخبار وروایاتی که در دعاکردن به پدر ومادر واهل ایمان رسیده است

فضل بن یسار ؛ روایت‌کرده است از امام محمد باقر علیه السلام کـه هیچ دعائی زودتر از دعای غائب برای غائبی دیگـر اجابت نمیشود ؛ و هم از او علیه السلام منقول است : کـه سریع‌الاجابه‌ترین دعا ؛ دعای برادر مؤمن است‌که‌ازبرای برادرغائب کند ؛ وهمینکه او ابتدا بدعا کرد از برای برادر مؤمن خود فرشته‌ای که موکلست براو آمین میگوید وازبرای خودش هم ثوابی مضاعف است .

وروایت کرده است عبدالله‌بن سنان ازابی‌عبدالله علیه السلام که دعای مردی ازبرای برادر غائب او، رزق او را فراوان ساخته وناملایمات را از او دور میسازد ؛ و هم از او علیه السلام منقولست‌که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که‌هیچ مؤمن نیست‌که دعا کند برای مؤمنان الاآنکه خدایتعالی باو میدهد مثل آن چیزیکـه دعاکرده است از برای ایشان بعدد هرمؤمن ومؤمنه که از اول دنیا بوده یاآنچه بیاید بعد از این تا روز قیامت بدرستیکه در روز قیامت امر کنندکه بنده‌ای را بآتش برند وبکشند او را بجانب دوزخ پس اهل ایمان

گویند ای پروردگار ما ، این آن بنده‌ایست که دعا کرد ازبرای ما ؛ وشفاعت کنند درباره او وخدایتعالی بپذیرد شفاعت ایشان را واو نجات یابد .

روایتست از جابر از امام محمد باقر علیه السلام در قول خدای عزّوجل س ۴۲ ی ۲۵ **ویستجیب‌الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات ویزیدهم من‌فضله** که مراد از این ، مؤمنیست که دعا کند ازبرای برادر خود غائبانه و میگوید اورا فرشته‌ایکه برای تو هست مثل آنچه درخواست‌کردی وعطا میشود بتو برای محبّت تو باو . ودر خبر است که مردی آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله و گفت یارسول الله مرا عملی آموزکه بآن برحمت خدا نزدیك شوم فرمودکه پدر و مادر داری گفت بلی ؛ فرمود بایشان نیکوئی کن که نیکوئی بایشان برحمت خدا ازهمه چیز نزدیکتراست واخبار دیگردراین باره بسیار است‌که دراین مختصر گنجایش ندارد . و اگر هم اخبار وروایاتی دراین باب نرسیده بود بنظر نویسنده بهترین احسان ونیکوئی بوالدین و اهل ایمان همانا طلب آمرزش برای ایشان میباشد بخصوص اگرآنها ازاین عالم دنیا رحلت‌کرده‌باشند ، چون درآن عالم چشم براه تحفه وهدایائی هستند که بآنها برسد وگذشته ازاینکه ایشان ازدعای مردمان اهل دنیا مسرورمیشوند وبهره میگیرند این دعا ذاتاً برای‌خود داعی‌ثمربخش و با نتیجه است از آن جهت که بمصداق **من عمل صالحاً فلنفسه** نتیجه بازگشت هرعمل متوجه نفس انسانی است وهرکس‌که‌کارنیکو وشایسته‌ای انجام دهد ولواینکه نفعش از برای غیر باشد اجراو مضاعف نزد خدایتعالی محفوظ است ، از این جهت است‌که حضرت سجّاد علیه السلام بپدر ومادر و تمام اهل ایمان چه آنهاکه در حیات‌اند وچه آنهاکه بعداً بیایند ویا از این عالم گذشته‌اند همه را دعا کرده وتعلیمات ثمر بخشی بداعی داده است .

در طلب آمرزش

بارالها رحمت آور از کرم — برمن و بروالد و برمادرم
همچنین برمؤمنات و مؤمنین — رحمت خود را برآنها کن قرین
آنکه از ما باشد اینك در حیات — وانکه ره پیموده در راه ممات

هم بآمرزش رسان هم برثواب گرچه باشد حاضر و یا در غیاب
از زن و مرد و صغار و هم کبار جمله کن در رحمت خود استوار
آنکه آزاد است و آنکو درقیود وان دگر پنهان بود یا در شهود
حاصل از ما هر که ازپیر و جوان از عذاب خود بیاور در امان
نکته‌ای گویم شود حیران عقول در پرستش کس اگر آرد عدول
یا به بندد افترائی برخدا رحمت از او تا ابد گردد جدا
هر کسی را آبروئی نزد دوست جز خدا نشناس کو بی‌آبروست
ای عجب از ماجرای این ضلال که زبان در وحدتش گیرند لال
تا ابد در وادی خذلان روان تا ابد مشمول این خسر و زیان



اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ اخْتِمْ لِي بِخَيْرٍ وَاكْفِنِي مَا اَهَمَّنِي مِنْ اَمْرِ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي وَ لَا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لَا يَرْحَمُنِي وَ اجْعَلْ عَلَى مِنْكَ جُنَّةً (۱) وَاقِيَةً بَاقِيَةً وَلَا تَسْلُبْنِي صَالِحَ مَا اَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ رِزْقاً وَاسِعاً حَلَالاً طَيِّباً .

خدایا درود ورحمت فرست برمحمد وآل محمد ﷺ آن (پیغمبرخاتم) و عاقبت مرا نیکو گردان (یعنی ختم کن این زندگانی دنیای مرا بخیروخوبی که در پایان آن بی‌ایمان ازدنیا نروم) و کفایت کن مهمّات مرا درامردنیا وآخرت یعنی آنچه که مرا دردنیا باندوه افکند و آنچه را که درآخرت مایه غصه و غم من است . خود آن را برطرف ساز و از میان بردار ؛ و مسلّط مکن برمن کسی را که برمن رحم ننماید وشفقت نداشته باشد وقرار ده برمن از نزد خودت نگاهدارنده‌ای پایدار ؛ یعنی ایمان مرا سپری قرار ده که درمقابل لغزشهای زندگی همیشه مرا حفظ نماید ؛ وباز مگیر نعمتهای شایسته‌ایرا که برمن عطا فرمودی ؛ ومتنعّم گردان مرا بارزاق فراوان و از روزی حلال وپاکیزه خود مرا بهرمندساز .

دراین‌سلسله‌ازفقرات‌دعاچندجمله‌مورداهمیت‌است که‌بشرح‌هریك‌جداگانه‌میپردازیم .

---

(۱) دربعضی ازنسخ (جُنَّة) ندارد

پس از تقدیم صلوات بر پیغمبر خاتم دعا مقرون باجابت است

هیچ شکی نیست که امام علیه السلام در این فقرات از دعا مطالب مهمی را خواستار شده است ؛ ازاین نظر کـه درخلال یك سلسله از خواسته‌های خود گریززده وبیانی را در لطیفه گفتار آورده است کـه معلوم میشود بعد از آن میخواهد مطلب مهمی را ایراد فرماید ؛ و آن لطیفه درود و تهنیتی است کـه برسول اکرم فرستاده است ، گرچه آن حضرت در خلال دعا های صحیفه سجّادیه هم این روش را بکار برده و قبل از عرض حاجات مهم خود جداگانه برمحمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیش درود فرستاده است ؛ و شاید این رویه پیـروی از منویّات جد بزرگوارش امیرالمؤمنین علیه السلام باشد کـه در نهج البلاغه فرموده است :

ترجمه ؛ (هر گاه‌تورا بخداوند سبحان حاجت ودرخواستی باشد ؛ پس درخواست را بدرود برسول خدا صلی الله علیه و آله آغاز کن و آنگاه حاجت خود را بخواه ؛ زیرا خداوند بخشنده‌تر است از اینکـه دوحاجت از او خواسته شود یکی ازآنهـا را « درخواست رحمت و درود برپیغمبر» روا سازد ودیگری «حاجت داعی» را روا نسازد .)

واین مسلّم است که‌خدایتعالی تقاضای ارسال رحمت را برحبیب خود میپذیرد واز برکت‌آن خواسته‌های دیگر را برآورده میکند .

وشاید سرّ دیگریکه امام علیه السلام قبل از عرض حاجات مهم خود درود برپیغمبر صلی الله علیه و آله میفرستد چنین باشدکـه آن حضرت در عین حال (مناجات) و عرض حاجات دستورات الهی را هم در نظر داشته واوامریکه از طرف پروردگار صادر شده است بموقع اجرا میگذارد ؛ همچنانکه درطلب‌آمرزش ، وعفو وتوبه واستغفار وبیان اذکاراشاره فرمود. (وچون درجائی هم خدایتعالی امرفرستادن درود برسول اکرم را داده است‌کـه شرح آن در آیـه ؛ یاایّهاالّذین آمنوا صلّوا علیه....درهمین مبحث بیاید) لذا دراینجا هم آن بزرگوار صلوات را درقالب دعا آورده ،که هم دعا وهم اطاعت امرالهی را دریك مقصد بکار برده باشد .

همین یکفقره از دعا اگر درحق داعی مستجاب شود کافی است

امام علیه السلام در عبارات مورد شرح ، پس از ایراد تهنیت برسول اکرم صلی الله علیه و آله موضوعی را ازخدایتعالی مسئلت میکند کـه درحقیقت از اهمّ حاجات میباشد یعنی اگر همین یکفقره ازدعاراکه امام علیه السلام دردنبال این تهنیت اظهارداشته است خدایتعالی درمعرض اجابت قرار دهد وبخواسته‌های دیگر هم توجهی نفرماید ؛ همین‌کافی است و داعی را ازهرجهت بی‌نیاز میسازد .

ای خواننده عزیز! به‌بین‌کـه چگونه امام علیه السلام در یك جمله تمام خواسته هائیکه متضمن رفاه و آسایش امور دنیا و آخرت است ، گنجانیده و عرض میکند:واکفنی ما اهمّنی من امر دنیای وآخرتی،آیاحقاً کافی نیست اگرخدایتعالی فقط همین یك‌حاجت را برآورده کند ؟ وتاچه حد این عبارت جامع است‌که اگرامور دنیا وآخرت هرکس را خدایتعالی کفایت کند برای اوکافی است !!

گرچه هرفقره‌ای ازاین دعای شریف جامع امور دنیا وآخرت است واظهارهریك بنوبه‌خود مراتب بیانات امام علیه السلام را میرساند ؛ همانطورکه درجمله‌بعد عرض میکند: (واختم لی بخیر)آیا چقدر بیان این جمله کوتاه جامع ومفید است ؟ تمام خوف اهل معرفت واولیاء خدا ازسوء خاتمه است که اگرآدمی در پایان عمرخود و در آن نفس آخر نتواند ایمان خود را حفظ کند تمام‌کردارهای نیکو را ضایع وزندگانی‌خود را تباه کرده است ، ویا درعبارت دیگرکه‌عرض میکند : (ولا تسلّط علیّ من لا یرحمنی) آیا چقدر این موضوع شایان اهمیت است یعنی اگر توجه شود،درمعنای‌آن اشاره‌ای بکار رفته‌که شاید میخواهد عرض کند : ای خدا شیطان را برمن مسلط مکن و هوای نفس را برمن غالب منما ؛ یااهل ظلم وستم را برمن تسلّط مده و یا معنای جامع خود عبارت کـه عرض میکند : مسلّط مکن برمن آنکس را کـه برمن رحم نمیکند ؛ و خلاصه میتوان گفت‌کـه تمام بیانات امام علیه السلام بموقع خود در مرتبه اهمیت قرار گرفته است .

درود بر پیغمبر خاتم(ص) از نظر قرآن مجید

سوره الاحزاب آیه ۵۶ **انّ اللّه وملئکته یصلّون علی النّبیّ یا ایّهاالّذین آمنوا صلّوا علیه وسلّموا تسلیما .** بدرستیکه خدایتعالی و فرشتگان او درود میفرستند برپیغمبرعالیمقدار ؛ ای‌کسانیکه گرویده‌اید بخدا و رسول صلوات دهید براو وسلام گوئید بروی سلام گفتنی ؛ یاتسلیم نمائید خود را وانقیاد او مرعی دارید .

بعضی ازمفسرین چنین گفته‌اند :که صلوات از حقتعالی رحمت اواست و از غیر او طلب رحمت ، و نزد جمعی‌ازجانب او رحمت وازملائکه استغفار وازمؤمنان دعا ومراد اینجا اعتنا است باظهار شرف و ترفّع شأن حضرت رسالت ﷺ

و گفته‌اندکه معنی «اللّهم صلّ علی محمّد وآل محمّد» اینست‌که : بارخدایا تعظیم کن محمّد ﷺ را دردنیا باعلای دین واظهار دعوت بطریق یقین واعظام ذکر وابقای شریعت او در آخرت بقبول شفاعت او در شأن امّت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او براولّین وآخرین وتقدیم او بکافه انبیا ومرسلین صلوات‌الله والملائکة والناس اجمعین.

چند روایت در باب تقدیم صلوات برپیغمبر خاتم

درعدّةالداعی‌آورده : از سلمان فارسی روایت است‌که شنیدم از پیغمبرﷺ که عزّوجل میگوید ای بندگان من آیا اتفاق نیفتاده که‌کسی حاجات بزرگ از شما بخواهد وشما حاجات او را روا نکنید مگر اینکه شفیع قرار دهد کسی را که نزد شما عزیزاست ، آنوقت حاجت اورا برآورید ؛ آگاه باشید ! وبدانیدکه گرامی‌ترین خلق برمن وافضل ایشان نزد من محمّد ﷺ است و برادر او علی ؑ وکسانی که بعد از اویند (که‌ایشان‌ائمّه معصومینند) ووسیله نجات‌اند بسوی من ؛ آگاه باشید کسیکه حاجتی دارد اعم ازجلب نفع یادفع ضرر باید بخواند مرا بمحمّد ﷺ و آل طاهرینش ؛ پس روامیکنم برای او حاجت‌اورا ببهترین وجه ؛ برای اینکه‌عزیزترین خلق براو شفیع شده‌اند .

ودرآن کتاب شریف اضافه میکند : که جمعی از کفّار و منافقین از روی استهزاء باو گفتند ؛ ای سلمان پس ترا چیست‌که سئوال نمیکنی بوسیله ایشان از خدا که

توراغنی‌ترین‌اهل مدینه سازد ؟ سلمان گفت : که خوانده‌ام خدا را و سئوال کرده‌ام از او آن چیزیرا کـه آن بزرگتروانفع و افضل از ملك همه دنیاست ؛ سئوال کرده‌ام بوسیله ایشان صلی‌الله علیهم که ببخشد خدا بمن زبانی که سپاسگزار او باشد ؛ ودلی که ذکر کننده باشد نعمتها وآلاء اورا ، وبدنی که‌برسختیها صبر کننده‌باشد،واوسبحانه اجابت نموده است دعای مراکه افضل ازدارائی تمام دنیا میباشد .

از ابی عبدالله ﷺ منقولست کـه : هرکس او را حاجتی باشد بخدای عزّوجل پس باید اول صلوات فرستد برپیغمبر ﷺ وآل او وبعد از آن طلب حاجت کند و دیگر ختم کند بصلوات برمحمّد وآل او ، بدرستیکه خدای عزّوجل کریمتر است از آنکه قبول کند هردوطرف را و واگذارد میان را ، چه هرگاه صلوات فرستد برمحمّد وآل او دعای او رد نمیشود .

درتفسیرمنهج الصّادقین آورده : انس بن مالك از ابی طلحه نقل کرده ، کـه گفت روزی نزد پیغمبر خدا ﷺ رفتم آن حضرت را بسیار شادان و فرحان دیدم ، گفتم یا رسول‌الله ﷺ در هیچ روزی باینمرتبه تورا خوشحال چنین ندیدم کـه امروزی ! فرمود که چگونه شادمان و خوشدل نباشم کـه اکنون جبرئیل نزد من بود و گفت : حقتعالی فرمود که هرکس یکبار برتو صلوات دهد من بجهت آن ده بار براو صلوات بفرستم وده سیّئه ازاو محو کنم وده حسنه ازبرای او بنویسم .

واخبار و روایات بسیاری دراین باب رسیده‌کـه دراینجا مجالی برای بسط آنهـا نیست ، وهمینقدر متذکّرمیشویم که‌امام ﷺ برای رسیدن بهدف وایصال بمقصد دراین دعای شریف ازخود حقتعالی تعلیماتی الهام گرفته وآنچه راکه برای تقرّب بسوی او ونتیجه غائی درامرعبادت میباشد بکار برده است ودراینجا نکته بسیار دقیقی است که امام ﷺ درهرعبارت لحن خود را برنهجی تغییر داده‌که بلاشك بوسائل مختلف توجه خدای عزّوجل را بربیان خود جلب مینماید .

بیان جمله اخیر از فقرات مورد شرح

دراین بیان‌کـه امام ﷺ تقاضای روزی وسیع وحلال کـرده است ، وعرض میکند : (وارزقنی من فضلك رزقاً واسعاًحلالا طیّباً) دوجنبه‌تعلیماتی‌دارد ؛ اول :آنکه بوسیله روزی وسیع

میتوان خیردنیا وآخرت را تأمین‌کرد ، ودوم : اشاره بتعلیماتی‌است که توجه مردم را بکسب روزی حلال وطیّب جلب مینماید .

درموضوع اول باید گفت ، کـه قبض وبسط روزی باراده و مشیّت پرورد گار عالم بوده وهر کس را که خواهد توسعه رزق دهد وهرکس را که مقتضی باشد روزیرا براو تنگ گرداند ، همانطورکه قرآن مجید صراحتاً درچند مورد به بیانهای مختلف این موضوع را متذکرشده . جائی‌میفرماید : س۱۳ ی ۲۶ **اللّه یبسط الرّزق لمن یشآء ویقدر ....** وجای دیگر س ۳۹ ی ۵۳ **اولم یعلموا انّ‌اللّه یبسط الرّزق‌لمن یشآء ویقدر ....** و همچنین درسوره الشوری آیـه ۱۲ میفـرماید : **لـه مقـالید السّموات والارض یبسط الرّزق لمن یشآء و یقدر ....** و نیـز بـه بیـان دیگـر میفـرماید : س ۳ ی ۳۷ **انّ اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب** کـه از معنای این آیات و آیات مشابه دیگرچنین برمیآیدکه خدایتعالی هرکس راکه خواهد ازهرچیز بی‌نیاز میکند وهر کس را کـه خواهد بهرچیزمحتاج و نیازمند میسازد ؛ چون تمام خزائن ارزاق سماوی و گنجهای ارزاق ارضی درقبضه اقتدار او است پس گشاده میگرداند روزی را ازبرای هرکس که بخواهد وبعضی را ازبعض دیگر ازاین طریق ممتازنموده وافزونی میبخشد ، همانطور که‌فرمود:س۱۶ ی۷۱ **واللّه فضّل بعضکم علی بعض فی‌الرّزق**

پس اگر کسی دراین مورد مشمول‌لطف الهی گردید ودرمقام‌آزمایش قرار گرفت میتواند خیردنیا وآخرت خود را تأمین‌کرده ودرآنچه رضای خداست روزی خدا داد خود را مصرف نماید .

واما درموضوع دوم‌که‌امام علیه‌السلام اشاره‌بروزی‌حلال وپاکیزه‌کرده این ازاهمّ تعلیماتی است‌که‌آن بزرگوار یادآور شده ، از آن جهت کـه در مرحله اول تحصیل امرمعاش از راه حلال از جمله واجبات بوده ودرثانی مسئله‌ای کـه در امرآخرت انسان سخت با آن مواجه است مسئله از کجا آوردی و بکجا مصرف‌کردی است !! کـه در صحنه محاسبات ، خود یکی ازمسائل مهم رستاخیزاست ؛ واز همین نظراست که خدایتعالی درمواردی چند درقرآن مجید امر بخوردن روزی حلال فرموده وجائی میفـرماید :

س ۵ ی ۸۸ **وکلوا ممّا رزقکم اللّه حلالا طیّباً....** و در جائی خطاب باهل ایمان فرموده و با بیان دیگر میفرماید : س ۲ ی ۱۷۲ **کلوا من طیّبات مارزقناکم واشکروا للّه ....** وآیات دیگر که معانی آنها حاکی ازاینست که امر بخوردن چیزهای حلال وپاکیزه فرموده واجتناب ازحرام را متذکرشده است .

پس ازاین نظراست که امام علیه السلام خواهان آن چیزی است که رضای حقتعالی در آن بوده وخود امر بتحصیل آن فرموده است .

چرا خدایتعالی وسعت‌رزق را تعمیم نداده است ؟

قبلا بیانی گذشت حاکی از اینکه خدایتعالی روزی هرکس را که خواهد بسط داده و برهر کس‌که خواهد روزی را تنگ میگیرد ؛ واین البته ازنظر مصالح امور اجتماعی وبرقراری انتظامات درتشکیلات عالم بوده ونیز ازنظرآزمایشاتی است که معلوم شود آنکس راکه خدای روزی فراوان باو اعطا کرد دراین دار تکلیف و محل آزمایش چه میکند، قوله تعالی : س ۵ ی ۴۸ **ولکن لیبلوکم فی‌ما آتیکم فاستبقوا الخیرات .**

آیا دراین دار آزمایش آنکس راکه خدا مشمول روزی فراوان کرد انفاق در راه او میکند ؟ آیا مستمندی را ازثروت خود ویا ازآنچه‌خدا باو عطا فرموده بی‌نیاز میکند ؟ آیا چیزی ازآن بهره خداداد را قبل ازآنکه خود بدیار دیگررهسپار شود برای خود به‌پیش میفرستد ؟ که فردا آن را درنزدخدای‌متعال باز ستاند و درآن روز که مال وثروت هیچ نفعی نمیدهد ازآن بهره‌مند گردد !!!

وهمچنین در این امر مصالح دیگری درکار است که اگر خدایتعالی بگستراند روزی خود را برعموم و همه را افزونی بخشد هرآینه رواجی طغیان سرتاسر عالمرا فراگرفته وانتظام‌کار مردم رو به تباهی میرود و اگر بطورکلّی هم باجتماع خلق عالم که اکنون در روی کره زمین زندگی میکنند نظرافکنیم خواهیم دید که هراجتماع بزرگی که بنام مملکتی خوانده میشود ؛ اگر از راه ثروت ومنابع خدا دادی غنی باشد زورگوئی وطغیان وسرکشی او نسبت بممالك ضعیف وفقیر بیشتراست وهمچنین

ازنظر فردی هم اینطور است ؛ اکثر از مردم زمانیکه خود را غنی و بی‌نیاز دیدند از جاده خود منحرف شده و سرکشی مینمایند واین معنی را خدایتعالی درقرآن مجید متذکّرشده ودرسوره الشوری آیه ۲۶ میفرماید : **ولو بسط اللّه الرّزق لعباده لبغوا فی‌الارض** (یعنی‌اگرفراخ گرداند خداروزی را برای بندگان خویش‌هرآینه طغیان وسرکشی کنند در روی زمین) چون اکثر ، تربیت نفس بهیمی و سبعی برمردم غالب است وبیشتر بجانب هوای نفس مایل هستند ومال و ثروت دنیا هم اقوی اسباب است که وسائل تمایلات نفسانی را آماده و مهیا میسازد ، همانطورکه خدایتعالی در این مورد باز درجای‌دیگرفرمود : س ۹۶ ی ۶ **کلّا انّ الانسان لیطغی، ان‌رآه استغنی** یعنی نه چنین است (که در بی‌نیازی آرام باشند) همانا زمانیکه آدمی بی‌نیاز شود سرکشی کند و از راه میانه روی خارج شود ، پس اگر حق سبحانه و تعالی برعموم مردم وبرآنها که لیاقت واستعداد ندارند بسط ارزاق فرماید طاغی وباغی شده و فساد ازآنها سرمیزند .

وازاین جهت است که‌خدایتعالی‌طریق بسط را بعموم مسدود ساخته وبروفق‌حکمت آنچه را که لازم است برهریك مقدّر ساخته ؛ همانطورکه فرمود : س ۱۵ ی ۲۱ **و لکن ینزّل بقدر مایشآء** چون اوسبحانه وتعالی به‌بندگان‌خود بصیر بوده وباحوال هریك دانا است .

درتفسیرمنهج الصّادقین‌آورده : انس ازحضرت رسالت روایت کندکه‌جبرئیل گفت: که حق سبحانه میفرماید : که از بندگان من بعضی‌اندکه صلاح ایشان درویشی است که اگر ایشان را توانگر گردانم آثارفسادازایشان‌صادر شود ، وبرخی آنانند که مصلحت مقتضی غنای ایشان است که اگر بضیق معیشت مبتلا شوند،مآل کار ایشان به‌تباهی انجامد ، و جماعتی دیگرآنانندکه صلاح دربیماری ایشان است که اگر تندرست باشند موجب فساد ایشان باشد وگروهی‌آنانند که حکمت تقاضای تندرستی ایشان میکند واگر بیمار باشند منشأ فساد ایشان باشد ، وطایفه دیگرآنانند که از من بابی ازابواب عبادت میطلبند که درآن برخی برایشان بگشایم‌واگر زیاده گشایم

درآن معجب شوند وسرانجام‌کار خود را بسرحدّ تباهی کشند ، پس فقر و غناء و وسع وعطا وقبض وبسط وصحت ومرض برطبق‌حکمت ومصلحت من است وهر کس را بآنچه خیروصلاح او درآنست میرسانم .

غناء و فقر دلیل برعزّت و ذلّت نزد پروردگار نیست

آنکس نزد پروردگار عالَم عزیزومحترم است‌که متّقی وپرهیزگارباشد ، واعطای ثروت بمالداران وتنگی معیشت بفقیران ازطرف حقتعالی از نظر آزمایشی است که هریك بوظیفه خود عمل نمایند ، یعنی ثروتمند مال خود را در راه خدا صرف کند ودرطریق اطاعت او کوشد وبرای خود نفعی درآخرت تأمین نماید ونیزفقیر وتهیدست هم درتنگی معیشت شکیبائی کند وراضی باشد بآنچه‌که خدایتعالی براو مقدّرکرده و خود را آزاده گیرد و از متاع دنیا بریده خواهان متاع آخرت باشد همچنانکه فرمود : س ۴۲ ی ۲۰ **من کان یرید حرث الاخرة نزدله فی حرثه** تاخدایتعالی در آخرت بهره اورا زیاده ازمتاع دنیا قرار دهد .

پس از این دو دسته هر کدام بوظیفه خود عمل نمایند نزد خدایتعالی محبوب وشریف هستند ، واینکه برحسب‌ظاهر بعضی ازمردم، ثروتمندان را ازنظرثروت عزیز میدارند ویا فقرا را ازنظر تهیدستی ذلیل میشمارند این کمال بی‌انصافی وخبط محض است چه زمانی‌ثروتمند عزیزومحترم است که‌نزد خدامحترم وارجمند باشد وهنگامی فقیر ، ذلیل و بی ارج است‌که عفّت نفس نداشته و برای خدا شکیبائی و تحمل وبردباری درسختی و مشقّتها ننماید ، و الّا چه بسا ثروتمندکه باثروت سرشار خود بخوارترین وذلیل‌ترین وضعی دچار شده ومشمول این آیه شریفه گردد س ۹ ی ۳۴ **و الّذین یکنزون الذّهب و الفضّة و لا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب الیم ، یوم یحمیٰ علیها فی نار جهنم ....الخ**

براین اشاره که آنانکه ثروت بسیاری برای خود اندوخته میکنند و در راه خدا وبرضای او مصرف نمیکنند برای آنها باد بشارتی از عذاب دردناك که روزی بیاید وآنها بخوارترین وضع دچار شده وازعذاب الهی رهائی نیابند .

پس باید ثروتمند هیچگاه بخود نبالد و مال خداداد را در راه خدا مصرف نماید وچنین نه‌پندارد کـه اعطای ثروت سبب آبرو و عزّت او نزد خداست و دیگر توجهی باوامر او نداشته باشد واین معنی را خدایتعالی درسوره الفجرآیه ۱۴ خوب رسانیده ومیفرماید : **فامّا الانسان اذا ما ابتلیٰه ربّه فاکرمه و نعمّه،فیقول ربّی اکرمن ، وامّا اذا ما ابتلیٰه فقدر علیه رزقه ،فیقول‌ربّی اهانن ،کلّا....** براین تفسیر کـه چون آدمی در معرض آزمایش درآمده وخدایتعالی او را بجاه و مقام گـرامی دارد ومعیشت را براو گشاده گـرداند ، پس از روی فرح وتکبّر گوید : پروردگار من مرا گرامی‌کرد ، وچون اورا درمقام آزمایش بفقروفاقه ودرویشی اندازد و روزی را براو تنگ گرداند ، پس از روی جزع وناشکیبائی گوید : آفریدگار من مرا خوارکرد، یعنی دسته اول گمان برند کـه سبب اکرام آنهـا اعطای نعم بسیار است و کرامت خود را بتوانگـری دانند و دسته دوم چنین پندارندکـه سبب خواری آنهـا فقراست واهانت خود را بدرویشی دانند ، درحالیکه چنین نیست واین ازقصور نظر وقلّت فهم است ، از آن جهت کـه حقیقت کرامت بطاعت است و مذلّت بمعصیت کقوله تعالی : س ۴۹ ی ۱۳ **انّ اکرمکم عندالله اتقیٰکم ....**

رزق به چه چیز اطلاق شده و معنای آن چیست ؟

چون بنای این کتاب براینست که‌تاحدّ امکان وتوانائی پرده‌ازروی‌حقایق برداشته ورموز و اسراریرا که امام علیه‌السلام در این دعای شریف بکار برده روشن‌ترجلوه دهد ، لذا اگردرموارد مخصوصی دامنه بحث وسعت پیدا میکند ازاین نظر است‌که تاحدّی حق مطلب ادا شده باشد .

ودراینجاکه امام علیه‌السلام تقاضای روزی وسیع وحلال راکرده است باوجودیکه‌آیاتی چند ازقرآن مجید شاهد این بیان قرار گرفت،معذلك هنوز مطلب ناتمام مانده وباید دانست که اصلا رزق ازنظرقرآن بچه چیزاطلاق شده ومعنای‌آن چیست ؟

دراین مورد بهترین شرحی که بنظر نگارنده رسیده بیانی ازتفسیر المیزان است که دراینجا برای روشن شدن موضوع بنقل مختصری ازآن میپردازیم .

در ذیل آیه شریفه س ۳ ی ۲۷ **تولج اللّیل فی‌النّهار....** که بعبارت ، **و ترزق من تشاء بغیرحساب** ختم میشود چنین‌آورده : «رزق» معنائی معروف دارد وآنچه از موارد استعمالش بدست میآید ، معنی عطاء وبخشش هم درآن موجود است .

درنظرابتدائی «رزق» تنها بخوردنیها اطلاق میشده وغیرآن را ازپوشیدنیها وامثال آن شامل نبوده است ، چنانکه ملاحظه میکنید در آیه شریفه : س ۲ ی ۲۳۳ **وعلی المولود له رزقهنّ و کسوتهنّ بالمعروف** ، « کسوت » یعنی پوشیدنی را در مقابل «رزق» قرار داده‌است ، سپس درمعنای‌آن‌توسعه داده شده وشامل تمام چیزهائی که به‌آدمی میرسد و انسان از آنها منتفع میگردد ، چون مال ، جاه ، فامیل ، علم وامثال آن گشته است ، چنانکه درآیه شریفه س ۲۳ ی ۷۲ میفرماید : **ام تسئلهم خرجاً فخراج ربّك خیر و هو خیرالرّازقین** بخرج و مزد اطلاق « رزق » فرمود ودر آیه ۸۸ از سوره هود : **قال یاقوم أرأیتم ان کنت علی بیّنة من ربّی ورزقنی منه رزقاً حسناً** آن را در «نبوّت وعلم» اطلاق نموده است .

باری آنچه از آیه شریفه : س ۵۱ ی ۵۸ **(انّ اللّه هوالرّزّاق ذوالقوة المتین)** که درمقام حصر وارد شده دستگیرمیشود چند چیزاست .

اولا فهمیده میشودکه «رزق» گرچه درظاهر ممکن است بغیرخداوند عالم نسبتی پیدا کند ، چنانکه‌ازامثال «واللّه‌خیرالرّازقین»که وجود رازقهای دیگررا تصدیق‌کرده خداوند را بهترآنها معرفی کرده است ، وهمچنین از آیه (وارزقوهم فیها و اکسوهم) سوره نساء آیه ۵ استفاده میشود ، لیکن درواقع ونفس‌الامرجز بخداوند متعال منسوب نیست ، عیناً رزق هم مانند «عزّت و ملك» است که در حقیقت مخصوص خدا میباشد ودیگران بواسطه اعطاء وبخشش خداوندی ازآن نصیبی گرفته‌اند .

و ثانیاً : روشن میشود که آنچه مخلوقات به آن منتفع شده از خیر آن بهره‌مند میشوند همه رزق آنان بوده وخداوند هم‌رازق آن میباشد .

و ثالثاً : معلوم میگردد که آنچه آدمی مورد استفاده قرار میدهد ، ولی از راه حرام است ، از نظر معصیت بخداوند متعال منسوب نیست : زیرا : خداوند نسبت

بمعصیت را از نظر تشریع از خود نفی کـرده است چنانکه آیه : **قل انّ اللّه لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی اللّه مالا تعلمون** ـ اعراف ۲۸ و آیه **انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان** تاآنجا کـه میفرماید : **وینهی عن الفحشآء و المنکر**ـ نحل ۹۲ به آن دلالت میکند چگونه ممکن است کـه حضرتش از چیزی نهی فرماید وسپس «رزق» طرف را منحصر درآن نماید .

آری از نظر «تکوین» ممکن است نفع محرّمی رزق کسی باشد ، ولی از نظر تشریع صحیح نخواهدبود، جهت امکان آن از نظر «تکوین» روشن است ، زیرا درجنبه تکوین تکلیفی نیست تاقبحی را دردنبال داشته باشد .

پس این از نظر تعلیمات عالیه ایست کـه امام علیه السلام دراین فقرات دعا تقاضای روزی حلال راکرده چون هر(رزق و خیری) تنها مخصوص خداوند و رزق حقّ مسلّمی است که خداوند برعهده خود نهاده وازبرای هرفردی روزی حلال و مباحی از نظر تشریع مقدّر فرموده ، زیرا ساحت پروردگار منزّه‌تر از آنست کـه برای بنده حقّی برعهده خود نهد سپس از راه حرام اورا روزی دهد ودرعین حال او را از تصرّف کردن درآن نهی ودرصورت مخالفت عقاب نماید واین از نظر حالت اختیار است کـه بعضی ازمردم از راه ناشایسته وحرام تحصیل معاش میکنند .

وازاین جهت است که امام علیه السلام درمقام تعلیم خواستار آن شده کـه از مسیر حلال روزی او تأمین شده ومبادا از نظر اختیار متوجه تحصیل روزی حرام گردد .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها ای رحیم و ای ودود — خود رسان از ما به پیغمبر درود
این تمنّا باشد از ما در قبول — که رسانی رحمت خود بررسول
برنبی و آل او رحمت رسان — چون شنیدم این سخن را ازکسان
هر کـه گوید تهنیت براو مدام — میـرسد در آرزو یکسر بکام
پس فرستادم من اول این درود — تا بشویم زنگ عصیان از وجود

بعد از آن دارم من از تو این امید / که کنی ایمن مرا از هر وعید
آرزویم از تو باشد نی زغیر / که کنی در عاقبت کارم بخیر
ختم‌کن برمن به نیکی زین جهان / تا که باشم از عقوبت در امان
همچنان ایمان من ماند بجای / تا شوم از عالم دنیا فنای
باز خواهم در طلب رزق وسیع / هم به عقبا جای خود یابم رفیع
آنچه نعمت کرده‌ای برمن تمام / پس مگیر از من بنا کن بردوام
آنکه باشد ظالم و نامهربان / وانکه باشد فسق او سرّ و عیان
پس مساز او را مسلّط برسرم / چون نباشد رحمت او را لاجرم
یك دگر حاجت مرا باشد نهان / گر کنی آن را اجابت این زمان
دیگرم با کس نباشد هیچ کار / چون اهمّ حاجتم شد آشکار
امر دنیای مرا خود کن کفاف / آن جهان بگذر مرا از هرخلاف



اَللّٰهُمَّ احْرُسْنِی بِحِرَاسَتِكَ وَ احْفَظْنِی بِحِفْظِكَ وَ اكْلَأْنِی بِكَلَائَتِكَ

وَارْزُقْنِی حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِی عَامِنَا هٰذَا وَ فِی كُلِّ عَامٍ وَ زِيَارَةَ قَبْرِ

نَبِيِّكَ وَالْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَلَا تَخْلُنِی يَارَبِّ مِنْ تِلْكَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ

وَالْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ .

خدایا نگاهداری‌کن مرا بنگاهداری خودت ؛ وحفاظت فرما مرا بحفاظت خودت (توخود بهترین حفظ کنند گانی که **فاللّه خیرٌ حافظاً وهو ارحم الرّاحمین** و خود فرمودی **ان کلّ نفس لمّا علیها حافظ** ؛ نیست‌هیچ نفسی‌الّاکه براو رقیبو نگهبانی هست ؛ وتو خود نگهبانی ؛ **انّ اللّه کان‌علیکم رقیبا**)

ونگاهبانی‌کن مرا بحراست خودت (کیست غیر از تو نگاهدارنده‌ای که ما را از عوارض آفات و حوادث بلیّات نگاهبانی نماید ؟؛ و این خود فرموده تو است کـه : **قل من یکلؤکم باللّیلِ و النّهار من الرحمٰن**،جزرحمت‌عامه‌توحافظ ودافعی‌نیست)

و روزی کن مرا حج خانه‌ات را کـه محترم است ؛ در این سال ودر هرسال کـه **(وللّه علی‌النّاس حجّ البیت من استطاع الیه سبیلا)** ؛ ونیز روزی‌کن مرا زیارت قبرپیغمبرت را صلی‌الله‌علیه‌وآله وزیارت قبور ائمه اطهار که درود ورحمت فراوان برروان آنها باد ؛ وجدامکن مرا ازاین‌مشهدهای شریفه واماکن متبرّکه ؛ اشاره براینکه‌هیچگاه ازاین اماکن مقدّسه دور نباشم وزندگانی خود را دائم درآن بلاد گذرانم .

سبب علاقه حضرت سجاد (ع) بزیارت خانه خدا

اینکـه امام علیه السلام در سه مورد از این دعای شریف درخواست زیارت خانه خدا را کرده است وتأکید مینمایدکه هرساله این موفقیت،اورا نصیب شود وبخصوص اینکـه دراینجا (درعبارت مورد شرح) توفیق زیارت تربت رسول اکرم وائمه‌هدی را سلام‌الله علیهم اجمعین خواستار شده است ؛ شاید از این نظر باشد کـه او علیه السلام پیوسته شائق لقاءالله بوده و آنی نبوده استکـه از ذکر اوسبحانه غافل باشد ؛ چون عوالم محبّت سرشار یا مرتبه محبّت او نسبت بمحبوب خود بقدری بالا بوده کـه همیشه خود را از خود بیخود میدیده است ؛ نمیدانم آن بزرگوار در چه عالـم اسرار آمیـزی از عشق ومحبّت زندگانی خود را میگذرانیده‌که تمام اوقات را مشغول بانواع واقسام عبادات بوده وگاهی در نماز وگاهی در مناجات وراز و نیاز وزمانی هم بموقع در راه حجاز بسوی مسجدالحرام عازم بوده است .

درشرح زندگانی آن بزرگوار استکه بسیاری ازسالها از سنین عمر مبارکش را درموقع حج پیاده بسوی مکه معظمه رهسپار بوده و در حالیکه تمام وسائل ومراکب برای اوآماده بوده است ، او علیه السلام باتوکل بخدا وآن عالم ازخود گذشتگی درآن بادیه خشك و سوزان قدم میگذاشته وباتوجه تمـام همّ خود را برای ایصال بمقصد معطوف میداشته است .

آری ؛ مگـر نشنیده‌اید داستان آن مردیرا که از بزرگان قبیله‌ای بود و در راه حجاز باتشکیلات وتجهیزات برمرکب سوار بوده ومی بیند جوانی را که پیاده درآن وادی درحرکت است و با تعجب با خود میگوید ؛ سبحان الله این جوان چگونه باین بادیه‌بی‌آب وآبادی قدم گذاشته است ؛ نه زادی باخودآورده ونه راحله‌ای‌آیاچگونه بمقصد خواهد رسید ؛ سپس باو نزدیك شده و میگوید : ای جوان از کجا میآئی ؟ میفرماید (من الله) باز میگوید بکجامیروی ؟ میفرماید (الی‌الله) ومیگوید چه‌میجوئی میفـرماید رضی‌الله ومیگویدکـه زاد و راحله‌ات چیست ؟ میفـرماید **(زادی تقوای وراحلتی رجلای و مرادی مولای)** که‌ازجانب‌خدامیآیم وبسوی او میروم ورضایش

را میطلبم ، زاد من تقوای من است وراحله‌من هردوپای من ومرادمن مولای‌من است، واین داستان مفصّل است ،که آن مرد بعداً این جوان را درخانه کعبه ملاقات‌کرد واز تعظیم وتکریم مردم نسبت باو دانست‌که او علی‌بن‌الحسین علیه‌السلام است .

آری ، این است معنی دلباختگی ، این است معنی‌عشق ومحبّت ، این است معنی فنای‌فی‌الله ، واین است معنی وجودوهستی؛واین‌است معنای طی مراحل سلوك .

ای عزیز ؛ بخدا قسم امام از این سفرهای خود بسیار لذّت میبرده است در همان بیابانهای خشك وسوزان دل را متوجه خالق خود داشته وهر گام که بر زمین گذاشته بامید وصال جانان،خود را فرحناك و شادان میدیده است : و این ازمقام امکان خارج است که کسی بتواندآن حالت شیدا و والهایرا که‌او علیه‌السلام داشته درقالب الفاظ درآورد وازطریق بحث وبیان،آن عوالم را آشکار نماید ، چه آن حالت راکسی داند که خود پیمانه‌ای از شربت محبّت چشیده باشد ؛ کجا میداند کسی حال آن عارفی را که گفت : جمال کعبه در بیابان مرا بروی خار مغیلان بنشاط میدواند !! یعنی چه ؟ چگونه ممکن است‌کسی بروی خار مغیلان در زیر آفتاب سوزان حالتی نشاط انگیز وفرح بخش داشته باشد ؛ ای خوشا بروان زنده‌دلانی که باسوز و گداز درآن وادی سوزان‌حجازآتش‌محبّت خود را شعله‌ور میسازند ؛ **وشما ای دوستان خدا بدانید!! که لذتی بالاترازطی طریق بسوی خانه حبیب نیست !! و شربتی‌گواراتر از ایصال بکوی یار شفیق نخواهد بود ، آنهاکه واصل شدند وبمقصد رسیدند آتش اشتیاقشان هرلحظه افروخته‌تر شده و نمیخواهند آنی جدا باشند ؛** نمی بینی‌که عرض‌کرد : (ولا تخلنی یاربّ من تلك المشاهدالشریفه) که ای محبوب من ؛ این رشته اتصال را پاره مکن و جدائی نیفکن ؛ که من آنی بی تو و لحظه‌ای بی‌حضور دوستان نتوانم زیست .

ودرباب اینکه چرا حضرت سجّاد (ع) آنهمه بزیارت خانهٔ خدا علاقه داشته ، شرح آن‌در فقره دیگر بابیان دیگر در همین دعای شریف بیاید ؛ تادانسته شود که چگونه آن بزرگوار تمنّا داشته که‌آنی ازمحبوب خود جدا نباشد .

نتیجه از زیارت قبر رسول (ص) وائمه هدیٰ (ع) چیست ؟

درباب ثواب و نتیجه و کیفیّت زیارات قبور رسول وائمه‌هدیٰ صلوات‌الله علیهم اجمعین مطالبی بسیار است که شرح آنها در کتب مربوطه آورده شده و مختصری از آن را محدّث فقید مرحوم قمی علیه‌الرّحمه درمفاتیح‌الجنان متذکرشده است و روایاتی که دراین باب آمده خود کتاب جداگانه‌ایرا دربرمیگیرد ؛ ولکن همینقدرمتذکرمیشویم که اگر کسی عارف بحقوق این بزرگواران باشد وباتوجه وآداب مخصوص آنها را زیارت کند ثوابهائی مضاعف ازبعضی عبادات واجبه داشته ، ازآن جهت‌که خدایتعالی برکاتی عظیم در زیارات آنها قرار داده است .

وکافی است که درباب ثواب ونتیجه از زیارت قبر رسول روایتی را که در کتاب شریف‌کامل‌الزّیارات نقل شده از کتاب (الجوهرةالعزیزه) اقتباس ونقل نمائیم : و آن چنین است‌که در باب دوم از آن کتاب از زید شحام نقل نموده : که گفت بحضرت صادق علیه‌السلام عرض کردم :

(ما لمن زار قبر رسول‌الله صلّی‌الله علیه وآله ؟ قال‌کمن زارالله فی عرشه)

چه ثواب واجر ونتیجهٔ دارد برای‌کسی که قبررسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را زیارت کند،فرمود: مانند کسی است‌که خدا را درعرش خود زیارت کند ؛ وازاین روایت معلوم میشودکه چقدر عظیم است مرتبه ومقام زائریکه بزیارت‌آن بزرگوار مشرّف شود .

پیغمبر وامام ازنظر تصرّفی‌که براین عالم دارند ناظر اعمال زندگانند

این نکته را باید توجه داشت ؛ دراین ایّام که‌بعضی‌ازبی‌خردان منکرند براینکه اثری برزیارت قبور انبیا و ائمه هدیٰ مترتب نیست ؛ این از نظر بی اعتقادی بدین و بی اطلاعی ایشان است چون آن‌کس که خدا را از روی حقیقت شناخت و اطاعت رسول اورا برخود واجب دانست هیچگاه گفته‌قرآن را داستان باورنکردنی نمیپندارد مگرقرآن درشأن مردان خداکه جان خود را در راه او داده‌اند نگفته‌است ؟که‌ایشان نمرده‌اند بلکه‌زنده‌هستندومتنعّم بنعمتهای‌الهی‌هستند **(بل احیاءٌ عند ربّهم یرزقون)**

پس چگونه است که نمیخواهند باور کنند آن زمان که گفته میشود السلام علیك یارسول‌الله والسلام علیك یا امیرالمؤمنین جواب میشنوند وطنین اصوات آنها بلانتیجه بامواج هوا سپرده نمیشود .

نه چنین است برادر من !! پیغمبر وامام حی ومیّت ندارد ؛ بلکه عموم اهل ایمان که حجاب این عالم را دریده وخود را بعالم پس‌ازمرگ میسپارند ناظراعمال زندگان بوده وازمجهولات این عالم باخبرند .

شاید بعضی ازعبارات زیارات شاهد این معنی باشد که عرض میشود : اشهد انّك تسمع کلامی وتردّ جوابی وانت حیّ عند ربّك مرزوق ، آری پیغمبر و امام سلام ما را میشنوندو جواب سلام ما را میدهندعلی‌الخصوص که جواب سلام برعموم واجب است یعنی اگر ما شایستگی جواب نداشته باشیم شکی نیست که جواب ما را خواهند داد ؛ بلکه با احتیاط در این بیان میگویم‌که بمصداق قرآن مجید جواب نیکوتری بما خواهند داد **(فحیّوا باحسن منها اوردّوها)** .

برای اثبات این منظور خبر موثقی را که بیشترازتفاسیر معتبر درذیل آیه ۸۳ از سوره النساء آورده‌اند متذکرمیشویم : وآن چنین است : که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: چون رسول را صلی‌الله‌علیه‌وآله دفن‌کردیم وسه روز ازآن‌واقعه گذشت یکنفر اعرابی بر سرقبر آن بزرگوارآمد ودرخاك افتاد وخاك برسر کرده میگفت : یارسول‌الله : آنچه گفتی شنیدیم و گرویدیم وآنچه را ازخدای فرا گرفتی بواجبی ازتو فراگرفتیم و از جمله آنچه برتو نازل شده اینست : **(ولوانّهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروالله واستغفر لهم‌الرّسول لوجدوا الله توّاباً رحیما)** یعنی‌واگرآنهاهنگامیکه‌برنفسهای خود ظلم و ستم کردند بتو رجوع‌کرده وطلب مغفرت کردند واز برای آنها استغفار میکردی البته خدا را پذیرنده توبه ومهربان مییافتند .

وپس از قرائت این آیه شریفه ؛ اعرابی گفت : ای رسول خدای ؛ من برخویشتن ظلم‌کرده‌ام و گناهکارم آمده‌ام بنزد تو تا ازبرای من استغفار وطلب‌آمرزش کنی ؛ پس از قبرآن بزرگوار صدا آمد (قد غفرلك) تورا آمرزیدند ، تورا آمرزیدند .

پس ازاین‌جهت است که حضرت سجّاد علیه‌السلام در تعلیمات عالیه خود مکرّر تقاضای زیارت مشاهد مقدس ایشان را نموده وحتی نمیخواهد کـه آنی از حضور ایشان جدا باشد وشاید همین یکفقره ازدعاکه عرض میکند : (ولاتخلنی یارب من تلك‌المشاهد ـ الشریفه) کافی باشد تادانسته شود که پیغمبروامام از نظر تصرفی‌کـه براین عالم دارند ناظر اعمال زندگانند و نزد قبور ایشان و ایراد کلام در غیاب ایشان مانند مصاحبه حضور است !!

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها باشی از حالم گواه — در حفاظ خود بگیـرم در پناه
تو نگهبـانی مرا فی کلّ حال — حافظی برخلق عالم لامحـال
این مثل کـه آورم من برزبان — شرمم آید چون کنم آن را بیان
بربهائم گـر نباشد کس رقیب — سرزند از هریکی فعلی عجیب
گـر نباشد گوسفندان را شبان — کی بود برحفظ آنان پاسبان
پس حراست را بهرنفسی رواست — درد آفت را نگهبـانی دواست

✡ ✡ ✡

عرضه کردم درد خود را برطبیب — کـه جدا یکدم نباشم از حبیب
آتشی باشد مرا اندر نهـاد — کـه زند برشعله‌اش هرساله باد
میوزد در موسم حج این نسیم — تا مگـر سازد مرا برآن سهیم

✡ ✡ ✡

من ندارم در تفکّر این مجال — چون به‌بینم عقل و عشقم درجدال
عقل گوید پرده بردار از حجاب — عشق گوید وصل او را کن شتاب
عقل گوید کعبه باشد محترم — عشق گوید خانه دل کن حرم

عقل گوید بسته دل شو برخدا عشق گوید خـود مشو ازاوجـدا
هردو در آئین خود بریك روش هریك از ذوقی بود در پرورش
پس نباشد رأی آنهـا برخلاف گـر مرا افتد گذاری برطواف
ای خدا هرساله برمن کن نصیب تا زنم آبی برآتش از قریب
همچنان‌من‌زارسان برکوی دوست آن پیمبر که بگفتی خاتم اوست
پس دیگـر دارم تمنّا در وصال کـه رسم برتربت صاحب جلال
جمله انوار هدیٰ[1] سبط رسول نزدشان طاعت مرا باشد قبول



اللّٰهُمَّ تُبْ عَلَيَّ حَتّٰى لَا اَعْصِيَكَ وَ اَلْهِمْنِي الْخَيْرَ وَ الْعَمَلَ بِهِ وَخَشْيَتَكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ اَبَداً(۱) مٰا اَبْقَيْتَنِي يٰارَبَّ الْعٰالَمِينَ .

خدایا بپذیر توبه مرا همچنانکه دیگر بگناه آلوده نشوم (یاهمیشه مرا درمقام توبه نگهدار تانتوانم تو را نافرمانی کنم،ویا چنان توبه مرا قبول فرما که گویا اصلا معصیت نکرده‌ام) ؛ والهام‌کن برمن‌کـه‌کارهای نیك وشایسته‌انجام دهم یعنی(والهمنا طاعتك) بردلم انداز کـه بجا آورم هرعملی را کـه موجب رضای تواست و خود مرا وادار بانجام آن فرمای ؛ وهمچنان مرا شبانه روز تامادام که دراین جهان باقی هستم درحالت خوف وبیم قرار ده (تا ازذکر توبه غافل نباشم) .

دراین جملات دوموضوع مهم مورد بحث است یکی موضوع (توبه) ودیگر خوف وخشیت ازخدایتعالی‌که به‌ترتیب توضیحی دراین دومورد داده خواهد شد .

در بیان توبه

تا این قسمت ازدعای شریف در دو مورد دیگر شرحی از بیان توبه‌نسبت بمعنای عبارات وباتوجه‌بآیات مربوطه‌قرآنی گذشت واینك در شرح این فقره متمم مطالبی را که پیوستگی کامل به‌بیان امام علیه‌السلام دارد از نظرقرآن تشریح مینمائیم .

باید دانست‌که حقیقت‌توبه بسه چیزمتحقّق میگردد ، اول بقوّت ایمان ونوریقین؛ دوم به پشیمانی وندامت ، سوم به ترك آنچه مرتکب شده ؛ واما نظراول ازاین جهت است‌که خدایتعالی باهل ایمان خطاب میکند ، که ای گروه گروندگان شما همگی توبه کنید وبازگشت نمائید بسوی خدا ، شاید رستگار شوید و بسعادت دارین برسید قوله تعـالی س ۲۴ ی ۳۱ **وتوبوا الی‌اللّٰه جمیعاً ایّه المؤمنون لعلّکم تفلحون ؛** و مراد امر اوسبحانه برجمیع بندگـان است ، چه هیچکس از جریمه و تقصیر طاعت

(۱) بعضی نسخ (ابداً) ندارد

خالی نیست ؛ درکشف‌الاسرارآورده : کـه حقتعالی همه را ازمطیع وعاصی امر بتوبه نموده تا عاصی خجل زده نشود ؛ چه اگـر فرمودی ای گناهکاران توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی وچون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد امید هست کـه درعقبا ایشان را رسوا نکند .

وهمچنین نظردوم وسوم ازآن جهت است که خدایتعالی چنین اشاره میفرماید :که ای اهل ایمان اگر میخواهید توبه کنید آنچنان توبه کنیدکه (خالصاً لوجه‌الله) باشد واین معنا را قرآن مجیدکاملا تصریح فرموده است .

توبه نصوح

سوره التحریم‌آیه ۸ **یا ایّها الّذین آمنوا توبوا الی اللّه توبة نصوحاً....**

براین تفسیر: ای کسانیکـه ایمان آورده‌اید بازگردید ازمعاصی بطاعت خدای؛ بازگشتی خالص و برگذشته نادم شوید و عزم را جزم نمائید براینکـه باز برسر گناه نروید .

دربعضی ازتفاسیرمذکور است که معاذ جبل ازپیغمبرﷺ پرسید که حقیقت‌توبه نصوح چیست ؟

فرمود : توبه نصوح آن است‌که تائب عود نکند بمعصیت همچنانکه شیر به پستان عود نمیکند .

در تفسیر گازر آورده : امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام گفت : توبه نصوح کنید ؛ برگناه گذشته پشیمانی خورید وفرائض گذشته را قضا کنید وردّ مظالم کنید وازخصمان خود حلالی خواهید و تنهای (بدنهای) خود را در طاعت خدایتعالی لاغر گردانید چنانکه در مخالفت و معصیت وی بپرورده اید و تلخی طاعتش بچشانید چنانکـه شیر ینی معصیتش چشانیده‌اید .

هریك ازمفسرین وگویندگان درباب توبه نصوح بیانی دارند

فتح موصلی گفت : علامت توبه نصوح سه چیز است ؛ مخالفت هوی و نفس ، وبسیاری گریه ؛وصبر درگرسنگی وتشنگی .

ذوالنون گفت : توبه‌نصوح را سه‌علامت‌است؛کم گفتن ، وکم خوردن وکم خفتن.

کلبی گفت : توبه نصوح آن باشد ؛ کـه بدل پشیمان شود و برزبان استغفار کند وبتن باز استد .

سفیان ثوری گفت : علامت تو به نصوح چهـار است ؛ درویشی ، بیماری ، ذلیلی ، غریبی .

شفیق گفت : توبه نصوح آن باشدکـه صاحب گناه خویشتن را ملامت بسیار کند واز پشیمانی خالی نشود تا ازآفات گناه بسلامت برهد .

قتاده گفت : توبه صادق باشد .

فضل (یا فضیل) عیاض گفت : آن باشد که گناه نصب چشم تائب باشد چنانکه پندارد دراو مینگرد واین عبارت نزدیك بقول **سعید بن جبیر** است که فرموده : توبه نصوح آن‌است که‌ذنب‌همیشه نصب‌العین تائب باشد وپیوسته برآن ناظر.

سرّی سقطی گفت : توبه نصوح آن بود که توبه کند و مردمان را باتوبه خواند تاچنانکه وی ازعذاب برهد و دیگران را نیز ازعذاب برهاند چه شرط مسلمانی آن است‌که بمسلمانان آن خواهی‌که بخود خواهی .

ابوالفتوح رازی نوشته است : مراد بنصوح توبه‌ایست نصیحت کننده وبعضی از مفسرین دیگرهم بهمین مضمون گفته‌اندکه توبه نصوح آنست‌کـه : انسان ناصح نفس خود شود باخلاص ندم با عزم برعدم عود ، و نیـز بعضی دیگـر چنین آورده‌اند کـه توبه‌ایست مقبوله وآن منوط بسه چیزاست ؛ خوف عدم قبول ، ورجاء قبول ، و ادامه طاعت از روی ذلول . و نگارنده گوید : تمام این بیانات از نظر دلائل عقلی هم کـه باشد درتوبه واقعی صدق خواهد کرد .

گفتار حضرت سجّاد (ع) اشاره بتوبه نصوح

حضرت سجّاد (ع) در یکی از مناجات پانزده گانه خود بنـام (مناجات التّائبین) عرض میکند :

الٰهی انت الّذی فتحت لعبادك باباً الیٰ عفوك سمّیته التّوبـة ، فقلت توبوا

الی‌الله توبة نصوحاً فما عذر من اغفل دخول الباب بعد فتحه ، یعنی الهی تو آن صاحب رحمتی که برروی بندگانت دری گشادی بسوی احسان خودکه نام آن را توبه گذاشتی (وفرمودی‌که‌ای بندگان بازگشت کنید بسوی پروردگارخود بازگشتن نصوح) چه کس باشدکه دیگرعذرآورده وغفلت ورزد و از این در کـه براو باز شده در نیاید ، یعنی کمال بدبختی است کـه با وجود فتح این باب غافلان کاهلی کـرده و بی اعتنائی نمایند .

استقبال خدایتعالی از توبه‌کنندگان

درآیاتی چند است‌که خدایتعالی درمورد قبول توبه ازبندگان بیاناتی‌آورده که گاهی برسبیل ترغیب وتشویق وزمانی بروجه تنبه وآگاهی موضوع را اعلام میدارد ، وچنین متذکرمیشود: که ای بندگان بیائید بسوی من وبازگردید از کردارهای زشت خود و نادم شویدکه پروردگار شما ازشما میپذیرد ورحمتش را برشما شامل میگرداند .

ودر این موضوع قبلا در فقره (یاقابل‌التّوب) در ذیل آیه شریفه : **(الم یعلموا انّ‌اللّه‌هو یقبل‌التّوبة‌عن‌عباده)** مطالبی گذشت ودر اینجا بیمورد نیست‌که گفته شود اصلا پذیرش توبه را خدایتعالی تضمین کرده است و صریحاً میفرماید : س ۴۲ ی ۲۴ **وهوالّذی یقبل التّوبه عن عباده ویعفوا عن السیّئات....** و او آن خدائیست کـه توبه پذیرد ازبندگانش ودر میگذرد ازبدیهای ایشان .... ودر حقیقت توبه مطالبی در باب توبه نصوح گذشت ولکن در ذیل این آیـه شریفـه در تفسیر ابوالفتوح رازی مطالبی آورده کـه مورد توجه است یعنی اقوال بعضی ازمفسرین و گویندگان را در چگونگی توبه بیان میدارد؛و گفته است که سهل بن عبدالله را پرسیدندکـه توبه چه باشد ؛ گفت : انتقال باشد ازاحوال مذمومه باحوال محموده .

ابوالحسن پوشبخی را گفتند تائب که باشد ؛ گفت : آنکه چون معصیت یاد آرد حلاوت او در دل نیاید (رویم) گفت: توبه‌آن باشد که مرد ترك معاصی کند بفعل ونیت و اقبال کند برطاعت بفعل ونیت ؛ (جنید) را گفتند تائب که باشد ؟ گفت هرکه توبه کند از هرچه جزاوست ؛ و نیـز شاه کـرمانی گفته است : دنیا رهاکن تا تائب باشی ومخالفت هوی‌کن تابرضای او برسی .

استقبال از توبه‌کنندگان برسبیل استفهام

سوره المائده آیه ۷۴ **افلا یتوبون الی‌اللّه ویستغفرونه واللّه غفوررّحیم** .

آیا رجوع نمیکنند بطاعت خدا و توبه نمیکنند بسوی او و آمرزش نمیخواهند ازاو ،که او خدای آمرزگار است برتائبان ومهربان است برمستغفران (واین استفهام در واقع حالت امر را دارد یعنی کـه باید توبـه و استغفار کنند آنهـا که مرتکب معاصی شده‌اند) .

و این را هم باید دانست‌کـه فرق میان استغفار و توبه آنست کـه ؛ استغفار طلب آمرزش است بدعا یاتوبه یاغیرآن ازطاعت (که‌شرح‌آن قبلا درباب استغفار گذشت) وتوبه ندمست برمعصیت باعزم برآنکه بمثل آن عود نکند . ولکن در هرحال لازمه استغفار تائب شدن است‌کما اینکه قبلا درشرح آیه (وانّی‌لغفّارلمن تاب....) مطالبی گذشت ؛ ونیزچیزیکه دراین بیان قابل توجه است‌آن است‌که خدایتعالی در بسیاری ازآیات پذیرش توبه را بحالت صیغه مبالغه درآورده و خود را بصفت «توّاب الرّحیم» معرفی‌کرده است ؛ وشاید این ازجهت کثرت قبول یاحتم بودن اجابت توبه تائب باشد بخصوص اینکه صفت رحمت را هم توأم و اضافه بآن نموده : یعنی گذشته از اینکـه میفـرماید ؛ من توبه جمیع گناهکاران را میپذیرم ؛ علاوه میکند کـه برایشان هم مهربان بوده ورحمت خود را برآنها شامل مینمایم .

یکی‌ازشرائط توبه زمانی توبه به نتیجه میـرسد و مورد پذیرش حقتعـالی قرار میگیردکه تائب بعد از توبه‌کـردن از گناه و اعمال ناروا ؛ کـردار شایسته و عمـل صالح انجـام دهد ، همچنـا نکـه فرمود : س ۶ ی ۳۹ **فمن تاب من بعد ظلمه و اصلح فانّ اللّه یتوب علیه** یعنی هر کس پس‌ازستم خود توبه کند و اصلاح نماید (عمل صالح کند) خداوند توبه اورا بپذیرد ، پس پذیرش توبه منوط بانجام‌کردار شایسته است .

ازعجائب پاداش وجزا !
(خدایتعالی بدیها را تبدیل بخوبی میکند)

موضوع مهمی که خدایتعالی درباب توبه اشاره بآن فرموده و مقام رأفت ورحمت خود را نسبت به بندگان بحدّ آنچنانی که هست میرساند در سوره الفرقان آیه ۷۰ است که پس‌ازبیان تعذیب مجرمین میفرماید : **الّا من تاب و اٰمن وعمل عملاًصالحاً فاولئك یبدّل‌اللّه سیّئاتهم‌حسنات و کان اللّه غفورا رّحیما .** عجب خدای‌مهربانی است !! قبل از این‌آیه شریفه بیانی داردکه در کیفیت عذاب مضاعف از چند دسته را (مشرك ، قاتل عامد ، زانی) مینماید که در واقع این سه نوع گناه از امّهات معاصی بشمار میرود واز گناهان کبیره درجه اول محسوب میشود .

سپس میفرماید : مگرآنکس‌که توبه کند وبگرود بخدا ورسول و کارهای شایسته انجام دهد ، پس برای این گروه که قبلا صاحب گناه کبیره بوده وتوبه کرده‌اند ؛ بدل کند خدایتعالی بدیهایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند ولواحق طاعات بجای‌آن‌ثبت نماید ؛ یابدل کند عادت معاصی را درنفس‌بملکه‌طاعت؛ یاتوفیق دهد اورا باضداد عمل ماسلف ؛ یاثبت نماید برای او بدل هرعقاب را ثواب .

نگارنده‌گوید : از این آیه شریفه چنان معلوم است‌که خدایتعالی هر گناهی را اعم از کبیره یاصغیره که در شرایط مذکوره ازآن توبه کنند میآمرزد و چون عمل توبه‌یك عمل‌نیکووحسنه‌ایست‌وخدایتعالی‌فرموده‌که: **(انّ‌الحسنات یذهبن السیّئات)** لذا درمرحله اول خود عمل توبه‌که حسنه است سیّئات را از بین میبرد ؛ وتبدیل‌سیّئات بحسنات منوط بکردارهای شایسته ونیکوئیست که پس از توبه ازتائب بعمل‌آید .

خدایتعالی توبه‌کنندگانرا دوست میدارد

خدایتعالی سه چیز ازبرای توبه کنندگان قرار داده‌که اگر یکی از آنها رابجمیع اهل‌آسمان وزمین عطا میفرمود بسبب آن نجات مییافتند ؛ یکی آنکه فرمود خدا توبه کنندگان را دوست دارد . دیگراینکه خبرداده است‌که فرشتگان‌حامل‌عرش‌وفرشتگانی که‌درحول عرشند طلب آمرزش میکنند ازبرای کسانیکه توبه کرده‌اند ، وسوم آمرزش ورحمت

خود را از برای کسی که توبه کند قرار داده است ؛ وحضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود که دوست‌ترین بندگان بسوی خدا توبه کنندگانند .

بازگشت بنده بسوی خدا مساوی بادوبرگشت خداوند بسوی بنده‌است

در تفسیر المیزان در ذیل آیه شریفه س ۴ ی ۱۷ **انّما التّوبة علی اللّه للّذین یعملون السّوء بجهالة...** (که تفسیرآن‌در صفحه ۱۸۱ گذشت‌چنین‌آورده): توبه‌در لغت بمعنی برگشت‌است ، وتوبه ازبنده برگشت‌اوست بسوی پروردگارش باپشیمانی وبازگشت از سرپیچی ، و از جانب خداوند نیز توفیق وی بتوبه یاآمرزش گناه او ، مکرّر گفته شده‌که هرتوبه (یعنی بازگشت) ازبنده بسوی خدا ؛ مساوی بادوبرگشت خداوند بسوی بنده میباشد ـ بحسب بیان قرآن ـ زیرا توبه‌یك عمل‌پسندیده‌ایست که محتاج به‌نیرو است ونیرو دهنده هم خداست پس توفیق‌کار خیررا اول خداوند عنایت میکند ، تابنده قادر بتوبه میشود وازگناه خود برمیگردد وسپس وقتی موفق بتوبه شد محتاج تطهیر ازآلودگی گناهان و آمرزش است ، آنجا نیز بار دیگر مشمول عنایت ورحمت وآمرزش خدا قرار میگیرد .

این دو عنایت و برگشت خدا همان دو توبه‌ای هستند که توبه بنده را در میان گرفته‌اند ، قرآن میفرماید : س ۹ ی ۱۱۸ **«ثمّ تاب علیهم لیتوبوا»** یعنی سپس (خداوند) بسوی آنها بازگشت تا آنها نیز بازگردند . این همان توبه اوّلی است ومیفرماید:س ۲ ی ۱۶۰ **«فاولئك اتوب علیهم»** یعنی پس بسوی‌آنان بازمیگردم. واین نیز توبه دومی است ودرمیان این دو ، توبه بنده قرار میگیرد .

وهمچنین در آن تفسیرشریف اضافه میکند : این مطلب را باتأمّل میتوان دریافت که توبه متعدد خداوند تعالی نسبت بموقعیت توبه بنده ، تعدد پیدا میکند ، و گرنه توبه خداوند یکی است و آن همان برگشت لطف پروردگاری است بسوی بنده گنه‌کار ، غایت ، توبه بنده درلابلای این توبه واقع شده ، گاهی نیزبدون شروع توبه بندگان شروع میگردد ، همانطور که ازآیه **«ولاالّذین یموتون وهم کفّار»** استفاده میشودکه قبول شفاعت درحق بنده گناهکار هم در روز قیامت از مصادیق توبه است ؛

آیه مبارکه : **« و اللّه یرید ان یتوب علیکم و یریدالّذین یتّبعون‌الشّهوات ان تمیلوا میلاً عظیماً»** نیز از این باب میباشد .

توبه در حال اضطرار بی‌نتیجه است

خدایتعالی در آنجاکه فرمود : توبه را قبول کند و بپذیرد از کسانیکه از روی جهالت و نادانی مرتکب اعمالی زشت و ناروا شدند (که تفسیر آن قبلا گذشت) سپس میفرماید ؛ س ۴ ی۱۸

ولیست التّوبة للّذین یعملون السیّئات حتّی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الآن....

یعنی توبه برای آن‌کسانی نیست‌که بد کنند تاهنگام مرگشان وسپس گویند الآن توبه‌کردیم !! وپذیرش توبه منوط به‌آن است‌که‌قبل از بسته‌شدن در توبه ، توبه کنند (یعنی توبه وپذیرش آن به قبل از فرا رسیدن اجل محدود است) والّا آن زمان که اجل نای گلوی مجرم را بگیرد وبا او دست بگریبان شود وبداندکه دیگر چاره‌ای جز تسلیم جان‌نیست و با اینحالت (حال اضطرار) توبه کند هیچ نتیجه نخواهد گرفت، چون یأس از زندگانی دنیا و خطرات هنگام مرگ و شدّت اهوال پس از آن او را وادار برآن‌کرده‌که ازکارخود پشیمان شود ؛ درحالیکه دیگروقت بازگشت بخداوند را ازدست داده است ، پس توبه‌کردن باید درحال اختیار باشد وتوبه درحال اضطرار توبه نیست بلکه اضطرار است؛وازآن طرف پذیرش توبه ازطرف خدایتعالی اشاره بنزدیك شده ؛ قوله تعالی[۱] : **ثمّ یتوبون من قریب فاولئك یتوب اللّه علیهم ....** براین اشاره که اگرکسی مرتکب گناهی شد و از روی جهالت خطائی از او سر زد ، بلافاصله باید توبه کند و تأخیر نکند و بامید اینکه اجل او را مهلت میدهد امروز و فردا ننماید ؛ چون دوران پذیرش توبه محدود است و پشیمانی دم مرگ پشیمانی کاذب است واگر بنا شودکه توبه درهرموقع مورد قبول قرار گیرد وهرپشیمانی ، توبه کند توبه‌او مقبول باشد ، گفته حقتعالی راکه درباره مجرمین در روز رستاخیزفرموده دفع میشود ؛ قوله : **واسرّوا النّدامة لمارأوا‌العذاب ....** ونظیر این آیاتی داریم‌که توبه‌وپشیمانی‌وایمان بخدا آوردن درهنگامیکه‌موقعیت‌ازدست رفته بیفایده وبیحاصل

است . نشنیدیدکه قرآن مجید نقل قول میکند ازلسان گروهی‌کـه ازاین دار تکلیف رهسپار بعالم برزخ وسرای سزا وجزامیشوند ودرآنجا تقاضای برگشت بدنیا میکنند تاشاید بیایند وتوبه کنند وکردار نیکو بجای‌آورند ، ولی دیگرجواب ردّ بآنها داده شده و هرگز از ایشان پذیرفته نخواهد شد !! واین نشانه‌ایست تامکلّفان موقع شناس باشند وتاوقت؛از دست نرفته است وهرگونه اختیار و فرصت دارند توبه کنند و بسوی پروردگار خود بازگردند تامورد لطف وعنایت ومحبّت خدا قرارگیرند .

روایاتی از تفسیر المیزان در ذیل آیه مورد تفسیر

ازآنجاکه روش نگارنده تحصیل مقام امیدواری برای خواننده عزیز است ؛ ودر تفسیرآیه‌ایکه گذشت شاید برای بعضی حالت یأس ایجاد شود ، لذا روایاتی را کـه صاحب تفسیر المیزان در ذیل این آیه شریفه آورده متذکّـر میشویم تا مراتب لطف خداوندی ظاهرشده ومعنای آیه شریفه بهترفهمیده شود .

در کتاب (الفقیه) از آخرین خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله نقل میکند کـه فرمود : هرکس یکسال قبل از مرگش هم توبه کند خدا توبه او را میپذیرد ، وسپس فرمود: یکسال بسیار باشد هرکس یکماه قبل از مرگش هم توبه کند خدا او را میآمرزد ، سپس فرمود : یکماه نیز بسیار است ، هرکس یکروز قبل‌ازمرگ هم توبه کند ، خدا اورا میآمرزد ، وسپس فرمود : یکروز بسیار باشد ، هرکس یکساعت قبل از مرگ را توبه کند ، خدا او را میآمرزد ، و سپس فرمود یکساعت نیز بسیار باشد هرکس توبه کند وروحش باینجا رسیده باشد (وبگلوی خود اشاره فرمود) خدا اورا میآمرزد .

از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از این آیه « ولیست التّوبة للّذین یعملون السیّئات حتی اذا حضر احدهم الموت قال انّی تبت الآن» حضرت فرمود : یعنی در موقعی کـه آن عالَم‌را ببیند .

روایت دوم ، این آیه و روایاتی را که درباره پذیرفته نشدن توبه درموقع مرگ وارد شده تفسیر میکند ، ومیگوید : مراد از «حضور مرگ» وقتی‌است‌که یقین بمرگ پیدا شود و آثار آخرت هویدا گـردد ودر آن موقع توبه‌ای نیست ، اما کسی کـه

جاهل است مانعی برای پذیرش توبه‌اش نیست .

تفسیر العیاشی : زراره؛ از حضرت‌باقر علیه السلام روایت میکند کـه فرمود : وقتی روح باینجا رسید (و بگلوگاه خود اشاره نمود) توبه عالِم [کسی کـه میداندکه میمیرد] پذیرفته نمیباشد وتوبه جاهل (کسی‌که احتمال مرگ نمیدهد) قبول است .

توبه‌کردن از گناه واجب است

عالم ربّانی ملا احمد نراقی ؛ در معراج السعاده آورده است : هیچ شکّی نیست‌که هرچیزیکه رسیدن بسعادت ابدیه و نجات سرمدیه موقوف برآن است تحصیل‌آن لازم وواجب است .

وشبهه‌ای نباشد ، کـه سعادتی نیست بجز لقای پروردگار و اُنس باو ؛ پس هرکه محروم ازقرب وصال وممنوع ازمشاهده جمال وجلال ایزد متعال باشد از جمله اشقیاء و بآتش دوری و آتش دوزخ معذّب میباشد و هیچ چیز باعث دوری و سبب مهجوری نمیگردد مگر معاصی و گناهان ؛ وچاره آنهـا نیست مگر توبه و انابه ، پس بحکم عقلی توبه واجب عینی است برهر کسی کـه مرتکب معصیت شده باشد و چگونه توبه واجب نباشد و حال آنکـه اعتقاد بوجود اجتناب از معاصی و مضرّات آنهـا ازجمله ایمان است .

وباید توجه داشت‌کـه وجوب توبه تخصیص بشخصی دون شخصی ووقتی دون وقتی ندارد بلکه برهمه‌کس و در همه وقت لازم است ، چه هربنده خالی از معصیت و گناه نیست واگر دربعضی اوقات ازمعصیت جوارح واعضاء خالی باشد ظاهراینست‌که خالی ازصفت بدی ازصفات نفسانیه یارغبت بگناهی در دل فارغ نباشد واگرفرض شودکـه ازآن نیزخالی باشد ازوساوس شیطانیه و افکار متفرقه که دل را از یاد خدا غافل کند خالی نیست وهمه اینها نقصی است‌که بازگشت آنها بتوبه است ؛ درهرحال لازم است برهربنده سالکی در هرموقع توبه کند و همچنین توبه از بعضی گناهان واجب شرعی است کـه اگر کسی مرتکب آن شده باشد و بی‌توبه از دنیا برود مستحق عذاب الهی خواهد بود ؛ وآن گناهی است‌که درشریعت مقدسه برهمه‌کس حرام شده ونهی‌ازآنها وارد شده وهمه خلق در وجوب توبه از آنها یکسانند ؛ واما بعضی دیگـر از گناهان

چون وساوس نفسانیه ورغبت قلبی بمعاصی و قصور در معرفت وعظمت و جلال حضرت باری وامثال اینها ؛ پس توبه ازآنها واجب شرعی نیست کـه ترك آن موجب عذاب اخروی گردد بلکه وجوب آن بمعنی دیگراست کـه عبارت از وجوب شرطی باشد ؛ یعنی کسی که خواهد پا بربساط قرب حضرت معبود نهد و بمقام محمود برسد باید از آنهـا نیز توبه نماید ؛ پس کسی کـه بنجات ازعذاب ؛قناعت کند وطالب زیادتر ازآن نباشد ، توبه از این قسم گناه براو واجب نیست ؛ و آنچه وارد شده است از استغفار و توبه انبیا و اوصیا از این اقسام توبه و استغفار بوده چه بواسطه نزول ایشان دراین سرای جسمانی و ابتلای ایشان ببدن عنصری لابد بود از برای ایشان از تربیت بدن واکل وشرب وخواب والتفات باصحاب ؛ وبآن سبب گاهی ازمقام شهود و استغراق باز میماندند و این نسبت بمراتب ایشان نوعی گناه بوده (همچنانکـه قبلا در بیان «حسنات الابرار سیّئات المقرّبین»مطالبی گذشت .)

واین بود بطورکلی موضوع کیفیت وچگونگی توبه از نظر قرآن واقوال مفسرین و گویندگان ؛ ودرپایان این بحث نگارنده را بخاطر رسیدکه فرمایش امیرالمؤمنین علی علیه السلام را زینت بخش این صفحه قرار داده وباوجود مطالبی که درسهولت توبه وثواب آن گذشت حقیقت دیگریرا آشکار سازد ، وآن اینست که درنهج البلاغه میفرماید : **ترك الذّنب اهون من طلب التوبه** ؛ یعنی گناه نکردن آسان تراست ازخواستن توبه وبازگشت ؛ وازفرمایش امام چنین نتیجه گرفته میشود : کـه آدمی را سعی باید کـه هیچگاه بامید توبه مرتکب گناه نشده ودامن خود را بمعصیت آلوده نسازد .

موضوع دوم از فقرات مورد شرح
در باب (و خشیتك باللّیل و النّهـار ....)

همانطورکـه قبلا گذشت امام علیه السلام درخلال این دعای شریف درچند مورد اشاره بمقام خوف و رجاء نموده و بالسان مختلف حقیقت آن را آشکار کرده است ، ولکن دراین جمله که او علیه السلام کلمه (خشیت) را استعمال نموده مقام خوف را بروجهی ظاهر کرده است که شایسته خوف بندگان صالح ازمقام پروردگاری باشد .

گرچه ارباب معانی برآنند که خوف وخشیت درلغت یك معنی دارد ؛ ولی چون این کلمه در بیان قول حقتعالی بروجهی آمده کـه شایسته خوف بندگان عالم وعارف است ، لذا میتوان گفت که خشیت مرتبه‌ای بالاترازخوف است ؛ همچنانکـه فرمود : انّمایخشی الله من عباده‌العلمؤا یعنی همانا که بندگان عالم ودانا ازخدامیترسند ، واز اینجا معلوم میشود که استعمال (خشیت) مخصوص بندگان عالم وعارف بوده و مرتبه آن بالاتر از مرتبه خوف است و بهترین شاهد برای توضیح این بیان روایتی است‌که درجلد سوم ازاصول‌کافی ، ازامام صادق علیه‌السلام نقل شده است .

فرق بین خوف وخشیت از محقق طوسی (ره)

ازامام صادق علیه‌السلام است ، که فرمود : براستی از عبادت است سخت ترسیدن‌از خدا عزّوجل ، خدا میفرماید : فاطر ۲۸ **(انّما یخشی اللّه من‌عباده العلمٰؤا)** (و نیز) خدا جلّ شأنه فرماید المائده ۴۸ **«فلا تخشون النّاس واخشون»** و فرمود تبارك وتعالی **ومن یتّق‌اللّه یجعل‌له‌مخرجاً...**

وقال ابوعبدالله علیه‌السلام .. (وامام صادق علیه‌السلام فرمود:) براستی‌حبّ بزرگ منشی وشهرت در دل شخص ترسان وهراسان نیست .

شرح ـ ازمحقق طوسی است کـه در اوصاف الاشراف بطور خلاصه گوید ، خوف وخشیت گرچه درلغت یك معنی دارند ، ولی نزد صاحبدلان میان آنها جدائی‌است ، زیرا خوف نگرانی دل است ازانتظار بدی و کیفر کـه بسبب احتمال ارتکاب خلاف وترك طاعت باشد وبرای بیشترمردم حاصل است واگرچه مراتب بسیاری دارد ومرتبه عالی‌آن برای اندکی باشد ؛ وخشیت‌حالتی‌است‌درنفس‌که‌ازشعوربیزرگواری‌حق‌خیزد واز هیبت و خوف محجوبیت و حرمان ، و این حال دست ندهد مگـر برای کسیکه مطلع شود برجلال کبریاء وبچشدلذّت تقرّب را و از این راه است که فرماید : (همانا دانشمندانندکه ازخدا ترسانند) .

اینست که‌حضرت‌سجّاد علیه‌السلام عرض میکند : وخشیتك باللّیل والنّهارابداًما ابقیتنی... اشاره براینکه ، خوف مرا درشبانه روز مانند خوف بندگان دانا وعارفی قرار ده‌که برعظمت وجلال و کبریائی توکاملا واقفند .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها توبه از ما کن قبول — که شدیم از کرده‌های خود ملول
نادم از افعال خود افسرده حال — هم پریشان خاطر و هم پرملال
پشت ما از معصیت شد چون‌کمان — از عذابت چاره باید در امان
بی تأمّل سوی تو کـردیم عزم — راسخ آمد عـزم ما برتوبه جـزم
توبـه ای تا برگنه آرد فتوح — توبه‌ایکـه نامش آوردی نصوح
آرزو در بخششت باشد چنان — کـه بگیری تائبان را خود عنان
آن زمان رحمت رسد برما فرود — که‌گنه باشد زمـا پاك از وجود
سهل باشد توبه کـردن از گناه — لیك آسان تر که گیـرم زو پناه
بعد از این نیکو کنم کار اکتساب — چون شدم نادم زقُبح ارتکاب

زین سبب برتوبه کـردم من یقین — قال انّی قد اُحبُّ التـائبین
خوشدل از آنم کـه برافعال زشت — توبه کارم را رساند بربهشت
بس تعجب باشد از این گفتگو — کار زشتم را بدل سازد نکو
این صفت از رحمت او دور نیست — کار نیکان در جهان مستور نیست
خواهم از آن مقتدر شاه ملیك — کـه کند الهـام برمن کار نیك
هم‌کند برمن ره خیـر آشکار — هم دهد توفیق برانجـام کار
حالتی برمن نگهدارد زبیم — تا که سازم توبه را برخود ندیم

اَللّٰهُمَّ اِنّی کُلَّما قُلْتُ قَدْ تَهَیَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ وَ قُمْتُ لِلصَّلوٰةِ بَیْنَ یَدَیْكَ

وَ نَاجَیْتُكَ اَلْقَیْتُ عَلَیَّ نُعاساً اِذا اَنا صَلَّیْتُ وَ سَلَبْتَنی مُناجاتَكَ اِذا اَنا

نَاجَیْتُ ، مالِیْ کُلَّما قُلْتُ قَدْ صَلُحَتْ سَرِیرَتی وَقَرُبَ مِنْ مَجالِسِ التَّوّابِینَ

مَجْلِسی عَرَضَتْ لی بَلِیَّةٌ اَزالَتْ قَدَمی وَ حالَتْ بَیْنی وَ بَیْنَ خِدْمَتِكَ .

خدایا هروقت باخود گفتم ، که تامهیا وآماده باشم برای اقامه نماز ودر پیشگاه حضرتت براز ونیاز بپردازم ؛ (یعنی هرزمان که عزم خود را جزم‌کرده وتصمیم گرفتم کـه برای امر طاعت وعرض حاجت بسوی تو روی آورم) درآن هنگام برمن‌کسالت انداختی ؛ یعنی مسلط شد برمن کسالتی از خواب(پینکی) کـه بازداشت مرا ازتوجه بنماز وسلب شد ازمن آن حالتی کـه شایسته مناجات باتو باشد و از لذّت راز و نیاز باتو محروم شدم .

چیست مرا ! (این چه بدبختی عظیم است که مرا گریبان گیرشده !) کـه هر گاه با خود گفتم که خاطرخود را از آلود گیها پاك سازم و نهاد خود را آراسته وباطن را اصلاح نمایم (وبرای این منظور) خود را بمجالس توبه‌کاران نزدیك نمایم و باایشان همنشین شوم ؛ بلائی برمن عارض شد کـه قدوم مرا لغزانید ، یعنی چنان دچار شدم وحالتی مرا دربر گرفت‌که نگذاشت یك گام هم بسوی تو بردارم (مثل اینکه) چیزی میان من وتو حایل شدکه ممانعت‌کرد در راه توکمرخدمت وطاعت بربندم .

این بیانات درمقام تعلیم است

ازمفهوم این عبارات کاملا معلوم است که امام علیه السلام این بیانات را درمقام تعلیم آورده است ؛ ازآن جهت که هیچگاه برای معصوم درامرطاعت لغزش و بی توجهی حاصل نمیشود ، بخصوص اینکه درشرح عبادات آن بزرگوار است که هنگام وضو گرفتن واقامه نماز چنان رنگ از چهره مبارکش متغیّرمیشد وچنان حالت توجهی براو دست میداد که دیگرسر را از پا نمیشناخت ؛ با اینحال چگونه ممکن است که عرض کند: هرگاه خواستم خود را برای اقامه نماز مهیا سازم خواب را برمن مسلط کردی ویا دچار بلیّتی شدم که من را ازتوجه بقرب تو بازداشت ؛ واین بیان حقاً از زبان ما میباشد (یعنی ای ابوحمزه ثمالی وای خواننده دعا بخوان این عبارات را که درباره عموم مصداق دارد) و در وضع ظاهر هم این موضوع برای ما بسیار محسوس است ، یعنی هرزمان که میخواهیم کمر طاعت بربندیم مانعی پیش میآیدکه مارا ازآن باز داشته وسلب توفیق مینماید ؛ ویا درواقع هرچه باخود عهد میکنیم وبرای خوب شدن خود امروز وفردا میکنیم موفقیت حاصل نکرده وگویا حال ما شایسته خوب شدن نیست ؛ وعلت اینکه ؛ چرا ، وچگونه است که این توفیق سلب است خود امام علیه السلام در دنبال همین عبارات تصریح فرموده ؛ والاّ آنچه را که قرآن مجید متذکر است میفرماید : کسانی را که اراده طاعت نمایند خدایتعالی ایشان را حمایت کرده وتوفیق عنایت فرماید ؛ و صراحت قول اوسبحانه باشد که فرموده : **والّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا** هر کس قدمی بجانب او بردارد خدایتعالی اورا هادی وراهنما باشد وارائه طریق نماید و البته بایدکه قصد خالصاً لوجه الله باشد ؛ ولکن این بیانیکه امام علیه السلام اشاره بآن فرموده ازآن نظر است که معلوم نیست قصد ما در عبادات چه باشد ویا باچه حالت میخواهیم خود را آماده طاعت کنیم اگر برای رضای خدا وخشنودی او باشدکه بلاشك توفیق وقبولی آن از طرف اوسبحانه نصیب خواهد شد واگر جهات دیگری داشته باشد بلانتیجه و مصداق بیان امام را میرساند واصلا چه بسا عبادات است که دراثررعایت نکردن پرهیز کاری گذشته ازآنکه نتیجهٔ ازآن حاصل نشده بلکه مسئولیّتهائی در بردارد که صاحب آن

مشمول توبیخ وعقاب میشود ؛ مگر نشنیده‌اید داستان منافقینی را کـه خدایتعالی در شأن آنها گفت : **واذا قاموا الی الصّلوة قاموا کسالٰی یراؤن النّاس....** کـه نماز میخواندند وباکراهت وکسالت ویا از روی ریاء ، نه عمل آنها نتیجه بخش بوده ونه عبادات آنها قبول وخدایتعالی هم‌کسالت وکراهت آنها را ظاهر میکرد .

وبسیاراست عللهائیکه ما را ازتقرب بازداشته وسلب توفیق میکند؛هرگاه‌بخواهیم آهنگ بسوی او نمائیم ؛ اینست‌کـه امام علیه السلام حقایقی را در این مورد دزدنبال همین بحث آورده وبشرح آنها خواهیم رسید .

در بیان سلب توفیق ازطاعات

قصد طاعت چون کنم در هرزمان — حایلی حاجب شود اندر میان
چونکـه خواهم روی آرم برنیاز — یا مهیّـا بوده باشم برنماز
بربلائی میشوم ناگـه دچار — کـه شود مانع مرا ازذکـر یار
هم اگر خواهم کنم از توبه یاد — یا کنم آلودگی پاك از نهـاد
حالتی برمن شود یکدم پدید — کـه کند از مقصدم چندان بعید
گر بخواهم من رهانم خود زدام — لغزشی آید مـرا برهردو گـام
این ستم برمن ندانم از کجاست — بی گمان از فعل من برمن رواست
بعد از این سازم سببهایش عیان — کـه زمن باشد علل اندر نهـان

سیدی لعلك عن بابك طردتنی و عن خدمتك نحیتنی او لعلك

رایتنی مستخفاً بحقك فاقصیتنی اولعلك رایتنی معرضاً عنك فقلیتنی

او لعلك وجدتنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی او لعلك رایتنی غیر

شاکر لنعمآئك فحرمتنی اولعلك فقدتنی من مجالس العلماء فخذلتنی

او لعلك رایتنی فی الغافلین فمن رحمتك آیستنی(۱) اولعلك رایتنی

آلف[۲] مجالس البطالین فبینی و بینهم خلیتنی او لعلك لم تحب ان

تسمع دعآئی فباعدتنی اولعلك بجرمی وجریرتی(۳) کافیتنی اولعلك

بقلة حیائی منك جازیتنی .

ای آقای من ؛ شاید مرا از دربار خود رانده‌ای ، واز در عنایت وباب رأفت خود باز داشته‌ای وازخدمتگزاری دورم کرده‌ای ؟! یاشاید مرا چنان دیدی که خوار وسبك

(۱) دربعضی نسخ ، ایستنی (۲) آلفُ (۳) بجرآتی

شمردم حق تورا پس دور داشتی مرا ؛ یاشاید دیده باشی مراکه ازبارگاه جلالت روی گردان بوده‌ام پس دشمن داشتی مرا ؛ یاشاید یافتی مرا درمقام دروغگویان پس ترك کردی مرا ؛ یاشاید ناسپاس دیده باشی مرا بنعمتهایت پس ازاین روی بی‌بهره فرمودی مرا ؛ یاشاید مرا درمجالس علماء و (محافل دانشمندان) مفقود و گمشده دیدی پس مرا بخذلان واگذاشته و خوارم کـرده باشی ؛ یا شاید مرا در زمـره بیخبـران دیدی (وازغفلت زدگان شناختی) پس مرا از رحمتت مأیوس‌کرده باشی ؛ یاشاید مرا مشتاق مجالس تبهکاران والفت گیرنده ببزم گمراهان یافته‌ای پس میان من وایشان را مرتبط کرده وازیاد خود خالی گذاشته‌ای ، یاشاید دوست نداشته باشی‌کـه بشنوی دعای مرا (صدای مرا) ازاینرو از درگاه عنایت وپیشگاه رحمت خود مرا دور داشته‌ای، یاشاید بعلّت معصیت و تبهکاریم مجازاتم میفرمائی (یابسبب جرائم و گناه مرا مکافات کـرده باشی) ؛ یاشاید بعلّت قلّت‌آزرم و بسبب کم حیائی من مرا مجازات کـرده و پاداش داده باشی .

علل هائیکه مانع تقرّب بسوی پروردگار است

بعد ازآنکه امام علیه السلام درمقام تعلیم اشاره براین فرمود : که ای خدا هرگاه‌خواستم خود را آراسته نمایم واز در مناجات وراز ونیاز باتودرآیم حالتی برمن عارض‌کردی که‌مرا ازتقرّب بسویت باز داشت ؛ سپس‌علل‌آن‌حالت‌وسبب‌سلب‌توفیق‌راچنین میرساند: ودر مرحله اول عرض میکند (سیّدی‌للّعك‌عن بابك طردتنی) یعنی شاید خدا مرا از درخانه خود رانده‌ای ؛ و این‌کلمه (شاید) (لعلّ) که امام علیه السلام در این سلسله از بیانات خود آورده چقدر بمعنای عبارات لطف داده ونرمی‌کلام را رسانیده است ازآن جهت که در مقابل هر(شاید) میتوان هم مطلب را تصدیق‌کرد و هم میتوان گفت : نه چنین است ؛ یعنی‌دراینجا، هم‌میتوان گفت که‌راست است من لایق‌آن نیستم که باب رحمت خود را برمن گشائی و هم میتوان گفت چگونه ممکن است ای خدا مرا از درگاه خودبرانی‌وحال‌آنکه‌خود برسول اکرمت دستورفرمودی : س۶ ی ۵۲ **ولاتطردالّذین یدعون ربّهم بالغدٰوة والعشیّ** (یعنی مران و دور مگردان ازنزدیك خود آنان را

که خدای خود را بیامداد وشبانگاه میخوانند) پس چطور ممکن است که خود برانی وطرد کنی مرا درحالیکه خواننده توام بیامداد وشبانگاه .

او لعلّك وجد تنی فی مقام الکاذبین فرفضتنی

وهمچنین رموز دیگری دراین کلمه (لعلّ) نهفته شده که گذشته ازبیان یك حقیقت مفهوم دیگریرا از ترکیب معنای عبارت میرساند ؛ یعنی ، شاید در این فقره اشاره چنین باشد :که ای خدای من ؛ نکندکار بجائی رسیده باشدکه هدایت را از من سلب کرده باشی وبدین سبب ازدرگاهت رانده شده باشم که فرمودی : **انّ اللّه لایهدی من هومسرف کذّاب** یا **(من هو کاذب کفّار)** که ارائه طریق نفرمائی وتونیق صواب ندهی کسی راکه دروغگوئی او ازحد گذشته باشد وکیست دروغگوترازآنکه برتو افترا بندد ؛ پس چگونه ممکن است خدا !! مرا ازدرگاه خود برانی وتوفیق عبادت را از من سلب نمائی وحال آنکه من بوحدانیّت تو مقرومعترفم و برتو و فرستاده تو ایمان دارم وبرهیچکدام ازنعمتهای توتکذیب نکرده یقین دارم که لعنت خود را بردروغگویان قرار داده‌ای .

او لعلّك رَاَیتنی غیر شاکر لنعمائك فحرمتنی

واین بیان دیگریست ازسلب توفیق درعبادات ، وحقیقت هم همین است که چه کس میتواند نعمتهای اورا شاکرباشد ؛ وچه زبانی تواند حق شکرش را ادا نماید ؛ باآن همه نعیم که باما اعطا فرموده و انواع آن را خود متذکر شده وسپس از نظرکاهلی وبی‌اعتنائی ما درامرشکرگزاری پس از ذکرهریك مکرّرفرموده : (لعلّکم تشکرون) آیا حقاً ما سپاسداری میکنیم ؟ آیا حقاً میتوانیم لا اقل شکر یکی از نعم او را بحدّ خود گزاریم ؟ پس هیچ بعدی ندارد اگر مشمول این معنا باشیم که امام علیه السلام بیان فرموده است ؛ ولی همینقدر درمقام معذرت عرض میکنیم که خدا! ما درفریضه‌شبانه‌روز مکرّر میگوئیم **(الحمد للّه ربّ العالمین)** .

او لعلّك رَاَیتنی فی الغافلین فمن رحمتك آیستنی

دراین بیان مطلب مهمی است که یك عالم معنی در آن گنجانده شده چون تنها

همین غفلت است که ما را ازیاد خدا غافل میسازد ؛ ودر اینجا شاید اشاره براین باشد که چگونه ما غفلت زده نباشیم وحال آنکه این ظاهر فریبنده دنیا ما را ازیاد آخرت غافل ساخته ودر زمره آنهائی قرارداده که:(س ۳۰ ی ۷) **یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا وهم عن الاخرة هم غافلون** . نکند خدایا کـه ما جزء این دسته از مردم قرار گرفته واز رحمت خود ما را مأیوس کرده باشی .

او لعلّك لم تحبّ ان تسمع دعائی فبا عد تنی

هیچ شکی نیست اگر کسی از دیگری متنفریامنزجر باشد بهیچوجه رؤیت اورا طالب نیست و نمیخواهد اورا در مقابل خودببیند بلکه دوست ندارد کـه صدای او را هم بشنود ؛ واین از جمـله صفاتیست که آثار آن در زندگـانی اجتمـاعی وعمومی خلق محسوس بوده و ازحسّ عداوت بروزمینماید ؛ ولکن صفاتیکه اثرآن درمخلوقات مشهود است قابل مقایسه باصفات خالق نیست ؛ و از عکس العملهـای او نسبت باعمال بندگان اینست که چون بنده‌ای را دید که تبهکاری او ازحد گذشته نظر لطف خود را از او برداشته واو را بخود وامیگذارد ؛ ولی درعین حال بمجرد اینکه نادم و پشیمان شد واراده بازگشت کرد ، او را باصطلاح درآغوش باز پذیرفته ودرسایه رحمت خود پناه میدهد . خوب بخاطردارم ازاستاد بزرگوار خود آن عالم ربّانی که ضمن خبری که نقل میکرد فرمود : **خدایتعالی ناله گناهکاران را دوست میدارد و از صدائی که درطلب عفو ومعذرت ویا مغفرت بلند میشوداستقبال مینماید ،** بلکه بوسیله منادی خود بندگان را بطلب توبه واستغفار دعوت میفرماید .

با اینحال چگونه ممکن است ؟ وآیا رسوائی ما بکجاکشیده باشد که خدایتعالی دوست نداشته باشد صدای ما را بشنود وما را از درگاه خود دور کند ؛ حاشا و کلا که چنین باشد او هرگزخوانندگان را ازپیشگاه خود نراند .

او لعلك فقد تنی من مجالس العلماء فخذلتنی

آنچه را کـه در زندگانی اجتماعی در روحیه افراد تأثیر بسزائی دارد وعقاید آنهـا را ثابت ویا منحرف مینماید، همانا محالست و مصاحبت با طبقات مختلف مردم

است که خواه و ناخواه هر کس باهردسته ازمردم محشورباشد بخوی وطبیعت آنهاآشنا شده ودر زمره ایشان قرار میگیرد ؛کسانیکه درصدد پیدایش معلومات هستند،کسانی که تحصیل ایمان را ضروری میدانند و برای ایصال بمرحله یقین هر گونه تلاشی را در تثبیت اصول عقاید بکار میبرند : آنهـا جماعتی هستند که همیشه ملازم ومصاحب اهل علم ومعرفت بوده و از مجالس و محافل آنهـا دوری نمیگزینند وبالاخره هدف خود را در خواهند یافت ؛ و همچنین است آنانکـه راه هوی و هوس را می پیمایند ولاابالی گری را ترجیح میدهند ، این گروه بادسته وجمعی در تماسند کـه بآنچه در میان ایشان است فرحناك و شادان بوده و از عواقب کار خود بیخبرند و همانطور کـه خدایتعـالی فـرموده : (**کلّ حزب بما لدیهم فرحون**) این دسته از لذائذ عوالم روحانی محروم وخود را بلذائذ آنی وفانی قانع ساختهاند .

و این موضوع جداگانهایستکـه ازبحث این کتاب خارج است ولکن چون عین این فقرات از دعا اشاره بهبعضی ازآیات ومنطبق باخباریستکه از رسول اکرم ﷺ رسیده واین بیان را در کتاب (اسلام در قلب اجتماع) درباب (مجالست و همنشینی) مطالبی شایستهآورده است و اخباریرا متناسب از جلد ۱۵ بحارالانوار نقل نموده لذا با اقتباس ازآن کتاب شریف ترجمه پارهای ازاخبار را متذکرشده وقبل از ذکراخبار آیهایرا که خدایتعالی دراین باره بهپیغمبرش دستور داده است یادآور میشویم .

خدایتعالی برسول اکرم (ص) دستور میدهد

سوره الکهف آیه ۲۸ **واصبر نفسك معالّذین یدعون ربّهم بالغدٰوة والعشّی یریدون وجهه ولا تعد عیناك عنهم ....**الخ،ای محمّد ﷺ : باکسانی همراهباش که صبح و شام بذکـر پروردگار خویش مترنّمند ؛ وجزقرب او چیزی نمیجویند ، وبرای خاطرزرق وبرق دنیا ازآنها روی مگردان ، باکسانی مباشکه یاد مرا فراموش کرده ودنبال هوی وهوس خویش راگرفته وکارآنها ازدست رفته است .

ذکر پارهای ازاخبار وروایات درخصوص مجالست وهمنشینی

رسول اکرم ﷺ فرمود هرگاه باغي ازباغهای بهشت را دربرابر خود باز دیدید،

ازآن استفاده کنید ؛ عرض کردند یارسول الله : باغ بهشت کدامست ؟ فرمود : منظورم مجالس ومحافل مردم با ایمان و کسانی است که بخدای خویش عقیده دارند .

رسول اکرم ﷺ فرمود : رفیق نیکو بهتر ازتنهائی‌است ، ولی تنهائی ازهمنشینی بابدان بهتراست ، وهمچنین فرموده : سعادتمندترین مردم‌کسی است که بامردم شریف همنشین باشد ونیزفرمود : انسان همواره بارفیق‌وهمنشین خود همفکروهمعقیده است، وهمچنین پیغمبراسلام همنشین بد را (مرده) نامیده ومیفرماید : همنشینی با(مردگان) دل انسان را میمیراند ومردگان‌کسانی هستند که ایمان را گم کرده و از احکام بدور افتاده باشند ، ونیز فرمود : داناترین مردم‌کسی است‌که ازمردم نادان بگریزد .

امیرمؤمنان علیه السلام میفرماید : همنشینی با بدان باعث بدبینی به‌نیکان میشود و رفیق بد کسی است‌که معصیت خدا را در نظرانسان جلوه دهد .

امام صادق علیه السلام میفرماید : محبوب‌ترین دوست من‌کسی است کـه عیوب مرا بمن تذکـردهد ، و کسیکه رفیق خود را در اشتباه وخطا به‌بیند وبتواند اورا از آن باز دارد ونکند باو خیانت نموده است .

امام باقر علیه السلام میفرماید : رفاقت خویش را بااحمق وبخیل و ترسو و دروغگو قرار مده ؛ زیرا رفیق (احمق) بخیال اینکه‌کاری بنفع تو انجام میدهد بتو ضرر میرساند ، و دوست بخیل از تو میگیرد وبتو نمیدهد و همنشین (ترسو) ازتو وپدر و مادرش فرار میکند و دروغگو (ازبس‌خلاف گفته) چه‌بساراست میگوید وازوی نمیتوان قبول کرد

او لعلّك رَأَيتنى مستخفّاً بحقّك فاقصيتنى

واما موضوع مهمی‌که در سلسله این بیانات قرار گرفته و یکی از علل سلب توفیق در عبادات است ، همانا استخفاف ورزیدن به (حقّ) خدایتعالی است (۱) و این معنا بسیار شایان اهمیت است کـه شاید تنها سبب ومانعی باشد کـه ما را از تقرّب بسوی حقتعالی باز میدارد ، از آن جهت که اگر بدیده تحقیق بنگریم خواهیم دید : کـه

(۱) درمعنی حق چنین‌گفته‌اند ،که (حق) نقطه مقابل باطل است ؛ عبارت از حقیقتی است که درخارج موجود است وازاین نظرکه وجود خارجی دارد آن را (حق) میگویند ، وهمچنین هرچیزکه درحد خود ثبوتی دارد حق نامیده میشود مانند حق مالی وسایرحقوق اجتماعی

هرچیزیرا درعالم حقی هست وهیچ حقی بالاتر ازحقّ (حق) نیست و اگـر حقّ او را خوارشمرده وبرآن استخفاف ورزیم ، مسلّم ازمزایائی که برای ایصال برحمت درانتظار ما است بی‌بهره خواهیم ماند ، یعنی اگر بدانیم که آیا حق حیاتی را که خدایتعالی بما داده چه میباشد ؛ حقّ نعمتهائی کـه بما ارزانی داشته ؛ حقّ هریك از جوارح و اعضائی را کـه بما اعطا فرموده ؛ حقّ هرقوای باطنی وحق هریك ازصفات نفسانی وخلاصه‌کلیه حقوقی که رعایت آنها ضروری بلکه واجب است اگرهمه وهمه آنهارا دانسته ، وحقّ آنها را بجای آوریم ، دراینصورت حقّ خدای را بجای آورده وآن را خفیف نشمرده‌ایم .

و دامنه این بحث بسیار وسیع است‌کـه دانشمندان بزرگ را باطاله کلام واداشته ودراینجا مجالی برای بسط آن نیست ولکن چون بنای ما اینست‌که بیان امام علیه‌السلام را ازنظرقرآن مجید مورد بحث قرار دهیم و در این مورد خدایتعالی حقایق بسیاری را آورده کـه اهمیّت این جمله از بیـان امام علیه‌السلام را خوب میرساند ، لذا بطور اختصار بذکـر پاره‌ای ازآن مطالب پرداخته و در مرحله اول متذکرمیشویم کـه خدایتعالی هر(حقّی) را نسبت بخود داده و اصلا خود را منشأ (حق) قرار داده است و با اینحال استخفاف بهریك ازحقوق استخفاف بحق حقتعالی میباشد .

خدایتعالی آنچه راکه (حقّ) است نسبت بخود میدهد

از اسامی حقتعالی یکی نام (حقّ) است‌که در دعای جوشن کبیر آن را بردو وجه آورده؛ کدجائی‌میگوید **(یامن قوله حقّ)** وجای دیگر **(یامن یحقّ الحقّ بکلماته)** و این دو نام را از قرآن مجید اقتباس‌کـرده کـه در آیه ۴ ازسوره احزاب فرموده : **واللّه یقول الحقّ** یعنی خدا میگوید سخن راست را (حق را) ودیگر درسوره یونس وسوره الشوریٰ که میفرماید : **ویحقّ الحقّ بکلماته** یعنی وخدا ثابت گرداند حق را بآیتهای خود ؛ وازاین بیان معلوم میشود که خدایتعالی حق هرچیزیرا در کتاب خود ثابت فرموده است حال باید دانست‌که چه چیزهائی را خدایتعالی خود دربیان (حق) آورده وچگونه میتوان این حقایق را دریافت (وحقّ) آنها را ادا نمود تامشمول این عبارت‌که امام دربیان استخفاف (حقّ) حق فرموده نشویم .

ظهور (حق) در بیان آفرینش

سوره الحجر آیه ۸۵ **وما خلقنا السّموات والارض وما بینهما الّا بالحقّ...**

نیافریدیم آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست (جمیع متعلقات آنها) مگر آفریدنی متلبّس بحق یعنی ؛ هرچه درعالمست و هرچه شما بینید و آنچه بفکر شما برسد آفریدیم براستی ودرستی وسزاوار آنچه شایسته وحق آنهاست (مثل اینکه دیگر در همین یك عبارت مطلب تمام است) ولکن از آنجا که موضوع بسیار مهم است ؛ خدایتعالی باعبارات دیگری این بیان را متذکّرشده ودرسوره ابراهیم آیه ۱۹ بروجه خطاب میفرماید : **الم تر انّ اللّه خلق السّموات والارض بالحقّ...** آیا ندیدی ای بیننده ؛ یعنی ای بندگان در نگریدآن را که‌خدا بیافریدآسمانها وزمین را بروجهی که حق است یابر نهجی که حکمت ومصلحت مقتضی است .

شاید حق آفرینش آسمانها چنین باشدکه چگونه ملیونها خورشید بفاصله ملیونها سال نوری درکهکشان عالم افلاك منظومه های شمسی تشکیل داده و با ارتباط منظّم درآن فضای لایتناهی که مملو ازکرات بیشمار است درمداری منظّم دور هم چرخیده وبا هم اصابت نمینمایند که حقاً معنی (حق) در خلقت آسمانها همین‌است، واز حقّ آفرینش زمین است‌که مدور بوده وازکوهها ودریاها وپستی ، وبلندیها ومناطق مختلف گرم وسرد ایجاد شده باشد وانواع مخلوقات درآن ساکن باشند .

ودرسوره النحل آیه ۳ بیان را ساده‌ترفرمایدکه : **خلق السّموات والارض بالحقّ** یعنی بیافریدآسمانها وزمین را بحکمت درست وغرض صحیح وایجادآنها کرد برمقدار وشکل و اوضاع و صفات مختلفه‌که تقدیرآن فرمود وتخصیص‌آن کرد بحکمت بالغه خود ؛ وآیات بسیاردیگری دراین باب داریم که‌هریك برنهجی‌این حقیقت را آشکار کرده ومیرساند که آفرینش آسمانها وزمین و آنچه را که درآنها است بجهت ظهور حق وثبوت حقّ است‌که : **(ما خلق اللّه ذٰلك الّا بالحقّ)**

ای مردم حقّ هرچیزیرامحترم بدارید وبه (حقّ) خدایتعالی‌استخفاف‌نورزید

ارسال رسول ازجانب خدایتعالی حقّ است ، دینی‌که خدایتعالی بوسیله پیغمبرش،

فرستاده حقّ است س ۹ ی ۳۳ **هوالّذی ارسل رسوله بالهدیٰ ودین الحق.....** او آن خدائیست که بفضل شامل خود فرستاد ، فرستاده خود را کـه محمد ﷺ است بهدایت ودین حق .

ای مردم چیزهائی را کـه خدایتعالی بحق فرستاده است بدانید و حق آن را ادا نمائید مگـر ندانستید کـه فرمود : قرآن را هم بحق فرستادم ؟ س ۴۲ ی ۱۶ **اللّه الّذی انزل الکتاب بالحقّ والمیزان** خدای بحق آن کسی است کـه فرو فرستاد قرآن را ازآسمان بحق براستی ودرستی وبیان حقایق درآن آوردکه **(بالحقّ انزلناه و بالحقّ نزل)**

اگـر با توجه بآیات شریفه درعبارت مورد شرح وبیان امام ؑ دقت شود ؛ کـه میفرماید : (او لعلّك رَأیتنی مستخفّاً بحقّك فاقصیتنی) خواهیم دریافت که معنائی بسیار وسیع در این جمله کوتاه فشرده شده کـه در واقع ما را بحقایق ایمان آشنا میسازد . خوب توجه فرمائید به بینید آیا ممکن است منظور امام ؑ در این گفتار و در مقام تعلیم چنین باشد ؟ یعنی چنان بگوید : که ای خدا شاید دیدی مراکه حقّ بندگی را بجای نیاوردم ، شاید دیدی مرا که بدستورپیغمبر تو که‌فرستاده حقّ است عمل نکرده وحقّ او را خوار شمردم ، شاید دیدی مرا باحکام کتابت که‌بحقّ نازل شده رفتار نکرده ودرحقّ آن استخفاف ورزیدم . شاید مرا از جمله شك کنندگان درحق خودت یافتی کـه مرا از درگاه خود دور داشتی ؛ ولی خدایا !! نه چنین است ! من تصدیق دارم وگواهی میدهم بآنچه‌کـه خود فرمودی : **الحقّ من ربّك فلا تکوننّ من‌الممترین** من بهیچیك ازحقوق تو شك نیاورده و آنها را سبك نشمرده‌ام وگواهی میدهم ؛ کـه توخدای بحق هستی ، وقرآن تو حق است ؛ وگفتار تو حق ، پیغمبرتوحق ، اولیاءِ تو حق ، آنچه را که در عالم ایجاد فرمودی حق وآنچه را کـه درخلقت ما بکار بردی وبرای ما مقرر فرمودی ازدوران مختلف حیات و تقدیرات آن و ورود بمرحله ممات وتأثیرات‌آن وعالم قبر وبرزخ واعلام رستاخیز ونشور وعبور ازصراط و سنجش اعمال وخلاصه مواقف حساب وکتاب وسزا وجزا وبهشت ودوزخ تمام مراحل دنیا و آخرت،

همه وهمه حق است وبرحق استوار ، باینها همه ایمان دارم وبرهیچیك ازاین حقوق تردید نیاورده خوار وسبك نمیشمارم !!

علل‌سلب توفیق در بیان (او لعلّك)

ای کـه کردی خاطر عشّاق جلب — ازچه‌رو برمن شد این توفیق سلب
شاید از درگاه خود راندی مرا — یا کـه از اهل ستم خواندی مرا
یا کـه شاید من مقصّر بنده‌ام — روی خود از رحمتت گردانده‌ام
باز شاید علت آید برهزار — گـر شمارم حق انعام تو خوار
حقّ نعمت هریك ازهریك جداست — حقّ هرنعمت یقین حقّ خداست
حق آنهـا را نیاوردم بجـای — تا نشست این خار خذلانم بپـای
آنچه دادی نعمتم در روزگار — من نبـردم شکـر نعمت را بکار
شاید این باشد علل برخواریم — کـه بعید از رحمت خود داریم
شایدم دیدی مـرا از غافلین — کـه جدا کردی مرا از نائلین
یا که دیدی کذب من را برعیان — کـه رها کردی مرا ازخود عنان
علت دیگـر شنیدم در نداء — لا ُتحب ان تسمع منّی دعاء
دیدیم شاید بـه بدکاران قرین — یا ندیدی نزد نیکان همنشین
پس مرا بگذاشتی بریار خویش — تا که خوگیرم چنان کافر بکیش
هرچه بینم از جهـان فانی است — این مکافاتم ز نافرمانی است
عمـر من در بیحیائی شد تبـاه — روزمن شد چون شب هجران سیاه
این علل از من ،توراباشد گذشت — گر نبخشی رونهم برکوه و دشت



فَإِنْ عَفَوْتَ يَارَبِّ فَطَالَ مَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ اَیْ

رَبِّ يَجِلُّ عَنْ مُجَازَاتِ الْمُذْنِبِينَ وَحِلْمُكَ يَكْبُرُ عَنْ مُكَافَاتِ الْمُقَصِّرِينَ(۱)

ای پروردگار من ، پس اگر از گناهانم در گذری ؛ پس چه بسیار در گذشتی از گناهکارانیکه پیش از من بوده‌اند (یعنی عفو و گذشت تو تازگی ندارد) چه بسیار دورانهای دور ودراز قبل از آفرینش من گناهکاران را مورد عفو وبخشایش قراردادی واگرازمن هم در گذری در ردیف وهمشمار آنها قرار خواهم گرفت ، زیرا که کرم تو ای پروردگار ؛ بزرگتراست ازمجازات وپاداش دادن بگناهکاران ؛ و بردباری تو بزرگتراست ازسزا وپاداش دادن بخطاکاران .

بعد از آنکه امام علیه السلام علت محرومیت درامرطاعت وسلب توفیق را در عبادت آشکار فرمود ؛ سپس با بیان ملاطفت‌آمیزی چنین نمودار میکند که ای پروردگارا گرمشمول تمام آن خطایا (که بیانش گذشت) بوده باشم یعنی ، حق تو را خوار شمرده باشم ، شکرتورا بجای نیاورده باشم ، در مجالس علماء حاضر نشده باشم ، با تبهکاران الفت داشته باشم ، از یاد تو غافل بوده باشم ، درنافرمانی حیا نکرده باشم ، با اینحال که مرتکب همه یاهریك ازاینها شده باشم ؛ امید عفو بدرگاه تو دارم چون بسیار بوده‌اند گناهکارانی قبل از من که توآنها را بخشیده وآمرزیده‌ای ؛ چه میشود که مرا هم درعداد آنها قرار دهی.

و سپس درحالت منادی قریب اشاره بنزدیك‌کرده عرض میکند : (ای رب) این تمنّای من درعفو ازجهت‌آن است که ؛ شأن تو اجلّ است ازاینکه بنافرمانیم مجازات فرمائی وازحلم تو دور است‌که بسزا ومکافات تقصیرم رسانی .

(۱) دربعضی نسخ (عن مجازات المذنبین ، و حلمك) ندارد

تکلّم خدایتعالی بزبان فارسی

درتحفةالاعزه در ذیل ترجمه این فقره داستانی آورده که نگارنده درنقل آن تأمّل داشته ؛ ولی ازآنجاکه در مسئله عفو و آمرزش معنای این داستان مصداق بجائی دارد و موضوع هم چندان بعید بنظر نمیرسد ؛ ونیزخواننده را بلطف پروردگاری امیدوار میسازد ؛ لذا عین مطالب آن کتاب را دراین مورد نقل مینمائیم :

در عنوان الکلام بعد از دعاء روز هیجدهم در ذکر موعظه شب نوزدهم مرحوم فشارکی (ره) آورده‌که دربعضی از کتب دیده‌ام که جناب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از میکائیل سئوال نمودند : کـه آیا خداوند بزبان فارسی تکلّم فرمود یانه ؟ عرض کـرد بلی ؛ اولاد آدم طغیـان در عصیان نمودند ، ما عرض کـردیم چه خواهی کـرد ؛ فرمود : **(چکنم بااین مشت خاك جزاینکه بیامرزم)**

درباب عفوخدایتعالی‌قبلا مطالبی بتفصیل ازصفحه ۲۳۷ ببعد گذشت واینك روایتی ازتفسیر المیزان که ازتفسیرعیاشی‌اقتباس کرده متذکرمیشویم تادانسته شودکه مراتب عفو خداوندی تاچه حدّ است .

هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه‌السلام نقل کرده ، که فرمود : خدایتعالی در روز قیامت اینقدر عفو میکند کـه احدی تصور آن را نمیکند ؛ حتی مشرکین هم بطمع افتاده میگویند : **(واللّه ربّنا ما کنّا مشرکین)**

عفو خدایتعالی تازگی ندارد

هر که ازعصیان بسویت بازگشت — بی گمان ازجرم او خواهی گذشت
تا شدم از سرّ عفوت باخبر — خلعت آمرزشم کـردی بـه بر
من نه آن اول کسم صاحب خطا — تو نه برمن کـرده‌ای تنهـا عطا
چه بسا ازاهل عصیان پیش از این — عفو تو شامل شد آنهـا را یقین
من ندارم بیمی از کردار خویش — چون زعصیانم بود عفو تو بیش
عفو تو از جرم من بالاتر است — حلمت از تقصیر من والاتر است
از گناه خود ندارم هیچ باك — چونکه گفتی(بگذرم ازمشت‌خاك)

وَ اَنَا عائِذٌ بِفَضْلِكَ هارِبٌ مِنْكَ اِلَيْكَ مُتَنَجِّزٌ (۱) ما وَعَدْتَ مِنَ الصَّفْحِ

عَمَّنْ اَحْسَنَ بِكَ ظَنًّا

و من پناه آورنده‌ام بفضل تو ، و گریزانم ازتو بسوی تو (یعنی گریزنده از غضب وسخط تو ، بسوی فضل وکرمت هستم) درحالیکه خواهانم آنچه را که از گذشت خود وعده فرمودی بکسی که نیکو کرده است بتو گمان را ؛ یابراین معنی کـه انتظار من از حضرت تو چنین است کـه آنچه را از عفو و گذشت بدل سپردگان احسانت وعده فرمودی درباره من نیزمعمول داری .

دراین دعای شریف چند فقره را امام علیه السلام ازنظر اهمیت معنا مکرّر ایراد فرموده که ازجمله عبارت مورد شرح وعبارات دیگری‌کـه در دنبال همین جمله قرار گرفته است میباشد ولکن سرّ تکرار در این عبارت شاید از این نظر باشد کـه اهل ایمان تشویق و ترغیب شوند برآنکـه به پروردگار خود حسن ظن و یا گمان نیکو داشته باشند ؛ ودر این مورد مطالبی از نظر قرآن درصفحه ۲۰۷ همین کتاب شریف گذشت واینك دراینجا ازنظراینکه نتیجه‌کاملی ازاین موضوع مهم گرفته شود مطالبی را که دراصول‌کافی درباب (حسن ظنّ وخوشبینی بخدا) آورده وهمچنین شرحی راکه علاّمه مجلسی در ذیل همین عبارت نگاشته است متذکّرمیشویم :

حسن ظنّ بخدا یتعالی ازاصول کافی

رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمودکه‌خدا تبارك وتعالی‌فرماید :کسانی کـه برای درك ثواب از من‌کار میکنند بکـردار خود اعتماد کنند ، زیراکه آنها اگرهمه عمر بکوشند وخود را درعبادت من رنج دهند بازهم تقصیرکارند ودرعبادت خود بکنه بندگی‌من نرسند نسبت بدانچه

(۱) دربعضی نسخ ، مُسْتَنْجِزٌ

نزد من میجویند ازکرامت من ونعمتم در بهشت و درجات بلندیکه درجوار من است ولی باید برحمت من اعتماد کنند و بفضل من امیدوار باشند وبخوش بینی نسبت بمن اعتماد کنند ، زیرا دراینصورت رحمت من آنها را دریابد وبخشش من بآنها برسد بارضوانم ، وآمرزش من آنها را درپوشد بعفو من ، زیرامنم خدای بخشاینده ومهربان وبدان نامیده شدم .

و همچنین در آن کتاب شریف آورده : از امام باقر علیه السلام که فرمود : در کتاب علی علیه السلام یافتم که رسول خدا صلی الله علیه و آله برمنبر خود فرموده است . سوگند بدانکه نیست شایسته پرستشی جزاو ، بهیچ مؤمنی هرگز خیر دنیا و آخرت داده نشده جز بوسیله حسن‌ظنّ او بخدا وامیدواری او وخوش خلقی‌او وخودداری ازبدگوئی‌وعیب مؤمنان، وسوگند بدانکه‌جزاوشایسته پرستشی نیست ، خدا هیچ مؤمنی را پس‌ازتوبه واستغفار عذاب نکند جز بخاطر بدگمانی او بخدا و تقصیر در امیدواری وبد خلقی وغیبت از مؤمنین ، وسوگند بدانکه نیست شایسته پرستشی‌جزاو ، هیچ بنده مؤمنی خوشگمانی بخدا نکند جز آنکه خدا باندازه آن باو رفتار کند زیرا خدا کریم است وهرچیزی بدست اوست ، وشرم دارد که بنده مؤمنش گمان خوبی باو ببرد واو گمان وامید اورا برنیاورد ، بخدا خوشگمانی کنید وباو رغبت نمائید .

شرحی که علامه مجلسی در ذیل همین موضوع در شرح اصول کافی آورده است

گفته‌اند معنی حسن ظنّ بخدا ، اینست‌که : هنگام طلب‌آمرزش خوشبین باشدکه اورا میآمرزد ؛ وچون توبه وبازگشت بخدا کند بداندکه خدا ازاو پذیرا است ، ونیز چون از روی حقیقت بدرگاه خدا دعا کند بداند که خدا اجابت میکند و همچنین چون ازخدا نسبت بکاری کفایت واعانت خواهد بداند که خدا او را کفایت میکند زیرا این صفات پدیدار نشود جز بوسیله حسن ظنّ بخدا .

ونیز درعین‌الحیوة آورده :که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودکه آخر بنده‌ای را که حقتعالی امر فرمایدکه بآتش برند بنده‌ای باشد که چون اورا بجنهم برند نگاهی

بعقب کند پس حقتعالی فرماید بازش گردانید پس از او سئوال کنندکه چرا بقفا نظر میکردی گویدکه خداوندا من بتو این گمان نداشتم‌که مرا بجهنم فرستی ، فرمایدکه چه گمان بمن داشتی گوید پروردگارا گمان من این بود کـه گناهان مرا بیامرزی ومرا دربهشت ساکن گردانی ؛ پس خدای جبّار جلّ وعلی فرمایدکـه ای ملائکه من بعزّت وجلال ونعمتها وبزرگواری ورفعت وشأن خودم سوگند میخورم کـه این بنده یکساعت از عمر خود را بمن گمان نیك داشته است‌کـه اگر آن یکساعت بمن این گمان نمیداشت اورا بآتش میرسانیدم با این دروغی‌کـه میگوید اورا به‌بهشت برید پس حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود کـه هرکس ظنّ نیکو به پروردگار خود داشته باشد خدا باو بگمان او عمل میکند ؛ چنانکه‌حقتعالی‌میفرماید : **و ذٰلکم ظنّکم الّذی ظننتم بربّکم اردیٰکم فاصبحتم من الخاسرین** یعنی‌این گمان‌بدیست‌که به پروردگار خود دارید پس صبح کردید درحال زیانکاری وخسران :

در بیان فقرات مورد شرح

آمدم من سوی فضلت در پناه — آمدم با جرم و عصیان و گناه
غیر تو کس از دلم آگاه نیست — جز رهی بردرگـه تو راه نیست
نـه بود من را زتو پای فرار — نه بود جای دگـر جای قرار
پس کجـا برمن بود راه گـریز — یاچسان برتو کنم جنگ و ستیز
اینکـه از تو سوی تو رو آورم — خود بگفتی تائبـان را یاورم
آنچه کردی وعده برخوبان تمام — آرزو دارم مرا بخشی مُدام
از ره لطفت مرا شامل کنی — نعمت خود را بمن کامل کنی
چونکـه برتو باشدم نیکو گمان — پس پناه خود بگیـرم در امان

الٰهی (۱) انت اوسع فضلاً و اعظم حلماً من ان تقایسنی بعملی

او ان (۲) تستزلّنی بخطیئتی و ما انا یا سیّدی و ما خطری هبنی

بفضلك (۳) و تصدّق علیّ بعفوك (٤) ای ربّ جلّلنی بسترك و اعف

عن توبیخی بکرم وجهك

ای خدای من ؛ همانا فضلت بالاتروحلمت والاترازآنست‌که بکردار و گناهان من مقایست فرمائی ؛ (و برخطاهایم خرده گیری کنی) یعنی تو واسع تری از روی فضل وبزرگتری از راه بردباری ازاینکه‌مرابکردار و گناهانم مجازات فرمائی ؛ یادرمقام سنجش درآوری عمل مرا ؛ یابسبب گناهانم خواهنده لغزش وذلّت من باشی (درحالی که فضل تو اعظم است وخود بشارت دادی‌که اهل ایمان را درسعه آن قرار دهی) که فرمودی : س ۳۳ ی ۴۷ **و بشّرالمؤمنین بانّ لهم من اللّه فضلاً کبیراً .**

ای‌آقای من ؛ من‌چیستم و کیستم وقدر وقیمتم چیست!! یعنی‌درمقابل این دستگاه عظیم آفرینش ودربرابر خلقت این جهان بزرگ و این عالم وسیع من چه هستم و چه منزلتی دارم ؟ هیچ هستم ! (ببخش این هیچ را) ودرگذر و ببخش مرا بفضل وکرمت

(۱) در بعضی نسخ ، اللّهم (۲) وان (۳) و (٤) در بعضی نسخ ، قبل از (وتصدق) یاسیدی دارد وبعد از بعفوك ای رب ندارد وبجای آن (و) عطف دارد و ظاهراً طریق متن وجه اصح است چون با نسخه‌های چاپ مصرهم مطابقت دارد .

وتصدّق فرما برمن بگذشت وبپوشان مرا به پرده پوشی‌خود (پرده‌اغماض بر گناهانم کش وازتوبیخ ونکوهش وسرزنشم بکرم ذاتت در گذر .

همانطورکه گفته شد این فقرات از نظر اهمیت موضوع، مکرّردراین دعای شریف ایراد شده وشرح آنها درصفحات ۱۴۳و۱۶۶ گذشت .

قدر و منزلت ما در مقابل عظمت آفرینش چیست ؟

در این فقرات ازدعا امام علیه السلام چه مضامین عالی بکار برده و تا چه حد مقام بزرگی حقتعالی ومرتبه کوچکی ما را رسانیده است .

حقاً ما درمقابل عظمت این جهان آفرینش چه هستیم ؟ وچه قدر ومنزلتی‌داریم!! اگر گفته‌خدایتعالی‌درباره‌آفرینش ما نبود ،که‌فرمود: **(فتبارك اللّه احسن‌الخالقین)** جا داشت‌که ما هیچ وهیچ بحساب نیائیم ولی نمیدانم سرّ قول اوسبحانه وتعالی چیست کـه ما را آنقدر بزرگ داشته و در آفرینش ما، برخود تبارك گفته است وبه اعتباری ما را اشرف مخلوقات قرار داده و از نظر بزرگداشت همه چیز را در زمین برای ما ایجاد کرده که فرمود : وخلق لکم ما فی‌الارض جمیعا .

شاید بزرگداشت ما از این جهت است‌کـه در اطاعت امر او شایستگی دخول در جنّت را پیدا کنیم یا از آن نظر ما را اشرف مخلوقات قرار داده تابرای ایصال بلقای او خود را آماده سازیم ، یابزرگداشت ما از آن نظر است کـه تا اسباب بزرگی را برای مقام خلود درجهان دیگرمهیا سازیم والّا اگر کسی قدر ومرتبه خود را نشناسد وبرای‌آن منظورکه خلق شده آمادگی حاصل ننماید و از اوامر حقتعالی سر باز زده وظیفه خود را در مقـام انسانیت انجام ندهد بلاشك منـزلتی نزد پروردگـار نداشته وکمتر از هیچ است بلکه کریمه : **اولئك کالانعام بل هم اضلّ** ، درباره‌اومصداق پیدا خواهدکرد .

در بیان (الهی انت اوسع فضلا)

ایکه از شوق تو دلها خاشع است — رحمت وغفران وفضلت واسع است
فضل تو افضل بود از حد برون — درفضیلت حلمت از حد شد فزون
هرچه آید در گمان و در خیال — فضلت اوسع باشد از آن لامحال
کی توان شکر تو گویم در سپاس — که سپاسم لایق آید در قیاس
گر بعدلت گیریم گردم هلاك — ور بفضلت بخشیم من را چه باك
رحمتت واسع بود فضلت وسیع — عفو خود را در رضا گیری سریع
وسعت فضلت مرا باشد دلیل — که نخواهی هرگزم خوار و ذلیل
من که هستم من چه هستم، هیچ هیچ — پس زفضلت برگناه من مپیچ
عفو را کن صدقه چون برسائلان — میکند صدقه توانگر قرص نان
پس مرا برجامه سترت بپوش — قبل از آن تابردولب باشم خموش



سیّدی انا الصغیر الّذی ربیته وانا الجاهل الّذی علمته وانا الضالّ الّذی
هدیته و انا الوضیع الّذی رفعته وانا الخائف الّذی آمنته وانا الجائع
الّذی اشبعته (۱) والعطشان الّذی ارویته (۲) والعاری الّذی کسوته (۳)
والفقیر الّذی اغنیته (٤) والضّعیف الّذی قویته ٥ والذّلیل الّذی اعززته ٦
و السّقیم الّذی شفیته (۷) و السّائل الّذی اعطیته (۸) و المذنب الّذی
ستّرته (۹) و الخاطی الّذی اقلته و انا القلیل الّذی کثّرته (۱۰)
والمستضعف الّذی نصرته و انا الطّرید الّذی اویته .

ای آقای من ؛ منم آن کوچك ناتوانی که پرورشم دادی . (یا آن صغیری که بزرگ کردی اورا) .

ومنم آن جاهل نادانی که ازخوان دانشت مرا تمتّع بخشیدی (ومشمول الطاف این

(۱-۲-۳-٤-٥-٦-۷-۸-۹-۱۰) دربعضی ازنسخ قبل از این جملات بعد از واو عطف (اَنا) علاوه شده است (مانند عبارات قبل آنها)

کریمه فرمودی : که **علّم الانسان ما لم یعلم)** ومنم آن گمراه سر گشته‌ایکه هدایتم فرمودی ؛ یا آن راه نیافته‌ای‌که راهنمائی کردی اورا (وبفیض این کرامت رسانیدی که **«انّ علینا للهدیٰ»** واین ازسنن دیرینه تواست که هدایت فرمائی آنها را که طالب هدایتند ؛ همه انبیا واولیای خود را رهنما بودی ودرمقام نبوت واحکام شریعت هدایت فرمودی همچنانکه در شماره نعیم خود برپیغمبرت فرمودی که **«ووجدك ضآلًّا فهدیٰ»** پس به پیروی این سنّت مرا هم از بلای ضلالت دور و بشرف هدایت رسانیدی) .

ومنم آن حقیر بی‌قدری که سرافرازم گردانیدی وازپستی بربلندیم رفعت بخشیدی.

ومنم آن ترسان مضطربیکه تأمینم دادی یاآن خائفی که ایمن کردی او را (البته این بیان امام علیه السلام برای‌خود مصداق‌کامل دارد ازآنجهت که : **الا انّ اولیاء اللّه لا خوف علیهم.....)** وشرح این بیان درفقره بعد (ولك خالص رجائی وخوفی) بیاید .

ومنم آن گرسنه‌ایکه‌ازخوان انعامت‌سیرم گردانیدی وازسفره‌فضلت‌فزونی بخشیدی.

ومنم آن تشنه‌ایکه سیرآبم‌کردی (یاآن عطشانیکه از دریای محبت خودقطره‌ای برمن چشانیده سیرآبم‌کردی)

ومنم آن برهنه که پوشانیدی اورا (یاآن بی پروا وبی حفاظ که لباس مغفرتش پوشانیدی)

ومنم آن محتاجی‌که بی‌نیازم کردی (یاآن فقیرکه‌غنی کردی اورا ؛ وخود برفقرم وغنای خود گواهی دادی‌که : **یا ایّها النّاس انتم الفقراء الی‌اللّه واللّه هو الغنیّ- الحمید** پس بغنای خود مرا توانگر کردی) .

ومنم آن ناتوانی که توانائیم دادی ؛ یاآن درمانده‌ایکه نیرومندش گردانیدی .

(اشاره براینکه خود فرمودی : س ۳۰ ی ۵۴ **اللّه الّذی خلقکم من ضعف ثمّ جعل من بعد ضعف قوةً ....** پس ضعف مرا مبدل به‌نیروکردی وازمرحله ناتوانی‌کودکی بدوران توانائی شبابم رسانیدی) .

ومنم آن خوار وبیمقداری‌که گرامیم داشتی ؛ یاآن ذلیل که عزیزوارجمندش

ساختی (چون عزّتهای دنیا وآخرت همه ازتواست که **«فللّه العزّت جمیعا»** پس مرا بعزّت وسربلندی رسانیدی) .

ومنم آن بیماری که بهبودیم دادی، یاآن مریض که شفایش بخشیدی .

ومنم آن درخواست کننده‌ایکه عطاکردی مسئلتم را ؛ یاآن خواهنده‌ایکه بخشش فرمودی اورا .

ومنم آن گناهکاریکه‌پوشانیدی گناهانمرا ؛ یاآن‌مذنبی که ستر کردی بدیهای اورا (واین بیان‌درمقام تعلیم است چون‌همانطورکه گذشت‌ازمعصوم گناه‌صادر نمیشود).

ومنم آن خطاکاریکه گذشت کردی اورا .

ومنم آن اندك بیمقداریکه قدر وفزونیش دادی .

ومنم آن زبون وناتوانی‌که یاریم کردی ؛ (یاآن بیچاره‌ایکه نصرتش بخشیدی) .

ومنم آن رانده شده که در پناه خود جایم دادی (یاآن سرگردانی که بسامانش رسانیدی) .

بحثی جالب در باب افاضه علوم

باوجودیکه‌تمام عبارات در این دعای شریف هریك مطالبی را دراصول عقاید حلاّجی‌میکند وخواننده را بیك سلسله ازآیات قرآنی‌آشنا میسازد ، ولی درعین حال در خلال آنها بعضی از فقرات را میتوان شاهکار دعا نامید ، چون اگر بخواهند حق معنا را در آن ادا کنند دیگر مجالی برای تشریح‌مطالب دیگر باقی نمیماند؛ مثلا در این سری مترادف که امام علیه السلام ذکر نعمتهای اعطائی پروردگار را مینماید هرفقره ازآن بنوبه خود شایان اهمیت بوده ومعنائی را از آیات قرآنی میرساند . لکن در این عبارت‌که میفرماید : (وانا الجاهل الّذی علّمته) مثل اینکه‌حقایقی راکه‌واجد اهمیت بسزائی است درباب علم مطرح مینماید تا ازهمین بیان‌کوتاه دانسته شود که‌علم مخصوص ذات پروردگاری است وهیچکس بدون افاضه‌آن‌ازطرف اوسبحانه‌نمیتواند صاحب دانشی‌شود ؛ اگرچه مقام نبوت ورسالت یاولایت را هم داشته باشد .

اینك اگر توجه‌کامل حاصل شود ارتباط این فقره از دعا بآیه شریفه س ۹۶ ی ۵

علّم الانسان ما لم یعلم بخوبی ظاهرشده وچنین معلوم میداردکه‌علم ودانش مخصوص ذات باریتعالی است و آموزش هردانشی برآدمیان فقط از جانب اوسبحانه انجام پذیر است : چون علم صادر نمیشود مگر از عالم واو هم عزّوجلّ عالم بماکان و یکون است ودراینجا دوموضوع بسیار قابل اهمیت است یکی‌آنکه‌خدایتعالی بابیاناتی گوناگون در کتاب خودعلم ودانش را مخصوص ذات خود دانسته‌ودرجائی خود را (عالم) وجائی (اعلم) و جائی بصیغه (علاّم) و جائی (علیم) معرفی مینماید ، یعنی همانطور که دانشمندان بزرگ جهان معتقدند هیچکس بهترازخود ، خود را نمیتواند معرفی کند وخدایتعالی ازنظراینکه ما را بقدر معرفت خودمان برشناسائی خودش آشنا سازد مراتب علم وقدرت خود را به بیانات‌مختلف درقالب الفاظ‌آورده‌تا بفهماندکه هیچکس را دانشی نیست ومخزن تمام علوم درنزد خود اوسبحانه است و اگر قرآن مجید را ورق زده درسرتاسرآن خواهیم یافت که خدایتعالی بروجوه مختلف از دانش خود یاد کرده است ودرخلال آیات این عبارات مکرّر بچشم میخورد :

عالم الغیب و الشّهاده ، علاّم الغیوب ، اعلم ما تبدون و ما تکتمون ، اعلم غیب‌السّمواتوالارض ، اعلم بما یکسبون ، اعلم‌بالشّاکرین ، اعلم بالظّالمین، اعلم بمن ضلّ عن سبیله ، اعلم بالمهتدین ، اعلم بالمعتدین ، اعلم بالمفسدین اعلم حیث یجعل رسالته ، اعلم بما فی انفسهم ، اعلم بما یصفون ، اعلم بما فی نفوسکم ، اعلم بکم ، اعلم بمن فی‌السّموات والارض ، اعلم بما یفعلون ، اعلم بما یعملون ، اعلم بما یقولون ، اعلم بما فی صدور العالمین ، اعلم بمن اتّقیٰ ، اعلم بما اخفیتم وبما اعلنتم ، ونیز در متمّم بسیاری از آیات است : **و هو بکلّ شیء علیم ، علیم حلیم ، علیم حکیم ، واسع علیم ، سمیع علیم ، شاکر علیم ، علیم بالظّالمین ، علیم بالمتّقین ، علیم بذات الصّدور .**

حال حقاً معلوم است که در این مختصرمجالی برای شرح یك یك ازاین جمله وعبارات نیست ولکن نکته‌ایکه بنظر نویسنده قابل تذکّر میباشد ، همانا معنای کلمه (اعلم) است که خدایتعالی مرتبه علم خود را بروجه‌صفت تفضیلی دربیان‌آورده وچنان میرساند که حد وانتهائی برای دانش او نمیتوان قائل شد واینکه مکرّر میفرماید :

(انّی اعلم) شاید معنا چنین باشد که من داناترم ودانشم بالاتراست ازهرچه‌که دروصف آید ؛ یا باعتباردیگرمعنی چنین باشد :که‌مرتبه علم ودانش من درمقام وصف درنیاید همچنانکه هیچ اوصافی نمیتواند مقام بزرگی او را سبحانه بحدّ آنچه شایسته عظمت او است برساند ومعنای تکبیر بروجه **(اللّه اکبر)** از باب همین صفت است کـه گفته شود **(اللّه اعلم)** .

پس از این معنا مصداق **(وسع ربّی کلّ شیءٍ علما)** خوب ظاهرخواهد شد .

تاخدا نخواهدکسی هیچگونه علم واطلاع حاصل نخواهدکرد

واما موضوع مهم دیگرآن است‌که ؛ باوجودیکه درظاهر(علم) اکتسابی‌وتحصیلی میباشد وازشنیدن وخواندن ونوشتن و حفظ‌کردن بدست میآید (کـه درواقع این علم تقلیدی است) ولکن درحقیقت‌علم حقیقی‌وعلم مفید که **بنابراصل کلی قانون تکامل پدیدار میشود ؛** فقط و فقط از جانب حقتعـالی بهر کس‌کـه شایستگی داشته باشد افاضه خواهد شد و بدون خواست و اراده و مشیّت او میسّر نخواهد شد ، تمام انبیا و اولیا همه از جانب پروردگـار بفیض علوم نائل شدند منتهی[۱] علم نبوت و رسالت را درهردوره بنابمقتضیات همان دوران واستعداد مردم آن زمان بر پیمبران آموخته‌اند؛ بر(آدم) علیه‌السلام آموخته شد تمـام دانشی را کـه برای اولین مرحلـه خلقت لازم بود **(و علّم آدم الاسماءٍ کلها)** برپیمبران‌دیگر نوح(ع) ابراهیم(ع)عیسی(ع) موسی(ع) داود سلیمان و سایر انبیا علی نبیّناوآله علیهم‌السلام‌آموخت‌آنچه‌را که باید بموقعیت دوران رسالت آنهـا بیاموزد قوله تعالی : **ولوطاً اتیناه حکما وعلما ـ واتینا داود وسلیمان علما** وبرپیغمبرخاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله آموخت تمام علومی‌را که باولین‌آموخته وآنچه را کـه دانستن آن برای مقام خاتمیّت ضروری است ، و از آن گذشته با وجود قرب ومنزلتی‌که‌انبیا داشته ومقام (والرّاسخون فی‌العلم) را دریافتند،معذلك‌خود میدانستند که مقدور نیست علم ودانشی را از خود دریابند مگر باراده خدایتعالی ، کما اینکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله طلب‌دانش را زیاده ازخدایتعالی‌فرمودوعرض‌کرد **(ربّ زدنی علماً)**

پس ازاینرو معلوم میشود کـه درخواست کسب علوم را باید ازخدایتعالی کـرد

بخصوص اینکه خود هم دراین مورد فرموده‌که : **و لا یحیطون بشیء من علمه الّا بما شاء** یعنی فرا نگیردکسی چیزی از دانش اورا مگر بخواست اوسبحانه و تعالی ؛ و البته هرکس بقدر همان شایستگی کـه خود خدایتعالی باو داده است بفیض مراتب مختلف علوم نائل میشود ، واگر مراتب علم نبوت ورسالت وولایت را کنار بگذاریم خواهیم دریافت که هریك ازعلماء درهررشته نسبت بمراتب خود درك فیض‌کرده‌اند .

وهمچنین است دانشهائیکـه برای حدّ مرحله کمال از نظر سیر تکامل در تشکیلات عالم بوسیله دانشمندان وعلماء بزرگ یا کاشفین و مخترعین در هرزمان پدیدار میشود تنهـا بخواست و اراده حقتعـالی کشف شده و صاحبان آن علوم بهمـان اندازه قابل احترامند که مورد لیاقت وشایستگی الطاف الهی قرار گرفته و چنین مأموریتی نصیب آنها شده است ؛ یعنی آن علوم ازحقتعالی است و هرکس را که خواهد مأمور کشف آن خواهد کرد وبرای‌کاشف مقام ستایشی بالاترازاستحقاق او نیست ؛ واینکـه بعضی ازمردم این زمان‌کاشفین ومخترعین را درمقام ستایش ازحدّ خود بالا برده و به پرستش آنها میگرایندودرواقع بصانع‌وعالم‌حقیقی‌استخفاف میورزند ؛ این از بیخردی ونادانی است و مخصوصاً کـه بعضی از طبیعی مسلکان وپیروان مذهب مادیّت دراین ایام اغلب ازجوانهای بی‌اطلاع را منحرف کرده وچنین میگویند : که امروز عصر اکتشاف فضا است وتکامل سیر بشریت بسرحدّ کمال رسیده و اضافه میکنندکـه پیدایش تمام علوم نتیجه سیر تکاملی طبیعت است و با این قبیل بیانات عده‌ای را سرگردان و از طریق ایمان بخدا وایمان به هسته مرکزی علم و قدرت باز میدارند و چنین نمودار میکنند که این ترقی وپیشرفت درعلوم فقط ازسلّولهای مغز متفکّر فلان دانشمند تراوش‌کرده است ومعتقدین این‌مسلك ازهمان گروهی‌هستند که‌زمانیکه (ادیسن) برق را اختراع کرد گفتند دست طبیعت بقدری قوی شد کـه شب را برای ما مثل روز روشن کرد ؛ یا هنگامیکه (گراهام بل) مخترع تلفن علم و اطلاع بانتقال صوت پیدا کرد ، گفتند طبیعت ما را از رنج شنوائی مسافتهای دور بی‌نیازکرد و همچنین کشفیات و اختراعات دیگرازعلوم طبی یاریاضی‌همه وهمه‌را موهبتی‌ازطرف‌طبیعت دانسته وغافلند ازاینکه

چه بسا ازعلوم که هنوز اجازه افشای آن ازطرف پروردگار عالم صادرنشده ودر دوران بعد افتخارکشف هریك بیکی ازانسانهای آن دوران بر گزار میشود .

پس تا اراده خدایتعالی متوجه کشفی ازعلوم نباشد هیچ مغزمتفکّری قادر به‌پیدایش علمی از علوم نخواهد شد، بدیهی است که میتوان گفت آنهائیکه مشمول الطاف الهی بافاضه درعلوم شده‌اند باکسانیکه این شایستگی را نداشته‌که درك علوم کنند یکسان نیستند قوله تعالی ۳۹ی۱۲ **قل هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لا یعلمون...**

ومنظور ما ازاین بحث تخفیف مقام دانشمندان وعلماء نبوده ، بلکه آنها بهمان اندازه‌که شایستگی مقام را داشته‌اند درنزد خلق و خدا محترم میباشند و بخصوص در افاضه علوم دینی واحکام وبویژه علم حکمت‌که این خود سبب عزّت و رفعتی است‌که پروردگار عالم بدینوسیله هرکس راکه خواهد متعزّز ومتوقر مینماید .

بیانی از تفسیر المیزان

صاحب تفسیر المیزان در ذیل عبارت (و لا یحیطون بشیء من من علمه الّا بما شاء) پس از شرحی بتفصیل آورده : این جمله بیان میکندکه‌تدبیرمال خداست . واو بارتباطاتی‌که میان اشیاء برقرارکرده عالمست، و سایر اسباب وعلل وبخصوص آنهائیکه دارای علم هستند هرچند تصّرفاتی میکنند وعلمهائی دارند لیکن علمی را که از آن استفاده میکنند از علم خدا ومنوط بمشیّت واراده اوست وازاینرو ازشؤون علم الهی بشمار میرود وهمچنین تصرفات آنها ازشؤون تصرف پروردگار وانحاء تدبیراواست ، و کسی نمیتواند برخلاف تدبیری که بارادهٔ الهی ودرمملکت او جاری است اقدامی کند جز اینکه همان اقدام از جمله تدبیرات الهی باشد .

ونیزاضافه میکند : درصورتی‌که منظور از «علم» درجمله (ولا یحیطون بشیء من علمه...) معنای مصدری یا اسم مصدری باشد ، جمله مزبور دلالت دارد براینکه تمام علوم مخصوص بخدا است وهیچ علمی نزد هیچ عالمی یافت نمیشود جزاینکه عیناً علم خدا است.....

اینست‌که،حضرت سجّاد علیه‌السلام چون تمام دانشهای خود را ازجانب پروردگارمیداند

درمقام شمارش نعمت و سپاسگزاری چنین اشاره میفرماید : کـه ای پروردگار ، من آن نادانی هستم که تمام آنچه را که میدانم تو برمن آموختی وعلومی که برمن افاضت شده است همه ازعلم تواست .

درپایان این بحث متذکرمیشویم : که درباب (علم خدایتعالی) مطالبی بسیار است ودر اینجا مختصری ازآنچه ارتبـاط بفقره مورد شرح داشت متذکرشده‌ایم ، واز این بیانات چنین نتیجه گرفته میشود که طالبان علم ودانش درخلال تحصیل وباضمن کسب علوم باید موفقیت خود را ازخدایتعالی بخواهند ؛ وبلاشك آنهائیکه درعلوم بخصوص علم دین وقرآن واحکام این توجه را داشته باشند ازراهنمائی سریع حقتعالی برخوردار خواهند شد

ترجمه‌ای ساده در بیان فقرات مورد شرح

من همان طفلم کـه پروردی مرا ناتوان بودم قوی کـردی مـرا
من همان بودم ضعیفی ناتوان که مرا از کود کی کردی جوان
من همان بودم فرومانده بجهل که فزودی دانشم بسیار سهل
من همان سر گشته‌ام گم کرده راه که پنـاه خود مـرا دادی پنـاه
من همان بودم مریض نیمه جان که شفا بخشیدیم در هر زمان
من همان ناچیز باشم در جهـان که تو دادی رفعتم برمردمان
من همانم جائع سیـر از طعـام که مرا ره داده ای در بار عام
من همانم تشنه افسرده حـال که شدم سیرآب از آب زلال
من همانم کـه زدریای وداد قطره‌ای خوردم که تا گیرم مراد
من همانم آن فقیـر بینوا که تو کـردی درد فقـرم را دوا
من همانم خائف از کردار زشت که تو کردی ایمنم از سرنوشت
من همانم جامـه برتن بی اساس که مـرا پوشیده ای تقوی لباس

من همانم در جهـان بودم ذلیل — که براه عزّتم بودی دلیل
من همانم دایم از تو در سئوال — تو همانی بردی از من هرملال
من همانم صاحب روی سیاه — تو همانی ساتر جرم و گناه
من همانم رانده خلق و عباد — تو همانی آنکـه برمن جای داد
من همانم آن خطـا کار اثیم — تو همانی آن خداوند کـریم
من همان مستضعف بی ناصرم — که توئی در وقت نصرت یاورم

✡ ✡ ✡

این همه احسان بود از لطف یار — در مقابل من چه آوردم بکار
پیـرو وعظش بگفتا آن امام — کـه بنافرمانیت کـردم قیام



(۱) انا یا ربّ الّذی لم استحیك فی الخلاء و لم اراقبك فی الملاء

انا صاحب الدّواهی العظمی انا الّذی علی سیده اجتری (۲) انا الّذی

عصیت جبار السماء انا الّذی اعطیت علی معاصی الجلیل الرشا (۳)

انا الّذی حین بشرت بها خرجت الیها اسعی انا الّذیٰ امهلتنی

فما ارعویت و سترت علی فما استحییت و عملت بالمعاصی فتعدیت

و اسقطتنی من عینك فما بالیت فبحلمك امهلتنی و بسترك سترتنی

حتی کانك اغفلتنی و من عقوبات المعاصی جنبتنی حتی کانك

استحییتنی .

ای پروردگار ؛ من آن‌کسی هستم‌که شرم نکردم ازتودرپنهانی و نترسیدم درآشکار، یعنی در ارتکاب خطا و گناهان نه در خلوت ازتوحیاکردم و نه در حضور خلق رعایت شرم را .

(۱) دربعضی نسخ (واو) عطف دارد
(۲) دربعضی نسخ بسیاق (اجترأ) (۳)دربعضی نسخ (علی‌جلیل المعاصی‌الرشا)

منم صاحب ماجرای بزرگ ؛ یعنی منم صاحب مصائب بسیاری ناشی از کردارهای زشت وناپسند خود ! منم آنکسی که نسبت بآقای خود جسارت کرده است ودراجرای امرش تمرّد نموده از راه گستاخی ودلیری طریق جرأت را پیموده است .

منم آنکس که ازفرمان پادشاه مقتدرآسمان سر باز زده (یعنی آنکسم که نافرمانی کردم درامرآن بزرگوار وعظیم الشأن درملك وسلطنت ،آن قاهری که بکنه‌اونتوان رسید وآن بزرگی که جبروت وعظمت لایق جلال اوست) .

منم آنکس که برنافرمانیهای خدای بزرگ رشوه‌ها دادم ، یابطمع اعطای رشوه برمعاصی بزرگ جرأت ورزیدم (یاشاید در مقام تعلیم منظور چنین باشد . منم آنکس که متحمل مصارف و هزینه هائی بناحق شده تا به‌پیروی هوای نفس باب معصیت را بروی خود گشاده باشم) .

منم آنکس که هنگامیکه مژده داده شدم بسوی هویٰ خواهی نفس،شتابان شدم ؛ وهمینکه علائم توفیق وبشارت کامیابی خود را دریافته‌ام بدنبال‌آن برخاسته‌ام .

منم آن کسی که مهلتم دادی وباز از راه خطا برنگشته‌ام (درعقوبتم درنگ کردی ومن دست از اساءت برنداشتم) وپوشیدی برمن؛یاپوشانیدی و ستر کردی گناهان مرا، پس شرم نکردم یعنی هرقدر پرده اغماض برگناهانم کشیدی ازبی‌شرمی وازبی‌حیائی دست برنداشتم (چه خوب فرمود آن آقای بزرگوار حسین بن علی علیه‌السلام در دعای روز عرفه خود که : **ولو لا سترك ایّای لکنت من المفضوحین** اگر پرده پوشی‌تو نباشد هرآینه میباشم از رسواها) .

و منم آنکس که بگناهان پرداخته برمعصیت ادامه دادم ودر مقام اصرار ازحد درگذشته‌ام .

منم آنکس که ازچشم خود مرا انداخته‌ای یعنی نظرمرحمت و عنایت خود را از من برگرفته‌ای وبا اینحال من هیچ پروا نکرده،پس‌باك نداشته‌ام واعتنائی براین بلیّه بزرگ نکرده بخود نیامده‌ام .

(چه‌لطیفه‌ای دراین عبارت بکار رفته است که عرض میکند : «واسقطتنی‌من عینك

فما بالیت » واین آخرین مرحله تنفر وانزجار است که کسی از چشم‌کسی افتاده شود و رؤیت دیدار او را نخواهد) .

پس با تمـام این حالات بحلم و برد باری خود مهلت دادی مرا (۱) و بستر خود پوشانیدی مـرا و با غمض عینی کـه شایسته رحمـانیّت تواست چنان بر گناهـانم پرده کشیده‌ای کـه گویا بحـالت اغفـال درآمده‌ام . و از عقوبات گناهـان چنان بر کنارم داشته‌ای که گویاتو شرم‌میداری‌ازمن؛ یعنی‌چندان از کیفر کردار مرا بر کنار داشتی ودرنگ نمودی‌که گوئی تو ازمن بشرم ودرآزرم هستی .

مراتب ایمان بستگی بحالت روانی حیا وآزرم دارد

بعد ازآنکه امام علیه‌السلام یك سلسله ازنعمتهای الهی وخلاصه‌آنچه ازکودکی باوعطا شده متذکرمیشود سپس ، درمقابل آنهمه نعیم وهمچنین درمقام معذرت و اینکه چنین برساند که شکرآنها رابجای‌نیاورده بلکه‌ناسپاسی‌کرده‌است ، اولین عبارتی‌را که‌ایراد میفرماید اشاره براین است :کـه ای پروردگار ، من هم در ازای آنهمه احسان تو ، بجای شکروسپاس ، درارتکاب بگناه ونافرمانی ، شرم وحیا نکرده وعصیان ورزیدم .

واین بیان را درسه مورد درهمین‌چند عبارت‌کوتاه مورد شرح بلسان‌مختلف‌تکرار میفرمایدکـه ازاینجا معلوم میشودکـه موضوع شرم وحیا درمسئله ایمان ودر ارتکاب معاصی کمال اهمیت را داشته ودرسعادت ویا شقاوت افراد بسیار مؤثراست ، وهمچنین موضوع دیگریرا میرساند که بی‌شرمی سبب جرأت درگناه ، وشرم داشتن نشانه قوّت نفس درایمان است .

وهمانطور که قبلا گفته شد حضرت سجّاد علیه‌السلام دربعضی ازمسائل ومطالبی که ازنظر

(۱) حضرت سجادعلیه‌السلام درباب حلم و برد باری‌خدایتعالی‌دردعاهای خودمطالبی‌بسیار آورده وقبلا هم مطالبی در شرح فقرات مربوطه در این دعای شریف‌گذشت ؛ ولی در دعای روز فطر و جمعه در (صحیفه سجـادیه) عباراتی بسیار جالب‌آورده‌کـه معنائی را از حقیقت حلم باریتعالی میرساند ؛ وترجمه چنین است ؛که عرض میکند پروردگارا مکث و درنگ نمودن تو نه از روی ناتوانیست ؛ ومهلت دادنت نه از روی سستی است ؛ وخودداریت نه از روی بیخبری است ؛ وبتأخیر انداختنت نه از روی ملاطفت وخوشرفتاری است بلکه برای آنست‌که حجت تو رساتروکرم وبخشش توکاملتر ونیکی تو فراوانتر ونعمت تو تمامتر باشد .

استحکام ایمان دراصول عقاید قابل اهمیت‌است پافشاری زیادی داشته واغلب با بیانات مختلف منظور خود را درخلال دعا تکرار میفرماید ،کما اینکه از ابتدای این دعای شریف تااین قسمت درپنج مورد درباب (حیاوآزرم) بیاناتی گوناگون‌آورده تااهمیّت این موضوع را خوب برساند و یا در واقع هربیانی را مفسّر بیان دیگر قرار داده تاخواننده را باصل حقیقت معنا آشنا سازد .

در مورد اول عرض میکند : پروردگارا اعتماد من در شدائد وسختیها بااین قلّت شرم وحیا همانا شفقت ومهربانی تو است .

در مورد دوم عرض میکند : پروردگارا پرده پوشیت بکردارهای ناروای من باندازه‌ایست که مرا به‌بیحیائی واداشته است .

ودرسه مورد دیگرکه ترجمه‌اش درهمین عبارت مورد شرح گذشت چنین است که عرض میکند : پروردگارا من درپنهان وآشکار درنافرمانی وارتکاب معاصی از تو حیا نکرده وبرمعصیت اصرار ورزیدم .

ودرپایان این عبارات درمقام تعلیم وتنبه مطلبی را بیان میکند که جا دارد حقاً خداپرستان ازشنیدن آن وتوجه باصل مطلب ازشرم وخجالت سربزیرانداخته ودیگر بآسمان نگاه نکنند !!

یعنی اشاره امام علیه السلام براینست : که ای خدا ، آنقدر حلم وبرد باری تو ! آنقدر پرده پوشی تو! آنقدر مدارای تو! وآنقدر درنگ کردنت برمن گذشت که بی‌پروائی وگستاخی مرا درنافرمانی افزونی داد وکارم را بجائی رسانید که گویا دیگر تو ازمن حیا میکنی ! سبحان الله ، که نمیتوان ترجمه بیانات و احساسات امام علیه السلام را بقالب الفاظ درآورد !

از خدا باید شرم داشت یا از مخلوق ؟

شرم وآزرم ؛ یکی‌ازحالات روانیست که‌ایمان افراد نسبت بمراتب ضعف یانیروی آن سنجیده میشود آنهائیکه درارتکاب معاصی در حضور خلق شرم دارند و آنهائیکه درنافرمانیها چه پنهانی وچه درآشکار از خالق و خلق شرم میکنند ؛ آنها در مرتبه

ایمان یکسان نیستندبلکه‌مراتب‌نیکوی ایمان چنین نیست که‌ازترس ملامت وسرزنش و تنفرمـردم ازقصد بکارهای ناپسند بازایستند ولی درپنهانی‌بدون پروا دست بهرعمل ناشایسته‌ای زده وازخالق خود که ناظراعمال وواقف به نیّات تمام اهل عالمست ، حیا وشرم نداشته باشند ، واین مصداق همان است کـه خدایتعالی خود حالات گروهی از مـردم بیحیا را متذکـر میشود کـه فرمود : س ۴ ی۱۰۸ **یستخفون‌من النّاس ولا یستخفون من اللّه وهو معهم....** یعنی پنهـان میکنند معاصی را از مـردم بجهت حیا وخوف ؛ وحال‌آنکه خدا با ایشان است واسرار ضمائر براو پنهان نیست .

پس بنابراین ازضعف ایمان است‌کسی‌کـه ازحضور مردم در نافرمانیها شرم داشته وازخدای خود حیا نکند .

مفهوم واقعی حیا

آنچه را کـه در باب معنی حیا گفته‌اند چنین است کـه (حیا عبارت است از احساس انفعال و انکسار روانی بعلت ترس از ملامت وسرزنش دیگران) ونیزچنین گفته‌اندکه استحیاء درامر قبیح است‌که فاعل‌آنرا درآن عیب کنند : ولکن ازمفهوم واقعی‌حیا وآیات قرآنی وبیانات رسول‌ﷺ وائمه هدی[۱] سلام الله علیهم اجمعین چنین برمیآیدکه (شرم وحیاء) بردونوع‌است حیاء ممدوح یاپسندیده وحیاء مذموم یا ناپسند ، ودراین باب روایاتی بسیار است که از آن جمله در جلد سوم کافی صفحه ۱۶۸ بقلم حضرت آیت الله کمره‌ای ترجمه شده : کـه رسول خدا ﷺ فرمود که حیاء دوحیاء است یکی حیاء خردمندانه ویکی حیاء احمقانه ، حیاء خردمندانه دانش است ، وحیاء احمقانه همان نادانی است.

وازاین بیان معلوم است که از ارتکاب اعمال قبیح وناشایسته شرم داشتن از فرمان عقل وخرد است کـه آن را حیاء پسندیده گویند وبالعکس ازایراد بیان حقیقت؛شرم کردن ویا از احقاق حقّ خود حیا کردن وهمچنین ازامورات نارواکـه بحکم تکوین صورت گرفته است ازقبیل نقص خلقتی‌داشتن ، زشتی قیافه ، بلندی ، کوتاهی،لاغری، فربهی ، سفیدی ، سیاهی ، فقر ، تهیدستی ویا ازپستی نسب وتحقیرخانوادگی دررنج بودن وازاین قبیل امور شرم وخجالت داشتن و احساس حقارت در خود کردن اینهـا

همه از حیاءِ احمقانه و ناپسندیده است .

وحقاً باید گفت که انسان درهرحال ودرهرمقام یاشخصیت کـه باشد زمانی باید از نفس خود خجل وشرمنده باشدکه ازفرمان خدای سر باز زده و از کردار ناپسند خود خجالت نکشیده باشد وبلکه بنابفرمایش امام علیه السلام کارش بجائی رسیده باشد کـه گویا خدا ازاو حیا کرده است .

و الّا همانطور که گفته‌اند ، چه سیّد قرشی ، و چه سیاه حبشی ، چه آن کس کـه در نزد مردم عزیز است ، وچه‌آن‌کس‌کـه بحکم تقدیرات بظاهر خفیف است هیچ تفوّق ورجحانی بردیگران نداشته ، و آنکس در نزد خدایتعالی معزّز و محترم است که درمقام مجاهده درتحصیل ایمان شرم وحیا را کنار زده واز هیچگونه مبارزه برای آراستگی وتزکیه‌نفس خجالت نکشیده و در حضور مردم شرم ننماید وبالعکس برای مقابله بنافرمانی و عصیان و پیـروی هوای نفس‌کمال شرم وآزرم را داشته باشد ، پس اگرکسی خود را چنین یافت یعنی این صفت با اینحالت روانی (حیا) را بموقع خود بکار برد درنزد خدا محترم و معزّز و نظر خلق درشئونات او هیچ اعتباری ندارد کـه فرمود : انّ اکرمکم عندالله اتقیکم[۱] .

بیانی از کتاب « گفتار فلسفی » در باب حیاء

فیلسوف ، خطیب نامی معاصر ودانشمند معظّم جناب محمد تقی فلسفی،درجلد دوم کتاب خود بنام (کودك ازنظر وراثت وتربیت)که مجموعه‌ای ازچند سخنرانی معظّم‌له میباشد در باب حیاء مطالبی بتفصیل آورده کـه خواننده رابحقایق‌کاملی در این باب آشنا میسازد .

ازجمله چنین گفته است : بعضی ازصفات نفسانی بین انسان وحیوان مشترك است، ولی شرم وحیا یکی از حالات روانی است‌کـه تنها به‌بشر اختصاص دارد و هیچیك از انواع حیوانات‌درخود احساس شرمساری‌وحیا نمیکنند؛سپس‌روایتی ازامام صادق علیه السلام نقل میکند ؛ که درتوحید مفضّل فرموده :

ترجمه : مفضّل ؛ اینك دقت‌کن درصفتی‌که خداوند آن را بآدمیان اختصاص داده

و حیوانات از آن بی بهره‌اند ؛ آن‌خوی پرارج و بزرگ، آن خلق ارزنده و عظیم ، شرم وحیاء است .

دراین عبارت امام صادق ﷺ تصریح فرموده است‌که احساس آزرم وحیاء مخصوص بشر است و در حیوانات نیست . دانشمندان امروز هم حیاء را از صفات مخصوص بشر میدانند .

« مارك تواین ، عقیده دارد انسان تنها حیوانی است‌که خجالت میکشد یاحس میکند که احتیاج بآن دارد . »

« دکتر فلاسن،استاد دانشگاه روچستردرتائید این نظریه میگوید خجالت‌کشیدن علامت سلامتی است ودرمیان‌کلیه افراد بشر، حتی آنهائیکه برهنه زندگی میکنند ، نیزرایج است . دکترفلاسن ، معتقد است آنچه‌که موجب میشود خون بصورت شخص بیاید نتیجه احساسی است‌که براثر پنهان داشتن حقیقت بوجود میآید.»

اثراجتماعی حیاء

و نیز در آن کتاب شریف چنین آورده : فایده اجتماعی خوی پسندیده شرم وحیاء جلوگیری از گناهان و باز داشتن مردم ازآلوده شدن بمعاصی وخلاف اخلاق است ؛ هرانسانی بطور طبیعی مایل است در راه اعمال تمایلات نفسانی خود از هرجهت آزاد باشد و بتمام خواسته‌های خویش جامه عمل بپوشد ولی این آزادی بی‌قید وشرط موافق صلاح وسعادت او نیست بهمین جهت درتعالیم‌آسمانی پیغمبران خداوهمچنین درقوانین کشورهای‌جهان چیزهائیکه مخالف مصالح فردی واجتماعی‌است ممنوع شناخته‌شده ، ومردم مکلفند ازآنها اجتناب‌نمایند. سپس اضافه میکندکه شرم وحیاء یکی ازعوامل مهم روانی‌است که بنوبه خود میتواند ضامن اجرای قوانین باشد (وتنها مانعی که طبع سرکش وهوای نفس را ازارتکاب گناه باز میدارد) همان حالت شرم وحیاء ازمردم است ، ودرمورد ترس از ملامت ، روایتی ازامام صادق ﷺ نقل میکندکه بمفضّل فرموده است : ترجمه.، اگر تأثیر شرم وحیا نمیبوداحترام مهمان و وفاء بعهد مراعات نمیشد ، اگرحیاء نمیبود درقضای حوائج وجلب نیکیها و اجتناب از بدیها بطور شایسته اقدام نمیشد ، حیاء نه تنها دراجراء

وظائف اخلاقی مؤثراست ، بلکه بسیاری ازفرائض قانونی نیز درپرتوحیاء جامهٔ عمل میپوشند ، زیرا بعضی از مردمند کـه اگر حیاء نمیبود و از ملامت مردم نمیترسیدند مراعات حق پدر ومادر و همچنین حق ارحام خود را نمیکردند ، اگـر حیاء نمیبود امانتهای مردمرا رد نمینمودند وازهیچ عمل منافی باعفت چشم پوشی نمیکردند .

و نیز اضافه میکند : آن قسم حیاء که ضامن اجرای قوانین است و مردمرا از تجاوز وتعدی باز میدارد ازصفات پسندیده وسجایای اخلاقی است و این قسم حیاء در اسلام ممدوح شناخته شده

سپس روایاتی را از کتب مختلفه در این باب نقل نموده‌که چندی ازآنهـا را در اینجا متذکرمیشویم :

بعضی از روایات در باب حیاء پسندیده

از جلد دوم کتاب مستدرك صفحه ۸۶ ـ ترجمه : رسول اکـرم صلی الله علیه و آله میفرمود : وقتیکه شرم وحیاء را ازدست دادی هرچه میخواهی بکن (یعنی افراد بیحیاء از گناه وقانون شکنی باك ندارند) .

از نهج البلاغه فیض صفحه ۱۲۳۹ ؛ ترجمه : علی علیه السلام میفـرمود آنکس کـه شرم وحیائش‌کم باشد اجتنابش از گناه کم خواهد بود .

ازغررالحکم صفحه ۵۱ ؛ ترجمه : علی علیه السلام فرموده است ؛ شرم وحیاء آدمی را از کارهای ناپسند باز میدارد .

ازکافی جلد دوم صفحه ۱۰۶ ؛ ترجمه : امام صادق علیه السلام میفرمود : ایمان نداردآن کس که شرم وحیاء ندارد .

ازبحار جلد ۱۷ صفحه ۲۱۸ ؛ ترجمه : امام عسکری علیه السلام فرموده است :آنکس‌که از روی مردم خجالت نمیکشد ازخداوند شرم نخواهد داشت .

از وسائل جلد ۳ صفحه ۲۲۱ ؛ ترجمه : علی علیه السلام فرموده است :آنکس‌که روپوش جامه‌اش حیاء باشد عیب او ازچشم مردم پنهان است .

از غررالحکم صفحه ۱۹۱ ؛ ترجمه : علی علیه السلام فرموده است : بهترین شرم و حیاء آن است‌که توخود ازنفس خویش حیا کنی وقدمی بناروا برنداری .

حیاء نابجا

اینك مطالبی را کـه جناب فلسفی در پایان بحث حیاء ایراد فرمودوهمچنین بیانی را ازتفسیرمنهج الصّادقین متذکّرمیشویم:

خداوند درقرآن شریف فرموده است : **والله لا یستحیی من‌الحقّ** س ۳۳ ی ۵۳ خداوند از بیان حق حیا نمیکند (مردان با ایمان نیز بپیروی ازخداوند بزرگ بدون احساس شرم وحیا حق را میگویند ودر راه اعلاء آن ثابت قدمند) .

درتفسیر منهج الصّادقین‌آورده که حیا انقباض نفس است ازقبیح بجهت مخافت ذم، و اشتقاق‌کلمه حیا از حیات است چه آن انکساریست کـه عارض قوه حیوانیه میشود وآن را ازافعال باز میدارد ، وچون حقتعالی ازفعل قبیح منزه‌است پس معنی‌آن است کـه ، خدای ممتنع نمیشود و باز نمی ایستد و یا ترك نمیکند بیان‌حقیقت و گفتن راست را .

نگارنده گوید : این عبارت قرآنی درواقع تعلیمی‌است که‌خدایتعالی به‌بندگان خود داده است ،که هیچگاه از بیان حقیقت وحفظ ایمان خود (و یا امر بمعروف در موقعیّت‌مقتضی) خودداری ننمایند وشرم نداشته باشند،که این ازحیای مذمومست .

و نیز چنین گفته‌اند کـه مردان با ایمان در راه حق وحقیقت از ملامت وسرزنش مردم نادان باك ندارند که درسوره المائده‌آیه ۵۴ فرمود : **یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لو مة لا ئم .**

پس با اینحال که شرحی ازحیاء ممدوح واز حیاء مذموم گذشت ، معلوم گـردید کـه بیانات حضرت سجّاد علیه‌السلام درمورد بیحیائیهائیست کـه در نافرمانی خدایتعالی از مردم بروز میکند و اشاراتی کـه در این دعا بکار برده شده از آن نظر است کـه خواننده را بسوء عاقبت بیحیائی وبی شرمی در مقابل آن قهّار ! و آن خداوند جبّار متکبّر برحذر دارد .

در بیان حیاء

آنچه بردم نعمت ازحق در شمار — شمه ای باشد یکی از صد هزار

گویم الحاصل کلامی از کـریم — کیـه مرا پرورده برخوان نعیم

میرسد برمن دمادم رحمتش / من چه کـردم در ازای نعمتش
بس کـه نافرمانیم شد آشکار / نـه حیا بردم نه شرم ازخود بکار
نـه مـرا شرم از خدای آسمـان / نه خجل از کرده خود در نهـان
نـه بخلوت برده‌ام شرم از اِلـه / نه رعایت کـرده‌ام در امر شاه
پس مرا این ماجرا باشد عظیم / نه زجـابر خائف و نـه از رحیم
این عجب از من کـه‌کردم اشتباه / عمر خود را در گنه کـردم تباه
رشوه دادم رشوه‌هـای نابجـای / که رسم برخواهش نفس و هوای
آنکـه برآقای خود جرأت کند / در هلاك خود بسی سرعت کند
داد مهلت هر چه من را در عقاب / من بنافرمانیش کـردم شتاب
گوئیا غافل شدم از کار خویش / که ندانم بعد از این آید چه پیش
همچنین افتادم از چشمش چنان / کـه مـرا برخود رها داده عنان
بس که پوشید او بعصیان پرده‌ام / پرده آزرم خود بدریده‌ام
کار بی پروائیم آنجـا کشید / کـه زمن او را حیـا آمد پدید
وای اگـر باشد مرا حالت چنین / کـه حیا از من کند حق بریقین



الٰهی لَمْ اَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ اَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ (۱) جَاحِدٌ وَ لَا بِاَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ وَ لٰكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ اَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَ غَرَّنِي سِتْرُكَ الْمُرْخَى عَلَيَّ .

ای خدای من ، نافرمانی نکردم تورا زمانیکه عصیان ورزیدم ، یعنی نمیخواستم مرتکب گناه شوم درهمان حینی که گناه ازمن سرزد .

ونه در حال ارتکاب معصیت منکر پروردگاری تو بودم ، یعنی در همان موقع هم بوحدانیّت وربوبیّت تو اقرار داشتم .

ونه‌آنکه فرمان تورا خوار شمردم ویا بامر تو استخفاف ورزیدم (اشاره براینکه اوامر تورا در باب احکام وامر تورا درباب پرستش تو سبك نشمردم‌که فرمودی س ۱۲ ی ۴۰ **ان الحکم الّا للّه امرالّا تعبدوا الّا ایّاه** و در همان حال تو را میپرستیدم وباحکام تو واقف بودم) .

ونه‌آنکه برشکنجه‌کردنت معترض بودم . یعنی‌نه‌آنکه انکار بکیفروعقوبت‌کردار خویش را داشتم ، (یا باعتبار دیگر) نه‌چنان جری شده بودم‌که خود را درمعرض عقوبت نخواهم .

ونه‌آنکه وعید تو یاوعده‌های عذاب را سست گرفتم ، (یعنی در همان حین ارتکاب

(۱) بعضی نسخ ، لربوبیتك

بمعصیت وعده‌های عذاب و عقاب تورا کـه بابیانات مختلف باهل انکار گوشزد فرموده بودی ازنظردور نداشتم وپایان‌آن را میدانستم‌که **هٰذه جهنّم الّتی کنتم توعدون)** .

(باتمام این حالات کـه در موقع بروز نافرمانی ، من بهیچیك از این عقاید انکار نداشتم ، پس چه شد مرا کـه معصیت جبّار سما را کردم ؟ هیچکدام از اینهـا سبب نافرمانی من نبود !! نمیدانم چه شد !) بلکه خطائی بودکه پیش‌آمد ؛ (یعنی نفهمیدم مثل اینکه دفعتاً غافل گیرشده مرتکب گناه شدم و همان آن حالتی برمن دست داد) که زینت داد برای من نفس من وغالب شد برمن هویٰ و خواهش من ، یعنی آراسته ومزّین داشت وجلوه گرساخت هوای من کردارم را برمن .

(وهمچنین درهمان آن) یاری کرد مرا شقاوت و بدبختی من ، یعنی شقاوت کمك کرد باجرای‌آن نافرمانی (واز همه بالاتر) مغرور شدم و فریب خوردم بستر بی رخنه و پرده آویخته تو ، برمن (یعنی چون هرچه گناه کردم ، بفضل و رحمت خود مستور داشتی‌و نگذاشتی کسی‌ازحالم مطلع شود ، پس‌ازاینرو مغرور وفریب یافته شدم ودیگر درامر نافرمانی تو باك نداشتم) .

علل اصلی بروز گناه

حقیقتاً اگـر تمـام فصحای عرب جمع شده و بخواهند چنین عباراتی را در مقـام عذر خواهی در مقابل خلّاق عالم ایراد نمـایند ، نتوانند ؛ و شاید این مصداق را پیدا کند کـه : **لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا .**

به بینید ، چگونه امام علیه السلام بالسانی شایسته وملاطفت‌آمیز حالات انسانی را کـه در حین ارتکاب معاصی و گناه براو عارض میشود و عللیکه عامل تحـریکات آن حالات میشود بیان میدارد یعنی دراین عبارات تعلیماتی بسیار عالی میدهدکه‌خواننده را بعلل اصلی وسبب بروز گناه واقف میسازد تابلکه بتواند خودرا آراسته وازعوارض تحریك‌آمیز بنافرمانی مصون دارد .

وهمانطور که درترجمه گذشت امام علیه السلام درمقام تعلیم چنین اشاره میکند : که من درحین انجام معصیت نمیخواستم معصیت کنم چون ایمان بتو ، وبفرمان تو و بعقاب تو

و بمواعید تو داشتم ولی ناگاه عوارضی برمن مستولی شد کـه عامل اجرای نافرمانیم گشت ، سپس عـارضه و علل را یکایك متذکرمیشودکـه دوموضوع آن در درجه اول اهمیّت قرار دارد یکی (غلبه هوای نفس) ودیگری (غرور از پرده پوشی خدایتعالی) که ما دراین دومورد به بحث مختصری اکتفاکرده تا خواننده باهمیت بیان امام علیه السلام واقف گردد .

غلبه هوای نفس از نظرقرآن

اگـر کسی حقاً بتواند از غلبه هوای نفس جلوگیـری نماید میتواند خود را بخوبی ازارتکاب معاصی بازدارد ، قرآن مجید مطالبی را درباب هوای نفس متذکـر شده وصریحاً در چند مورد بابیانات گوناگون میفـرماید : ای مردم ؛ پیروی هوای نفس نکنید ونفس خود را از هوسهای ناشایسته باز دارید ؛ قوله تعالی : **(فلا تتّبعوا الهویٰ)** و در مقابل این نهی و همچنین پاداش مجاهدین علیه غلبه هوای نفس میفـرماید : س ۷۹ ی ۴۰ **و امّا من خاف مقـام ربّه و نهی النّفس عن الهوی** ٤١ **فانّ الجنّة هی المأوی** و آن‌کسی که متابعت کرد از امر پروردگار خود وباز داشت نفس خود را ازآرزوهای نابجا و تمنّاهای حرام یعنی آن‌کسی که مجاهده‌کـرد درمقابل غلبه هوای نفس ، پس جایگاه وآرامگاه او بهشت است (یاپاداش او سکونت دربوستان جنان است) .

وازطرف دیگـر خدایتعالی درشأن پیروان هوای نفس ومتابعین هوسهـای ناپسند بیانی برسبیل تنبیه وتوبیخ‌آورده که باکوچکترین توجه هرخواننده ویا شنونده‌ای را بیدرنگ بخود آورده و او را منقلب میسازد؛در سوره القصص آیه ۵۰ میفرماید :

ومن اضلّ ممّن اتّبع هویٰه بغیر هدی من اللّه .

یعنی و کیست گمراه‌ترازآنکه پیروی کند هوس خود را بی رهبری ازخدا ، و از این بیان معلوم میشود که تابعین هوای نفس دریك گمراهی بسیارآشکارند ، و آنهاکه آرزو وخواهش خود را درغیرمنویات وخواسته‌های پروردگاری بکارمیبرند ؛ زیانکار وازرستگاری دورند .

کسی که درپرستش هوای نفس کوشید ، پیغمبرهم جلوگیراو نیست !

موضوعی که دربیانات قرآن درباب هوای نفس جلب نظرمیکند در دومورد است که خدایتعالی درشأن کفارآورده و بردو وجه برسول اکرم خطاب میفرماید : س ۲۵ ی۴۳ وس ۴۵ ی۲۳ **ارأیت من اتّخذ اِلٰهه هویٰه افانت تکون علیه وکیلا** براین تفسیر که آیا دیدی تو ای محمد ﷺ ؟ (استفهام برای تقریراست ، یعنی البته دیدی) کسی که هوای نفس خود را خدای خود قرار داده یاآنکه آیا دیدی آن راکه ترك عبادت خالق خود کرده و تابع شهوت و آرزوی باطل خود شده است ؛ آیا تو براو وکیل هستی (تونتوانی اورا ازپرستش هوای باز داری).

صاحب تأویلات گفته : که هرکس بغیرخدا چیزیرا دوست دارد و بجهت آن از او باز ماند اگرچه وی را پرستد ، درحقیقت هوای خود را پرستیده زیراکه هوای او ، اورا برمحبت غیرخدای میدارد .

نگارنده گوید : دراین آیه شریفه اشارتی است که اگرکسی تابع و پیرو هوای نفس شده وهمّ خود را برای ایصال بآرزوهای نابجای قرار دهد ، هیچکس وهیچ چیز جلوگیراو نخواهد بود ، حتی پیغمبرخدا !!

پس باید توجه داشت که قبلا باکمك قوای عقلیه قدرت ایمان را حفظ کرده وپیش گیری نمایند ونگذارند هوای نفس تسلّطی پیدا کند .

علی علیه السلام در باب هوای نفس چه گفته است ؟

اگر توجهی بکلمات درر بار امیرالمؤمنین علیه السلام بنمائیم خواهیم دید که در چند عبارت کوتاه چه معانی بزرگی را دراین باب ظاهر کرده است .

ازکلمات قصار ؛ در یك عبارت میفرماید : **اشقی النّاس من غلبه هواه فملکه دنیاه فافسد آخرته** بدبخت ترین مردم کسی است که هوای او براو غالب شود ، پس دنیای او مالك او شود و فاسد کند آخرت او را ؛ و در عبارت دیگر میفرماید : **اقوی النّاس من غلب هواه** ؛ قویترین مردم کسی است که غالب شود برهوای خود ودرعبارت سوم میفرماید : **افضل النّاس من جاهد هواه** ؛ بهترین مردم کسی است

که مجاهده باهوای خود کند وامام علیه السلام دراین سه عبارت حق معنی را تمام کرده‌است؛ ولکن درخطبه ۱۷۵ ازنهج البلاغه بیانی ایراد فرموده که‌ازنظرتنبه برای عموم بسیار نافع است ؛و ترجمه آن چنین است : ای مردم بدانید هیچ چیز از اطاعت خدانیست مگرآنکه انجام آن گران آید وهیچ چیز ازمعصیت خدانیست مگرآنکه موافق میل وخواهش میباشد پس خدا بیامرزد مردیرا که شهوت را از خویش دورکرده از پیروی خواهش وآرزوی نفس باز ایستد ، زیرا این نفس مشکلترین چیزاست برای باز داشتن وهمیشه براثرخواهش وآرزو برمعصیت شوق دارد .

بحثی جالب‌از (سخنرانیهای راشد) در باب هوای نفس

علاّمه ، استاد معظّم ودانشمند محترم جناب حسینعلی راشد از مشاهیر سخنگویان معاصر؛درجلد پنجم از کتاب خودکه مجموعه‌ای ازسخنرانیهای معظّم‌له میباشد؛درباب هوای نفس مطالبی بتفصیل ایراد فرموده کـه خواننده را بحقایقی آشنا میسازد ؛ از جمله میگوید : نقطه انحراف آدمی هوی پرستی است ؛ کـه چون هوای نفس قوّت گیرد عقل وایمان هردو ضعیف میشود و (فقط) تربیت دینی صحیح میتواند این نقطه انحراف را درآدمیان اصلاح کند .

وبرای شناسائی هوای نفس ازقول علماء دین میگوید : هرچیزیکه انسان آن را فقط بمنظور لذّت جسمانی یاشهوت نفسانی یامقصدی ازمقاصد دنیوی بخواهد یاانجام دهد وخدا وحق را در آن منظور نداشته باشد آن هوای نفس است خواه موجب لذّت و راحتیش باشد ، یاباعث رنج و زحمت ، و اضافه میکند : باآنکـه هوای نفس منشأ ندارد یامنشأاش را نمیدانیم این قطعی است که جهل وضعف عقل وسستی ایمان باعث قوّت آن میشود وبرعکس هراندازه علم و عقل وایمان‌باهم قوی گرددهوای‌نفس‌ضعیف میشودوآدمی برای‌پیروی‌حق‌آماده‌ترمیگردد،البته‌این‌سه‌باهم‌اگرجمع‌شودهوای‌نفس‌را ضعیف میسازد وگـرنه هریك بەتنهـائی اثر ندارد . سپس در بیان علاج هوای نفس میگویدکـه باید ایمان وعقل وعلم را تقویت کـرد تابتوان برهوی غالب شد و اشاره میکند : که ایمان یکنوع قوهٔ الزامی است در روح کـه آن را باصولی پابند میکند واز لغزش و نوسان باز میدارد وعقل قوه‌ایست کـه نیك وبد و سود وزیان را تشخیص

میدهد ، وعلم نوریست که راه عقل را روشن میسازد ، هر گاه این سه در وجود انسان قوی شود روح از قید هوی خلاص گشته تابع عقل و منطق میشود و قوایش در راه آنچه حق است ومصلحت بکار می افتد ، و همچنین اضافه میکند اگر از این سه قوه یکی ضعیف شود ضعف آن درضعف دوتای دیگر اثر کرده وآدمی را یکباره اسیر هوای نفس میگرداند .

پس با اینحال که ازمطالب قرآن و بیان ائمه اطهار(ع) وکلام بزرگان قدرت هوای نفس وعلاج آن ازهرجهت شناخته شد ومبارزه بآن در درجه اول اهمیّت تشخیص داده شد ، معلوم میشود که چگونه حضرت سجّاد علیه السلام تمام آن معانی را در این دو کلمه (وغلبنی هوای) جمع کرده واعلام خطر مینماید تا آدمی متوجه تسلّط این قدرت بوده ودرصدد علاج ومجاهده باآن برآید .

شرح جمله اخیر ازفقرات مورد شرح
سبب دیگر بروز گناه (غرور ازپرده پوشی خدایتعالی است)

قبلا چنین اشاره شد که امام علیه السلام عللی را درامرعصیان سبب تحریك وموجب نافرمانی دانسته و بعضی حالات را معاون جرم شناخته ؛ یکی همان غلبه هوای نفس است که شرح آن گذشت ودیگری مغرور شدن ازپرده پوشی خدایتعالی میباشد که در این باب هم درهمین دعای شریف در چند مورد بیانی مناسب بمعنای عبارات آورده شد ؛ ولکن دراینجاکه عرض میکند (وغرّنی سترك المرخی علی) گذشته ازاینکه مقام ستروپرده پوشی خدایتعالی را میرساند ، ازنظردیگراین بیان واجد اهمیت است که ارتباطی مستقیم بیکی ازآیات قرآنی داشته وجواب آن خطابه‌ای را میدهد که خدایتعالی در آن گیرودار محشر و در آن هنگامه جوش و خروش قیامت برعموم تبه‌کاران خطاب میفرماید : س ۸۲ ی ۶ **یا ایّها الانسان ما غرّك بربّك الکریم.** ای آدمی چه چیز تورا فریب داد به‌پروردگار خود که جرأت برعصیان نمودی، واین جواب از طرف امام علیه السلام شایستگی دارد که عرض میکند وغرّنی سترك المرخی علی **نگارنده** در کتاب (سرنوشت انسان) درذیل این آیه شریفه ازنظرارتباط بابیان حضرت

سجّاد علیه السلام مطالبی آورده ، ولکن دراین باب مفسرین هر کدام مطالبی ذکرکرده و در جواب این خطاب بیاناتی آورده‌اندکـه بیمورد نیست بعضی را متذکّر شویم تا اهمیّت گفتار امام علیه السلام بیشتر روشن گردد .

اقوال مفسرین در جواب :
یا ایّها الانسان ما غرّك بربّك الکریم

ابوالفتوح رازی گفته‌است : که رسول صلی الله علیه و آله فرمودآدمی را جهل بخدامغرور کند ابوبکر وراق گفته : جواب درخودآیه است قوله (بربّك الکریم) یعنی‌غرّنی کرمك مقاتل گفت : (غرّه عفوالله)

منصور گفت : فضل تو بربندگان وعفوتو ازایشان مرا مغرور نموده است .

یحیی بن معاذ رازی چون باین آیه رسید گفت : الهی‌غرّنی بك سترك علیّ ؛ اگر بار اول مرا رسواکردی زهره‌آن نداشتم‌که منبعد معصیتی کنم .

فضیل بن عیاض را گفتند کـه اگر در روز قیامت ترا سئوال کنند کـه (ما غرّك بربّك الکریم) تو چه جواب خواهی داد ، گفت خواهم گفت : «غرّنی‌ستورك المرخاة» پرده‌های فرو گذاشته تو مرا مغرور ساخت .

بعضی دیگر گفتند حلم خدای سبب مغرور شدن عاصیان است وحسن گفت : کـه «غرّه والله شیطانه الخبیث»

عبدالله عباس گفته‌است هیچ بنده‌ای نباشدالّا که‌خدایتعالی ازاو درقیامت سئوال کند (یابن آدم ما غرّك بی) ای آدمیزاد چه تورا بمن مغرور گردانید .

وازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه السلام مأثور است‌که **«الانسان مغرور بالسّترعلیه ومستدرج بالاحسان الیه»**

اینست‌که حضرت سجّاد علیه السلام هم عرض میکند (وغرّنی سترك المرخی علیّ) وشاید این بهترین جوابی باشد که ازلسان مبارك امام علیه السلام صادر شده است .

هوای نفس وغرور سبب جرأت برگناه است

بارالها عمر خود کـردم تباه — در فساد و در لجـاج و در گناه
دارم از کـردار خود صدها ندم — مانده در ره ، کی رسم برمقصدم
آمدم در ره ولی گم کـرده راه — هم نبود از اولم قصد گناه
نـه شمردم امر و فرمان تو خوار — نه که شك کردم توئی پروردگار
نه کـه بودم از عقوبت بی خبر — نه کـه کـردم جامه تقوی به بر
نه کـه منکربودم از وعد و وعید — نـه مـرا باك از عذاب الله شدید
برد از من آن هوای نفس یاد — حین عصیان آنچه بودم اعتقاد
شد چنان مغلوب عقلم برهوای — که شد ازمن سلب آن نیکوقوای
هم شقاوت یار من شد در فساد — هم هوای نفس غالب برنهـاد
زین سبب من را بخودآمد غرور — کـه بپوشیدی گناهم بر مرور
نزد دونان این سخن باشد عجیب — که کسی از ستر حق یابد فریب



فقد عصيتك وخالفتك بجهدي فالآن من عذابك من يستنقذني ومن
ايدي الخصماء غداً من يخلصني و بحبل من اتصل ان انت قطعت
حبلك عني .

همانا ؛ باتمام جهد وکوشش خود عصیان تورا ورزیده ونافرمانی کردم ؛ پس اکنون ازعذاب تو که ، مرا میرهاند و کیست که فردا ازدست دشمنان خلاصیم بخشد ؛ و بچه ریسمان ؛ و رشته چه‌کس به پیوندم اگـر تو دست آویز مرا قطع فرمائی .

کیست ؟ از عذاب خدا ما را برهاند .

بعد ازآنکه امام علیه السلام درمقام مناجات عرض میکندکه من نمیخواستم نافرمانی کنم تورا آن زمانیکه نافرمانی کردم ؛ وعلت را ازتحریکات هوای نفسانی واعانت شقاوت، وپرده پوشی خدایتعالی میرساند ؛ سپس چنین میفرماید : که این علل ، موجبات گناه من شد که راه عصیان را گرفته وطریق مخالفت پیمودم .

ودراین بیان ایمائیست که‌شاید اشاره براین باشد : که درهرحال من گناهکارشدم؛ ودیگرکار ازکار گذشته است (یعنی نمیخواستم بشود ، امّا شد) درحالیکه میدانستم که خود فرمودی (هر کس نافرمانی کند خدایراجایگاه او دوزخ است ودرآنجاجاویدان باشد) قوله تعـالی : (س ۷۲ ی ۲۳) **ومن یعص اللّه و رسوله فانّ له نار جهنّم خالدین‌فیهاابدا**پس ؛ اکنون‌که هست ، که مرا از عذاب توبرهاند ؟ **فمن ینصرنی من اللّه ان عصیته ؟** و کیست‌که فردای قیامت ازدست دشمنانم خلاصی بخشد؛درآن هنگامه رستاخیز که‌فرمودی س۳۹ ی۳۲ **ثمّ انّکم یوم‌القیمةعند ربّکم تختصمون**

چه کنم باصاحبان حقوق ؛ چه کنم بامظالمهائی که بگردن دارم ، چه‌کنم بر تعرّض آنها که در نزد دیگران عیب جوئی ازایشان کرده یاتهمت وافترا زده‌ام ، چه‌کنم برآنهاکه در مقابل من در این دنیا مظلوم واقع شده‌اند ؛ همه و همه با من خصومت دارند ؛ و کیست که مرا از آنها رهائی بخشد ؟ وبچه ریسمانی متصل شوم ؟ وبرشته چه‌کس پیوندم ، اگر رشته امید مرا قطع فرمائی؛ وحال آنکه من اعتصام بحبل متین تو دارم ورشته ایمانمرا بوحدانیّت تو محکم کرده‌ام : واگر از این عروةالوثقی منقطع شوم پس بچه دست آویزی چنگ زنم که (لانفصام لها) انقطاع و انفصال درآن نباشد ؟ اینك درمیان چاهی مخوف قرار گرفته‌ام وتنها امیدم برشته‌ایست که‌برکمر بسته ومانع سقوط من است اگر این رشته قطع شود چه‌کسی مرا ازسقوط میرهاند و کیست که نگهدارد مرا از هلاکت که **(ما لکم من الله من عاصم)** . شاید بیان امام علیه‌السلام اشاره برهمین باشد که‌نیست هیچ نگاهدارنده‌ای وهیچ رهاننده‌ای ازعذاب وعقاب رستاخیز غیراز پروردگار عالم .

در بیان فقرات مورد شرح

هرزمان کردم خلافی آشکار — سعی خود را درگنه بردم بکار
همچنان ماندم بکار خویش هشت — چه کنم که کارم از کارم گذشت
پس‌هم‌اکنون کی‌دهد من را نجات — از عذاب آن رؤف خوش صفات
یا چه کس از دشمنم سازد خلاص — زآنکه دارد سوی من قصد قصاص
موقف محشر گریبان گیردم — در خصومت زار و نالان بینم
برکه سازم رشته خود متصل — گر شود بند امیدم منفصل
رشته‌ای محکم نیابم غیر از این — عنده لا ینقطع حبل المتین
خوش بگفتا عارف نیکو سرشت — که ندیدی تو زمن جز کار زشت
بعد از آن گفتا گذر از من چنان — که شتر دیدی ندیدی برعیان
پس ببخشایم بحقّ هشت و چهار — چون نباشد طاقتم برسوز ناز

فواسواتاه (۱) علی ما احصی کتابک من عملی الّذی لولا ما ارجو من کرمک و سعة رحمتک و نهیک ایّای عن القنوط لقنطت عند ما اتذکّرها .

پس واحسرتا ؛ بر آنچه شمرده‌است کتاب تو از کردارمن ؛ یعنی ، ای وای بر سوائی من بر آنچه از کردار ناپسند در نامه اعمالم حفظه تو وموکلین ثبت کرده‌اند .

که اگر امیدواری بکرم عمیم ورحمت وسیع تو نداشتم ؛ واگر نهی صریح تو از ناامیدی نبود هر آینه مأیوس ونا امید میشدم هرزمان که بیاد نامه اعمال خود میافتادم؛ (یعنی اگر نفرموده بودی س ۳۹ ی ۵۳ **قل یا عبادی الّذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة اللّه انّ اللّه یغفر الذّنوب جمیعا....** بگو ای بندگانیکه اسراف وافراط کرده‌اید بر نفسهای خود درخطا و گناهکاری وازحد گذرانیده‌اید معاصی را، مأیوس ونومید نشوید از بخشش خدا یتعالی که او بیامرزد گناهان را همه (غیر ازشرك) اگر این عبارت را نفرموده بودی ، جا داشت که از رحمت تو بدیدن نامه عمل خود « ازبس که تباه است » ناامید شوم .

واین جمله ازبیان امام علیه السلام (ونهیك ایّای عن القنوط) ارتباط مستقیم بآیه‌شریفه : لا تقنطوا من رحمة اللّه ، دارد .

نکته‌ای بسیار مهم و قابل توجه
در باب ثبت اعمال

دراین عبارت که امام علیه السلام ایراد فرموده ؛ اسراریرا آشکار مینمایدکه قرآن مجید

(۱) دربعضی ازنسخ : فواسفا ـ فواسوانا

ناطق بآن است ، یعنی حقایقی را از ایمان بعالم غیب مطرح میفرماید تا دانسته شود که آنچه ازافعال ورفتار و گفتاریکـه ازمردمان دراین دنیـا بروز میکند همه ثبت وضبط شده مانند اینکه بروی پرده‌هائی منعکس و ثابت میشود تابموقع خود بمعرض دیدار قرار گیرد .

واز آنجا کـه این موضوع درنظرامام علیه السلام اهمیّت بسزائی داشته در موارد دیگر (غیر از این دعای شریف) اشاراتی بآن فرموده وبخصوص در صحیفه سجّادیه در خلال دعای (الرّهبه) بالسانی قریب بمضمون فقره مورد شرح میفـرماید : **فیا سوأتا ممّا احصاه علیّ کتابك** یعنی پس ای وای برسوائی من ازآنچه‌نامه تو درباره من شمرده است ؛ ودر دنبال‌آن اضافه میکند : که‌اگرازچند جا امید عفوازتونداشتم که همه را شامل‌است،دست ازنجات می شستم (اشاره امیدواری برهمان آیه شریفه؛لا تقنطوا من رحمةالله است) پس با این حالت باید این توجه را حاصل کردکـه آیا اعمال آدمی چگونه احصا میشود وبیان امام علیه السلام باچه آیاتی ازقرآن مجید ارتباط داشته ودرضمن نتیجه ازاین ثبت اعمال چیست وکجا وچه موقع کتاب اعمال گشوده شده و مندرجات آن فاش وآشکار خواهد شد ؛ جواب اینها همه را در مختصری متذکّـر خواهیم شد ، تا اهمیّت بیان امام علیه السلام دراین باب‌کاملا روشن گردد .

ثبت اعمال ازنظرقرآن مجید قرآن مجید درچند مورد به‌بیان مختلف فرموده ومعلوم داشته که نگهبانهائی برآدمی گمارده شده که اعمال او را ازکوچك تابزرك ثبت وضبط مینمایند ؛ جائی میفرماید : س۸۲ ی۱۰ **و انّ علیکم لحافظین ۱۱ کراماً کاتبین ۱۲ یعلمون ما تفعلون** یعنی بدرستیکه‌بشما (بگفتار وکردارشما) نگاهبانند از ملائکه آن بزرگانیکـه نویسندگانند روزنامه اعمال و اقوال شما را ومیدانند آنچه را ازنیك وبد که بجا میآورید واز روی دانش مینویسند .

درجای دیگر میفرماید : س ۴۳ ی ۸۰ **بلیٰ ورسلنالدیهم یکتبون** یعنی ؛ آری ورسولان ما (که حفظه‌اند) ودرنزد ایشانند وموکل براعمالند ، ثبت مینمایند اعمال ایشان را (وآنچه‌که ازآنها صادر شود) .

و نیز در مورد دیگر میفرماید : س ۷۸ ی ۲۹ **وکلَّ شیءٍ احصیناه کتابا** براین تفسیر که ، وهرچیزازاعمال بندگان ازطاعت ومعصیت و غیرآن شمرده‌ایم و نوشته‌ایم آن را ؛ یعنی احصای آن‌کرده‌ایم در حالیکه نوشته شده است درلوح محفوظ یا در صحف حفظه .

وهمچنین درسوره ق آیه ۱۸ میفرماید : **ما یلفظ من قول الاّ لدیه رقیب عتید** بیرون نیاید هیچ گفتاری از دهان مگر آنکه نزدیك آن قول نگهبانی است مهیا وآماده‌که درهمان حال گفته اورا درنامه نویسند ، ومرویست که حفظه چهارفرشته‌اند دو در روز و دو در شب مأمورند وچنین گفته‌اند : که خدایتعالی ازاستحفاظ ملکین مستغنی‌است واصل عبارت هم مشعر برهمین است ، چون اوسبحانه مطلع‌است برآنچه برملکین پوشیده‌است ازاخفای امور ، لیکن‌تسلّط ایشان برحفظ اعمال بجهت‌حکمتی است که مقتضی‌آن است ، وآن زیادی لطف واحسان پروردگار است بربندگان در اجتناب نمودن ایشان ازسیّئات ورغبت نمودن بحسنات .

تمام افراد عالم پرونده‌ای جداگانه دارند

پس ، ازگفتار بالا بلاشك معلوم شد که هرفردی از افراد عالم پرونده‌ای موجود و مشخص دارد که بدون‌کوچکترین‌اشتباه وبدون‌نقص‌تنظیم‌شده‌و بموقع‌خوددرمعرض محاکمه الهی قرار خواهد گرفت و اینکه‌خدایتعالی‌در سوره‌الزّلزال‌آیه ۷میفرماید: **فمن یعمل مثقال ذرّة خیراً یره (و شرّاً یره)** بر این اشاره است که کوچکترین کردار ازخیر وشررا بنظرعامل آن میرسانند شاید این رؤیت از روی همان سوابقی باشد که در دنیا تهیه شده است وبعید نیست که تمام رفتار و کردار خلائق را دریکی ازصحنه‌های مواقف قیامت حالت تجسّمی داده و مناظری غیرازآنچه در دنیا محسوس است بوجود آورند ، ازآن جهت‌که جائی‌میفرماید : س ۳ ی ۲۸ **یوم تجدکلّ نفس ما عملت من خیرمحضرا** و این بیان میرساند که گذشته از دیدن و خواندن نامه ؛ هرکس‌عمل خود را به‌نحوه‌ایکه‌فعلا بیان‌آن ازقدرت خارج است رؤیت خواهدکرد.

دراینجا موضوعی بخاطرنگارنده رسید که‌بگوید : هرقدرمرور زمان درتشکیلات

این عالم بمرحله‌آخر نزدیك شود یعنی هراندازه کـه روزگار ؛ ایام گذشته را پشت سر گذارد کـه تابه‌نتیجه نهائی (انهدام این عالم) برسد ، مثل اینکه مجهولات آن عالم (رستاخیز) بیشتر کشف شده‌و مردم ازسرنوشت‌خود بهتر با خبر میشوند؛مثلا اگر درهمین یك یادوقرن اخیر قریب بصد سال قبل بمردمان آن زمان میگفتند که زمانی بیاید که بعد از مرگ شما کردار و رفتار شما را درصحنه‌ای عیناً بنظر نسلهای آینده درهمین دنیا برسانند بهیچوجه باور نمیکرده بلکه انکار میورزیدند ؛ ولی امروزعیناً می بینیم که صحنه‌های زندگی اشخاص روی پرده‌های سینماها و تلویزیونهـا پس از گذشت سالها منعکس شده وحتی طنین اصوات‌آنها را هم میشنویم .

پس بنابراین اگرخدایتعالی‌میفرماید که در روز واپسین‌کوچکترین‌اعمال مردمان درمعرض‌دیدار قرار میگیرد ، امروز دیگر برای عقیده بآن هیچگونه شك وتردیدی باقی نخواهد گذاشت ومسلّم است کـه فیلمی عظیم از دوران زندگانی عموم برداشته شده وزمانی بمعرض نمایش گذارده خواهد شد .

پرونده محاکمه مردمان
چه موقع بجریان قانونی‌خواهد افتاد ؟

سوره المجادله‌آیه ۶ **یوم یبعثهم‌اللّه جمیعاًفینبّئهم بماعملوا احصیٰه‌اللّه ونسوه** آن زمان نامه های اعمال گشاده میشودکـه تمام مردم برانگیخته شده و در یکی از صحنه‌های قیامت کـه موقف حساب است در دو دسته صف‌آرائی کـرده‌اند واین آیه شریفه اشاره برهمان است کـه میفرماید ؛ روزیکـه برانگیزد خدایتعالی ایشان را همگی پس خبر دهند آنهـا را بآنچه میکردندکـه ضبط نمود آن را خدا وفراموش کردند آن را ؛ سپس درباره گروهی ازتبه‌کاران میفرماید : س ۱۸ ی ۴۸

و وضع الکتاب فتری المجرمین مشفقین ممّا فیه و یقولون یاویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیرة ولاکبیرة الّا احصیٰها و وجدواما عملوا حاضراً.

اشاره براینکه درآن هنگام که اهل محشر در پیشگاه پروردگاری برای محاسبه خود صف کشیده باشند ؛ نهاده شود نامه‌های اعمال همگی در دستهـای ایشان ؛ پس

بینی گناهکاران را ترسناك و اعراض کننده ازآنچه در کتاب ایشان باشد (از گناهان فراموش شده) واز روی تعجب گویند !!که ای وای برما ! چه بوده است این نامه که اصلا فرونگذاشته است گناهان خرد و بزرگ را مگرآنکه‌شمرده است همه را وضبط کرده است .

ماحصل بیابند آنچه را که بجا آورده‌اند نزد خود ازنیك وبد ؛ وهیچ بعید نیست که بیان امام علیه السلام درکلمه اول عبارت مورد شرح که‌میفرماید (فواسواتاه) اشاره برهمین کلمه (یاویلتنا) دراین آیه شریفه باشد .

عموم مردم بلا استثناء باپرونده یا نامه خود محشور میشوند

سوره الاسراء آیه ۱۳ و ۱۴ **وکلّ انسان الزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیٰمة کتاباً یلقیٰه منشوراً ۱٤ اقرأ کتابك کفیٰ بنفسك الیوم علیك حسیبا .**

براین تفسیر: و هرآدمی را (خواه مؤمن وخواه‌کافر) الزام‌کرده‌ایم عمل اورا در گردن او ، یعنی عمل هربنده لازم اوست و از او جدا نمیشود ، چنانچه طوق لازم گردن است ، تا آن وقت‌که حساب آن کرده شود ؛ وبیرون آوریم در روز رستخیز برای هرآدمی نوشته‌ایکه صحیفه عمل اوست ؛ و به بیند آن کتاب را باز و گشاده ؛ سپس گویند بخوان نامه‌کردار خود را (چون درآن روز مجهولات برداشته شده وهمه آدمیان خواننده باشند وخطاب بهریك رسد بخوان نامه خود را)که بس است نفس تو امروز برتو حساب وشماره کننده ، یعنی خود به‌بین که‌چه‌کرده‌ای !! ومستحق چه‌نوع پاداش هستی !.

درتبیان آورده :که چون آدمی در حیات باشد نامه او گشاده باشد و برآن اعمال اوراثبت کنند وچون درسکرات افتدآن را درهم پیچندوچون مبعوث شود بازو گشاده بدست او دهند ،

درموقف حساب
مردم بدو دسته تقسیم میشوند

درآن موقف که کوچکترین اسرار نهانی و گفتار وکردار انسانی آشکار میشود مردم بدو دسته تقسیم میشوند جمعی را نامه اعمال بدست راست دهند که آنها از فرط خوشحالی و شادمانی ، وشاید ازنظر افتخار و مباهات باهل قیامت گویند بگیرید وبخوانید نامه‌ما را که پاك است وعملی درآن نیست که شرم‌آور باشد .

قوله تعالی‌س ۶۹ ی۱۹ **فامّا من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرأواکتابیه** وهمچنین درآیه ۷ ازسوره انشقاق هم بیانی قریب بهمین مضمون آورده‌که میفرماید : پس امّا آن‌کسی که نوشته اورا بدست راست او دهند زود باشدکه حساب کرده شود حسابی آسان که اصلا مناقشه ومضایقه درآن نباشد .

واما دسته دیگر که نامه آنها را بدست چپ میدهند ، هریك چنین گویند که ای کاش‌داده نشده‌بود به‌من‌این‌نامه، چون‌بدیهای خود را بیند وبقبح اعمال‌خود واقف‌شود واز فضیحت و رسوائی بسیار اندوهگین شود ؛ و قوله تعالی س ۶۹ ی ۲۴ **و امّا من اوتی کتابه‌بشماله فیقول‌یالیتنی لم اوت‌کتابیه** وهمچنین درسوره‌انشقاق این بیان را بلسان دیگرآورده ومیفرماید : وامّا آن کسیکه داده شود نامه کردار او ازپشت او بدست چپش که اورا بخواند پس زود باشدکه تمنّا کند هلاکت را و بآتش درآید ، نگارنده این بیان را در کتاب **(سرنوشت انسان)** ازنظرقرآن بتفصیل‌آورده و صحنه آن موقف را بطور وضوح مجسم ساخته است به صفحه ۳۰۹ چاپ اول آن کتاب مراجعه شود .

اگرخوانندگان عزیز باین بحث‌کاملا توجه کنند وآیاتی‌راکه درباب ثبت اعمال دردنیا وچگونگی بررسی و موقع بازپرسی‌آن را بدقت مورد نظر قرار دهند خواهند دریافت که‌امام علیه‌السلام درهمین یك جمله‌کوتاه‌که‌میفرماید (فواسواتاه علی‌ما احصی کتابك من عملي) تمام این مطالب راگنجانیده است .

در ثبت اعمال ، ونهی ناامیدی از رحمت خدایتعالیٰ

هر کـه زد در هرعمل دستی بکار ثبت در نامـه کند نامـه نگـار
گـر کند کردار زشت و ناپسند یا رساند بر کسی از خود گـزند
همچنان گـر باشدش اعمال نیك یابرون آید زاو فعل رکیك
جملـه را بنوشته یابد در کتاب گر بُوَد مشمول رحمت یا عقاب
روزی آید نامه‌ها در انتشار عده‌ای آزاد و جمعی در فشار
هر کسی جوید چنین روزی پناه وٰای اگـر باشد مرا نامـه تبـاه
گـر نبود امّیدم از فضل عظیم یانبود از بخشش و عفو کـریم
بایدم کـردن زخود قطع امید چونکـه یابم نامه‌ام را در وعید
همچنین دل بسته‌ام براین خطاب قولـه لا تقنطوا منّی ثواب
نامـه خود هـرزمان یاد آورم جای آن باشد کـه فریاد آورم
پس همه امّید من برعفو اوست چونکه برحکمش گمانم بس نکوست



یا خیر من دعاه داعٍ و افضل من رجاه راجٍ .

ای بهتر کسیکـه میخواند اورا خواننده ، وای برتر کسیکـه امید میدارد او را امیدوار ، یعنی ای آنکه خوانندهای بهتراز تورا نخوانده وهیچ امیدواری امیدگاهی افضل ازپیشگاه تو نشناخته است .

از آنجاکـه موضوع (دعاء) ودعاکردن اهمیّت بسزائی دارد امام علیه السلام عبارت مورد شرح را دراین دعای شریف تکرارفرموده ؛ وشرحی دراین باب ازصفحه ۱۲۹ تا ۱۳۶ درهمین کتاب گذشت ، ولکن موضوعی که دراینجا جلب نظرمیکند آنست که بدانیم: آیا مقامی بالاتروسزاوارترازمقام پروردگاری هست کـه هرکس خواستههای خود را از آن مسئلت دارد ؛ یانه ؟ و امام علیه السلام جواب این سؤال را در همین عبارت صراحتاً داده وچنین اشاره میفرمایدکه هیچ خوانده شدهای بهتروبالاترازمقام ربوبیّت نیست که اوسبحانه تقاضای عموم را بروفق حکمت ومصلحت میپذیرد وآرزوها را بثمرمیرساند، واین بحث ازنظر قرآن واخبار وروایات بسیار وسیع است کـه گذشته ازبیان تفاسیر کتابهای جداگانهای برآن نوشته شده است و از آن جمله (کتاب الدعاء) در اصول کافی و کتاب عدةالداعی است که بحدکافی این موضوع را حلاجی کرده ودراین مختصر مجالی برای گسترش آن نیست .

خدایتعالی بهترین خوانده شده است

ایکه در دل مهر خود افکندهای — بهتر ازتو کس نباشد خواندهای
هرکه زد برغیر تو دامن بدست — آمد ازآن اوج اعلیٰ رو به پست
گـر بغیر تو کند کس التجاء — برخلاف آید امیدش در رجاء
زین سبب برکس ندارم من امید — کـه مرا برعفو خود دادی نوید
هرچه خواهم ازتوجویم در سؤال — چون برآری حاجتم فی کلّ حال
پس تو بهتـر ملجائی برداعیان — کـه روا سازی حوائج را عیان

اللّٰهُمَّ بِذِمَّةِ الْاِسْلامِ (۱) اَتَوَسَّلُ اِلَيْكَ وَ بِحُرْمَةِ الْقُرْآنِ اَعْتَمِدُ عَلَيْكَ[۲] وَ بِحَبِيِّ النَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ الْهاشِمِيِّ الْعَرَبِيِّ التِّهامِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ(۳) اَرْجُو الزُّلْفَةَ لَدَيْكَ .

خدایا بامان وبعهدهٔ اسلام توسل میجویم بتو وباحترام قرآن اعتماد میکنم برتو ، و بدوستیم برپیغمبرت ، یعنی باآن محبّتی‌که برنبی ، امّی ، قرشی ، هاشمی ، عربی ، تهامی ، مکّی ، مدنی ، دارم امید تقربم به‌پیشگاه تواست (امید نزدیك شدن بدرگاه تو دارم) .

امام علیه السلام
در مقام توسل برآمده است

همانطورکه قبلا مطالبی گذشت در این دعای شریف تعلیماتی بکار برده شده که خواننده را برموز واسرار قرآنی آشنا میسازد و در اینجا امام علیه السلام یکی از دستورات الهی را بمرحله اجرا گذاشته ودر مقام توسل برآمده است که فرمود : س ۵ ی ۳۵ **یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة** . ای گروه مؤمنان بترسید از خدای وبطلبید بسوی او وسیله را ، یعنی در طلب قرب او کوشید بآنچه میتوان توسل پیدا کرد پس بنابراین دستور ، امام علیه السلام اول وسیله خود را در پناه و امان بودن دین

(۱) در صحیفه ثانیه سجادیه چنین معنی‌کرده است : (الذّمه ، العهد ، والامان ، والضّمان ، والحرمة ، والحق) (۲) دربعضی نسخ (الیك)

(۳) دربعضی نسخ : لِلنَّبِيِّ الْاُمِّيِّ الْقُرَشِيِّ الْهاشِمِيِّ الْعَرَبِيِّ التِّهامِيِّ الْمَكِّيِّ الْمَدَنِيِّ

مبین اسلام قرار میدهد و باین اشاره ثابت میکند کـه **(انّ الدّین عندالله الاسلام)** وایمان واقرار باسلامیت را واسطه ووسیله خود قرار داده وتوسل بآن میجوید؛ یاشاید بنابر تفسیر استاد رشدیه که درشرح این عبارت آورده ؛ منظور چنین باشد : بارالها ؛ بعهد وپیمان اسلام (پیمانی که در روز الست درمقابل ندای آسمانی « الستُ بربّکم » سر تمکین فرود آورده؛ بـه پرورد گـاری تو اقرار و تعهد بندگی تو کـرده‌ایم) بتو توسل میجوئیم .

توسل بقرآن مجید

سپس امام علیه السلام در این بیان بوسیله دیگری متشبث شده که آن قرآن کریم است واین بهترین وسیله تقرّب است بسوی حقتعالی که بزرگان عالم خدا را بعظمت آن قسم میدهند وآنرا واسطه وشفیع خود قرارمیدهند همچنانکه امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۱۷۵ از نهج البلاغه میفرماید : بدانید،کـه این قرآن پند دهنده‌ایست که خیانت نمیکند وراهنمائیست که گمراه نمیکند وسخن گوئیست کـه دروغ نمیگوید ؛ و چنین اضافه میکند : پس بهبودی دردهای خود را از آن بخواهید و در سختی و گـرفتاری از آن کمك طلبید ؛ و بدانید قرآن شفاعت کننده‌ایست که شفاعتش پذیرفته میگردد و راستگوئیست کـه گفتارش تصدیق میشود و کسی را که قرآن روز قیامت شفاعت کرد شفاعتش در باره او قبول میشود و کسی را که قرآن روز قیامت زشت دانست گفتارش بزبان او تصدیق میگردد ؛ زیرا روزقیامت ندا کننده‌ای ندامیکند (آگاه باشید هر کشتکاری درعاقبت عمل و کشته خود گرفتار است مگر کشتکاران قرآن) پس شما ازکشت کنندگان وپیروان آن بوده آنرا راهنما بسوی پروردگارتان قرار دهید وازآن اندرز بگیرید واندیشه‌هایتان را که برخلاف آنست متّهم سازید وخواهشهای خود را دربرابرآن خیانتکار بدانید .

عظمت قرآن مجید

بهترین معرّف قرآن مجید همان مطالبی است که درخود قرآن است ، ازآن جهت که قرآن بیان کننده کامل همه چیز در عالم است همانطورکه میفرماید س ۱۶ ی ۹۲ : **تبیاناً لکلّ شیء ....** پس وقتیکـه خود معرّف وبیان کننده هرچیزاست بدیهی است که بهتر ازهرچیزمیتواندخودرا معرّفی کند.

قرآن در باره خود میگوید : ۹/۱۷ **انَّ هذا القرآن یهدی للّتی هی اقوم ...** این قرآن راه نماینده طریقه اسلام است ؛ کـه آن راست‌تر و پاینده‌تر است از همه طریقها وملتها .

قرآنی‌که خود میگوید : س ۲ ی ۲ **ذٰلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین ...** قرآنی‌که تردیدی درآن نیست که راهنمای پرهیزکاران است‌که‌بنادیده ایمان‌آورند.

قرآنی‌که خدایتعالی درعظمت‌آن فرمود : س ۱۷ ی ۹۱ **قل لئن اجتمعت‌الانس والجن‌علٰی‌ان یاتوا بمثل‌هذا القرآن‌لایاتون بمثله ولو کان بعضهم‌لبعض‌ظهیراً** بگو ، اگـر جمع شوند همه جن وانس (آدمیان و پریان) وهمه اتفاق کنند برآنکه بخواهند مانند این‌قرآن را درفصاحت وبلاغت وحسن نظم وکمال معنی واجبارازغیب بیاورند ، نتوانند آورد !! و لواینکـه در این مورد هم با یکدیگـر تشریك مساعی داشته باشند .

قرآنی‌که خدایتعالی مکرر درآن برای مردم جهان مثلهای نیکو زده است ؛ قوله س ۱۷ ی ۹۱ **ولقد صرَّفنا للنّاس فی هذا القرآن من کلّ مثل....**

قرآنی‌کـه خود راهنمای مردم ودلیلهائی ازهدایت وتمیز بین حق و باطل است ، قوله : س ۲ ی ۱۸۱ : **هدی للنّاس وبیّنات من الهدٰی و الفرقان ....**

قرآنی که خدایتعالی‌آنرا کتابی مبین وروشن وآشکارقرار داده واصل‌آن کتاب را نزد خود نهاده کـه فرمود : س ۴۳ ی ۴ **و انَّه فی اُمّ الکتاب لدینا لعلیٌّ حکیم ،** کـه آن کتاب دارای مقامی بلند است‌کـه دست کوتاه خرد بوی نمیرسد ، و تفرقه وپراکندگی بآن راه نخواهد یافت .

قرآنی‌که ارجمند است درنامه‌ای نهفته شده‌کـه جز پاکان بآن دسترسی ندارند ، همچنانکه فرمود : س ۵۶ ی ۷۶ : **انَّه لقرآن کریم ، فی کتاب مکنون ...**که این قرآن یك مرتبه‌ای در کتاب مکنون داردکه‌کسی جز بندگانی‌که از هرآلودگی پاك شده‌اند بآن تماس پیدانمیکند ، و کتاب مکنون ازبیگانگان پوشیده ومستورمیباشد.

قرآنی‌کـه ارجمند است در لوحی محفوظ : س ۸۵ ی ۲۲ **بل هوقران مجید ، فی لوح محفوظ .**

قرآنی‌که ، هدی للعالمین ونور مبین است یعنی وسیله راهنمائی جهانیان وروشنی نمایان است .

قرآنی‌که خدایتعالی فرمود ؛ ما دراین کتاب هیچ چیزیرا فروگذارنکردیم وهیچ تر و خشکی نیست مگر که در آن کتاب آشکار است قوله تعالی : س ۶ ی ۳۸ **ما فرّطنا فی الکتاب من شیء** ونیز میفرماید : س ۶ ی ۵۹ **و لا رطب و لا یابس الّا فی کتاب مبین .**

و خلاصه قرآنی که در عظمت و بزرگی آن خدایتعالی فرمود : س ۵۹ ی ۲۲ **لو انزلنا هٰذاالقرآن علی جبل لرایته خاشعاً متصدّعاً من خشیةاللّه ....** اگر میفرستادیم این قرآن را برکوهی (بر طریق مثل) هرآینه آن کوه را میدیدی ترسنده وازهم پاشیده شده ازترس خدا ، اشاره براینکه کوه باوجود بزرگی و سختی وغلظت بترسیدی ولی دلهای تبه‌کاران ومجرمین که ازسنگ سخت‌تراست ازآن متأثر نمیشود واز وعد ومواعیدی که درآن است پند نمیگیرد .

واین بود شمه‌ای از بیان عظمت قرآن ، همان قرآنی که امام علیه السلام آن را وسیله تقرّب به‌نزد خدایتعالی قرار داده وبآن متوسل‌شده وباحترام وحرمت‌آن اعتمادخود را بسوی او جلب کرده وعرض میکند (وبحرمةالقرآن اعتمد علیك) .

دیگر از وسائل تقرب
دوستی پیغمبر اکرم است

و همچنین در جمله سوم حضرت سجّاد علیه السلام وسیله دیگر خود را برای تقرّب به‌پروردگار دوستی پیغمبراکرم قرار داده ؛ که اگرخواننده عزیز توجهی در عبارت (وحبّی لك شفیعی الیك)که شرح آن در صفحه ۱۰۶ همین کتاب گذشت‌کرده باشد خواهد دریافت که این دو عبارت چه پیوستگی بآیه شریفه دارد که میفرماید : س ۳ ی ۳۰ **قل ان کنتم تحبّون اللّه فاتّبعونی یحببکم اللّه ....** و شاید توسل امام علیه السلام در اینجا اشاره براین باشد که محبّت ورزیدن به پیغمبراکرم همان محبّت و دوستی باخدایتعالی‌است واینکه‌امام علیه السلام هردومقام را مورد توسل وشفاعت قرار داده ویاوسیله

تقرّب ساخته است اهمیّت مقام محبّت را نسبت بجد بزرگوار خود رسانیده است .

ونکته قابل توجه آنست که امام علیه السلام دربیان مورد شرح صراحتاً نفرموده (بدوستی پیغمبرت محمد صلی الله علیه وآله) توسل میجویم بلکه بیان را طوری آورده است که عظمت مقام نبوت را بطور شایسته‌ای رسانیده ودرمعرّفی آنحضرت اشاراتی بکاربرده که حاکی ازاثبات مقام رفیع رسالت است ، یعنی توسل بمحبّت آن پیغمبری جسته است که صاحب این خصوصیات باشد (وبحبّی للنبیّ الامّیّ القرشیّ الهاشمیّ العربیّ التّهامیّ المکّیّ المدنیّ) وبیان ذکرانساب و امی بودن آن جناب بنابرمطالب مندرجه در کتابهای آسمانی دیگر غیر از قرآن دلیل برخاتمیّت پیغمبراکرم محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله است .

چرا قرآن
پیغمبر را امّی خوانده‌است ؟

امّی درلغت بمعنی نانویسنده وناخوانده درکودکی ازنظر تعلیمات ظاهری میباشد. درمجمع درذیل آیه ۱۵۷ ازاعراف : **الذّین یتّبعون الرّسول النّبیّ الامّی...** آورده: که‌دروصف حضرت بامیّت مفسران را چند قول است یکی آنکه نانویسنده وناخوانده (لایقرء ولایکتب) دوم آنکه بمعنی منسوب بامّت (۱) سوم آنکه مراد بامّت عربست زیرا که عرب نانویسنده بودند ، چهارم منسوب است به (ام) یعنی آنحضرت برآن صفت بود که از مادر متولد شده ناخوانده و نانویسنده بود . پنجم ، منسوب است بام القری که مکه است واین وجه مرویست ازابی جعفر.

دربحرالحقایق آورده :که عرب اصل ومنشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ ومرکز تمام شهرها ودهات است ؛ ولوح را ام الکتاب خوانند که اصل همه کتب است ، پس حضرت رسالت را باصل منسوب ساخته تا دانند که اصل موجودات واول مکنونات است ونکته ؛ **(لولاك لما خلقت الافلاك)** مؤید اینست .

نگارنده گوید : حاصل آنکه‌امّی دروصف پیغمبراکرم بمعنی آنست که‌او ازکسی غیراز پروردگار عالم تعلیمی نگرفته واستادی غیرازجبرئیل نداشته است‌واین امتیاز

(۱) شاید اشاره به‌آیه شریفه درسوره جمعه باشد (هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم...)

مقام آنحضرت نسبت بامّت است که او ناخوانده و نانویسنده میتوانسته هم بخواند وهم بنویسد و بلکه بنابرخبری بتمام زبانهـای ملل عالم واقف بوده ؛ و این خود یکی از معجزات مقام نبوت است .

پس بنابراین باتوجه بهکلّ این مطالب درعبارات مورد شرح معلوم گردید ؛ کـه حضرت سجّـاد علیه السلام چه نشانهای مهمی را مورد هدف قرار داده و براین سه اصل مهم **(اسلام ، قرآن، پیغمبر)** که اساس دین مبین برآنها استواراست ، توسل جسته است.

بهترین وسائل تقرّب

بارالهـا از تـو میجویم ، امـان — در توسل سوی (قربت) هرزمان
دارم اول در وسیله این پیـام — کـه باسلام آمدم در بار عام
دیگـرم باشد مـرا قرآن پناه — که بشوید زنگ دل را از گناه
این توسل لاجرم گـردد قبول — کـه مرا در دل بود حبّ رسول
کس اگر خواهد مقام خود رفیع — بایدش گیـرد پیمبـر را شفیع
همچنین در حبّ او کوشد مدام — تا محبّت بیند از خود بردوام
نام عشق آمد دو باره در بیان — خوش بگفت آن عاشق شیرین زبان
کـه مرا باشد وسیله حبّ دوست — این توسل نزد محبوبان نکوست



فَلا تُوحِشِ اسْتِيناسَ ايمانِي وَلا تَجْعَلْ ثَوابِي ثَوابَ مَنْ عَبَدَ سِواكَ

فَانَّ قَوْماً آمَنُوا بِالْسِنَتِهِمْ لِيَحْقِنُوا بِهِ دِمائَهُمْ فَادْرَكُوا ما اَمَّلُوا وَاَنا

آمَنّا بِكَ بِالْسِنَتِنا وَ قُلُوبِنا لِتَعْفُوَ عَنّا فَادْرِكْنا (۱) ما اَمَّلْنا وَ ثَبِّتْ

رَجائَكَ فِي صُدُورِنا وَ لا تُزِغْ قُلُوبَنا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنا وَ هَبْ لَنا مِنْ

لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهّابُ .

پس اُنس وعلاقه مرا درایمان ، بوحشت بدل منما ، یعنی باآن آرامش خاطری که درایمان باتو دارم مرا بحالت اضطراب مسپار ، ومگردان پاداش‌کردارمرا همانند پاداش آن‌کسی‌که غیر تورا میپرستد ؛ چون گروهی گرویدند بزبانهای خود (درزمان رسول ﷺ اول اسلام) تانگاهداری کنند بآن خونهای خود را یعنی ، (تابدینوسیله که‌بزبان قائل بودندکه ما ایمان‌آوردیم ، جان خود را درپناه این قول‌حفظ میکردند در حالیکه گفتار آنها از روی حقیقت نبود) پس بآرزوی خود رسیدند و جان بسلامت در بردند .

(ولکن ای خدا) ما گرویدیم بتو بزبانهای خود ودلهای خود (براساس حقیقت) تاآنکه عفو کنی وببخشائی ما را ، پس برسان ما را بآنچه آرزوکردیم وبرآورحاجت

(۱) دربعضی نسخ ، (فادرك بنا)

ما را و پا برجا بدار امیدت را در سینه های ما یعنی ، امیدواری بحضرت خود را در سینه‌های ما ثابت‌فرمای ، وازآن پس که ما را هدایت‌فرمودی دلهای ما را براه دیگر مایل مساز واز جانب خود ما را قرین رحمت‌کن‌که توئی بسیار بخشنده ، و این فقره اخیرکه‌فرموده : لاتزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا ....اقتباس ازآیه۸ سوره‌آل‌عمران است.

حقیقت ایمان

بعد از آنکه امام علیه‌السلام درمقام توسل برآمد ؛ و اسلام وقرآن و دوستی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را وسیله تقرب ساخت ؛ سپس بحالت استدعا بابی از حقایق ایمان را دربیان آورده و مفاد صدها آیات قرآنی را در این عبارات کوتاه فشرده است ، یعنی حقیقت و واقعیت و صفت ایمان را در بیان‌کوتاهی تشریح‌کرده ومقام ودرجات وشرائطی ازآن را مطرح میفرماید : براین وجه‌که دراول مقام تثبیت ایمان خود را میرساند ودرثانی درخواست میکندکه حقیقت ایمان ازاو سلب نشود ودرثالث برای اینکه واقعیت ایمان را برساند اشاره بداستانهائی میکند از قرآن که شرح حال گروهی را در زمان رسول اکرم رسانیده است یعنی درخلال گفتار خود نمودارکرده است که تنها ایمان بلسان کافی نیست وپابرجائی ایمان بردل استوار است ، چنانکه عرض میکند ؛ و انّا آمنّا بك‌بالسنتناوقلوبنا....وسپس اقرار باین قول را اشاره بایمان گروهی میفرماید که خدایتعالی از ما فی‌الضمیر ایشان به پیغمبراکرم خبر داد : س ۴۸ ی ۱۱ **یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ،** وهمچنین درمورد دیگر س۳ ی۱۶۷ **یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم و اللّه اعلم بما یکتمون** ، و لذا معنای عبارت در دعای شریف چنین است که : ای خدا نیستیم ما ازآن گروه‌که برای حفظ جان خود و رسیدن بآمال خود تنها اقرارکردند وازبرکت همان ایمان لفظی‌هم بآرزوی خود رسیدند ، بلکه ما ایمان‌آوردیم بزبانها ودلهای خود ، یعنی ، ای خدا ؛ درحالیکه آنها راکه ایمان سطحی ولفظی داشتند بآمالشان رسانیدی ، پس چگونه ممکن است ما راکه بدل وزبان واز روی حقیقت بتو ایمان آوردیم مأیوس فرمائی ؟!!

و سپس در دنبال این بیان اشاره بآیه دیگر میفرماید ؛ یعنی روش گروه دیگری

از اهل ایمان را متذکّر میشود کـه بواقعیت ایمان پی برده و بحقیقت آن رسیده‌اند وخدایتعالی در شأن آنهـا فرمود : س ۳ ی ۷ **و الرّاسخون فی العلم یقولون آمنّا به کلٌّ من عند ربّنا** ؛ یعنی گروهیکه درایمان راسخ واستوار بودند وخود را بمرتبه کمال ایمان رسانیده بودند گفتند : کـه ما گرویدیم بآنچه در نزد پروردگار ماست وَای پروردگار ، مپیچان ، ومنحرف مساز دلهای ما را ازطریق حق ، بعد از آنکـه راه نمودی مـا را بآن ، یعنی ، بعد از آنکـه مـا را از الطاف خود هدایت فرمودی وبایمان راه نمودی وبمدد توفیق ما را بردین حق وصراط مستقیم قویم گردانیدی‌آنرا ازما باز مگیر تانزد آن‌ازنهج‌حق‌بباطل‌میل کنیم .

حاصل‌ایندعاست برتثبیت قلوب بهدایت بواسطه الطاف و توفیقات، وسپس اضافه میکندکه ببخش ما را ازنزد خود رحمتی یعنی لطفی‌که بآن مرتبه درجه قربی نزد تو حاصل کرده، بفوز وسعادت برسیم‌بدرستیکه توئی بخشنده هرسائلی را .

وبا این بیان امام علیه السلام اسراریراکه درحقیقت ایمان نهفته شده ابراز فرموده کـه دراینجابادرنظر گرفتن ارتباط بگفتار او علیه السلام بپاره‌ای ازحقایق‌آن اشاره‌کرده‌تادانسته شودکه ایمان چه شرائطی دربردارد و واقعیت‌آن چه میباشد .

ایمان واقعی چیست ؟ چنین گفته‌اندکـه ایمان واقعی عبارت از عقیده بحقایق اسلام است‌که در رأس آن عقیده بخدای واحد است و اجرا کـردن دستورات‌او وقبول تعهدات خداپرستی درآشکارا ودرنهان وتصدیق وباور داشتن حقائق معنوی اسلام و تسلیم بودن برآن ، و یقین و جزم داشتن بواقعیات دین ، و واگذاری خود بخدا درهمه امور وتوجه یکباره دل بخدا وصرفنظرازماسواء .

ویا باعتبار دیگر: آن حالتی‌که آدمی را براه خیروثواب وامیدارد وآن عالمی‌که انسان را ازطریق جهل وظلمت میرهاند و آن احساساتی کـه آدمی را به پندار نیك وگفتار نیك وکردارنیك ترغیب میکند وخلاصه‌آن حالتی‌که عقاید وضمائرانسانی‌را متوجه قدرت عظیم واحده‌ای مینماید وغیرازآن را درعالم وجود مؤثر نمیداند ، آنرا ایمان گویند .

افاضه ایمان
از طرف خدایتعالی است

باوجودیکه افاضه ایمان ازجانب حق‌سبحانه وتعالی است قوله تعالی : سوره انعام آیه ۱۱۱ **ماکانوا لیؤمنوا الاّ ان یشاء اللّه** و همچنین س ۱۰ی۱۰۰ **وماکان لنفس ان تؤمن الاّ باذن اللّه** که اشاره براین است‌که هیچ نفسی ایمان نمیآورد مگر باجازه وخواست خدایتعالی ، معذلك ایمان تحصیلی و اکتسابی است و شاید عبارت **و الّذین جاهدوا فینا لنهدینّهم سبلنا** جواب این معنا را خوب برساند که جای دستی برای اهل خبر نگذارد ، یعنی آنکس میتواند صاحب ایمان شودکه ایمان بخواهد ، ودر صدد تحقیق برآید وبخواهد بداندکه موجد او کیست ، برای چه آمده وبکجاخواهد رفت ، عنان واختیارش دردست کیست ، چه وظیفه‌ای دارد؛سپس اگراین اطلاعات را کسب‌کرد ، بلاشك بواقعیت ایمان خواهد رسید ، چون خدایتعالی مردمانرابرفطرتی آفریده که همه میتوانند صاحب ایمان شوند ، همه استعداد خدا پرستی دارند و همه میتوانند عقاید حقه را دریابند و این دیگر بسته بحالت اختیار است‌که مردمان یابی‌اعتنائی کرده نمیخواهند وارد مرحله ایمان شوند ویا براه اصلی‌فطرت ثابت بوده و در جستجوی ایمان برمیآیند و در این صورت خدایتعالی توفیق داده بخواسته خود میرسند .

تنها ایمان بیکتائی خدا
سعادت‌را تأمین‌نمیکند!

بعد ازآنکه‌آدمی اعتقاد حاصل کرد که خدائی هست واو یکتا وبی‌همتاست وتمام قدرت درنظم عالم دزید اوست و در واقع ایمان آورد باینکه قدرتی غیر از او برعالم حکمفرما نیست ، این ایمان تنها ، فایده‌ای ندارد ، بلکه زمانی ثمر بخش است که ایمان آورده شود بدستوراتی‌که ازطرف اوسبحانه صادر شده است .

چه‌بسا دراین ایام مشهود است که گروهی بصرف اینکه‌اقراربوحدانیّت‌خدایتعالی دارند دیگرشانه خود را از زیربار سنگین مسئولیت (این ایمان) خالی کرده و همین

را برای سعادت خودکافی میدانند؛درحالیکه چنین نیست وخدایتعالی خود دراین باب بیاناتی بسیار آورده و شرایط ایمان را با بیانات مختلف متذکـر شده است ، جائی میفرماید:س۴ی۱۳۵ **یا ایّها الّذین آمنوا آمنوا باللّه ورسوله والکتاب الّذی نزّل علٰی رسوله....** ای کسانیکه ایمان آورده‌اید ثابت باشید برایمان خود و بدل ایمان آورید وایمان شما طوری باشد که بخداورسول او که محمد(ص)است وبکتابی که فرستاده اواست (یعنی قرآن) همه ایمان داشته باشید واین معنا چنین میرساند که لازمه ایمان بحقتعالی ایمان برسول و کتاب فرستاده او وپیروی از آنهاست همچنانکه در دومورد دیگـر میفرماید : س ۴ ی ۵۹ و س ۴۶ ی ۳۳ **یا ایّهـا الّذین آمنوا اطیعوا اللّه واطیعوا الرّسول واولی الامر منکم ...** ای گروهیکه گرویده‌اید فرمان برید خدا را دراوامر و نواهی و فرمان برید رسول اورا در راه احکام وفرمان برید امرائی‌را کـه حضرت رسالت ازجانب خدا زمام اختیار حکم را بید ایشان واگذاشته است و مصدّق این عبارت است که **(من یطع الرّسول فقد اطاع اللّه)** و در زیارت جامعه در شأن ائمّه هدٰی صلوات‌اللّه علیهم اجمعین است که **من اطاعکم فقد اطاع اللّه** کـه اطاعت آن بزرگواران وپیروی از دستورات کتاب آسمانی مرتبه کمال ایمان را در برداشته ورستگاری درایمان بستگی باین اصول را دارد .

صفات ودرجات ایمان

خداوند تبارك وتعالی اهل ایمان را درمیدانی بمسابقه گرفته وهرکس را نسبت بپیشروی او درجات ومقام میبخشد و ایمان مردمان هریك مراتبی دارد که بعضی درنهایت اتمام وبرخی دروضوح نقصان وپاره‌ای درتحول که گاهی روبه‌نقصان و گاهی روبازدیاد میروند وازاینجاست که معلوم میشود برای‌ایصال بمرحله‌کمال ایمان بایدکوشش کرد وبرای ازدیادآن ازخدایتعالی مسئلت کرد وتوفیق آنرا خواستار شد .

این نکته را هم باید توجه داشت که برهریك ازاعضاء بدن‌آدمی یك‌وظیفه‌ایمانی محول شده است و زمانی مرتبه ایمان به نهایت کمال میرسد کـه تمام اعضاء وظیفه خود را انجام دهند،زبان دریك وظیفه و دل در وظیفه دیگـر چشم و گوش ودست وپا

هر کدام در وظائف مخصوص خود هستند و اگر دانا کوچکترین توجهی کند وظائف ایمانی هریك را درخواهد یافت .

بیانات ائمه اطهار (ع)
در صفات و درجات ایمان

امیرالمؤمنین ﷺ فرمود : ایمان را چهار رکن است ، توکل برخدا ، واگذاشتن کارها بخدا خشنودی بقضای خدا ؛ تسلیم شدن بامرخداعزّوجل .

دراصول‌کافی ؛ ازامام صادق ﷺ است کـه فرمود : براستی خدا عزّوجل ایمان را برهفت سهم نهاده است برنیکی و راستگوئی و یقین و رضا و وفا و دانش و بردباری ، سپس‌آنرا میان مردم پخش‌کـرده هرکـه را همه این هفت سهم داده پس اوکامل است و چنین اشاره میفرماید که مردم بعضی دارای یك سهم و بعضی زیاده ازیك سهم تاهفت سهم (و از بیان امام ﷺ معلوم میشود کـه هر کس قدرت تحمّل سهمی از ایمان را دارا میباشد) .

ازامام باقر ﷺ فرمود ازامیرالمؤمنین ﷺ پرسیده شد ازایمان ، درپاسخ فرمودند: براستی خدا عزّوجل ایمان را برچهـار ستون نهاده ؛ برصبرویقین و عدالت و جهـاد ومجلسی علیه‌الرحمه صبررا تعبیر ازعفت کرده ویقین‌را تعبیرازحکمت‌وجهاد را تعبیر ازشجاعت وعدالت را ملکه‌ای دانسته‌است که‌ازاین سه خصلت خوب برمیخیزد ولازمه آنها است زیرا هر کدام ازاین فضائل طرف افراط و تفریط دارند کـه بد است وحدّ عدالت آنها نیکوست .

ابن میثم (ره) در شرح این بیان آورده است : مقصود ایمان در اینجا ایمان کامل است‌که اصلی دارد و کمالاتیکه متمم‌آنست ؛ اصلش تصدیق بوجود صانع است وصفات کمال ونعوت جلال وهرچه در کتب خود نازل‌کرده ورسولانش تبلیغ‌کرده‌اند وکمالات متمّمه آن ، گفتارهای درست واخلاق ستوده و عباداتست ؛ این اصل و متمّماتش‌کمال نفس انسانی است ، زیرا که دو نیروی علم وعمل دارد و کمالش وابسته بکمال ایندو است ، اصل ایمان کمال نیروی علم او است و متمّماتش کـه مکارم اخلاق وعباداتست

کمال نیروی عمل اواست ، چون این را شناختی میگوئیم ؛ چون اصول فضائل خلقت کـه‌کمال ایمان است چهـار است وآن حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است لفظ ستونهـا را برای آنها بعاریه آورده برای‌آنکه ایمان کامل جز بدانهـا استوار نشود (مانند چهار ستون خانه) .

ازابی‌الحسن علیه‌السلام منقول است کـه فرمود : ایمان یکدرجه بالاتر از اسلام است ، وتقوٰی یکدرجه بالاترازایمان است ویقین یکدرجه بالاتر از تقوٰی است ، میان مردم چیزی‌کمترازیقین پخش نشده است .

ازامام صادق علیه‌السلام است ، که فرمود هرکه برای خدا دوست دارد ، وبرای خدادشمن دارد وبرای خدابخشد او از کسانیست که‌ایمانش‌کامل است ونیزفرمود ازمحکمترین حلقه‌های ایمان اینست‌که دوست داری برای خدا ودشمن داری برای خدا وعطا کنی در راه خدا ودریغ داری در راه خدا .

صاحبان ایمان سه دسته اند

ازامام باقر علیه‌السلام وامام صادق علیه‌السلام منقول است‌که: خدای عزّوجل خلقی را برای ایمان ثابت آفریده که زوالی ندارد و خلقی را هم برای کفرآفریده که زوالی ندارد وخلقی را هم میان ایندو آفریده وببرخی‌ایمان سپرده اگرخواهد برای آنها بپایان میرساند واگرخواهد ازآنها میگیرد (این دسته سوم صاحب ایمان عاریه هستند) ودرکافی‌شرحی بتفصیل دراین باب‌آورده براین اشاره که چون خدایتعالی حال خلق را میدانست کـه‌کدام دسته درایمان راسخ وکدام دسته درکفر ثابت وکدام دسته درحال دو دلی ومتزلزل هستند (پس ازنظرعلم خدایتعـالی باین سه دسته تقسیم شده‌اند) .

زمانی ایمـان بمـرحله تکامل رسد کـه دستورات الهی همه اجرا گردد

نمیدانم !! آیا این خطابها در قرآن مجید باهل ایمان برای چه منظور است ؟!! اگرخواننده عزیز توجهی بآیات شریفه کرده باشد خواهد دریافت که‌بسیارمواردداست خداپتعالي ازنظراجراي‌اوامر،تمام دستوراتی را که باید یك فرد مؤمن بمرحله عمل

درآورددر ذیل خطابه (یا ایّها الذین آمنوا) ایراد فرموده و شاید منظور از آنهمه دستورات چنین باشد : که ای مردم اگرمیخواهید حقیقت ایمان را دریابید ؛ اگر مایلید خود را در ایمان بمرحله‌کمال برسانید ؛ اگر میخواهید نتیجه ایمان خود را دریابید دراول به‌یگانگی‌من‌ایمان‌آورید واطاعت کنید امرمرا وامررسول مراوپیروی کتاب من کنید ؛ و در ثانی تمام احکامی را که از شرائط ایمان است بمرحله عمل درآورید .

خدا میداند نویسنده حیف و دریغ دارد که در بعضی موارد دراثر کثرت مطالب وخوف از اطاله مباحث نمیتواند حق مطلب را ادا کند ، ولی چه باید کرد بایستی بخواننده عزیزالتماس‌کردکه اگردرجستجوی حقیقت است واگر طالب علم دین است خسته نشده وازخواندن‌کوچکترین مطالب این کتاب صرفنظر نکند .

اگر حقاً کسی بخواهد یك باب‌کاملی ازاحکام براو گشاده شود یا بخواهد بداند اینکه حضرت سجّاد علیه السلام فرموده : (وانّا آمنّا بك بالسنتنا وقلوبنا) آیا منظور از این ایمان چه بوده است باین شرح مختصر توجه کند تا حقیقت مقام ایمان را درك کرده وبطورکلی بفروع واحکام دین آشنائی‌کاملی پیدا کند .

خدایتعالی در آیات بسیاری در ذیل این خطاب **(یا ایّها الذین آمنوا)** دستوراتی مؤکد صادرفرموده است که ما ازنظراختصارفقط اشاره به‌ترجمه‌بعضی‌ازآنها مینمائیم.

سوره آلعمران آیه ۱۰۲: ای گروه گرویدگان بترسیدازخدا (بحدّ مقام خوف‌که شایسته حق باشد) ونمیرید جزآنکه مسلمان باشید .

سوره التوبه‌آیه ۱۱۹: ای‌آنانکه ایمان آوردید بترسید ازخدا وراستگو باشید .

سوره البقره‌آیه ۱۴۸:ای‌کسانیکه‌ایمان آورده‌اید یاری جوئید برقیام حقوق الهی بشکیبائی ازمعاصی و حظوظ نفسانی ازامور قبیحه ، و استعانت جوئید به (نماز) که (امّ) عبادات است .

سوره البقره‌آیه ۱۷۵ : ای کسانیکه گرویده‌اید فرض‌کرده شد برشما روزه داشتن همچنانکه فرض شده بود برآنانکه پیش‌ازشما بودند تاشاید بپرهیزید شما ازمعاصی.

سوره البقره آیه ۲۵۵ : ای آنکسانیکه ایمان‌آورده‌اید ، انفاق کنید و بمستحقّان رسانید از آنچه روزی کرده‌ایم شما را پیش از آنکه روزی بیاید کـه نتوانید عذری برتقصیرخود آورید .

سوره البقره آیه ۲۶۶ : ای گـروه گروندگان ؛ باطل مکنید و تباه مسازید مزد صدقه‌هـای خود را بمنّت نهـادن و رنج رسانیدن بردرویشان (چه این منافی قربست وثواب برآن مترتب نیست) .

سوره البقره آیه ۲۶۹ : ای کسانیکه ایمان آورده‌اید نفقه کنید در راه خدا از چیزهای پاکیزه کـه کسب‌کرده‌اید (یعنی ازحلال نه از حرام) ونفقه کنید ازآنچه بیرون آوریم برای شما از زمین .

سوره آلعمران آیه ۱۳۰ : ای آنانکـه ایمان آوردید ؛ ربا نخورید ، سود های چند برابر، وبترسید ازخدا شاید رستگارشوید .

سوره البقره آیه ۲۷۷ : ای‌کسانیکـه ایمان آوردید بترسید خدا را و رها کنید آنچه راکه بجای مانده است از ربا اگرمؤمن هستید .

سوره النساء آیه ۲۹ : ای آنانکـه ایمان آورده‌اید نخورید اموال خود را میان خودتان بناحق مگر آنکه درتجارت بیناندازید و برتراضی یکدیگر باشید ونکشید یکدیگر را همانا‌که خداوند بشما مهربان است .

سوره المائده‌آیه ۱ : ای آنانکه ایمان آوردید وفا کنید به پیمانهـا ؛ حلال شده است برای شما دامهای چهـار پا ، مگـر آنچه خوانده شود برشما غیرحلال در شکار وحال احرام همانا خدا حکم میکند بدانچه میخواهد .

سوره المائده آیه ۸۷ : ای گروه گرویدگان حرام نکنید چیزهای پاکیزه راکه خدا برای شما حلال کـرده است و تعدّی و تجاوز نکنید کـه خدا دوست نمیدارد تجاوزکنندگان را .

سوره المائده‌آیه۹۰ : ای‌آنانکه‌ایمان‌آوردید ، جزاین نیست که‌باده (مسکرات) وقمار وبتان و تیرهای قداح پلیدی است از کردار شیطان پس دوری گـزینید از آن شاید رستگار شوید .

سوره الحجرات آیه ۱۲ : ای آنانکه ایمان آوردید دوری گزینید از بسیاری از گمانها چون پاره‌ای از گمانهـا گناه است و کاوش در کار مردم نکنید وغیبت نکنید (عیب جوئی ننمائید) ازیکدیگرکه آیا دوست میدارد یکی ازشما که بخورد گوشت برادر خود را در حالیکه مرده باشد همانا چگونه ناخوش دارد و شما را بد آید از این کردار (وغیبت‌کردن همانند این عمل است‌که درمثل‌آمده) بترسید خدا را کـه خدا توبه پذیر مهربان است .

سوره انفال آیه ۲۷ : ای آنانکه ایمان آوردید خیانت نکنید بخدا و رسول ودر امانت هم خیانت نکنید یعنی خیانت نکنید دراماتتهاکه میان یکدیگردارید .

سوره التوبه آیه ۲۳ : ای گروهیکـه ایمان آوردید نگیـرید پدران و برادران خود را دوست واولیاء اگر بر گزینند وترجیح دهند کفررا برایمان (این دستور،مقام عالی ایمان را میرساند وبیاد میآورد داستان نوح را و اینکه فرزندش از ایمان بخدا سر باز زد ودرشأن او آمد (لیس من اهلك) .

سوره النّور آیه ۲۱ : ای‌کسانیکه ایمان آوردید پیروی نکنید گامهای شیطانرا که هر کس پیروی کند همانا شیطان امرمیکند اورا بفحشاء وناپسند ....

سوره الصّف آیه ۲ : ای آنانکـه ایمان آوردید ؛ چرا میگوئید آنچـه را کـه نمیکنید گران است وبزرگ است نزد خدا ازروی شدّت وخشم‌آنکه بگوئیدآنچه را که نخواهیدکرد .

سوره احزاب آیـه ۷۰ : ای آنانکـه ایمان آوردید بتـرسید خـدا را و بگوئید گفتاری استوار .

سوره المنافقون‌آیه ۹ : ای آنانکـه ایمان آورده‌اید باز ندارد ، ثروتهـای شما واولاد شما ؛ شما را ازیاد خدا که هر کس چنین شد از زیانکاران است .

سوره التّحریم آیه ۸ : ای آنانکـه ایمان آورده‌اید توبه کنید و بازگشت کنید بسوی‌خدابازگشتی‌که خالص باشد شاید پروردگارشما ازبدیهای‌شما درگذرد وداخل کند شما را دربوستانهائی‌که دربنگاه آنها آبهای روان جاری است .

خلاصه مطلب در باب ایمان همانطورکه قبلا اشاره شد نگارنده ازنظراختصار از بیان تمام احکامی که در ذیل این‌خطاب (یا ایّها الّذین آمنوا) وارد شده است ، خودداری‌کرده ، وازنظر اطاله کلام این بحث عظیم را در هم پیچیده ، چون اگر خواسته بودیم این موضوع را کاملا بشکافیم تفسیر همان اولین آیه درشأن اهل تقوی وایمان (الّذین یؤمنون بالغیب) ما را مجال نمیدادکه بعبارت دیگر بپردازیم . واین بحث از نظر قرآن مجید شایان اهمیّت است ، لکن در اینجا خواننده عزیز را مخاطب قرار داده ، میگوئیم : بااین شرح مختصرآیا دیگرشکی باقی مانده است‌که بخواهیم بدانیم (قد افلح المؤمنون) درشأن چه گروهی است ؟ یابخواهیم بدانیم که ایمان چیست و برچه کیفیت است و خصوصیات اهل ایمان از چه قرار است و پاداش آنها چیست ؟!

ازاینجاست‌که تمام این گفتار واصل معانی درتمام مطالبی‌که ناگفته مانده است ؛ امام علیه السلام در جمله‌کوتاهی دراین دعای شریف بکار آورده و ابوابی از علوم را در بیان خود گشاده است ؛ که عرض‌میکند: (واقّا آمنّا بك بالسنتنا وقلوبنا....) براین تفسیر که‌ای خدا ، ما ازصمیم قلب به تو وبه‌پیغمبرتو وکتاب تو وآنچه را ازاحکام‌که مقرر فرمودی ،همه وهمه ایمان آوردیم !!

در ایمان

از ازل آن عهد و این پیمان من — ثابت آمد برسر ایمان من
روز اول گفته‌ام خالق یکیست — گویم‌اکنون‌هم زشرکش‌دل‌بریست
بردل و جان و باعضاء و لسان — لا شریك له بگفتم در بیان
دارم ایمان برخدا و بررسول — دین حق کردم زجان و دل قبول
لاجرم باشد مرا قولی سلیس — که بود ایمان مرا یار و انیس
پس مگردان اجر من را در ثواب — مثل‌آن کو مستحق باشد عقاب
هان شنیدم که گروهی نابکار — دل تهی بگرفته‌اند از ذکر یار

برزبان گفتند (آنا مؤمنون) لیك بودندی بدل (هُم مشرکون)
زین سبب برحفظ جان ومال خود کوششی کـردند برآمال خود
پس بصرف قول واهی برزبان آمدند از خوف وحشت در امان
کـر بود اجرسخن گویان چنین اجر حق جویان چه باشد بریقین
پس من آوردم بتو ایمان چنان از صمیم قلب و از روی لسان
تا ببخشی آنچه کـردم اشتباه یا گذشت آری مرا در هرگناه
هم بآمالم رسانی در جنان هم کنی یار و انیس مؤمنان
این امیدم را بخود ثابت بدار تا نه بینم جز تو کس در هردیار
پس مپیچانم در این ره برخلاف تا نگیرم من در ایمان انحراف
در هدایت پا بجـا دارم چنین تا نگردد رویم از آن بعد از این
چون چشیدم این حلاوت درنهان آمد ایمانم ثبـات اندر عیان
گفته بودی خود که من بخشنده‌ام زین سبب بخشنده را من بنده‌ام
بار دیگـر گویم ای رب آتنـا من لدنك رحمة هیّیء لنا



فَوعِزَّتِكَ لَو انتَهَرتَنی ما بَرِحتُ مِن بابِكَ وَ لا كَفَفتُ عَن تَمَلُّقِكَ

لِما اُلهِمَ قَلبی مِنَ المَعرِفَةِ بِكَرَمِكَ وَسعَةِ رَحمَتِكَ، اِلی مَن یَذهَبُ العَبدُ

اِلّا اِلی مَولاهُ وَ اِلی مَن یَلتَجِیُ المَخلوقُ اِلّا اِلی خالِقِهِ .

پس بعزّت تو سوگند ، کـه اگر برانی مرا از باب رحمت خود ، جدا نشوم از تو (یعنی اگـر مرا از آستان خود برانی ، دست بردار نیستم وپیشگاه تورا ترك نخواهم کرد وازدرخانه تو دوری نخواهم گزید) ، وبعزّت تو قسم باز نمی‌ایستم از تملق گفتنت) (یعنی فروتنی خود را درمقابل عظمت تو از دست نخواهم داد) ازآنجهت کـه (الهام شده است برمن) مُلهم شده است دل من ازمعرفت بکرم تو ووسعت رحمتت (که خود فرمودی : ورحمتی و سعت کلّ شیء) فراگرفته است رحمت من همه چیزرا .

(پس با اینحال) کجا برود بنده غیـر از بسوی مولایش ؟ وبکدام آستان پناه برد مخلوق ؟ جز بدرگاه خالق خود یعنی مخلوق غیرازخالقش پناهی ندارد .

سوگند بعزّت خدایتعالی قسمت‌اول ازبیان مورد شرح باتغییر کلامی‌دراین‌دعای شریف تکـرار شده و شرح آن در صفحه ۱۹۱ همین کتاب گذشت ، ولکن شاید سرّ تکرار از نظر اهمیت مقام سوگند باشدکه امام علیه السلام خدایرا بعزّت او قسم میدهد وپایداری خود را در اتخاذ روش ایمانی خود (کـه خارج نشدن از باب رحمت الهی است) تائید مینمـاید وتثبیت میکند کـه بهیچوجه از درگاه اوسبحانه

روگـردان نخواهد شد . (۱)

مقام بندگی ومخلوقیت

موضوع قابل اهمیّت درپایان عبارات مورد شرح آنست کـه : بعدازآنکه امام علیه السلام عرض میکند اگرمرا ازدرگاه خودبرانی دور نخواهم شد سپس دنبال این مطلب بیان دقیقی بکار میبرد که باکوچکترین توجه نظر آن بزرگوار را در آن تعالیم عالیه روشن میدارد یعنی اینکه عرض میکند،الی من یذهب العبد الّاالی‌مولاه‌والی‌من یلتجیء المخلوق الّا الی خالقه ،در این دو عبارت ایماء واشاره‌ایست که شاید معنارا چنین رساند :که کجا برود بنده غیرازدرخانه‌آقای خود ، یعنی اگر بگوئی ای خدا !! که من شایسته مقام بندگی‌ندارم وحق بندگی‌را بجای نیاوردم وبگوئی‌که بندگان من اولیاء صالحی هستند که شایستگی آن مقام را دارند ؛ بنده من محمد صلی الله علیه و آله است‌که درشأن او **سبحان الّذی اسرٰی بعبده** ؛ آوردم و شهادت بندگی را برای او مقرر داشتم کـه **اشهد انّ محمّداً عبده ورسوله (ص)** و بگوئی‌کـه چرا وچگونه ادعای بندگی میکنم درجواب گویم : ای خدا اگر مرا به‌بندگی قبول نداری از مخلوقیت تو خارج نیستم،پس بکجا پناه برد مخلوق مگـر بسوی خالق خود ودیگراین پذیرش تو ازمن هیچ علاجی ندارد وخواه و ناخواه باید مرا بپذیری وپناهم دهی‌که **(هل من خالق الّا اللّه)** ؟

خلاصه ای از معنای رقیّت وبندگی

در تفسیر المیزان ؛ در پیرامون بندگی و بنده داری گفتاری آورده و اشاره باین کرده که‌خدایتعالی میفرماید : س ۵ ی ۱۱۸ **ان تعذّبهم فانّهم عبادك** «اگرآنانرا عذاب کنی باری بندگان تواند » و این‌کلام خلاصه‌ایست از معنای رقیّت و بندگی ، گرچه درقرآن کریم آیاتی‌کـه متضمن این معنا هستند بسیار است لکن جمله کوتاه

نگارنده‌گوید : سوگند بعزت خدایتعالی سوگندی بسیار عظیم است ، ازآن جهت‌که‌شیطان باسوابقی‌که درجنبه ملکوتی داشت و واقف بعظمت این سوگند بود ، در داستان سجده برآدم، گفت ، فبعزتك لاغوینهم اجمعین ... براین اشاره‌کـه بعزت تو قسم‌گمراه گردانم اولاد آدم را غیرازبندگان پاك وخالص تو ، وبا ایراد این قسم در اراده خود استقامت نمود و به‌آمال خود رسید (که تفسیری جداگانه دارد) لذا میتوان‌گفت‌که عزت وجلال خداوندی مقام بسیارمؤثری است‌که هرکس به‌آن توسل جوید نتیجه خواهدگرفت .

فوق نفوذ تصرّفات خود مختارانهٔ مولا را در عبد تعلیل میکند و مشتمل است بردلیلی کـه میرساند هرجا و در حقّ هر کسی بندگی تصور شود حقّ مسلّم وعقلی مولا است که در آن بنده بعذاب تصرّف کند ، برای اینکه فرض شده‌کـه مولا و مالك اوست ، وعقل همینطورکه شکنجه وسایر تصرّفات وتکالیف شاقه را برای مولیٰ و نسبت به عبد خود تجویزمیکند و چنین حقی را باو میدهد ، تصرفات غیرشاقه را نیز برای او مباح میداند ، پس عقل حکم میکند باینکه مولا میتواند بهر نحوی کـه بخواهد در بنده خود تصرّف کند ، و تنها تصرّفاتی را تجویز نمیکندکـه زشت ومستهجن باشد ، آنهم نه ازجهت رعایت حال واحترام بنده بلکه ازجهت رعایت احترام خود مولیٰ واینکه اینگونه تصرفات زیبنده ساحت مولویت نیست و لازمه این معنا این است‌که بنده نیز باید درآنچه کـه مولایش اورا بدان تکلیف کرده واز او خواسته اطاعت وپیروی کند وبرای او درهیچ عملی‌که خوش‌آیند مولایش نیست هیچگونه استقلالی‌نخواهد بود ، چنانکه آیه شریفه **«بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول وهم بامره یعملون»** سوره انبیاء آیه ۲۶ نیز تا اندازه‌ای باین معنا اشاره دارد که میفرماید بلکه بندگان محترمیندکه درگفتارازاو پیشی نمیگیرند وبدستوراتش عمل میکنند ، وهمچنین‌آیه شریفه ۷۵ از سوره النحل **ضرب‌اللّه مثلاً عبداً مملوکاً لا یقدر علی شیء ...الخ** (اشاره بمعنای رقیّت وبندگی است) که میفرماید : خداوند بنده‌ای را مثل زده کـه ملك دیگریست وخود قادر برهیچ چیز نیست ، واینك آن را با آزاد مردی مقایسه میکنیم که ما از خزینه‌کرم خود روزی نیکوئیش داده‌ایم و او چون غلام کسی نیست آشکارا وپنهانی انفاق میکند ، آیا اینان مثل همند ؟

وجهاتی را کـه قرآن شریف در مسئله عبودیّت متعرض شده بسیار است ، ولکن دراینجا منظور ازبیان امام علیه‌السلام در فقره (الی من یذهب‌العبد الّا الیٰ مولاه) است‌کـه چون بمصداق بیاناتی‌که گذشت خدایتعالی مولا ومالك بنده است‌هم میتواندبه‌شکنجه وعذاب در او تصرف کند و هم میتواند او را مشمول رحمت گرداند و بنده را برمالك یارای هیچ اعتراضی نیست اگر اورا عزّت دهد ، اگر بفقر اندازد ، اگر بسوزاند ،

اگر نوازش کند ، پس (حال‌که امرچنین است) عرض میکند : کجا برود بنده غیر از بسوی مولای خود !!

تنها خدا پناهگاه بنده و مخلوق است

با شهامت میکنم سوگند یاد — کز تملّق رو نتابم در وداد
این قسم برعزّت است و برجلال — تا رهانم خود زرنج و از ملال
من نگردم از درت هرگز بدور — گر برانی با رئوفت یا بزور
چونکه دانستم تو نیکی برعباد — معرفت شد حاصلم انت الجواد
شد مرا الهام قلبی از کریم — که شوم در خطّه رحمت مقیم
چونکه‌هرجارو کنم درملك اوست — لاجرم رحمت فرا گیرد بدوست
روی خود را بنده گر هرسو کند — عاقبت باید بمولا رو کند
گربگویدکه چه کردی بندگی — گویمش دارم زتو شرمندگی
گر نباشم بنده مخلوق توام — جیره خوار از خوان مرزوق توام
پس دهد مخلوق تو براین گواه — که نباشد سوی خالق جز پناه
الغرض گر خلق تو یا بنده‌ام — چشم خود بررحمتت افکنده‌ام

الٰهی لو قرنتنی بالاصفاد و منعتنی سیبك من بین الاشهاد و دللت
علی فضائحی عیون العباد و امرت بی الی النار و حلت بینی و
بین الابرار ما قطعت رجائی منك ولا(۱) صرفت وجه تأمیلی للعفو عنك
ولا خرج حبّك عن (۲) قلبی انا لا انسی ایادیك عندی و سترك علیّ
فی دار الدّنیا .

خدای من ، اگرمرا درغلها وزنجیرها ببندی ودر میان دیده مردمان تلطّف را از من باز داری ، یا منع کنی عطایت را در محضر شهودان ، و دیده بندگانت را متوجه رسوائیهای من گردانی ؛ یعنی دلالت کنی برفضاحت و رسوائی من دیده بندگان را ؛ وامر کنی‌که مرا بآتش‌در کشند ، ومیان‌من‌و نیکان فاصله اندازی و حایل شوی مرا در مصاحبت بایشان یعنی مرا بآتش هجران از دوری محبّان خود بسوزانی ؛ (باتمام این حالات) !! نخواهم برید امیدم را ار تو ؛ یعنی قطع امیدم از تو نخواهد شد ، وروی توقع ازآستان‌کرمت برندارم ، یعنی سست نخواهم شد درآرزوی خود برای طلب عفو کردن ، ازتو (وازهمه بالاتر) دوستی تو از دلم بیرون نخواهد رفت ، یعنی بازنه‌ایستم ازعشق ورزی ومحبّت باتو!! ازآن جهت‌که نعمتهای تو درنزد من فراموش‌نشده وپرده

(۱) دربعضی نسخ ، و ما (۲) (من)

پوشیهایت را در دوران زندگانیم در دار دنیا ؛ ازیاد نخواهم برد .

تجسّم صحنه‌ای از حالات رستاخیز

بعد از آنکه امام علیه السلام عرض میکند کـه ای خدا : من هر که باشم (یا بنده یا مخلوق) ازآستان توروی نخواهم تابید وبیشگاه تورا رها نخواهم کـرد ؛ سپس ازنظر تائید این بیان و در مقام اصرار والحاح گریزی درکلام بکار برده و در عین آنکه میخواهد مقام رجاء خود را تثبیت کند یك‌سلسله مطالبی را ازحقایق ، درامرمعاد ایراد فرموده وصحنه بزرگی‌را ازعالم رستاخیزمجسّم مینماید ؛ وچون‌هرفقره‌ازاین بیانات‌ارتباط مستقیم یاغیرمستقیم بآیات قرآنی داشته لذا بطور اختصار به‌تشریح هریك جداگانه میپردازیم .

عبارت اول :

الهی لوقرنتنی بالاصفاد

این فقره ازدعا اشاره براین است‌که خدایتعالی درسوره ابراهیم‌آیه ۴۹ میفرماید: **وتری المجرمین یومئذ مقرّنین فی‌الاصفاد .** و این آیـه شریفه در ردیف سلسلـه عباراتیست ازحالات رستاخیز که خدایتعالی درشأن گروهی‌آورده است‌که : (اینطور میپندارندکه خدا ازستمکاری ایشان بی‌خبراست) .

یعنی قبل ازاین آیه بیانی داردکه میفرماید : مهلت میدهیم این گروه را وبتأخیر میاندازیم سزای آنها را تا روزیکه خیره شود درآن چشمها از مشاهده اهوال آن در حالیکـه صاحبان دیده ها شتابان باشند بسوی خواننده خود کـه ایشان را بعرصه محشر خوانند .

سپس وصف آن روز را تشریح‌کرده که آن روزیست که تبدیل‌کـرده میشود زمین بغیراین زمین وآسمان ؛ یعنی میفرماید : **یوم تبدّل الارض غیرالارض و السّموات وبرزوالله الواحد القهّار** (که این خود تفسیری جداگانه دارد) و بروز میکند در آن روز قهرخدای یکتای غالب .

و شاهد گفتار ما اینست کـه بعد از آن چنین ادامه میدهد : می بینی مجرمین را

بزنجیروغلها کشیده شده که پیراهن آنها از قطران (روغن زود شعله گیر) و رویهای ایشان را آتش پوشانیده است ، واین سزای کردار آنهاست که خدایتعالی هر نفسی را بآنچه کرده است پاداش میدهد .

قهر خدایتعالی را هم باید در نظر داشت

شاید خاطرخواننده عزیز ازافشای بیان قهروغضب الهی مضطرب شود ؛ و نگارنده هم خودکراهت دارد ازاینکه صفات قهّاریت خدایتعالی را زیاده توصیف کند ؛ ولکن ازآنجا که باید مطالب دعاو نظرمبارك امام علیه السلام وهمچنین مقام خوف ورجاءآن بزرگوار بطور شایسته‌ای آشکار گردد ؛ ونیزازنظر پیروی منویّات آن جناب وبطورکلی از نظر دستورات حقتعالی ؛ لازم‌میآید کـه بمسئله عقوبت و بروز صفت قهاریت توجهی کامل حاصل‌شود ؛ والّاازبیاناتی که‌قبلادرباب‌سعه رحمت خدایتعالی گذشت کاملامعلوم گردید کـه رحمت خدایتعالی برغضب او سبقت دارد ؛ وحقاً باید دانست که هرعقوبتی کـه مردم در آخرت بآن مواجه میشوند فقط وفقط پاداش وسزای اعمالیست‌کـه در دنیا مرتکب شده‌اند ، یعنی (جزاءً بماکانوا یعملون) واینکه درآیه مورد بحث خدایتعالی اشاره‌بعقوبت سخت درباره مجرمین کرده‌است ومیفرماید : تبه‌کاران را بغلها وزنجیرها بسته بند کرده وپیراهن آتشین برآنها میپوشانند ، این ازنظر همان ستمهائی است که این گروه در دنیا ازطریق نافرمانی ولجاجت بنفس خودکرده‌اند و الّا صفات‌عالیه حق منزّه و مبراست کـه کوچکترین ستمی بر کسی روا دارد ؛ و نگارنده در کتاب **(سرنوشت‌انسان)** از صفحه ۹۵ چاپ اول این بیان را بتفصیل متذکر شده است منتهی در اینجا از نظر اختصار و هم از آن نظر کـه خواننده نگرانی شدید پیدا نکند از تفسیر دراین باب، خودداری گردید .

اینست‌که امام علیه السلام کـه بطورکلی از بروز قهر و غضب خدایتعالی واقف است و از عذابهای (یوم عظیم) خائف‌است دراین فقرات ازدعا مقام تسلیم ومحبّت خود را آشکار کرده وحالت خوف ورجاء خود را چنین نمودار میکند : که ای خدا اگر امر فرمائی مرادرقیامت بغلهاوسلسله‌های‌آتشین بست‌وبند کنندکه **(ثمّ فی سلسلة ذرعها سبعون**

ذراعاً فاسلکوه) من هر گزامیدم ازتوقطع نخواهد شد وروی‌آرزویم را ازتونخواهم گردانید واز دوستی ومحبّت تو باز نخواهم ایستاد .

عبارت دوم

و منعتنی سیبك من بین الاشهاد

وهمچنین ای پروردگار : اگربازداری عطایت را ومنع کنی بخشش‌خود را ازمن درقیامت ؛ درآن روزیکه‌آماده شوند گواهان‌که‌اقامه شهادت کنند ؛ یعنی‌آن‌روزیکه خود فرمودی روزشهادت‌است (**یوم یقوم الاشهاد**) که‌مأموران گواه انبیاء یاملائکه یاحفظه و یا اعضاء و جوارح هر کدام اگر برکردار ناپسندم گواهی دهند و از اعمال خود خجل وشرمنده شوم بااینحال من امیدم ازتوقطع نخواهد شد وروی آرزوی خود را ازتو برنگردانم واز دوستی تو دست بردار نباشم .

عبارت سوم

و دللت علی فضائحی عیون العباد

شاید دراین‌عبارت زبان‌حال‌امام(ع)چنین باشد؛که‌ای پروردگارمن باآنکه میدانم افتضاح و رسوائی در روز قیامت عقوبتی بسیار سخت است و انبیا براین لسان از تو خواستند که (**ولا تخزنی یوم یبعثون یوم لا ینفع مال ولا بنون**) وبا اینکه من خود باهل ایمان همصدا هستم وازتو تقاضادارم‌که (**و لا تخزنا یوم القیٰمه**) وازشدت صعوبت این ماجرا مطلع هستم که‌اگردرروز قیامت (یوم تبلی‌السرائر) پرده ازکارهای ناشایسته‌ام برداشته شود ودرمیان دیده مردمان رسوا شوم وفضاحت اعمالم آشکار شود، پس بااینحال من امیدم ازتوقطع نخواهد شد ودست بردار ازتو نیستم ومحبّت تو ازدل خود بیرون نخواهم‌کرد .

عبارت چهارم

وامرت بی الی النار

وهمچنین شاید دراین بیان هم زبان حال چنین باشد . که ای پروردگار من اگر

درآن روز که س۸۲ ی ۱۸ **یوم لا تملك نفس لنفس شیئاً والامر یومئذ للّه** ، آن روزیکه مالك نشود هیچ نفسی برای هیچ نفسی چیزیرا وحکم و فرمان فقط از برای تواست‌که **(و الامر یومئذ للّه)** هیچ حکم کننده نباشد جزتو ، اگردرآن صحنه امرفرمائی‌که‌برانیدآنها راکه‌مستوجب‌آتشند بسوی دوزخ یعنی دستور دهی‌بمأموران خود ، آن مأمورانی که : س ۶۶ ی ۶ **علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون اللّه ما امرهم** نافرمانی نکنند تو را آنچه فرموده باشی برایشان و میکنند آنچه فرموده شوند ، واگراین امر تو شامل من شود کـه مرا بآتش در کشند وبدوزخم درآورند ؛ با اینحال هرگزامیدم ازتو قطع نخواهد شد وروی آرزوی را ازتو نگردانم وازعشق تو کناره نخواهم گرفت .

عبارت پنجم

وحلت بینی وبین الابرار

دراین بیان هم شاید اشاره چنین باشد ؛که ای پروردگار من باوجودیکـه میدانم جایگاه نیکان ومقام ابرار دربهشت جاودانیست که : **انَّ الأبرار لفی نعیم** ، وایشان در کمال تنعم و استراحت برتختها وسریرهائیکه مرصع است تکیه زده ونظر میکنند در آنچه آنهـا را شادمانی بیفـزاید و مصاحبند با بهترین خلق تو کـه س ۴ ی ۶۹ **فاولئك معالّذین انعم اللّه علیهم من النبیّین والصّدیقین والشّهداء والصّالحین وحسن اولئك رفیقا** با اینحالت اگرمیان من ومیان ایشان را حایل سازی ومرا از مصاحبت نیکان محروم داری و در آتش هجران از فراق نکو رویان مـرا بسوزانی ، دست از دامـن تـو بـرنخواهـم داشت و امیـدم را از تـو قطـع نکنم و در عشـق خـود ثابت وپایدارم .

تعبیری عجیب ونکته‌ای بسیار جالب

ازآنجاکه فرمایشات امام علیه السلام باطن وظاهری داردکه هم درمقام تفسیر وهم دربیان تأویل میتوان از آن استفاده کرد ، اینك پس از تفسیر بیانات مورد شرح نگارنده را تعبیری بخاطررسیدکه‌شاید بزرگان اهل دین را بشگفت‌آورد ؛ ولي چون اینهم خود

یك حقیقتی است کـه با کوچکترین دقت میتوان واقعیت آن را دریافت ، لذا بیان آن را بیمورد ندانسته وچنین متذکرمیشویم که : که امام علیه السلام درعین حال کـه دراین بیانات نکاتی را ازاصول عقاید درامرمعاد بکار برده وحقایقی را ازآیات قرآنی‌مطرح کرده است ، دراین‌سلسله ازعبارات اشاره‌بسر گذشت‌خودفرموده واسراریرا درداستان تاریخی واقعه کـربلا فاش کرده است ؛ و میتوان گفت‌که صدور این بیانات از طـرف او علیه السلام بدون توجه بآن واقعه نبوده و اگـر هم چنین نباشد این بیانات قابل اشاره با سر گذشت آن جناب میباشد .

حال توجه خودرا باین نکته معطوف دارید ودرخاطرخود صحنه مصائب وارده بآنحضرت را در واقعه عاشورا مجسم سازید تا مفهوم واقعی بدست آید .

اینکه در عبارت اول عرض میکند (الهی لو قرنتنی بالاصفاد) شاید اشاره براین باشد :که ای خدا آن زمان‌که پس‌ازواقعه عاشورا مرا اسیرکردند وبسلسله‌های زنجیر بسته غل جامعه بگـردن انداختند امیدواری من بتو بود وروی از تو برنتافتم ودلمرا ازمحبّت تو خالی نکردم .

ودرعبارت دوم که‌عرض میکند (ومنعتنی‌سیبك من بین الاشهاد) شاید اشاره براین باشد : که ای خدا آن زمان‌که درظاهرامرسلب شد عطای تو ازمن ، یعنی آزادی من گرفته واسیرشدم ودرجلوچشم مردمان مرا باسارت میبردند و گواه‌بودند براین ماجرا (رؤس الشهداء) سرهای بریده‌ایکـه بشهادت تاریخ همراه اسیران بودند و یا محصور بودم بین شهودان دیگرکـه درواقعه کربلا شرکت داشتند ، آن هنگام هم امیدواری من بتو بود وروی ازتو برنتافتم ودلمرا ازمحبّت تو خالی نگذاشتم،ودر عبارت سوم‌که عرض میکند (ودللت علی فضائحی عیون العباد) شایداشاره چنین باشد ، که ای خدا ، آن زمان ، پس از واقعه کربلا که مرا باسارت بجانب‌کوفه وشام میبردند ، و در ظاهر امردیده مردم بفضاحت این ماجرادلالت میشد باآنکه‌دراثرشادمانی ایشان صحنه‌های افتضاح آوری بوجود میآمد ؛ آن زمان هم امیدواری من بتوبود و روی ازتو برنتافتم ودلمرا ازمحبّت تو خالی نگذاشتم .

ودر عبارت چهارم‌که عرض میکند : (و امرت بی‌الی النّار) شاید این دوزخ اشاره بمحل اقامت دوزخیانی باشدکه درآن زمان دربلاد شام حکمروائی‌داشتند وچنین امر شده بود که آن جناب را باسارت بنزد آن ستمکاران بی باك برند ؛ وشاید اشاره‌چنین باشد:آن‌زمان که مرا باسیری بسوی‌آتشکده وخرابات‌آتش‌زای‌شام بردند،امیدواری من بتوبود وروی ازتو برنتافتم ودلمرا ازمحبّت توخالی نگذاشتم، ودرعبارت پنجم که عرض میکند (وحلت بینی وبین‌الابرار) اشاره براینکه ، ای خدا آن زمان که مرا از نیکان‌جدا کردی ، آن زمان که میان من وپدربزرگوارم وشهداء دیگرفاصله‌انداختی آن زمان‌که‌بدرد فراق مرامبتلاکردی ، باآنهمه مصائب که برمن وارد آمد امیدواریم بتوبودوروی ازتو برنتافتم ودلمرا ازعشق ومحبّت توخالی نگذاشتم .

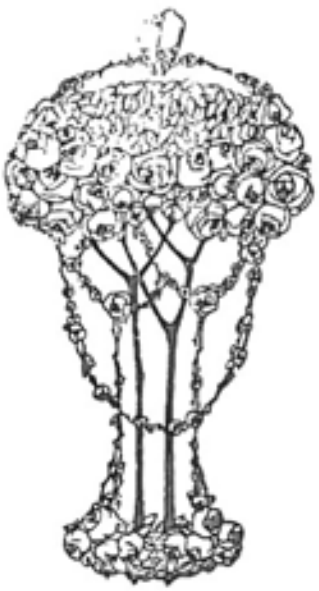
ودراین تعبیرقابل توجه آنست که امام علیه‌السلام بعد از ایراد این سلسله ازبیانات خود مثل اینکه اشاره این مصائب را بدوران زندگی در دار دنیا مینماید وعرض میکند : انالاانسی[۱] ایادیك عندی وسترك علیّ فی دارالدّنیا،اشاره براینکه فراموش نمیکنم‌که من را ازاین مصائب رهانیدی ورسوائی‌محرکین واقعه را آشکار کردی وازیاد نخواهم برد نعمتهای تورا در دار دنیا که سربلند و ارجمندم کردی و فضاحت آن مصائب را پوشانیدی .

درپایان میتوان چنین اظهارنظر کرد ؛که در این بیان تعلیماتی است که امام علیه‌السلام باهل ایمان داده است تا در مقابل مصائب شکیبائی داشته باشند و هیچگاه از رحمت خدا مأیوس نشده و روی آرزوی خود را از اوسبحانه نگردانند و در عشق ثابت وپایدار باشند .

مقام تسلیم
(در شرح فقرات دعا)

ای خدا گر از درت رانی مرا — یا بسوی دوزخت خوانی مرا
گر بزنجیرم ببندی هردو دست — یا زبار غم دهی پشتم شکست

گـر کنی ازخود زمن سلب عطا / یا مکافاتم دهی اندر خطـا
گـر کنی در نزد خلقم افتضاح / یا برسوائی کنی حکمی مباح
گر بود امرت مرا امری عظیم / یا در آتش سازیم دائم مقیم
گر کنی از من تو نیکان را جدا / یا کنی من را بـه بد نامی ندا
کی کنم هرگـز زتو قطع امید / چونکـه برلا تقنطو دادی نوید
همچنین دارم امیدی بس نکو / کـه نگردد رویم از این آرزو
یك سخن دارم مهمتر در بیـان / گر رود برمن ستمها در جهـان
هرگز از عشقت نگیرم من کنار / خارج از قلبم نباشد حُبّ یار
آنهمه احسان و اکـرام و نعیم / که مرا در این جهان کردی سهیم
وان دیگـر ستّاریت در هرزمان / که نکـردی قبح کـردارم عیان
جمله از یادم نخواهد شد برون / تا کـه باشد عشق تو در اندرون



يا سيّدي (۱) صلِّ على محمّدٍ وآلِ محمّدٍ واخرِجْ حبَّ الدّنيا من قلبي

واجمعْ بيني و بين المصطفى واله ۲ خيرتك من خلقك و خاتم النّبيّين

محمّدٍ صلّى الله عليه و آله و انقلني الى درجة التّوبة اليك و اعني

بالبكاء على نفسي.

ای آقای من ؛ درود فرست برمحمد وآل محمد ، وبیرون کن دوستی دنیا را ازدل من که (حب الدّنیا رأس کلّ خطیئة) وجمع کن میان من ومیان برگزیده‌ات محمد وآل اطهار او ؛ که خاتم پیغمبران است ، یعنی محشور کن مرا با این جماعت که بهترین خلق تو و بهترین مصاحبند (فاولئك مع الّذین انعم الله علیهم من النبیّین والصّدیقین والشّهداء والصّالحین وحسن اولئك رفیقا) . ومرا بدرجه توبت وانابت بسوی خود منتقل فرما ؛ یعنی وادار کن مرا که توبه کنم وبسوی تو باز گردم (که خود فرمودی : ویتوب الله علی من یشاء) ویاری کن مرا که گریه کنم بحال خود ، یعنی گریه کنم ازصعوبت مراحلی که درپیش داشته ودرانتظار من است .

امام (ع) حاجت مهم را پیوست با صلوات تقاضا میکند

همانطورکه قبلا گذشت امام علیه السلام هر گاه حاجت مهمی داشته دراول درود برسول

(۱) دربعضي نسخ (یاء) ندا وصلوات ندارد ۲ ـ (وآله) ندارد

اکرم فرستاده و سپس اظهار حاجت کـرده است؛ ودر اینجا از نظـر اهمیّت موضوع؛ عبارت دعا را فیمابین دو صلوات قرار دادهوبدینوسیله خواسته است امرمهمی راآشکار نماید؛ وشکی نیست از اینکه صلوات برپیغمبر قبول میشود وباید گفت خداکریمتراز آنست که مقدّم ومؤخّر یك دعا را اجابت‌کرده ومیان آنرابی اثر گذارد چون صلوات برپیغمبرﷺ از اوسبحانه محجوب نباشدوآنچه هم بدان‌پیوست است درمسیراجابت قرار گرفته است ودر باب صلوات وفضیلت آن واجابت دعا از تأثیر برکت‌آن مطالبی در صفحه ۲۶۵ همین کتاب آورده شده و اینك گفته میشودکه بیانی راکـه امام علیه‌السلام بـین این دو صلوات ایراد فرموده از برای اصلاح امور آخرت امری بسیار مهم است چون منشأتمام خطاها ونادرواقیهاوبیچارگیها محبّت بدنیا داشتن است واو علیه‌السلام تقاضای خروج محبّت دنیا را ازقلب خود کرده است .

واما نکته دیگری‌که امام علیه‌السلام در این عبارت بکار برده : آنست‌که پس از تقاضای مراوده ومصاحبت ویامجالست باپیغمبراکرم ، مقام ومنصب‌آن بزرگوار را درخاتمیّت رسالت معرفی کرده ودر واقع ختم نبوّت را دراین فقره ازنظرقرآن اعلام‌کرده است ، که معنای‌کریمه‌س ۳۳ ی۴۰ **ماکان محمّد ابا احد من رجالکم ولکن رسول‌الله وخاتم‌النبیّین** ، را بخوبی‌آشکار نموده وبیانی را از برگزیدگی وشخصیت آنحضرت بقالب الفاظ ریخته است .

واینك بحث ما درعبارت مورد شرح بیشتر درباره مذمّت دوستی ومحبّت بادنیاست که این موضوع ازنظر ائمه اطهار سلام الله علیهم اجمعین قابل اهمیّت بوده ومردم را برحذر داشته‌اند ودر اول باید این توجه را حاصل‌کردکه خدایتعالی خود درباره دنیا چه فرموده وسپس بگفتگوهای دیگر دراین باره بپردازیم .

دنیا خوبست ولی ....!!

اینکه بزرگان عالم آنهمه مذمت ازدنیاکرده‌اند نه‌آنکه نظر ایشان اینست کـه دنیا خود فی‌نفسه بد باشد چون خدایتعالی چیزیرا که اساس خلقت برآن استوار است بد خلق نمیکند و اصلاً هیچ چیزیرا در عالم بیهوده ایجاد نکرده است قوله تعالی (**ربّنا ما خلقت هذا باطلا**) پس آنچه را

کـه در باره مذمّت دنیا گفته شده است ازحقیقت دنیا نبوده بلکه ازعلاقه ودلبستگی مردم است نسبت بمتاع والتذاذ مجازوظاهرفریبنده‌آن والّادرحقیقت ، دنیاوتشکیلات آن خوب وبسیار نیکو میباشد که میتوان از آن تمتّع کامل گرفت بلکه باعتباری دنیا بهترین وسیله وجایگاهیست کـه هرکس میتواند درایام معدود زندگانی خود استفاده کامل ازآن کـرده و تأمین آتیه نماید ، یعنی درمقابل‌آن دوران زندگی کوتاه دردنیا میتواند مقام شامخی دریك حیات جاودانی برای خودکسب کرده وخود را برای همیشه بسعادت سرمدی برساند ؛ منتهی باید توجه کرد کـه آیا چگونه باید دراین دنیـای خوب ! زیست کرد وتا چه حد میتوان علاقه بآن و متاع آن پیداکرد تانتیجه مطلوب حاصل شود البته در این باب کتابهـای بسیاری نوشته شده و دستورات جامـع برای زندگانی دنیا را بطور شایسته داده‌اند ودراینجامجالی برای گسترش این بحث نیست، ولی همینقدر متذکّرمیشویم کـه هرعلاقه ومحبّتی که از راه التذاذ یاغیرآن در دنیـا حاصل شود اگربکارآخرت بیاید ممدوح ومستحسن است ودرغیراین صورت هرتمتّعی کـه ازپی اصلاح امرآخرت نباشد و در تهیه سفر عالم قدس بآن احتیاجی نبوده باشد ویا هردلبستگی بدنیاکـه از روی هوی[1] و هوس نفس باشد مذموم و ناپسند بوده واین همان محبّتی است که باید ازخدایتعالی تقاضای خروج آن را ازدل‌کرد .

دنیـا و زندگـانی در آن
ازنظرقرآن

آنچه درقرآن مجید درباب دنیا آمده است بیشتردرمورد زندگانی و متاع آنست واشارات‌آن براینست کـه هرکس برای آراستگی خود باید فریب دنیـا را نخورده وبا سباب و تجمّلات و متاع آن دلبستگی پیدا نکند وآیات بسیاری بابیانات مختلف دراین زمینه تکرار شده‌که شاید جامعترین آنهـا این آیه شریفه باشد سوره الحدید آیه ۲۰ **اعلموا انّما الحیوة الدّنیـا لعب و لهو و زینة و تفاخر بینکم و تکاثر فی‌الاموال والاولاد کمثل غیث اعجب الکفّار نباته.....** الیٰ‌آخرآیه

بدانید ای طالبان دنیا جزاین نیست که زندگانی این سرای بازیچه است ؛ وتعب

ورنج درطلب متاع آن بیفایده ؛ مانند ملاعب ومتاعب اطفال کـه فایده برآن مترتب نمیشود ، و مشغولیاتی است‌کـه بسبب اشتغـال شما بآن باز میمانید از مراتب عظیمه اخرویه ، وآرایشی است درمطاعم خوشگوار وملابس نیکو و منازل دلکش ومراکب زیبا وغیرآن ؛ ومفاخرت‌کردنست درمیان یکدیگر بسبب نسب عالی وجاه و منازل ؛ ومباهات نمودن در کثرت مالها وشمارش آن وبسیاری فرزندان .

سپس حقتعالی در دنبال آیه شریفه بی اعتباری دنیـا و سرعت زوال آن را تمثیل فرموده ؛ باین مثل : که دنیا مانند بارانست‌که برزمین کشته ببارد وتخمهاکه‌دراواست زود بروید وراست بایستد وبجهت طراوت بشگفت‌آورد ،کافران را از روئیده شدن‌آن یعنی متعجب سازد آن گیاهان ناگرویدگانراکه‌اعجاب ایشان بزینت دنیا بیشتراست برخلاف اهل ایمان زیراکه مؤمن چون امری معجب مشاهده مینماید فکر او منتقل میشود بقدرت صانع آن پس سبب تعجب او درآن نبات قدرت الهی میشود نه طراوت و نضارت آن و کافر فکر او در نمیگذرد ازآنچه احساس آن نموده ، بلکه مستغرق امرمحسوس شده فکرخود را مقصور میدارد برتعجب نمودن درآن واصلا در خالق‌آن تفکّر نمینماید ؛ حاصل‌آنکه دنیا چون نباتیست‌که‌ازباران روئیده شده باشد باکمال تری وتازگی پس خشك گردد بیکی ازآفات‌آسمانی یاازضی پس بینی‌آنرا زرد بعداز سبزی وخرّمی سپس بعد از زردی درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده ، یعنی مآل دنیا نیزچنین است‌که چند روزی سبزوخرم بوده وبعد ازآن ، آن سبزی وخرّمی‌خشك شده وبباد حوادث متلاشی گردد (یاآنکه دوران حیات زندگی تشبیه برآن است‌کـه چند صباحی بجوانی وشادابی گذرد وبعد ضعف پیری در رسد وآخر باوزش باد مرگ تمام تازگیها وطراوت را ازبین ببرد ، وخلاصه نتیجه چنین است که(وما الحیوةالدنیا الّامتاع الغرور) ونیست زندگانی‌دنیامگرمتاع ومایه فریب ویابعبارت دیگردرآیه۳۲ ازسوره‌الانعام : **وما الحیوةالدّنیاالّالعب‌ولهو** ونیست‌زندگانی‌دنیامگربازی‌کودکان ومشغولی بیخردان یابمعنای دیگـر : نیست زندگانی دنیـا مگر مشغولی بامر باطل لاطائل وبازی به چیز وشیء بیحاصل ، خلاصه‌آنکه حقیقت دنیا و آنچه کـه مردمرا

ازطریق حق بازمیدارد خدایتعالی درآیه‌ای آورده واز دلبستگی بآنها مردمرا برحذر داشته است و چنین میفرماید : س ۳ ی ۱۴ **زیّن للنّاس حبّ الشّهوات من النّساء والبنین والقناطیر المقنطرة ....الخ** یعنی زینت داده شده است برای مردم دوستی آرزوهای نفس از زنان وپسران وزر وسیم وجواهرات ومراکب زیبا ودلبستگی بانعام (چهارپایان) وکشت وزراعت که اینها همه متاع زندگانی دنیا است ولی متاع آخرت که نزد خداوند است بمراتب ازاینها نیکوتراست یعنی ای مردم روی از حطام فانی دنیا برگردانید ومتوجه ثواب جاودانی باشید؛ودرآیات دیگرخدایتعالی حقیقت دنیاو مثل زندگانی درآنرابروجه‌دیگر آورده از جمله در آیه ۲۴ ازسوره یونس وهمچنین آیات دیگری درباب غرور وفریب دنیا آورده که ذکرهریك بطول می انجامد ؛ ولی همینقدر متذکّر میشویم که خدایتعالی درآیه‌ای چنین اشاره میفرماید : آنهاکه دوست میدارند زندگانی دنیا را ودنیا را برآخرت ترجیح میدهند وباز میدارند مردم را از راه حق ، یعنی مردمرا متوجه دوستی دنیا کرده وبراه کج وامیدارند آنها در گمراهی آشکار وضلالت بعیدند ، قوله تعالی : س ۱۴ ی ۳ **الّذین یستحبّون الحیوة الدّنیا علی الاخرة ویصدّون عن سبیل اللّه و یبغونها عوجا اولئك فی ضلال بعید ،** وازاینجهت است که امام علیه السلام خواستار خروج حب دنیا را ازقلب خود شده ، و عرض میکند : (واخرج حبّ الدّنیا من قلبی)

دنیا از نظر رسول اکرم (ص) درخبراست که روزی رسول صلی الله علیه و آله باجمعی از صحابه ببزغاله مرده‌ای میگذشت دیدکه متورّم ومتعفّن شده ودر کنار راه افتاده، فرمود که کیست این را بدرمی خرید کند ، گفتند یارسول‌الله او در زندگی بیك درم نمی‌ارزید اکنون که مرده است وگندیده وآماسیده شده چه کس اورا بدرمی میخرد؟ فرمودکه بخدا قسم که دنیا نزد حقتعالی حقیرترازاین بزغاله است .

دنیا از نظر امیرالمؤمنین (ع) اخبار وآثاریکه درمذمّت دنیا ومحبّت وبیوفائی وکمی منزلت آن وارد شده بسیار است و در کلمات ائمه معصومین مخصوصاً امیرالمؤمنین علیه السلام بقدری آمده است که تأمّل در آنها دل را ازدنیا سیر وآدمی را از

تربیت آن دلگیر میکند وهر کس به خطب ومواعظ آن بزرگوار که در نهج البلاغه وغیرآن مذکوراست توجه نماید پستی‌مرتبه دنیا وردائت‌آنراخواهد دریافت و گمان نمیرود کسی بهترازآن بزرگوار دنیا را آنطور که هست معرفی کرده باشد .

از تفسیر منهج الصّادقین درلذت دنیا

امیرالمؤمنین ﷺ عمار یاسررا گفت : ای عمار ؛ برای دنیا غم مخور که جمله لذّات دنیا شش است ، مطعوم ومشروب وملبوس ومنکوح ومرکوب ومشموم .

شریفترین مطعومات عسل است کـه آن لعاب مکس است و بهترین مشروبات آب است که‌جمله حیوانات درآن مساوی است ونیکوترین‌مشمومات مشك است وآن خون آهواست وزیباترین مرکوبات‌اسب‌است که‌راکب‌آن‌درمظنه هلاکت‌است ونفیس‌ترین ملبوسات دیبـا است و آن تنندهٔ‌کرم است و معظم فوائد منکوحات مواقعه است و آن ادخال مجرای بول است درمجرای بول دیگـر وچون معظم لذّات دنیـا مبتنی براین امور خسیسه دنیه است پس معلوم است که قدر وخطراو تاکی باشد .

ونیزدرآن تفسیرآورده : که امیرالمؤمنین ﷺ را گفتند کـه ما را صفت دنیا کن فرمود : **الدّنیا اوله بکاء واوسطه عناء وآخره فناء** اولش گـریه است و میانش غم واندوه وآخرش نیستی است .

از نهج البلاغه دنیا از نظر امیرالمؤمنین(ع)

ترجمه ـ (ای مردم !) شما را از دنیـا برحذر میدارم ، زیرا دنیا جای پایداری نیست وفرودگاهی کـه درآن آب و گیاه طلبید نمیباشد ، بچیزهای فریبنده خود را آراسته،وبآرایش خویش مردمرافریب داده است ، وسرائیست نزد پروردگارش خوار وپست ، پس‌حلال آنرا بحرام ونیکوئیش را ببدی وزندگانیش را بمرگ وشیرینیش را بتلخی آمیخت، خدایتعالی برای دوستانش آنرا صاف وگوارا نگردانیده ، و بدشمنانش از دادن آن بخل نورزیده (بلکه گشایش و نعمتهای بسیار بآنهـا بخشیده) خیرونیکوئیش اندك است ، وشرّ و بدیش آماده ، وگـرد آمده‌هایش فانی ونابود ، و دولتش از دست رفته وآبادیش خراب میگردد .

ودرخطبه دیگر میفرماید : شما را (از دل بستن بدنیا) برحذر میدارم زیرا دنیا (بکام دنیا پرستان) شیرین (ودرنظر آنان) سبزوخرم است ، بخواهشهای بیهوده پیچیده شده است وبزیورهای اندك مردمرا بشگفت‌آورده شاد مینماید وبرای‌آرزوها وفریب، خویش را آرایش نموده ؛ شادی‌آن پایدار نیست بسیار فریبنده وزیان رساننده است، بسیار فریبنده‌ایست‌که هرچه درآنست میفریبد ، وفانی شدنی است‌که هر که درآنست نابود میشود خیرونیکوئی درهیچیك ازتوشه‌های‌آن نیست مگردرتقوی وپرهیزکاری؛ چه بسیار است کسی‌که بدنیا اعتماد ودلبستگی‌داشته ودنیا اورا دردمند میسازد ؛ وچه بسیار است کسیکه بدنیا اطمینان داشته و دنیا اورا برخاك میاندازد و چه بسیار است کسیکه دارای مرتبه بزرگ بوده و دنیا او را کوچك و پست میگرداند ؛ وچه بسیار است کسیکه دارای افتخار وخودخواهی است دنیا اورا ذلیل وخوار مینماید .

ونیز درخطبه دیگرمیفرماید : واز دنیا دوری نمائید وبآخرت مشتاق وشیفته‌باشید، و پست ندارید کسی را که تقوی بلندکرده (پرهیزگاران را خوار مشمارید) وبلند ندانیدکسی را که دنیا بلندکرده .

آگاه باشید دنیا بزن فاجره‌ای ماندکه خود را بمردان نشان داده روی بگرداند وبه اسب سرکشی ماند که هنگام حرکت توقف نموده فرمان نبرد .

و از کلمات قصار آنحضرت است
در باره دنیا

دنیا بازار زیانکاریست ، دنیا طلبی ذلیل وخوار میکند شخص را ، دنیا بمنزله سایه‌ایست‌که زایل میشود ؛ دنیا محل عبور است برای آخرت ، رغبت در دنیا سبب بغض ودشمنی است ؛ دنیا محل‌آفات است ، بیرون کنید دنیا را از دلهای خود پیش‌از خارج شدن‌جان‌ازبدنهای‌شما ، پس در دنیا امتحان میشوید وبرای غیردنیاکه عالم آخرت باشد خلق شده‌اید ؛ بپرهیزید از حبّ دنیا بدرستی‌که اصل هرخطا و گناهی و معدن هربلیه حبّ دنیاست ؛ دنیا خانه‌ایست ببلا معروف وبه بی وفائیها موصوف ؛ واگردرکلمات قصارآنحضرت توجه شود درذیل عبارت (انّ الدّنیا) یعنی مترادف باین

عبارت‌که میفرماید : انّ الدّنیا دار محن ومحل فتن؛مطالبی بسیارآورده‌که همه حاکی ازمذمّت دنیا ودر واقع تنبهی برای اهل ایمان است .

بااینحال‌که مذمّت دنیا را ازنظرقرآن و گفتار بزرگان دانستید ، معلوم گردیدکه چه‌تقاضای بزرگی‌حضرت سجّاد بعد ازایراد صلوات برمحمّد وآل محمّد ازخدایتعالی کرده‌که عرض میکند (واخرج حبّ‌الدّنیا من قلبی) وازآنجا که این موضوع نزد آن بزرگوار اهمیّت شایانی داشته درخلال بعضی دیگر از گفتارهای‌خود متذکّرشده واز جمله درپایان مناجات پانزدهم خود بلسان دیگری عرض میکند : واخرج حبّ‌الدّنیا من قلوبنا کما فعلت بالصّالحین من صفوتك و الابرار من خاصّتك یعنی و بیرون کن محبّت‌دنیا را ازدل ما همچنانکه درباره‌بندگان برگزیده‌صالح ونیکان‌خاصت‌کرده‌ای.

در بیان فقرات مورد شرح ومذمت دنیا

۱

ای درود و رحمتت برمصطفی — آن پیمبر مظهر لطف و وفا
از تو خواهم حاجتم سازی روا — چون بهردردی تورا باشد دوا
اول آن حاجت‌که آید در قبول — این درودم را رسانی بررسول
بعد از آن دارم تقاضائی فزون — حُبّ دنیا از دلم سازی برون
دیگرم سازی بمه رویان انیس — تا شوم در نزد محبوبان جلیس
آرزو باشد مرا در هرجهان — که به پیوندم بجمع گلرخان
باشم اندر خدمت ختم رسل — آنکه هادی شد خلائق را سبل
پس بسوی (توبه) سازم منتقل — تا در ایمان درجه گیرم مستقل
یاریم درگریه کن برنفس خویش — چونکه دارم سختی دوران به‌پیش
بارها گفتم که دنیا بی وفاست — هردلی خالی زحبّش با صفاست
کس اگر بندد براو دل،مرده‌است — گررها کردش یقین دان زنده است
پس اگر خواهی حیات جاودان — حبّ او از دل برون کن هرزمان

فقد افنیت بالتسویف والامال عمری وقد (۱) نزلت منزلة الایسین من خیری فمن یکون اسوء حالا منی ان انا نقلت علی مثل حالی الی قبر لم (۲) امهده لرقدتی و لم افرشه بالعمل الصالح لضجعتی

پس بتحقیق که نیست و نابود کردم عمر خود را بآرزوهای بیهوده ؛ وتباه کردم روزگار خود را ببازیچه های کودکانه ، (یعنی چقدر امروز و فردا کردم واصلاح امر خود را بتأخیر افکندم غافل ازاینکه ناگاه امر خدا در رسد و آواز الرّحیل بگوش آید که من هنوز بربستر غفلت آرمیده ودیگرکار ازکار گذشته است) .

و همانا که فرود آمدم درمقام ومنزل آنانکه از خیروخوبی خود نومید شده‌اند ؛ (یعنی کارم بجائی رسیده که دیگر ازخیرخود مأیوس شده‌ام) پس کیست بدحال تر از من ؟ اگرمرا منتقل کنند بمثل این حالت سوئی که اکنون بدان اندرم (باینحالت و وضع فعلیم) بسوی قبریکه آماده نکرده ام آن را برای خوابگاه خود ، و آراسته نکرده‌ام آن را بکارهای نیکو و شایسته برای آرامگاه ابدی خود ، یا براین معنا ، کیست که حالش خراب‌ترازحال من باشد اگر بااینحال اورا بسوی قبری برندکه جهت آرامش خویش فرشی ازعمل صالح برآن نگسترانیده است .

واین عبارت اشاره بقول حقتعالی میباشد که درآیه ۴۴ از سوره الرّوم میفرماید : **ومن عمل صالحاً فلانفسهم یمهدون** وهر که‌کارنکو کند پس برای نفس خودتمهید

(۱) بعضی نسخ ، وقد نزلت نفسی منزلة الایسین من الخیر
(۲) قبری ولم امهده

فراش میکند ؛ با اشاره به بیان امام علیه السلام یعنی کسی کـه کار شایسته کرد ؛ برای خود ومضجع خود درپناهگاه گور بستری نرم میسازد وآن را باعمال صالح مزیّن وآراسته مینماید ولذا عرض میکند : (ولم افرشه بالعمل الصالح لضجعتی) .

عمل صالح چیست؟ بطور کلی اعمـال صالح بجا آوردن واجبات و خودداری از محـرمات در احکام دین است ، بروجهی کـه عمل (خالصاً لوجه‌الله) باشد ؛ ولکن صالحترونیکوتر،آن عملی است کـه از حدود وجوب تجاوز کرده ودرمقام استحباب درآید ، چون درمرحله اول از نظر دین امری درادای وظیفه است ودرمرحله دوم امری از روی شوق وعلاقه ؛ و البته قبولی در هردو مرحله منوط بتقوی و پرهیز کاری است کـه فرمود : **انّما یتقبل‌اللّه من المتّقین** ، واین نکته را باید توجه داشت کـه عمل نیکو بردوقسم است یکی‌آنکه آدمی تنهـا خود را ازآن بهره مند مینماید مانند نماز وروزه در واجبات وخواندن نافله درمستحبات ؛ و دیگر آنکه درظاهرمردم ازآن بهره مند میشوند چون‌خمس وزکوة دادن درواجبات‌ومسجد ساختن و آبیاری وپل سازی و سایرکارهای عام المنفعه درمستحبّات ، وبلاشك میتوان گفت هرعبادت یاهرعملی‌که دیگران از آن منتفع میشوند ارجح واولی بوده وعامل آن ذینفع‌تراست ، چون بطورکلی بازگشت تمام اعمال چه ازحسنات و چه در سیئات بنفس خود آدمی است واین خود بحثی جداگانه دارد که خدایتعالی بروجوه مختلف درقرآن مجید متذکّر شده وصریحترین آنها عبارتی است که در دومورد میفرماید:

س ۴۱ ی ۴۶ و س ۴۵ ی ۱۵ : **من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساء فعلیها** وباید دانست که درپاداش اعمال بمصداق **انّ اللّه‌لا یضیع اجرالمحسنین** خدایتعالی کوچکترین اجری را ازنیکوکاران ضایع نخواهدکـرد ولواینکه آن پاداش در امور مادی ویاشهرت وکسب مقام دردنیا بوده باشد وازاینجاست‌که هرعملی که مستلزم اجر نیکوازطرف خدایتعالی‌باشد نمیتوان آن را در ردیف اعمال‌صالح‌آورد واعمال صالح باید شایستگی آن مقامی را داشته باشد که خدایتعالی‌درقرآن مجید بعاملین‌آن وعده کرده است که فرمود:س ۲ ی ۲۵ **و بشّر الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات انّ لهم**

جنّات تجری من تحتها الانهار... وبشارت ده آن کسانی را کـه ایمان آورده‌اند وکارهای شایسته کرده‌اند بآنکه ازبرای ایشان است در آخرت بوستانهای متعدده که ازغایت اشجار روی زمین آن پوشیده باشد ودرآن انواع میوه‌های متلونه وطعامهـای مختلفه بوده باشد . پس هرعملی‌که عامل‌آن را درآخرت مستحق بهشت کند آن عمل صالح است و الّا اعمالی‌کـه دردنیا اجرآن بعامل داده میشود جزء حسناتی است‌کـه اغلب از مردمان بی‌ایمان هم‌در مقابل، اجر خود را در این دنیا گـرفته و در آخرت بی بهره‌اند .

نظر قرآن مجید
در باب صالحین و پاداش نیکوکاران

تمام گفتگوهای انبیا وتمام تلاشی کـه پیغمبران درامر خداشناسی بکار برده‌اند فقط برسراین‌موضوع‌است‌که‌مردم‌را باصل وظیفه‌خودکه انجام کردار نیك و عمل صالح است‌آشنا نمایند واگر بدیده تعمق به مطالب قرآنی‌نظرافکنیم خواهیم دید دربیشتر موارد کـه سخن ازایمان بخدا درمیان آمده است عمل صالح را یادآور شده و ایمان بخدا را توأم بانجام کردار شایسته کرده است و بطوریکه نگارنده دراین موضوع در بیانات قرآنی دقت کرده است شاید ۷۱ مورد باشد که خدایتعالی بروجوه مختلف در بیشترموارد که **(من آمن)** آورده **(وعمل صالحاً)** را درعقب‌آن متذکرشده و یا اکثر جائی که **(والّذین آمنوا)** را آورده **(وعملوا الصالحات)** را یادآور شده است .

واین امر نشان میدهد کـه چگونه امام علیه السلام دراین بیان کوتاه باب بزرگی را از اوراق قرآنی گشوده وتعلیم میدهد که تمام گفتگوها در کتاب آسمانی از خدا پرستی وارسال رسل وتشکیلات امرآخرت ازبهشت ودوزخ برسرهمین یك موضوع است‌کـه ایمان بخدا باید توأم بانجام اعمال صالح باشد تامنظور خلقت تأمین شده و آنها کـه شایسته‌اند در رحمت واسعه الهی‌قرار گیرند والّا ایمان بخدابدون توجه بانجام‌کردار نیك وعمل صالح هیچگونه نتیجه برآن مترتّب نخواهد بود .

حال باوجودیکه‌این بحث خود شرحی بسیط دارد نگارنده ازتفصیل‌آن خودداری

کـرده و برای روشن شدن موضوع و اهمیّت بیان امام علیه السلام اکتفا باصل وترجمه چند عبارت ازآیات کریم رامینمائیم .

ایمان باید توأم بعمل صالح باشد

به بینید چگونه خدایتعـالی پاداش نیکوکاران را بروجوه مختلف بیـان داشتهو میرساندکه ایمان بدون عمل صالح بی نتیجه است .

سوره البقره آیه ۸۲ **والّذین آمنوا وعملوا الصّالحات اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون** وآنانکه گرویدند بخدا واعمال نیکو وپسندیده بجای‌آوردند آن گروه اهل بهشت ودرآن جاودانند.

سوره الکهف آیه ۸۸ : واما کسی که ایمان آورد وعمل شایسته برمقتضای ایمان بجاآورد : (**فله جزاءن الحسنیٰ**) پس از برای اوست پاداشی نیکو.

سوره طٰهٰ آیه ۸۲ : بدرستی که من هرآینه نیك آمرزندهام برای آنکه توبه کرد و گروید وکـردار نیکو بجای آورد و (**ثمّ اهتدیٰ**) پس هدایت یافت یعنی دریافت راه راست را .

سوره القصص آیه ۶۷ اما آنکـه توبه‌کرد و گروید بخدا و عمل صالح انجام داد (**فعسیٰ ان یکون من المفلحین**) پسْ امید است که از رستگاران باشد (دراین‌آیه شریفه مطلبی است که طالبین باید مراجعه بتفسیر نمایند) .

سوره التغابن‌آیه ۹ وهر که‌بگرود بخدا وکارهای شایسته کند (**یکفّرعنه سیّئاته**) بپوشد خدا بدیهـای اورا و در آورد اورا دربوستانهای بهشت‌کـه آن یك رستگاری بزرگ است .

سوره مریم آیه ۹۶ : آنانکه گـرویدند بخدا و رسول و کـردار شایسته بجـای آوردند (**سیجعل لهم الرّحمٰن ودّا**) زود باشد که خدا محبّت‌آنها را دردل مردمان قرار دهد .

سوره‌الحج‌آیه۴۹آنانکه گرویدندوکردارشایسته‌کردند (**لهم‌مغفرة ورزق کریم**) ازبرای‌آنهاست آمرزش وروزی نیکو .

سوره العنکبوت آیه ۸ : آنانکه گرویدند و کردار نیکو کردند **(لندخلنّهم فی الصّالحین)** هرآینه درآوریم آنها را درزمره شایستگان .

سوره العنکبوت آیه ۵۸ : آنانکه ایمان آرند و کار شایسته کنند **لنبوّئنّهم من الجنّة غرفاً...)** هرآینه فرودآوریم آنهارادرجنّت بمنزلهای بلندوغرفه‌های ارجمند .

سوره الروم آیه ۱۵: پس آنانکه گرویدندوعمل صالح کردند **(فهم فی روضة یحبرون)** پس ایشانند درچمنزاری شادمان .

سوره لقمان آیه ۸ : همانا آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند **(لهم جنّات النّعیم)** ازبرای آنها باغستان پرنعمت است .

سوره السجده آیه ۱۹ : اما آنانکه ایمان آوردند و کردار شایسته کردند **(فلهم جنّات المأوی)** پس برای ایشان است جنّاتی پیشکشی .

سوره الکهف آیه ۱۰۷ : آنانکه گرویدند بخدا و عملهای پسندیده کردند **(کانت لهم جنّات الفردوس نزلا)** ازبرای آنهاست بهشتهای فردوس .

سوره فاطر آیه ۷ : وآنانکه ایمان آوردند وکارهای شایسته کردند **(لهم مغفرة و اجر کبیر)** ازبرای ایشان است آمرزش ومزدی بزرگ .

سوره فصّلت آیه ۸ ؛ همانا آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند **(لهم اجر غیرممنون)** ازبرای ایشان است مزدی بی‌منّت (یابی پایان) .

سوره الجاثیه آیه ۳۰ : اما آنانکه ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند **(فیدخلهم ربّهم فی رحمته)** پس درآوردپروردگارشان در رحمت خویش .

سوره آلِعمران آیه ۵۰ : و اما آنانکه ایمان آوردند و کار شایسته کردند **(فیوفّیهم اجورهم)** پس تمام داده شود اجرایشان .

سوره الاعراف آیه ۴۲ : و آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند **(لانکلّف نفساً الاّ وسعها اولئك اصحاب الجنّة هم فیها خالدون)** تکلیف نکنیم کس را جز باندازه توانائیش آنانند یاران بهشت که درآن جاودانند .

سوره الرعد آیه ۲۹ آنانکه ایمان آوردند و کردار شایسته کردند (**طوبیٰ لهم و حسن مآب**) خوشی باد برآنها ونیکی بازگشت .

سوره الکهف آیه ۳۰ : همانا آنانکه ایمان آوردند وعمل صالح بجای‌آوردند (**انّا لانضیع اجر من احسن عملا**)ما تباه نسازیم اجر آنهارا که کارشان نیك بوده‌است

واین بود بیان بعضی ازآیات‌که حاکی از پاداش صالحین اهل ایمان است وآیات‌بسیاری دیگردراین باب میباشدکه‌از نظراختصارازذکرآنهاخودداری‌شده است.

ای برادر عزیز!!

حقاً دیدی که خدایتعالی درباره صالحین اهل ایمان چه گفته است ؟ دیدی جزای این گروه را چگونه بالسانهای مختلف بقالب الفاظ ریخته است ، ای برادر عزیز؛ دانستی که امام علیه السلام چگونه ما را بانجام‌کردار نیك وشایسته دراین دعا ترغیب‌کرده وما را بخداپرستی و انجام‌کارهای نیکو تشویق کرده است ، بخدا قسم !! جا دارد همانطور که قبلا امام علیه السلام اشاره فرمود حبّ دنیا را ازدل خارج کرده وآنچه را که از عمرخود درپیروی آمال و آرزوی بیهوده فنا کردیم پشت سر گذارده ، در این چند روزه بکوشیم وخدا را فرمان بریم ، اطاعت امراو کرده و ازنهیش سر باز زنیم و از اعمال صالح وکردار نیکو فرشی زیبا تهیه‌کرده بآرامگاه خود فرستیم وبدینوسیله خود را بمقامهائی رسانیم‌که خدایتعالی درانتظار ما گذاشته است .

در بیان عبارت مورد شرح

عمر خود کردم تبه در روزگار — چونکه نفسم شد بخواهش سازگار
برفکند از ریشه عمرم را مآل — تا که آوردم بسر خاك ملال
زین سبب کارم باینجا در کشید — که شدم از خیر خود من ناامید
در مقام آیسین کردم نزول — از نکو گشتن شدم چندان ملول
وای اگر براین روش گیرم قرار — تا که عمرم سر رسد در روزگار

با چنین حالی برندم سوی گور — که ندارم توشه براین راه دور
نه مرا یار و نه اعمال نکوست — لاجرم کردار زشتم روبروست
نکته‌ای گویم که گیرددل خراش — از نکوکاری نشد قبرم فراش
پس نشد زینت مرا آن جایگاه — که مرا باشد همیشه پایگاه
گر مرا بودی عمل نیکو یقین — میگرفتم حشر خود برصالحین
همچنین خائف نبودم از عقاب — لا اخاف منك من سوء العذاب
چون بشارت داده‌ای برصالحین — فیه من جنّات عدن خالدین



وَ مالِي لا ابْكي وَ لا ادْري الى ما يَكُونُ مَصيري وَاري نَفْسي تُخادِعُني

وَ اَيّامي تُخاتِلُني وَ قَدْ حَفَقَتْ عِنْدَ (۱) رَأسي اَجْنِحَةُ المَوْتِ .

وچیست مرا که گریه نمیکنم !! وچگونه است کـه نمیدانم پایان‌کار وباز گشتم بکجاخواهدبود !! یعنی‌چرا گریه نکنم وننالم ازاینکه متوجه عاقبت امرخود نیستم؛ درحالیکه فریب میدهد مرا نفس من (یعنی مخفی و پنهان میدارد نفسم خواهشهـای خود را و از محبت دنیا باز نمی‌ایستد ؛ واین مکروخدعه پنهانی مرا غافل‌کـرده واز بخود آمدن باز داشته است) .

ونیزچه شده است مرا که روزگار هم بامن خدعه‌کرده ؛ فریبم میدهد ؛ در حالی که شاهین مرگ بربالای سرم بال وپر گسترده (وآن مرغ بد هیولا در صدد است‌کـه دانه عمرم را برچیند) .

سبب گریه امام علیه‌السلام

از آنجاکـه امام علیه‌السلام تمام رموز استجابت دعا را در این دعای شریف بکار برده و از هـرجهت دستورات عالیه خود را بداعی تعلیم داده است ؛ در این قسمت از دعای شریف کـه موضوع حسّاسی را یادآور شده آخرین سلاح خود را بکار برده وازمفاد عبارت چنین برمیآیدکه بلاشك امام علیه‌السلام خود گریان بوده است .

چون ازاینجـا شروع میکند بافشای بیان حقایقی‌کـه بسیار واجد اهمیّت بوده ؛ ودر واقع نتیجه نهائی‌جهان‌آفرینش وپایان این عالم خلقت را میرساند ، یعنی دراین سلسله از بیانات خودکـه شرح آن بیاید پایان مراحل دنیای انسانی ومواقع دردناك خروج جان ازبدن و ورود بعـالم برزخ و همچنین خروج از آن مرحله و ورود بعالم

(۱) دربعضي نسخ : فوق رأسي

رستاخیزرا آشکار کرده واین معنا را رسانیده است که س ۴۵ ی ۲۵ **قل اللّه یحییکم ثمّ یمیتکم ثمّ یجمعکم الیٰ یوم القیٰمة لاریب فیه ولکنَّ اکثرالنّاس لایعلمون** وبدینوسیله صحنه‌های بزرگی را در گفتار خود مجسّم مینماید کـه حقیقتاً توجه بآن عالم گریه‌آور و جای خون باریدن است بخصوص که اگرعمل ناشایسته باشد و توجه باین حاصل شود که روزی میآید که کوچکترین کردار نیك یابد درمعرض دیدارقرار گـرفته و مصداق این آیه شریفه ظاهر میشود کـه فرمود، سوره العمـران آیه ۲۸ : **یوم تجدکلّ نفس ما عملت من خیر محضراً وما عملت من سوءٍ تَوَدُّ لوانَّ بینها وبینه امداً بعیداً ....**

نکته‌قابل توجه اینست که‌امام علیه‌السلام عبارت مناجات را طوری بیان داشته که‌مصداق زبان حال ما باشد یعنی چنین اشاره میفرماید کـه : چگونه است کـه گریه نمیکنم وچگونه است‌که نمیدانم بازگشتم بکجاست !!

وایراد این بیان براین وجه‌که عرض کرده است (ولا ادری الیٰ مایکون مصیری) این معنی را میبخشد : کـه ای مردم آگاه باشید : **والی اللّه المصیر** بسوی جزا یاحکم خداوند است بازگشت همه وجمیع بندگان را بروفق اعمال جزا خواهد داد؛ ویا بعبارت دیگرکـه میفرماید : **الا الی‌اللّه تصیرالامور** آگاه باشید ؛ و بدانید تمام‌کارهای خلائق درآخرت بسوی پروردگار است .

حقاً چقدر قرآن مجید این بیان را بروجوه گوناگون تکـرار کرده است بسیار موارد است کهمیفرماید : **والی‌اللّه ترجع الامور** یابعبارت دیگر **الی‌اللّه مرجعکم جمیعا** واکنون این بحث را دراینجامجال ادامه نیست وقلم برای گسترش‌آن شکسته است چون بقدری دامنه این گفتار وسیع است‌که باید تفاسیری از قرآن بیرون کشید تاداد سخن دراین بیان داده شود وهمینقدراشاره میشودکه برای روشن شدن این امر؛ بکتاب شریف (**سرنوشت انسان**) مراجعه شود کـه نگارنده بقدر توانائی خود حق این مطلب را درآن کتاب داده است .

توصیه امام علیه‌السلام بر گریه کردن

از بعضی اخبار چنین برمیآید که نزدیکترین حالات بنده به پروردگار موقعی است که بنده ازترس یاشوق او گریان باشد ؛ وازنفیسترین ساعات عمراست که انسان باچشم گریان مشغول راز و نیاز با پروردگار خود بوده و از آب چشم شعله‌آتش دل را فرو نشاند ؛ چون گریه تنها وسیله‌ایست‌که قلب آدمی را صفا بخشیده ومحبّت را خالص مینماید .

یکی ازبزرگان گفت هر گاه دیدی که درمناجات باخدا گریه‌ات جاری شد بدان که اجازه ورود در دعا را بتو داده‌اند ؛ آنها که ازخوف خدا گریه میکنند ؛ آنها که ازاعمال خود خائفند ، آنها که ازمراحل حساب و کتاب وازبیم گناهان خود واز روز قیامت ومواقف مختلفی‌که بآن مواجه‌اند گریانند ؛ آنها اولیاء خدا هستند ؛ آنها میدانند که روزی بیاید که زبان را یارای معذرت نیست و گریه وخشوع در آن روز بی‌حاصل است .

چرا علی ﷺ آنهمه گریه میکرده ؟ چرا آنقدر ازخوف خدا درسجده ونماز غش میکرده است ؟ چرا شبها آرام نداشته وزیاد بی‌التهابی میکرده است ؟ شاید یك‌اشاره کوچك ازقرآن مجید جواب این چراها را داده باشد ،که فرمود : س ۳۱ ی ۳۲

یاایّهاالنّاس اتّقوا ربّکم واخشوایوماً لا یجزی والدعن‌ولده ولا مولودهوجاز عن‌والده شیئاً انّ وعداللّه حقّ فلاتغرّنکم‌الحیوة الدّنیا ولایغرّنکم‌باللّه الغرور

به‌بینید چگونه این‌خطاب جنبه عمومی داردکه‌حق اینست تمام مردم خائف و گریان باشند ؛ چون میفرماید : ای آدمیان بترسید از عقوبت پروردگار خود و بترسید از روزیکه بی‌نیاز نکند پدری ازفرزند خویش ونه فرزندی ازپدر خویش چیزیرا یعنی کفایت نکنند یکدیگر را ونفعی بهم نرسانند و رفع عذاب نتوانند کرد ، هماناکه وعده خداراست است پس بایدکه فریب ندهد زندگانی دنیا شما را بمتاعهای دلفریب وزینتهای خود همچنین که باید که مغرور نشوید شما بعفو و کرم خدا (که ازشما بازخواست میشود چه چیزشما را غرّه‌کرده است به‌پروردگار خود)

واگرحقاً بخواهیم مراحلی را که ازنظر قرآن جای گریستن وخضوع وخشوع

است بررسی کنیم جا دارد کـه ما هم باعلی علیه السلام هم‌آواز شده و اگـر او گریه میکند ما خون بباریم !!

مگرحضرت سجّاد علیه السلام درهمین عبارت مورد شرح اشاره نکرد کـه اکنون موقعی رسیده‌که مرگ بربالای‌سرم‌سایه افکنده است و براینحـال جای بسی گریستن است ؟ شاید دراین بیان توجه او بفرمایش جد بزرگوارش‌بوده که فرمود : (مرگهاراسختیها است‌که دشوارتراست ازآنکه همه‌آنها بیان شود یاعقلهای مردم دنیا آن را درك‌کرده بپذیرند پس خود را برای این سختیها آماده کنید) .

حال این یکی ازمواردیست‌که امام متذکّر شده و چه بسا سختی این مرحله را ما خود بربالین بسیاری ازمحتضرها دیده‌ایم ،که باچه سختی ومشقّت جان خود را تسلیم بجان آفرین می‌نمایند یعنی‌آن زمان که عفریت مرگ بربالای سرمحتضرسایه افکنده وبچنگال خود بستراورا احاطه کرده است ، آن زمان که پرستارها اورا فراموش‌کرده واز بهبودیش مأیوس شده‌اند ؛ آن زمان که فرزندان واقرباء وکسان بیمارخسته شده و در پاسخ پرسش کنندگان از حالات وی گنگ شده‌اند وحقیقت چه منظره هولناك ودشواریست که شاید خود محتضرهم این حالات را درك کرده ودر آن هنگام زبانش یارای گفتن کلمه‌ای را ندارد .

پس جا داردکه حضرت سجّاد علیه السلام عرض میکند : چگونه است‌کـه از این حالات غافل بوده وبرسختی این موارد گریه نمی کنم وشکی نیست‌آنکس راکه اعمال نیکو است این‌مراحل برای او سهل وآسانتراست ازآنکه‌دنیای‌خود را بماجراها گذرانیده وبرنافرمانیهاکوشیده است .

عقیده بعضی از دانشمندان امـروز
(درگریستن)

گرچه جهان امروز براین عقیده است که برنامه امور اجتماعی را از نظر تربیت روحی وجسمی باید طوری تنظیم کردکه روح مسرت وشادمانی در افراد قوّت گـرفته وکوچکترین تأثررا از آنها دور دارند ؛ و نیزکارگـردانان امور بهداشت روانی هم

معتقدند کـه حزن واندوه برای دنیـای آدمی زیان آور ومضرت بخش است وازهمین جهت است که تمام وسائل تفریحات و سرگرمیها را برهمین اساس پایه گذاری کرده وآنچه راکه مایه‌حزن واندوه و گریه‌است ازبرنامه خود حذف کرده‌اند واین نظریه را برای پیشرفت ترقی اجتماعی ضروری دانسته‌اند .

البته این موضوع برای نیل بمقاصد دنیا داری وامور مادّی بی‌اثر نیست ، ولی‌باید دانست که آنهمه وسائلی که‌امروزبرای‌سرگرمی وسرور وشادمانی افرادترتیب داده‌اند ازقبیل نواختن موسیقیها و نشان دادن پرده‌های هیجان انگیز و سایر تحریکات غرائز جسمانی آیا حقیقتاً این وسائل ؛ روح‌مسرت‌وشادمانی واقعی میبخشد ؟ آیا حقاً این وسائل آرامش روحی ایجاد میکند ؟ آیا دیگـر شنونده یابیننده را ازهر گونه فشار زندگی مصون میدارد ؟ یابگوئیم جواب این پرسشها همه منفی است ؛ **بلکه هرقدر صحنه‌های لذت بخش وتحریك آمیز مشاهده‌کنند یاهراندازه‌گوش خود را به طنین موسیقیها و اصوات دلنواز فرا دهند دردآنهـا تسکین نیافته و لذت واقعی نیافته وهنوزگم کرده‌ای دارند .**

چه بسا دیده میشودکه همین مشغولیات وتفریحات ظاهری سبب ناراحتیهای روانی شده وعقده‌هائی ایجاد میکندکه‌غیراز گریه‌علاجی برای‌رهائی‌ازآن نیست ، همچنان کـه بعضی از دانشمندان امروز براین عقیده‌اندکـه آخرین مرحله مسرّت وشادمانی وگشوده شدن عقده‌های درونی گریستن است و ایشان دربحثهای مفصلی اشاره‌کرده‌اند که دراستماع موسیقیهای هیجان انگیزمضراتی موجود است کـه ناراحتیهای مخفی دراعصاب ایجاد میکند ؛ ومردم جهان را متوجه اثرسوء آن‌کرده ودرپایان باین‌نتیجه رسیده‌اندکه این قبیل تفریحات سبب افسردگی وکوتاهی عمر بوده ودر مقابل ؛ گریهٔ بجا ، سبب پایداری ومسرت میباشد.

تعجب نکنید !
لذّتی بالاتر از لذّت گریستن نیست

اینکـه امام علیه السلام دراین فقره از دعا ترغیب برای گریستن‌کـرده است ، گذشته از اینکـه حقاً گریه حالتی در معنویت ایجاد میکند کـه باطن آدمی را صفا بخشیده

و دردهای درونی را تسکین میدهد ؛ آتش قهـر و غضب الهی راهم‌فرو نشانیده‌ومسئله انتقام را درپاداش‌کردارآسانترمینماید .

نکته قابل توجه آنست که بعضی گفته‌اند گریه خود لذّتی دارد که تمام لذائذ را تحت‌الشعاع قرار داده و مسرت ایجاد میکند ؛ شاید اینموضوع برای بعضی غیر قابل قبول باشد ،که چگونه گـریه کردن لذّت دارد، وحال آنکه گریه دراثرعارضه اندوه بسیار ایجاد میشود ؛ و البته درك این معنا بسیار مشکل و کسانی میتوانند معنی را دریابند کـه خود بعوالم مخصوصی برخورد کرده و گریه آنها را شاداب‌کـرده است وچون‌اثبات پاره‌ای ازمطالب‌عیناً بمرحله‌عمل وبه‌برخوردآنست لذادراینجا بطوره‌اشار گفته میشود :آنها که شیفته وشیدای‌محبوبی شده‌اند،آنها که از دریای محبّت‌قطره‌ای چشیده‌اند ! آنهاکه ارتباط نزدیك بین دل و چشم برقرار کرده‌اند ! آنها که‌شوق‌لقای نادیده‌ایرادردیده‌خودپرورانیده‌اند!!آنهاکه‌آرزوی‌قرب‌ومقام‌همجواریرادرسرداشته‌اند آنهاکه‌نمیخواستند جزآنچه راکه‌میخواستند !! وخلاصه‌آنهائی کـه قرارندارند و از خودبیخودند تا ازاین عالم خود را رهانیده ؛ وبدیار وصل رسانند ؛ اینها همه کسانی هستندکـه گریه را وسیله موفقیت خود قرار داده وازآن لذّت میبرند ؛ چگونه است کـه درباره بعضی ازاولیاء گفته‌اند عمرخود را در گریه گذرانیده ولذّتی ازآن بهتر درنیافته‌اند ؛ اگـر داستان یعقوب (ع) و یوسف (ع) را هم شنیده باشید تازه همان گریه‌های یعقوب که‌اورا نابینا کرد لذّتهائی دربرداشته که حدّ اقل اندوه والم‌را ازاو دور میکرده واگر بگوئیم چنان هم نباشد باز گریه‌او وسیله‌ای شدکه بشادمانی‌نهائی رسیده ؛ بوصل یوسف باز گـردید ، پس اگـر این موضوع را دلیل بگیریم میتوان گفت اصل وپایه شادمانی گریه است که‌خواه وناخواه نتیجه خود را بمرحله‌ثمربخش لذّت‌میرساند.

واینکه قرآن مجید میفرماید : س ۹ ی ۸۳ **فلیضحکوا قلیلاًو لیبکوا کثیراً جزاء بماکانوا یکسبون** شاید اشاره براین باشد کـه خنده‌کم کنید چون مایه حزن واندوه است و گریه زیاد کنید چون سبب شادی وشادمانی است و یا براین تعبیر کـه

پاداش گریه‌کردن جزشادی ومسرت نیست !!

ودرباب فضیلت گریه کردن از خوف خدا روایات بسیاری وارد شده کـه در کتب مربوطه درج است و خلاصه چنین است که چشمی که از خوف خدایتعالی گریه کرده باشد در قیامت گـریان نیست و قطره‌ای ازاشك چشم خائفان‌دریائی‌ازآتش‌دوزخ را خاموش میکند . اینست که امام علیه السلام از خدایتعالی میخواهد تااورا یاری کند بگریه کردن چون ازنام شریف اوست (یامن اضحك وابکی .)[۱]

در بیان عبارات مورد شرح

ازچه‌رو براین دوچشمم گریه‌نیست — که‌مصیر(۱) خود ندانم‌سوی کیست
از چه نشنیدم پیام از آن سفیر — قولـه الحق قد الی الله المصیر
پس چه شد من را که غافل ازخطر — ماندم از پیشآمد خود بی خبـر
انتظار از خود ندارم این عجیب — که خورم ازدست نفس خود فریب
همچنین برخدعه هـای روزگار — مانده‌ام پا بر گل و دل بیقـرار
ترسم ازخود زین روش باشم چنان — تا رسد عمـرم بآخر درجهـان
گـر بود من را چنین حالت وبال — چهـره گیـرد وقت نـزعم برملال
آنزمان کـه گستراند بال وپر — مرغ مرگم از کف پا تا بسر
گریه باید گریه براین حال وزار — گر براین حالت برندم سوی یار



(۱) پایان‌کار وبازگشت

فَما لِي لا اَبْكي اَبْكي لِخُروجِ نَفْسي (۱) اَبْكي لِظُلْمَةِ قَبْري اَبْكي
لِضيقِ لَحْدي اَبْكي لِسُؤالِ مُنْكَرٍ وَ نَكيرٍ اِيّايَ اَبْكي لِخُروجي مِنْ
قَبْري عُرْياناً ذَليلاً حامِلاً ثِقْلي عَلى ظَهْري اَنْظُرُ مَرَّةً عَنْ يَميني وَ
اُخْرى (۲) عَنْ شِمالي ، اِذَا الْخَلائِقُ في شَأْنٍ غَيْرِ شَأْني لِكُلِّ امْرِئٍ
مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنيهِ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ وُجُوهٌ
يَوْمَئِذٍ عَلَيْها غَبَرَةٌ تَرْهَقُها قَتَرَةٌ وَ ذِلَّةٌ .

پس چیست مراکه گریه نمیکنم !! یعنی چرا گریه نکند کسی که شاهین مرگ بر بالای سراو بال وپر گسترده است ؛ یاآنکه چه کنم که گریه نکنم ! (وبایدکه گریه کنم وبی‌تاب باشم) ازسکرات جانگداز مرگ وبیرون شدن جانم از بدن :
گریه کنم برای تاریکی‌وحشت زای گور !! گریه کنم ؛ برای تنگی طاقت‌فرسای لحد (جائی‌که باید درآن آرام گیرم) .

(۱) دربعضی نسخ اضافه میکند : ابکی لحلول رمسی ، یعنی‌گریه کنم‌از برای فرود آمدن درمدفنگاهم
(۲) دربعضی نسخ ، بجای واخری (ومرة) دارد

گریه کنم ، ازپرسشهای پی در پی وبازخواستهائی که نکیرومنکرازمن میکنند.

گریه کنم ، برای آن موقعی که ازقبر بیرون میآیم ، برهنه وخوار ؛ در حالی‌که بار سنگین گناهان خود را بدوش گرفته ؛ گاهی نگاه بطرف راست خودکرده و گاهی بجانب چپ مینگرم ؛ درآن هنگام که جمله‌آفریدگان هرکس درکاری بیرون ازکار من ودرشأنی بیرون ازشأن من هستند ؛ یسی نه من را باکسی‌کاری ونه کسی را بامن کاریست ؛ هر کس وهمه کس درآن روز مشغول بخود بوده والتهاب و اضطراب آنها مانع است که بیکدیگر بپردازند (پس درآن روز چنین مشاهده میشود) که چهره‌های گروهی گشاده و شادان وخندان است و در رخسارشان آثار نورانیّت پیدا وهویدا ؛ و گروه دیگر غمزده و پریشان که غبار مذلّت رخسارشان را فرو پوشانیده ؛ و گرد ماتم بروی آنها سایه افکنده وسراپای آنها را نکبت فراگرفته است .

ابکی لخروج نفسی

بعد ازآنکه امام علیه السلام تقاضا کرد :که ای پروردگار ؛ یاری کن مرا بگریستن برخودم ؛ و اشاره‌فرمودکه مراحلی در پیش است‌که برای رفع مشکلات و تسهیل گذشت از آنها جای گریه‌کردن است (که شرح چند فقره ازآن گذشت) اینك درپیروآن فقرات دریك سلسله دیگر از بیانات خود حقایقی را ازاصول عقاید مطرح میفرماید و چگونگی مراحلی را که بعد از گذشت ازاین عالم آدمی بآنها مواجه میشود یکایك مجسّم مینماید ، یعنی پس‌ازذکر حالات غمگسار احتضارچنین اشاره میفرماید : که چرا گریه نمیکنم بحالت‌آن موقع که زمان مفارقت روح ازبدن است ؛ که این حالت سخت‌ترین‌حالات وهنگام تحویل وتحوّل حیات بممات یا باعتباردیگرارتحال‌ازاین‌حیات‌بحیات‌دیگر(یا ازاین‌عالم‌بعالم دیگر است .

و این خود امری واضح وروشن است‌که گذشته از اینکه آدمی در ظاهر؛ سختی سکرات موت را دربعضی عیناً مشاهده میکند ؛ اخبار و روایات بسیاری رسیده که تسلیم کردن جان ؛ تلخی ومرارت بسیار دارد ؛ ودراینجا ازنظراختصار اکتفا میکنیم بخبری که درتحفةالاعزّه مذکور است ، وچنین نقل میکند :

درشرح فقیه فارسی ؛ حدیثی ازحضرت امام جعفرصادق علیه السلام آورده ، که حضرت عیسی بن مریم به‌نزد قبر یحیی بن زکریّا آمد و دعاکـرد تاحق سبحانه و تعالی او را زنده گـرداند ، پس زنده شد واز قبر بیـرون آمد ، حضرت یحیی گفت : از من چه میخواهی ؟ عیسی گفت : میخواهم‌کـه مونس من باشی همچنانکه سابقاً بودی ! یحیی گفت : ای عیسی هنوز سختی مرگ از من ساکن نشده است ؛ میخواهی کـه بار مرا بدنیا آوری ومرتبه دیگرسختی مرگ را بچشم ؛ پس او باز بقبرخود رفته وآرمید .

اینك باوجود اینکه‌این بیان ازقول پیغمبرخدا میباشد واوازسکرات موت وحشت داشته ، جا داردکه حضرت سجّاد بگوید (ابکی لخروج نفسی) وتفسیراین بیان در فقره (وارحم عندالموت‌کربتی) ازنظرقرآن بیاید .

ابکی لضیق لحدی! هرقدر که گور را گشاده گیرند ! هرقدر که آن آرامگاه را بسنگهای مرمر مزین وآراسته گردانند ! و هراندازه‌که این خانه نو را مرصّع و زیبا سازند ، اگر تازه وارد باین خانه قبلا فرش نیکو از اعمال صالح برای آرامش خود نفرستاده باشد ، اگرخوابگاه خود را بزیور اعتقاد نیاراسته باشد ، واگرآن جایگاه را برای گنجایش وسعت رحمت پی ریزی نکرده باشد ،کجا میتواند ازفشار وضغطه آن در امان باشد ، هیهات کـه بتواند درآن تنگنای ظلمانی روشنائی یابد .

باید دانست که هیچگاه امام علیه السلام در گفتار خود بیان غیر واقع نمیآورد و گفتار او برای اهل ایمان حجّت است ، چون تعلیمات امام علیه السلام تعلیمات رسول است و تعلیمات رسول وحی ازجانب خدا ، پس اخبار صادره از رسول وازمعصومین عین وحی ازجانب خدایتعالی است که **(وما ینطق عن الهوی)** .

بنابراین آنچه را کـه امام اشاره فرموده ازصعوبت خروج نفس وظلمت وفشارقبر و سؤال نکیرین و تمام حالات اتفاقی مراحل برزخ همه صحیح و بجا بوده و منکرش کافر است .

ودراین باب اخباربسیاری‌وارد شده است ، واز احادیث معتبره ظاهرمیشود که‌فشار

قبر در بدن اصلی است وعمومیت ندارد ، بلکه آنهائی را شامل است که خطاکار بوده، وچه بسا این فشار درعالم برزخ مکافات بعضی ازاعمال باشد کـه مقدّمات امکان ورود به‌بهشت را در رستاخیز برای بعضی از گناهکاران فراهم ساخته وسهولتی درامرحساب پدیدآوردکه بارخطاکار را سبك‌کرده واورا مستحق‌شفاعت نماید ، همچنان که‌حضرت صادق علیه السلام فرمود : بخدا قسم که نمیترسم برشما مگر برزخ را ، امّا دروقتی که‌قیامت باما باشید ما اولائیم بشفاعت شما .

نگارنده (در کتاب سر نوشت انسان) مطالبی درباب عالم برزخ ازنظر قرآن‌آورده طالبین بآن کتاب مراجعه نمایند .

ابکی لسؤال منکرونکیرایّای

امام علیه السلام دراین عبارت اهل ایمان را متوجه یکی‌ازعقاید حقه کـرده است ، واین اجماعی مسلمانان است کـه در قبر سؤال میباشد و روح را برای سؤال ببدن برمیگردانند ، بلکه این عقیده از ضروریات دین اسلام ومنکرش‌کافراست ، وآنچه راکه ازاخبار برمیآیدآن است‌که این سؤال توسط دوملك صورت گرفته وپس از مرگ دراولین مرحله قبرروح را فقط برای سؤال ببدن باز گردانیده وازعقایداو سؤال خواهند کرد براین وجه‌که ، پروردگارتو، پیغمبرتو، امام تو، کتاب وآئین تو کیست وچیست ؟ چنانکه ازعهده جواب برآمد وپاسخ موافق داد جسدش در قبر آرام گرفته و روح او از جسد مفارقت کرده بصحنه‌ای پهناور کـه بدارالسّلام موسوم است رهسپار شده و بگروه ارواح سعدا می پیوندد و در آن عالم متنعّم ومرزوق است تاالی‌یوم‌القیمه[۱] : وامّا اگردرپاسخ سؤالهای حقه فروماند و جواب بصواب ندهد وتواند عقایدی را کـه در دنیـا داشته اظهار نماید یازبانش یارای‌آن نداشته باشد کـه آنچه را منکـر بوده یا پشت پا زده افشا نماید پس جسد او در فشار وروحش ازجسد مفارقت کـرده بعالم برهوت کـه مقام اشقیاء است رهسپار وتا قیامت معذّب خواهد بود .

والبته این نکته را باید توجه داشت که اعتقاد بجزئیات و کیفیت و نحوه سؤال وجواب قبرضروری نیست فقط باید معتقد بودکـه بطور اجمال درقبر از عقاید آدمی

بوسیله مأموران الهی سؤال کرده خواهد شد و پس از سؤال ، یا روح مسئول ، متنعم است و یا معذّب تازمانی که قیامت قائم شده ومرحله حساب و کتاب پیش‌آید و هرکس بجایگاه ابدی خودکه بهشت یادوزخ است رهسپار شود .

واین موضوع خود بحثی مفصّل دارد وشمه‌ای ازآن بطور اختصار در دنبال مطالب بعد بیاید .

اشاره قرآن مجید در باب سؤال قبر

سوره البقره آیه ۲۷ : **کیف تکفرون باللّه وکنتم امواتاً فاحیاکم ثمّ یمیتکم ثمّ یحییکم ثمّ الیه ترجعون** چگونه‌کافرمیشوید بخدا و حال‌آنکه مردگانی بودید که زنده‌کرد شما را پس میمیراند وسپس زنده کند شما را پس بسوی او بازگردانیده شوید . دراین آیه شریفه مفسّرین را اقوالی چند است .

از تفسیر گازر : ابوصالح میگوید : شما در گور مرده بودید پس زنده‌کرد شما را در گور برای سؤال پس بمیرانید شما را در گورپس‌ازآن زنده‌کرد شما را درقیامت.

ازتفسیرمنهج : باید دانست که اخبار درقبر برای سؤال نکیرو منکر مجمع علیه است وهیچکس ازاهل ملت اسلام درآن نزاع ندارند و سؤال دروقتی است‌که میّت را درقبر نهند واو را بپوشانند ؛ وچنین گفته‌اند آنهائی‌را که هنگام دفن تلقین میگویند سؤال ندارند .

ازتفسیر گازر : در سؤال قبرخلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند درآخرکارخواهد بود ودیگران گفتند آن ساعت بود که مرده را در گور نهند و گور بروی راست کنند .

ابن عباس گفته :که مراد باموات معدومات‌اند ، یعنی بودید شما معدوم صرف پس زنده گردانید شما را بآوردن روح در بدنهای شما ؛ بعد از آن میرانید شما را نزد اجل ، پس از آن در قبر بجهت سؤال زنده گردانیده است یادروقت حشرونشر ، پس بعد ازآن بسوی او بازگردانیده شوید .

ودیگر ازآیاتی‌که بعضی از مفسرین دلیل بر سؤال قبر گرفته‌اند آیه ۱۱ از سوره غافراست‌که بیان قول معاندین و منکران در روز قیامت است که پس از آنکه بآنها

ندا میرسد که بدوزخ درآئید آنها چنین گویند :

قالوا ربّنا امتّنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الیٰ خروج من سبیل .

گفتند ای پروردگار بمیراندی ما را دوبار وزنده ساختی ما را دوبار پس اعتراف کردیم بگناهان خویش آیا راهی بسوی بازگشت هست ؟

بعضی ازمفسرین برآنند : که نوبت اول نزد انقضای آجال ونوبت دوم درقبر بعداز زنده گـردانیدن برای سؤال ، و زنده گـردانیدن نوبت اول در قبور و دوم در وقت بعث ونشور .

ابن عباس و قتاده و ضحاك برآنند که اماتت اولی دراصلاب آباء است وقتی کـه نطفه بودند واماتت دوم دردنیا واحیای اول در دنیا برای تکلیف واحیای دوم درقیامت برای تواب .

جبائی گفته است : که مراد احیای بعث است بلکه احیاء واماته اولین در دنیاست ودوی دیگر درقبر.

درتبیان آورده : که اماته اولی در وقتی بودکه ذرّیت آدم را از ظهراو بیرون آورده ومیثاق را ازایشان فراگرفت وبمیراند ؛ واماته ثانی دردنیا واحیای اول وقتی که در رحم نطفه بودند واحیای دوم دربعث ؛ در تفسیر منهج الصّادقین چنین نظریه داده است که اصح اقوال قول سدی وجمعی ازمفسران دیگرازجمله مختار بلخی است وآن منقول ازاهل بیت است کـه این آیه دالست بر سؤال قبرواخباری کـه دراین باب از موافق ومخالف مأثور است مؤید این قولست .

صاحب تفسیر المیزان درتفسیرخود آورده کـه این دو آیه (آیه ۲۷ ازالبقره وآیه ۱۱ ازغافر) قریب‌الافق است واز جمله آیاتی است که برای اثبات وجود (عالم برزخ) درمیان دنیا وآخرت بآن استدلال نموده‌اند زیرا در این دوآیه دومرگ برای انسان ذکر شده است و چنانچه در میان عالم دنیا وآخرت حیاتی برای انسان حاصل نشود مرگ دوم معنی نخواهد داشت ، این استدلال صحیحی است که دربعضی‌ازاخبار هم باآن اشاره شده است .

مجلسی رحمةالله علیه ، درحق‌الیقین خود آورده ، که‌آمدن دوملك از برای سؤال درقبرمتواتروضروری است ودراکثر اخبار وارد است که یکی منکر و دیگری نکیر ودربعضی روایات وارد شده کـه نسبت بمؤمنان مبشّروبشیرندو نسبت بمخالفان منکر و نکیر ؛ و نزد مؤمنان باسیمائی نیکو آمده وبشارت میدهند آنهـا را بثوابهای نعیم وبی‌انتهاونزدکافران ومخالفان بصورت مهیب وارد شده وایشان را وعید بعذاب میکنند و اخباری بسیار در این باب آورده است کـه اینك فقط اکتفا بخبری موثق از آن کتاب مینمائیم .

ابن بابویه ازحضرت صادق علیه السلام روایت‌کرده است‌که فرمود :کسی کـه سه چیز را انکار کند شیعه ما نیست معراج ، سؤال قبر، شفاعت .

نتیجه از بیاناتی که‌گذشت درهرحال چنین نتیجه گرفته میشودکه عالم برزخ بعد از موت مرحله‌ایست که حیات انسانی در آن مرحله نحوه خاصی دارد واین مسیریست که ازنظرسیرتکامل خواه وناخواه‌آدمی درآن عالم قرارخواهد گرفت و بنابرآیات مربوطه‌کـه در کتاب سرنوشت انسان سمت تحریر پذیرفت ، بقاء روح درآن عالم امری حتمی وضروری است‌که بنابراقوالی چند ؛ روح تعلق میگیرد ببدن مثالی لطیفی مانند ملائکه وجن شبیه باجساد اصلیه درصورت ، وتنعم و عذاب در آن بدن میباشد وممکن است که ارواح را المی حاصل شود بسبب بعضی ازامورکه نسبت ببدن اصلی واقع میشود یاباعتبار تعلقی کـه سابق برآن داشته ومیداند کـه بآن عود خواهدکرد وچنین گفته‌اند که گروه سعیدان در آن عالم متنعم ومرزوق هستند کـه : **ولهم‌رزقهم‌فیها بکرة وعشیاً** و گروهی دیگرهم ازمشاهده‌آن اهوال وفشار وعذاب قبر مأیوس میشوندکه فرمود : **کما یئس‌الکفّار من اصحاب القبور** و گروهی‌هم که جزء مستضعفین هستند درآن عالم ثواب وعقابی نمییابند وامرآنهـا موقوفست تاقیامت که‌حقتعالی بعدل یابفضل خود بایشان سلوك کند ، وخلاصه میتوان گفت‌که بهیچوجه انکار عالم برزخ را نمیتوان‌کرد وبطور اجمال آنچه را دراین مرحله‌کـه فاصله موت و قیامت است ازثواب یاعقاب‌کـه بآدمی میرسد بایستی بآن اعتقاد حاصل‌کـرد ویقین

دانست که بعد از عالم مرگ عالمی است که اثراتی درآن مشهود و نمایان است تاقیامت قائم شودکه : **ومن ورائهم برزخ الیٰ یوم یبعثون** .

این است کـه حضرت سجّاد علیه السلام ازماجرای آن عالم خبر میدهد وتعلیم میفرماید آنهائی راکه ازپرسش اعتقادات خود بی خبر ندتا بلکه بهوش آیندودرپاسخ بتوانند بگویند الله ، پروردگار من است ومحمد صلی الله علیه وآله ، نبّی من است وعلی ویازده فرزندش امام من است ؛ قرآن کتاب من ؛ واسلام دین من است پس جای بسیار گریستن است اگرکسی نتواند باین سؤالها پاسخ دهد (ابکی لسؤال منکرونکیرایّای .)

ابکی لخروجی من قبری عریاناً ذلیلا حاملا ثقلی علی ظهری

درآن هنگام که دمیده شود درصور (یعنی نفخه بعث دمیده شود) سپس مردگان ازقبرها سراسیمه بیرون آمده وبسوی پروردگارخود شتابانند کهفرمود : س۳۶ ی۵۰ **و نفخ فی‌الصّور فاذاهم من الاجداث الی ربّهم ینسلون** پس همه ازقبرهای خود خارج شده ودرحیات تازه‌ای قرار گیرند وبموضعی که‌حکم الهی صادرشده باشد یعنی صحرای وسیع قیامت بسرعت مجتمع شده و چون اهوال آن روز را مشاهده نمـایند گروهی‌ازروی حسرت گویند : **قالوایاویلنا من بعثنامن مرقدناهذاماوعدالرّحمٰن و صدق المرسلون** کـه ای وٰای برما چه کسی برانگیخت مـا را و بیدار کـرد از خوابگاهی‌کـه جای گرفته بودیم ؟ اینست آنچه خدای وعده‌کرده بود ازبعث ونشور وآنچه پیغمبران ازاین واقعه خبردادند صدق وراست بود .

چگونه ممکن است‌که انکارکرد عالم بعث ونشور را ؛ وحال‌آنکه خدایتعالی اغلب‌آیات‌خود را درقرآن مجید اختصاص باین امرداده است جائی‌میفرماید : س۱۰۰ ی ۹ **افلا یعلم اذا بعثر ما فی‌القبور** آیا نمیدانندکه برانگیخته و زنده گردانیده میشوند ازگورهاوظاهرمیسازندآنچه‌درسینه‌های آنهاست وآشکار خواهد شد آنچه را پنهان داشته‌اند ازخیرو نیکوئی درحالی‌که پروردگارآنها آگاه است ازکردار آنهـا در روز رستخیز یعنی‌آگاه است بآنچه مستوجب پاداش یاسزای اعمالند .

ودرجای دیگـرمیفرماید : س ۲۲ ی ۷ **وانّ السّاعة آتیة لا ریب فیها وانّ اللّه یبعث من فی‌القبور** نتیجه امرآفرینش درآن است‌که ، شکی نیست که قیامت‌آینده است ، وبدانید که خدای برانگیزاندکسانی راکه اندر گورها آرمیده‌اند برای جزای کردار بمقتضای وعده‌ایکه داده است ، که س۵۸ ی ۶ **یوم یبعثهم‌اللّه‌جمیعاً فینبئهم بما عملوا احصیٰه‌اللّه ونسوه ....** یعنی روزیکـه برانگیـزاند همه ایشان را خدا پس خبردهد آنهارا بآنچه میکردندکه‌ضبط نموده آن را خداوفراموش کردندآن را.

ونیز در تحوّل عظیم حادثه رستاخیز میفرماید : س۸۲ ی ۴ **و اذا القبور بعثرت** واین آیه شریفه دریك سلسله از آیاتی قرار گرفته‌کـه مرحله اول رستاخیز را مجسّم مینماید واین قسمت ازآن مربوط بخروج مردم است از قبور ، یعنی میفرماید:آنگاه که گورها زیروزبر کرده‌شود خاکهای‌آن را منقلب سازند وباطن‌آن را ظاهر گردانند تاآنچه در او مدفون است ظاهر گردد ؛ پس همه مردگان زنده شوند وهر نفسی بداند آنچه‌را که از پیش فرستاده است ازطاعت ومعصیت وآنچه را که‌تأخیرانداخته وبجای نیاورده است .

پس بنابراین اقوال ؛ این امر، امری حتمی‌الوقوع است وخواه وناخواه این تحوّل عظیم وحشت وهراسی دارد بخصوص اگرکسی‌ازاعمال خود خائف باشد : پس جا دارد که امام علیه‌السلام تعلیم دهد (ابکی لخروجی من قبری....)

حاملا ثقلی علیٰ ظهری

چگونه امام علیه‌السلام بیان حال ما را درمقام دعا درآورده وصحنه خروج ما را ازعالم قبرمجسم میسازد ، درحالی‌کـه توصیه میفرماید : برای‌آن هنگام باید گریست کـه سراسیمه ازقبر بیرون آمده بحالت ضعف وذلّت وناتوانی ، وازهمه بالاتر بار سنگینی بدوش‌کشیده بسوی سرنوشت نامعلومی رهسپاریم .

وخود آن بزرگوار درصحیفه سجّادیه تشریح‌کـرده است‌کـه این بار سنگین چه میباشد ومیفرماید : **و هذا ظهری قد اثقلته الخطایا** ، واین پشت من است که بار خطایاآن را سنگین ساخته است و در ادعیه دیگرازائمه اطهار است که عرض میکند

هربت الیك بنفسی باثقال ذنوبی أحملها الی ظهری گریزانم بسوی تو از خود ازسنگینی بار گناهی که برپشت خود حمل کرده‌ام .

ودر روایتی هم آمده است که حقتعالی گناهان را مصور سازد بصورت جسمی ثقیل وآن را تحمیل کند برپشت گناهکاران وشاید بیان امام علیه السلام اشاره بقول حقتعالی باشد که در شأن گروهی از خطاکاران فرمود : س ۶ ی ۳۱ **وهم یحملون اوزارهم علیٰ ظهورهم الا ساء مایزرون** که پس از اعلام رستاخیز که مردمان ازقبورخود خارج شده گروهی بار گناهان خود را بدوش‌کشیده وبسوی اجتماع خود شتابانند؛هم اکنون آگاه باشیدکه بد بار سنگین کمرشکنی است‌که آنها حمل میکنند ،که اگر هر نفس گرانباری بخواهد بارخود را بدوش دیگری گذاردنتواند ، چون درجای دیگرفرمود س ۳۵ ی ۱۸ **ولا تزروازرة وزراخریٰ وان تدع مثقلة الیٰ حملها لا یحمل منه شیء ولوکان ذاقربیٰ ....** برندارد نفس گناه کننده بار گناه نفس دیگر را ، بلکه هر کس‌حامل گناه خودباشد ، واگرحامل گناه،کسی را بخواندکه بار اورا سبك کند و از روی دوش او بردارد ، پس مقدور نباشد ونتواندهرچندهم که‌باهم آشنا وصاحب قرابت باشند ؛ بلکه شاید درآن روز برای بعضی عکس‌العملی بوجود آید که باوجود خویشاوندی،ازیکدیگر گریزان باشند ، که فرمود:س ۸۰ ی ۳۶ **یوم یفرّالمرء من اخیه وامّه وابیه وصاحبته و بنیه** ؛ در روزیکه‌فرار کندمرد ازبرادر خود با اینکه یکدیگررا بسیار دوست میداشتند وازمادر خود باکثرت حقوقی‌که مادر را براو بوده ومرحمت وشفقتی‌که ازاو صادر شده است ، وازپدر خود باوجود عاطفه پدری که ازاو دیده ، واز زن‌خودباآنکه مونس‌روزگاراو بوده ، وازفرزندان خودباوجود دلبستگی ایشان باو .

پس شاید ؛ بلکه بطور مسلّم مطالبی را که امام علیه السلام در دنبال عبارت (حاملا ثقلی علی ظهری) آورده بااین آیه شریفه (یوم یفرّالمرء...) مرتبط بوده از آن جهت‌که عین مطالبی راکه امام علیه السلام دنبال‌کرده است صریحاً اقتباس ازآیاتی است‌که دردنبال این آیه شریفه‌آمده ودرمقام دعا درآورده شده است وآن چنین است :

در اولین مرحله رستاخیز
مردم بدو دسته تقسیم میشوند

سوره عبس آیه ۳۷ **لکلّ امرئٍ منهم یومئذ شأن یغنیه ۳۸ وجوه یومئذ مسفرة ۳۹ ضاحکة مستبشرة ۴۰ و وجوه یومئذ علیها غبرة ۴۱ ترهقها قترة** امام علیه السلام این آیات شریفه را عیناً اقتباس کرده و پس از ذکر بیان خروج از قبر این منظره را مجسّم میفرماید که هر کس در حالت و وضعی دیده میشودکه بخود مشغول ونمیتواند که بادیگری پردازد (ولواینکه آشنا واقرباء او باشد) ودرآن حال مشاهده میشودکه خلائق بردو دسته‌اند . بعضی باروی سفید ودرخشان شادان و خندان هستند؛ وبعضی باروی سیاه غمگین و گریان هستند ، صاحبان وجوه نورانی آنهایند که اعمال شایسته دارا بوده وایمان بخدا وروز بازپسین داشته‌اند ، ودسته دیگرکه غبارتیرگی برصورتشان نشسته گروه ناگرویدگان و گنه‌کاران هستند که‌دراثرعناد ولجاج رویهای آنها تیره شده است .

وگویا مشاهده این اهوال اولین صحنه‌ایست‌که پس از ظهور قیامت ایجاد شده ویا اولین موقف است چون درجای دیگروشاید اشاره بموقف دیگرمیفرماید **(و کنتم ازواجاً ثلثة)** که اشاره بگروه سه گانه فرموده ، یکی گروه سابقین و دیگر اصحاب یمین ودیگراصحاب شمال که آن بحثی مفصّل وجداگانه دارد .

ودراینجا بنظر نگارنده رسیدکه‌این آیات شریفی راکه‌امام علیه السلام بقالب دعا ریخته است ازنظراهمیّتی‌است‌که مطالب آنها شاید پایه وشالوده بیاناتی باشد که‌مناظرمختلف قیامت را از هرجهت مجسّم سازد ؛ یعنی آیات بسیاری متمّم این آیات شریفه است که بطورکلّی حالات مختلف رستاخیز را روشن مینماید .

بطورمثال درآیه۱۰۶ ازآل‌عمران میفرماید **یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه....** ودر دنبال‌آیه شریفه چنین اضافه میکند که‌سرانجام این دو دسته یکی‌بدخول درجنّت ودیگری بدوزخ منتهی خواهد شد ، ونیز در آنجا که خدایتعالی رسول اکرم را از بلیّه قیامت خبرمیدهد س۸۸ ی۱ **هل اتیك حدیث‌الغاشیة،وجوه یومئذ خاشعة...**

۸:**وجوه یومئذ ناعمة ...** وازاین بیانات‌هم باز معلوم میشودکه‌وجود دودسته، یکدسته خوشحال ویکدسته بدحال درآن عالم مسلّم بوده وشکی نیست کـه اهل کفر و عصیان سیاه روی وذلیل وخواروغمناك بوده‌که‌فرمود : س ۳۹ ی ۶۰ **ویوم القیٰمة تری الّذین کذبوا علی اللّه وجوههم مسودّة** وپایان‌کارشان بدوزخ‌کشانیده خواهد شد واهل ایمان سفید روی وخندان وشادان خواهند بود وآثار نعمت درچهره‌آنها نمایان باشد که فرمود **و لا یرحق وجوههم قترولاذلّة** و این گروه بانواع کرامت رسیده و به بهشت عالیمقدار وبلند مرتبه برسند وچنان آثار نشاط وشادی در سیمای‌آنهـا هویدا باشدکه‌معلوم است بنعیم جاودانی‌خواهند رسیدکه **تعرف فی وجوههم نضرة النّعیم** وخلاصه دامنه گفتار دراین باب بقدری وسیع است‌کـه دراینجا مجالی برای‌آن باقی نیست ، فقط باید این توجه را حاصل کرد که این تذکّرازطرف امام علیه السلام شاید از این نظر باشد ؛ که هم اکنون دراین دنیا هرکس پیش بینی‌کار خود را کرده ؛ و بداندکه آیا بکدامیك ازاین دو گروه درقیامت باید به‌پیوندد .

روی سخن به جوانان است

این بحث برای‌نسل‌جوان‌ضروری‌ومحتاج‌به تمهیدمقدمه است. گرچه نویسنده نمیخواست دربیان عبارات اخیر(فقرات مورد شرح) این مطالب هراس انگیز راکه مربوط بعالم قبر وبرزخ وقیامت است تااین‌حد متذکّرشود ؛ ولی چه باید کرد ؛ که امام علیه السلام درهمین چند فقره،مطالب صدها ازآیات قرآنی را فشرده و بطورکلی عوالم عظیمی را ازجهان دیگر تشریح کرده است کـه ما نتوانستیم بواسطه کثرت مطالب یکی از هزار را شرح داده باشیم ؛ لیکن باید گفت که تاهمین اندازه‌کافی است !! ازآن جهت‌که بعضی ازخوانندگان عزیزکراهت دارند مطالبی را که باروح شادمانی‌سازگارنیست بشنوند ، گواینکه درمقابل درهمین کتاب شریف‌آیاتی‌بسیارآمده‌است که‌موجبات‌مسرّت خاطرخواننده را فراهم سازد وامیدواری حاصل کند و بداند کـه اصلا اساس خلقت دراین جهان آفرینش برای افاضه رحمت است ولی اگرتمام جهات درنظرگرفته شود ، مطالعه این مطالب وخواندن‌آیات‌الهی درهرمورد اعمّ از رحمت یاغضب برای اهل ایمان یك روح شادی وفرح ایجاد میکند

که معرفت را بمرحله یقین‌رسانیده و بر(ایمان)میافزاید که‌فرمود : **واذا تلیت علیهم آیاته زادتهم ایمانا .**

ازاین جهت ما دراینجاآیات مربوطه باین بیان را بطوراختصار متذکرشده تاشاید از نتیجه اصلی باز نمانیم ولی همینقدر برای تائید موضوع اشاره میشود ؛ که ای خواننده عزیز! بخدا قسم ،آنچه را که امام علیه السلام از نظرتعلیمات‌عالیه خود ما را متذکر ساخته وبماآموخته است همه درست وصحیح وپابرجامیباشد وبرای‌آنکس‌که‌امام علیه السلام را شناخته است هیچگونه شك وتردیدی باقی نمیماند .

امّانمیدانم که‌چگونه است ! دراین عصردانش ؛ جمعی‌ازجوانان ما غافل وبی‌خبر تحت‌تأثیر نوشته‌های پوچ وبی‌مغز بعضی‌ازمادیّون قرار گرفته واغلب دراثرمطالعه کتب آنها؛ از راه راست‌منحرف شده وخداشناسی واعتقاد بروز بازپسین را ازدست داده‌اند.

آیابهتر نیست این برادران عزیزدراول علم رجال را بخوانند تاشخصیتهای بزرگ جهانی را بهتر بشناسند وازگفته‌های آنها استفاده نمایند ؛ اگر نمیخواهند باورداشته باشند که کتابهای‌آسمانی تمام مسائل واشکالات بشری را ازنظرعقاید وغیره حل‌کرده است ، اگر نمیخواهند ازفرستاده‌های الهی پیروی کنند ؛ اگر نمیخواهند بدانندکه تا این جهان برقرار است تشکیلات این عالم خالی از حجّة نیست ، اگر نمیخواهند گفته‌های حجّة را حجّت قراردهند لااقل توجهی بگفتاربزرگانی کنندکه دنیابوجود آنها افتخار دارد ، آنهائی که مورد احترام عموم مردم جهان هستند ، آخر مگر قحط الرّجال است ؟ مگر ما خود دانشمندانی از علما و حکما وفلاسفه و عرفا و ادبا نداشته‌ایم ؛ صرفنظر ازانبیا واوصیا به‌بینید چه مردانی وجود داشته‌اند وچه کتابهائی نوشته‌اندکه‌مورد نظردانشمندان بزرگ جهانی بوده وتمام علوم عقلی ومعارف الهی را سرلوحه نوشته‌های خود قرار داده‌اند .

چگونه است‌که بیچاره جوان تازه‌کار وغافل ازهرچیزهنوز رجال بزرگ جهانی‌را نشناخته و ازگفته‌های شیخ الرئیسها ، فارابیها ، شیخ طوسیها ، میرداماد‌ها ، مجلسیها بی‌خبراست‌که اگر بخواهیم نام این بزرگان را ذکر کنیم زیاده ازیك کتاب میشود

وجوان مبتدی بتحقیق ؛ لااقل یك‌جلد کتاب یکی‌ازاین بزرگان را هم ندیده وبدون اطلاع دراثر سوء تبلیغات بداروینها ومترلینگها ورساله‌آنها آشنا شده ودراثر مطالعه یکجانبه پایه و اساس عقاید خود را روی گفته‌های پوچ آنهـا قرار داده وبهمه چیز پشت پا میزند و بـه پیـروی از این رویه خود را بمـرحله هلاکت نـزدیك مینماید .

وچون‌بحث مادراینجا درامرمعاداست‌وبسیارند گروهی که در اثر نوشته‌های گمراه کننده این دسته ازنویسندگان قرن اخیرمنحرف شده‌اند لذالازم دانستیم که‌مختصری ازبیانات آنهاکه درانکار معاد ودر ردّ اصول عقاید آورده‌اند متذکّرشده وبطلان‌آن را ازکتاب خودشان ثابت نمائیم تاخواننده عزیزبداندکه‌نوشتهٔاین گروه غیرازقلمفرسائی بیهوده ولاطائلات چیزدیگری نیست .

انتقاد ازنوشته‌های مترلینك درنفی معاد

موریس مترلینگ ، نویسنده مشهور بلژیکی‌که آثار زیادی دارد و اخیراً از نظر تضعیف عقاید وجهات دیگر کتابهای اورا ترجمه‌کرده ومنتشرساخته‌اند ؛ در بیشتر از کتابهای خود مکرّر انکار توحید وامرمعاد را کـرده است وبا استدلال پوچ و بی‌مغز خواسته است عقیده خود را به پیـروان خود تحمیل کـرده وبذهن آنهـا قالب نماید مهمترآنکـه ناشرین این کتب و کارگردانان تبلیغات انحرافی نوشته‌های اورا بنـام (اندیشه‌های یك مغز بزرگ) معرفی‌کرده وجنجالی برای هیچ راه انداخته‌اند ، اینك لازم آمدکه دراینجا قسمتی ازنوشته‌های اورا که عیناً از کتاب وی اقتباس شده متذکّر شویم و نقض گفتار او را بامختصر بیانی از کتاب خود او اثبات نموده و اصلا خواننده عزیز را متوجه کنیم‌که بداند (تراوش اندیشه‌های یك مغز بزرگ چیست !!!)

این مرد در کتاب خود بنـام (دروازه بزرگ) پس از شرحی اشاره برانکار معاد مینویسد (از روزیکـه بشر بوجود آمده وازاین دنیـا رفته است‌کسی هنوز برنگشته کـه بگوید اوضاع چگونه است (۱) و چون ازآن سرای‌کسی برنگشته ما برای فهم

(۱) تازه این عبارت را هم شاید ازگفته شاعر خودمان حکیم عمرخیام اقتباس‌کرده‌که او ازنظرعوالم دیگرگفت :

کس نامد ازآن جهان‌که پرسیم از اوی احوال مسافرین دنیا چون شد

آنکـه بدانیم بعد از عبور ازاین مرحله دنیا چه خواهد شد غیراز اندیشه و تصوّرات خود وسیله‌ای نداریم ؛ و اضافه میکندکـه بزرگترین متفکّر نوع بشرهم در این راه غیرازما اطلاعاتی ندارد ؛ (ومهمتراینکه مینویسد) در کتابهای آسمانی هم درخصوص عبور ازاین مرحله صراحت نکرده‌اند !!!! وآیا سکوت کتابهای آسمانی در اینمورد دلیل براین نیست‌که اصل مسئله غیرقابل توضیح میباشد ، چون پیامبران بزرگ کـه صدای خداوند را میشنیدند نتوانستند ازاین راز برخوردارشوند وچون در کتب خود سکوت‌کرده‌اند معلوم میشود بااصل‌موضوع غیر قابل توضیح بوده یاآنکه ما را مستعد توضیحات خداوند ندانسته‌اند (این بود نوشته مترلینگ) .

شما را بخدا ای خواننده عزیز به‌بینید این مرد که امروز عده‌ای غافل وبیخبر را مجذوب وفریفته گفته‌های بی‌مغزخود کرده وآنهـا را بروش مادیّت سوق میدهد باچه بیانات افتضاح آمیزی استدلال کـرده است ؛ میگوید ما غیرازاندیشه وتصوّرات خود وسیله‌ای برای درك موضوع نداریم و اضافه میکند که بزرگترین متفکّرنوع بشر هم در این راه اطلاعاتی غیرازما ندارد ! (حقیقتاً کلی بجمالت آقای مترلینگ) الحال ماکاری باین ادعا نداریم وقضاوت آن را بخواننده عزیز برگزار میکنیم ؛ ولی آنچه که قابل اهمیت است آن است‌که یکی باین آقا بگوید شما که دربیشتراز کتب خود نوشته‌اید صاحب ادیان و کتابهـای آسمانی هم در باره عالم پس از مرگ نتوانسته‌اند مطالب قانع کننده‌ای ایراد نمایند وبلکه اصلا دراین باره سکوت کرده‌اند .

آیا صاحب ادیان پیمبران نیستند ؟آیا صاحب ادیان ازنظرخود شما همان ارباب کلیساهای فعلی نیستند ؟ اینها که همه قائل باین امر بوده وهیچگونه انکاری ندارند، وآیا کتابهای آسمانی شما که خود را تاحدی پیرومسیحیّت میدانید ؛ اناجیل نیست؟ حتی ماکاری بکتابهای آسمانی دیگر نداریم ؛ معلوم میشود شماهمان انجیل خودتان را هم نخوانده اید و تمـام ادعا های شما اگـر چنین باشد پوچ وبی‌مغز است !!

نگارنده اناجیل‌را مطالعه کرده وادعای این مرد را محکوم‌کرده است .

باب دوازدهم عبارت شماره ۴۴ انجیل یوحنّا چنین میگوید :

آنگاه عیسی نداکـرده گفت : آنکه بمن ایمان آورد نه بمن بلکه بآنکـه مرا فرستاده است ایمان آورده است ، سپس در عبارت ۴۸ اضافه میکند هر که مرا حقیر شمارد وکلام مرا قبول نکند ؛کسی هست که درحق وی داوری کند ؛ همان کلامی‌که گفتم در روز بازپسین (قیامت) براو داوری خواهد کرد .

ونیزدرعبارت ۲۷ ازباب پنجم همان انجیل میگوید ساعتی میآید که درآن جمیع کسانی که درقبور میباشند آواز اورا خواهند شنید وبیرون خواهند آمد هرکه اعمال نیکوکرد برای قیامت حیات ، وهرکه اعمال بدکرد بجهت قیامت داوری .

و بسیاری از این قبیل عبارات دیگر کـه در اناجیل مذکور وازحالات رستاخیز خبر میدهد .

حال معلوم گردید کـه این مرد حتی از کتاب ظاهراً آسمانی خود هم هیچگونه اطلاعی ندارد ، دیگـر چه خواسته اینکه باو گفته شود شما کـه بطور جمع اشاره بکتب آسمانی‌کـرده‌اید آیا جلد یا ورق پشت قرآن مجید کتاب آسمانی مسلمین را هم دیده‌اید ؟ آیا دانسته‌اید کـه یك کتاب آسمانی واقعی بدون تحریف تمام اوضاع و احوال عالم پس از مرگ را موبمو شرح داده وتمـام جزئیات و حالات رستاخیز را مجسّم ساخته ونکته‌ای را فروگذار نکرده است .

پس معلوم شدکه آنچه این مردنوشته همه پوچ وبرهم بافته است و اگر کسی طالب حقیقت باشد به بهترین کتاب آسمانی مراجعه کـرده تا حقایق را کاملا دریابد ونگارنده ازنظراینکه بمنکرین این امر پاسخ دندان شکنی‌داده باشد قسمت اعظم ازآیات قرآنی را کـه مربوط بآن عالم است گرد هم قرار داده ودر کتابی بنام **(سرنوشت انسان)** منتشر کرده است طالبین بآن کتاب شریف مراجعه نمایند .

دربیان عبارات مورد شرح (فمـالی لا ابکی)

چیست‌من راکه نمیگریم بخویش — از بلاهائی کـه دارم رو به پیش

چونکـه هستم بردیاری رهسپار — کـه ندارم یار و یاور آن دیار

گریه دارد گریه‌ای پرساز و سوز — چون رسید آخر مرا پایان روز
گریه دارد چون کنم جان را فدا — آن زمان کز تن شود روحم جدا
گریه دارد چون برندم سوی گور — این من و این پای لنگ وراه دور
گریه دارد گر گذارم سر بسنگ — گریه دارد درلحد برجای تنگ
گریه دارد ظلمت قبر و فشار — گریه‌دارد چونکه‌رفت ازدست کار
گریه دارد چون زقبر آیم برون — گریه دارد گریه‌ای از حد فزون
گریه دارد گریه براین ره دلیل — چون زقبرآیم برون خوار و ذلیل
همچنان عریان واز وحشت‌خموش — هم گرفته بار عصیان را بدوش
افکنم هرسو نظر برحاضرین — گه کنم رو بریسار و گه یمین
خلق عالمرا به بینم در دو حال — دسته‌ای شادان و جمعی در ملال
روسفیدان مجتمع در یك سپاه — یك سپاه دیگر از روی سیاه
خود ندانم در کدامین دسته‌ام — برسیه رو یا نکو پیوسته‌ام

سیدی علیك معولی و معتمدی و رجائی و توکلی و برحمتك تعلقی

ای مولای من ؛ بازگشت وتکیه گاه واعتماد وامید وتوکّل‌من برتو وعلاقه خاطرم بسوی رحمت تواست (یعنی با اطمینـان کامل علاقه‌مند برحمت واسعه توهستم) .

خدایتعالی بهترین کارگزار است

امام علیه السلام پس‌ازبیانی‌ازحقایق رستاخیزوپس از تجسّم صحنه‌های هول وهراس انگیز، مقام وثوق واعتماد و توکّل خود را آشکار کرده ودر این بیان بابی از تعلیمات عالیه خود را برای داعی گشاده است ، یعنی بهترین صفتی راکـه شخص موحّد باید داشته باشد یاد آور شده وراه وصول بمقصد را بسالکین‌کوی سعادت نشان داده است .

خوب توجه فرمائید ؛ که در این جمله کوتاه چگونه حقایق دقیقی را امام علیه السلام از آیات الهی مطرح کـرده و چگونه خواسته است اهل ایمان را بواقعیت ایمان آشنا سازد ؛ آخرچه کسی بهتر ودانا‌تر از پروردگار عالم است که‌آدمی‌کار خود را تفویض وبرگزار باو نماید ؛ چه بساکارهائی که انسان بگمان خود وبرای خیر وسعادت خود انجام میدهد و همان باعث شروشقاوت او خواهد شد ؛ چه بسیار سعی و کوششها کـه برگمان نیك درانجام‌کارها مبذول شده وبه اخسرین‌اعمال‌تبدیل میگردد ، پس اوست که دانای‌کلّ حال وبینای هرخیرونیکوئی و هرشر و بد خوئیست !! اینست کـه حقاً باید گفت سیّدی علیك توکّلی ؛ و پیروی کـرد این دستور را که : **و توکّل علی‌اللّه وکفی باللّه وکیلا** چه کسی شایسته‌ترازعالم السّروالخفیّات است که اورا وکیل خود قرار داده بگوئیم : **و افوّض امـری الی‌اللّه انّ اللّه بصیر بالعباد** تا آنکـه نگاه دارد ما را از بدیهـای دنیا و آخرت و او بهتـرین وکیل و کارگزار است وهیچگاه اشتباه نمیکند !! وموکّل خود را محکوم نمیگرداند بلکه‌ازتمام مراحل هلاکت اورا نجات خواهد بخشید .!

توکّل چیست ؟

هر گاه این اطمینان برای انسان حاصل شود که بداند هیچکس جز خدا یتعالی قادر برهیچ امری نیست وهر کاری که در کارخانه هستی روی میدهد و یا کوچکترین تحویل و تحوّلی که در عالم خلقت اتفاق میافتد ؛ باراده ومشیّت او صورت گرفته وهمه درید قدرت اوست ، و این اعتقاد حاصل شود که قدرتی بالاتر ازقدرت اوسبحانه نمیباشد ؛ پس با اینحال تکیه برحول و قوه او نمودن وتمام کار خود را باو سپردن ودیگریرا درامور مؤثر ندانستن ، همان مقام توکّل است البته این اعتقاد باید در دل حاصل شود و چنان اعتماد برخدا کند که دیگر بغیری التفات نداشته باشد و کسی که این حالت را درخود یابد بمقام توکّل رسیده واگر بسبب غلبه اوهام درامورات خود مضطرب ولرزان باشد وضعف نفس براو مستولی باشد ودریقین او قصوری حاصل شودکه دیگریرا در امور مؤثر بداند بحقیقت مقام توکّل نرسیده است .

وآنکس که امور خود را بخدا یتعالی واگذارد وبراو توکّل کند ودرحقیقت تسلیم اراده او باشد ، پس خدا یتعالی کفایت امر اورا خواهدکرد وآنچه صلاح او باشد در کارش خواهد آورد .

وباید دانست که توکّل یکی ازمقامات اهل توحید وافضل درجات اهل ایمان است وازجمله منازلی است که راهروان سعادت را بسرمنزل مقصود میرساند چون خدا یتعالی دوست میدارد صاحبان توکّل را که فرمود : **انّ اللّه یحبّ المتوکّلین** و این نکته را باید توجه داشت که سعی درتحصیل اسباب ووسائطی که ازآنها مظنه وصول بمطلوب است توکّل را باطل نمیکند و از آن جهت که خدا یتعالی مسبّبات را باسباب بسته وامور را بوسائل ربط داده وامر بتحصیل آنها فرموده ؛ باوجود قدرت او براینکه آدمی را بدون اسباب بمطلوب میرساند .

مگرداستان شخص اعرابی را نشنیدید که در بیابان میخواست درپی کاری روان شود وشترخود را رهاکرده وگفت : توکّلت علی اللّه ؛ آنگاه رسول اکرم صلی اللّه علیه وآله باو رسید وفرمود آن را به بند وسپس توکّل بخدا کن ، پس باید اول در امورات سعی کرد ودر

هر کاری وسیله را بکار برد ، در کسب معاش باید عقب روزی رفت ودرعبادت باید اعمال بجاآورد و بعد تکیه برفضل و رحمت الهی نمود و شاید معنی : **فاذا عزمت فتوکّل علی اللّه** همین باشدکه پس از اراده وقصد درعمل یعنی فراهم آوردن مقدمات مقصود آن وقت باید توکّل برخدا کرده وبادل گرمی بسوی مقصد پیشروی کرد .

حقیقت توکّل

محقّقان گفته‌اند ؛که حقیقت توکّل اسقاط خوف و رجاء است ازما سوی اللّه ، یعنی ازغیرحق نترسد وجز بدو امیدوار نباشد؛ و گفته‌اند کـه توکّل دالست بمحبّت خالص بقا در مطلق ونسیان از غیراو،وخود وغیر خود را قوّت تأثیری در امور نداند بلکـه منقاد باشد درتحت حکم ازلی بمثابه میّت درنزد غاسل :

حاتم اصم را گفتند ، حدتوکّل چیست ؟ گفت بنای آن برچهارچیزاست یکی آنکه بشناسی واعتقاد کنی کـه کسی روزی غیرمقدور نخورد ، دوم آنکه پیوسته بعمل خیر مشغول باشی ، سیم آنکه انتظار مرگ کشی که هرآن تورا درمییابد ودر صدد استعداد آن باشی ، چهارم آنکه خدا را ناظرخود بینی وکاری نکنی که نزد او شرمسارباشی.

انبیاء وپیغمبران
در کلیه امور توکّل برخدامیکردند

درداستان یوسف علیه السلام است که‌حضرت یعقوب بفرزندان خود دستور داد ازیك دروازه شهر مصر داخل نشوید و از دروازه های متفرقه داخل شوید ؛ تامبادا چشم بدی بشما رسد ؛ باوجودیکه دراول این دستور را از نظـر مهر پدری بجای آورد ؛ ولی درآخر عجزبندگی‌را آشکارکرده وگفت : **و ما اغنی عنکم من اللّه من شیء** این‌نصیحت که من بشما کردم دفع نمیکنم ازشما چیزیرا ازحکم ومشیّت خدایتعالی ؛ چه هرکار اراده او بوقوع آن تعلق گیـرد لامحاله بفعل آید ، **ان الحکم الاّ للّه** امر او اجرا خواهد شد ، سپس میگوید : **علیه توکّلت وعلیه فلیتوکّل المتوکّلون** براو توکّل کردم نه برغیراو چه او قادراست که‌حفظ کند شما را ازبلایا وشما را ایمن وبسلامت برساند ؛ وباید براو توکل کنند توکل کنندگان و اعتماد برغیر او نکنند چه کفایت

مهام وحصول‌مقاصدومرام نتیجه‌توکل‌است که‌فرمود : **ومن یتوکّل علی‌اللّه فهو حسبه** هر کس‌توکل کند برخدایتعالی وکارخود را باو باز گذارد کفایت مهم توکل کننده را خواهد کرد .

ونیز در داستان حضرت نوح (ع) است ، که پس از آنهمه آزار واذیت‌کـه ازقوم خود دید و جفای آنهـا بحد غایت رسیدکه درصدد قتل وی‌برآمدند ، بایشان گفت : اگر برشما گران آمده اقامت من در دنیا وقیام من بردعوت شما در این مدت متمادی درامرخداشناسی ؛ من از کید وفتنه و آزار شما هیچ اندیشه ندارم وتوکل برخداوند خودکـرده و اعتماد براو نموده‌ام **(فعلی‌اللّه توکّلت)** واگرهمه مجتمع شوید واتفاق برقصد هلاکت من نمائید ، من‌کار خود را بخدا باز گذاشته‌ام واو کفایت کننده است متوکلین را .

وهمچنین درسوره مبارکه‌هوداست‌که‌او علیه‌السلام وثوق واعتماد خود را نسبت بپروردگار برقوم خود ثابت‌کرد و گفت: **انّی توکّلت علی اللّه ربّی وربّکم** بدرستی‌که‌من توکل کردم برخداکه پروردگار من وپروردگار شما است ومهمّ خود را باو باز گذاشتم .

ودرهمین سوره است داستان شعیب؛ که درنصیحت‌قوم‌خودو صلاح‌آوردن‌کار ایشان چنین اشاره میکند : که این توفیق از جانب پروردگار من است و براو توکل میکنم که قادر است برهمه چیز وبسوی او باز میگردم کـه : **و مـا توفیقی الّا باللّه علیه توکّلت والیه انیب .**

وهمچنین درآیه ۸۴ ازسوره یونس است‌کـه حضرت موسی(ع) برقوم خود گفت : **ان کنتم آمنتم باللّه فعلیه توکّلوا** اگر ایمان بخدا آوردید پس براو توکل کنید وکارخود را باو واگذارید،وایشان‌قبول‌کرده درجواب گفتند : **فقالوا علی‌اللّه توکّلنا** برخدا توکل کـردیم ؛ و از این آیـه شریفه چنین برمیآید کـه لازمه ایمـان توکل برخدا است .

وامّا در چند مورد است کـه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله توکل خود را برخدایتعالی ابراز داشته واهل ایمان را ازحقیقت ایمان آگاه ساخته است ، وشکی نیست ارتباط بیان

امام علیه السلام هم اشاره به بیانات آن جناب بوده وخواسته است درجات ومقام توکل را از نظرقرآن آشکار سازد .

درآیه۳۰ ازسوره الرّعد است که‌خدایتعالی بحبیب‌خود امرمیکند : که ای محمّد **قل هو ربّی لا اله الاّ هو علیه‌توکّلت والیه متاب :** بکفارمکه‌بگوی ؛ یعنی‌بآنها که عناد ولجاج کرده میگویند ما خدای تورا که رحمن معرفی میکنی ندانیم کیست بآنها بگو : که‌رحمن آفریدگار منست‌که هیچ معبودی سزاوار پرستش نیست جزاو، براو نه برغیراو توکل کـردم درباری‌کـردن ومرا برشما غالب ساختن وبسوی اوست بازگشت من وشما .

ودرمورد دیگر باز برسول خود دستور میدهد س۶۷ ی۲۹ **قل‌هوالرّحمن آمنّابه وعلیه‌توکّلنا** یعنی بگوی ای محمّد کفار را از روی توبیخ وتعرّض ، آنکه من شمارا بسوی او دعوت میکنم‌که بزرگ بخشش است و نعیم جزیل او بهمه رسیده گرویده‌ایم باو بجهت آنکه علم بوحدانیّت او داریم ؛ وبراو نه غیراو اعتماد و توکل کرده و همه کار خود را باو گذاشته‌ایم .

ودرجای دیگر خدایتعـالی بروجهی این دستور را بحبیب خود میدهد کـه گویا میخواهد یکی از صفات موحّدان را متذکـر شده وقوّت یقین اهل ایمان را برساند ؛ وآن چنین است که فرمود : س ۲۵ ی ۶۱ **و توکّل علی‌الحیّ‌الّذی لایموت** توکل کن برزنده‌ایکه هرگز نمیرد ؛ چه متوکل برزندگان دیگر؛ بموت ایشان ؛ توکل ضایع وبی‌بهره میماند ؛ واین بیان معانی بسیاری‌ازآیات را درخودنهفته وجهت‌توکل بحضرت حق را خوب واضح نموده است ، یعنی‌این معانی را میرساند س ۲۶ ی ۲۱۷ **وتوکّل علی‌العزیز الرّحیم** وتوکل کن درکفایت مهم خود برخداوند غالب بالذّات که‌عزّتمند ومهربان است ، چون **وکفی باللّه وکیلا** کافی‌است که‌خدایتعالی‌کارگزار امورباشد ، وهمچنین **حسبی اللّه علیه یتوکّل المتوکّلون** کفایت‌میکندکارگردانی اوسبحانه وتعالی وبراوست توکل ، توکل کنندگان .

واصلاآنچه که‌ازآیات شریفه مستفاد میشود اینست‌که راه دیگری هم برای توکل

بغیر یافت نخواهد شد ، چون خود صراحتاً میفرماید س ۳۹ ی ۶۲ **اللّه خالق کلّ شیء و هو علیٰ کلّ شیء وکیل** خداست آفریدگار هرچیزی و اوست برهمه چیز کارگزار ؛ پس موضوع به بن بست رسیده و هیچ چاره ای نیست جز آنکه **علیه یتوکّل المتوکّلون** .

مرویست که چون ابراهیم خلیل را درآتش انداختند آخرسخنش این بود که : **حسبنا اللّه ونعم الوکیل** یعنی بس است خدا ما را بیاری دادن و کفایت کردن ونیکوکارگزاریست .

متوکّل ازشرشیطان هم محفوظ است

نکته‌ای که دراین بحث بخاطر نگارنده رسید آن است که آنها که حقیقتاً در امور خود توکل برخدا کرده وامر خود را باو تفویض میکنند بمصداق این آیه شریفه از شرّ ابلیس در امان هستند درسوره النّحل آیه ۱۰۱ میفرماید : **انّه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا وعلی ربّهم یتوکّلون** ؛ یعنی نیست ابلیس را تسلط و غلبه‌ای برآنانکه گرویده‌اند چه ایشان پناه بحق‌میگیرند ازشرّاو وبرپروردگارخود توکل‌مینمایند (وچون خدایرا وکیل خود کردند کسی جرأت برجسارت بآنها ندارد) .

قلب خود را باسیمهای نامرئی توکّل بمخزن نیروو قدرت الهی متصل کنید

درتفسیر المیزان تحت عنوان (گفتاری در توکل) آورده : بشر برای موفقیت در زندگی مادی احتیاج بدوگونه اسباب دارد ، یکی‌اسباب طبیعی ودیگراسباب‌روحی، انسان برای رسیدن بهدف ومقصود خود پس از آنکه علل و اسباب طبیعی آن را مهیّا کرد ؛ دیگر مانعی در راه وصول او بهدف جز مهیّا نبودن عوامل روحی ازقبیل ؛ سستی اراده ، ترس ، اندوه ، بی‌خردی ، غضب ، سفاهت ، بدبینی ؛ وغیراینها ، نیست وآنگاه که قلب خود را باسیمهای نامرئی اتّکاء و توکل بدریای قدرت وعظمت الهی متصل کرد ، اراده و همچنین سائر صفات روحی او آنچنان قوی ونیرومند میشود که مغلوب هیچ عامل دیگری نشده درنتیجه بموفقیت قطعی وسعادت واقعی نائل میگردد.

در پایان این بحث متذکرمیشویم ؛ کـه خلاصه آنچه را که خدایتعالی از ثواب آخرت ونعیم جنّت آماده کرده است ازبرای آنهائی است که گرویده‌اند بپروردگار خود و امور خود را باو تفویض نموده اند کـه فرمود س ۴۲ ی ۳۶ : **و ما عندالله خیروابقی للّذین آمنوا وعلی ربّهم یتوکّلون .**

علی علیه السلام هم درباب توکل گذشته ازبیاناتی بتفصیل ؛ در کلماتی قصار آورد کـه : **التّوکّل من قوّة الیقین** توکل کردن برخدا ازنیروی‌یقین‌است؛و **التّوکّل خیر عماد** توکل بهترین تکیه گاه است و **التّوکّل افضل عمل** توکل بهترین اعمـال است ؛ وعبارات دیگر که هریك معانی‌آیات الهی را میرساند .

این بود مختصری ازآنچه نگارنده بقدر توانائی خود ، از نظـر قرآن مجید این بحث را (توکل) مورد بررسی‌قرارداده است واینست که‌امام علیه السلام این موضوع بزرگ را دریك جمله کوتاه یاد آور شده و بداعی تعلیم میدهد ، کـه عرض کند (سیّدی علیك معوّلی و معتمدی و رجائی وتوکلی) کـه درواقع هرچهـارکلمه معانی تفویض را داده وحقیقت توکل را میرساند .

در بیان توکّل

کـرده‌ام برآن خدائی اعتماد — که مرا یار است و یاور در وداد
کار خود براو گزارم بعد از این — با توکل رو کنم براو یقین
آنچنان بندم دل خود برامید — تا فراغت یابم از گفت و شنید
اندرین ره گـر نیـابم من دلیل — حسبی الله گویم و نعم الوکیل
خود دهد توفیق برمن از کـرم — تا نهم تاج توکل برسرم
حالتی خواهم شوم شیدای دوست — چونکه‌هرحالت مرابس یاوراوست
همچنان تسلیم امرش در وجود — تا شوم فارغ زهر بود و نبود
حالتی باشد چنان مستانـه وار — کـه مرا سازد بجـان تسلیم یار
گرکسی از خود بخود آید چنین — سر سپارد نزد ربّ العـالمین
بیگمان این بهترین آمیزش است — آنکه‌براین رشته درآویزش است

تُصيبُ بِرَحمَتِكَ مَن تَشاءُ وَ تَهدي بِكَرامَتِكَ مَن تُحِبُّ .

بهرکس که‌خواهی رحمت خود را میرسانی ؛ وهرکس را که دوست داری بکرامت خود راهنمائی فرمائی ؛ یعنی آنکس را کـه خواهی مشمول لطف وعنایت قرار دهی ودر رحمت واسعه‌خود داخل‌نمائی‌و برهدایت‌خود اورا بطریق بهشت‌راهنمائی‌فرمائی.

افاضه رحمت و ارائه طریق برخدایتعالی است

دراین بیان امام علیه السلام دوموضوع مهم ومشابه را متذکرشده ، که یکی‌اراده حقتعالی درافاضه رحمت و دیگری ارائه طریق در هدایت است ، و بهره‌مندی از این دوفیض عظمی را بخواست ومشیّت باریتعالی اختصاص داده‌کـه آن خود اشاره بآیاتی چند از قرآن مجید است .

درجمله اول که عرض میکند (تصیب برحمتك من تشاء) این جمله درمعنی‌اقتباس ازقسمتی ازاین‌آیه شریفه‌است که‌میفرماید : س ۱۲ ی ۵۶ **نصیب برحمتنا من نشاء** هر که را خواهیم برحمت خود رسانیم ، ودراینجا باید توجه داشت که ظاهراین آیه شریفه وآیات دیگر قریب باین مضمون مانند **(یختصّ برحمته من یشاء)** چنین معنی میدهد ، که خدایتعالی بهرکس که خواهد افاضه رحمت میکند وکسی را دراکتساب آن اختیاری نیست واغلب اهل جبرهم متمسّك باین آیات میشوند ولی باید دانست‌که این آیات شریفه مکمّل ومتمّمی‌دارندکه معنای‌کامل ازآنهاحاصل شده ومعلوم میدارد کـه اختیار وصول برحمت بعهده بندگان و مقدّمه ایصال در دست خود ایشان است یعنی نه اینطور است‌کـه اگر کسی تلاش برای دخول در رحمت کند موفق نخواهد شد ، بلکه‌اگر موجبات آن را فراهم سازد لامحاله مشمول لطف ورحمت‌خداوندی خواهد شد ؛ و شاید آیه ۱۷۵ از سوره النّساء مؤیّد این بیان باشد کـه میفـرماید :

فامّا الّذین آمنوا باللّه واعتصموا به فسید خلهم فی رحمة منه وفضل ویهدیهم الیه صراطاً مستقیماً براین تفسیر کـه آنانکه ایمان بخدا آورده و چنگ بکتاب اوزده و متمسّك بطریق هدایت شدند، زود باشدکـه در رحمت خدایتعالی داخل شده ومشمول الطاف وفضل الهی گردند ، وراهنمائی کند خدا ایشانرا براهی راست ؛ پس از همین یك عبارت معلوم میشودکـه تحصیل دخول در رحمت و قبول هدایت موقوف برایمان آوردن بخدا وامری اختیاری است چون درآیات دیگر است که میفرماید : **هدًی ورحمة للمؤمنین** و یا **هدًی ورحمة للمحسنین** و همچنین **هدًی و رحمة لقوم یوقنون** واینکه میفرماید س۱۷ ی ۵۴ **ربّکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم...** ازاین نظراستکه اوسبحانه وتعالی عالم است باینکه کدام یك از بندگان شایستگی و استحقاق رحمت را دارند ، یعنی او داناست کـه چه‌کس ایمان آورده و عمل صالح ونیکو انجام میدهد ؛ وازاینجاست کـه اشاره به (ان یشأ یرحمکم) فرموده ودرآیه ۵۶ ازسوره اعراف میفرماید : **انّ رحمة اللّه قریب من المحسنین** ونفرمود ، قریب من الفاسقین ! پس‌آن کسی‌کـه ایمان آورد ونیکوکار شد بلاشك در رحمت واسعه او داخل خواهد شد .

وامّاجمله دوم هم ازبیان مورد شرح مترادف باهمین معنا میباشدکه امام علیه السلام عرض میکند (وتهدی یکرامتك من تحب) واگردراین فقره دقتی بعمل‌آید این نتیجه حاصل میشود کـه امام علیه السلام این بیان را متمّم آیاتی قرار داده‌کـه خدایتعالی مکرّر بروجوه مختلف فرموده (یهدی من یشاء) هرکس‌را که بخواهد هدایت میفرماید ولی امام علیه السلام دراینجا تمسّك اهل‌جبر را شکسته وعرض میکند راهنمائی میکنی ببزرگی‌خودآن کس راکه دوست بداری ، پس حالا باید دانست که خدایتعالی چه‌گروهی را دوست میدارد واین دانائی حاصل نمیشود مگرازقرآن‌که فرمود : **انّ اللّه یحبّ المحسنین ، یحبّ المتّقین ، یحبّ الصّابرین ، یحبّ المتوکّلین ، یحبّ التّوابین،وهکذا.**

بسیاری از گروه دیگر را که واجد شرایط ایمان هستند، پس هیچگاه‌خدایتعالی هدایت نمیکند گـروه فاسقین و مفسدین و کاذبین را کـه خود هم فرموده :

لایهدی القوم الفاسقین ، لایهدی القوم الظالمین ، لایهدی کیدالخائنین .
و گروههای دیگر که استحقاق ندارند .

بنابراین از بیانات امام و آیات الهی معلوم شدکه چه اشخاصی در مسیرهدایت و رحمت الهی قرار گرفته و خدایتعالی چه گروهی را از این دو فیض بزرگ محروم میدارد .

در بیان هدایت

آنقدر با نفس خود کوشم بجنگ — تا که آرم رشته رحمت بچنگ
چونکه خود گفتی به نیکانم حبیب — هرکه را خواهم کنم رحمت نصیب
پس بود سعیم که سازم خود نکو — تا شوم بررحمت تو روبرو
همچنان گفتار تو دیگر نکوست — که هدایت کرده‌ای مختص دوست
باز گفتی هرکه برایمان قرین — میکنم او را هدایت بریقین
پس اگرکردی کس از ایمان فرار — گو نداردرحمت ازحق انتظار
خوش بگفتا نکته‌ای برآن رسول — که مشو از رهنمائیها ملول
تو نباشی برمحبّان رهنما — ره نماید خالق ارض و سما
چون کسی دانا نباشد جز اِلٰه — (ربّکم اعلم) بود براین گواه
هرکه را خواهد برد سوی بهشت — وان دیگر سازد رها ره بر کنشت

فَلَكَ الْحَمْدُ عَلَى مَا نَقَّيْتَ مِنَ الشِّرْكِ قَلْبِي .

پس حمد وسپاس ازبرای تواست که دل مرا ازآلایش شرك پاك ساختی .
(یعنی در مقابل این احسان بزرگ کـه رهائی من از پلیدی شرك ونجات ازاین مهلکه پرخطراست ؛ تورا شاکروسپاسگزارم) .

غرض اصلی از خلقت مخلوقات

امام علیه السلام در این عبارت اشاره بتوحیدفرموده ، ودریك جمله منظور ازخلقت و هدف اساسی ایجاد عالمرا آشکارکرده است ، چون مبنای آفرینش وتمام این تشکیلات براساس خداشناسی و نفی شرك ازاوسبحانه است ، و حتی تشکیلات مراحل بعد از این عالم هم که ظهور قیامت وحیات جاودانی مخلوق وخلود آنها دربهشت یادوزخ است پیوستگی باعتقادات افراد دراین جهان داشته ومقدّرات وسرنوشت هر کس بستگی کامل باین موضوع دارد ؛ وچون در این باب مطالب بقدری زیاد است کـه در اینجا مجالی برای بسط آن نیست لذا همینقدر متذکرمیشویم که برای تحصیل سعادت وتأمین رستگاری قبلاً باید این اعتقاد را حاصل کرد کـه : س ۹ ی ۳۱ **وما اُمروا الّا لیعبدوا الٰهاً واحداً لا اله الّا هو سبحانه عمّا یشرکون .**

هیچکس قابل پرستش نیست مگر خدای یکتا کـه مثل و همانندی ندارد ومنزه است ازاینکه برای او شریکی قائل باشند .

ولی نکته قابل توجه اینست کـه ؛ چون غرض اصلی ازخلقت مخلوقات شناسائی پروردگار عالم است یعنی حصول اعتقاد براینکه این انتظامات دقیق عالم وتشکیلات منظم افلاك را یك قدرت عظیم واحده‌ای میچرخاند که احتیاج بهیچ کمك و شریکی ندارد وهیچ چیز وهیچکس غیرازاو درتدبیرامورمؤثرنیست ؛ پس اگرکسی را غیراز این عقیده باشد ونقض غرض اصلی را ازخلقت نماید وامورآفرینش را بعهده واختیار

طبیعت بی‌شعور بداند یا برخدای‌شریکی‌قائل شود که : **ولم یکن‌له شریك فی‌الملك** پس او در واقع مخالفت شخصی وخصوصی به پروردگار عالم نموده وخود را مستوجب عکس‌العمل شدیدی کرده است .

اینست‌کـه خدایتعالی برای این گروه‌کـه در واقع مخالفت و عناد را بحدّ اعلای ستیزه رسانیده وخالق خود را انکار کرده‌اند مجازاتی شدید آورده و آنها را بعقوبتی سخت محکوم کرده است .

ندیدی در قرآن تمام معاصی را که مادون شرك است در تحت مشیّت غفران قرار داده واین گناه بزرگ را که تنها مخالفت خصوصی بساحت اقدس خود اوسبحانه‌است غیرقابل آمرزش قرار داده است .

در دوآیه ازسوره النّساء میفرماید : آیه ۴۸و۱۱۶ **انَّ اللّه لا یغفران یشرك به ویغفرمادون ذٰلك لمن یشاء ومن یشرك باللّه فقد افترىٰ اثماً عظیما.** به‌بینیدکه چگونه اشاره فرموده کـه جرم و گناهان بندگان را نسبت بمراتب عقوبت و عذاب تخفیف میدهد و حتی انواع گناهان را برای هرکس که بخواهد در معرض عفو قرار میدهد غیر ازگناه شرك را کـه ازآن درنخواهد گذشت وصراحتاً دراین آیه شریفه میفرماید خدا نمی‌آمرزد آنان را که باو شرك آوردند وبیامرزد آن گناهی‌را که غیر ازشرك باشد ازبرای هرکس که بخواهد وهرکس شرك آورد بخدا بدرستی که بربافته است براو دروغی بزرگ که مستحق عذاب گردد،واین گناه را گناه عظیم ذکر فرموده کـه عقوبت و شدت سزای آن را بروجهی غیر قابل عفو قرار داده و به اشدّ مجازات اهل شرك را معاقب ساخته وآیاتی‌که در شأن مشرکین نازل شده بسیار و ذکر آنهـا بطول می‌انجامد ولی همینقدر اشاره میشود کـه خدایتعالی حرام کـرده است دخول درجنّت را برای این گروه وجایگاه آنهـا را دوزخ قرار داده است که فرمود : س ۵ ی ۷۶ **انّه من یشرك باللّه فقد حرّم اللّه علیه الجنّة و مأویٰه النّار** واگربخواهید بدانید پلیدی این گروه نزد خدایتعالی تاچه حد است ، باین آیه توجه نمائیدکه در شأن آنها خطاب باهل ایمان‌فرمود: س۹ ی۲۸ **یا ایّها الّذین آمنوا انّما المشرکون**

نجس ... ای گروه گرویدگان جزاین نیست که مشرکان پلید و نجس‌اند ، بسبب خبث باطن و ناپاکی عقیده‌ایکه دارند .

وخلاصه داستان مشرکین یکی‌ازپرماجراترین‌صحنه‌هائی‌است که‌در روز رستاخیز درهرموقف بنحوی آشکار خواهد شد ؛ و نگارنده در کتاب (سرنوشت انسان) شرح حالات مشرکان را درقیامت بتفصیل ازنظرقرآن آورده و اصلا فصلی جداگانه در آن کتاب بآن اختصاص داده است ؛ که آنچه اتمام حجّت باین گروه دردنیا شده و آنچه راکه آنها متعذّر شده‌اند وهمچنین گفتگوهائی‌که درباب گستاخی‌آنها درهمان عالم بعمل میآید وحتی مشاجره‌هائی‌که تابعین وپیشوایان‌آنها درهمان صحنه راه میاندازند همه وهمه را درصحنه‌های مختلف مجسم ساخته ؛که حاصل معلوم میدارد این گروه ازتمام دسته‌های دیگر درقیامت حال‌آنها بدترواوضاع‌آنها وخیمتر وامیدی برخلاصی آنها نیست .

اینست‌که امام علیه‌السلام در این فقره از دعای شریف امیدواری خود را آشکار کرده وسپاس میکند خدایرا برآنکه دل اورا از شرك پاك کرده است ؛ و این بیان در واقع اقرار بوحدانیّت او بوده و اطمینانی است که در آخرت‌در دسته موحّدین قرار خواهد گرفت .

در بیان شرك

میگذارم سر برآن ساحت بخاك — که گناه شرکم از دل کرد پاك
بس ستایش برخداوند غفور — که مرا از این پلیدی کرده دور
گرچه درعصیان براو گیرم پناه — نیست پروا جز مرا بریك گناه
چون خطاکاران همه بخشد ولیك — غیرآنکس کو براو گیرد شریك
ترسم از آن شرك خفیه در نهان — برهلاکت در کشد من را عیان
گررسد برخاطرم زینسان خطور — عاملی جز او مؤثر در امور
خود بود این راه و رسم مشرکین — شرك مخفی در نهان هالکین
پس کنم او را ستایش آن چنان — که بود در شأن خلاّق جهان
چونکه او یکتا بود فی کلّ حال — من نگیرم غیر او صاحب جلال

وَ لَكَ الْحَمْدُ عَلى بَسْطِ لِسانِي اَفَبِلِسانِي هٰذَا الْكَالِّ اَشْكُرُكَ اَمْ بِغايَةِ جُهْدِي فِي عَمَلِي اُرْضِيكَ وَ ما قَدْرُ لِسانِي يا رَبِّ فِي جَنْبِ شُكْرِكَ وَ ما قَدْرُ عَمَلِي فِي جَنْبِ نِعَمِكَ وَ اِحْسانِكَ اِلَيَّ اِلّا اَنَّ (۱) جُودَكَ بَسَطَ اَمَلِي وَ شُكْرَكَ قَبْلَ عَمَلِي .

وسپاس تورا سزاست ، برآنچه گشایش دادی زبان مرا (درشکر گزاری)آیا بااین زبان لال ولسان الکن و بیان نارسای خود تورا شکـر گویم وسپاسگـزاری نمایم ؟ یابانهایت سعی‌و کوشش درکردارخود تورا راضی‌وخشنود سازم ؟ که : **(وان تشکروا یرضه لکم)**

وچه لیاقتی دارد زبان من (چگونه امکان پذیراست)که‌ازعهده شکرتوبیرون‌آید؛ وچه قابلیتی دارد کردار من درمقابل نعیم واحسانهـای تو ؛ یعنی چیست قدر وارزش زبان من در برابر شکر تو ای پروردگار !! و چیست قدر و قیمت عمل من در مقابل احسان ونعمتهای بیحد وحساب تو ، مگراینکه جود و کرم توگسترانیده‌آرزوی مرا؛ یعنی بخششهای پی در پی تومرا بآمال وآرزوهای وسیعی امیدوار ساخته وشکـر تو پذیرفته است عمل ناچیـز مرا (چون تو خود بهتـرین شکـر کنندگانی ؛ کـه : **فانَّ اللّه شاکر علیم ، واللّه شکور حلیم**) .

(۱) دربعضی نسخ (الهی اِنَّ) بجای (اِلّا اَنَّ) آورده.

شکر از نظر قرآن مجید

بعد ازآنکه امام علیه السلام حمد میکند خدایتعالی را براینکه نهاد اورا ازشرك پاك کرده ؛ سپس حمد میگوید ازاینکه زبان اورا هم به‌بیان توحید وشکر گزاری گشاده است ودراین سلسله ازفقرات مورد شرح درسه مورد بابیان مختلف مقام شکررا متذکّرشده و گویا اشاره‌کرده است بتمام آیاتیکه درباره شکروارد شده، است .

قبلا باید دانست که خدایتعالی درچند مورد ازقرآن مجید بندگان را امر بشکر وسپاسداری ونهی از کفران نعمت کرده است وآیاتی قریب باین مضمون بسیار آورده که میفرماید **واشکروا لی‌ولا تکفرون** یعنی شکر کنید مرا برآنچه انعام کرده‌ام برشما از نعم دینیه و دنیویه وناسپاسی نکنید مرا بانکار نعم وعصیان ؛ و باز در بسیار موارد است که خدایتعالی بعد از ذکر انواع و اقسام نعمتهای خود برسبیل آگاهی بندگان و تذکّربه‌سپاسداری میفرماید : **(لعلّکم تشکرون)** شاید شما سپاسگزار باشید ؛ و این پیرو بیانات مختلفی است که تمام نعم الهی بربندگان در آن نمودار شده است .

جائی میفرماید : قرار دادیم برای شما گوش و چشم‌و زبان شاید شما شکر گزار باشید ؛ جای دیگر میفرماید : درگذشتیم از شما شاید سپاسدار باشید ؛ همچنین میفرماید : نعمت را برشما تمام کردیم وآیات خود را برشما بیان داشتیم ؛ ویاری شماکردیم ، وبرشما ارزاق پاکیزه بخشیدیم . ومنافع بسیار برشما رسانیدیم وهکذا؛ ذکرانواع نعم خود فرموده وسپس باین‌جمله پایان میدهد که (شاید شکر گزارباشید) **وازاینجامعلوم میشودکه درمقابل هرنعمت شکری واجب است .**

و از طرف دیگر خدایتعالی دربسیاری آیات آورده‌که بیشترمردم حق نعمت را بجای نیاورده سپاسداری نمیکنند در حالیکه خدای صاحب فضل و رحمت برایشان است‌که فرمود : **انّ اللّه لذو فضل علی‌النّاس ولکنّ اکثرهم لایشکرون ؛** واز آنجا که‌ناسپاسی بندگان عمومیت دارد وفقط عده‌ای محدود وقلیل هستند (ازخواص) **که سپاس حقیقی را بجای آرند ، لذا خدایتعالی دراین مورد بیانات گوناگونی بکار**

برده واین موضوع را مکـرر تائید میکند ؛ میفرماید : **قلیلاً ما تشکرون** ، و نیز؛ **اکثر هم لا یشکرون** و نیز **قلیل من عبادی الشّکور**، پس قلیل واندك هستند بندگانی کـه شاکـر باشند ، و این دلیل است برآنکه اکثر مـردم نتوانند حقّ شکـر را بجای آورند .

شکر سبب مزید نعمت است

سوره ابراهیم آیه ۷ **واذ تأذّن ربّکم لئن شکرتم لا زیدنّکم و لئن کفرتم انّ عذابی لشدید** ویاد کنیدکه اعلام کرد برشما پروردگارشما اگرشکر کنید برنعمتهای من هرآینه افزونی دهم برشما نعمت را ؛ واگـر ناسپاسی کنید برآن بدرستی کـه عذاب من سخت است برناسپاسان (واین بیان شدّت عذاب ، سلب نعمت دردنیا ووقوع عقوبت درعقبا باشد) .

دربعضی ازاحادیث قدسیه مرویست کـه اگر شکر کنید برنعمت اسلام زیاده کنم آن را بایمان ؛ واگر سپاسداری کنید بایمان افزون کنم باحسان و اگر برآن شکر گوئید زیاده سازم آن را بمعرفت واگر بدان شاکر باشید برسانم بمقام وصلت واگر آن را شکر کنید شما را بدرجه قربت برسانم وبشکرآن نعمت درآرم بخلوتگاه انس و غایت مرتبت (واز این حدیث معلوم میشودکـه شکر نردبان ترقی و معراج تصاعد بردرجاتست) .

واز اینجاست کـه زبان حال انبیا وآنانکه بدولت کمال ایمان رسیدند چنین است کـه : س ۴۶ ی ۱۴ **قال ربّ اوزعنی ان اشکر نعمتك الّتی انعمت علیّ ....** ای پروردگار الهام کن مرا بآنکه شکر گویم تورا برنعمتهای عظیم کـه بکرم عمیم خود انعام کرده‌ای برمن وپدر ومادرم ودیگرملهم سازمراکه بجاآورم کردار نیك وستوده‌ای که پسندی آن را وخشنود گردی (وشاید یکقسمت ازفقرات مورد شرح در دعا اشاره بهمین آیه شریفه باشد) واین عبارت میرساند که توفیق شکروسپاسداری را هم ازخود اوسبحانه وتعالی باید تقاضا نمود .

شکر لازمه ایمان است

سوره البقره آیه ۱۶۷ **یا ایّها الّذین آمنوا کلوا من طّیبات ما رزقناکم واشکروا للّه ان کنتم ایّاه تعبدون .** ای آن‌کسانی که ایمان آورده‌اید بخورید از پاکیزها ازآنچه روزی دادیم شما را (کـه رزق حلال باشد) وسپاس گوئید خدایرا برآنچه روزی شماکرده‌ایم اگر درواقع او را میپرستید ؛ (وازاینجا معلوم میشودکـه معلّق بفعل عبادت امراست بشکر بجهت اتمام آن وعدم آن نزد عدم اینست) .

درکنزالعرفان آورده : کـه ذکر امر بشکر دلیل است براینکـه طیّب اینجا منتفع به است ویاصفت حسن ، واگرنه درمقابله آن شکرواجب نمیشود ؛ زیراکـه وجوب شکر نمیباشد مگر درمقابله نعمت و در این اشارتست بآنکه عبادت گاه هست که شکرواقع میشود .

شکر برخدا شکر برنفس خود است

سوره النّمل آیـه ۴۰ **ومن شکر فانّما یشکر لنفسه .** و هرکس سپاسداری کند نعمت خدایرا پس جز این نیست کـه سپاسداری مینماید برای نفس خود ؛ چه شکر موجب دوام نعمت وسبب مزید آنست (واگرکسی‌شکرنعمت بجای نیاورد هیچ گردی بدامن کبریائی او نه‌نشیند) که دردنبال‌آیه فرمود : **ومن کفرفانّ ربّی غنیٌّ کریم** وهرکس کفران آورد وشکرخدایرابجای نیاورد پس بدرستی‌که پروردگارمن بی‌نیاز است از شکـر گزاری و سپاس مردمان واکرام کننده است بانعام وافضال بر آنـان ، یعنی باوجود کفران نعمت بمحض‌فضل و کرم ؛ نعیم خود را حتی‌ازکافرهم بازنمیدارد ودرآیه ۱۲ ازسوره لقمان است که این عبارت بروجه دیگر تکرار شده ومیفرماید :

و لقد آتینا لقمٰن الحکمة ان اشکرللّه و من یشکر فانّما یشکر لنفسه و من کفر فانّ اللّه غنیٌّ حمید .

یعنی : ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را شکر گوی خدا را برنعمتی‌کـه بتو کـرامت فرمودیم ؛ وهرکه شکر کند خدایرا پس جزاین نیست‌کـه شکر میکند

برای خود وهرکس ناسپاسی کند برنعمت بدرستی که‌خدای بی‌نیاز است ازشکرکسی؛ واوست سزاوار حمد وسپاس .

شکر یکی از صفات خداوندی و (شاکرومشکور) ازاسمای حسنی الهی است

خدایتعالی جزا دهنده سپاسداران است کـه هر کس در شکر او مبالغه مینماید وجد وجهد مرعی میدارد اوسبحانه و تعالی در مقابل آن مثوبات بالغه ومکافات کافیه بوی کرامت میفرماید ودرفضیلت شکرهمین‌کافی است‌که دردعای‌جوشن کبیر میخوانید **(یاخیرشاکر ومشکور)** که این خود یکی ازصفات خداوندیست وقرآن‌مجید دراین امر دربسیاری ازموارد بربیان مختلف تصریح‌کـرده است : **انَّ ربنَّا لغفور شکور ، انَّ‌اللّه غفورشکور ؛ فانَّ اللّه شاکر علیم** وعبارات‌بسیاردیگرکه‌درهریك‌خدایتعالی خود را شاکرمعرفی کرده است .

درعدةالداعی‌آورده :که خدای شکور است باین معنی که یسیررا میپذیرد وثواب کثیر برآن عطا مینماید ، واعطاء نعمت جزیل میکند وبشکریسیر راضی میشود .

وچون شکر درلغت بمعنی اعتراف است باحسان وحقتعالی محسن است بعباد خود ومنعم برایشان پس اطلاق شکور برخدا بمعنی مجازی مطیع و شاکر است برطاعت ، و شکر او بثواب جزیل برسبیل مجاز باشد ، مانند تسمیه مکافات بشکر؛ یعنی تسمیه مجازی بشکور برسبیل مجاز است‌کـه حقسبحانه معامله میکند بابندگان در جزای أعمال همچنان معامله شکرشاکردرحق مطیع و محسن خود .

صاحب منهج گفته : این‌کمال :لطف بعباد است‌که خدایتعالی‌خود را شاکرخوانده است واینکه حقتعالی بابنده معامله شاکرمیکند ازحیثیت آن است که ثنا و ثواب را برای او واجب میگرداند وازاینجهت خود را شاکر گفته است .

مراتب شکر

تنها گفتن الحمد للّه وشکراً للّه‌کافی‌نیست بلکه شکرهر نعمتی‌را باید بطریقی بجای آورد که شایستگی همان نعمت را داشته باشد کسی را که مال وثروت زیاد دادند ، انفاق زیاد شکرآن است‌کسی را که قدرت

وتوانائی کافی بخشیدند ، دستگیری ناتوانان شکر آنست ، کسی را که ریاست و مقام واگذار کـردند حمایت برضعیفان و تواضع برمسکینان شکر آنست ؛ و هکذا تمام نعمتهای ظاهروباطن که خدایتعالی ارزانی داشته است شکرش آن است که برای همان منظورکـه رضای او در آنست بکار برده شود ؛ دست را برای دستگیـری بینوایان و چشم را برای بینائی راه راست و گوش را برای شنوائی کلام حق و زبان را برای اقرار بتوحید ویگانگی او بکار اندازند واساساً حق شکر آنست که تمام نعم را درطاعت وعبادت او تاحد امکان مورد استفاده قرار دهند تامعنی شکرازآنها حاصل شود؛ وباید دانست که درمقابل اعطاء هریك از نعم الهی مسئولیتی بعهده بندگان گذاشته شده است، مگر نشنیدی که فرمود : س ۱۷ ی ۳۹ **انّ السّمع والبصر والفؤاد کلّ اولئك کان عنه مسئولا** نه تنها ازاین نعم سؤال کرده میشود بلکه ازکوچکترین نعم اعطائی سؤال خواهد شد که آیا درچه مورد آن را بکار برده و درچه راه آن را مصرف کـرده است واگرحقّ آن را بجای آورده شاکر، واگرنه کفران ورزیده ومستوجب است آنچه را که درانتظار او آماده شده است :

وباید دانست که شکرمراتبی داردکه درهرمرتبه حقّی ازآن بجای آورده میشود ، همان اندازه که دانسته شود تمام نعمتها ازطرف آفریدگار ومنعم وولیّ حقیقی است، این اعتقاد بنوبه خود مرتبه اول شکراست ؛ اگر دانسته شود کـه نعمتهای واصله از طرف مردم هم ازطرف باریتعالی است که در واقع او دل آنهارا مسخّر کرده که به نیکیها وبذل وبخششها قیام کردند این اعتقاد هم باز یکی از ارکان شکرقلبی ومرتبه دیگری ازآن است .

ودیگرازمراتب شکرآن است کـه شاکر باید درتمام نعمتهائی کـه باو اعطا شده شاد وخرم باشد درحالیکه قصد او چنین باشدکه بواسطه آنهـا میتواند تحصیل رضای منعم خود را کرده باشد ، وهکذا در شکر مراتب بسیاری است که بعضی ازعرفا را گفتگوهائی زیاد است وهمین اندازه کافی است کـه گفته شودکه حدّ اعلای مرتبه آن **بردل وزبان حمد وثنای اورا بجای آوردن است وآنی ازشکرش غافل نه نشستن .**

روایاتی چند در باب شکر از اصول کافی

رسول خدا ﷺ فرمود خورنده شکر گزار اجر روزه دار خداجو دارد ؛ وتندرست شکر گزار اجر گرفتار دردمند صابر دارد ، وعطا بخش شکر گزار اجرمحروم قناعت‌کار دارد .

امام صادق ؑ فرمود : در تورات نوشته است ؛ شکر گزار ، ازهر کـه بتو نعمت داد ونعمت بخش برهر که تورا شکر گزارد ؛ زیرا باشکر گزاری نعمت نابود نگردد وباکفران نعمتی نیابد،شکر گزاری افزایش نعمت است وامان ازدیگر گونی .

امام صادق ؑ فرمود : شکـر نعمت، کناره گیری ازحرامها است ؛ ونهایت شکر گفتن (الحمد لله ربّ العالمین) است .

ازامام محمد باقر ؑ است : که فرمود چون نگاه تو بگرفتاری افتاد چنانچه باو نشنوانی سه بار بگو حمد خدا را که مرا عافیت داد از آنچه تورا بدان گرفتار کرد واگر میخواست میکرد ؛ هر که چنین گوید خدا اورا هرگز گرفتار بدان بلانکند .

در بیان شکر

شکـر گویم برخداوند شکور — کـه مرا از ناسپاسی کـرده دور
بر گشود ازحمد خود من را زبان — تا ثنایش برلسانم شد روان
لیك با این لکنت و طـرز بیان — حق شکرش کی درآید برلسان
خوب گفت آن زاهد پشمینه پوش — که مباش ازشکر او آنی خموش
چون بهرشکرش بود شکری‌وجوب — پس نباشد ترك واجب هیچ خوب
عارفی صاحب مقام و ارجمند — گفت این معنا به نظم و نثر چند
کـه نعیم حق بود از حد فزون — کس نیاید عهده شکـرش برون
پس چه باشد ارزش من در زبان — حق حمدش از کجا سازم عیان
همچنین نا قابل این کـردار من — کـی شود قابل بـه نزد یار من
گسترش داد آرزویم را نعیم — چونکه بیحد بخششم شد ازکریم
میـرساند لطف خود برمن مدام — شکر من بگـرفته برشکرش دوام
گرچه از کردار خود باشم ملول — شکر ناچیزم کند شکـرش قبول

سَیِّدی اِلَیْكَ رَغْبَتی وَ مِنْكَ رَهْبَتی وَ اِلَیْكَ تَأمیلی وَ قَدْ ساقَنی اِلَیْكَ

اَمَلی وَعَلَیْكَ یا واحدی (۱) عَكَفَتْ هِمَّتی وَفیما عِنْدَكَ اِنْبَسَطَتْ رَغْبَتی

وَ لَكَ خالِصُ رَجآئی وَخَوْفی وَ بِكَ اُنِسَتْ مَحَبَّتی وَاِلَیْكَ اَلْقَیْتُ بِیَدی

وَ بِحَبْلِ طاعَتِكَ مَدَدْتُ رَهْبَتی .

ای آقای من ؛ میل ورغبت وشوقم بسوی تو ، وخوف و خشیت وترسم از تواست ؛ یعنی هَم امیدوارم برتو وهم خائفم ازتو .

وبسوی تواست آرزومندی من ، همانا که این امید مرا بجانب توکشانیده و این آرزومندی مرا بتو رهنمون گشته است .

وبرتواست ، ای خدای یکتا (وای دریابنده من) ایستادگی همت من (آرزوی من همت مرا مصروف تقرّب بحضورتو نموده) وشوق ورغبت مرا بدانچه نزد تواست متوجه ساخته ؛ یابراین معنی که درآنچه نزد تو ازعفو وکرم ورحمت وبخشش سراغ کرده‌ام، میل وآرزوی من برآنها گسترده شده است .

وازبرای تواست امید خالص وخوف بی‌شائبه من ، یعنی امید وبیم واقعی من برتو است . وانس گرفته است محبّت من باتو ؛ یعنی عشق وعلاقه و اشتیاق و دلبستگی من بدرگاه تو ؛ وبتوخو گرفته است دوستی من ، و دست نیاز بدرگاه تو دراز کرده‌ام

(۱) دربعضی نسخ آورده : یاواجدی

وبرای رهائی ازبیم برشته بندگی‌تو توسل جسته‌ام ، یعنی‌دست بدامان توشده خود را بسوی تو میکشانم وبرای خلاصی ازترس برشته دوستی واطاعت توچنگ میزنم .

در بیان خوف ورجاء

قبلا درصفحات ۱۲۰و۱۲۳ همین کتاب در باب خوف و رجاء درشرح فقره(ادعوك یارب راهباً راغباً راجیاً خائفاً) مطالبی گذشت ؛ و اینك در این فقـرات امام علیه السلام باز بیـانات خود را باین موضوع کشانیده وعبارات را بروجه دیگر تکرارکرده است و شاید این بیان متمّم مطالب قبل باشد از آن نظرکـه در این فقرات آن بزرگوار بیشتر متوجه مقام خوف شده واشاراتی بکار برده تا این حالت را بنحوکامل وشایسته‌ای تعلیم داده باشد .

پس بادرنظر گرفتن ارتباط این فقرات بآیات الهی لازم میآید که این موضوع را ازنظر قرآن مورد توجه قرار داده وآن حالت واقعی را کـه آدمی برای حفظ ایمان خود باید داشته باشد متذکّرشویم .

نکته قابل توجه در این بحث‌آن است‌که‌قبلا باید دانسته شودکه : خوف چیست؟ وسبب آن چه میباشد و از چه چیزها باید ترسید و مرتبه آن تاچه حدّ است ، لذا در اینجا این مطالب را درچند قسمت یادآور میشویم :

اول ـ اولین چیزی‌که آدمی باید ازآن خائف باشد (مکرالهی است) و این مکر نه برمعنای حیله وتزویریست کـه درمیان بندگان است بلکه مهلت و استدراج است که خدایتعالی برای مجازات نافرمان برداران بکار میبرد که فرمود : **واملی لهم انّ کیدی متین** اشاره براینکـه مهلت میدهیم خطاکاران را بدرستی‌کـه مکر و کید ما محکم ومتین است ؛ وازطرف دیگر، اگر در بعضی از آیات قرآنی توجه حاصل شود خواهیم دریافت‌که تمام انبیا واولیاء و گروه فرشتگان ازمکرالهی‌خائف وترسان بوده ودرجائی‌صراحت داردکه‌میفرماید ازمکرخدا ایمن نمیگردند مگرجماعت‌زیانکاران کـه : **فلا یأمن مکرالله الّا القوم الخاسرون** ، ودر باب مکـر خدایتعالی دراول همین دعای‌شریف درفقره (ولا تمکربی‌فی‌حیلتك) درصفحه۲۳ مطالبی بتفصیل گذشت.

دوم ـ از امتحان و آزمایش خدایتعالی بندگان باید خائف باشند ، همچنانکه

برطریق مختلف مبتلا میگرداند ، چه آنهائیرا که در مقام قرب و چه آنهائی را که درفواصل بعد بسرمیبرند ، ودراین باب روایاتی بسیار استکه از ابتلا و آزمایش خدایتعالی نباید ایمن بود . چنانکه مرویست حضرت رسولﷺ وجبرئیل امین از خوف خدا گریستند ، پس خدا بایشانوحی فرستادکه چرا میگریید و حال آنکه من شما را ایمن گردانیدم ، عرض کردند : کیست که از آزمایش تو ایمن باشد ؟ و داستان انبیا و پیمبران همه براین امر گواه است .

سوم ـ خوف بندگان باید از عظمت و جلال کبریائی خداوند متعال باشد ؛ چه اگر کسی بدیده تعمّق بتواند بقدرت کامله او نظرافکند ، تار و پود هستی و وجودش ازهم گسیختهخواهد شد ، واین نوع خوف را ارباب‌قلوب ، خشیت یارهبت نامیدهاند و همان خوفی است که در اول همین فقرات مورد شرح امام علیه‌السلام عرض میکند : (ومنك رهبتی) .

وازهمین جهتاستکه اولیاء خدا آنهائیکهمقام قرب ومنزلتشان بیشترومعرفتشان افزونتراست خوف و دهشتشان زیادتر است و مصداق همین است که پروردگار عالم میفرماید : **انّما یخشی‌اللّه من عباده‌العلماء** یعنی جزاین نیستکه خشیت و دهشت ازخدا مخصوص بندگانیاست که عالم و دانا هستند ، و رسول خدا ﷺ فرمود . **انا اخوفکم من اللّه** یعنی ترس من از خدا ازهمه شما بیشتر است و داستانهای انبیا واولیاء را شنیدهایدکه درمقام عبادت از خوف باریتعالی مکرّر بیهوش میشدند و سبب این حالات وتوجهاتکمال معرفت ایشان بعظمت وجلال خدایتعالی بوده است .

چهارم ـ خوف بندگان باید از گناهان وخطاهائی باشد که مرتکب میشوند ، چونکسی که مرتکب گناه شود وازعبادت پروردگار خود سر باز زند جایگاهاودوزخ وبعقاب و عذاب مواجه است ، وکسیکه سعی در ترك معاصی وکسب طاعات نکند دل او از خوف خدا خالی و هیچ مرتبهای از خوف برای او حاصل نیست ؛ همچنانکه گفتهاند :که بنده هنگامی ازخدا میترسدکه از گناه پرهیز کند .

پنجم ـ خوف بندگان باید از دوری ومهجوری از بساط قرب و حجاب از لذّت

لقای باریتعالی باشد ، واین بالاترین وبهترین مراتب خوف است که مخصوص مقرّبین وصدّیقین است همچنانکه امیرالمؤمنین باین مرتبه اشارهفرموده ودردعای کمیلعرض میکند :صبرت علیعذابك فکیف اصبر علی فراقك، که اگر برفرض صبر برعذاب تو کنم پس چگونه برفراق ودوری تو شکیبا باشم .

ششمـ خوف بندگان باید ازمراحلی باشدکه درپیش دارند ؛ و شرح این مراحل قبلا گذشت یعنیهمان مراحلی که امام علیه السلام تعلیم دادکهبرهریك گریهها کنند، مرحله خروج نفس ، مرحله سکـرات موت ، مرحله سئوال نکیـرین ، مراحل قبر و برزخ وخلاصه عالم وحشت زای عرصه قیامت ومواقف مختلف حساب و کتاب ومیزانوآنچه راکه شرح آنها گذشت وکسی که ازاین مراحل دردنیا خائف بود بلاشك در آخرت هیچ بیم وخوفی براو نخواهد بود ، ودر زمره محبّان قرار خواهد گرفت کـه فرمود : **الا انّ اولیاء اللّه لاخوف علیهم ولاهم یحزنون** و بروجوه مختلف بسیار در قرآن مجید اشاره شده است براینکه آنانکه ازجهات شش گانهای که گذشت در این دنیـا خائف بودند در آخرت ایمن و از ترس وخوفمصونومحفوظاند جائی میفرماید س ۵ ی۶۹ **من آمن باللّه والیوم الاخروعمل صالحاً فلاخوف علیهم....** هرکسایمان آورد بخدا و روز جزا و کـردار شایسته کند نیست براو هیچ بیم و اندوهی : و جای دیگرمیفرماید ؛ س ۶ ی ۴۸ **فمن آمن واصلح فلاخوف علیهم** وهمچنین درآیه۳۸ ازسوره البقره میفـرماید : **فمن تبع هدای فلاخوف علیهم ولا هم یحزنون** کـه خلاصه هر کس متابعت وپیروی ازامر پروردگار خود کرد و بردستورات او سر تسلیم فرود آورد در آخرت هیچ ترس و بیمی براو مستولی نخواهد شد ، و اینکـه حضرت سجّاد در ذکر نعم الهی در همین دعای شریف عرض کـرد : (وانا الخائف الذی امنته) شاید ازاین نظر باشدکه او علیه السلام دردنیا خود را ازشرّ ناامنی وشرور دیگرزندگیایمن دیده ، و از نظر آخرت هم چون ایمان خود را در مرتبه عالی یافته ؛ دانسته است که هیچ خوف وبیمی برای او نیست وخداوند اورا ایمن ساخته است .

در بیان صفت خوف از خدایتعالی

صاحب معراج السعاده ، گفته است : صفت خوف افضل فضائل نفسانیه واشرف اوصاف حسنه است زیرا کـه فضیلت هرصفتی بقدر اعانت‌کردن‌آنست برسعادت وهیچ سعادتی بالاترازملاقات پروردگار (وصول بدرجات عالی پاداش) و رسیدن بمرتبه قرب او نیست و آن حاصل نمیشود مگر بتحصیل محبّت وانس باخدا (وازهمین جهت است کـه امام علیه السلام درهمین فقرات مورد شرح درخلال بیان اقرار بخوف عرض میکند : وبك انست‌محبّتی) .

وآیات واخبار بسیاری در فضلیت این صفت رسیده‌کـه اصلا خدایتعـالی ازبرای اهل خوف ، علم وهدایت و رضوان و رحمت را کـه مجمع مقامات اهل بهشت است جمع نموده‌وجائی‌میفرماید : س۷ ی۱۵۴ **هدیً ورحمةً للّذین هم لربّهم یرهبون** یعنی هدایت ورحمت ازبرای کسانیست که‌ازپروردگارخود خائف وترسانند ، وجای دیگرمیفرماید س ۹۸ ی ۸ **رضی‌اللّه عنهم ورضوا عنه ذٰلك لمن خشی ربّه** یعنی خدا ازایشان راضی وخشنود وایشان ازخدا راضی وخوشنودند ؛ واین مرتبه از برای کسی است که ازپروردگار خود ترسیده ومتواضع باشد .

وازبسیاری‌آیات مستفاد میشودکه خوف ازخدا ازلوازم ایمانست همچنانکه گاهی برسبیل تنبیه میفـرماید . س ۹ ی ۱۳ **فاللّه احقّ ان تخشوه ان‌کنتم مؤمنین** یعنی پس خدا سزاوارتراست که بترسید ازاو اگرشما مؤمن هستید ، و جای دیگـر س ۳ ی ۱۷۵ میفرماید : **و خافون ان‌کنتم مؤمنین** یعنی ازمن بترسید اگرازاهل ایمان هستید و همچنین از علائم ایمان است کـه هر گاه نزد مؤمن نام خدایتعالی برده شود قلبش خاشع وخوفناك گردد .

عمل‌کردن بهمین یك‌آیه برای رستگاری کافی است !!

در کشّاف‌آورده : که یکی ازملوك ازعلمای زمان خودطلب‌آیتی‌کرد که عمل بآن کافی باشد ومحتاج بآیات دیگرنشود آن عالم این آیه را تعلیم فرمود : س ۲۴ ی ۵۲ **ومن یطع اللّه ورسوله ویخش اللّه ویتّقه فاولئك هم الفائزون** یعنی وکسی کـه

فرمان برد خدا و پیمبرش را و بترسد از خدا و پرهیز کند از خشم او ومعصیت نکند پس او فائز ورستگار خواهد بود ، حقیقتاً که تعلیمی بسیار بجا بوده چون حصول فوز وفلاح جز بفرمانبرداری وخشیت وتقوی مقدور نیست واین آیه شریفه دستور جامعی برای امرعبادت وبندگی باهل ایمان داده است .

بهشت برای خائفین است

سوره النّازعات آیه ۴۰ **و امّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهویٰ ٤١ فانّ الجنّة هی المأویٰ** وامّا هرکس کـه ترسیده باشد ازایستادن نزد پروردگار خود درآن موقف عتاب که (یوم یقوم النّاس لربّ العالمین) وباز داشته باشد نفس خودرا ازآرزوها یعنی ازتمنّای حرام وناشایست (نهی کرده باشد نفس خود را ازهویٰ وهوس) پس بدرستی که آرامگاه او بهشت است .

ودرسوره الرّحمٰن آیه ۴۶ میفرماید **و لمن خاف مقام ربّه جنّتان** ، حقیقتاً چه مژده بسیار خوبی است کسی که ازخدا بترسد ازبرای او دو بهشت است ، یعنی از برای کسی که بترسد درنزد پروردگار خود ومرتکب اعمال ناشایسته‌ای نشود ، یابترسد از از موقف حساب ، دو بهشت آماده شده است ، یکی جنّت عدن است و دیگری جنّت نعیم .

درخبرقدسی وارد شده است : که بعزّت خودم قسم است که برهیچ بنده دوترس را جمع نمیکنم و از برای هیچ بنده دو امن را قرار نمیدهم ، پس هر کـه دردنیا ایمن باشد ازمن در روز قیامت او را خواهم ترسانید وهرکه در دنیا ازمن میترسد در روز قیامت اورا ایمن خواهم ساخت .

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست کـه هرکه ازخدا بترسد خدا همه چیز را از او میترساند وهرکه ازخدا نترسد خدا اورا ازهمه چیز میترساند .

ازحضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که : مؤمن همیشه میان دوترس است یکی ترس از گناهی که کرده وگذشته است ونمیداند کـه خدا با او درآن چه خواهدکرد ویکی دیگر ترس ازعمری که باقی مانده ونمیداند که خود درآن چه خواهدکـرد ،

پس هیچ روزی را صبح نخواهدکرد مگر که خائف وترسان باشد .

حالت خوف ورجاء باید متعادل باشد این نکته را هم باید توجه داشت که مقام خوف بندگان نسبت بخدایتعالی باید بحدّی باشد که مقام رجاء ایشان است و اگر شنیده باشید که انبیاء واولیاء درعبادات خود ازخوف خدا آرام نداشته‌اندآنها بهمان نسبت که خائف بوده‌اند امیدوار بعفو ورحمت پروردگاری بوده و هیچگاه از رحمت و کرم خدا مأیوس نبوده‌اند وبیانات حضرت سجّاد علیه السلام هم درفقرات همین دعای شریف مصداق این معنی را کاملا میرساند بلکه او علیه السلام در باب سعه رحمت بیانات خود را بیشتر گسترده است وباید دانست که اگرحالت خوف آدمی زیاده ازحالت رجاء باشد در زمره گروه گمراهان قرار خواهد گرفت و شاید مشمول این عبارت شود ، که : **و من یقنط من رحمة ربّه الاّ الضّالون** آیه ۵۶ ازسوره ۱۵

کیست که ناامید شود از رحمت خدامگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته ووسعت رحمت وکمال علم وقدرت اورا سبحانه ندانسته‌اند .

وشکی نیست که اگرخوف بحدّی رسدکه ایجاد یأس نماید آدمی را از عمل باز داشته وسلب طاعت مینماید ، چون تا امید نباشد خاطر را نشاطی ودل را شوقی نیست و چون نشاط و شوق برطرف شد کسالت روی میدهد و آدمی را از عمل باز میدارد ، وچنین خوفی سبب فساد و نقصان ودرنزد عقل وشرع مذموم است ، و عکس این حالت یعنی درمقابل شدّت خوف حالت اطمینان کامل وخاطرجمعی برحمت پروردگار وبیخبری ازعظمت وجلال پروردگاری وفراموشی از مؤاخذه وحساب و کتاب و عقاب روز جزا میباشد ، که این هم سبب هلاکت ودوری از رحمت خدایتعالی است ، پس هر کس بقدر معرفت خود باید درحفظ تعادل مقام خوف و رجاء کوشش نماید یعنی کسی که صفت خوف براو زیاده غالب باشد باید تحصیل صفت رجاء وامیدواری کند وبالعکس آنکس را که امیدواری برحمت خدا اورا از طاعت و عبادت باز دارد تحصیل صفت خوف برای او اصلح است .

واگرکسی بیان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را سرمشق خود قرار دهد میتواند حالت خوف ورجاء را درخود حفظ نماید ؛ واو علیه السلام بیکی ازفرزندان خودفرمود : ای فرزند؛

چنان ازخدا بترس که همچنین دانی که اگر طاعات همه اهل زمین را داشته باشی از توقبول نخواهدکرد وچنان بخدا امیدوار باش که چنان دانی که اگر گناهان همه اهل زمین را کرده باشی تورا خواهد آمرزید .

وحضرت سجّاد علیه السلام هم دراین دعای شریف همین رویه را معمول داشته و گاهی مقام خوف را بمرتبه ای نزدیك یأس رسانیده و گاهی مقام امیدواری را بنهایتی بالاتر کشانیده که خوف را منتفی کرده است واین رویه ازحالات واقعی اهل ایمان است که هم خائف وهم امیدوار باشند .

در بیان خوف ورجاء

خائفم من از خدای لایزال — خائفم من خائفم فی کلّ حال
گر بود خوف من از آقای من — از چه باشد بعد از این پروای من
سوی او دارم بسی من اشتیاق — گر مرا خواند بوصل و یا فراق
هم بعفو و رحمتش دارم امید — چونکه برلاتقنطوا دادم نوید
اینکه بینی حال و زارم را پریش — بیم و ترسم باشد ازاعمال خویش
ورنه این معنا بُوَد برمن عیان — که مرا باشد خدائی مهربان
حق بود ترسد گنهکار و اثیم — چون بُوَد امرش بجبّاری عظیم
آنکه از قهرش ندارد کس امان — بایدش ترسیدن از او هرزمان
لیك گفتا عارفی در این مقام — که مرا در خاطر آمد این پیام
خالق عالم رحیم است و غفور — یأس و نومیدی زخود افکن بدور
زین سبب آمد مرا همّت بلند — که شدم بررحمت او آزمند
خوف خود را خالص آوردم بکار — در رجا کوشیده‌ام در وصل یار
هم گرفتم انس خود را باحبیب — لیس لی خوف علی یوم الحسیب
عاشقم من واله و شیدای دوست — هرکسی یارش چنین باشد نکوست
رو کنم بر درگهش با صد نیاز — دست حاجت را کنم سویش دراز
میزنم رنگی که بالاتر زرنگ — در محبّت دامنش آرم بچنگ
تا شود ترسم مبدّل برامید — ای خوش آنکس دل زغیراو برید

يا مولاى بذكرك عاش قلبى و بمناجاتك بردت الم الخوف عنى ؛

فيا مولاى ويا مؤملى ويا منتهى سؤلى(۱) فرق بينى وبين ذنبى المانع

لى من لزوم طاعتك ؛ فانما اسئلك (۲) لقديم الرجاء فيك (۳)

و عظيم الطمع منك (٤) الذى اوجبته على نفسك من الرأفة والرحمة

فالامر لك وحدك لا شريك لك و الخلق كلهم عيالك و فى قبضتك

وكل شيء خاضع لك تباركت يا رب العالمين .

ای آقای من ؛ بیاد تو دل من زنده است ؛ یعنی بذکر نام تو و با توجه بمقام ربوبیّتت ، روح شادی‌وفرح درقلبم دمیده شده زنده دل میشوم .

و براز گفتن باتو ترس وبیم را ازخود دور کرده‌ام ، یعنی با مناجات و راز و نیاز گفتن باتوآتش خوف خود را فرو نشانیده‌ام .

پس ای آقای من ، وای امید وآرزوی من ، وای نهایت خواهش ومنتهای مسئلت

(۱) در بعضی نسخ اضافه کرده : صلّ علىٰ محمّد و آل محمّد (۲) بجای اسئلك(ادعوك) دارد
(۳) (وخوفى اليك) اضافه دارد (٤) (لقديم الرجاء لك وعظيم الطمع‌فيك)آورده

من ، جدائی انداز میان من و گناهانم (آن گناهی)که مرا ازملازمت بعبادت واطاعت تو باز میدارد .

همانا ازتو مسئلت وخواهش میکنم ، با امید وآرزوی دیرینه‌ای‌که برتو دارم و با آن سوابق خوف ورجاء وطمع بزرگی‌که بعنایت تو دارم ، ازتوخواهانم آنچه را که از رحمت ورأفت برذات پاك خود واجب فرمودی مرا بهره‌مند سازی ، (قوله تعالی : **کتب علیٰ نفسه الرَّحمة** ازاین رحمت که برخود لازم گردانیده‌ای مرامستفیض فرما.

پس امر؛ امر تواست **(قل انَّ الامر کلّه للّه)** توئی یگانه و بی انباز و آفریدگان همه عائله تو وتحت سرپرستی تواند (خلق عالم جیره خوار احسان تو هستند) و جمله درقبضه اختیار واقتدار تو وهمه چیزدرپیشگاه عظمت تو سرتسلیم داشته وفروتن است.

چه بزرگوار وپاك ومنزهی ای پروردگار عالمیان !

واین جمله آخراشاره باین آیه شریفه است س ۸ ی ۵۴ **الا لـه الخلق والامـر تبارك اللّه رب العالمین** یعنی‌آگاه باشید که خلق وامروفرمان از برای خداست که موجد همه چیز ومتصرّف درجمیع امور است .

بزرگ است خدای‌بوحدانیّت ؛ در الوهیّت و فردانیّت و ربوبیّت، پروردگار وآفریدگار عالمیان است !!.

تسلّی در خوف برای حصول رجاء

بعد از آنکه امام علیه السلام در مقام خوف مطالبی ایراد فرمود (که شرح آن قبلا گذشت) دراینجا تقویت مقام رجا کرده وخوف خود را تسلّی میدهد ، یعنی بالسان محبّت‌آمیزی‌عرض میکند :که ای خدای من ، آتش خوف خود را براز و نیاز باتو سرد میکنم واز تو مسئلت دارم که میان من و گناهانم جدائی اندازی (که این در واقع سبب اصلی‌خوف ومانع لزوم طاعت است) سپس برای رهائی از خوف اشاره بحالت دیرینه خودکرده وطمع وآرزوی خود را که در بهره گیری از رحمت خداوندیست ابراز میدارد وبا ایراد جملات بعد مقام خوف را تسکین داده ورجاء را تعدیل مینماید .

درفقرات مورد شرح دوموضوع قابل اهمیّت است ، یکی‌بیان ذکر(یامولای) است

کـه آیا از چه نظر امام علیه السلام این نام شریف را مکرّر آورده ، ودیگر روابط ذکـر خدایتعالی باقلب است که نام خدا چه اثری درقلب باقی میگذارد واین هردوموضوع ازنظرقرآن مجید شایان اهمّیت بوده وبی‌ارتباط بآیات الهی نیست .

دربیان ذکر(یامولای) درموضوع اول ، باید گفت : که امام علیه السلام در این دعای شریف در بعضی از فقرات بالحن ملاطفت آمیزی‌کـه حاکی ازمحبّت خالص است پروردگـار خود را بنـام (یامولای) میخواند ؛ هنگـامی عـرض میکند معرفتی یامولای .... وجای دیگر اذا رأیت مولای ... و جای دیگر ؛ فحقّق رجائنا یامولانا وهکذا درفقرات مورد شرح‌در دونوبت بالسان مختلف تکرار میکند و اگر بادقت در بیان امام علیه السلام توجه شود خواهیم دریافت‌که در بعضی‌از کلمات وعبارات‌کوتاهی کـه ایراد فرموده معانی بزرگی نهفته شده کـه خواننده را باسراری آشنا میسازد ، به‌بینید درهمین یك کلام که‌پروردگارخود را بنام (یامولای) خوانده‌است چه رموزی را آشکار کرده و چه بابی را درمقام توحید گشاده است . یعنی اگـر دانسته شود که اصل معنی (مولی) چه هست اهمّیت این نام ظاهر شده و سرّ تکرار آن در این دعای شریف بخوبی معلوم میگردد .

اهل لغت برآنند :که مولی بمعنی اولی میباشدکه اصل ومرجع ذکر اقسام معانی دیگراست ومعنای حاصله ازاین اصل عبارت است ازسیّد (آقا) مالك ، سرور ، مهتر ، دوست ، سرپرست ، دوستدار ، آزاد کننده ، ناصر ، یاور ، مطاع ، رئیس ، امام ، وخلاصه آنچه کـه در این سلك معنی رود تمام راجع به (اولی) میشود ، و اوسبحانه وتعالی ازهرچیز بربندگان‌اولی‌وسزاوار تراست .

ودرمعانی این‌کلمه درقرآن مجید مشتقّاتی آورده کـه مفهوم واقعی ازآن حاصل ومعلوم میداردکه چرا و چگونه خدایتعـالی خود را بروجوه مختلف باین نام معرفی کرده است .

هنگامی میفرماید : **فالله اولی بهما** ، یعنی خدا اولی برآنها ویا باعتبار دیگر یعنی خدا مولی وکارگزار ایشان است .

و در سوره الانفال آیه ۴۰ میفرماید : **فاعلموا انّ اللّه مولیٰکم نعم المولیٰ ونعم النّصیر** یعنی پس بدانید که خدا سرپرست (یار و مددکار وحافظ) شما است چه نیکوسرپرست و یار ویاوری است . و باز قریب بهمین عبارت درآخرسوره الحجّ است که فرمود : **هو مولیٰکم فنعم المولیٰ ونعم النّصیر** ، ونیزجائی‌خطاب باهل ایمان فرموده : درآیه ۱۵۰ ازآلِعمران‌میفرماید : **بل اللّه مولیٰکم و هو خیرالنّاصرین** بلکه‌خدا یار ومددکارشما است واولیٰ بتصرف درامور شما واوبهترین یاری کنندگان است ،و همچنین خدایتعالی‌در بعضی موارد خود را براین وجوه معرفی میکند ، جائی میفرماید : **واللّه ولیّ المؤمنین** و جائی : **وهوالولیّ‌الحمید** ، و جائی : **واللّه ولیّ‌المتّقین** ، وجائی : **وهو یتولّی‌الصّالحین** وخلاصه جائی مطلب را باین عبارت تمام میکند که : **وکفیٰ باللّه ولیًّا وکفیٰ باللّه نصیرا** وبس است دوستی خدا (در تولیت امور شما) وبس است نصرت او برشما .

ودرآخرسوره البقره است‌که رسول اکرم ﷺ درکلامیکه با الهام الهی بزبان امّت ادا فرمود ، عرض‌کرد **(انت مولانا)** توکارساز ویاری دهنده مائی .

و این نکته را هم باید توجه داشت که خدایتعالیٰ (مولیٰ و ولی و یاورو ناصر)کسانی‌است که ایمان آورده باشند بوحدانیّت وی، وتصدیق کرده باشند بجمیع اوامرونواهی او همچنانکه مطالبی که گذشت حاکی‌ازهمین معنی بوده وگاهی هم صراحتاً میفرماید : **اللّه ولیّ‌الّذین آمنوا ....** واصلا از جمله نامهای الهی که دردعای جوشن کبیرمذکوراست یکی: **یاولیّ‌المؤمنین** ودیگری **یاولیّ‌من استولاه** وهمچنین (یاولی ، ویانعم المولیٰ) ازاسامی خدایتعالی شمرده شده است .

ازاینجهت است ، که امام علیه السلام مکرّر برمکرّر دراین دعای شریف و ادعیه دیگر عرض میکند : **ای مولای من ، و با ذکر این نام شریف هم آتش خوف خود را فرو نشانیده وهم حقایقی را درمقام توحید آشکار کرده است . همچنان که در شرح فقره (الیٰ من یذهب‌العبد الّا الیٰ مولاه)** درصفحه۳۷۴مطالبی بروجه دیگر گذشت .

ارتباط قلب باذکر خدایتعالی

موضوع دیگری که درشرح این فقرات، مورد بحث است ارتباط ذکرخدایتعالی بادل است تادانسته شودکه از چه نظر امام علیه السلام عرض کرده است (یامولای بذکرك عاش قلبی) وچه تأثیری ذکر درقلب دارد وچگونه دل را زنده مینماید .

قبلا درصفحه ۲۴۳ درشرح فقره (اللّهمّ اشغلنا بذکرك) در باب ذکر بیانی بتفصیل گذشت وهمچنین درصفحه ۱۱۶ درشرح فقره (و بقلب قد اوبقه جرمه) مطالبی درباب قلب گذشت که اگر بطورکلی دراین سه مورد مطالعه شود خواننده مطالبی جامع دریافته است ولکن درشرح این فقره چون قرآن مجید اشاراتی دارد ، بیمورد نیست که این بحث را ازاین نظر مورد بررسی قرار داده تا اهمیّت بیان امام علیه السلام بخوبی ظاهر گردد.

دراول باید متذکّرشد که قلب آدمی مرکز بسیار حسّاسی است که علماء علم اخلاق و روانشناسان کتابهائی درآن باب نوشته و حتی اکثرازعرفا برآنندکه حصول مقام اشرفیّت ازخلق درآدمی بسته وارتباط بوضع حالی قلب داشته وبطورکلی طریق سعادت یاشقاوت را پیوسته بآن دانسته‌اند ، وچون این بحثی عظیم است که در اینجا مجال گنجایشی برآن نیست ؛ لذا باتوجه به‌بیان امام علیه السلام متذکّر میشویم ، که چه عواملی قلب را میمیراند ، یعنی چه چیز باعث میشود که حالت معنویت قلب را از بین میبرد وچه عواملی بحالت معنویت قلب حیات بخشیده آن را زنده میدارد .

دراین موضوع آنچه را که بطور قطع ومسلّم میتوان بیان داشت ، سبب تیرگی وقطع حیات دل همانا گناه ونافرمانبرداری است که بنابگفته قرآن مجید گاه‌کار را بجائی میرساندکه دل آدمی را ازسنگ سخت‌تر کرده که هیچ چیز در آن نفوذ پذیر نیست وهیچ دوائی درآن تأثیر نخواهدکرد وخدایتعالی درباره چنین دلهائی میفرماید : س ۳۹ ی ۲۲ **فویل للقاسیة قلوبهم من ذکرالله** پس وای برجماعتی که سخت است دلهای ایشان ازجهت یادکردن وذکرخدایتعالی ، یعنی وای برآنهاکه دراثر گناهکاری هرگاه نزد ایشان یاد خدا میکنند قساوت دلهای آنها زیادترمیشودکه **(فزادتهم رجساً الیٰ رجسهم)** .

وهمچنین عکس این حالت گاهست که قلوب بطوری حالت معنویّت بخود گرفته و بماوراء عالم احاطه مینمایدکه ارتباط مستقیم وغیرمستقیم بمبدأ پیدا کرده ومورد الهام قرار میگیرد (وحتی گاهی بمقام نزدیکتر رسیده در مقابل وحی و تکلّم الهی قرار میگیرد) وازاینجاست که درشأن این قلوب فرمود : س ۱۳ ی ۲۸ **الّذین آمنوا و تطمئنّ قلوبهم بذکرالله الا بذکرالله تطمئنّ القلوب** آنانکه گرویدند بخدا آرام میابد دلهای ایشان بیاد خدا ؛ یعنی‌چون ذکرخدای شنوند انس وآرام گیرند، بدانیدکه بذکرخدا آرام میگیرد دلها .

وازاین بیانات بلاشك معلوم میشودکه حیات وزندگی دل بستگی بذکرخدایتعالی دارد (ودراین مورد هم در بیان ذکرمطالبی گذشت) .

واگرخواسته باشیم آیاتی را که در قرآن مجید دراین باب آورده متذکّر شویم بطول انجامیده واز مقصد باز میمانیم فقط درپایان این بحث متذکّرشدهکه اصولا خدایتعالی درحالات قلب تشبیهات واشاراتی بکار برده کهاگربدقت توجه بآنهاحاصل شود مفهوم (مرگ وزندگی‌قلب)کاملا روشن میگردد همچنانکه گاهی برسبیل معرفی درشأن گروه دل مردگان بروجوه مختلف‌میفرماید: **فی قلوبهم مرض ، فی قلوبهم زیغ ، قلوبهم قاسیة** وهکذا عبارات دیگر و بطورکلی باید گفت که تمام اوصاف حمیده ویا صفات رزیله ظهورآن ازقلب ومنشأ بروز آنها از دل است حتی دخول در شاهراه هدایت و ورود در وادی ضلالت ارتباط مستقیم باقلب دارد ؛ و آنچه از عوالم وصفات ممدوح ومذموم که آدمی متّصف بآنها میشود اثراولیه‌آن درقلب بوجودآمده وتحوّل وتغییرآن هم بوسیله قلب انجام پذیراست .

وپوشیده نماندکه هیچکس‌عامل ایجادتحوّل‌درقلب نیست‌مگرخدایتعالی واین‌مصداق یکی‌ازنامهای شریف اوسبحانه است که عرض میشود (**یامن لایقلّب‌القلوب الّاهو**) واینکه امام علیه‌السلام زنده بودن دل را بذکراوسبحانه پیوست میدهد ازاین نظر است که چون خدایتعالی‌مقلّب‌القلوب‌است بلکه‌بمصداق دیگری ازنامهای او ، **انیس القلوب** است بمجرد اینکه اورا دردل یاد کنند او یاد میکند یاد کننده را و از اینجهت است

که (مرگ وزندگی قلوب) ویاروشنی وتیرگی قلوب وتحوّلات دیگری‌که درقلب‌ایجاد میشود مقدمه‌آن باختیارخود آدمی گذاشته شده ، یعنی تا اورا یاد نکنند ویا ساده‌تر گفته شود تا اورا صدا نزنند جوابی نمیشنوند مگر نشنیده‌ایدکه یکی دیگراز نامهای الهی یا طبیب القلوب است پس اگر مریض درد را بطبیب نگویدکه او علاج نمیشود خوب گفت شاعر بزرگ شیراز :

دردمندی که کنددرد نهان پیش‌طبیب درد او بی سببی قابل درمان نشود

پس زمانی مقلّب‌القلوب قلب را منقلب سازدکه اقلا ذکر اورا جاری‌کرده و درد را آشکار سازند ، تنها محیط تنگ و تاریك دل بذکر خدایتعالی نورانی وروشن میشود و معنای (بذکرك عاش قلبی) همین است که پس از یاد کردن خدایتعالی مصداق (یامنوّرالقلوب) که یکی دیگر ازنامهای الهیست درقلب ظاهرشده وهمان نوراست‌که قلب را زنده وروشن مینماید .

وخلاصه از این بیانات چنین نتیجه گرفته میشود ، که حیات دل بستگی بذکر وطاعت وعبادت داشته وبنظر نگارنده بهترین ذکری که دراین مورد مؤثراست (۱) همین اذکاری است که خدا را برای همین منظور یاد میکنند ، یعنی باید پیوسته‌باقلب وبر زبان جاری کرد یامنوّرالقلوب ، یاطبیب‌القلوب ، یامقلّب‌القلوب ،یاانیس‌القلوب، یا من یحول‌بین‌المرء وقلبه ، یامن لا یقلّب‌القلوب الّا هو، وبذکر این اذکار هرقدر که دل زدودگی داشته باشد آن را صفا بخشیده و شفّاف میکند ، چون جلای هرشیء بوسیله عامل مؤثری در آن شیء است وبهترین عامل در این‌کار یاد خداوند جهان است .

در بیان فقرات مورد شرح

ای مرا برباد تو دل زنده است سایه مهرت بسر افکنده است
آشنای کویت از جان بی خبر هرزمان ذکر تو میخواند زبر
همچنان گوید که ای آقای من ای ولی و والی و مولای من

(۱) قبلا درصفحه ۲۵۱ بیان انواع واقسام ذکرگذشت

راز خود با تو گذارم در میان — خوف خود سازم زمهجوری عیان
با نیاز و راز و آواز و خروش — آتش هجران کنم برجان خموش
ذکر تو دایم مرا آید بیاد — چون کند قلب مرا یاد تو شاد
پس مرا باشد همین بس یك امید — که گناهم را کنی از من بعید
چون گناهم مانع آید از صواب — میکشد آخر مرا سوی عقاب
اینکه من بررحمتت دل بسته‌ام — آیتی اندر کتابت جسته ام
گفته‌ای واجب کنم برنفس‌خویش — تابگیرد رحمتم سبقت به پیش
غیرازاین هم چاره‌ای درکار نیست — چونکه برخَلقت‌کسی را یار نیست
خلق عٰالم را تو جمله سرپرست — کی بود دستی زتو بالای دست
در جهانت آنچه باشد در مدار — جمله‌ات در قبضه آن اقتدار
هرچه بینم اندرین عالم بپاست — (کل شیءٍ خاضع لك) را رواست
پس تبارك برتو ای جان آفرین — که توئی مولا بخلق عالمین



اِلٰهی ارْحَمْنی اِذا انْقَطَعَتْ حُجَّتی وَ کَلَّ عَنْ جَوابِکَ لِسانی وَ طاشَ عِنْدَ سُؤالِکَ اِیّایَ لُبّی فَیا عَظیمَ رَجائی (۱) لا تُخَیِّبْنی اِذا اشْتَدَّتْ فاقَتی اِلَیْکَ (۲) وَلا تَرُدَّنی لِجَهْلی (۳) وَلا تَمْنَعْنی لِقِلَّةِ صَبْری اَعْطِنی لِفَقْری وَ ارْحَمْنی لِضَعْفی .

خدایا رحم کن برمن ، درآن هنگام‌که قطع شود حجّت من ، یعنی رحم‌کن برمن زمانی‌که دیگردلیل وبرهانی برعذرآوردن بگناه خود ندارم .

ورحم‌کن برمن درآن هنگام‌که زبانم برادای جوابت کند وعاجزماند ، یعنی رحم کن برمن زمانیکه نتوانم پاسخ گویم تورا آنچه‌که ازمن سؤال کرده میشود .

ورحم‌کن برمن درآن هنگام (که از هیبت بازخواست تو) مدهوش مانده عقل از سرم بدر رود ، یعنی رحم کن برمن زمانیکه سؤال فرمائی ازکردار من یا سؤال کرده شوم از نعمتهائی که دردنیا بمن عطا فرمودی ویا سؤال فرمائی آنچه را که باید سؤال فرمائی ؛ ومن ازاینکه‌جواب شایسته‌ای ندارم ازشدّت هول وهراس یادراثرشرمندگی وخجلت عقل وفکروهوش خود را ازدست داده نتوانم تورا پاسخ گویم .

پس ای امیدگاه بزرگ من (ای‌کسی‌که امید بزرگ من اوست) محروم مگردان مرا درآن زمان که فقروفاقهٔ من بنهایت سختی رسیده باشد ؛ یعنی درآن روزکه نیاز

(۱) دربعضی نسخ : فَیا عَظیماً یُرجیٰ لِکُلِّ عَظیمٍ اَنْتَ رَجائی

(۲) (اِلَیْکَ) ندارد (۳) فَلا تَرُدَّنی بِجَهْلی

واحتیاجم شدّت پیداکرده وجز توکسی بدادم نمیرسد ، ناامیدم مفرما !!

و بسبب جهل و نادانیم مرا از درگاه خود مران ؛ وبعلت کم صبری و ناشکیبائیم لطف خود را ازمن باز مدار ؛ ورحم کن برناتوانیم ، وعطاکن برمن نیاز واحتیاجم را یعنی ببخش برفقروفاقت من ورحم کن برناتوانیم .

از مراحلی که درپیش است باید از خدایتعالی تقاضای رحمت کرد

امام علیه السلام دراین فقرات باز رشته‌کلامرا بماجرای قیامت‌کشانیده وصحنه‌های دیگر از رستاخیز را مجسّم مینماید واز خدایتعالی میخواهد کـه درچند مورد براو رحمت آورده ومورد بخشایش و لطف خود قرار دهد ؛ یکی هنگامیکه حجّت و برهان براو قطع میشود ، کـه اشاره بموقفی از مواقف قیامت است کـه فرمود س ۴۴ ی ۴۱ **یوم لا یغنی مولیً عن مولیً شیئاً و لا هم ینصرون** ۴۲ **الّا من رحم اللّه انّه هوالعزیز الرّحیم** و بیان امام علیه السلام با توجه باین آیه شریفه شاید براین معنی باشد : که خدایا رحم کن برمن در آن روزی کـه دفع نکند هیچ دوست و خویشاوندی از دوست و خویش خود هیچ چیزی را مگرکسی‌کـه خدای براو رحم کـرده باشد بعفو و کرم خود .

و دیگرعرض میکند : رحم‌کن برمن هنگام سؤال وجواب ؛ واین موضوع ازنظر قرآن مجید بحث مفصّلی دارد و آیات بسیاری در این خصوص وارد شده کـه رموزی ازحقایق قیامت را آشکار میدارد واز آنجاکـه ارتباط بیان امام علیه السلام واهمیّت‌آن باید دراین فقرات روشن شود بچند مورد آن اشاره خواهیم کرد .

سؤال ومحاکمه در رستاخیز قبلا باید دانست‌که آیا در مراحل رستاخیز کسی میتواند پیش خودسخن بگوید ، یاآنکه برای گفتارکسب اجازه لازم است؟

قرآن مجید میگوید : س ۱۱ ی ۱۰۵ **یوم یأت لاتکلّم نفس الّا باذنه....** روزی بیایدکـه سخن نمیگوید هیچکس مگـر باذن خدا .! یعنی تا از کسی سؤال نشود ؛ کسی را یارای تکلّم نیست و البته انتظامات آن عالم هم چنین ایجاب میکند

که بدون کسب اجازه نمیتوان سروصدائی راه انداخت .

اما درمواردی کـه آدمی چگونه وازچه چیزهائی سؤال کـرده خواهد شد قرآن مجید بیانات گوناگونی آورده که بطور کلّی معلوم میدارد که درمحاکمات رستاخیز از کلّیات وجزئیات کردار آدمی از زندگانی دنیا سؤال کرده خواهد شد .

هنگـامی میفـرماید : س ۱۶ ی ۹۳ **و لتسئلنّ عمّا کنتم تعملون** یعنی هرآینه سؤال کرده خواهید شد (درمحشر) ازاعمالی که دردنیا بجاآوردید .

و جای دیگـر میفرماید : س ۲۹ ی ۱۳ **ولیسئلنّ یوم القیٰمة عمّا کانوا یفترون** واین درشأن گروهی است که خلق را اضلال میکنند و بخدا و رسول دروغ می بندند که آن گروه پرسیده خواهند شد ازآنچه دروغ بهم میبافند .

ونیزدرجای دیگرازنعمتهای اعطائی سؤال کرده میشود براین وجه که میفرماید: س ۱۰۲ ی ۸ **ثمّ لتسئلنّ یومئذ عن النّعیم** ، یعنی هرآینه پرسیده شوید در آن روز (روز رستاخیز در موقف حساب) از نعمتهائی کـه بشما اعطا شده بوده است (که آیا شکرنعمت را بجای آوردید ؟ وآیا درچه موارد نعمتهای الهی را بکار بردید) .

این نکته را باید توجه داشت کـه چون موضوع محاکمات و پرسش در رستاخیز اهمیّت بسزائی دارد خدایتعالی آن را برسبیل سوگند تائید کرده ؛ ومیفرماید : س۱۶ ی ۵۶ **تاللّه لتسئلنّ عمّا کنتم تفترون** یعنی بخدا قسم پرسیده خواهید شد (در روز قیامت) ازآن چیزی کدافترا میزنید (البته این آیه درشأن گروهی ازبت پرستان است)

و در جای دیگر نیز بروجه دیگری سوگند یاد میکند ومیفرماید : س ۱۵ ی ۹۲ **فوربّك لنسئلنّهم اجمعین** ۹۳ **عمّا کانوا یعملون** . یعنی پس بحق پروردگارتو که هرآینه همه ایشان را سؤال خواهیم کـرد ازآنچه میکردند . وازآیات شریفه چنین مستفاد میشودکـه این سؤالها درموقف حساب ویا در هنگـام مرحله بمرحله شدن از موقفی بموقف دیگر بعمل خواهد آمد همچنانکه در سوره الصّافات آیه ۲۴ فرمود : **وقفوهم انّهم مسئولون** یعنی باز دارید ایشان را (برموقف صراط) بدرستی که باید پرسیده شوند ازعقاید خود .

وموضوع قابل تذکردراین بحث آنست که : اینکه خدایتعالی درجائی میفرماید: س ۵۵ ی ۳۹ **فیومئذ لایسئل عن ذنبه انس ولاجانّ** یعنی‌درآن روز پرسش از گناه آدمی و پری نشود ، این آیه شریفه منافی آیات مذکوره نباشد ، از آن جهت که در بعضی‌ازمواقف است که لزومی برای سؤال واقرار گرفتن بزبان نیست واعضاء وجوارح آدمی بخودی خود شهادت کـردار ورفتار او را خواهند داد قوله تعالی س ۲۴ ی ۲۴ **یوم تشهد علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم ....** و یا آنکـه آثار جرم و گناه ازتیر گی سیما و کبودی چشم وعلائم ایمان ازنورانیّت صورتها نمایان وهویدا خواهد بود ودیگر برای تشخیص وتمیز لزومی برای سؤال نباشد .

یك روایت جامع در باب سؤال در رستاخیز

دربعضی ازتفاسیر مذکور است ؛ کـه از رسول صلی الله علیه و آله مرویست : کـه روز قیامت (درموقفی) نگذارند هیچکس را که قدم ازقدم بردارد تا پنج چیز از اوسؤال کنند ؛ از جوانی او تاچگونه به پیری رسانیده ؛ از زندگانی او تادرچه باتمام رسانیده ؛ از مال او تا از کجاکسب کرده وبچه صرف نموده ؛ وازعلم او تابرآنچه دانسته بآن عمل کرده یانه ؛ واز دوستی مقام ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام .

این بود مختصری ازجریان وقایع رستاخیز کـه حضرت سجّاد علیه السلام درفقرات مورد شرح صحنه های بازپرسی آن را مجسّم ساخته و عرض میکند خدایا رحم کن برمن هنگامی که سؤال کرده میشوم وزبانم درجواب کند وعاجزاست .

درمواردیکه باید ازخدایتعالی تقاضای رحمت کرد

بارالها رحم کن برمن مدام — گـرچه باشد حجّتت برمن تمام
یك سفر در پیش دارم پرخطـر — کـه مـرا ناچار باید زین سفر
چند مورد رحمتت برمن رواست — چونکه‌رحمت‌مرهمی بردردهاست
رحم کن برمن بهنگـام سؤال — کـه بُوَد آندم زبانم گنگ ولال
رحم کن آندم که خوارم یاذلیل — هم ندارم حجّتی هم بی دلیل

رحم کن رحمی درآن روز خطاب — که فرو ماند لسانم از جواب
من ندارم عذر ثابت بر گناه — غیر از این گویم که عمرم شد تباه
گرمرا از زندگی کردی سؤال — گویمت بگذشت عمرم برملال
یا که پرسی برعطای نعمتت — گویمت بودم غریق رحمتت
گرمرا ازاین سخن پرسی نکوست — که‌چه‌کس‌بگزیده‌ای‌برخویش‌دوست
گویم آنکس کو مرا باشد نصیر — آنکه دل در دام عشقش شد اسیر
پس امیدم برهمین یك گفتگوست — که مرا شاهد در اینجا روبروست
چون مرا شدّت رسد در هر نیاز — چاره میسازد بکارم چاره ساز
هم ببخشد جهل من را در خطا — هم کند برفقر من خیری عطا
من نباشم جز ضعیفی ناتوان — که شکیبائی ندارم در امان
پس مرا در سختیم رحمت رسان — چون توئی یار و انیس بی کسان



سیدی علیك معتمدی و معولی و رجائی و توکلی و برحمتك تعلقی

و بفنائك احطّ رحلی و بجودك اقصد (۱) طلبتی و بکرمك ای رب

استفتح دعائی و لدیك ارجو (۲) فاقتی و بغناك اجبر عیلتی و تحت

ظلّ عفوك قیامی والی جودك وکرمك ارفع بصری و الی معروفك

ادیم نظری .

ای آقای من ؛ برتواست اعتماد واطمینان وامید وتوکّل من (توای تکیه گاه ومحل اعتماد واتّکال‌من) وعلاقه ودلبستگی‌من برحمت تواست ؛ یعنی‌تعلّق خاطرودست‌آویزم برحمت واسعه تواست ؛ وبار سفرخود را بدرگاه تو فرود میآورم !. و بجود و بخشش تو آهنگ بمطلوب خود میکنم ، یعنی انجام حوائجم را از آستان عنایت تو خواسته بسوی سخاوت تو اراده مقصد میکنم .

وای پروردگار ؛ باب دعای خود را بکرم تو میگشایم ، یعنی‌سرآغاز گفتار وراز ونیاز باتو از کرم تو دم میزنم وبدین وسیله در حاجت ودعا را میکوبم .

(۱) دربعضی نسخ ، بجای اقصد (اقصر) آورده

(۲) دربعضی نسخ ، سدّ اضافه‌دارد

و از نزد تو امید میدارم کـه تنگدستی و نیاز خود را بتوانگری تو جبران کنم (ورفع بیچارگی و ناداری خود نمایم) وبربی‌نیازی تو نیاز وپریشانی خاطر خود را برطرف نمایم .

وبظلّ عنایت وعفوتو پناه میبرم ؛ یعنی ایستادگی و قیام من در سایه عفو و بخشش تواست وبسوی بخشش و کرم تو دیدگان خود را بازکرده بجود وسخاوت تو مینگرم. و برنیکی و احسان تو نظر خود را ادامه میدهم ؛ یعنی براین معروفیّت تو (بفضل ، و احسان و کـرامت » نظر خود را باز نمیگیـرم (چون شناختم تورا بوسعت رحمت « معرفتی بسعة رحمتك» وازاین اعتقاد هیچگاه برنخواهم گشت) .

وجه تکرار در جملـه اول

اینکـه جمله اول در فقرات مورد ترجمه دراین دعای شریف تکرار شده ؛ سرّتکرار ازنظراهمیّت مقام اعتماد وتوکّل است که بحث‌آن بتفصیل درصفحه۴۲۵ گذشت ، ووجه دیگر تکرار شاید ازاین نظر باشد کـه امام علیه السلام خواسته است مطالبی را کـه در دنبـال آورده باعتبار ، اعتماد وتوکّل براوسبحانه وتعالی عرضه‌کرده باشد ، یعنی بعد ازآنکه عرض کرد :که ای خدا امید واعتماد وتوکّل من برتواست ، چنین اشاره میکند که باهمین حالت اعتماد وتوکّل هم علاقه ودلبستگی برحمت تو دارم ، باهمین حالت ؛ فرودگاه آمال خود را بدرگاه‌تو قرار دادم ؛ باهمین حالت بسوی تو قصد حاجت میکنم وباهمین حالت اعتماد وتوکّل ، در زیرسایه عفو وبخشش تو ایستادگی میکنم وهمچنین با اعتماد بکرم تو باب دعا را بسوی تو میگشایم و روی خود را بسوی آسمـان بلند کـرده و چشم را بجانب جود وبخششت باز مینمایم وخلاصه با اینحالت نظرخود را ازلطف واحسان‌توبازنمیگیرم.

و اسراری‌کـه دراین بیانات نهفته شده همانا اشاراتی است‌که در مقام توحید بکار رفته ، یعنی امام علیه السلام دراین بیانات ودراین تعلیمات عالیه رسانیده است که تنهامرجع امید ومحل اتکاء پیشگاه پروردگار عالمست .

یکی از آداب دعا
روی را بجانب آسمان بلند کردن است

اغلب ازعرفا برآنند که در دعا کردن وراز و نیاز با خدایتعالی توجه بدل کافیست ازآن جهت که خدایتعالی در مسافتی نیست که بخواهند باو اشاره کرده تا اورا متوجه نمایند ، واوسبحانه وتعالی از هرچیز بآدمی نزدیکتر بوده وکریمه **(و نحن اقرب الیه من حبل الورید)** را شاهد گرفته‌اند ؛ و این قول بجای خود صحیح است ، امّا موضوعی که در فقرات مورد شرح قابل بحث است آن است که امام علیه السلام تعلیماتی داده است که در موقع مناجات باحضرت احدیّت باید روی و نظر خود را بطرف بالا بلند کرده وبسوی جود وبخشش خدایتعالی چشم را گشاده گردانند وبلکه دراغلب تعلیمات دیگراست که هنگام دعا دستها را هم بسوی آسمان باید بلند گردانند واین تعلیمات نه از نظر آنست که برای خدایتعالی مکانی قائل شده و بطرف آن مکان توجه پیدا کنند بلکه امام علیه السلام صراحتاً عرض میکند (والیٰ جودك و کرمك ارفع بصری) یعنی بسوی جود و کرم تو چشم خود را ببالا رفعت میدهم و از آن طرف اگر بفقرهٔ قبل از این جمله توجه شود از بیان امام نمودار است که خدایتعالی را ناظر و حاضر ونزدیك دانسته وبابیانی‌اشاره بنزدیك عرض میکند (وبکرمك ای ربّ استفتح دعائی) وکلمه (ای) درعربیّت اشاره بنزدیك است ، واز این جهت است که درموقع دعاکردن دست وروی را بجانب آسمان بلند کردن ازتعلیمات عالیه ائمه اطهار است که داعی را متوجه بعفو ولطف و کرم خداوندگاری مینماید .

در بیان عبارات مورد شرح

آنکه او بنیان این عالم نهاد — باشدم برلطف و عفوش اعتماد
با توکّل سوی او دارم امید — چونکه برمن وعده‌ها داد و نوید
هرکجا باشم براو گیرم پناه — چون ندارم غیر او من تکیه گاه
عهد خود هرگز نیارم درشکست — چون برحمت شد مرا آویز دست

آورم بردرگهش بارم فرود — چون نباشد غیر او صاحب وجود
قصد حاجت میکنم سویش مدام — چون رساند رحمتش برخاص وعام
خوانم اوّل در دعا نامش کریم — چون کند شامل مرا لطف عمیم
بی نیازم گرچه باشم من فقیر — چون غنایش باشد از فقرم کبیر
پرده بردارم زفقر خود براز — چون که بخشد برنیازم بی‌نیاز
خوشدلم گر باشدم چندین گناه — چون که گیرم سایه عفوش پناه

اینکه رو برآسمان بالا کنم — رو بجود حضرت والا کنم
اینکه دوزم چشم خود برساق‌عرش — صحنه دل را کنم از عرش فرش
یعنی اندر دل کنم غوغا چنان — تا که وصل آید زمین برآسمان
پس کنم خود را بیار خود قرین — تا که دائم مرتبط باشم چنین

فَلا تُحْرِقْنِي بِالنّارِ وَ اَنْتَ مَوْضِعُ اَمَلِي وَ لا تُسْكِنِّي الْهاوِيَةَ فَاِنَّكَ قُرَّةُ عَيْنِي ، يا سَيِّدِي لا تُكَذِّبْ ظَنّي بِاِحْسانِكَ وَ مَعْرُوفِكَ فَاِنَّكَ ثِقَتي (۱) وَ لا تَحْرِمْنِي ثَوابَكَ فَاِنَّكَ الْعارِفُ بِفَقْرِي .

پس مسوزان مرا بآتش ، وحال آنکه تومحل امید وآرزوی من هستی .
وساکن مگردان مرا در دوزخ ، پس بدرستی که توئی روشنی چشم وسرور دیده من.
ای آقای من ؛ دروغ مگردان گمان مرا بآن حسن ظنّ که بر نیکوئی واحسان تو دارم ، چون بتحقیق توئی تکیه گاه ومحل اعتماد وامید من .
ومحروم مگردان مرا ازپاداش نیکویت،چون توئی واقف وآگاه برنیاز واحتیاج من یعنی (تو دانائی برفقر و بینوائی من چون خود فرمودی : س ۳۵ ی ۱۵ **یا ایّها النّاس انتم الفقراء الی اللّه**.....که ای مردم شما بخدا نیازمندید) پس محروم مکن مرا ازثوابت وازلطف وعنایت خود بی نصیبم مگذار .

بیانی لطیف ودقیق

بعدازآنکه امام علیه السلام عرض کردکه : پروردگارا ؛ من بااعتماد و توکّل بعفو ورحمت وکرم تو دلبستگی دارم و تو را محسن ومنعم ومکرم ومفضل شناختم ، چنین اشاره میفرمایدکه : پس بااین اعتقادات که دارم مرا بآتش مسوزان ، چون تو موضع امل و آرزوی من هستی ؛ یعنی شراشر وجود من محو درآمال وآرزوی لقاء تواست .
واین معنی چنین میرساند : که آیا چگونه ممکن است این اعضاء وجوارح من

(۱) دربعضی نسخ (ورجائی) اضافه کرده

که توأم وآمیخته باین حالات وباین امید وآرزوهاست در آتش گداخته شود ؟!!

سپس موضوع را دقیق‌تر ولطیف‌تر دنبال کـرده وبا لسان دیگـر عرض میکند : ولا تسکّنی الهاویة فانك قرّة عینی، مرا در آتش جای مده ، برای اینکـه تو نوردیده من هستی .

دراین عبارت بحثی بسیار جالب است که نگارنده باساده‌ترین وجهی اهمیّت آنرا در دوموضوع آشکار میدارد ، یکی از نظر ارتباط کلام بآیات الهی ودیگراز نظراسرار ورموزی که درخود بیان نهفته شده وشایستگی گفتار مقام ولایت را درحالت مناجات باحضرت احدیّت میرساند .

وامّا درموضوع اول باید گفت :که قرآن مجید میفرماید س ۱۰۱ ی ۹ **و امّا من خفّت موازینه فامّه هاویه** یعنی آنکس که میزان اعمال او سبك باشد پس جایگاه ومأوی او هاویه است (که‌آن در که‌ایست‌ازدرکات دوزخ وشاید ارتباط بیان امام علیه السلام باین آیه شریفه براین وجه باشد :که ای خدا مرا باآنکس که میزان عمل او خفیف باشد محشور مگردان ازآن جهت‌که تو نور وسرور دیده من هستی ، و کسی‌راکه نور تو قلب ودیدگانش را فراگرفته باشد،چگونه شایسته‌است که‌بدوزخ رهسپار گردد !!

وموضوع دوم رمزیست که امام علیه السلام دراین فقره بکار برده که علت تقاضای خود را بابیان بسیار شیوائی عرضه داشته و برای داخل نشدن در دوزخ بعذری جالب متشبّث میشود ، یعنی بعد ازآنکه گفت : ای خدا مرا در دوزخ ساکن مفرما باتائید وتأکید عرض میکند : چون تو البته ویا بتحقیق نورچشم من هستی ؛ واگر دراین بیان دقتی بعمل‌آید شاهکاری‌که درآن بکار رفته است خوب آشکار میشود .

ازآن جهت‌که امام علیه السلام بهترین عضوخود راکه چشم است وعالیترین حالت آن را که افشاندن نور است تعلّق بخدا داده ویا باعتباردیگردرمقام تشبیه مظاهری ازوجود عالم هستی راکه لطیف‌ترین حالت خلقت است درنور دیده خود نمایان داشته است .

واین معنی بقدری دقیق است‌که برای نویسنده از جهاتی مقدور نیست‌کـه آن را بقالب الفاظ درآورد همینقدر آنچه را که میتوان بدان اشاره نمود آن است‌که چون

خدایتعالی نور آسمانها و زمین است و بمصداق آیه شریفه س ۲۴ ی ۳۴ **اللّه نورالسّموات والارض ....**الخ (۱) و همچنین بمقتضای نامهای شریف اوسبحانه که یکی ازآنها (یانورالنّوراست) هر نوری تعلق باو داشته وهرپرتوی از نوراوساطع است، امام علیه السلام عرض میکندکه ای خدا تو نور چشم من هستی وتعلق این نور بتواست و این معنی چنین میرساند :که ای خدا چگونه ممکن است من در آتش داخل شوم و حال آنکه چشم ونورچشم خود را همراه داشته باشم ؛ وباینطریق امام علیه السلام برای رهائی از دخول درآتش عذر موجه خود را بکار برده است .

ونکته قابل توجه دراین بحث آن است که هر کس شایستگی ندارد که ادعا کند (ای خدا تو نورچشم منی) .

از آن جهت که خود امام علیه السلام درفقره‌ای ازهمین دعای شریف که شرح آن قبلا گذشت عرض میکند : **(و یاقرّة عین من لاذبك)** ای نورچشم‌کسی‌که پناه بتوآورده وشاید منظور از جمله (من لاذبك) اهل ایمان باشند چون خدایتعالی پناهگاه اهل ایمان است ویاآنهائی باشند که بنور الهی هدایت یافته‌اند که فرمود : س ۲۴ ی ۳۵ **یهدی اللّه لنوره من یشاء** رهبری کند خدایتعالی بنور خود هر که را خواهد ؛ پس آنکس را که خدایتعالی بنور ایمان هدایت فرمود و آنکس که بنور او معرفت بنور او حاصل کرد میتواند بگوید (فانّك قرّة عینی) والا چگونه ممکن است که خدایتعالی نور دیدگان کسانی باشد که خود فرموده است س ۲۴ ی ۴۰ **و من لم یجعل اللّه له نوراً فما له من نور** و آنکس که ننهاده است خدا برای او نوری پس نباشد برای او نور .

---

(۱) مفسّران را در این آیه شریفه اقوالی چند است ، بعضی اسناد نور را بخدا برسبیل تشبیه‌واستعاره بیان داشته ، بعضی‌خدایتعالی را روشن سازنده سموات وارضیین‌به آفتاب وماهتاب وستارگان دانسته ، بعضی بمعنی منور یاهادی آورده وبسیاری ازاقوال دیگرکه ذکرآنها بطول میانجامد ، وخلاصه آنچه ازبیان تفاسیرمستفاد میشود آن است که (نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات ازاو ظاهرند و او از همه مخفی) نگارنده‌گوید معانی بعضی از نامهای الهی که دردعای جوشن‌کبیر مذکور است خود مفسراین‌آیه شریفه است واسناد (نور) را بخدایتعالی کاملا روشن میداردکه ازجمله‌آنهاست : یانورالنور ، یاخالق‌النور ، یامنورالنور ، یامدبرالنور یامقدرالنور ، یانورکل نور ، یا نوراً قبل‌کل نور ، یانوراً بعدکل نور ، یانوراً فوق کل نور، یانوراً لیس‌کمثله نور وهمچنین : یامن له نور لا یطفی .

اینست که اهل ایمان میتوانند بگویند که خدایا تو ئی نورچشم ما واز این جهت ما را درآتش داخل مفرما .

دربیان فقرات مورد شرح

چون شد اول عشق تو برمن نصیب — پس بگویم (لیس لی الّا حبیب)
چون بحبّت شد مرا دل استوار — پس مرا داخل مکن در سوز نار
چون مرا پرورده کـردی برنعیم — پس مران از نزد خود سوی جحیم
چون همه امیّد و آمالم بتوست — پس مکن تکذیبم از قول درست
چون توئی نور دوچشم و دیده‌ام — پس تورا آقـای خود بگـزیده‌ام
چون بنور تو بهـرجا ره برم — پس چسان باچشم خود دوزخ روم
چون سپردم حُبّ تو باقلب خویش — پس نباشد دوزخم راهی به پیش
چون بتو دارم امید و اعتقاد — پس مگـردان مقصدم را از مراد
چون که دارم برتوحسن ظنّ چنان — پس زدوزخ بایدم باشد امان
چون مرا باشد بسویت احتیاج — پس توئی بردرد فقر من علاج
چون توئی دانا مرا برهرنیـاز — پس مرا شایسته گفتن ، برتو راز
چون نباید دم زنم از ماجرا — پس به‌بندم لب براین چون وچرا



اِلٰهی اِنْ کانَ قَدْ دَنا اَجَلی وَلَمْ یُقَرِّبْنی مِنْكَ عَمَلی فَقَدْ جَعَلْتُ الْاِعْتِرافَ اِلَیْكَ بِذَنْبی وَسَآئِلَ عَلَلی .

ای خدای من ، اگر نزدیك شده باشد اجل من ونزدیك نگردانیده باشد مرا کردار من بتو ، پس اقرار بگناه خود را وسیله تقرّب بسوی تو قرار میدهم .

یا براین معنی : که ای خدا ؛ اگر هنگام مرگ من رسیده باشد وعیوب ونواقصی که ناشی از گناه و عمل من است مرتفع نشده باشد ، که بتوانم بتو نزدیك باشم ، پس اعتراف بگناه خود را وسیله تقرّب وعذرخواهی بسوی تو قرار داده وآمرزش میطلبم .

یکی از شرائط استجابت دعا
اقرار بگناه است

دراین گفتار امام علیه السلام یکی دیگر از آداب دعا وشرایط استجابت آن را بیان داشته و در مقام تعلیم چنین اشاره میفرماید : که ای خدا ؛ اگر زندگانی من بآخر رسیده وخروج من از این عالم بسوی تو نزدیك شده است و هنوز آن آراستگی برای ورود بمرحله دیگر درمن بوجود نیامده وآمادگی تقرّب را بسوی تو ندارم ، واگر تا بحال اعمال صالح من جای سیّئات را نگرفته وآنهارا محو ننموده است ؛ اگر تا بحال موفقیتی درامر توبه نصیبم نگردیده وخلاصه اگر هنوز مراتب قرب برایم حاصل نشده است پس بتحقیق اقرار بگناهان خودکرده واین اعتراف را وسیله تقرّب وسبب عذرخواهی وواسطه آمرزش بسوی تو قرار میدهم .

واز بیان امام علیه السلام معلوم میشود که اقرار بگناه و تواضع وفروتنی در مقابل عظمت پروردگاری خود وسیله عفو وآمرزش است واین سنّتی است که تمام انبیا واولیا باوجود

مقام عصمتی که داشتند درعین حال از نظر یاد دادن ویا از نظر ترك مندوب در پیشگاه باعظمت الهی اظهار عجزوانکسار وفروتنی واقرار بگناه مینمودند .

مگر نشنیدی کـه علی علیه السلام بکمیل تعلیم داد کـه بگوید : و قد اتیتك یا الهی بعد تقصیری و اسرافی علیٰ نفسی معتذراً نادماً منکسراً مستقیلا مستغفراً منیباً مقرّاً مذعناً معترفاً لا اجد مفرّاً ممّاکان منی ، یعنی بتحقیق ای پروردگـار آمدم بسوی تو بعد از اینهمه تقصیرواسراف که بر نفس‌خود کردم درحالیکه معذرت میخواهم وپشیمانم بادل شکسته درحالت‌عجزخواهان عفو وآمرزش بوده و باز گشت بسوی‌تومینمایم وبگناهان خود اذعان واقرار واعتراف دارم وجز بسوی تو پناهگاهی ندارم .

اقرار بگناه فقط دراین عالم مؤثر است

از بیانات امام علیه السلام وشواهدی‌که ازقرآن‌مجید بدست میآید چنین آشکار است : که اقرار بگناه فقط در این دنیـا ممکن است مؤثروسبب آمرزش شود و در جهان دیگر کوچکترین اثری برآن‌مترتب نیست وهیچگونه اقرار واعتراف‌وعذربر گناه پذیرفته نخواهد شد .

قرآن مجید درچند مورد اشاره باین امرکرده است وبیان قول گروهی راکـه در جهان آخرت اقرار بگناه میکنند وبرای فرار از عذاب تلاش میکنند فاش مینماید ، دریکجامیفرماید : س۴۰ ی ۱۱ **فاعترفنا بذنوبنا فهل الیٰ خروج من سبیل** یعنی پس اعتراف کردیم بگناهان خود ، پس‌آیا برای بیرون آمدن از دوزخ راهی است ؟ ودرجای دیگر درآیه ۱۱ ازسوره الملك بروجه دیگرمیفرماید : **فاعترفوا بذنبهم فسحقاً لاصحاب السّعیر** پس درآن گیر و دار آخرت ومهلکه عذاب گروهی از کفّار اقرار کنند بگناهان خود ، پس دور گـرداند خدا رحمت خود را ازایشان‌کـه اهل دوزخند ، وآن اعتراف درآنوقت هیچگونه فایدهٔ بآنها نرساند .

پس اقرار واعتراف بگناه زمانی ثمربخش است‌کـه تکلیف ساقط نشده باشد یعنی در این دنیـا تانفس‌آخر باقی است میتوان از روی خلوص وعجزوندامت اقرار بگناه نمود وازخدایتعالی طلب‌آمرزش‌کرد تاهمانطور که‌خود دستور فرموده باجابت مقرون

گردد ، والّا در دار آخرت که تکلیف ساقط است هیچگونه عذر و اعترافی مفید واقع نخواهد شد همچنانکه فرمود س ۴۰ ی ۵۲ **یوم لا ینفع الظّالمین معذرتهم**

اقرار بگناه از نظر روایات

از کتاب کافی ـ ازعلی احمسی : امام باقر علیه السلام فرمود : بخدا از گناه رها نشود جز کسی که بدان اعتراف کند .

وفرمود که خداوند تعالیٰ ازمردم نخواسته است جزدوخصلت ؛ اعتراف به نعمتها برای‌او تانعمت را برایشان بیفزاید واعتراف بگناهان خود تاآنهارابرایشان بیامرزد.

معاویة‌بن عمّار گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام میفرمود ، راستش اینست که هیچ بنده‌ای باصرار ؛ از گناه بیرون نیاید وهیچ بنده از گناه بدرنیاید جز باقرارواعتراف.

از کتاب عدة‌الداعی : حضرت صادق علیه السلام میفرماید : که در دعا اول ستایش کردن حق سبحانه است وبعدازآن ثناء براو وبعد ازآن اقرار بگناه وبعدازآن طلب‌حاجت؛ بخدا قسم‌که بیرون نمیآید بنده ازگناه الّا باقرار بآن .

ودرآن کتاب شریف مینویسدکه دراقراربگناه پنج فایده است اول بریدن ازخلق و پیوستن بحقتعالی دوم شکست دل ، سیم رقّت قلب‌که آن دلیل براخلاص است (وبا اخلاص دعا مستجاب میشود) چهارم (چه‌بسا)که‌سبب گریه میشود ، پنجم موافقت بامر ائمه‌اطهارعلیهما السلام وپیروی‌منویات‌ایشان . اینست که‌حضرت‌سجّاد علیه السلام تعلیم میدهد که داعی اقرار بگناه خود نماید؛ وعرض‌میکند : فقد جعلت‌الاعتراف الیك بذنبی .

در بیان اقرار بگناه

بارالها عمر من پایان رسید — شد اثر از رحلتم هردم پدید
لیك باشد خاطرم آزرده حال — که ندارم یك نشانی بروصال
نه مرا شایسته کرداری نکوست — نه شدم لایق رسم بروصل دوست
پس مرا برجهل خود آمد خلاف — که کنم برهر خطایم اعتراف
برشمارم آنچه کردم اشتباه — در معاصی از خطا و از گناه
تا توانم فایق آیم در شکست — آورم قرب تورا یکسر بدست
باشم از کردار خود بس عذرخواه — زین سبب شویم زدل زنگ گناه
در وسیله آورم رمزی بکار — تا کنم خود عیب خود را آشکار
پس از این اقرار خود دارم امید — که مرا بخشی رهانی از وعید

اِلٰهی اِنْ عَفَوْتَ فَمَنْ اَوْلٰی مِنْكَ بِالْعَفْوِ وَ اِنْ عَذَّبْتَ فَمَنْ اَعْدَلُ مِنْكَ فِی الْحُكْمِ.

خدایا اگرعفوفرمائی پس کیست سزاوارترازتو در بخشایش ؟ یعنی اگر بنابرعفو و گذشت است ، کیست اولٰی ازتو درعفو و گذشت کردن ؟

واگر کیفردهی وعذاب کنی ، کیست عادل تر ازتو در حکم کردن ؛ یابراین معنی که اگر بنابرعذاب کردن باشد کیست که عدالتش در دادگری مثل تو باشد ؟

کسی سزاوارتراز خدایتعالی در عفو و عدالت نیست

بعد از آنکه امام علیه السلام درمقام تعلیم،اقرار بگناه را وسیله عفو وآمرزش قرار داد ، چنین اشاره میفرماید : که حال اگر برجرم و خطاهائی که برآنها اعتراف کردم درگذری وعفو فرمائی بشیوه بزرگواری خود برمن رفتار نموده‌ای ، یعنی کسی اولٰی وسزاوارترازتو درعفو وبخشش نیست ودراین بیان شاید دلیل آن بزرگوارچنین باشد: که ای خدا ازآن جهت تو اولٰی برعفو وبخشایش هستی که خود بندگان را امربعفو و گذشت فرمودی ، و بسیار است که در کلام خود این صفت نیکو را با بیان مختلف توصیه فرمودی ، جائی براین وجه‌که : **فمن عفا واصلح فاجره علی‌الله....** س۴۲ ی ۴۰ و جای دیگر : **وان تعفوا اقرب للتّقوٰی ولا تنسواالفضل بینکم ....** وعبارات بسیار دیگر(که شرح آن دربیان عفو صفحه ۲۳۸ گذشت) وخلاصه ازمعانی آنها چنین مستفاد میشود که هر کس درگذرد ازستمکارخود یا ازکسی که براومخالفت کرده باشد وترك انتقام نماید و باصلاح آورد میان خود وعدوی خود فردای قیامت

پاداش او برخداوند است ؛ وگذشت نزدیکتراست بتقوی وپرهیزکاری .

وهمچنین شاید دلیل دیگرآن بزرگوار که عرض میکند خدایا کسی عادلتر ازتو در حکم‌کـردن نیست چنین باشد ، کـه ای خدا چون تو خود بندگان را امر بعدل واحسان فرمودی **(انّ اللّه یأمر بالعدل و الاحسان)** وبروجه‌دیگر،س ۴ ی ۵۸ **و اذا حکمتم بین النّاس ان تحکموا با لعدل** که خلاصه معنی‌آن است کـه : ای مردم اگرخواهید حکم کنید درمیان خود بعدل وراستی وانصاف بایکدیگررفتار کنید .

پس با اینحال کسی که‌خود امر به‌بخشایش وعدالت مینماید اوخود اولی وسزاوارتر است‌که بگفته خود عمل نماید علی‌الخصوص‌که خود را هم براین صفات خوانده باشد که فرمود : **انّ اللّه کان عفواً غفورا** .

وتفسیراین بیان‌را خود امام علیه السلام درصحیفه سجّادیه بوجه رساتری آورده ودردعای دهم عرض میکند : ترجمه (ازشرح صحیفه فیض‌الاسلام) : بارخدایا اگر بخواهی از ما بگذری ازفضل واحسان تواست (نه شایستگی ما) واگر بخواهی‌ما را بکیفررسانی از عدل و دادگری تواست (نه ستم برما) پس بنعمت (بی‌پایان) خود بخششت را برما آسان فرما (بی رسیدگی بحساب ما انعام‌کن) وبگذشتت (از گناهان) مارا از کیفرت رهائی ده زیرا (در بازپرسی ازکردار وگفتار) ما را توانائی دادگری تو نیست وبی عفو وبخششت هیچیك از ما را رهائی ازعذاب نه .

وحقیقت امرآن است‌که ؛ اگر خدایتعالی بعدل خود بربندگان رفتار کند ، پس کسی استحقاق ثواب پیدا نکند چون یك گناه‌کافی است‌کـه آدمی را مستوجب عذاب کند واولیاء خدا را همیشه دعا براین است که (خداوندا بفضل خود برما رفتار فرما چه اگر بعدل رفتار فرمائی استحقاق رحمت پیدا نخواهیم‌کرد .

اینست‌که امام علیه السلام اشاره فرمود : که ای خدا اگرعفوفرمائی شایسته‌تر از تو کسی درعفوکردن نیست واگرعذاب کنی‌کسی عادلتر ازتو درحکم نباشد .

در بیان عبارت مورد شرح

گـر مرا بخشد خداوند غفور — یا کند از آتش خشمش بدور
کس نباشد غیـر او براین گواه — کـه تواند بگذرد از هر گناه
همچنان باشد سزاوار این چنین — چونکـه او تنهاست ربّ العالمین
گرشوم محکوم حکمش برعذاب — کی ستم باشد چنین حکم صواب
گـر بعدلش گیردم گـردم هلاك — در مثل گویم حسابم گشته پاك
جزکه او یاری کند برفضل خویش — ورنه راه دوزخم باشد به پیش



ارحم فی هذه الدنیا غربتی و عندالموت کربتی و فی القبر وحدتی

و فی اللحد وحشتی و اذا نشرت للحساب بین یدیك ذل موقفی

واغفرلی ما خفی علی الادمیین من عملی وادم لی ما به سترتنی (۱)

و ارحمنی صریعاً علی الفراش تقلبنی ایدی احبتی و تفضل علی

ممدوداً علی المغتسل یغسلنی (۲) صالح جیرتی و تحنن علی محمولاً

قد تناول الاقرباء اطراف جنازتی وجد علی منقولاً قد نزلت بك

وحیداً فی حفرتی و ارحم فی ذلك البیت الجدید غربتی حتی لا

استأنس بغیرك یا سیدی فانك(۳)انوکلتنی الی نفسی هلکت .

(خدایا) رحم کن دراین دنیا برغربت وبیکسی من ، ورحم فرما ؛ در هنگام مرگ

(۱) درنسخه‌ای ازچاپ مصربجای سترتنی آورده (مسرتی) (۲) در بعضی نسخ : یقلبنی

۳ ـ (فانك) ندارد

برحزن واندوه وحسرت من ورحم‌کن درقبر(درخانه تنگ گور) بروحدت وتنهائی من ورحم کن درلحد برترس ووحشت من ؛ ودرآن هنگام کـه (سرازخاك برداشته) زنده شوم و در پیشگاه عظمت وجلال تو برای حساب ایستاده باشم برذلت و خواری درآن موقفم رحم فرما .

وبیامرز برای من گناهانی را که ازدیگران وازآدمیان پنهان داشته‌ام (وکسی را برآن اطلاعی نیست) و این پرده پوشی را کـه در دنیـا برمن روا داشتی همیشگی و بردوام دار (یعنی ادامه ده سترخود رابرکردار من و همیشه پنهان دار تا مبادا کسی در دار آخرت هم ازکردارهای ناشایسته من مطلع گردد) .

ورحم‌کن برمن ، هنگامیکه دربستر بیماری (رنجور وبیجان افتاده وتوانائی ندارم کـه در فراش خود ازاین دست بآن دست شوم) ودوستانم مرا پهلو به‌پهلوکرده بادست خودکالبدم را ازاینسوی بآن سوی حرکت میدهند .

وتفضّل نما برمن درآن هنگام‌که درجایگاه‌غسل‌درازکشیده شده باشم ونیکوترین همسایگان من (مقدّمات غسل مرافراهم کرده) ومرادرمغتسل ازآن‌دست بدست دیگر کرده شستشو میدهند .

و مهربانی فرمای برمن در آن زمان کـه حمل‌کرده میشوم درحالیکـه خویشان ودوستانم اطراف جنازه مرا گرفته وبمدفن میبرند ، یعنی رحم فرما برمن درآندم که مـرا برتابوتی نهـاده و کسان نزدیکـم دور هم جمع شده و مـرا بدوش خود گـرفته بگورستان میبرند .

وببخشای برمن درآن هنگام‌که (منتقل میشوم ازاین عالم بسوی تو) درحالی‌کـه تنها دردخمه قبرفرودآمده وبرتو وارد میشوم .

ورحم‌کن بربیکسی من دراین خانه تازه ساز تاآنکه اُنس نگیرم بغیراز تو یعنی درآن خانه نوکه برتو وارد شده‌ام رحمتت را ازمن دریغ مدار که اگرای آقای من آنی لطفت را از من باز داری و مـرا در این موارد صعب و دشوار بخود واگذاری هلاك میشوم .

خدایتعالی بهترین میزبانست

دراین‌فقرات دوموضوع بسیار مهم قابل بحث‌است ؛ یکی‌آنکه امام علیه‌السلام ازخدایتعالی در موارد مختلف طلب رحم میکند (که قبلا مطالبی دراین باب گذشت ومتمّم‌آن درشرح همین فقرات بیاید) ودیگر اینکه حقایقی ازعالم پس از مرگ را مجسّم ساخته وبروجه جالبی رجوع وبازگشت خلایق را بسوی حقتعالی اعلام میدارد ، و اینك قبل از شرح موارد استرحام در این باره مطالبی یادآور میشویم .

ازاساتید محترم خبری بخاطر دارم واکنون مأخذآنرا نمیدانم ازکجاست ؛ که بعد از وفات وقتیکه اهل ایمان را بمحل دفن برده و بخاك میسپارند زمانی که مشایعین از تشییع برگشته و متوفی را بآرامگاه میسپارند ، ندائی بمیهمان تازه وارد درقبرمیرسدکه (عبدی او حدوك) ای بنده من تورا تنها گذاشتند !! چقدر این بیان ملاطفت‌آمیزاست که برشخص تازه وارد آنهم در جای وحشتناکی گفته شود وخاطر اورا تسلّی دهد .

آخرچنین است‌کسی که از این عالم رحلت میکند فقط و فقط بازگشت او بسوی حقتعالی بوده واین مرحله برزخ وعالم قبر اولین‌مرحله رجوع است ؛ واینکه‌امام علیه‌السلام عرض میکند : **وجد علیّ منقولا قد نزلت بك وحیدا فی حفرتی** اشاره برهمین است ، یعنی ببخشای برآن بازگشت کننده‌ای‌که وارد شده است برتو درحالیکه یکّه وتنهاست ، واین امرعمومیت دارد که هرکس درهرحالت‌که باشد چه اهل کفروعصیان و چه اهل تقوی و ایمان ازاین عالم که گذشت دراولین مرحله بازگشت قرار گرفته وبرپروردگارخود وارد میشود ؛ مگر نشنیدیدکه درتکبیر پنجم ازنمازمیّت گفته‌میشود نزل بك و انت خیر منزول به،یعنی بنده تو بتو نازل و وارد شد و اکنون تو برای او بهترین میزبانی ؛ میزبانی‌که قادر است بهترین وسیله‌آسایش را برای او فراهم‌آورد، میزبانی که‌کریم ، رحیم ، عطوف ومهربان است .

دراین بیان نگارنده را بخاطرافتاد که‌چگونه‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام توجه بیزرگواری خدایتعالی‌داشته وامیدواری‌کامل‌خود را ابراز نموده است ؛ برروی کفن‌سلمان‌نوشت:

وفدت علی الکریم بغیرزاد من الحسنات والقلب السلیم
وحمل الزّاد اقبح کلّ شیء اذاکان الوفود علی الکریم

به بینید چقدر مضامین این دو بیت عالی و امید بخش است ، عرض میکند : وارد شدم بر کریم درحالیکه زاد وتوشه ازاعمال صالح باخود نیاوردم ، سپس در بیت دوم ، مثل اینکه با نفس خود خطاب کرده و میگوید : این قبیح ترین چیزاست کسی که میخواهد بر کریمی وارد شود زاد و راحله همراه خود بیاورد ، حقاً چه بیانی نیکو آورده !! مثل اینکه ما را بدربار بزرگی دعوت کنند آنوقت ما سفره نان وپنیر خود را بهمراه برداریم وبراو وارد شویم چقدر ناشایسته و نازیباست .

پس حقاً خدایتعالی بهترین میزبان است و هرکس باین اعتقاد بسوی او وارد شود ازپذیرائی شایان او برخوردار خواهد شد .

(موضوع دیگر)

استرحام از خدایتعالی
درموارد صعب ودشوار زندگانی دنیا وآخرت

خوب توجه فرمائید که چگونه امام علیه السلام در این دعای شریف مطالب را بتعبیرات مختلف بیان فرموده و با پروردگار خود راز و نیاز میکند ، گاهی برسبیل تواضع وفروتنی ، گاهی درمقام رشادت ودادخواهی ، گاهی در اظهار محبّت و دوستی ، گاهی درخوف وترس وشکنجه ، گاهی درشوق وشعف ومستغرق دربحررحمت ، گاهی التماس گاهی التجا ، گاهی زاری ، گاهی درعجز و ناتوانی ، گاهی در وادی یأس ، گاهی درمقام امید وخلاصه تمام رموز ونکات استادی را برای تقرّب بدرگاه ربوبیّت بکار برده ودراینجا بالسان ملاطفت آمیز دیگری استرحام میکند ودریك سلسله ازبیانات خود درموارد سخت زندگانی دنیا وآخرت ازخدایتعالی طلب رحم وعطوفت مینماید ، ودر فقره اول عرض میکند (ارحم فی هذه الدّنیا غربتی) ودراین بیان که امام علیه السلام اظهار غربت دردنیا فرموده ، شاید اشاره براین باشد ؛که چون هرکس درهردیاری که موقت بسر برد ویا درهرمکان که عاریت زیست کند ویا درغیروطن اصلی خود زندگی کند

و بآن محل دلبستگی نداشته باشد آنرا غریب گویند وامام علیه السلام حالت خود را در این دار دنیا چنین دانسته ویاخواسته است اهل دنیا را آگاه سازدکه همگی دراین دنیا غریب بوده وموطن اصلی وجای اقامت آنها در دیار دیگراست !!

سپس باز در مقام استرحام اشاره به پایان زندگی غربت وار این جهان کرده وعرض میکند : رحم‌کن برمن درآن موقع که‌حزن واندوه سراسروجودم را فراگرفته وآماده فراق ازاین دیار غربت هستم (وعندالموت‌کربتی) واز این بیان معلوم میشود، که درهنگام مرگ حالتی بسیار سخت عارض میشود که امام علیه السلام اشاره بدان فرموده وازخدایتعالی طلب رحم مینماید ؛ والبته اینحالت برای اهل ایمان وغیر اهل ایمان ضعف وشدّتی بسزا داردکه صعوبت‌آن برای اهل سعادت چندان ناگوار نیست ، بلکه ترس آنها بمنزله وحشت غریقی است که در دریای متلاطم پرخوف و خطر دنیا غرق شده و برای تلاش خود دست و پا میزند وبمجرد رهائی از آن مرحله پرآشوب راحت شده ودرآسایش دائمی قرار خواهد گرفت .

ولذا بیان امام علیه السلام دراین مقام ازنظر تعلیمات بوده ومتوجه آنهائی است که علاقه شدید بدنیا داشته وخود را آماده کوچ کردن نکرده‌اند ، یعنی آنهائیکه فاقد ایمان هستند وعلاقه خود را بزندگانی دنیا محکم گرفته‌اند وقرآن مجید در شأن گروهی که مشمول شدّت این اندوه درهنگام موت بوده بیانات مختلفی‌آورده بخصوص درباره ستمکارانیکه فاقد ایمان و آلوده بشرك بوده و اعتقاد بروز بازپسین نداشته‌اند ؛ جائی میفرماید : س ۶ ی ۹۳ **ولوترىٰ اذا الظّالمون فی غمرات الموت و الملائکة باسطوا ایدیهم اخرجوا انفسکم الیوم تجزون عذاب الهون بماکنتم تقولون علی‌الله غیرالحقّ وکنتم عن آیاته تستکبرون**که خلاصه تفسیر براینست که : اگر بینی‌ستمکاران را درسکرات وشدائد مرگ درحالیکه فرشتگان عذاب دستهای‌خود را برای قبض روح ایشان گسترانیده (آماده برای قبض روح ایشان هستند) و گویند بیرون آرید روحهای خود را ازجسدها (یاخارج کنید نفسهای خود را ازعذاب وخود را ازدست ما برهانید اگرمیتوانید) امروز که‌هنگام مرگ شما است جزا داده‌خواهید

شد بعذاب خواری کـه متضمّن شدّت واهانت است بجهت آنکـه بحق نمیگفتید و از فرمان الهی سر کشی میکردید .

وهمچنین خدایتعالی درسختی ومشقت واندوه زمان مرگ در شأن گـروهی دیگر میفرماید : س۵۰ ی۱۹ **وجاءت سکرة الموت بالحقّ ذلك ما کنت منه تحید** ، اشاره براینکه : آمد بیهوشی مرگ براستی‌وحق یامیرسد شدت اندوه ازآن مرگی‌که ازاو میگریختید ومیترسیدید .

وهمچنین درآیه ۲۶ ازسوره القیمة[۱]میفرماید : **کلّا اذا بلغت‌التّراقی...** که‌حاصل معنی‌آنست که چنین نیست که منکران رستاخیز میپندارند ؛ باشد تاجان‌آنهـا بگلو رسد وکسان آنها گویند که کیست رهاننده‌آنها ازمرگ وعلاج کننده‌آنها درحالی‌که محتضرخود یقین بمفارقت ازاین دنیا کند و ساقهای پای‌او ازشدّت سکرات بهم پیچد. پس جا داردکه ازخدای تعالی دراین مورد طلب رحم نمائیم .

و بسیار شواهد دیگراست‌کـه موقع ارتحال از این عالم بعالم دیگر حزن واندوه عظیم برآدمی مستولی شده وچون درآن هنگام پرده مجهولات تاحدّی برداشته میشود گذشته از اندوه عظیمی‌که ستمکاران را درمییابد ، هر کس درهرمقام ومرتبه‌ای هم‌که ازایمان باشد باز از زندگی‌چند روزه خود ندامت داشته وحزن وحسرت‌سرتاپاوجود اورا فرا میگیرد وتأسف دارد ازاینکه چگونه عمرعزیزخود را بپایان رسانیده و آن طور که شاید وباید تهیّه زاد وراحله نکرده است .

استرحام امام علیه‌السلام
از خدایتعـالی از مراحل بعد از موت

سپس امام علیه‌السلام استرحام ازمراحل بعد از موت وازتنهائی‌ووحشت درقبرکرده وبیان رخود را بموضوع بسیار حسّاس کـه اصل ونتیجه تمام گفتارهای او علیه‌السلام است میکشاند ودرآن حقایقی را ازامرحشرونشرآشکار میدارد ، یعنی دراین گفتار مرحله‌ای از امر معاد را مجسّم ساخته و برای ورود بموقفی از مواقف قیامت از خدایتعـالی طلب رحم مینماید، براین وجه کـه عطف بعبارات قبل عرض میکند : و اذا نشرت للحساب بین

یدیك ذلّ موقفی (ترجمهٔآن گذشت) ودراینجا باید گفت که اگرحقاً هیچ دلیل نقلی برای اثبات مرحلهحشرونشروحساب و کتابدردست نبود همین یكفقرهازبیان امام علیه السلام برای اثبات این مرحلهکافی بود ، ازآن جهت که اگردرفرموده او علیه السلام دقتی بعملآید این نتیجهحاصل میشود کهآنچهرا خدایتعالی دراین مورد بیان داشته امام علیه السلام دراین عبارت کوتاه فشرده است ، آنها که آشنائی کامل بقرآن مجید دارند خواهند دریافت کهاین بیان به بسیاری ازآیات مربوطه بستگی داشته ومعانیآنها را دربر گرفتهاست یعنی اینکه عرض میکند : رحم کن برمن زمانی که زنده میشوم برای حساب ؛ اشاره براینست کـه ای خدا رحم کن برمن درآن هنگام کـه مصداق فرموده تو ظاهر شود (س ۸۱ ی۱۰ **و اذا الصّحف نشرت**) یعنی (رحم کن برمن) آنگاه کهنامههای اعمال گشاده گردیده وبرای حساب وسزا وجزا آماده شده است .

ونیزاشاره این بیان براینست :که ای خدا رحمکن برمن درآن روزکهظاهرمیشود صدق گفتارتو:س ۱۷ ی۱۳ **ونخرج له یوم القیٰمة کتاباً یلقیٰه منشورا؛ اقرأ کتابك** (باز مدار لطف ورحمت خود را ازمن درآن روز کـه فرمودی) بیرون آوریم برای هرآدمی در روز رستاخیز نوشتهایکـه صحیفه عمل او است به بیند آن کتاب را باز و گشاده و باو گفته شود بخوان نامه اعمال خود را کـه بس است این نامه برای تو امروز حساب کننده .

واصلا هرکلمهایکه امام علیه السلام دراین جمله بکار برده اشاره بیکی ازآیات الهیبوده همچنانکـه در پایان این عبارت مذّلت و خواری موقف حساب را یاد آور شده و از خدایتعالی طلب رحمت مینماید .

براین اشارهکه ای خدا رحم کن برمن درآن هنگامکـه اهل عالم بسوی تو حشر کـرده میشوند بعضی در کمال شادابی و مسرّت و بعضی در حالت خواری ومذّلتکـه (س ۷۰ ی ۴۴ **خاشعة ابصارهم ترحقهم ذلّة**).

تقاضائی جامع
(استرحام امام علیه‌السلام بروجه دیگر)

بعد از ایراد این بیان سپس امام علیه‌السلام اشاره باوضاع کلّی موقف حساب کرده وتقاضائی میکند که اگرحقاً همین یك مورد پذیرفته شودکافی است کـه آدمی برحمت نزدیك شده و از بلیّات وهلاکت اخروی رهائی یابد ، و آن چنین است کـه عرض میکند : واغفرلی ما خفی علی‌الآدمیین من عملی وادم لی ما به سترتنی،وارتباط نزدیك این بیان بیك سلسله از آیات مربوط بقیامت در سوره الحاقه است که خدایتعالی پس از شرحی بتفصیل ازوقوع مرحله‌اولین حادثه رستاخیزو بوجود آمدن صحنه‌های‌مختلف میفرماید **یومئذ تعرضون لاتخفیٰ منکم خافیة** وسپس درآیات بعد حالات مردمان را در امور حساب و کتاب توضیح میدهدکه شاهد دراینجا این عبارت است که فرمود : در آنروز که عرض کرده شوید برخدایتعالی پنهان نماند ازکردار ورفتار شما هیچ پوشیده‌ای ؛ همچنانکه‌درجای دیگرهم فرمود (یوم تبلی‌السرائر) وشاید بیان‌امام علیه‌السلام براین اشاره باشد که ای خدا ، در آنروز که تمام پنهانیها آشکار میشود آنچه از کردارم از مردم پنهان است بیامرز وسترفرما واین مستوری را همیشه بردوام دار .

واین‌تقاضای‌بسیارنیکوئیست که‌امام علیه‌السلام تعلیم فرموده ازآن‌جهت که‌هیچ بلائی بدتر ازشرمساری ازافشای حال زارآدمی‌نیست که مردمان اورا خوب دانسته واسراروکردار بد او نزد ایشان فاش گردد و بعضی گفته‌اند که بلای خجلت وشرمساری کم ازحرارت آتش دوزخ نیست خوب گفت آن شاعرعزیزکه (آتش بگرمی عرق انفعال نیست).

وازهمین جهت‌است که‌علی علیه‌السلام هم عرض میکند : ولاتفضحنی بخفیّ ما اطلعت علیه من سرّی، یعنی خدایا مرا بکرده های پنهانم کـه تو میدانی رسوا نگردان و سرّ مرا فاش مکن .

خلاصه اینکه امام علیه‌السلام دراین فقرات مورد شرح کـه هر کدام بحثی عظیم دارد از خدایتعالی طلب رحم فرموده ودرپایان چنین اشاره میفرماید کـه ای مولای من ؛ ای آقای من اگردراین مراحل و مواقف سخت،مشمول لطف وعنایت و احسان ومرحمت

تو نشوم ومرا بخود واگذاری بهلاکت ابد گرفتار خواهم شد،قوله : (یاسیّدی فاتّك ان وکلتنی الیٰ نفسی هلکت) .

استرحام ازخدایتعالی درموارد مختلف

ای درآغاز سخن نامت رحیم رحم کن درچند مورد برائیم
رحم کن در این جهـان برغربتم رحم کن در هرزمان بر کـربتم
رحم کن برمن بهنگـام ممات تا برم ره سوی جاویدان حیات
رحم کن بیهوشیم را در فراش چون مرا آندم بود دل در خراش
رحم کن در بسترم زار و علیل کـه ندا آرد منادی الـرّحیل
رحم کن آندم که فریاد و خروش آید ازیاران برون من‌خود خموش
جای دیگـر رحم خود آور بکار چون بـه نزد مغتسل گیرم قرار
باز برمن رحمت آور سوی قبر چون شوم وارد دراین منزل بجبر
ای مبارك خانهٔ نو ساخته فرش نازیبـا بکف انداخته
یکّـه و تنها درآن منزل غریب سوی تو وارد شوم انت الحبیب
رحم کن برمن در آنجـا بی‌کسم جـز توئی یار و انیس و مونسم
رحم کن در خانه تاریك گور رحم کن بروحشت من ای غفور
رحم کن چون آیم از مقبر برون قولك کلّ الینا راجعون
رحم کن آندم که آید این خطاب ایّهـا النّاس اجمعوا عندالحساب
رحم کن برخواریم در آن مقام برگناهم پرده پوشان بردوام
گر کنی رحمم بهـرمورد رواست چونکه‌رحمت را بهردردی‌دواست
ورمرا برخود گـزاری کار خویش برهلاکت رو کنم زار و پریش
پس برحمت آورم چندان قرین تا بخود کارم نیافتد بعد از این

سیّدی فبمن استغیث ان لم تقلنی عثرتی والی من افزع ان فقدت

عنایتك فی ضجعتی و الی من التجی ان لم تنفس کربتی ، سیّدی من

لی ومن یرحمنی ان لم ترحمنی وفضل من اومل ان عدمت فضلك

یوم فاقتی والی من الفرار من الذّنوب اذا انقضی اجلی ، سیّدی لا

تعذبنی و انا ارجوك .

ای آقای من ، پس بسوی کی استغاثه کنم ؟ وبکدام درگاه پناهنده شوم ؟ اگر تو لغزش و گناهانمرا نیامرزی وازپیشگاه خود مرا برانی .

و بسوی چه کس فزع و جزع و فریاد رسی نمایم ؟ اگر لطف و عنایت تو را در خوابگاه خود نیابم ؛ یعنی به‌نزد چه کس زاری کنم اگر رحمت تورا در قبر از خود سلب بینم .

و بسوی چه کس پناهنده شوم (و بکجا روی آورم) ؟ اگر تو غم و اندوه مرا برطرف نسازی .

ای آقای من ؛ کیست ازبرای من ؟! (یعنی من‌کسی را غیراز تو ندارم) و چه‌کس برمن رحم میکند ؟ اگرتو برمن رحم نکنی .

(وای آقای من) امیدم بفضل چه‌کسی باشد ؟ اگر در روز سختی و بینوائی فضل

وکرم تو مرا درنیابد واز رحمت تو بی‌بهره باشم ؟

(وَای آقای من) از (شرّ) گناهان خود بجانب چه کس فرار کنم ؟ در آن هنگام کـه اجلم فرا رسد ، یعنی بکجا روآورم و برچه گریز گاهی ازمعاصی خود پناه برم درآن موقع‌که مدت عمرم بپایان رسیده ومرگ برمن دست بگریبان شده باشد .

ای آقای من ، عذاب وشکنجه مکن مرا ، که باتو امیدواری دارم (یعنی چگونه مرا عذاب خواهی کـرد و حال آنکـه چشم داشت و امید و انتظار من همه برحمت وعنایت تواست) .

امام علیه‌السلام برای ایصال برحمت
بنـام (سیّدی) متوسل و ملتمس شده است

پس از آنکـه امام علیه‌السلام درموارد مختلف ازخدایتعالی طلب رحمت نمود،دراین بیانات هم باز لحن استرحام آمیزی را دنبال‌کرده وباتکرار نام (سیّدی) برای ایصال برحمت حالت التماس را بخود گـرفته است : و این بهترین شاهکاریست کـه برای موفقیت در امر تقرّب بکار برده و مکرّر عرض میکند : سیّدی !! ای آقای من ، ای آقای من ، ای مولای من ، و با ذکـر این نام شریف مراتب فروتنی خود را نمودار کرده وعظمت و قدرت پروردگاریرا در احاطه بکلیه امور رسانیده و غیـر او را مؤثر ندانسته ؛ بلکه رفع تمام مشکلات را بقبضه اقتدار اوسبحانه اختصاص و انحصار داده است ؛ همچنانکه در این سلسله عبارات عرض میکند : ای آقای من ؛ اگر تو بدادم نرسی پس کجا پناهنده شوم ، اگرتورحم نکنی پس چه کس برمن رحم کند ، اگرتو پناه ندهی پس چه کس مرا پناه میدهد ، وهکذا عبارات دیگر کـه خلاصه معنی آن است‌که ، ای خدا تنها تو دافع‌کل بلیّات ورافع همه مشکلات هستی واجرای‌کلیه‌امور منحصر بتو است .

بعضی از گفتارهای امام علیه‌السلام مفسّرومتمّم بعضی دیگر است

اگردر بیانات ائمهٔ اطهار سلام الله علیهم اجمعین دقتی بعمل آید معلوم میداردکه آنها چه احاطه‌کاملی بسخنرانیهای خود داشته و گاهی ازجائی بجای دیگر گفتارهای خود را تفسیر مینمایند و قبلا هم مثالهائی در این مورد گذشت و امّا در اینجا درفقره اول عبارات مورد شرح که‌حضرت سجّاد علیه‌السلام عرض میکند : (سیّدی فبمن استغیث...) یعنی ای آقای من بچه‌کس استغاثه کنم خود آن بزرگوار دردعای شانزدهم ازصحیفه سجّادیه‌اشاره‌بجواب این‌سئوال‌عرض‌میکند : **اللّهم یامن برحمته یستغیث‌المذنبون** یعنی ای خدا ای‌کسی‌که گناهکاران برحمت تو استغاثه میکنند ؛که شاید معنی چنین باشد (که ای مردم بسوی رحمت پروردگار استغاثه کنید) .

وهمچنین درمعنای فقره دوم عبارات‌مورد شرح که‌عرض میکند:(والیٰ‌من‌افزع...) باز درفقره دوم همین دعای صحیفه اشاره برآن فرموده وعرض میکند : **و یا من الی ذکراحسانه یفزع المضطرّون** یعنی وَ ای‌کسی‌که بیچارگان بذکراحسان تو پناه برده و متوسل میشوند ؛ اشاره براینکه ای مردم ؛ بجانب لطف و احسان پروردگار فزع وزاری نمائید .

وبسیار دیده میشود که درکلام ائمهٔ‌اطهار(ع) گفتار بعضی با گفتارهای بعض دیگر مرتبط بوده ؛ بلکه گاهی برسبیل تائید و گاهی بروجه تفسیراشاره‌به‌بیانات یکدیگر نموده‌اند و اغلب باوجودیکه بحث آنها در یك موضوع است ولی مطالب را با لحن دیگر ایراد میفرمایند که در واقع اصل معنی یکی بوده و باصطلاح یکی متمّم دیگری است مثلا در اینجا که حضرت سجّاد عرض میکند ، والیٰ من التجیٔ ... ویا عبارت دیگرکه عرض میکند : والیٰ من الفرار من الذنوب....امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره باین‌دو عبارت در دعای صباح عرض‌کرده : الهی کیف تطرد مسکینا التجأ الیك من‌الذّنوب هاربا ،یعنی خدایا چگونه ر دفرمائی ودور گردانی مسکین و گدائی را که پناه آورده باشد بجانب تو درحالیکه گریزان از گناهان خود بوده باشد .

پس از بیانات این دو بزرگوار معلوم میشود کسی که‌از گناهان خود گریزان باشد ملجأ وپناهگاه او بسوی پروردگار است و کسی کـه درامرعصیان بی‌پروا باشد برای او هیچ گریز گاه و پناهی نیست .

چگونه میتوان نزد خدایتعالی پناهگاهی ایجاد نمود

خدایتعالی درباب پناهندگی بخود فرمانی صادر فرموده کـه معلوم میدارد اگر کسی دراین دنیا درپناه وحمایت او نباشد یعنی‌اطاعت امروفرمان اورا نکند،درجهان دیگرهیچ ملجأ وپناهی نخواهد یافت ، قوله تعالیٰ:س ۴۲ ی ۴۷ : **استجیبوا لربّکم من قبل ان یأتی یوم لا مردَّ له من اللّه مالکم من ملجأ یومئذ ومالکم من نکیر** یعنی استجابت کنید امر پروردگار خود را پیش از آنکه روزی بیاید کـه آنروز را نمیتوان بازگـردانید از نزد خدای (یعنی البته آنروز بیاید) روزیکه نیست شما را هیچ پناه و گریزگاهی که‌درآن روز ملتجی بآن شوید وازعذاب برهید ونیست شمارا هیچ انکاری درآنروز درآنچه‌کرده باشید ومنکراحوال خود نتوانید شد .

پس ازبیان الهی‌معلوم است که دراین جهان میتوان ازطریق اطاعت امراو و گریز از معاصی ؛ پناهگاهی برای صحنه‌های و حشت انگیز پرماجرای آخرت ایجاد نمود والّا دیگردرپایان عمروهنگام مرگ کسی‌که از گناهان خود توبه نکرده وآماده آن نشده باشد کـه در پناه الهی جای گیـرد هیچ پناهگـاهی در قیامت نخواهد یافت ، اینست کـه حضرت سجّاد علیه‌السلام در مقام تعلیم عرض میکند:و الیٰ من‌الفرار من الذنوب اذا انقضیٰ اجلی .

در بیان فقرات مورد شرح

ای توئی برعالم هستی مدار جملـه فرمان باشدت در اقتدار
گـر بداد من نباشی دادرس پس برم فریاد خود را برچه‌کس ؟

گـر نبخشی لغـزشم را درگناه / پس به نزدکی بود من را پناه ؟
گـر نبـاشد لطف تو شامل مـرا / پس چه باشد از خطر حایل مرا
گـر نباشد رحم تو برمن قرین / پس کجـا یابد فرح قلب حزین
گـر نیابم برگنه راه فرار / پس بعصیان برکجـا گیـرم قرار
گـر مرا از دل نسازی غم برون / پس شود اندوه من از حد فزون
گـر نیامرزی گناهم نزد مرگ / از کجـا آماده سازم ساز و برگ
گـر نیابم مهر تو در خوابگاه ! / خانه قبـرم شود یکسر سیاه
گـر مرا فضلت نگیرد هردودست / شیشه آمال من خواهد شکست
پس مرا تنهـا بتو باشد امید / چون توئی فاعل،لما شیء تُرید



الٰهی (۱) حَقِّقْ رَجائی وَ آمِنْ خَوْفی فَاِنَّ کَثْرَةَ ذُنُوبی لا اَرْجُو فیها اِلّا عَفْوَکَ ، سَیِّدی اَنا اَسْئَلُکَ ما لا اَسْتَحِقُّ وَ اَنْتَ اَهْلُ التَّقْوی وَ اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ فَاغْفِرْلی وَ الْبِسْنی مِنْ نَظَرِکَ ثَوْباً یَغْطّی عَلَی الذُّنُوب(۲) وَالتَّبِعاتِ وَ تَغْفِرُها لی وَلا اُطالِبُ بِها اِنَّکَ ذُومَنٍّ قَدیمٍ وَصَفْحٍ عَظیمٍ وَ تَجاوُزٍ کَریمٍ .

خدایا امیدم را برآور ، وایمن گردان مرا از خوف ، یعنی بامید و آرزوهائیکه درعفو و مغفرت تو دارم صورت تحقّق بخش وثابت بدار، تاخوف‌و بیم وترس من زایل گـردد ، چون گناه بسیار مرا جزعفوتو ازبین نبرد و انبوه و تراکم معاصیم را غیراز گذشت وآمرزش تو از هم نپاشد ، براین معنی‌که ازپیشگاه عنایت تو انتظار و امیدم جزبعفو وبخشش تو نیست .

ای آقای من ، ازتو درخواست میکنم آنچه را که سزاوارآن نیستم ، (یعنی‌خود میدانم که از کثرت گناه شایستگی واستحقاق‌آن را ندارم که مورد عفو و بخشایش تو قرار گیرم) امّا چون تو اهل عفو و گذشت و مغفرت و آمرزش هستی پس بیامرز مرا وبرحمت خود بپوشان مرا جامه‌ایکه فراگیرد تمام گناهانمرا و مستور دار خطاهائی

(۱) دربعضی نسخ (اللهم) آورده (۲) الذنوب ندارد

راکه ازمن سرزده است وبیامرز همه راکه باآنها بازخواست نشوم ، و مورد مؤاخذه قرار نگیرم چون توئی صاحب عطـای دیرینه و عنایت قدیم و گذشت بزرگ و کرم فراوان (وکرامت ازحد گذشته)

ما مستحق عفو ومستوجب آمرزش الهی نیستیم ولی....

امام علیه السلام بعد از آنکه درموارد مختلف طلب رحمت ازخدایتعالی نمود ، سپس باز رشته کلامرا بمقام خوف و رجاء کشانیده و با اقرار بکثرت گناه مرحله بیم و خوف خود را بمرتبه امید بعفو وبخشش اوسبحانه میرساند .

ودر باب خوف و رجاء قبلا مطالبی بتفصیل در صفحات ۱۲۰و۴۴۵ گذشت ولی در این گفتار موضوع قابل بحث آنست که : امام (ع) در مقام تعلیم چنین اشاره میفرماید که من شایستگی و استحقاق آن را ندارم که مورد عفو ورحمت تو قرار گیرم ولی از آنجا کـه توخود اهل تقوی و مغفرت هستی امیدم را تقویت کـرده و از تو طلب عفو وآمرزش را دارم .

واین معنی را در دعای بیستم ازصحیفه سجّادیه بالسان دیگری بیان داشته،وعرض میکند : و لیس عندی ما یوجب لی مغفرتك و لا فی عملی ما استحقّ به عفوك ، یعنی نیست درنزد من چیزی که موجب آمرزشم گردد ونه در کردارم ارزشی استکه بسبب آن عفوتورا سزاوار شوم .

ولکن درعبارات مورد شرح امام (ع) درامیدواری خود متّکی بقول حقتعالی شده وبا ایراد قسمتی‌ازآیه شریفه‌که عیناً اقتباس فرموده مقام رجاء خود را تقویت مینماید و عرض میکند:انت اهل التّقوی واهل المغفره ، همچنانکـه خدایتعالی درصفت خود درآیه۵۴ ازسوره‌المدّثرفرموده **هو اهل التّقوىٰ واهل المغفرة** یعنی‌اوست سزاوار آنکـه‌از او بترسند و خوف او را نصب العین خود سازند و اوست سزاوار آمرزیدن، گناهکاران را .

وازآن گذشته خداتعالي خود را آمرزنده وعفوکننده خوانده است ودر بسیاری

ازموارد است که فرموده : **انّ اللّه لعفوّ غفور** و نیز جائی با بیان دیگر میفرماید : **وانّ ربّك لذو مغفرة للنّاس علیٰ ظلمهم** یعنی بدرستی که پروردگار تو هرآینه خداوند آمرزش است برمردمان برستمهائی که بر نفس خود روا داشته (وازآن ندامت یافته‌اند) و همچنین گاهی بشارت میدهد اهل تقوی را برمغفرت قوله : فبشّره بمغفرة واجر کریم، وازاینها بالاترفرموده است انّ ربك واسع المغفرة، یعنی همانا پروردگارتو بسیارآمرزنده است . پس خدایتعالی خود اهل عفو و مغفرت بوده ولذا ما اهلیّت پیدا خواهیم‌کرد که مشمول عنایات ورحمت واسعه او شویم ، اگرچه مستحق نباشیم .

داستانی از تفاسیر بیمورد نیست اینکه داستانی را که درمنهج الصّادقین در ذیل آیه‌شریفه وانّ ربّك واسع المغفرة،ذکرشده‌یادآورشویم تادانسته شود چگونه خدایتعالی بندگان خود را مستحقّ رحمت و آمرزش قرار داده و با چه وسائل‌کوچك راضی شده آنها را مشمول عنایت خود میگرداند .

درآن تفسیرآورده : حسن هانی ابونواس شاعر را درواقعه دید از او پرسید که ما فعل ربّك بك ، خدای باتو چه‌کرد ؟ گفت : غفرلی ببیتین قلتها ، مرا بیامرزید بدو بیتی که گفته بودم ، وآن دوبیت اینست :

مَنْ اَنَا عِنْدَ اللّٰهِ حَتّٰی اِذٰا أَتَیْتُهُ لاٰ تَغْفِرَلِی ذَنْبِی

اَلْعَفْوُ یُرْجیٰ مِنْ بَنِی آدَمَ فَکَیْفَ لاٰ أَرْجُوهُ مِنْ رَبِّی

یعنی چه کس باشم من نزد خدا که اگر گناه‌کرده باشم مرا نیامرزد ومرا برآن مؤاخذه فرماید و خطاب وعتاب نماید یعنی حقارت من بدرگاه اوسبحانه بیش از آن است‌که مرا بگناه مؤاخذه کند ؛ ومعنی بیت دوم اینست که : عفومرجوّاست ازآدمیان پس چگونه من امیدوار نباشم برحمت ومغفرت پروردگارخود .

پس بنابراین هرقدرکه ما استحقاق عفو و آمرزش نداشته باشیم خدایتعالی خود اهل مغفرت بوده وبکوچکترین بهانه‌ای بندگان را مورد عفو و گذشت قرار میدهد؛ و از اینجهت است که امام (ع) اشاره میکند : درعین حال که سزاوار عفو نیستم پس

بیامرز همه گناهان مراو بپوشان آنها را بلباسی که مستور دارد همه را، ودر اینجا چه بیان لطیفی بکار برده که اشاره بگفتاریست که خودآن بزرگواردرمناجات پانزده گانه خود در مناجات اول عرض میکند : الهی البستنی الخطایا ثوب مذلّتی، یعنی خدایا گناهانم لباس مذلّت برتنم پوشانیده و در اینجا در مقابل این گفتار عرض میکند : والبسنی من نظرك ثوبا یعظّی علیّ الذّنوب والتّبعات ، یعنی از عطف توجه خود لباسی برمن بپوشان که گناهان وخطاهایمرا فرو پوشد تابدانها مؤاخذه نشوم .

خدایتعالی خود اهل تقویٰ و مغفرت است

بارالها برتو دارم این امید — که مرا ایمن نمائی از وعید
بسکه باشم غرق عصیان و گناه — چاره جز نبود بتو گیرم پناه
برامید خود کنم دائم سؤال — از تو خواهم مسئلت امری محال
که گناهم را بپوشانی تمام — ستر خود گیری بکردارم مدام
نکته‌ای گویم زاسرار یقین — که نباشم مستحق براین چنین
من سزاوار عطایت نیستم — چونکه عمری برخطا من زیستم
گر کنی عفوم توخود اهلی ازآن — ورنه من اهلش نباشم بی گمان
گر بپوشانی خطایم وه چه خوب — کس نباشد جز تو ستار العیوب
پس لباس مغفرت پوشان مرا — از شراب عفو خود نوشان مرا
یك امید دیگری دارم بجاست — از گناهانم مکن تو بازخواست
چون تو صاحب منّت دیرینه‌ای — نزد پاداش عمل بی کینه‌ای
پس کرامت باشدت ازحد فزون — چون کنی اندوه و غم ازدل برون

الٰهی اَنْتَ الَّذی تُفیضُ سَیْبَكَ عَلی مَنْ لا یَسْئَلُكَ وَ عَلَی الْجاحِدینَ

بِرُبُوبِیَّتِكَ فَكَیْفَ سَیِّدی بِمَنْ سَئَلَكَ وَ اَیْقَنَ اَنَّ الْخَلْقَ لَكَ وَالْاَمْرَ اِلَیْكَ

تَبارَكْتَ وَتَعالَیْتَ یا رَبَّ الْعالَمینَ .

خدای من ؛ توآن خدائی هستی‌که میرسانی انعام واحسان خود را بآنهائی کـه ازتوسؤال ودرخواست نمیکنند ؛ وافاضه میفرمائی عطای خود را برکسانی‌کـه منکر پرورد گاری تو هستند وبخداوندی تو اقرار ندارند .

پس چگونه ممکن است ؟!! ای آقای من ؛ سلب احسان فرمائی و عطای خود را بازداری از کسی‌که‌ازتوسؤال میکند ؛ وایمان بربوبیّت وپرورد گاری تو داشته ویقین داردکه خلق ، وامر، وفرمان همه ازآن تواست ، وجهان وجهانیان همه در ید قدرت تو!!. توئی برتر وبلند مرتبه وبزرگوار ؛ ای پرورد گار عالمیان .

عطای خدایتعالی در این دنیا بستگی بشناسائی او ندارد

بسیاری ازمطالب دراین دعای شریف است که‌پرده‌ها را عقب زده وحقایقی بزرگ را آشکار مینماید ، ازجمله نکاتی که در این فقرات مورد شرح بکار رفته آنست کـه باوجودیکه‌لطف وعنایات پرورد گاری بر بند گان بطورکلّی‌عام است لکن این بیانات تائید میکندکه خدایتعالی هرکه را خواهد در این جهـان مورد مرحمت قرار داده ، ولواینکه وی را نشناسد واورا بپرورد گاری قبول نداشته باشد و یا منکر ربوبیّت او

باشد واعطای کرامـات و افاضه مقام و درجات دراین دنیا بربندگان یا ازنظر اتمام حجّت است ویا ازنظرامتحان وآزمایش ویا ازنظرسزا وپاداش .

و مسئله اعتقاد داشتن بخدا یا نداشتن در اعطای خواسته‌ها بخصوص خواسته های دنیوی هیچ موردی نداشته و بسته بمشیّت خود اوسبحانه وتعالی میباشد ، بلی چه بسا ممکن است خدایتعالی دلخواه‌کسانی را کـه باو ایمان واعتقاد ندارند فراهم سازد، ولی معلوم نیست‌که این امر خیر و صلاح آنهـا باشد والبته سرّآنرا خدایتعالی خود بهترمیداند وشاید آیه شریفه س ۴۲ ی ۲۰ **و من کان یرید حرث الدّنیا نؤته منها وماله فی‌الاخرة من نصیب** جواب این مسئله را خوب داده باشد که اشاره میفرماید آنهائیکه گروش‌بلذّات‌وبمتاع‌دنیاپیدامیکنندبآنها داده میشود ولـی درآخرت ایشان بی‌بهره هستند.

واینکه دیده میشود بسیاری از مردم‌که فاقد ایمان وخداشناسی هستند دراین‌دنیا اموال زیادی باختیار آنها گذاشته شده و حتی تمام خواسته هـای آنها برآورده شده است؛ نباید سبب تعجب اهل ایمان باشد، وچه بسااز اشخاص بی‌باك وستمکار جبّارکه تمام وسائل امور دنیوی آنها مهیّا وآراسته شده وباوجود اینکه دراثر نخوت گاهی هم دست وروئی بآسمان بلندنکرده‌که ازخدایتعالی چیزی طلب نمایند، ولی کوچکترین نقصی در زندگانی‌آنها در دنیا وجود نداشته و خدایتعالی از هرجهت نعمت و حجّت را بآنها تمام‌کرده است واین مشیّت از طرف پروردگارعالم جاری شده، وشکی‌نیست که معنی این‌آیه شریفه را میرساند که خدایتعالی از نظراهمیّت موضوع در دو مورد از قرآن مجید میفرماید: س ۹ی ۵۵ و۸۷ **فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم‌انّما یریداللّه لیعذّبهم بها فی الحیوة الدّنیا وتزهق انفسهم وهم کافرون** :که این خطاب بحضرت ختمی مرتبت فرموده وروی سخن بشنونده است، یعنی بشگفت‌نیاورد شما را بسیاری ثروت‌واولادآنها (اهل‌کفرو نفاق را) جز این نیست که خدا میخواهد عذاب‌کند ایشانرا بدانها در همین دنیاکه بیرون رود جانهای ایشان از بدن بسختی‌و صعوبت (در حالیکه از مفارقت مال واولاد سخت در عذاب بوده وبصد هزار حسرت و

ندامت آنها را گذاشته و وبال را برخود گرفته از این عالم خارج میشوند)

پس در این جمله از بیان امام حقیقتی بزرگ آشکار گردید تادانسته شود اگر خداناشناسی ظاهراً دراین دنیا از رفاه و آسایش برخوردار است، معلوم نیست هنگام از دست دادن آن وخروج از این عالم چه حالت مشقّت باری داشته باشد که ارزش صدها برابرآن آسایش را نداشته باشد و دیگر حال او را هم در سرای جاودان خدا میداند ! !

نتیجه از این بحث و شاهدگفتار

از مقصد خود دور نشویم ، که امام علیه السلام عرض کرد : انت الذی تفیض سیبك علیٰ من لایسئلك وعلی الجاهدین بربوبیّتك، واین مطلب باتعبیردیگردردعای ماه رجب تعلم شده است براین وجه که خوانده میشود ، یامن یعطی من لم یسئله و من لم یعرفه تحنناًمنه ورحمة ، یعنی ای آنکه عطا میکند بر کسی که سؤال نمیکند ازاو و اورا نمیشناسد؛ وشاهد گفتار ما دراین مطلب آنستکه امام علیه السلام بعد از ایراد این فقره عرض میکند:فکیف سیّدی بمن سئلك وایقن انَّ الخلق لك ، اگردر این عبارت دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که امام علیه السلام چه رشادتی بکاربرده و یك حالت بی پروائی ودرعین حال ملاطفت‌آمیز بخود گرفته، وحاصل معنا را چنین مینمایاند : کهای خدا، آنهائیکه ازتو درخواست نمیکنند ،آنهائیکه منکرپروردگاری تو هستند،آنهائیکه تورا نمیشناسند، آنهائیکه دشمن تو هستند، آنها را مشمول عنایت و عطای خود میگردانی ، چگونه ممکن است ؟!آنهائیکه ازتو سؤال میکنند واقرار و ایمان و یقین به پروردگاری تو دارندآنها را محروم گردانی؟! (وحال آنکه خود هم‌فرمودی ادعونی استجب لکم!! وحال آنکه خود هم فرمودی:اجیب دعوة الداع اذادعان) پس چطور ممکن است که خواسته های داعی خود را بی‌اثر گذاشته وحوائج‌آنها برآورده نشود ! !

به بینید چگونه امام علیه السلام از طریق منطق وفلسفه در پیشگاه ربوبیّت‌عرض حاجت‌کرده است.

خدا میداند کسی نمیتواند در مقام حقیقت وسخن پروری حق مطلب را بهتر ادا نماید، سپس در پایان تقاضای خود باز اشاره بقول حقتعالی فرموده وبا اقتباس ازآیه شریفه که فرموده است: س ۷ ی ۵۳ الالـه الخلق والامر تبارك الله ربّ العالمین، بیان خود را دراین موضوع خاتمه میدهد، وچنین میرساند : که ای خدا؛ آفرینش جهان وفرمان آن درید قدرت تواست وتو برترو بالاتراز آنی‌که خواننده خـود را محروم گردانی .

خدایتعالی بادشمنان خود هم در افاضه رحمت ونعمت نظردارد

ایکـه داری خلق عالمرا زمام — میرسانی لطف خود برخاص وعام
گـرشناسد کس تـورا یا ناشناس — خوش گزاری کار او را براساس
گرتورا خواند وگرناخوانده‌است — از در درگاه توکی رانده است
شاعری گفتا کـه ای رب کریـم — دشمنان خود رسانی بر نعیم
تو کـه براعدا نظر داری چنین — کی کنی محروم یاران حزین
منکه ایمان با شدم برتو یقین — که توئی پروردگار عالمین
منکه از تو میکنم هر دم سؤال — منکه میخوانم تو را در هرمآل
پس چسان از درگهت رانی بدور — یا شوی مانع مرا از فیض نور
گفته‌ای خود در دعا باشم مجیت — کس نباشد برشما جز من قریب
تو بمن نزدیك ومن اندر سؤال — ازتو خواهم‌آنچه باشد وصف حال
دور بـاشد از مقام رحمتت — که ز سائل باز داری نعمتت
باز گویـم این مکرّر را تمام — که تولطفت میرسد برخاص و عام
دشمنت مشمول الطـاف عمیم — دوستت فایض بانواع نعیم

(۱) سیدی عبدك ببابك اقامته الخصاصة بین یدیك یقرع باب احسانك

بدعائه و یستعطف جمیل نظرك بمکنون رجائه فلا تعرض بوجهك

الکریم عنی و اقبل منی ما اقول فقد دعوتك(۲) بهذاالدعاءوانارجو

ان لا تردنی معرقة منی برأفتك و رحمتك .

ای آقای من، بنده‌ات بدرگاه تو آمده درحالیکه بپا داشته او را سختی فقر در برابرتو، یعنی، ای مولای من، بنده تواست که اضطراروا‌حتیاج و بیچارگی‌درحضرت کریم تو مقیمش ساخته وبآستان تو روی‌آور شده است در حالیکه میکوبد باب لطف و احسان تورا بوسیله دعای خود و نظرعنایت تو را بامید نهانی خود جلب مینماید ، یعنی امیدواری او بعطف توجه تو بافاضه رحمت براوست.

پس مگردان روی‌کرم خود را از من (شاید این عبارت‌حالت سوگند داشته‌باشد) یعنی خدایا به بزرگواریت قسم از من روی برمگردان و بپذیر از من آنچه را که میگویم (برآور حاجت مرا)

هماناکه خواندم تورا باین دعا و امیدوارم که برنگردانی مرا و ناامیدم نفرمائی چون من برحمت ورأفت تو شناسائی دارم‌وبه‌مهربانی تو معرفت حاصل نمودم.

باب خانهٔ خدا دعا میباشد

بعدازآنکه‌امام (ع) مرتبه یقین خود را درامرآفرینش وفرمان اظهار داشت سپس با بیان دیگر مطلب خود را دنبال کرده

(۱) دربعضی نسخ (الهی و) اضافه‌کرده (۲) دعوت

وچنین اشاره میفرماید :که ای‌خدا بنده تو باتمام خصوصیاتی‌که دارد ، ازفقرواحتیاج و درماندگی و اضطرار بدر خانه تو آمده ، در حالیکه (یقرع‌باب احسانك بدعائه) میکوبد باب رحمت واحسان تورا بدعاء ؛ واین معنی بسیار عالی و دقیق است از آن نظر که‌هر مطلبی که در درجه اول اهمیّت قراردارد ائمه هدیٰ سلام الله علیهم اجمعین هریك بالسانی درمقام مناجات عرضه میدارند ، امیرالمؤمنین علیه السلام دردعای‌صباح قریب باین مضمون عبارتی آورده کـه عرض میکند : الهی قرعت باب رحمتك‌بید رجائی ، یعنی ای خدا کوبیده‌ام در رحمت سرای تو را بدست امید خود (یاآنکه بدرخانه تو دست امید خود را بدعا بلند کرده‌ام) و اهل لغت کلمه قرع را (قرعة) سخت‌کوبیدن معنی کرده‌اند ؛ واین استعاره‌ایست که شاید معنی چنین باشدکه بهترین وسیله اخطار وارتباط بندگان بسوی حقتعالی همانا دعاکردن وخواندن اوسبحانه‌است‌که باصطلاح این وسیله ، درکوبی است‌که صاحب خانه را از وجود خواننده‌ای در عقب باب خانه مطلع میسازد ، وحقاً هم باید گفت تا کسی خانه‌ای را دقّ الباب نکند (دَرِ) آن سرای براو گشوده نخواهد شد .

پس بااینحالت حضرت‌سجّاد علیه السلام چنین اشاره میفرماید ، که‌ای‌خدا از روی حقیقت بوسیله این دعا (دعای جامع ابوحمزهٔ ثمالی) تورا میخوانم (ودَرِ) درگاه و آستان تورا بدینوسیله بازبانهای مختلف ، با امیدهای فراوان باعجز وزاری و انکسار سخت میکوبم ، ودراینجا امام (ع) رشادتی درکلام بکار برده و عرض میکند : (واقبل منی ما اقول) یعنی بپذیرآنچه را کـه میگویم و از تو میخواهم واین بیان مقدمه گفتار یك سلسله ازخواسته‌هائی است‌که او علیه السلام ازخدایتعالی تقاضا میکند و در دنبال همین فقرات بیاید .

سپس عرض میکند : وامیدوارم که روی خود را از من برنگردانی (همچنانکـه بندگان تو ازسائل روی خود را برمیگردانند) و امیدوارم کـه مرا از در خانه خود نرانی وباب رحمت خود را برمن گشاده فرمائی .

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا تو خالق و من بنده‌ام — روی خود بردر گهت آورده‌ام
آمدم با درد و فقـر و احتیاج — آمدم زینسان کنم دردم علاج
باب احسان تورا کوبم چنان — تا تحقق بخشد امیّدم بـه آن
میـزنم در بردرت مستانه‌وار — بردنا و زاری و برانکسار
این امیدم باشد از تو در نهـان — کـه شود شامل مرا لطفت عیان
آنچه را در این دعا کردم سؤال — آنچه گفتم نزد تو در هرمقال
در پذیرش آوری اندر قبول — تا برات رحمتم گـردد وصول
پس مگردان روی خود را ازکرم — چون ندارم روی دیگـر لاجرم
خوش دل ازآنم که تو برمردمان — جملگی باشی عطوف و مهـربان



اِلٰهی اَنْتَ الَّذی لا یُحفیکَ سائِلٌ وَ لا یَنْقُصُکَ نائِلٌ اَنْتَ کَما تَقُولُ وَ فَوْقَ ما نَقُولُ .

ای خدای من ، توئی آن بخشنده مهربان‌که از اصرار و الحاح درخواست کننده رنجیده نشوی !! وهرچند برسائل عطا فرمائی ، نقصان نپذیرد تورا و برخزائن کرم توکم وکسری روی نخواهد داد .

توچنان هستی که خود فرمائی !! وبرتری ازآنچه‌که ما بگوئیم .

در معنی (الحفیّ) و شرح فقره اول

دوموضوع در این فقرات قابل بحث است ، یکی در جمله اول که عرض میکند : (انت‌الّذی لا یحفیك سائل) ودیگری در جمله آخر(انت‌کما تقول) .

ودر شرح فقره اول باید گفت‌که در آن جمله چند معنا اعتبار داردکه قبلا باید دانست ، برای‌کلمه (یحفیك) چه معانی ذکر شده است ، آنچه را که درمعانی لغت (الحفیّ)آورده‌اند عبارت‌ازاین‌معانی‌است،کسی که‌ازچیزی‌کاملا باخبر باشد، بسیار نوازش کننده ، بستوه آورنده دراصرار ، کسی‌که در پرسش ازحال‌کسی اصرار کند ، الحاح کننده درسؤال ، درخواست‌کردن چیزی باصرار وپافشاری .

وامّا درصحیفه ثانیه مذکور است که (احفی) درسؤال کنایه است ازسرعت بخشش از شدّت‌کرم که احتیاج پیدا نمیکند سؤال کننده را باصرار بلکه عطا میکند مسئول دراولّین وهله ولزومی برای الحاح نیست واین معنی‌درشرع وشرایط دعا منافات ندارد که امر بالحاح شده است چون روایات بسیاری در این باب وارد است که دراینجا گنجایش ذکرآنها نیست وخلاصه آنچه را که میتوان باعتبار مختلف دراین فقره

معنی‌کرد احتمالا براین چند وجه است واگر نظر مبارك امام علیه السلام غیرازاین باشد از آن بزرگوار معذرت میطلبیم .

یکی آنکه درعین ترجمه ذکرشد ودیگرشاید منظورچنین باشدکه سائل در درگاه الهی احتیاج باصرار ندارد و خدایتعالی خود بر او عطا فرماید ؛ همچنانکه در فقره (انت الّذی تفیض سیبك علی من لا یسئلك) بیانی گذشت ولی البته اصرار والحاح در دعا یکی ازشرایط استجابت است وخدایتعالی دوست داردکسی را کـه درسؤال حقّه پافشاری واصرار کند .

و معنای سوم ، اشاره براین استکـه تکرار عطا ازجانب الهی ازبین نمیبرد وکم نگرداند آنچه راکه نزد اوسبحانه است .

وتعبیر دیگراینست که این جمله اشاره بیکی ازنامهای الهی استکه در فقره ۹۹ ازجوشن کبیرمذکورشده: یامن لا یبرمه الحاح الملحّین ، یعنی‌ای‌آنکه بستوه‌نمیآورد اورا اصرار الحاح کنندگان یابراین معنی‌که ای‌کسی‌که به‌تنگ نمیآورد اورا اصرار مبرمان ودرصحیفه علویّه دعائی‌درتعقیب هرفریضه‌آورده‌که‌عین این‌جمله را میفرماید.

درهرحال معنای جمله اول ازاین چند وجه مذکور بیرون نخواهد بود ودر کتاب الجوهرة العزیزه عالم جلیل و فاضل نبیل سید ابوالفضل حسینی در شرح جمله (ولا ینقصك نائل) آورده : که مقصود از این جمله (یعنی بخشش وعطا نقص برتو وارد نیمسازد) معلوم است زیراکه‌قدرت خدایتعالی‌محدود نبوده ولطف‌وکرم او انتها ندارد ودرقرآن مجید درسوره الحجرآیه ۲۱ میفرماید : **(وان من شیء الّا عندنا خزائنه و ما ننزّله الّا بقدر معلوم)** یعنی هیچ چیز درعالم نیست مگراینکه منبع وخزینه‌او درنزد ما است و آنرا نازل نمیکنیم مگر باندازه معلوم ومعین ، (هنگامیکه مصلحت ایجاب کند) .

نکته‌ای بسیارمهم در شرح جمله دوم

وامّا درشرح موضوع دوم که امام علیه السلام عرض میکند : انت‌کما تقول و فوق ما نقول ، نکته بسیار مهمی بکار رفته کـه بادقت خواهیم دریافت‌کـه قرآنی در این جمله کوتاه گنجانیده شده

است یعنی چنین اشاره میفرماید که‌ای خدا :آنچه‌که ازاول این دعا درباره تو گفتیم، آنچه که اوصاف تورا ستودیم ، آنچه که تورا ستایش‌کردیم ، آنچه‌که‌تورا به‌بزرگی یاد کردیم ،آنچه راکه گفتیم وآنچه‌را که میگوئیم گفته‌های توخود بالاترازآنهاست، یعنی توخود مافوق گفته‌های مائی ؛ تورا جزتو کسی توصیف نتواندکـرد ؛ تو آنطور هستی که خود گفته‌ای و بالاترهستی از آنچه‌کـه ما بگوئیم ، بالاتروبرتری از وصف گفتار واندیشه ما .

ای دوستان خدا : بخدا قسم امام علیه السلام خوب گفته است !! آخر ما در باره خدا چه بگوئیم ؟ اگر خود برای ما چیزی نگفته بود چگونه او را توصیف میکردیم !! اکنون هم‌که از گفتارهای خود او اوصافی ذکرمیکنیم تازه خود نمیدانیم و نمیفهمیم که چه میگوئیم ، آنچه راکه برای فهم ما لازم بوده است در باره خود ذکر فرموده ما چگونه میتوانیم معرّف کسی باشیم که‌اورا بطورشایسته‌نمیشناسیم مگرنه میگویند معرّف باید اَعرف ازمعرَّف باشد ؛ آخر وقتیکه او درمعرّفی خود میفـرماید : س ۵۷ ی ۳ **هوالاوّل والاخر والظّاهر والباطن وهو بکلّ شیء علیم ؛** مـا دیگـر چه بگوئیم !! مگـر در همین یك عبارت مطلب تمام نیست ؟! حق اینست کـه هرچه ما بگوئیم،این‌کلام بالاترازآنست ، اگر توجهی بآیات قرآنی حاصل شود کـه چگونه خدایتعـالی بروجوه گوناگون خود را معرّفی و اوصاف خود را ذکر فرموده آنوقت اهمیّت بیان امام علیه السلام کاملا روشن میگردد ، کـه عرض میکند : (انت‌کما تقول وفوق ما نقول) .

گفتارخدایتعالی مافوق همه‌گفته‌هاست

نگارنده را حیف آمد کـه این بحث را ناقص گذارد ازآنچه که دراین باره بخاطرسپرده است .

وباوجود اینکـه کثرت مطالب در این موضوع صفحات بسیاری از کتاب را زیرمیگیردمعذلك اختصار را ازدست‌نداده وهمینقدرخوانندگان عزیزرا برؤس مطالب دراین باره آشناکرده وازتفسیرخودداری میکند .

به‌بینید آیا حقاً کسی میتواند درباره خدایتعالی درصفات ویا در معرّفی او غیر از

آنچه خود اوسبحانه بیان داشته بیاورد ؟ تمام انبیا ورؤسای ادیان هم آنچه گفته‌اند ازقول خود او بوده است ، دیدی‌که امام علیه السلام هم هرچه دراین دعای شریف بیان‌کرده باز ارتباط بکلام الهی داشته است ؟

مطلب اینجاست : همینکه اعتقاد حاصل شود که خدائی‌هست و کتابی دارد دیگر تمام مسائل حل شده است ، چرا : چون آن خدا میگوید ؛ **واللّه یقول‌الحق** یعنی هرچه خدا بگوید حق وپابرجا وراست وثابت است ،آنوقت‌آیا حقاً دیگرخدایتعالی درباره خود مطلبی را فروگذارکرده است‌که مجهولی باقی بماند ؛ اینکه امام علیه السلام عرض میکند : ای خدا گفته تو مافوق همه گفته‌هاست توجه کنید به بینید چگونه موافقت این بیان از گفتار حقتعالی ظاهراست درآیاتی خود را چنین معرّفی میکند :

اللّه خالق‌کلّ شیء و هو علیٰ‌کلّ شیء وکیل ، اللّه یبدؤاالخلق‌ثمّ یعیده ، اللّه لٰا اله الاّ هو رب‌العرش العظیم ، اللّه لٰا اله الاّ هوالحیّ القیوم ، اللّه نورالسّمٰوات والارض ...

ودرآیاتی دیگر باتعبیراتی دیگر میفرماید : **وکان‌اللّه علیٰ‌کلّ شیء مقتدرا ، وکان اللّه عزیزاً حکیما وکان اللّه سمیعاً علیما .**

ونیز بابیان دیگرمیفرماید : **هواللّه الخالق البارئ المصوّر ، هواللّه الذی لٰا اله الاّ هو عالم الغیب والشّهادة هواللّه الواحدالقهّار**، وهمچنین بروجه‌دیگر: **انّ اللّه لٰا یخفیٰ علیه شیء فی‌الارض ولٰا فی‌السّماء انّ اللّه لٰا یظلم مثقال ذرّة، انّ اللّه غفور رحیم ، انّ اللّه علیم حلیم ، انّ اللّه قد احاط بکلّ شیء علما انّ اللّه بالغ امره** وخلاصه بااین جملات‌کوتاه میفرماید : **واللّه ذوالفضل‌العظیم، واللّه یحیی ویمیت ، واللّه علیم حلیم ، واللّه غفور رحیم** واینها‌نمونه‌ای‌ازصدها عبارات قرآنیست که‌خدایتعالی‌ازجهت شناسائی‌خود برای مردم جهان بیان داشته ، وانصاف اینست‌که هرکس هرچه دیگر بگوید نتواند حق معنا را ادا کند و گفته‌های اوسبحانه وتعالی مافوق وبرتر‌ازتمام گفته‌ها باشد .

پس ؛ ازگفتار امام علیه السلام چنین نمودار است که آنچه را از اول این دعای شریف درمدح وثنای الهی بیان داشته واورا ستایش‌کرده است وآنچه راکه درمقام تعریف

وتوصیف درآورده ؛ هنوز حقّ مطلب را ادا نکرده واقرار بعجز نموده است ازآنجهت که معانی گفته‌های حقتعالی خود بالاتروما فوق گفته‌های او ﷺ است (انت کما تقول وفوق ما نقول) .

دربیان فقرات مورد شرح

ای تو صاحب نعمت و بخشنده‌ای — سائلین را از درت کی رانده‌ای
نه زسائل رنجش آری نه ملال — گر کند برتو سماجت در سؤال
نه تورا مخزن شود کم از نعیم — گر کنی خلق جهان در آن سهیم
گر ببخشی خلق خود یك یك بهشت — کم نسازد قصر رحمت نیمه خشت
گر برحمت جمله را سازی قرین — نقصی از وسعت نیاید در زمین
گردهی هریك یکی ملك جهان — کم نیاید کوکبی در آسمان
من دهان بندم زاوصاف و کمال — چون توخود بهتر بگوئی درمقال
من نگویم که تو چونی در صفات — خود بگفتی آنچه را لایق بذات
من نگویم در کرم باشی چنان — خود بگفتی اکرمم از اکرمان
آنچه من گویم تو بهتر گفته‌ای — گوهر خود را نکوتر سفته‌ای
گفته‌ات بالاتر از گفتار ماست — چونکه‌هرجاکلمه‌ای گوئی بجاست
گر کنم من وصف اوصافت چنان — گو مرا ای خاك عالم بردهان
من ندانم کـه شناسای تو کیست — چون معرّف اَعرف ازمعروف نیست

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُكَ صَبْراً جَمیلاً وَ فَرَجاً قَریباً وَ قَوْلاً صادِقاً وَ اَجْراً عَظیماً .

خدایا ، همانا ازتو درخواست میکنم صبروشکیبائی نیکو ، و گشایشی نزدیك ، و گفتاری راست وپاداشی بزرگ ؛ یعنی خدایا صبروتحمّل و بردباری برمن عطا فرما ودر روزیم گشایشی نزدیك قرار ده وراستی گفتار را پیشه‌ام ساز واجری عظیم برآنها مترتّب فرما .

اصل تقاضا ودرخواست پس از طلب عفو ورحمت

تا این قسمت از دعای شریف امام علیه السلام حمد و سپاس وثنای خدایتعالی را بجای آورده وباتعبیرات مختلف عذرخواهی کرده وطلب عفو ورحمت وآمرزش نموده است، و آنچه را کـه لازمه داعی وشرایط استجابت دعا بوده بکار برده و مقدّمه دعا کردن وطلب حاجات را فراهم‌کرده است .

وازاینجا درمقام‌تعلیم ، شروع‌میکندبه‌ایرادیك‌سلسله‌ازخواسته‌هائیکه‌متضمّن خیر دنیـا و آخرت است ، وگمان نمیرود در این خواسته‌ها چیزی فروگذار شده باشد ؛ و مهم اینست کـه اولین خواسته خود را در این سلسله از فقـرات دعا ، صبر جمیل (ویا شکیبائی نیکو) قرارداده وازاین تقاضا معلوم میشود که مقام صبراهمیّت بسزائی داشته همچنانکه خدایتعالی دراین مورد درقرآن مجیدآیات بسیاری آورده وفضیلت صبروصابرین را بروجوه‌مختلف بیان‌داشته‌است،واکنون بایددانست که‌معنی‌صبرچیست؟

صبرچیست؟ وصابرکیست ؟

چنین گفته‌اند : کـه صبرحبس نفس است برمکروه ؛ کـه این خود یکی‌ازفضائل حسنه وازاخلاق پسندیده است واگرازنظر

لغت بخواهیم صبر را معنی کنیم ؛ صبر عبارت است : از حلم و برد باری و شکیبائی وصابر کسی است که شکیبا باشد در راه خدا واز برای خدا ودربرابرحوادث و بلیّات ومشقّات اظهار عجزوشکوه ننماید واین معنی درخلال آیات مربوطه بتفصیل بیاید .

صبردرهرمورد بطریق خاصی نتیجه بخش است ودرتمام موارد مجاهده ومبارزه آن بانفس ضروریست مگر مواردیکه شرع استثناکرده است ومیتوان گفت که چون اصل و ریشه هرعبادت و طاعتی پیوند و توأم با صبر است پس زمانی پاداش نیکو برعبادات مترتّب است که مراتب شکیبائی درهریك بطور شایسته‌ای رعایت گردد .

اگر بتمام عبادتها نظر توجهی افکنده شود شك وتردیدی باقی نمیماند ازاینکه صبروشکیبائی بجا لازمه هریك بوده وبقول عوام (خمیر بی‌مایه فطیراست) .

ازهمان دستور اولیه در احکام توجه کنید : اگر طهارت است که چقدر رعایت و حوصله لازم است تا کسی بتواند خود را همیشه طاهر نگاه داشته و اصول تقوٰی را حفظ کرده وپایه طاعات دیگر را محکم نماید .

اگرفرائض یومیه است که اداء آن مستلزم صبروشکیبائیست وشکی نیست که هرچه درآن دقت وتأمل بیشتر بکار رود نتیجه مطلوب بهترحاصل میگردد .

اگرروزه است که حلم وبردباری وشکیبائی وتحمّل از هرجهت لازمه آن است ، واصلا خدایتعالی درچند مورد درقرآن مجید آن را تعبیر بصبر فرموده ؛ همچنانکه میفرماید : س ۲ ی ۱۵۳ **یا ایّها الّذین آمنوا استعینوا بالصبرّ والصّلوة انّ‌اللّه مع الصّابرین** که گفته‌اند مراد ازصبر دراینجا صوم است و صائم باید شکیبا باشد از تحمّل ورنج گرسنگی وتشنگی وغیره .

وهکذا ؛ اگراجمالا بتمام طاعات نظرافکنده شود ازحج وجهاد وامرونهی چه از فرائض وچه ازمستحبّات رعایت صبروشکیبائی درآنهاکاملا نمودار است .

وازهمین نظراست که خدایتعالی میفرماید : **انّ اللّه مع الصّابرین** وبالاتر ازاین : **انّ‌اللّه یحبّ‌الصّابرین** خدا با صابرین است و دوست میدارد آنهائی را که برد بار و شکیبا هستند و حقاً ؛ سرّ این محبّت از طرف خدایتعالی بسیار روشن است ، چون

اساس وپایه آزمایش حقتعالی بربندگان براین امردشوار استوار شده وآنرا هم برای بندگان حربه ملایمی قرار داده کـه بوسیله آن (صبر) مبارزه و مجاهده با نفس خویش نمایند .

آیا میدانید که چقدر آدمی درمحاصره نیروی شهوانی قرار دارد ؟ وچاره‌ای جز حلم وصبروشکیبائی در برابرآن نیست ، آیا میدانید دوران کوتاه زندگی جزمشقّت وسختی ودرد ورنج وناراحتی چیزدیگری ندارد ؟ وعلاجی جز بردباری و صبر برآنها نیست ، پس صبر را فضیلتی بسیار وجا دارد که خدایتعالی صابرین را دوست دارد .

واز اینجهت است کـه صبر درنزد علمای اسلام وعرفا مقام و منزلت خاصی داشته ودر مراتب وفضائل آن بیاناتِ بسیاری آورده‌اند و چون در اینجا این موضوع از نظر قرآن مجید بحد توانائی مورد بحث قرار میگیرد لذا مجالی دیگـر برای بسط این کلام ازنظرعرفا نیست ؛ همینقدر متذکر میشویم که مراتب قرب هرکس نسبت بمقام صبر وشکیبائی او میباشد ؛ شاید داستان اولیاء خدا را شنیده باشیدکه چگونه ایشان درتمام مصائب وبلیّات شکیبا وصبور بودند ، وبیاید مطالبی ازنظر قرآن کـه چگونه خدایتعالی پاداشی عظیم واجری بیحساب برای آنها مقرّر فرموده و جایگاه ایشان را در روز بازپسین به اعلی علّیین قرارداده است .

عموم اهل ایمان
باید از فضیلت صبر برخوردار باشند

خدایتعـالی درآیه‌ای خطاب باهل ایمان‌کرده وآنهـا را امر بشکیبائی میدهد ؛ س ۳ ی ۲۰۰ **یاایّهاالّذین آمنوا اصبروا وصابروا ورابطوا....** ای گروه مؤمنان بردبار باشید و شکیبائی ورزید برمشاق طاعات وبرآنچه بشما رسد از شدائد و بلیّات بجهت ثبات و دوام شما برایمـان و عبادات (یاصبر کنید براداء فرائض و یا برامتثال جمیع احکام شرعیه) وآماده‌باشید برای مبارزه‌بدشمنان خدا درجهاد .

درذیل این آیه شریفه درتفسیرمنهج آورده : که محقّقان گفته‌اند ،کـه صبر کنید برمجاهده نفوس بنهی از هوی و امر بطاعت مولی و مصابره فرمائید برمراقبت قلوب

مع الله بتسلیم بربلا و رضا بجریان قضا ، و اقدام نمائید برمرابطه ارواح بوصول حق وانقطاع ازماسوٰی .

این نکته را باید توجه داشت که حقیقت (امرصبر برمکلّفان) امر بطاعتی بزرگ است وخدایتعالی دربعضی اوامر لطایفی بکار برده کـه معلوم میدارد حقایقی بزرگ را پی ریزی کرده است .

دراینجا مطلبی بخاطر نگارنده رسید که نمیداند اهل فضل تاچه حد ارتباط آنرا بربیان مورد بحث تائید میکنند اگـر خوب توجه حاصل شود تابدانیم ریشه بی‌تابی وپایه بی‌صبری آدمی از کجا شروع میشود ؛ واگرمواردی راکه شکیبائی و بردباری درآن ضرورت دارد تشخیص دهیم خواهیم دریافت که مشکلترین عبادت و اطاعت همانا تحمّل وبردباری وصبروشکیبائی است .

خوب توجه کنید دراولّین مرحله که‌آدمی بحدّ رشد وبلوغ میرسد ومکلّف ومختار میشود اگـر بخواهد خود را برای خداشناسی و دین داری آماده کند و یا در واقع پا بمرحله ایمان بگذارد تازه دراین موقعیت مواجه باقوای سرسخت وعظیم تمایلات وغرائزفطری میگرددکـه این قوا عیناً عامل بزرگی برای بازداشت و ورود او باین مرحله است وازهمان اول باید باحربه صبروشکیبائی با این قوا مبارزه‌کـرده وبدین وسیله خود را فاتح سازد ؛ نه اینکـه خواننده عزیزفکر کندکـه : پس چرا این قوا بآدمی داده شده‌کـه جلوگیری ازآن اینقدر مشکل است ؛ این خود بحثی جداگانه دارد : که اشرفیّت آدمی ازمخلوقات درمبارزه باهمین قوای متضادّه است .

حال به‌بینید جوانیکه تازه از دوران‌کودکی بصحنه رشد وبلوغ پاگذاشته وعوالم کودکانه را از خود دورکرده وعالی‌ترین افکار خود را بکار انداخته و میخواهد بداند برای چه باین جهان آمده است دراولّین مرحله ازنظرآزمایش بچه بلائی مواجه‌است وچگونه باید از همان سرزمین اول از طـریق صبر وشکیبائی مشغول مبارزه باهوای نفسانی‌باشد ؛ تابتواندمنظور خود را دریابد ؛ چون این غریزه مانع است ونمیگذارد که آدمی آنی بخود آید وخدای خود را بشناسد و خود را پای بند باصول و عقایدی

نماید ، واگر کسی ازهمان اولین مرحله ازعهده این آزمایش برآمد بمقام ومرتبه‌ای خواهد رسید کـه خدایتعالی درانتظار او گذاشته است (وشرح آن درپاداش وجزای صابرین بیاید) .

ای جوانان وای دانشجویان وای کسانیکه تازه مکلّف شده‌اید توجه نمائید

نه اینکه تصور رود کـه خدایتعالی واقف بحال بندگـان نیست بلکـه او دانا بکوچکترین تحریکاتیست‌که ازطرف هوای نفسانی برآدمی مسلّط است وهمانطور که اشاره شد درمبارزه بااین‌قوای نفسانی امر بشکیبائی فرموده است وبرای علاج ورهائی ازآن ، ویا برای سکون وآرامش و خاموشی این شعله سوزان و یا برای نتیجه نهائی ازآن ، امر به‌نکاح فرموده و آنرا مستلزم شکیبائی کـرده است و لکن متأسفانه ویا بنابرمقدّرات صد درصد از جوانهـای امروز بجهات مختلف تا دورانی موفق باین امر نشده و مرتّب تحریکات نفسانی آنهـا را از راه وروش دین و خداشناسی باز میدارد ، وتادورانیکه این موفقیت برای آنها حاصل نشود همیشه درجدال باقوای نفسانی بوده اگرصابرشدند و تحمّل کردند که گوی سبقت را ربوده‌اند واگر نه ، سررشته امور دینداری ازدست آنها خارج شده‌واز راه مستقیم‌بیرون میروند .

شاید آنها که دوران جوانی‌خود را طی کرده باشند این بحث برآنها روشن باشد، ولی منظور نویسنده دراینجا باز همان شرح مقام صبر است و میخواهد بگوید بتمـام جوانهائیکه میخواهند بآئین اسلام تربیت شوند وآنهائی‌که دچاربلای شهوانی وهوای نفسانی هستند وهنوز بچاره آن نرسیده‌اند : کـه ای جوانان عزیزخدایتعالی شما را دراین مبارزه بزرگ تسلّی میدهد وامر بشکیبائی میفرماید وشما بردبار باشید تا خدا وسیله رفع ناراحتی شما را فراهم سازد .

واین معنا را خدایتعالی درقرآن مجید بروجه بسیار لطیفی‌آورده : که حاکی از آن است‌کـه ای مردم در مجاهده بانفس و مبارزه باقوای شهوانی صبر و شکیبائی را رعایت کنید و تحمل ورزید،قوله تعـالی:س ۲۴ ی ۳۳ **ولیستعفف‌الّذین لا یجدون**

نکاحاً حتّی یغنیهم اللّه من فضله ، یعنی که باید جد وجهد نمایند و عفّت گزینند و مبارزه با هوای نفس خود نمایند ، آن کسانیکه وسیله ازدواج آنها فراهم نشده تاآنکه خدایتعالی وسائل واسباب آن را مهیّا ساخته وایشان را از فضل و کرم خود توانگرسازد .

حال معلوم شد که دراین آیه شریفه خدایتعالی چگونه وباچه لطفی اهل ایمانرا درمقابل این قوای عظیم آزمایشی برتحمّل وبردباری دعوت‌کرده است درحالیکه این امر در ردیف اولین دستوری قرار گرفته که برای مکلّفان صادر شده است .

خدایتعالی درچند مورد
برسول اکرم امر بصبر وشکیبائی فرموده است

درسوره‌المعارج آیه ۵ میفرماید : **فاصبر صبراً جمیلا** ، پس‌شکیبا باش شکیبائی نیکو. واین جمله‌ایست‌که حضرت سجّاد علیه‌السلام درهمین فقرات مورد شرح اقتباس از آن فرموده و عرض میکند : اللهم انّی اسئلك صبراً جمیلا ، اشاره براینکه : خدایا مرا مشمول همان صبرجمیل فرما که برحبیب خود توصیه فرمودی .

ودر روایت اهل بیت علیهم السلام آمده‌که صبرجمیل‌آن ،ست‌که درحین نزول بلیّت بخلق شکوه نکنند .

وجای دیگر برسبیل‌لطف، حبیب خود را براین وجه امر بصبر میفرماید : س ۷۴ ی ۷ **و لربّك فاصبر** یعنی از برای رضای پروردگار خود یا بجهت موافقت امر او ؛ پس شکیبائی کن (یا براین معنی کـه شکیبائی کن برمشاق تکالیف مأموره ازتبلیغ رسالت وتعلیم شریعت وادای فریضه وسنّت) .

جای دیگردرسوره یونس آیه ۱۰۹ میفرماید : **واتّبع ما یوحیٰ الیك و اصبر حتّی یحکم‌اللّه وهوخیرالحاکمین** پیروی کن ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله آن چیزیرا که وحی‌کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ : وصبر کن بردعوت ؛ وایذائی که بتو رسد وشکیبائی ورز تاحکم کند خدا واوبهترین حکم کنندگان است .

ودر جای دیگر امر بصبر و اشاره بپاداش آن فرموده : س ۱۱ ی ۱۱۵ **واصبر**

فانَّ اللّه لایضیع اجر المحسنین صبر کن برتبلیغ دعوت که متضمّن اذیت است از کفّار و یا برامتثال اوامر واجتناب از نواهی بدرستیکه خدایتعالی ضایع نمیگرداند پاداش نیکوکاران را (واین عبارت اشاره براینست که شکیبائی ازجمله حسنات است) .

ونیزدرآیه دیگر با اهمیّت خاصی میفرماید : س ۴۶ ی ۳۴ **فاصبر کما صبر اولوا العزم من الرّسل ...** یعنی پس صبرکن ای محمد صلی الله علیه وآله برجفای کفّارهمچنانکه صبرکردند دارندگان عزم ازپیمبران ....

بعضی از ارباب تفاسیر برآنندکه اولواالعزم پنج پیغمبرندکه ناسخ شریعت غیر خوداند واین قول ازامام محمد باقروامام جعفرصادق صلوات الله علیهما منقولست که ایشان عبارتند ازنوح وابراهیم و موسی و عیسی ومحمد صلوات الله علیهم اجمعین که ایشانرا سادة النبیین نیز میگویند و موارد صبر هریك را خدایتعالی بیان داشته و در تفسیرمنهج درذیل این آیت پس از شرحی آورده که چون (من) در (من الرّسل) ازبرای تبیین است پس مراد جمیع پیغمبران باشند چه جمیع ایشان عازم بودند برادای رسالت وتحمّل اعبای ابلاغ ودعوت .

نگارنده گوید : باوجودیکه صبروشکیبائی لازمه مقام نبوّت است معذلك بعضی از پیغمبران را در این فضیلت خصوصیاتی است همچنانکه خدایتعالی درسوره انبیا آیه ۸۵ میفرماید : **واسمٰعیل وادریس وذا الکفل کلّ من الصّابرین** شاید اشاره براین باشد که اسماعیل براقامت بمکه که وادی غیرذی ذرع بوده وهمچنین هنگام ذبح صبروشکیبائی بسیار نموده ، وادریس درمدت متمادی برازیّت و بلای قوم تحمّل نموده ، و ذالکفل شکیبائی نموده نزد آنچه متکفّل آن شده بوده و البته صراحت آیه شریفه ، واصبرکماصبراولواالعزم ، بیشتراست و اگر منظورازاولواالعزم همان اسامی مذکوره باشد بسیار روشن است که این بزرگواران متحمّل چه مشقّاتی درامررسالت خود شدند واگرحقاً بحالات پیمبران یك یك توجه حاصل شود خواهیم دریافت که هریك از فضیلت صبر بحدّ منصب نبوّت خود بهره مند بودند ؛ شاید داستان یعقوب را شنیده باشیدکه برفقدان ولد تا چه حد صابر بود و همچنین فرزندش یوسف چگونه

در بلیّه چاه وزندان وتعدّی برادران در شکیبائی سلوك کرد ؛ و نیز ایّوب کـه صبر او معروف ؛ وچگونه بیماری خود را متحمّل شد وهکذا پیمبران دیگر کـه شرح صبر وتحمّل هریك بطول می‌انجامد .

جزا و پاداش صابران

خدایتعالیٰ اجروپاداشی که برای‌صابرین قرار داده بی‌نهایت وبی‌حساب است ، یعنی اگربنا شود دربرابرهریك ازعبادات حسناتی چندین برابر نوشته شود،در مقابل این فضیلت حسنه (صبر) کـه ام الفضائلش خوانده‌اند چنین‌میفرماید: س ۳۹ ی ۱۳ **انّما یوفّی‌الصّابرون اجرهم بغیر حساب** یعنی همانا تمام داده میشود پاداش واجرآنهائیکه شکیبائی میورزند «برمشقّت طاعات وتحمّل بلیّات» درحالتی‌که این اجر بیحساب وبیشمار باشد .

جای دیگر درپاداش صابرین میفـرماید:س ۱۶ ی ۹۶ **و لنجزینّ الّذین صبروا اجرهم باحسن ماکانوا یعملون** یعنی هرآینه جزا دهیم آنهائیرا که صبر برطاعت نمودند جزائی‌که برای ایشان مقررشده به‌نیکوترین وجه ازآنچه بودندکه میکردند، یابراین معنی‌کـه جزای صبروشکیبائی ایشان همان جزای احسن اعمال ایشان است که آن طاعت واجبه است وازین معنی چنین نتیجه گرفته میشودکه خدایتعالی(صبر) را یکی ازطاعات وعبادات بزرگ قرار داده .

ونیزدربارهٔ پاداش صابرین در جای دیگـر بتعبیر دیگر میفرماید : س ۷۶ ی ۱۲ **و جزاهم بما صبروا جنّة و حریرا** یعنی جزادهد ایشانرا بسبب صبر کردن بهشتی راکه ساکن شوند در آن و جامه‌ای کـه از حریر وابریشم کـه بپوشند آن را وفرش خود سازند .

ودرجای دیگر درپاداش شکیبایان ؛ گروهی از مردان وزنان را باوصاف مختلفه ذکـر فرموده وصابرین وصابرات را درآن دسته قرار داده ودرشأن آنهـا میفرماید : **اعدّالله لهم مغفرة و اجراً عظیما** یعنی آماده کـرده است خدایتعالی برای ایشان آمرزش وپاداشی بزرگ (که آن نعیم جنّت است) .

و نیز خدایتعالی پاداش صابرین را در آخرت بروجه دلچسب تری میرساند براین

معنی که پس از آنکه اشاره بدخول آنها درجنّات عدن میکند سپس میفرماید:درآن هنگام فرشتگان برایشان وارد شده و بآنها چنین تهنیت گویند،س ۱۳ ی ۲۴ **سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدّار** یعنی سلامتی باد برشما بسبب آنکه صبر کردید از مشاق دنیوی درطاعت وعبادت پس نیکوست برصابرین سرانجام نیك این سرا یاسرای دیگر.

حال ای رفیق عزیز!! دیدی که چگونه است اجرومزد وپاداش صابرین ودانستی؟ که چرا امام علیه السلام در اولین خواسته خود پس از طلب عفو عرض میکند : اللهم انّی اسئلك صبراً جمیلا ؟

خدایتعالی در آزمایش خود بصابرین بشارت داده است

در آیه ۱۵۰ از سوره البقره خطاب باهل تکلیف میفرماید : **و لنبلونّکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال والانفس والثّمرات و بشّرالصّابرین** براین تفسیر :

هرآینه میآزمائیم شما را (اگرچه حال شما برما پوشیده نیست) امّا میخواهیم که عیارکار وبار هرکس برمحك امتحان ظاهر گردد ، یابرعالمیان ظاهر شود که کدام از شما صابر بربلا ومستسلم قضا شده‌اید وسرتسلیم برضای او نهاده‌اید و چه کسانی بجهت بی‌صبری وعدم رضا بقضای باری‌ازیکدیگرممتازشده (یاشناخته شده‌اند) ،

و این آزمایش بچند نوع است ؛ بچیزی اندك ازبیم وترس و کرسنگی وتنگی ونقصان بعضی‌ازاموال ونقصان درنفس،چون بیماری وضعف ویا ازدست دادن فرزندان که میوه‌های باغ دلند ویانقص انواع نعمتها ومیوه‌ها .

وخلاصه خدایتعالی پس از ذکراین امتحان برسول اکرم میفرماید : و بشارت ده صبر کنندگان را دراین مشاق ومکاره بجزیل مثوبت وجمیل عافیت .

خدایتعالی
درمقام انتقام ومعارضه بمثل هم توصیه بصبرفرموده است

درسوره النّحل آیه ۱۲۶ میفرماید : **و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصّابرین** یعنی واگرشکنجه کنید شما بروجه جزا ومکافات پس شکنجه کنید مانند آنچه شکنجه شده‌اید ، بدون زیادتی ونقصان واگر شکیبائی کنید وراه صبر پیش گیرید وازمکافات در گذرید ، هرآینه‌آن صبر بهتراست ازانتقام از برای شکیبایان .

وسپس خطاب برسول خود کرده و میفرماید : **واصبروما صبرك الاّ باللّه....** یعنی‌وصبرکن ای محمد ﷺ که‌نیست صبرتو مگربتوفیق وتثبیت وتیسیرازخدایتعالی

کسانیکه مردم را بصبر وادار میکننداززیانکاری مصون هستند

بسم‌اللّه الرّحمن الرّحیم، والعصر(۱)انّ‌الانسان‌لفی‌خسر(۲)،الاّالّذین آمنوا وعملوا الصّالحات وتواصوا بالحقّ وتواصوا بالصّبر.

بروزگار سوگند که بدون شك انسان در زیان است ، مگر کسانیکه ایمان آورده‌اند وروش‌خود را نیکوئیهاساخته‌اند ویکدیگررابحق‌اندرز داده‌اند وبه‌بردباری وصبرراهنمائی کرده‌اند .

دراینجا مجالی برای تفسیر این سوره کوچك نیست ازآن جهت که تفسیرمفسّرین زیاده ازآنست که دراین مختصر گنجانیده شود ولی چون استاد محترم و دانشمند معظّم جناب صدرالدین محلاتی شیرازی ازفضلای نامی‌معاصردرتفسیراین سوره کتابی جامع نوشته که‌چند صد صفحه را زیر گرفته‌است ، ما دراینجا اکتفا میکنیم به‌بیانی کوتاه ازآن تفسیرشریف‌که در ذیل آیه ، وتواصوا بالصبر، متذکرشده است .

این دانشمند بزرگ مینویسد : بطوریکه‌بیان کردیم وادارکردن‌مردم یکدیگررا بصبروشکیبائی چهارمین وآخرین رکن سعادت انسان است و بشر برای فرار از زیان که‌درکمینگاه زندگانی‌مادی ومعنوی اواست باید این رکن سعادت را محکم واستوار

نموده و دیگـران را هم وادار بآن نماید ؛ ازآن جهت کـه سعادت هیچ فردی بدون سعادت اجتماع تأمین نمیگردد ، چون هرفرد باحفظ جهات سعادت شخصی خویش باز مستهلك دراجتماع است وباید سعادت آنقدر بسط پیدا کندکه اجتماع را فرا گیرد .

اقسام صبر

وهمچنین درجای دیگر از تفسیرخود پس از شرحی بتفصیل در اقسام صبر مینویسد : بنابراین اقسام صبر عبارت است از ضبط نفس ، صبر در مصائب ، شجاعت ، شهامت ، حلم ، سعه صدر ، کتمان اسرار ، زهد ، قناعت ، یابعبارت دیگر، پاکدامنی ، خویشتن داری ، شکیبائی ، دلیری و دلاوری ، بزرگواری ، آرامش ، گشادگی و گشاده روئی ، رازپوشی ، پرهیزگاری،سازگاری وسازمندی ، همه از اقسام صبر است وازهمین جهت است کـه صبررا اصل وریشه همهٔ فضیلتها وبرتریهای بشر ومبدء همه اخلاق نیك و پسندیده وام الفضائلش گفته‌اند زیرا شامل تمامی این صفات است .

روایاتی چند درباب‌صبر

از کتاب‌کافی : امام صادق علیه السلام فرمود : صبر سرایمانست ، صبر ازایمان بمنزله‌سراست نسبت بتن وچون سر برود تن هم میرود وهمچنین صبرکه رفت ایمان هم رفته است .

درذیل این روایت علاّمه مجلسی شرحی از محقق طوسی قدس سره نقل‌کـرده که میگوید:صبرخودداری از بی‌تابی‌است درناگواری، و اندرون راازپریشانی‌نگهداشتن وزبان را ازشکایت وزاری واعضارا ازحرکت برخلاف عادت .

ازامام باقر علیه السلام است که فرمود : بهشت درمیان ناگواریهـا وصبراست هرکس در دنیا بدناگواریها صبرکرد به بهشت رود ، ودوزخ درمیان لذّتها و شهوتهاست ، هرکه بدنبال لذّت وشهوت خود رود بدوزخ درآید .

ازامام باقر علیه السلام است که فرمود:مردانگی صبردرحال نیازمندی وناداری وآبروداری بیشتراست ازمردانگی بخشش .

جابر گوید : بامام باقر علیه السلام گفتم : یرحمك‌الله،صبرجمیل‌چیست؟ فرمود:صبریکه درآن گله نزد مردم نباشد .

از امام صادق علیه السلام یاامام باقر علیه السلام کـه فرمود کسی که برای ناگواریهـای دوران صبرآماده نکند ، درماند .

درتفسیرلاهیجی آورده ،که علی بن ابراهیم ازحضرت صادق علیه السلام روایت کرده‌است: که ما صبرکنندگانیم و شیعیان ما صبرکننده‌ترند از ما ؛ زیراکـه ما صبر میکنیم بادانش برحقیقت اشیاء وشیعیان ما صبرمیکنند بدون دانش .

قسمت دوم ازفقرات مورد شرح :
(و اسئلك) قولا صادقاً واجراً عظیما

۱

خدایتعالی صابرین وصادقین را درصف اهل تقوی قرار داده است .

اینکه امام علیه السلام صبرجمیل وقول صادق را دراولین قسمت ازخواسته‌های خود تقاضا کرده ، شاید ازآن جهت باشد که‌فضیلت هرعبادت بستگی بفضیلت این دوصفت داشته ونیز بعضی ازآیات‌قرآنی‌هم این دو را مترادف ودرصف واحد قرارداده است،همچنان که گاهی میفرماید : **الصّابرین والصّادقین....**

وجای دیگـر: **والصّادقین والصّادقات والصّابرین والصّابرات** ،کـه دراجر وپاداش این گروه هم میفرماید : **اعدّالله لهم مغفـرة و اجراً عظیماً** ودرجای‌دیگر ازنظرنزدیکی این دوفضیلت باهم صابرین را صادق‌القول خوانده و آنهـا را در صف رستگاران قرار میدهد ، قوله‌تعالی: **والصّابرین فی‌البأساء والضّرآء وحین‌البأس اولئك‌الّذین صدقوا واولئك هم المتّقون** ، یعنی شکیبایان درسختیهای زندگانی (فقروفاقه) ودر بیماری ودرمیدان نبرد ودرکارزار ، اینانندکسانی‌کـه راست گفته‌اند وایشانند پرهیزکاران .

صدق گفتارچیست؟

شاید جواب این سؤال توضیحی از واضحـات باشد ، از آن جهت که معلوم است راستی چیست ؟ وراستگوئی‌کدام است؛ ولکن نگارنده را دراین بیان تعبیری است که میخواهد ازخواننده عزیزسؤال کند : آیا قولی‌ازاین راست‌تروگفتاری بالاترهست‌که‌کسی بگوید: **اشهد ان لا اله الّا الله** و اقرارکندبحقیقت نبوّت جمیع انبیا، چه گفتاری از این صادق‌تر و چه بیانی ازآن

شیواتراست !! چون این قول پایه و اساس تمام اقوال صادق است : هرکس که ایمان کامل بچنین گفته‌ای داشته باشدمسلّم دیگردروغ نگوید؛اینکه‌فرمود :**لیسئل الصّادقین عن صدقهم** شاید اشاره برهمین باشد که از گویندگان این شهادت راست ؛ از انبیا واولیاء واهل ایمان ببرسند از راستی قول ایشان تابآنها پاداش داده شود ، وحقاً کسی که بوحدانیّت خدا قائل شود بلاشك مشمول این آیه شریفه است که میفرماید : س ۵ ی ۱۱۹ **قال‌اللّه هذا یوم ینفع الصّادقین صدقهم لهم جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً رضی‌اللّه عنهم ورضوا عنه ذٰلك الفوزالعظیم .**

که‌اشاره‌بروزبازپسین است ومیفرماید : این روز،روزیست که‌سود میرساندراستگویان را راستی‌که از ایشان واقع شده باشد در دنیا وبرای آنها بهشتهائی است که از زیر درختانش نهرها جاریست ودرآن جاویدان بمانند ، خدا ازآنها راضی‌وخشنود وآنها نیز ازخدا راضی وخشنودند واین رستگاری بزرگی است‌که **(من صدق نجیٰ)** کسی که راست گفت نجات خواهدیافت .

و اینکه خدایتعالی خطاب باهل ایمان میفرمایدکه بترسید ازخدا **(و کونوا مع‌الصّادقین)** وباپیمبران هم قول باشید اشاره برهمین است که پیروی کنید ازانبیا واولیا تاحشرشما باآن جماعت بوده باشد همانطور که گفته شده است درشأن آنها که اطاعت‌این امررا کردند وازفرستاده خداپیروی نمودند: **فاولئك مع الّذین انعم‌اللّه علیهم من النبیّین والصّدیقین...** اشاره براینکه راستگویان و اهل صدق در افاضه نعمت درآن جهان همدوش ومصاحب باانبیا واولیا بوده وبآنها محشورخواهند شد.

قسمت سوم از فقرات مورد شرح
(در بیان اجرعظیم است)

امام علیه‌السلام پس از تقاضای صبرجمیل وقول صادق خواهان اجرعظیم شده است،یعنی همان پاداشی که خدایتعالی باهل ایمان وعده داده و فرموده است : س ۵ ی ۹ **وعدّاللّه الّذین آمنوا وعملوا الصّالحات لهم مغفرة و اجر عظیم** براین معنی‌که وعده داده است خدایتعالی بآن کسانی که ایمان آورده‌اند وکردار شایسته کرده‌اند،

نعیم ابدی وسعادت سرمدی را که ازبرای ایشان است آمرزش و پاداشی بزرگ ، ودر باب اجرعظیم درقرآن مجید مطالب بسیار است ودراینجا فقط باین بیان اشاره میشود کـه فرمود اجرعظیم آن است که در مقابل هرحسنه حسنات مضاعف بخشیده میشود ، قوله تعـالی : س ۴ ی ۴۰ **وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجراً عظيماً** اشاره براینکه اعمال حسنه را خدایتعـالی پاداش مضاعف بلکه بهفتصد برابر میدهد (والبته این اضعاف مضاعف خود پاداشی عظیم است) یعنی ثوابی تمام و کمال است ، که‌آن درجات عالیه در دارالسلام است .

پس بااین تفاصیل ازبیان امام علیه السلام در این فقرات معلوم شد کـه صبرجمیل و قول صادق ازحسنات عالی بوده وصابرین وصادقین عامل کـردار نیك واعمال صالحند ولذا آنها مشمول اجرعظیم وپاداش نیکوهستند .

در بیان صبر وصدق گفتار

از تو خواهم ای خداوند جلیل — کـه مرا اعطا کنی صبر جمیل
آنچنان صبری که دادی بررسول — هرزمان افسرده شد او یا ملول
خود بگفتی کـه منم با صابرین — پس صبوری پیشه گیرم بعدازاین
اینکـه گفتی در صبوری با توأم — بهتر از این کی شود حل مشکلم
چون شکیبائی کند من را قرین — نزد تو ای خالق جان آفرین
لیك باشد مطلبی در خاطـرم — کـه بهـرچه تو بگوئی صابرم
غیـر مهجوری زیاران نکو — چونکه شد عمرم بسرزین گفتگو
درد هجران کی شود درمان بصبر — مهـر نیکان چون رود از دل بجبر
حاجتی دیگر زتو خواهم بجاست — کـه مرا ثابت کنی برقول راست
در عقاید قول من باشد چنین — کـه توئی یکتا خدای عالمین
آنچه از گفتار من باشد درست — عهد خود هرگز نگیرم باتوسست
خواهش دیگـر بگویم در حضور — کـه مرا بخشی گشایش درامور
همچنان بخشی مرا اجری عظیم — در بهشت جاودان یا برنعیم

اسئلك یارب من الخیر کله ما علمت منه و مالم اعلم و اسئلك اللهم

من خیر ما سألك منه عبادك الصالحون ، یا خیر من سئل و اجود

من أعطی ، اعطنی سؤلی فی نفسی و اهلی و والدیّ و ولدی (۱)

واهل حزانتی (۲) و اخوانی فیك .

پروردگارا ، سؤال میکنم ازتو همه خوبیها را (که آنچه خیروخوبیست نصیب من گردانی) چه آنهائیرا که دانستم (میدانم) وچه آن چیزهائی راکه نمیدانم واز آن بیخبرم .

وسؤال میکنم ای خدا از تو ازبهترین چیزیکه درخواست‌کرده‌اند از تو بندگان شایسته ونیکوکار وصالح تو .

ای بهترین‌خوانده شدگان ، (ای‌آنکه بهترین‌مرجع سؤال‌هستی) وای بزرگترین بخشندگان وسخاوتمندترین عطا کنندگان .

عطاکن برمن درخواستهای مرادرباره خودم وخانواده‌ام ووالدینم وفرزندانم واهل

(۱) دربعضی نسخ : وولدی ووالدی (بعضی دیگر) ووالدیّ وولدی، ولکن درصحیفه ثانیه درشرح کلمه ولد آورده (الوَلد بفتحتین یطلق علی المذکروالمؤنث والمثنی والمجموع) یعنی ولد بفتح واو ولام اطلاق میشود برمرد وزن و تثنیه وجمع

(۲) اهل حُزانتی ، یعنی عیال مرد (ازآنجهت‌که مرد اندوه آنان خورد)

وعیال و نزدیکان و برادرانم (یعنی بپذیر درحق ایشان هم آنچه را کـه ازحضرت تو مسئلت نمودم) .

خیر و صلاح هرکس را خدا بهترمیداند

امام علیه السلام خواسته های خود را چنین دنبال میکند ، که حقیقت امر یك جمله از آن کافی است‌که خیر دنیا وآخرت آدمی را تأمین نماید ، باین معنی که عرض میکند : خدایا آنچه خیر وخوبی هست بمن عطا فرما چه آنهائی کـه میدانم وچه‌آنها که نمیدانم واین بیان ، همان مطالب آیه شریفه را میرساند که خدایتعالی میفرماید : س ۴ ی ۱۹ **فعسی ان تکرهوا شیئاً ویجعل‌الله فیه خیراً کثیرا** ویاآیه دیگر که میفرماید : س۲ ی۲۱۶ **وعسی ان تکرهوا شیئاً و هوخیرلکم** ، یعنی‌شاید شماکراهت‌داشته باشید ازچیزی وخدایتعالی قرار دهدآن چیزمکروه را برای شما نیکوئی‌فراوان وخیر بسیار، یامعنای دیگر براینست‌که میفرماید : چه بسا کـراهت دارید ازچیزی وحال آنکه خیر شما درآن است .

واین معنی‌کاملا روشن وبتجربه رسیده که چه بسا آدمی از خدایتعالی درخواستی میکند که همان درخواست برای او ایجاد شرّ وناراحتی کرده و خیر دنیا وآخرت را از او سلب مینماید ، وَ ای بسا هم حاجت او برآورده نشده و این عین خیر وصلاح او بوده است ، پس ازاین جهت است که امام علیه السلام عرض میکند : اسئلك یاربّ من الخیر کلّه ماعلمت منه‌ومالم اعلم،چون خدایتعالی‌دانای‌کلّ‌حال وواقف بهرخیروخوبی‌است.

ودرباب خیرواینکه (خیر) ازنظرقرآن‌چه هست‌مطالبی‌درفقره (من این لی‌الخیر) درصفحه ۳۰ گذشت .

باید خواستار آن چیزی شد که بندگان شایسته خدا خواستار شده‌اند

سپس درجمله دوم امام علیه السلام تقاضای جامع دیگری‌کرده و عرض میکند خدایا عطا فرما برمن آنچه را که بندگان صالح تو ازتو خواسته‌اند ، یعنی عطاکن برمن آنچه راکه انبیا خواسته‌اند ، عطا کن برمن آنچه راکه‌اوصیا واولیا خواسته‌اند ، عطا کن

برمن آنچه راکه رسول اکرم ازتو خواستار شده است .

خوبست باین فقره از دعا توجهی حاصل شود ، کـه آیا بندگان صالح خدا چه چیزهائی ازخدا مسئلت داشتند آیا همین مطالب موردنظرما موردتقاضای ایشان بوده ؟ یا آنکـه اصلا توجهی بخواسته‌های ما نداشتند ، حال صرفنظر از حالات انبیا اگـر بخواسته‌های بندگان صالح واهل ایمان هم نظرافکنیم خواهیم دیدکه ایشان چگونه چشم باطنی آنها باز بوده وچه حاجات وتمنّاهائی داشته‌اند .

دراینجا نمونه‌ای ازخواسته‌های ایشان که حقتعالی برسبیل نقل قول بیان فرموده متذکّرمیشویم تادانسته شود که تقاضاهای مردان خدا ازچه نوع بوده است .

درسوره آلعمران آیه ۱۹۳ میفـرماید : **ربّنا فاغفرلنا ذنوبنا و کفّرعنّا سیّئاتنا وتوفّنا مع الابرار** ۱۹۴ **ربّنا وآتنا ماوعدتنا علی رسلك ولا تخزنا یوم القیٰمة انّك لاتخلف المیعاد .**

یعنی اهل ایمان و بندگان صالح خدا چنین تقاضاکردند کـه : ای پروردگار ما پس بیامرز گناهان ما را و محو کن ازما بدیهـای ما را و بمیران ما را با نیکوکاران ومحشور گردان بایشان ، وای پروردگار ما عطا فرما برما آنچه را کـه وعده‌کردی برما برتصدیق فرستادگان خود (کـه‌آن نعیم جاودان است) . و رسوا نگردان ما را در روز رستاخیز بدرستی‌که تو خلاف نکنی وعده خود را .

دیدی بندگان صالح خدا چه چیز از خدا خواستند !! حال نه اینکه حق است ؟ امام عرض کند : واسئلك اللهم من خیرما سئلك منه عبادك الصّالحون ، و این فقره از دعا اهمیّت بسزائی داشته که درقنوت نماز عید فطرهم عیناً این فقره خوانده میشود .

یکی دیگر از شرائط استجابت دعا

سپس امام علیه السلام یکی دیگر ازشرائط استجابت دعا را بکاربرده ودعابدیگران مینمایدوچنین‌اشاره میفرماید که‌ای‌خدا آنچه راکه ازتوسؤال‌کردم بااهل وخویش و عشیره من عطا فرما .

چقدر نکته دقیقی بکار رفته است !! مثل اینکه دیگر خاطرجمعی حاصل شده که آنچه را خواستار گردیده باجابت رسیده و اینك برای دیگران هم تلاش میکند ودر

اول ذوالقربیٰ را در نظر گرفته‌ودرواقع بخواسته‌های‌خود عمومیت داده است وهمانطور که قبلاً گفته شد دعاکردن درحق دیگران یکی ازشرائط استجابت است .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها باز گویم باتو راز — آنچه باشد حاجتم در هرنیاز
مسئلت باشد مرا از تو بسی — چون نباشد غیر تو من را کسی
خواهم از تو خیرخود را درامور — زانکه برخیرم نباشد این شعور
ای بسا شر باشدم پندار نیك — ای بسا کُرهم بود کاری ولیك
در کـراهت خیر من باشد فزون — من ندانم خیـر خود را در درون
پس عطا فرما زلطف خود چنان — خیرمن را هرچه میدانی در آن

✡ ✡ ✡

باز گویم کـه مرا باشد مآل — زانچه نیکان ازتوکـردندی سؤال
ایکه برداعی تو بهتـر خوانده‌ای — در سخـاوت بهترین بخشنده‌ای
آنچه کـردم مسئلت در این دعا — برمن .و براقربایم کن عطا
برپدر با مادر و فرزند من — زین دعـا محکم نمـا پیوند من
بر برار و خواهر و خویشان من — برحبیب و یار و همکیشان من
همچنان برخویش و اهل همسرم — جمله خواهشها برآنها کن کـرم

و ارغد عیشی و اظهر مروّتی و اصلح جمیع احوالی و اجعلنی ممن

اطلت عمره وحسنت عمله واتممت علیه نعمتك ورضیت عنه واحییته

حیوة طیبة فی ادوم السرور واسبغ الکرامة و اتم العیش انك تفعل

ما تشآء و لا یفعل ما یشآء غیرك .

ونیکوگردان زندگانیم را ، وآشکارکن مروتم را ، (یعنی ظاهر کن صفات نیك ومردانگیم را) واصلاح فرما تمام حالاتم را ، ومرا از جمله کسانی قرار ده کـه عمر آنها را طولانی فرمودی وعمل آنها را شایسته گردانیدی ونعمت خود را برآنها تمام نمودی و از آنهـا راضی و خشنود شدی و زندگانی دادهای برآنهـا زندگانی خوش وگوارا (طیّب وپاکیزه) کـه پیوسته ومدام در شادی ومسرّت مشمول کرامت سرشار توبوده وزندگانی تمام وکاملی را دارا بودهاند (پس مرا ازجملهایشان قرارده) بدرستی که توآنچه راکه بخواهی میکنی وغیرازتوهرکس هرچه را خواهد نتواندکرد.

تقاضای طول عمر شرایطی دارد
تا سعادت دنیـا و آخرت تأمین گـردد

بعد ازآنکه امام علیه السلام ازخدا تعالی تقاضاکرد که ازبهترین چیزیکه بندگان صالح ازاو درخواست کـردهاند باو هم عطا شود ، سپس مثل اینکه دردنبال ؛ اشاره بهمان خواستهها کرده وبیان قول صالحین را مینماید ، و اعتبار این معنا ازآن نظر است که

خود امام ﷺ صرفنظرازمقام ولایت بلاشك ازبندگان صالح و شایسته خدایتعالی بوده وخواسته‌های او خواسته‌های بندگان صالح است .

پس چنین عرض میکند :که ای خدا،زندگیم را وسیع و نیکو گردان و ظاهر کن فتوّت وجوانمردیم را ،وبعد جمله‌ای ایراد میفرماید که جامع جمیع حاجات‌میباشد ، یعنی عرض میکند : واصلح جمیع احوالی ، و این جمله مشابه است بفقرهٔ ، واکفنی ما اهمّنی‌من امردنیای وآخرتی ، یعنی اصلاح فرما تمام حالات مرا ، وقتی که بناشود تمام حالات آدمی اصلاح شود و یا درواقع همّ دنیـا و آخرت او برطرف شود ، مگر دیگر چیزی فروگذار شده است ، ولی در عین حال باز امام ﷺ خواسته‌های خود را توضیح داده وچنین دنبال میکند :

که خدایا مرا ازجمله‌کسانی قرار ده‌که طول عمر بآنها داده‌ای ، وشرائطی‌رابرای طول عمرقائل شده که دریك سلسله ازفقرات متذکّرمیشود .

دراینجا ایماء واشاره‌ای بکار رفته که امام ﷺ صراحتاً عرض نمیکندکـه خدایا طول عمر بمن عطا فرما ، بلکه عرض میکند (واجعلنی ممّن اطلت عمره) وتوضیح این بیان وسرّی که درمعنای آن نهفته شده است خواهیم داد ، الحال متذکّر میشویم کـه شاید حاصل مجموع شرائطی را که امام ﷺ دراین سلسله ایراد فرموده چنین باشدکه تقاضای طول عمر باید توأم بسعادت دنیا وآخرت باشد والّا اگر بناشود کـه دراعطای طول عمر ،کسی در زندگی نکبت بار ویا درسختی ومشقّت ویا بدون توفیق در عبادت ویا درنادانی وخرافت بسربرد کـه هیچ نتیجه‌ای برآن مترتب نبوده بلکه عاقبت امر او بزیانکاری خاتمه پیدا میکند ، همچنانکـه خدایتعالی درشأن گروهی در دو مورد ازقرآن مجید میفرماید : س۱۶ ی ۷۰ و س۲۲ ی ۵ **ومنکم من یردّ الیٰ ارذل العمر لکی لا یعلم بعد علم شیئاً** یعنی ازشماکسی‌هست‌که‌ردکرده میشودبسوی خوارترین زندگانی (یعنی سن پیری و نقصان قوّت وعقل) کـه مشابه سن طفولیت باشد ، کـه سرانجام آن پیری باینجا میکشدکه بعد از علم ودانائی‌نداند ازآن دانستن چیزی را یعنی حالت نسیان وفراموشی برای او حاصل شده وقوّه فهم وحافظه او برود .

الحال اگرخوب دراین آیه شریفه وبیان امام علیه السلام دقت شود خواهیم دریافت که در کلمه (منکم) در این آیه شریفه و درکلمه(ممّن) در بیان امام علیه السلام ، ارتباطی قرار دارد که مصداق نحوهٔ گفتار امام علیه السلام را میرساند ، یعنی امام علیه السلام اگر تقاضای طول عمرمیکند عمری نمیخواهد که باخرافت وخفّت عقل وناتوانی توأم ومشمول این آیه شریفه باشد ، بلکه‌طول عمری میخواهد که‌واجد شرایطی بوده وعقل وفراست خودرا درآن مرحله ازدست ندهد تابتواند بوظیفه بندگی عمل نماید .

طول عمرخوبست ولی با این شرایط !!

سپس‌امام علیه السلام اوّلین شرط طول‌عمررا موکول بداشتن زندگانی نیکومیکند ، چه همانطور که گفته شد اگرکسی را عمر دراز دادند و زندگانی او رقت بار و در فلاکت باشد ، مرگ برآن زندگانی ارجح است .

وهمچنین تقاضا دارد که درآن طول عمراعمال نیکو وشایسته داشته باشد تابتواند مستوجب اجرعظیم درآخرت شود ، واینکه گفته‌اند : الدّنیا مزرعة الاخرة ، از همین جهت است که هرکس درآن بیشترماندگار شود وبیشترکشت کند برداشت محصول او درآخرت زیادتراست .

ونیزشرط مهم دیگری‌که امام علیه السلام برای ادامه زندگی بیشتر فرموده : چنین است که عرض میکنند : طول عمرمرا بروجهی قرار ده تا از جمله کسانی باشم‌که نعمت را برآنها تمام‌کرده‌ای !!

حال باید دانست که آیا اشاره این گفتار برچیست ؟ وچه‌کسانی نعمت برآنها تمام شده است اینك باوجودیکه این موضوع بسیار دقیق است در عین حال بسیار واضح وروشن است .

شکی نیست که‌خدایتعالی‌زمانی نعمت‌را بر بندگان‌خودتمام کردکه‌علی‌بن‌ابیطالب علیه السلام را بولایت منصوب و دین را کامل کرد همچنانکه در آیه شریفه فرمود : س ۵ ی ۵

الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً

یعنی امروزکامل گردانیدم برای شما دین شما را (از نظر تمام احکام) وتمام گردانیدم

برشما نعمت خود را ، یاتمام گردانیدم برشما هدایت و توفیق را به‌اکمال احکام دین و اختیارکـردم برای شما اسلامرا دینی پاکیزه تر از همه دینهـا (بنصب امام خلیفه و ولّی امر) .

وبطوریکه تفاسیرمفصّلا در ذیل این آیه شریفه بیاناتی آورده‌اند این آیه درشأن ولایت مولا امیـرالمؤمنین علیه السلام آورده شده و از این جهت نعمت براهل ایمـان تمام شده است .

ودراین فقره از بیان امام علیه السلام که میفرماید : (واتممت علیه نعمتك) اشاره براین است که طول عمرخود را بروجهی میخواهدکه در زمره‌آنهائی قرار گیردکه دین خدا برآنهاکامل شده ونعمت برآنها تمام شده باشد . و این بحثی بسیار مفصّل است که در اینجا گنجایشی برآن نیست همینقدر میتوان گفت :

تو خود حدیث مفصّل بخوان ازاین مجمل

یکی دیگر از شرایط تقاضای ادامه زندگی

یکی دیگرازشرایط طول عمرکه‌امام علیه السلام خواستارشده تقاضای اعطای توفیق باعمال صالح است ، در این فقره عرض میکند : (واحییته حیوة طیّبة) و باز معنای این فقره برهمان وجه است که بیان اول را فرمود ، یعنی چنین اشاره میفرماید که طول عمررا برمن طوری قرار ده‌کـه درآن حیات طیّب‌وزندگانی نیکو داشته باشم ، وخدایتعـالی خود دراین باب بیانی‌آورده که میفرماید : هرکس اعمال صالح داشته باشد زندگانی او نیکو و طیّب است ، ودرسوره النّحل‌آیه ۹۷ میفرماید : **من عمل صالحاً من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینّهحیٰوة طیّبة و لنجـزینّهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون .**

یعنی هرکس ازمرد وزن‌کردار شایسته کند و ایمان بخدا داشته باشد پس هرآینه زندگانی دهیم اورا دردنیا زندگانی خوش ونیکو وجزا دهیم او را به بهترین وجهی ازآنچه بجا آورده است .

حال زندگانی خوش و نیکو از نظر خدایتعالی چه‌باشد خود بهترمیداند، چه بسا ممکن است صاحبان اعمال صالح را توفیق بصبروقناعت و رضا دهد ، چه بسا ایشانرا

ازهرجهت توانگرسازد ، چه بسا به‌نعیم فراوان آنهـا را متنعم سازد وخلاصه بطوری زندگانی نیکو بایشان دهدکه مستوجب اجرعظیم درآخرت گردند .

بعضی گفته‌اند : که حیاة طیبه ، حلاوت طاعت است ، ونزد محققان ، حیاة طیبه ، استغناء است بالله‌عمّا سوی الله ، حاصل‌آنکه باید دانست‌که بجای‌آوردن اعمال نیکو نه‌تنها برای آخرت بلکه‌باتوجه‌بمعنای‌آیه شریفه برای‌زندگانی‌دنیاهم‌مفید ونیکوبوده وآدمی را سعادتمند مینماید .

پس امام علیه‌السلام کـه در این فقره تقاضای اعطای زندگانی نیکو را کرده است شاید ازاینجهت است کـه خدایتعالی زندگانی نیکورا در دنیـا ودرآخرت منوط باجرای اعمال صالح دانسته و لذا مثل اینکه در این بیان تقاضای اعطای توفیق باعمال صالح راکرده است .

رضای خدایتعالی برطول عمر مقدّم است

موضوع دیگری که امام علیه‌السلام درشرایط اعطای طول عمر تقاضا کرده است رضای حقتعالی از ادامه زندگانی‌او علیه‌السلام است .

اکنون باید این توجه را حاصل نمود که آیا خدایتعالی ازچه کسانی رضایت داشته وبازندگانی چه گـروهی موافق است تادانسته شود کـه منظور اصلی امام علیه‌السلام ازاین بیان چه بوده است .

قرآن مجید این موضوع را بخوبی روشن‌کرده وکسانی را که خدایتعالی از آنها راضی است معرفی مینماید .

هنگامی در شأن صادقین‌کـه درجنّت‌المأوی جایگزین میشوند میفرماید : س ۵ ی ۱۱۹ **رضی‌الله عنهم ورضوا عنه** که خشنود باشد خدایتعالی ازایشان و خشنود باشند ایشان ازخدا باعطای جزای‌کامل وثواب شامل .

زمانی درشأن آنها که سبقت گرفتند درایمان وآنها کـه متابعت وپیروی نمودند ازایشان باز همین بیان را آورده ورضایت خود را ابراز فرموده است .

جای دیگردرشأن سپاسداران وشکرگزاران ودر حق آنها کـه ایمان آورده‌اند واعمال صالح بجای آوردند رضایت خود را به‌بهترین وجهی میرساند و میفرماید این

گـروه بهتـرین آفـریده های خدا هستند و در بهشت جاویدان بمانند و خشنود شد خدایتعـالی از ایشان و از اعمال نیك ایشان و خشنود باشند ازخدای،وهکذا بیانات دیگری که حاکی است خدایتعالی بآنهائی‌که ایمان باو داشته و از فرستاده او پیروی میکنند ازآنها رضایت داشته ووعده‌های نیکو بایشان داده است .

پس امام علیه السلام تقاضا دارد کـه دراعطای طول عمر از این مزایا همه برخودار بوده وآخرین مرحله حدّ توفیق را که رضایت حقتعالی است دریابد .

در بیان فقرات مورد شرح

ازتو خواهم ای خدا حاجت تمام — تا رسانم عیش خود را بردوام
زندگی خواهم سراسر پُرنشاط — تا بگیرم کام خود را زین بساط
جمع حالم را بیـاور در صلاح — چون ندیدم غیرازاین ره در فلاح
در ظهور آور مرا در زندگی — در مروت نیکی و مردانگی
همچنان خواهم زتو عمـر دراز — تا بگویم آنچه دارم با تو راز
لیك عمری کـه نباشم من حزین — با سعـادت باشم و شادی قرین
همچنان باشم در اعمال نکو — ره نگیـرم غیر حق در جستجو
الغـرض خواهم مرا گیری زمام — تا کنی برمن زخود نعمت تمـام
نعمتی تا طـاعتم سازی قبول — دست من گیـری بدامان رسول
برزنم چنگی بحبل اله متین — تا نگـردد رویم از دین مبین
پس مرا تا هرزمان دادی حیات — در رضای خود بگیـرم برنجات
مُجمل از این حاصل عمر طویل — من نباشم خوار و بیمار و ذلیل
برمن آور زندگی چون صالحین — چون تو آنی کـه توانی بریقین
کس نباشد که کند غیـر تو کار — تو توانائی فقط در روزگار

اللّٰهُمَّ (۱) خُصَّنِي مِنْكَ بِخاصَّةِ ذِكْرِكَ وَلا تَجْعَلْ شَيْئاً مِمّا اَتَقَرَّبُ بِهِ (۲)

فِي آناءِ اللَّيْلِ وَاَطْرافِ النَّهارِ رِياءً وَلا سُمْعَةً وَلا اَشَراً (۳) وَلا بَطَراً (٤)

وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخاشِعِينَ .

خدایا مخصوصم دار بذکرخصوصیت ، یعنی بیاد خصوصی خود مرا تخصیص ده ، یا اختصاص ده مرا بذکرمخصوص خود .

ومگردان (از برای من) چیزیرا کـه تقرّب جویم بدان درهمهٔ اوقات شب وهمهٔ نوبت روز از خود نمائی و سپاس جوئی و خود فروشی و بزرگ منشی ، یعنی اعمـال شبانه‌روز مراطوری قرار ده‌که‌خالص باشد وریاوتکبروشنوائی‌وخود پسندی و ناسپاسی درآن راه نیابد ، که‌مراازتقرّب تو باز دارد، وبگردان مرابرای خود ازجمله‌فروتنان وخشوع کنندگان .

ذکر مخصوص خدایتعالی چیست؟ در این فقرات دو موضوع مهم قابل بحث است یکی ذکـر مخصوص حقتعالی و دیگـری سلب توفیق در تقرّب از جهت خود نمائی وریا .

وامّا درموضوع اول درباب ذکرقبلا مطالبی بتفصیل در صفحه ۲۴۳ گذشت ولکن دراینجاکه امام علیه السلام عرض میکند : که ای خدا مرا بذکرخاص خود مخصوص گردان دراین موضوع مطلبی بسیار دقیق است‌که‌اگرازنظرقرآن توجه بآن حاصل شود شاید

(۱) دربعضی نسخ (و) اضافه‌کرده (۲) دربعضی نسخ (الیك) اضافه‌کرده
(۳) دربعضی قاموس بمعنی خود پسند ومتکبر
(٤) دربعضی قاموس بمعنی ، شادی وفرح وافراط درناسپاسی از روی سرکشی وفخر

مفهوم واقعی از بیان امام ﷺ بدست آید ، موضوعی که قبلا باید متذکّر شد،اینست که خدایتعالی درسوره البقره آیه ۱۵۲ میفرماید : **فاذکرونی اذکرکم** ، یعنی پس یاد کنید مرا تایاد کنم شما را یابراین تفسیر،که هر کس یاد کند خدا را درنفس خود ، خدا یاد میکند اورا .

پس از این آیه شریفه معلوم میشود که خدایتعالی‌خود ذاکراست وچنین گفته‌اند: که ذکرخدایتعالی بربندگان اعطای ثواب ومغفرت وپاداش نیکوبراعمال است ، حال باید دانست‌که آیا ذکرمخصوص اوسبحانه بربندگان چه میباشد ، وچگونه امام ﷺ ذکرخدایتعالی را بربندگان جنبه عمومی وخصوصی داده است .

نگارنده آنچه را کـه دراین باب دقت کرده وبخاطر سپرده است متذکّر میشود ، ودرعین حال ازساحت مقدس امام ﷺ معذرت میطلبد ، چون مطالبی را کـه در شرح این دعا بکار رفته باوجود روشی‌که ازارتباط بیانات امام ﷺ بقرآن مجید اتخاذ شده، معذلك شاید حقّ مطالب ادا نشده باشد و آنچه را کـه منظور و مقصود اصلی از آن بزرگوار بوده دربیان نیامده باشد .

درهرحال اینکه‌امام ﷺ تقاضا فرموده که‌خدایتعالی‌اورا بذکرخاص‌خود اختصاص دهد شاید ازآن نظر باشدکه چون حقتعالی بعضی از بندگانرا مورد لطف خاص خود قرار میدهد ودرموارد بسیاری باین‌خصوصیت‌اشاره میفرماید، لذا او (ع) خواستارشده که در زمره این خواص قرارگیرد ، وبرای اینکه‌ارتباط این معنا بابیان مورد بحث روشن گردد بآیاتی چند دراین باره اشاره میشود : درسوره البقره آیه۱۰۴ میفرماید: **و اللّه یختصّ برحمته من یشاء** باوجود اینکـه رحمت خدایتعـالی همه چیزرا فرا گرفته (ورحمتی وسعت‌کلّ شیء) معذلك در اینجا میفرماید : که مخصوص میگرداند خدا رحمت خود را برای هرکس کـه خواهد ، گـرچه این آیه شریفه در شأن مقام نبوّت‌ختمی مرتبت‌است ولکن‌معنای‌ظاهرمیرساندکه‌رحمت‌خدایتعالی‌هم خصوصی وهم عمومیت دارد و از این جهت میتوان گفت کـه (اعطای رحمت خاص) ذکرمخصوص خدایتعالی بربندگان است .

وهمچنین در سوره انعام در آیه ۸۳ میفرماید : **نرفع درجات من نشاء** ، یعنی مقام و درجات هر کس را که خواهیم بلند میکنیم ، پس این (رفعت درجات) ذکر خاص خدایتعالی بربندگان است .

و هکذا باین عبارات مترادف توجه نمائید که میفرماید : س ۲ ی ۲۶۹ **یؤتی الحکمة من یشاء** ، س ۳ ی ۱۳ **واللّه یؤیّد بنصره من یشاء** س ۳ ی ۷۳ **قل انّ الفضل بیداللّه یؤتیه من یشاء** س ۴ ی ۴۹ **بل اللّه یزکّی من یشاء** س ۱۴ ی ۱۱ **ولکنّ اللّه یمنّ علی من یشاء** س ۱۳ ی ۲۶ **اللّه یبسط الرّزق لمن یشاء** س ۲۴ ی ۳۵ **یهدی اللّه لنوره من یشاء** و عبارات دیگرکه همه حاکی از ذکر خصوصی خدایتعالی بربندگان است ، البته باید متوجه بودکه اعطای رزق بربندگان ازطرف خدایتعالی عمومیت دارد ولی بسط وتوسعه‌آن خصوصی است ، همچنین افاضه علم و دانش تا حدّی عمومیت دارد ولی تفویض مقام فضل و حکمت خصوصی است ونیزراهنمائی وهدایت ، بمصداق (**انّ علینا للهدی**) از طرف خدایتعالی برای عموم است ولی باتوجه باین عبارت‌که میفرماید : (**یهدی اللّه لنوره من یشاء**) هر کس را بخواهد بنورخود راهنمائی فرماید ، این هدایت خصوصی است .

پس این الطاف مخصوص‌ازجانب حقتعالی ذکرخصوصی‌اوسبحانه است بربندگان، وازاینجهت است‌که شاید نظر مبارك امام علیه‌السلام برهمین اذکار مخصوص بوده وآنها را خواستار شده است .

واین نکته‌را هم باید توجه داشت که الطاف وعنایات مخصوص‌ازطرف پروردگار متوجه آنکس شود که شایستگی آنرا داشته باشد ویا خواهان آن باشد ویا درصدد وصول‌آن باشد ، یعنی‌تا کسی‌خود را آماده برای طریق هدایت نکند،هدایت‌نخواهد یافت وهرعطای مخصوص ازجانب پروردگار مستلزم آنست‌که بندگان ، خود پیشقدم شده ومقدّمتاً وسائل توفیق آنرا فراهم سازند تابتوفیق شامل الهی برسند،مثلا درهمان آیه شریفه که شرح آن گذشت (فاذکرونی اذکرکم) ذکر کردن خدایتعالی بندگانرا دراول منوط بذکربندگان‌است‌خدایتعالی را ، وهمچنین‌است‌بیانات‌دیگری‌دراینمورد

که درمبحث جبروتفویض درهمین کتاب شریف گذشت .

موضوع دوم ازفقرات مورد شرح :
سلب توفیق در تقرب از جهت خود نمائی وریا

همانطورکه‌اشاره شد ، امام علیه السلام تمام‌آداب بندگی وروش عبادات را درهمین دعای شریف تعلیم داده است خدا میداند باوجودیکه نگارنده بسیار این دعای شریف را خوانده است ، معذلك هرگاه‌که‌آنرا باز میخواند متوجه نکات ورموز دیگری میشود که قبلا آنرا ندانسته است .

اکنون به بینید چگونه امام علیه السلام در این فقره از دعا خطر ریاکاری در عبادات را اعلام کرده است وحقاً چقدر لازم است که اهل ایمان باین موضوع توجه پیداکرده تابتوانند ازاعمال خود پاداشی نیکو گرفته وکردار خود را ضایع نسازند .

اینك درشرح این موضوع برای اینکه‌اختصارازدست نرود اکتفامیکنیم بتوضیحی فشرده وتفسیری‌کوتاه‌ازآیات کریمه وروایاتی‌چند ازائمه‌اطهارسلام الله علیهم اجمعین، تااهمیّت بیان امام علیه السلام بخوبی‌آشکار گردد .

ریا درعبادات از نظرقرآن مجید

خدایتعالی درچند مورد ازقرآن مجید ریاکارانرامورد نکوهش‌قرار داده ، هنگامی میفرماید : س ۱۰۷ ی ۴ **فویل للمصلّین ، الّذین هم عن‌صلاتهم ساهون،الّذین هم یراؤن ویمنعون الماعون .**

بعضی چنین تفسیر کرده‌اند : پس سختی عذاب برای نمازگزارندگان ریائیست آنانکه درنماز خود مسامحه و سهل انگاری میکنند و ریا میکردانند طاعت خود را بجهت ثناگوئی مردم وباز میدارندآنها را ازخیرات ومبرّات ومنع میکنند مال زکوة را ازاهل استحقاق .

ودرجای دیگرریا را یکی ازصفت منافقین دانسته ودر شأن آنها میفرماید : س ۴ ی ۱۴۱ **یراؤن النّاس ولا یذکرون اللّه الا قلیلا :** براین اشاره‌که‌منافقین درطاعات

ونماز واذکار خود مینمایانند خود را بمردم وریا میکنند بروجهی که دیگران پندارند ایشان مؤمنانند و این گروه یاد نمیکنند خدا را مگر یاد کردنی اندك (چه ریاکار عبادت نمیکند مگردرحضورکسی که اورا بیند) .

و یا قلّت ذکر ایشان براین وجه است که یاد میکنند خدا را بزبان ، نه بردل ، واین یادکردن بزبان نسبت بذکردل اندك است .

و همچنین در مورد عبادات دیگر ازجمله مورد انفاق میفرماید : باطل نکنید وناچیزمگردانید انفاق وصدقات خود را بمنت گذاشتن و آزار ، همچنانکه باطل ونابود میکند ریاکار انفاق خود را بسبب دیدار مردم قوله تعالی:س ۲ ی ۲۶۴ **کالّذی ینفق ماله رئاءَ النّاس ولا یؤمن باللّه و الیوم الاخر** واین اشاره براینست که ریاکار رضای حقتعالی را درنظر نگرفته و ایمان بروز بازپسین ندارد ، چه اگر ایمان داشت پاداش نیکوی خلود در بهشت را مقدّم برضای خلق و پاداش موهوم و بی ثبات ایشان نمیگرفت .

ونیز بیانات دیگری قرآن مجید درباب ریاکاران داردکه دراینجا مجالی برای تفسیرآنها نیست .

روایاتی چند در (ریاوریاکاری)

ازکتاب عدةالداعی : ازحضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود : بدترچیزیکه ازشما میترسم ، شرك اصغر است ، عرض کردند که شرك اصغرچیست؟ فرمود: ریا، ونیز از آنحضرت منقول است که خدایتعالی فرمود ، هرکه عملی بجا آورد که غیر مرا در اوشریك سازد همه‌آن عمل ازغیراست و من نیز ازآن عمل بیزارم .

ونیزمرویست : که خدایتعالی در روز قیامت که‌جزای بندگان را دهد، بریاکاران میفرماید که شما بروید نزد کسانیکه ازبرای ایشان ریا کردید به‌بینیدکه آیا جزای شما درنزد ایشان هست یانه ؟

ازعدةالداعی : از حضرت پیغمبر پرسیدند که نجات در چیست ؟ فرمود : بنده اطاعت پروردگار را نکند درحالی‌که مردم را درنظرداشته باشد .

از کتاب کافی : ازامام صادق ﷺ کـه بعبادبن کثیر بصری درمسجد فرمود : وای برتو ای عباد !! مبادا خودنمائی کنی زیراهرکه برای جزخداکار کند خدایش بکسی واگذارد که برای اوکار کرده‌است .

از امام صادق ﷺ فرمود : هرریائی شرك است ، راستش اینست کـه هرکه برای مردم‌کار کند ثوابش بعهده مردم است و هر که برای خداکار کند ثوابش باخدا است .

از کتاب کافی : امیرالمؤمنین ﷺ فرمود:ریاکار وخودنما سه نشانی دارد،هنگامی که دربرابرمردم باشد نشاط بعبادت دارد ، وچون تنها است کسل وتنبل است،ودوست دارد درهرکارش اورا ستایش کنند وآفرین گویند .

ازامام صادق ﷺ از امیرالمؤمنین ﷺ فرمود : ازخدا چنان بترسیدکـه محض عذرخواهی نباشد ، وبرای رضای‌خداکار کنید بیخودنمائی و قصد شهرت ، زیرا هرکه برای خاطرجزخداکار کندخدااورابعمل‌او واگذار کند .

از کتاب معراج السعاده : ازحضرت امام جعفرالصادق ﷺ مرویست در بیان قول حقتعالی‌که میفرماید : س ۱۸ ی ۱۱۰ **فمن کان یرجوالقاء ربّه فلیعمل عملاصالحاً ولا یشرك بعبادة ربّه احدا :** فرمودکه مردی عمل خیری میکند که خالص ازبرای خدا نیست بلکـه غرض او ستایش مردم است و خواهش دارد کـه اورا بشنوند پس اینست آنچنان کسی‌که شرك آورده است در بندگی پروردگارخود ، پس فرمود کـه هیچ بنده‌ای نیست که عمل خیر خود را پنهان کند و روزگاری ازآن بگذرد مگـر اینکه خدا آن را ظاهرمیسازد .

ودراین باب روایات بسیار است‌که ازنظراختصار ازذکرآنها خودداری گردید .

خوب است دانسته شود که ریا چیست و ریاکار کیست

بابیانی ساده و روشن گفته میشود که ریا نزدیکی جستن بمردم است باظهار طاعت وطلب منزلت دردلهای ایشان ، ازآن جهت‌که ریاکار را تعظیم وتکریم نمایند .

وهمچنین ریا فریب دادن مردم است بخودنمائی از برای اینکـه اورا مردی نیك وصالح بدانند و از این راه بتواند مقاصد خود را عملی کـرده وتحصیل مرتبه ومقدار

نماید ، ونیز گفته‌اندکـه ریا طلب اعتبار درنزد مردم است کـه خود را درنزد وضیع وشریف مکرّم ومعزّز نمایند ، بوسیله نمایش افعال خیر یانشان دادن آثاریکه دلالت برصفت نیك کند ، بعضی گفته‌اند ، اصل ریا محبّت بدنیا و فراموشی ازآخرت است ، که حاصل‌آن طمع درمال ومنافع مردم است ویا محبّت مدح وستایش ایشان .

هرکس دردنیا مبتلا بریا باشد همیشه متزلزل ومشوّش وخاطراو ناآرام است ازآن جهت‌که مقصود او همیشه رضای مردم ودلجوئی ایشان است ،کـه آنهم هیچ اعتباری در روش مردم نیست چون هردلی را میل و رضائیست و دل مردم باندك چیـزی متغیّر میگـردد و ریاکار باید پیوسته متوجه پاس خوشنودی ایشان را داشته باشد و چه بسا جمعی باو پیوندند وجمعی ازاو بگسلند ، وچون دل یکی را بخواهد دیگـری ازاو دل شکسته شود .

وهرکس دست از رضای حق برداشته طالب رضای مردم‌گردد آخر نیت او فاش شده وخدا وخلق اورا دشمن دارند و هرکس رضای خدا را برضای مردم مقدم دارد نتیجه‌آن شودکه همه اورا دوست دارند .

علامت ریا ! اگرکسی بخواهد بداندکه اعمالش خالص است یانه ، به بیند که آیا دوست میدارد مردم اورا باعمالش ستایش کنند یا نه ؟ اگرچنین باشد واورا خوش‌آید ، ریا دراعمال او بی رخنه نیست .

البته اگـر کسی عبادت را از روی اخلاص کند و مردم را منظور نداشته باشد چنانچه بواسطـه مدح مردم مسرّتی برای او حاصل شود ، ضـرری بعبادت او نمیـرسد وپاداش او محفوظ خواهد بود .

وچنین گفته‌اند : کسی‌که دل او ازجمیع علائم ریا خالی باشد آن است که تفاوتی براو نباشد میان آنکه انسانی برعمل نیك او مطلع شود ، یاچهارپائی (ومادامی‌کـه فرق میان ایندو بیابد ازتوقع تعظیم واحترام خالی نخواهد بود) .

خلاصه ، بایدآدمی درعبادات خود هیچ التفاتی بخلق‌نداشته وچشم ازمردم دوخته باشد ومطلقاً شائبه ریا وخاطرجوئی اهل دنیا پیرامون خاطراو نگردد تا نتیجه گرفته شود ، والا چه بسا ریاکار اجرخود را دراحترامات دنیوی از مردم گـرفته ودرآخرت

ثوابی نداشته باشد و گذشته ازاین ممکن است آلودهٔ عجب و تکبّر شده و مستوجب عقاب عظیم گردد .

علاج ریا

هر کس بصفت ریا مبتلا باشد لازم است که متذکّرضرر ومفاسد آن بوده وبانفس خود مبارزه کند و خود را مورد ملامت قرار دهد ازاینکه چگونه اعمال خود را باطل وبی‌اجرمیگذارد .

آخروقتی که پاداش عبادت ازطرف ربّ‌العزّة معلوم باشد ومسلّم باشد که در برابر اعمال نیکو حسنات مضاعف بخشیده میشود و نیکوکار بثواب جاودانی میرسد ، پس چگونه است ؟ آدمی برای منظور از حصول اجتماعی و موهوم که درنزد مردم است کرداربا‌صطلاح نیك خود را بآنها میفروشد ، درحالیکه اغلب هم نتیجه بعکس گرفته شده وریای اعمال وخودنمائی ظاهرشده مورد تنفرخلق قرار میگیرد .

حقاً اگرآدمی بخواهد خود را ازاین صفت مهلك نجات دهد بایدکاملا درعبادات خود توجه بخدا داشته وحتی‌الامکان نفس خود را عادت دهد که کردار خود را خالصاً لوجه‌الله انجام داده وازمردم پنهان دارد و حال خود را چنین قرار دهدکه اگرکسی اورا حضوراً مدح کند پیش خود خجل وبنفس خود بگویدکه‌کاری نکرده‌ام که‌سزاوار ثنا باشم بلکه شرمنده‌ام که هنوز حق تکالیف و بندگی خود را نتوانسته‌ام بجاآورم ، وهرگاه دراجتماعی‌اورا تمجید وتعریف کنند دردل خود استغفار کند وپناه بردبرخدا ازشرّآنچه‌که اورا ستایش میکنند وازخدا بخواهد که عمل اورا از ریا وشرك خالص گرداند همچنانکه مولا سیّد السّاجدین وزین العابدین دراین دعا تقاضا نموده است.

قسمت سوم ازفقرات مورد شرح
تقاضای امام علیه‌السلام درفروتنی وخشوع است

بعد ازآنکه امام علیه‌السلام تقاضای توفیق باعمال خالص وپاك ازریا را ازخدایتعالی مینماید ، سپس خواستار حالت خشوع شده و عرض میکند:واجعلنی لك من‌الخاشعین یعنی مرا ازجمله خاشعان وفروتنان قرار ده .

واین بهترین حالت برای بندگان ونزدیکترین وسیله در مقام تقرّب است، وچنین گفته‌اند که اصلا خشوع بمعنی خوف دائم‌است ویا خوفی که‌ثابت باشد وبعضی‌برآنند که خاشعان اهل نیازند ومقرراست که نیاز برای اوباید وناز بجهت اوشاید.

درکشف‌الاسرارآورده . که هر که نیاز بدوبرد توانگرش گرداند وهر که ناز بجهت او کند عزیزش سازد وجمله **(وکانوالنا خاشعین)** نشانهٔ نیاز است.

یکی ازارباب تفاسیر گفته : که خاشع آنست که چشم برهم نهد ازترس خدا ؛ و دیگری گفته خشوع حضور قلب است نزد معبود وتفویض همهٔ عزائم وارادات باودر جمیع‌احوال .

حاصل آنکه امام علیه‌السلام در این فقرات چنین تقاضا کرده : که ای خدا مرا بیاد مخصوص خود یادکن و اعمالم را خالص وخالی از شائبه ریا بدار ومرا فروتن و خاشع قرار ده .

در بیان ریا

بارالها شاملم کن لطف خاص — تا شوم از محنت بی‌حد خلاص
هم خلوص آور مرا انجام کار — هم بذکر خاص خود مخصوص‌دار
رهنمائی کن مرا با نور خویش — تا بگیرم راه خود روشن به پیش
پس موفق کن مرا در بندگی — تا نیاید برمن این شرمندگی
که ریا باشد مرا اعمال نیك — یاکه در امر تو کس گیرم شریك
آنچه کوشم در تقرّب صبح و شام — گر نیابم لطف تو صعب است دام
یکطرف وسواس شیطان رجیم — یکطرف حسّ ریا بر من مقیم
یکطرف بر خود نمائی در فشار — یکطرف مغرور و از خود بی قرار
حاصل این باشد تمنّایم زدوست — خالص آرد آنچه از کارم نکوست
در عبادت باشم از نخوت بدور — بر نگیرد طاعتم برخود غرور
همچنان خاشع مرا دارد مدام — تا شوم مشمول ذکر خاص و عام

اَللّٰهُمَّ اَعْطِنِی السَّعَةَ فِی الرِّزْقِ وَالْاَمْنَ فِی الْوَطَنِ وَقُرَّةَ الْعَیْنِ فِی الْاَهْلِ وَالْمالِ وَالْوُلْدِ وَالْمَقامِ فِی نِعَمِكَ عِنْدِی وَالصِّحَّةَ فِی الْجِسْمِ وَالْقُوَّةَ فِی الْبَدَنِ وَالسَّلامَةَ فِی الدِّینِ وَاسْتَعْمِلْنِی بِطاعَتِكَ وَطاعَةِ رَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ اَبَداً ما اَسْتَعْمَرْتَنِی.

خدایا وسعت معاش وروزی فراوان برمن عطا فرما، ودرزادگاه ومیهنم امنیت و آرامش برقرارکن، واهل وعیال ومال وفرزندانم را روشنی چشمم قرارده، وپایدار و بردوام‌دار نعمتهائی راکه برمن عطا فرمودی یعنی نعمت‌های خود را مقیم برمن‌بدار وآنها را از من بازمگیر، وتندرستی درجسم، ونیرومندی دربدن؛ وسلامتی دردین نصیب و بهره من گردان ، وبکمار مرا ووادارکن‌بطاعت خود وطاعت رسول خود محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله که درودخدا بروان اووخانواده‌اش باد، تامادامیکه مرا زنده‌نگاهداری، یعنی تاآنهنگام که جان دربدن دارم توفیق فرمانبرداری خود وفرمانبرداری فرستاده خودکه رسول‌اکرم است، ازمن سلب مفرما.

با ثروت دنیا میتوان متاع آخرت را خریداری کرد

مطالبیکه امام علیه‌السلام در این سلسله ازخواسته‌های خود دنبال کرده همچنان بسیار مهم وقابل بحث است واینك باهمیّت هریك اشاه مختصری خواهد شد.

دراین دعای شریف امام علیه السلام درسه مورد تقاضای روزی وسیع کرده واین تقاضا بنوبه خود شایان اهمیّت بلکه باعتباری وسیله تأمین سعادت دنیا وآخرت است ، ازآنجهت که آدمی میتواند درتوسعه مال تمام وسایل آسایش ورفاه دنیوی خود را آماده کرده و نیزموجبات شادمانی زندگانی ابدی خود را دردنیای دیگر فراهم سازد.

مگر نشنیدید ؟که خدایتعالی فرمود س ۹ ی ۱۱۲ **انَّ اللّه اشترىٰ من المؤمنين انفسهم و اموالهم بانَّ لهم الجنّة ....** یعنی همانا بخرید خدا از گرویدگان ، نفسهای ایشانرا (که درطاعت اندازند ومباشرجهاد شوند) ومالهای ایشانرا (که درراه اوانفاق کنند) بآنکه درمقابل، بهشت را بآنها اعطا فرماید.

واین توفیق نصیب هرکس نیست مگر آنهائیکه حقاً ایمان بخدا وروز جزا داشته باشند، همچنانکه درچند مورد خدایتعالی درقرآن مجید درشأن اهل تقوی میفرماید: اهل تقوی ویا اهل ایمان کسانی هستندکه از آنچیزی که بایشان عطاکردیم وبآنها روزی دادیم بآن افاضه میکنند وبغیر میرسانند وانفاق درراه خدا میکنند،قوله تعالی **(و مما رزقناهم ينفقون)**

وبرای اینگروه چه درجات ومقام ومزایائی درآخرت قائل شده که دراین مختصر امکانی برای بیان پاداش آنها نیست.

ومسلّم باید دانست که منظور امام علیه السلام در این تقاضا که خواستارروزی ومعیشت فراوان شده است ازآن نظراست که ازثواب انفاق آن بهره‌مند گردد، والاّ هیچگاه آن بزرگوار برای اندوختن ویا کسب شهرت ومقام چنین تقاضائی نخواهدکرد، واین خود سعادت ونعمتی بزرگ است که خدایتعالی کسی را دردنیا ثروتی فراوان دهد وروزی اوراگشاده گرداند تااورا بفیوضات خیرات ومبرّات برساند، مگر نه امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه میفرماید:الا وانَّ من النعم سعة المال یعنی آگاه باش که یکی از نعمتها روزی وسیع است (که میتوان سعادت دنیا وآخرت را بآن تأمین نمود) وهمانطورکه بیان آن قبلاً گذشت اینهم یکی ازالطاف خاص خداوند کاریست که کسی رامشمول توسعه رزق نماید، همچانکه فرمود:س۱۳ ی ۲۶ **اللّه يبسط الرزق لمن يشاء** . پس

ازاینجهت است که امام علیه السلام خواستار این خصوصیت شده وعرض میکند (اللّهم اعطنی السعة فی الرزق) ودر بیان رزق ازصفحه ۲۶۸ تا صفحه ۲۷۵ همین کتاب مطالبی به تفصیل گذشت.

مال واولاد زمانی ثمربخش است که باعث روشنی چشم باشد والّا ....!!

امام علیه السلام پس ازدرخواست روزی وسیع چنین اشاره میفرماید :که ای خدا مال و عیال وفرزندانم را روشنی چشم من قرارده .

اینك بایددانست که مأخذ این تقاضا ازکجاومعنای آن چگونه است، اگر نظرخواننده عزیز باشد قبلا مطالبی گذشت که امام علیه السلام ازخدایتعالی خواسته بودکه آنچه رامردان صالح ازاو سبحانه خواستار شده اند بوی هم اعطا شود وچون اینهم یکی ازخواسته های ایشان است، لذا ارتباطی را که این بیان بیکی از آیات الهی داشته بیان میداریم.

درسوره الفرقان ازآیه ۶۴ تاآیه ۷۳ یك سلسله بیاناتیست که خدایتعالی درشأن اهل تقوی و بندگان برگزیده خود ویا (عبادالرحمن) آورده که صفات وعلائم و خواسته های این گروه را میرساند واین آیات بسیار جالب وآموزنده است که درپایان آنها میفرماید : **والّذین یقولون ربّنا هب لنا من ازواجنا وذرّیّاتنا قرّة اعین و اجعلنا للمتّقین اماما** ودر این دعای شریف که امام علیه السلام عرض میکند: وقرة العین فی الاهل والمال والولد، شاید ارتباط مستقیم باین آیه شریفه داشته باشد، ازآنجهت که معنای آیه شریفه اشاره براین است که میفرماید: ودیگر بندگان حق آنانند که ازروی نیازمیگویند: ببخش مارا ای پروردگار اززنان ویا فرزندان ما همچنان که ایشان روشنی دیده های ما باشند، یعنی ما ازایشان خوشدل وشادمان باشیم (مراد ازاهل و اولادهای صالحند زیرا مؤمن چون اهل وولد خود را صالح ومتّقی بیند دل اوشاد و چشم اوروشن میگردد) وبگردان مارا برای پرهیزگاران پیشوا، یعنی مارا چندان توفیق وپرهیزگاری ده که شایسته پیشوائی وامامت متقیان باشیم و اهل تقوی درامر دین اقتدا بما نمایند بافاضه علم وتوفیق عمل.

پس اینهم بیان قول صالحین است که امام علیه السلام خواستار شده است.

چند تقاضای مهم دیگر

سپس امام علیه السلام امنیت و آسایش درمیهن وصحت وسلامتی جسمانی خود را ازخدایتعالی خواستار شده است؛ ودراهمیّت این دو موضوع کافیست که بهمان بیان مشهوروکلام معروف اشاره شود که فرمود (نعمتان مجهولتان،الصحة والامان) که حقاً قدراین دونعمت بزرگ مجهول است وتا زمانیکه آدمی درراحت وآسایش وامنیت بسرمیبرد متوجه آشوب وبلواوناامنی جنگ وجدال وخونریزی نیست وهمچنین تابدن وجسم اوسالم است وکسالتی براو عارض نیست قدر این سلامت وامنیت‌را نمیداند، وهمینکه بعارضه‌ای دچار وبناامنی گرفتارشدآنوقت باهمیّت‌این دونعمت بزرگ پی‌خواهد برد، پس امام علیه السلام با علم واطلاع برماجرای‌این دوبلای عظیم خواستار سلامتی وآسایش شده است.

ونیز تقاضای دیگرآن بزرگوار: مقام درنعمتهای الهی است، یعنی چنین تقاضا میکندکه نعیم اعطائی براوهمیشه ثابت وبردوام باشد چون اگر بناشود که نعمتهای خداداد ازآدمی‌زایل شود بهره‌ای‌مطلوب اززندگانی نخواهد گرفت وامام علیه السلام ازنظر اهمیّت موضوع این بیانرا درجای دیگر بروجه دیگر آورده، وبر این مضمون عرض میکند (ولا تسلبنی صالح ما انعمت به علیّ)که شرح‌آن قبلا گذشت.

سلامتی دردین

بعد از آنکه امام علیه السلام خواستار سلامتی جان خود شد، سپس تقاضای سلامتی دین را مینماید. و از این بیان دومفهوم حاصل میشود، یکی عمومیت سلامتی دین که برای نگاهداری ومبارزه بابیماریش، لازمه جهاد است همانطور که مجاهدین در راه حق برای ازبین نرفتن و حفظ سلامتی دین سلامتی جان خود را فدا کردند.

ودیگرسلامتی دین درنفس وقلب و عمل است که اگرکسی اعتقادات او بمرحله یقین نباشد و بپاره‌ای از اصول و فروع معتقد باشد و برخی را قبول نداشته باشد و یا بوسوسه وتردید گرفتار باشد، او دردین خود بیمار است.

دین سالم آن است که هیچگونه مرض انحرافی درآن وجود نداشته باشد، وبکوچکترین ضروریات آن پشت پا زده نشود، بلای ضعف دین از بلای هر بیماری

بیشتر ونگاهداری آن از نگاهداری سلامتی بدن بمراتب بالاتر است ، **وای اگر کسی دین خود را بیمار یابد !!** حقاً اگر آدمی بخواهد این سلامتی را مواظبت نماید ؛ یك آن نمیتواند غافل بماند ، باید تمام قوای خود را دراین امردشوارآماد گی دهد، آنی نمیتواند از زبان خود غافل باشد ، لحظه‌ای نمیتواند ازخشم مواظبت نکند، باید متوجه تمام اعضاء جسمانی خود در راه سلامتی دین بوده باشد وازآن بالاتر باید توجه کامل خود را بحالات باطنی ، اراده های قلبی ، و قوای روحانی و هوای نفسانی معطوف دارد .

مگرممکن است که باین سادگی زمام هوای نفسانی را دردست گرفت ودرمقابل آن ایستادگی کرد ؟ و مانع پیشرفت او بسوی بیماریهای دین گردید ، مگر ممکن است که بسهولت جلوگیری کرد ازآنچه که خدایتعالی از نظر آزمایش وطریق بندگی بر بندگان خود منع کرده است ؟

خدا میداند هیچ چیز دشوارتر از نگاهداری سلامتی دین نیست ،کوچکترین انحرافی آدمی را بیك بیماری شدید تهدید میکند ، نه اینکه تصور رود که امام علیه السلام تقاضای کوچکی دراین فقره کرده بلکه این موضوع بسیار مهم و سلامتی روحانی از سلامتی جسمانی بالاتراست .

تقاضای توفیق طاعت

امام علیه السلام سپس تقاضای توفیق طاعت مادام العمررا ازخدایتعالی کرده ، واین تقاضا پایه واساس تمام خواسته‌های او علیه السلام است چه اگرتوفیق طاعت و بندگی حاصل نشود دیگر نتیجه تمام خواهشها مستهلك است و این تقاضا بقدری شایان اهمیّت است که اصولا تمام این گفتگوها و ارسال رسل و انزال کتب برسرهمین یك موضوع است ، به‌بینید هرمطلبی که ازنظر خدایتعالی اهمیّت بیشتری داشته باشد در قرآن مجید بیشتر تکرار شده است وخدایتعالی در دوازده مورد این بیان را بروجوه گوناگون آورده ، که ای مردم : اطیعوالله واطیعوالرسول ، فرمان برید خدا وفرستاده اورا واین بیان در درجه اول اهمیّت قرار گرفته ازآن جهت که حاصل خلقت جن و انس بستگی باین داشته و نتیجه گفتارهمه پیمبران برهمین کلام استوار بوده است .

و از آنطرف نتیجه نهائی زندگانی این جهـان را موکول به پذیرفتن همین امر کـرده ، چه اگر کسی در این امرمطیع قول حقتعالی گردید و اطاعت کـرد خدای ورسول اورا دراوامرو نواهی بلاشك فایز ورستگار شده وبسعادت سرمدی رسیده‌است، همچنانکه خدایتعالی خود در موارد بسیار اشاره براین فرموده :

وجائی‌میفرماید س ۴۳ ی ۷۱ **ومن یطع‌اللّه ورسوله فقد فاز فوزاً عظیما** یعنی هر کس فرمانبرد خدای وفرستاده اورا پس بدرستی که فایزشود بخیروپیروزی بزرگ (که آن رضوان حق است .)

ودرجای دیگـر میفرماید : س ۴ ی ۱۳ **ومن یطع‌اللّه ورسوله یدخله جنّات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ....** یعنی وهرکس فرمانبردخدای ورسول اورا درآورد خدای اورا دربوستانهائیکه‌پیوسته آب جاری از زیر درختان آن روان است واورا درآنجا مخلّد سازد که این رستگاری بزرگی است .

وخلاصه درجای دیگری میفرماید : کسانیکه فرمانبرند خدا و رسول اورا ، پس آن گروه در روز قیامت باکسانی محشور میشوند که انعام کرده است خدا برایشان ، از پیغمبران و راستگویان و کشته شدگان در راه خدا و بندگان شایسته‌کـه اینها جماعتی نیکو ومصاحبی شایسته‌اند .

واین نکته را باید دانست اینکه خدایتعالی امر باطاعت خودرا توأم باطاعت امر رسول فرموده ازآن جهت است کـه خود میفرماید : س ۴ ی ۸۰ **من یطع الرّسول فقد اطاع اللّه** یعنی هرکس فرمانبـرد رسول را پس بدرستیکـه فرمانبرده است خدای را .

ودرباب اطاعت وفرمانبرداری خدای ورسول و نتیجه حاصله ازپاداش این اطاعت قرآن مجید مطالبی بسیارآورده که جای بسط آن دراینجا نیست وهمینقدر ازارتباط بیان امام علیه‌السلام بآیات الهی متذکّرمیشویم کـه با این جمله‌کوتاه‌کـه عرض میکنند : واستعملنی بطاعتك وطاعت رسولك صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقع یك عالم ازمعانی قرآنی را دراصول عقاید دراین مطلب گنجانیده است .

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا حاجات خود کردم عیان — باز دارم خواهش از تو در نهان
روزیم کن ثروتی از حد فزون — تا زانفاق آورم کامی برون
باز خواهم باشم ایمن در وطن — هم سلامت از غم و درد و محن
قدرت و نیرو مرا درجسم و جان — همچنان گیـرد مـرا اندر امان
همچنین براهل و فرزند و عیال — روشنی یابد دو چشمم برجمال
این بود معنی کـه اهلم کن نکو — تا نـه بینم جـز نکو در روبرو
پس بگیـرم در نعیم خود مدام — تا مسرّت گیـرد عمـرم بردوام
دیگرم خواهش ازاین بالاتر است — این یکی‌ازهرچه گویم من‌سراست
کـه نگهداری سلامت دین من — دین حق این دین و این آئین من
یك مهم دارم دگـر در این مقام — بس کنم خواهش دراین مطلب‌تمام
که مرا توفیق طاعت کن نصیب — طاعت خود یا اطاعت از حبیب
تا رسد عمرم بپایان کن قبول — هم برم فرمان تو هم از رسول



وَاجْعَلْنِي مِنْ اَوْفَرِ عِبادِكَ عِنْدَكَ نَصيباً فِي كُلِّ خَيْرٍ اَنْزَلْتَهُ وَتُنْزِلُهُ فِي شَهْرِ رَمَضانَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ ما اَنْتَ مُنْزِلُهُ فِي كُلِّ سَنَةٍ مِنْ رَحْمَةٍ تَنْشُرُها وَ عافِيَةٍ تُلْبِسُها وَ بَلِيَّةٍ تَدْفَعُها وَ حَسَناتٍ تَتَقَبَّلُها وَ سَيِّئاتٍ تَتَجاوَزُ عَنْها .

ومرا از جمله بندگانت قرار دەکه از آنچه نزد تواست بهره وافری بآنها عطا فرمودی ، ازهرخیری‌که فرو ریختی‌آنرا (یعنی از بهترچیزیکه نازل فرمودی‌آنرا) وازآنچه‌که فرو ریزی ونازل فرمائی درماه رمضان ، درشب قدر ، وازآنچه فرودآری درهرسال ، از رحمتی که پراکنده ومنتشرسازی ، وجامه عافیتی‌که بربندگان خود پوشانی ، وازبلائی که ازایشان دفع فرمائی ، وازثوابهائیکه مورد پذیرش وقبول قرار دهی ، و از بدیها و گناهانیکه درگذری و قلم عفو برآنها کشانی (ازهمه این مزایا مرا بهره‌مند وحظی وافر ونصیبی ظاهرعطا فرما) .

بهترین خیری‌که از طرف خدایتعالی برای بندگان نازل شده قرآن است

امام علیه السلام پس از درخواست اعطای توفیق طاعت ، رشته‌کلامرا بموضوع مهمتری کشانیده و چنین تقاضا مینماید :که خدایا مرا از جمله بندگان خوشبخت وپرنصیب قرار ده که بهره وافری ازهرخیرکه نازل‌کردی بآنها عطا فرمودی .

حال باید این توجه را حاصل‌کردکه آیا خیریکه ازطرف خدایتعالی نازل شده

ومیشود چه میباشد ، که امام علیه السلام تمنّای حظ وافر را ازآن کرده است .

اگردراین موضوع دقتی بعمل آید خواهیم دریافت که در این عالم خیری بالاتر از نزول قرآن مجید برای بندگان نیست ، از آن جهت که تمام مسائلی کـه مربوط بخیروصلاح بندگان درهردو جهـان است درآن آورده شده و دیگـر چیزی درآن فروگذار نشده است ، واصلا میتوان این کتاب آسمانی را باعتباری تعبیر به (خیر) نمود ، ازبرای اینکه آن نازل شده است برسول اکـرم صلی الله علیه و آله براستی وحق از جهت خیروثواب کـه فرمود : **انّا انزلنا الیك الکتاب بالحق** ، وهمچنین نازل شده است ازبرای آنکه فرو ریزد ازآسمان دنیا آنچه راکه فرو ریختنی است (ازخیروبرکت وصلاح بندگان) که فرمود : **انّا نحن نزّلنا علیك القرآن تنزیلا .**

ومیتوان گفت که شاید نظرواقعی امام علیه السلام دربهره گرفتن وافر از(خیرنازله) بهره گرفتن کامل ازقرآن مجید باشد،ازآن جهت که دراین سلسله ازفقرات اشاره بخیراتی میفرمایدکه درماه رمضان ودرشب قدر نازل میشود ، وچون نزول قرآن بمصداق خود قرآن درماه رمضان وشب قدر بوده است بعید نیست که منظور ازخیر و نصیب وافر از آن همین بوده باشد (ودرباب قرآن مطالبی درصفحه ۳۵۶ گذشت) .

اینك آنچه راکـه این فقرات دعا بپاره‌ای از آیات الهی ارتباط داشته با شرح مختصری ازتفاسیرمعتبری که دردسترس است متذکّرشده تا اهمیّت این بیانات بخوبی روشن ودانسته شود که‌امام علیه السلام چگونه‌حقایقی‌ازقرآن مجید را بقالب دعاریخته‌است.

ارتباط بیان امام علیه‌السلام بفضیلت ماه مبارك رمضان

ازآنجائیکه‌این دعای شریف شأن ورودی دارد ودستورخواندن‌آن برای‌سحرهای لیالی ماه رمضان وارد شده است و ازآنطرف بیان امام علیه السلام هم باینجا رسیده که اشاره بخصوصیاتی ازاین ماه‌کرده است ، لذا لازم است تامختصری ازفضیلت وبرتری این ماه ازنظرقرآن وروایات گفته شود .

اولا باید توجه داشت که‌درعظمت‌وشرافت‌این ماه‌مبارك‌همین‌بس‌است که‌قرآن مجید دراین ماه نازل شده ونیزخدایتعالی نام این ماه شریف را درقرآن ذکر فرموده است :

قوله تعالیٰ س ۲ ی ۱۸۵ **شهر رمضان الّذی انزل فیه القرآن ...** یعنی ماه رمضان آن ماهی است کـه فرو فرستاده شد در آن قرآن ، و همچنان این ماه را ماه عبادت مخصوص برای بندگان قرار داده است .

ثانیاً ازفضیلت ومقام این ماه است که بشهادت آیات الهی و بنا بفرموده خود حضرت سجّاد لیلة القدر دراین ماه واقع شده که فرمود (وتنزله فی شهر رمضان فی لیلة القدر)

واما فضیلت این ماه مبارك بقدریست که تفصیل آن دراینجا مقدور نیست ، ولکن همینقدر بترجمهٔ خطبه معروف که شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده ودر بسیاری از کتب معتبر مذکور است اکتفا میکنیم تاحقاً عظمت و بزرگی و مقام وفضیلت این ماه روشن شده وخیر وبرکاتی که دراین ماه ازطرف پروردگار عالم نازل میشود معلوم گردد ودانسته شودکه چرا امام علیه السلام اشاره میفرماید : کهای خدا ازتمام خیروبرکاتی که درماه رمضان نازل میکنی مرا بهره وافرعطا فرما .

ترجمه خطبه معروف (بیانیه رسول اکرم (ص)

شیخ صدوق بسند معتبر روایت کرده ازحضرت امام رضا علیه السلام از پدران بزرگواران خود ازحضرت امیر علیه وعلیٰ اولاده السلام کـه فرمود : روزی حضرت رسول صلی الله علیه وآله این خطبه را برای ما قرائت فرمود :

ای گروه مردم ، بدرستی که رو کرده است بسوی شما ماه خدا بابرکت و رحمت و آمرزش ، ماهی است کـه نزد خدا بهترین ماههـا است و روزهایش بهترین روزها است وشبهایش بهترین شبها است وساعتهایش بهترین ساعتها است ، و آن ماهی است که خوانده‌اند شما را درآن بسوی ضیافت ، خدا وگردیده‌اید در آن از اهل کرامت خدا ، نَفَسهای شما درآن ثواب تسبیح دارد ، وخواب شما ثواب عبادت دارد و کردار شما درآن مقبولست ، ودعاهای شمادرآن مستجاب است ، پس سؤال کنید ازپروردگار خود بهنیتهای درست وخالص ودلهای پاك از گناهان که توفیق دهد شما را برای روزه داشتن آن وتلاوت کردن قرآن .

بدرستی که شقی وبد عاقبت کسی است کـه محروم گردد ازآمرزش خدا دراین ماه

بزرگ ، و یاد کنید بگرسنگی و تشنگی شما در این ماه تشنگی و گرسنگی روز قیامت را ، و تصدّق کنید برفقیران و بینوایان خود ، و تعظیم نمائید پیران خود را ، ورحم کنید کودکان خود را و نوازش نمائید خویشان خود را و نگاهدارید زبانهای خود را ازآنچه نباید گفت ، و بپوشید دیدههای خود را از آنچه حلال نیست شما را نظر کردن بسوی آن ، وباز دارید گوشهای خود را ازآنچه حلال نیست شمارا شنیدن آن ، ومهربانی کنید بایتیمان مردم تامهربانی کنند بعدازشما بایتیمان شماوبازگشت کنید بسوی خدا از گناهان خود ، وبلند کنید دستهایخود را بدعادراوقات نمازهای خود زیرا کـه وقت نمازها بهترین ساعات است ، نظر میکند حقتعالی در این اوقات برحمت بسوی بندگانخود وجواب میگوید ایشانراهرگاه اورامناجات کنند ولبیك میگوید ایشانرا هرگاه اورا ندا کنند ومستجاب میگرداند هرگاه اورا بخوانند .

ای گروه مردمان : بدرستیکه جانهای شما در گرو کرده شما است ، پس ازگرو بدرآورید بطلب آمرزش ازخدا ، وپشتهای شما گـرانبار است ازگناهان شما ، پس سبك گردانید آنها را بطول دادن سجدهها وبدانیدکه حقتعالی سوگند یاد کردهاست بعزّت وجلال خودکـه عذاب نکند نمازگزارندگان وسجده کنندگان دراین ماه را وترساند ایشانرا باآتش جهنم در روز قیامت .

واین خطبه بقیه داردکه خلاصه چنین میرساندکه این ماه شریفترین ماهها بوده وخصوصیاتی درآنست کهدرایّام ولیالی دیگرنیست ومزایا وبهرههای فراوان دراینماه نصیببندگانستوازاینجهتامام (ع) ازتماممزایایآنتقاضایحظّ وافرراکردهاست

ماه رمضان دورانی کوتاه ازیك سفر روحانی است

استاد دانشگاه الازهرمصر ، شیخ محمود شلتوت (۱) در کتاب خود بنـام (من

(۱) شیخ محمود شلتوت یکی ازعلمای بزرگ و استاد حقوق دان اهل تسنن است که اخیراً با رشادت وبدون ترس و واهمه از انتقاد مغرضین تفسیر و توجیه رسائی از قوانین اسلامی نموده وحقایقی را ازاحکام آشکارکرده است وباصدورفتوای تاریخی خود زنگآزادگی درچهارگوشهٔ دنیای اسلام بصدا درآورده ودرآن اصول عبادتیشیعیان دوازده امامی را درکانون علمی سنیان بحقانیت اعتراف کرده ، واین خود یكگام بسیار مهم در رفع شکافهای خصومت آمیز فرق سنی وشیعه بشمار رفته است ، وازاینجهت این مرد بزرگ مورد تحسین جمعی ازعلمای بزرگ شیعه قرارگرفته واورا بعنوان یك دانشمند غیور وحقیقت دوست ستودهاند .

توجیهات‌الاسلام) که اخیراً بفارسی ترجمه شده و بنام (سیری در تعالیم اسلام) انتشار یافته‌است،مینویسد : کسانیکه معنای رمضان وحوادث وحقایق آن را خوب‌دریافته‌اند یکنوع الهام خاصی از آن فرا میگیرند که عبارت ازآهنك یك سفر روحانی است‌که موسمش درسراسراین ماه تعیین گردیده .

دراین ماه مؤمن خود را از زندگانی تاریك مادی خلاصی داده و قدم بدائرهٔ یك زندگانی روشن وروحانی میگذارد ، از تیرگیها واندوه دنیا فارغ شده و به لذّتی سرگرم میشود که درآن هیچ دردی را احساس نمیکند .

و همچنین در آن کتاب اضافه میکندکه : ماه رمضان از این نظر برگزیدهٔ خدا گردیدکه درآن رحمتی بزرگ ازجانبش بربندگان فرو آمده ، در این ماه قرآن‌که آخرین کتاب هدایت آسمانی است نازل شده ، و از خصائص این ماه تشریع روزه در آنست که قرآن مجید به کهن‌بودن‌این عبادت چنین تصریح کرده (ای مؤمنان برشما روزه واجب شد همانطور که برپیشینیان شما واجب میگردید) امّا فلسفه‌اش را چنین بیان میدارد(شایدشماهمه پرهیزگارشوید) قوله تعالی ، س ۲ ی ۱۸۲ **یا ایّهاالّذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الّذین من قبلکم لعلّکم تتقون .**

شناسائی شب قدر قسمت دوم ازخواسته‌های امام (ع) در فقرات مورد شرح درك لیلةالقدر است که از فیوضات وبرکات آن شب که از هرماه عبادت برتری دارد بهره‌مند گردد وازمزایای آنچه که ازخیروخوبی درآن شب نازل میشود برخوردارباشد .

وبرای شناسائی وفضیلت این لیله مبارکه‌بهترین معرّف ، همان بیان قول حقتعالی درسوره القدر است که باشرح مختصری ازتفاسیرمعتبرآنرا متذکّرمیشویم .

بسم اللّه الرّحمٰن الرّحیم ، انّا انزلناه فی لیلة القدر ، و ما ادریٰك مالیلة ـ القدر ـ لیلةالقدر خیر من الف شهر، تنزّل الملائکة و الرّوح فیها باذن ربّهم من کلّ امر ، سلام هی حتّیٰ مطلع‌الفجر.

بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را در شب قدر ، یعنی ابتداء نزول آن در این شب

بود ، یاتمام قرآن درآن شب ازلوح محفوظ بآسمان دنیاآمده ودربیت‌العزّه‌سَفره (۱) سپرده شده وروح الامین این سوره یاقرآن را درمدت بیست وسه سال‌آیه وآیه وسوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده .

این قول معظم مفسّرین است و کنایه غیرمشهور اشعار است برقدر وشهرت قرآن، یعنی ازبزرگی قدر وشرف مرتبه وشهرت مستغنی است از تصریح ، همچنانکه بجهت تعظیم آن اسناد انزال‌آنرابخود اختصاص‌داد ، ودر وقت متبرّك آنرا فرو فرستاد .

بعد ازآن تکریم وتفخیم آن میفرماید : وما ادریك مالیلةالقدر ، و چه چیز تورا داناگردانید تا بدانی کـه چنیست شب قدر ، یعنی درایت تو بغایت فضل ومنتهای علو وقدرآن نمیرسد ، وبجهت قدر وعزّت وشرف این شب است که‌هرکس دراوطاعت کند عزیزومشرّف گردد وعملی‌که دراو واقع شود بنزد خدای باقدر بود .

بعضی‌ازمفسّرین گفته‌اند : که‌وجه‌تسمیه‌آن‌بقدر بجهت‌آن است‌که هربی‌قدری که دراین شب احیاء کند باقدر بود ، ولیلةالقدر بجهت آن است‌کـه در این شب از نزد ملك ذی قدر، کتاب ذی قدر نازل شده برسول ذی قدر، برای امت ذی قدر، بردست ملك ذی قدر.

و گفته‌اندکه قدر بمعنی قضا وحکمت‌است ، یعنی دراو تقدیر وتفصیل کنندهرکار که مشحون بحکمت است که نقص را براو راه نبود ، و هرچه درآن سال خواهد بود ازآجال واقسام دراین‌شب تقدیر کنند:لقوله‌تعالی **(فیها یفرق کلّ امرحکیم)** واین شب را لیله مبارکه گویند،لقوله:س ۴۴ ی ۲ **انّا انزلناه فی لیلة مبارکة** زیراکـه حقتعالی دراین شب خیروبرکت ومغفرت خود را بربندگان نازل میسازد .

پس بیان قدر ومنزلت این شب رامیفرماید : (لیلةالقدرخیرمن الف شهر) شب‌قدر بهتراست از هزار ماه ، یعنی عبادت در شب قدر بهتراست از عبادت هزار ماه درسایر شبهای دیگرکه قدر درآن نباشد .

(و شاهد گفتار ما در همین است کـه حضرت سجّاد علیه‌السلام دراین فقرات دعا تقاضای

(۱) (سفره) نویسندگان روحانی‌اند ، چنانکه فرمود «بایدی سفره»

درك این شب و توفیق عبادت را در آن خواستار شده است تا بفیوضات عبادت هزار ماهه برسد) .

سپس میفرماید : تنزّل‌الملئکة والرّوح فیها باذن ربّهم من‌کلّ امر ، کـه ازفضیلت وشرافت آن شب است کـه فرود آیند فرشتگان بزمین و فرود آید جبرئیل با ایشان درآن شب بفرمان وامرخدای تا استماع ذکرخدا و قرائت قرآن کنند ، یاسلام کنند براهل ایمان بفرمان آفریدگار خود از جهت هرکاری بزرگ کـه حقسبحانه وتعالی قضا فرموده وتقدیر نموده ازاین‌سال بسال دیگر، یا بهرکاری ازخیروبرکت،یا بهرامری از روزی واجل وغیره .

ودراین شب : سلام هی حتی مطلع الفجر، درهرامری سلامتی ومنفعت وخیر ممتد است تاوقت طلوع فجر.

استاد محترم جناب حاج میرزا ابوالحسن شعرانی در پاورقی تفسیر منهج در ذیل تفسیرسوره والقدرآورده : باید دانست که‌مقدّرات مردم‌که علم خدا بدان تعلّق گرفته است از ازل مبیّن بود ، چون علم خدا ازلی است و آنچه خداوند بسبب دعا و اسباب دیگرمحو واثبات میکند درهمه وقت است ، زیرا که بتواتر معلوم گردیده است کـه درهمهٔ ایام سال دعاها مستجاب شده وخداوند وعده اجابت را منحصر بشب قدر نساخته واینکه تقدیرمقدّرات درشب قدرخواهد بود ازمشکلاتی‌است که معنی‌آن برما معلوم نیست مگرآنکه گوئیم دعا دراین شب باجابت نزدیکتراست .

نگارنده‌گوید: اصل عظمت وشرافت لیلةالقدر برآنست کـه قرآن درآن شب نازل شده ولی اهمیّت آن ازبرای ما عبادت در آنست که ثواب آن بالاتر ازهزار ماه عبادت است ، واینکه ترغیب بدعا وثنا در آن شب شده است ازنظرآنست که ، چون خدایتعالی مقدّرات هرکس را قبل‌ازآفرینش درلوح محفوظ ثبت‌فرموده : قوله‌تعالی، س ۵۷ ی ۲۲ **ما اصاب من مصیبة فی‌الارض ولا فی‌انفسکم الّافی‌کتاب من قبل ان نبرأها** وچه بسا درپیش‌آمد ایام خطرها یامصائب یاتنگی‌معیشت یا امورناگوار دیگـر درانتظار بندگان باشد وباید برای پیش‌گیری ورهائی از آنهـا تلاش کرد .

و همچنین از نظر آمرزش گناهان هم چنین است ، چه بسا کار بجائی رسیده باشد که امکان آمرزش ازبین رفته باشد ، ولی درآن شب (لیلةالقدر) که بهترین موقعیت است میتوان بوسیله دعا و استغاثه بمصداق کریمه:(س ۱۳ ی۳۹ **یمحوا اللّه مایشاء ویثبت وعنده امّ الکتاب**) سر نوشت خود را درآن سال در بعضی موارد که مصلحت خدا مقتضی باشد تغییرداد ، البته ازعلم ازلی خدا یتعالی گذشته است که درآن شب چه کسانی توفیق پیداکرده وموفق به تحویل وتحوّل مقدّرات خود دراثر تلاش وکوشش دردعاخواهند شد.

پنداری در بارهٔ شب قدر

در کتاب (من توجیهات الاسلام) که بقلم جناب سیّدخلیل خلیلیان ترجمه شده ، تحت این عنوان (پنداری در بارهٔشب قدر) چنین آورده : در سالهای اخیر عادتی میان مسلمانان پیدا شده ، آن اینست که یکی از شبهای ماه رمضان را بعنوان شب قدر احیامیدارند ومی پندارند این معنای همان شب زنده داریست که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره‌اش چنین فرمود : وکسی که شب قدر را از روی ایمان و اخلاص احیا بدارد ، خداوند تمام گناهان گذشتهٔ اورا میآمرزد .

در باره خصوصیات شب قدر سخنانی برزبان مردم رانده میشود که هرگز بامقام ارجمند وروحانی این شب رابطه‌ای ندارد ، این سخنان حتی درنزد علما نیز بقدری رواج یافته که در بیشتر نوشته‌ها یا گفتارهایشان چیزهائی دیده یاشنیده میشود که مردم را ازجنبهٔ روحی شب قدر بازداشته ، خود را به‌ظواهرمادی‌سر گرم نموده‌اندکه نه بکار روح میخورد ونه دل را بیدار میسازد .

ونیز درآن کتاب چنین آورده : موضوعی که مفاد احادیث صحیح است و آیهٔ (ماه رمضان ماهیست که در آن قرآن نازل شده ، س ۲ ی ۱۸۵) نیزآنرا تائید میکند ، اینست که بدون تردید قدر درماه رمضان میباشد ، شبی که به برکت وقدر ومنزلت وشرافت انتساب یافته ، **وشبی است که نخستین آهنگ وحی در آن طنین افکند**

با این وصف حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بنا نبود آن شب را معیناً شناخته باشد ، زیرا چنان روح وقلبش در گرو اشتغال بمولای خویش بود واندیشه‌اش تاآن حد به نیایش و انتظار دریافت وحی گرائیده بود که دیگر مجالی نداشت تا در این موضوع هم

بیندیشدکه شب مزبورچه شبی است ، با اینوصف روایت شده که‌خدا بعداً آن شب را برایش باز گفت ولی برای علّتی نامعلوم دوباره ازخاطرش محو کرد .

پیغمبرﷺ پیوسته یاران‌خود را برای دریافتن شب قدر و بهره‌برداری ازفیوضات آن تشویق مینمود .

شبی‌که‌پرورد گاری بزرگ کتابی بزرگ را بوسیله‌حاملین بزرگ برپیامبرارجمند وبزرگی میفرستد تا امتّی بزرگ بدان تشکیل دهد .

چنین شب بی شك از شبهای میمون و با اهمیّتی است که جلوهٔ اعظم را در خود پذیرفته است وقتیکه انسان باایمان درچنین شبی‌متوجه‌پرورد گارخودمیگردد واهمیّت آن شب را بخاطر میآورد شدیدترین رابطه را بامولایش برقرار ساخته‌است، خداعظمت چنین شبی را بابیانی که دل را سرشار ازایمان بعظمت‌قرآن میکند روشن ساخته است .

اقوال در تعیین شب قدر

جمهور علماء برآنند کـه شب قدر در ماه رمضانست ، ولی در لیالی‌آن اختلاف کرده‌اند یکی گفته‌شب‌اول ماه است ودیگری شب هفدهم و نزد جماعت دیگرشب نوزدهم واصح اقوال‌آنست‌که‌این شب در دهه‌آخر ماه مبارك رمضان واقع شده است .

ازحضرت‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرویست‌که‌پیغمبرﷺ اهل‌خود را درعشرآخررمضان بیدار میکرد وبعبادت ترغیب میفرمود .

وهمچنین‌میفرمود (التمسوهافی‌العشرالاواخر) شب‌قدر را دراین ده شب‌طلب کنید وهمچنین روایت دیگراست که شب قدر درشبهای طاق در دهه آخراست و بعضی آنرا شب بیست ویکم دانسته ، ولی اکثرعلماء بیست وسوم ذکر کرده‌اند .

حکمت اخفای شب قدر

اینکه خدایتعالی لیلةالقدر را مخفی داشت ، فایدهٔ اخفای‌آن آنست‌کـه بندگان درعبادت کوشش نمایند و جمیع لیالی ماه رمضان را احیاء کنند بجهت‌طمع داشتن بدریافتن لیلةالقدر و بریکشب‌اعتمادنکنند، همچنانکه‌حقسبحانه ، اخفای صلوة وسطی نموددرصلوات خمس ، و اسم اعظم خود را

دراسماء حسنی[۱] قرار داده وساعات اجابت را درساعات جمعه ورضای خود را درطاعات وسخط خود را درسیّئات ودوست خود را درمیان دوستان ، تاچنین مراقبت داشته‌باشند کـه شبها را بیداری‌کشند وهمه نمازهای یومیه را با توجه بجای آرند و همه ساعات اورا در طاعت بگذرانند و همه اسماء الله را مواظبت نمایند و جمیع اقسام طاعات را بجا آورند وازهمه سیّئات اجتناب نمایند واحترام همه بندگانرا مرعی دارند !

ای برادر عزیز !! از این بیانات فهمیدی‌کـه‌چرا امام تقاضای درك لیلة القدر را کرده است ؟ دانستی‌که چرا تمنّای آنراکرده که ازکسانی باشد که حظّ وافری ازتمام خیرات نازله درماه رمضان و شب قدر میبرند و ثواب عبادت هزار ماهه را میگیرند ؟ پس بخواه ازخدایتعالی باصرار والحاح آنچه راکه امام علیه السلام تعلیم داده است .

در بیان فقرات مورد شرح

ای توئی برداعی و سائل مُجیب — براجابت این دعا را کن قریب
آنچه کـردی بهرهٔ نیکان ثواب — برمن آور وافر از آن در مثاب
آنچه نازل کـرده ای از آسمان — آنچه ظاهر آنچه باشد درنهـان
آنچه ازخیرت رسد درعرض سال — آنچه از انعـام و از مال و منال
آنچه دادی رحمت خود انتشار — آنچه خوبان از تو دارند انتظار
آنچه را ماه صیام آری فرود — آنچه را از حد رسانی بی حدود
آنچه را در لیلةالقدر است خیر — آنچه را نازل کنی اوقات غیـر
مرمرا زان حظّ وافر کن نصیب — تا برون آرم دماری از رقیب
هم لباس عافیت پوشان مرا — هم زجام مرحمت نوشان مرا
هم کنی دفع بلا از من مدام — هم بکف گیـری مرا دایم زمام
هم نکوئیهـا کنی از من قبول — هم برات دوزخم سازی نکول
هم کنی پاکیزه‌ام از سیّئات — هم نکوسازی حیاتم در حیات

وَ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ فِي عَامِنَا هٰذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ ارْزُقْنِي رِزْقاً وَاسِعاً مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ ، وَاصْرِفْ عَنِّي يَا سَيِّدِي الْأَسْوَآءَ وَ اقْضِ عَنِّي الدَّيْنَ وَ الظُّلَامَاتِ حَتّٰى لَا اُتَاذَى بِشَيْءٍ مِنْهُ وَ خُذْ عَنِّي بِأَسْمَاعِ اَضْدَادِي وَ اَبْصَارِ اَعْدَائِي وَ حُسَّادِي وَالْبَاغِينَ عَلَيَّ وَانْصُرْنِي عَلَيْهِمْ وَاقَرَّ عَيْنِي وَ فَرِّحْ قَلْبِي (۱) وَاجْعَلْ لِي مِنْ هَمِّي وَ كَرْبِي فَرَجاً وَ مَخْرَجاً .

وروزی کن برمن حج خانه محترمت را در این سال ودر هرسال ، وروزی کن مرا روزی فراوان ازخزائن کرم بی‌پایان خود ویا (ازفضل واسع خود)

وبگردان ازمن ای آقای من تمام بدیها را ، وبپردازوامها ودیونم را،ومظلمه‌هایم را فروگذار ، یعنی ادا فرما حق دیگران را که برگردن من است و مظلمهٔ آنها را ازمن بردار ، تادرمعرض وبازخواست چیزی ازآنها قرار نگیرم .

وبه بند ازبرای من گوشها ودیده‌های مخالفین ودشمنان وحسودانم را ، یعنی مرا ازآنها درامان دار ویاری‌کن مرا برآنها تانصرت وظفر یابم .

(۱) درنسخه‌ای ازچاپ مصر اضافه‌کرده ، وحقق ظنّي (وثابت بدارگمان نیکوی مرا)

وروشن‌کن چشمم را ، و بسرور و نشاط آور قلبم را (دلم را شاد کن) و مرا از همّ وغم واندوه وپریشانی رهائی بخش وبر کنارم دار .

چرا امام (ع) تقاضای حج را تکرار کرده است ؟

بعضی ازفقرات این دعای شریف که‌درچند مورد تکرارشده ازنظراهمیّت بیانست.

درصفحه ۲۷۸ این کتاب مطالبی گذشت‌که چرا امام علیه السلام آنهمه بزیارت خانه خدا علاقه داشته وتوفیق آنرا اصرارکرده است، نگارنده دراینجا نمیتواند خودداری کند ومطلبی را که در این باب بخاطر دارد ناگفته گذارد ، بلکه جان‌کلام را بی پروا در یك جمله کوتاه اظهار میدارد ، و میگوید : ای برادر ، راستش اینست که (امام(ع) عاشق است !!!)

نمیدانم آیا خواننده عزیز این معنا را چگونه تعبیر خواهدکرد ؟ آیا بمصداق بیان قول‌حقتعالی‌قانع‌خواهدشد؟که‌فرمود : س ۲ ی ۱۶۰ **والّذین آمنوا اشدّ حبّاللّه** آیا میتوان شکی درمرتبه ایمان امام‌کرد ؟آیا ایمانی بالاترازایمان انبیاواوصیااست؟ اگرمیدانستم که چه چیز بالاتر ازمقام ایمانست ، اگرمیدانستم که چه حالتی بالاتر ازحالت ، واله ، وشیدائیست ، اگرمیدانستم‌که عشق چیست وچه حالتی بالاتر ازآن است ، همانرا بامام علیه السلام نسبت میدادم ، افسوس‌که قوه درك عاجزاست از آنکه فهمیده شودکه امام چه حالتی داشته و اشتیاق او برای لقاءالله چگونه بوده است !! همینقدر گفته میشودکه هرکس میتواند بقدر دانائی خود ازسوز و گدازیکه آن بزرگوار در مقام راز و نیاز بکار برده تشخیص دهد کـه شدّت دوستی و عشق وعلاقه او علیه السلام نسبت بپروردگارخود تاچه‌حد بوده است ،که مکرّرعرض‌میکند : وارزقنی‌حج‌بیتك‌الحرام، اجازه فرما میخواهم بخانه تو بیایم ، مرا بخانه خود راه ده‌که باتو رازها دارم .

مرا بوصل قرین‌کن چنان‌که گرر ندی نظاره کـرد نداند چگونه محو توام

حج بپا خاستن و گردیدن است

قبلا مطالبی در باره ماه رمضان و شب قدر از کتاب (سیری در تعالیم اسلام) متذکّرشدیم‌واینك‌مطالبی‌راکه‌درآن کتاب‌آورده تحت عنوان (حج بپا خاستن و گردیدن است) یادآورمیشویم .

آری حج بپا خاستن و گردیدن است !! «بپاخاستن» موجود بیمقداری که‌در برابر بی‌نیاز مطلقی بپا میخیزد و« گردش» عاشق واله‌ای‌کـه خانه محبوب را یافته وپیوسته دورآن بگردش میپردازد .

حج بپا خاستن و گردیدنست‌که مسلمانان درعرفات چون سربازانی قوی و استوار وفداکار میایستند وهم گردخانهٔ خدا طواف عهد وپیمان بجا میآورند .

این بپاخاستن و گردیدن‌آخرین مراحل سیر بندهٔ مؤمن است بسوی پروردگارش واین هر دو بمنـزلهٔ پنجمین رکن از ارکان دین اسلام بشمار رفته و نامش را « حج » گذارده اند ، ترجمه آیه : (هر کـه توجه خویش بسوی خدا کند و نیکوکار باشد به دستاویزمحکمی چنگ زده است) .

ونیزدرآن کتاب درپاره‌ای ازخصوصیات حج وخاطرات مکّه واشاراتی به (احرام) وشعار حج مینویسد : نخستین بار که نگاه حاجیان برمکّه میافتد بخاطر میآورند که آنجا شهر امن است ، یعنی خدا بموجب نیایش حضرت ابراهیم آنجـا را پناهگاهی مقدّس قرار داده و چنان شأنش را والا گردانیده تا در ردیف سایرمواضع وحی بآنجا نیزسوگند یاد نموده است «وسوگند به طور سینا واین شهرامن ۳ »

واضافه میکند : که‌حاجیان باپوشیدن لباس احرام ، ظاهری یکرنگ‌ویکنواخت بخود گرفته‌که حاکی ازایمان وعقیدتی مشترك ویکسان آنهاست ودربرابرخود تنهـا خدائی را می بینند کـه دیدگاهشانرا بفضل خود روشنی بخشیده و دیگر جز عظمت ورحمتش چیزی بردلهاشان حکمفرما نیست .

شعار حاجیان (تلبیه) یك ترانهٔ خوشاهنگ مذهبی است که پیوسته باصدای بلند آن را میخوانند . این سرود دلنواز حاکی از وضع آنان در برابر خداوند بوده واحساساتشانرا نسبت بعظمت پادشاهی وبزرگی او بازگومیکند .

آنان همواره این ترانه را با صدای بلند میخوانند تا دیدگانشان بتماشای خانهٔ مقدّس روشن گـردد بلی ، (خداوندا ندایت را می پذیریم تو یکتا وبی همتائی) در آنجا ناگهان بیاد گفتار خدا میافتندکـه فرمود : ترجمه آیه «نخستین خانه‌ای کـه

برای مردم بنا شد همانست کـه در مکّه مایهٔ برکت و هدایت جهـانیانست ، در آن نشانهـای روشنی چون جایگاه ابراهیم وجود دارد ، وهرکـه درون آن شود ، ایمن است ۶ » و چون ابراهیم پایـه هـای این خانـه را بـا اسماعیل بالا میبـرد میگفت : پروردگارا ، ارما بپذیرکه تو شنوا ودانائی «وابراهیم را دراین خانه جادادیم ومقرّر داشتیم که چیزی را بامن شریك مپندار وخانه‌ام را برای طوافبران ومقیمان و سجده گزاران پاکیزه دار . »

واین بود شمه‌ای ازبیان حج ، نگارنده متأسف‌است ازاینکه دراینجامجالی نیست اسرار ورموزیرا که در احکام آن نهفته شده یکایك بیان دارد ، تادانسته شود که چرا وچگونه امام علیه السلام مکرّر تقاضای بپا خاستن وآهنك بسوی خانه خدا را کرده است .

درخواست مکرر برای وسعت رزق

قسمت دوم از فقرات مورد شرح باز همان بیان مکـرّری است که شرح آن در اوراق همین کتاب در دومورد گذشت وتقاضای امام علیه السلام برای وسعت روزی وتأمین امور اعاشه است .

آنچه را که ازسرّ تکرار این فقره بنظر میرسد چنین است‌که اصرارآن بزرگوار برای‌کسب روزی وسیع غیرازمسئله‌ایست‌که بفکرما آمده ، بلکه این اصرار وتکرار ازنظرآنست کـه خود درصحیفه سجّادیه بالسان دیگری دراین معنا چنین‌تقاضا کرده است : واکفنی مؤنة الاکتساب ، و ارزقنی من غیـر احتساب ، فـلا اشتغل عن عبادتك بالطلب ، ولا احتمل اصر تبعات المکسب ، یعنی ومرا از کسب وروزی بدست‌آوردن بارنج بی‌نیاز کن ، وروزی‌کن مرا بیحساب (بدون تعب وبیرنج) تا ازعبادت وبندگی تو برای بدست آوردن روزی باز نمانم و زیر بار سنگین زیانهـا وبدی عواقب کسب ناشایست نروم .

حقاً چقدر این تقاضا مطلوب است ، چه بسا آنهـائیکه دچار مضیقه امور معیشت هستند بـرای تـلاش روزی از کار آخـرت بـاز مـانده و معـاد خود را در راه معـاش قربانی میکنند .

وازاینجهت است‌که امام علیه السلام مکرّر درطلب روزی بی‌تعب پافشاری نموده و وسعت

وفراوانی آن را خواستار شده است تا از راه وسعت رزق امور دنیـا و آخرت خود را تأمین نماید .

تقاضائی جامع

قسمت سوم ازفقرات مورد شرح تقاضای امام ﷺ ،دوری جستن ازتمام سیّئات است که این دعا هم بنوبه خود بسیارجامع است، چون اگرخدایتعالی تمام بدیها را ازآدمی بگرداند دیگردلیلی برای عقاب و عذاب باقی نمانده و خواه و ناخواه کسانیکه فاقد سیّئات باشند در رحمت بی‌منتهـای الهی قرارخواهند گـرفت، واز آن طرف کسی غیر از خدایتعالی گرداننده بدیهـا نیست ، منصرف میسازد از سیّئات آنکسی را که پناه براو برد ، نگاه میدارد آنکس را کـه جز براوتوکل بدیگری ندارد ، همچنانکه در داستان یوسف (ع) این ماجرا گذشت، زمانیکـه آراسته و مهیّا شده بود اسبابی کـه آن بنده مخلص را بسوی سوء وفحشاء کشاند خدا بازداشت ومنصرف کـرد بدیها را از او ، قوله تعـالی : **کذلك لنصرف عنه السّوءَ والفحشاء .**

پس این تقاضا بسیار بجا و وارد است کـه امام ﷺ عرض میکند : (واصرف عنّی یاسیّدی الاسواء) بگردان ازمن آنچه ازسیّئات که درانتظار من است که غیرازتوکسی گرداننده آنها نیست .

رعایت حقوق مردم در درجه اول اهمیّت است

قسمت چهارم از فقرات مورد شرح تقاضای اداء دین و برائت ذمّه و رد مظالم است ، که این دعا از خواسته‌هائیست که عموم مردم بمشکلات آن درآخرت مواجه خواهند شد، بلکه بعقیده نگارنده قسمت اعظم ازعقوبات براین پایه استوار شده است . چون ارتکاب گناه، اکثر یاناشی ازستمکاری یاتضییع وتجاوز بحقوق وعقاید مردم ویا غیبت و تهمت برایشان است که درهرحال مربوط بحق النّاس میشود .

وازآنجاکه خدایتعالی درحقوق خود زود گذر وسهل البیع ویا سریع الرّضا است، امکان عفو و گذشت ازآنچه کـه مربوط بخود اوسبحانه است زودتروبیشتر میسّر است ولی آنچه را که مربوط بامور بندگان و مظالم آنهـا درحق یکدیگراست کارحساب

آخرت را بطیء کرده وطولانی مینماید ، وباوجود اینکه هریك ازمردم درامرآخرت حساب جداگانه‌ای داشته وبمصداق : س ۶ ی ۱۶۴ **و لا تکسب کلُّ نفس الاّ علیها ولا تزروازرة وزراخریٰ** ، یعنی کسب نمیکند هیچ نفسی از بدیهـا مگرکـه وبال آن براو است و برندارد هیچ نفس بردارنده‌ای بارگناه دیگریرا ، معذلك سنگینی بار مظالم از روی دوش اهل ظلم برداشته نخواهد شد تا زمانیکـه مظلوم ازحق خود درگذرد و اینکه امام علیه السلام قبلا عرض‌کرد (ومن‌ایدی‌الخصماء غدا من یخلّصنی) اشاره بهمین مقام است و در این باب روایاتی است کـه در موقفی ازمواقف قیامت مظلومان طلب مظلمه خود را ازظالم‌کرده وبعضی درمقابل اعطای ثواب پروردگاری راضی شده ازحق خود درگذرند وبرخی‌کارآنها درمعرض حساب بطول انجامد .

ما حصل‌آنکه اگرکسی بتواند دراین دنیا خود را زیربار مظلمه نگذارد وحقوق مردم را ازگردن خود بردارد درآخرت بسیار سبك بار خواهد بود - واینکه‌امام علیه السلام ردّ دیون و مظالم را در همین دنیا خواستار شده از همین نظراست‌کـه برگزاری آن بآخرت امری بس دشوار وناگوار است ، چون درتائید آن اشاره میفرماید که خدایا چنان مظالم را ازگردنم بردارکه بچیزی از آن آزاری برمن متوجه نشود کـه این بیان معلوم میداردکه‌کوچکترین حقّی ازمردم سبب مؤاخذه خواهد شد (والله اعلم)

چگونه باید از زیر بار مظالم بیرون رفت ؟

این موضوع بسیار روشن است‌کـه جلوگیری از ارتکاب گناه بمراتب آسانتراست ازتلاش وکوشش برای آمرزش آن ، پس در اولین مرحله آدمی باید سعی کندکه زیر بار مظلمه نرود ، وامّا اگرکار از کارگذشته باشد وحقوقی از دیگران بگردن افتاده باشد ، البته چاره وعلاج آن در دنیا بهترمیسراست ، یعنی اگرکسی‌راحقوق‌مالی بگردن باشد میتواند در همین جا بصاحبش برگرداند و یا اگـرحقوق معنوی از قبیل غیبت و عیب جوئی برکسی داشته باشد میتواند ازصاحبش پوزش ومعذرت بطلبد ویا اگرتهمتی زده باشد درصدد رفع آن برآید واگر بجهاتی مقدور نباشدکه این اقدامات را درمقابل مظالم انجام دهد مثلا بضاعتی نداشته باشدکه حقوق مالی را بپردازد یاصاحبان‌آن فانی شده

باشند یا برای عذرخواهی از ردّ غیبت وتهمت بداند دچار فتنه وبلیه‌ای میشود ، پس بعضی‌ازبزرگان را دراین مورد پیشنهادیست که‌نگارنده‌افواهاً ازآنهاشنیده ومأخذی از آن در جائی ندیده است ، وآن چنین است کـه گفته‌اند : اگـرکسی را مظالمی برگردن باشد ودرهمین سرای دنیا نتواند آنرا از گردن خود بردارد و حقاً پشیمانی وندامت برای او حاصل‌شده باشد ، پس باید بسیاراستغفار کند وبرای صاحبان حقوق هرقدر میتواند انفاق وخیرات زیاد کند وبه‌نیابت ازطرف‌آنها آنچه میتواند درعبادت کوشد ، نماز گزارد ، روزه بدارد ، طلب آمرزش کند ، وکوشش‌خود را برای رضای غائبانه آنها مصروف دارد شاید بتواند درآخرت در مقابل‌این احسان، خود را از زیر بار مظلمه ایشان بیرون آورد .

گـرچه این عمل فی ذاتـه ممدوح است و اصلا برگشت هـرعمـل بمصداق : **(من عمل صالحاً فلنفسه)** بخود آدمی است ولی در عین حال اگـر روزی دستگـاه حساب را بپای دارند وآدمی را مواجه باحق النّاس نمایند درآن‌موقع‌کـه هیچگونه وسیله مقابله وعذرخواهی نیست اقلا این امکان حاصل میشودکه آدمی‌بتواند حسنات و اعمـال نیکوئی را در مقابل مظـالم بصـاحبان آن ارائه داده و آنرا وسیله‌ای برای درگذشت ازحقوق ایشان قرار دهد .

تقاضای رفع شر ازبروز بدترین صفات درآدمی

قسمت پنجم ، درخواست محافظت‌ازشرچشم و گوش دشمنان وستمکاران وحسودان است و اگر توجهی باین تقاضا حاصل شود معلوم میداردکـه امام علیه‌السلام موضوعی بسیار جالب ودقیق را دراین تعلیمات عالیه بکار برده ، ومعرّفی‌کرده است بدترین صفاتی را که خدایتعالی درمورد آن آیاتی نازل فرموده ، وازطرف دیگرآن بزرگوار برحذر داشته وهشیار داده است مردم را تا از شرّ چنین صفاتی از خدایتعالی درخواست امان نمایند ، چنانکه عرض میکند : وخذ عنّي باسماع اضدادی وابصار اعدائی و حسّادی والباغین علیّ ، اشاره براینکه: به‌بند گوش مخالفین مرا از آنکه برشنیدن احسانهائی کـه برمن فرمودی کینه و بخل نورزند ، وبه بند چشم دشمنانم را تا از دیدن آنهمه

عنایات و نعم اعطائی حسد نورزند ومرا ازشرّحسودان وستمکاران نگاهدار .

ویا براین اشاره که خدایا مخالفین ودشمنان مرا درحالتی قرار ده ، کـه در باره معاندین صدر اسلام فرمودی : س ۲ ی ۱۷۱ **صمٌّ بکمٌّ عمیٌ فهم لایعقلون** ، که کر وکور و کنگ باشند وبعقل در نیابند .

وچقدر خواندن این آیه شریفه اثر کلی دارد هنگامیکه آدمی مواجه باستمکارانی میشود که ازشرّزبان و گوش وچشم آنها خائف است !!!

شاید این قول شگفت آور باشد که بگوئیم امام علیه السلام درایراد این بیان که در آخر این جمله عرض میکند : (وحسّادی والباغین علیّ) تفسیر بیان قول حقتعالی را کرده باشد، که برسول اکرم صلی الله علیه و آله امرفرمود : تاپناه گیرد بخدا ازشرّحسد ورزی‌حسودان، قوله تعـالی : س ۱۱۴ ی ۵ **ومن شرّ حاسد اذا حسد** کـه عطف بآیـه **(قل اعوذ برب الفلق)** است یعنی بگو ای محمد : پنـاه میگیرم بآفریدگار خود از شرّ حسود که ظاهر کند حسد خود را وحسادت ورزد .

واین بدترین رذیله است ازصفات رذائل از آن جهت کـه خدایتعالی خصوصیّتی برای آن قائل شده وآنرا بنام ذکرکرده است .

یکی از مفسّرین گفته است : اگر در عالم بدترازشرّحسود چیزی بودی حقتعالی ختم این سوره را بآن کردی ، واول خطائی‌که ازطریق این صفت درآسمان واقع شد حسد ابلیس بود برآدم ونخست گناهی‌که درزمین صادر گشت‌حسدقابیل بود برهابیل.

اثرحسادت چگونه ظاهرمیشود برای اینکه اهمیّت کلام امام علیه السلام بخوبی ظاهر گردد بی مورد نیست بیانی را کـه یکی ازمفسّرین دراین باب آورده متذکّر شویم ، این مرد بزرگ در ذیل تفسیر همین آیه شریفه (ومن شرّحاسد اذا حسد) گفته است : که مراد ازظهور حسادت ازحاسد همان شرّنفس حاسد است که از چشمهای او بروز کرده وهمان سبب (چشم زخم) میشود که اثرکلّی‌دارد ، و با وجود اینکه جمعی این عقیده را نفی کرده واعتقادی برای آنهـا در این امر نیست ، معذلك گفته میشود که درحدیث آمده (العین حقّ) یعنی اثرچشم بد محقّق‌الوقوع است ، و در تفسیر آیه

شریفه (آخر سوره القلم) **وان یکادالّذین کفروا....** در این باره مفسّرین مطالبی آورده‌اندکه شرح آن بطول می‌انجامد ، ونیز در بعضی از تفاسیر معتبر آورده که پیغمبر ﷺ روزی بگورستان بقیع میگذشت فرمود: بخدائی که‌مرا بحق بخلق فرستاد که بیشتراهل این قبور از چشم زخم مردمان هلاك شده‌اند ، وروایات بسیار دیگری هم آورده‌اند که بهمین یك اکتفا کردیم .

پس امام ؑ به‌پیروی ازدستورات الهی‌ودرخواست رسول اکرم ﷺ چنین اشاره میفرماید :که ای خدا مرا ازشرّ چشم حسودان و ستمکاران درامان دار ویاری‌کن مرا برآنها وچشمم را روشن بدار (یعنی چشمم همه بجمال اهل ایمان روشن باشد) چون دیدار اهل ظلم وستم دیده‌ها را تیره وتار ودل را بهراس میآورد .

در بیان فقرات مورد شرح

ایکه درهستی توئی صاحب وجود — ازتوخواهم حاجت از حد بیحدود
بار دیگر قصد حج کردم تمام — تا بسویت رو کنم فی کلّ عام
دعوتم هرساله بنما از کرم — تا بکویت ره بشیدائی برم
همچنان مجنون زنم برسینه چاك — تا که افتم در ره لیلی بخاك
پس بگیرم از بدیها برکنار — تا شوم آماده بردیدار یار
از ره فضلت مرا روزی رسان — یاریم ده برحسودان وخسان
دِیْن من برخلق و برخود کن ادا — تا نباشم از تو و رحمت جدا
آنچه بردوشم بُوَد بار گران — آنچه حق برگردنم ازدیگران
همچنان بردار تا چیزی از آن — برمن آزاری نیارد در جهان
پس مرا راحت کن از شرّ نهان — شرّ چشم و شرّ گوش دشمنان
کور وکرگردان حسودانم چنان — تا ز زخم چشمشان گیرم امان
نصرتم ده برگروه ظالمین — یاریم کن برشرور خاصمین
دیده‌ام روشن کن از دیدار نیك — تا نه بینم در نظر فعل رکیك
در فرح آور دلم شاد و سرور — از غم و درد و بلایم کن بدور

وَ اجْعَلْ مَنْ اَرادَنی بِسُوءٍ مِنْ جَمیعِ خَلْقِكَ تَحْتَ قَدَمَیَّ وَ اکْفِنی شَرَّ الشَّیْطانِ وَشَرَّ السُّلْطانِ وَسَیِّئاتِ عَمَلی.

ومقرر دار هر کس را که اراده بدی درحق من دارد ازهمهٔ خلقت درزیردو گامم، و کفایت کن مرا ازشرّشیطان وشرّسلطان وشرّ بدیهای کردارم .

چند تقاضای مهم

امام علیه السلام در جملـه اول این فقـرات برسبیل ایمـاء چنین اشاره میفرماید : که ای خدا آنهائی کـه از عموم طبقات مخلوق تو ازجن وانس اراده بدی بامن دارند آنها را در زیر پای من قرار ده تامنکوب وپایمال شوند ، یعنی کسی را که با من سوء قصد دارد زیردست و مغلوب من قرار ده تا قدرت تسلّط برمن نداشته باشد .

امیرالمؤمنین علیه السلام هم باتعبیردیگردراین‌معناعرض‌کرده‌است : **اللّهم و من ارادنی بسوءٍ فارده** ، یعنی خدایا هرکه اراده کند مرا ببدی پس اراده‌کن ازبرای او (آنچه را که سوء قصدکرده است)

سپس تقاضای حضرت سجّاد علیه السلام طلب کفایت ازچند چیز مهمّ است که یکی از آن امان از گزند سلطان است یعنی امان ازشراهل تسلّط آنهائی که باعمال نفوذ وقدرت از طـریق ظلم و ستم برمردم تسلّط پیدا میکنند ، خواه باصطلاح خلیفه زمان باشند وخواه ازحکام وفرمانروایان باشند وخواه ازمتنفذین یاغی واهل ظلم وتعدّی و شورش وبلوا باشند ، وشاید ایراد این بیان تنها نه منظور ازشرسلطان جبّار باشد بلکه اشاره برعموم اهل تسلّط است که‌پایه سلطه واقتدارخود را براساس ظلم وستم استوارمیکنند، و الّا چه بسیار ازخلفا وسلاطین‌اندکـه ازمقام عدالت پائی فراتر نمیگذارند ، و این

معنا را امام علیه السلام در همین دعای شریف بالسانی دیگر ایراد فرموده : و عرض میکند: و لا تسلّط علیّ من لا یرحمنی ، یعنی چیره و مسلّط مکن برمن آنکس را که برمن رحم نمیکند .

طلب کفایت از شرّ سوء اعمال

یکی دیگر از خواسته‌های امام علیه السلام طلب کفایت ازشرسیّئات است ، واین موضوع بخوبی روشن است که بازگشت ونتیجه کردار زشت و ناشایست عیناً بنفس آدمی است ، همچنانکه خدایتعالی میفرماید : س ۴۱ ی ۴۴ **من عمل صالحاً فلنفسه ومن اساءَ فعلیها** یعنی هرکس کردار شایسته کند ازبرای نفس خودکرده و منفعت وثواب آن بخود او راجع است ، و هرکس عمل بد کند آنهم وبال و عقاب آن بخود او برگشت دارد ، همچنین درجای دیگر میفرماید : س ۱۷ ی ۷ **ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها :** یعنی اگر نیکوئی کنید، برنفسهای خود نیکوئی کرده‌اید چه ثواب آن بخود شما میرسد و اگر بدی کنید وبال آن برنفسهای خود شما است ، پس بنابراین شرّسوء اعمال بخود آدمی میرسد یعنی جزای کردار بد عیناً مثل همان کردار بد است که بآدمی برگشت میکند ، قوله تعالی س ۴۲ ی ۴۰ : **و جزاؤا سیّئة سیّئة مثلها** کیفر و پاداش بدی بمثل همان بدی است . پس امام علیه السلام طلب کفایت میکند از شرّ بدیها !!

وامّا موضوع دیگر ازبیان امام علیه السلام دراین فقرات طلب کفایت ازشرّشیطان است که این موضوع بسیار مهم ومفهوم واقعی ازآن بدست نمی‌آید مگرآنکه از نظر قرآن دانسته شودکه شیطان کیست وشراو چیست ؟

شیطان کیست وشراوچیست ؟

اگربنا شودکه خواندن دعا ومناجات باپروردگار صرفاً جهت ادای کلمات باشد وداعی خود نداند که چه میگوید و چه چیز تقاضا میکند ، گذشته از اینکه توجهی برای او حاصل نمیشود ، اثر اجابت هم برخواسته‌های او چندان مترتب نیست .

دراینجاکه امام علیه السلام عرض میکند (واکفنی شرّالشیطان) این بیان نزدآن بزرگوار

بسیار روشن است ولی آیا ما هم میدانیم که شیطان کیست ؟ وشراو چیست ؟

اینك برای اینکه اهمیّت این بیان و ارتباط آن بآیات الهی روشن گردد، پاره‌ای ازمطالب که برای شناسائی شیطان وشروریکه ازاو صادر میشود درقرآن مجید آورده متذکّر میشویم ، وچون این بحث بستگی کلّی به‌تثبیت ایمان دارد و با وجود تراکم مطالب مقدور نیست آنرا بتفصیل متذکّر شویم ، لذا اختصار را ازدست نداده و آنچه را که برای شرح موضوع ضرورت دارد بیان مینمائیم .

شناسائی شیطان درمرحله اول

در داستان خلقت آدم (ع) است کـه خدایتعالی بعد از آنکه اورا خلق کـرد ، بگروه مختلف ازاصناف ملائکه امر فرمود که آدم را سجده کنند و ایشان همگی اطاعت امر کردند غیرازابلیس که اورا شیطان ویا باعتبار دیگـراورا جن مینامند ، قوله تعالی : س ۱۸ ی ۵۰ **و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الّا ابلیس کان من الجنّ ففسق عن امر ربّه** و او از این فرمان سر باز زد وتکبّرو گردن‌کشی نمود وازاینجهت خدایتعـالی اورا مردود ساخت و از مقام قرب دور کرد ولعنت براو قرار داد تاروز جزا ، پس او تقاضای مهلت‌کرد تا روزیکه برانگیخته شوند مردم وبدرخواست او موافقت شد ، پس قسم یاد کرد که گمراه کند تمام اولاد آدم را غیرازآنهاکه مخلص باشند و اولین حیله‌ای‌که بکار برد برای اغوای خود آدم وهمسر او حوّا بودکه با ایراد قسم آنها را فریب داده ونزدیك کـرد بآنچه ایشانرا نهی تنزیهی‌کرده بودند ودرنتیجه ترك اولیٰ ازآنها صادر گردید ومقام خود را ازدست دادند .

پس شیطان‌کسی است‌که ازهمان مرحله اول دشمنی خود را برآدمی آشکار کـرد وخدایتعالی‌هم درباره‌او فرمود : س ۱۷ ی ۵۳ **انّ الشّیطان کان للانسان عدوّاً مبینا** یعنی همانا شیطان دشمن بزرگ وآشکاری است ازبرای‌آدمی وهمچنین درجای دیگر میفرماید: س ۲۵ ی ۲۸ **و کان الشیطان للانسان خذولا** ، یعنی‌ابلیس‌آدمی‌را گمراه کننده وفرو گذار است واین بود شناسائی شیطان در مرتبه اول .

شناسائی ابلیس درمرتبه دوم

شیطانرا عزازیل گویند وعزازیل را ابلیس وابلیس را از قبیله جن خوانده‌اند ، وگویند این فرقه ازقبیله جن اصولا درمیان

ملائکـه خوشنام نبوده و توحید کامل نداشتند همچنانکه خدایتعـالی فرمود : **وکان من الکافرین** او در اصل از منافقان در علم خدا بوده و تظاهر بانقیاد نزد فرشتگان مینموده وباطناً کافر بوده است و چون حقتعالی اورا بسجده یا تعظیم آدم امر فرمود ، غش کفر او برمحك این امتحان ظاهر و هویدا گـردید وخود را از آدم افضل وبالاتر دانست همچنانکه گفت (انا خیرمنه) .

بعضی ازعلماء برآنندکه ابلیس ازجنس ملائکه نیست ازآنجهت که ملائکه ازنور خلق شده و تناسل و اکل و شرب برآنهـا نیست و بخلاف ابلیس از نار مخلوق است همچنانکه خود گفت (خلقتنی من نار) واولاد وذریه دارد قوله تعالی س ۱۸ ی ۵۰ **افتتخذونه وذرّیته اولیاء من دونی وهم لکم عدوّ ...** کـه این دلیل برداشتن نژاد او میباشد .

ودر روایت صحیحه واقع شده که او ابوالجنّ است همچنانکه آدم (ع) ابوالبشراست.

وآنچه را که ابن بابویه در کتاب نبوّت باسناد خود نقل کـرده کـه جمیل دراج گفت : ازابی عبدالله ﷺ پرسیدم که ابلیس ازملائکه بود ، فرمود ، نه ، بلکه ازجن بود وباملائکه مختلط بود وایشان تصور میکردندکه ازایشان باشد ودرحینی که مأمور سجده آدم (ع) شد واو ازآن اباکرد دانستند که او ازایشان نیست .

واکثر اهل تفسیر برآنندکـه ابلیس از ملائکه زمین است و(انّه کان من الجن) را تأویل میکنند بآنکه جن ازاجتنانست بمعنی استتار وملائکه مستترند ازابصار ، پس اطلاق لفظ جن برآن جایزمیباشد .

ودیگر خصوصیاتی کـه درامرشناسائی شیطان باید دانست ، اینست کـه : ما اورا نمی بینیم واو ما را می بیند همچنانکه خدایتعالی فرمود س ۷ ی ۲۷ **انه یریٰکم هو و قبیله من حیث لا ترونهم** ، یعنی همانا کـه ابلیس ولشکریانش شما را می بینند از جائیکه شما ایشانرا نمی بینید ، چون اجسام ایشان ازغایت رقت و لطافت درنظر نمی‌آید وایشان اجسام آدمی را بواسطه غلظت و کثافت می بینند ، پس حذر ازچنین دشمنی لازمتراست .

خدایتعالی آدمی را از فتنه شیطان برحذر میدارد

بعد از ذکر داستان آدم (ع) خدایتعالی خطاب بفرزندان وی کرده : ومیفرماید:
س ۷ ی ۲۷ **یابنی آدم لا یفتننّکم الشّیطان کما اخرج ابویکم من الجنّة.....**
ای فرزندان آدم برحذر باشید که شیطان شما را درفتنه نیندازد و با شما مکر نکند واز راه حق بیرون نبرد همچنانکه بیرون آورد پدر ومادر شما را ازبهشت و ایشانرا درفتنه انداخت .

ودرجای دیگرخطاب باهل ایمان میفرماید ، براین وجه‌که : س ۲۴ ی ۲۱
یا ایّها الّذین آمنوا لا تتّبعوا خطوات الشّیطان و من یتّبع خطوات الشّیطان فانّه یأمر بالفحشاء والمنکر..... یعنی ای کسانیکه گرویده اید پیروی نکنید گامهای ابلیس را یعنی تبعیت او و یا وساوس او را در اشاعه فحشاء دنبال نکنید وهر کس پیروی ومتابعت ازاو نماید ، پس همانا که آن دیو سرکش امر میکند او را بکارهای زشت وبعملی که ناپسندیده است .

آیاتی که خدایتعالی مردمان را نهی ازپیروی شیطان فرموده بسیار است ودروافع ازاین راه حجّت را کاملا باولاد آدم تمام‌کرده است ، وازهمین جهت است‌که پیروان شیطان اگر در روز بازپسین متوجه عذری شوند مشمول این خطاب شده که : س ۳۶ ی ۶۰ **الم اعهد الیکم یابنی آدم ان لا تعبدوا الشّیطان انّه لکم عدوّ مبین** ، آیا عهد نکردم باشما ای فرزندان آدم براینکه نپرستید شیطانرا و پیروی او نکنید که او دشمنی بزرگ وآشکار است ؟

خدایتعالی برسول اکرم ازوسوسه شیطان هشیار میدهد

در دو مورد از قرآن مجید است‌که میفرماید : س ۷ ی ۲۰۰ و س ۴۱ ی ۳۶
وامّا ینزغنّك من الشّیطان نزغ فاستعذ باللّه انّه سمیع علیم ، یعنی اگر شیطان در صدد وسوسه شود (وخواهد که تورا برغضب دارد ومنع ملاطفت وملایمت نماید نسبت به‌آنانکه بتوآزار میرسانند) پس پناه گیربخدا ازشرّاو تاتورا ازمکروه ووسوسه نگه

دارد همانا کـه او شنوا وداناست .

وهمچنین در جای دیگـر هم حبیب خود را امر باستعاذه از شرّ نحوست آن لعین میفرماید :کما قال الله تعالی س ۲۳ ی ۹۹ **وقل ربّ اعوذ بك من همزات الشّیاطین** یعنی بگوی ای پیغمبر پناه میگیرم بتو ای پرورد گاراز نزعات وساوس دیوسرکش(۱)

از انچه که منسوب بعمل شیطان است باید بخدا پناه برد

همانطورکه قرآن مجید متذکّراست ، شیطان آدمی را امر بهر گونه فحشاء واعمال زشت مینماید ولی بعضی ازاین فحشاء را ازنظراهمیّت عیناً یادآور شده کـه اجتناب ازآنهاواجب است درسوره المائده آیه۹۰میفرماید : **یا ایّهاالّذین آمنوا انّماالخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشّیطان فاجتنبوه لعلّکم تفلحون** ای گروه مؤمنان جز این نیست که مسکرات وقمار وبت پرستی و تیرهای قداح پلیدی است از وسوسه وتزیین شیطان ، پس اجتناب کنید ازاین پلیدیها ، شاید رستگارشوید و در پیرو این آیـه شریفه تقریرحسن این اجتناب را میکند براین وجه کـه : **انّمایریدالشّیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدّکم عن ذکرالله وعن الصّلوة فهل انتم منتهون** جز این نیست کـه شیطـان میخواهد دشمنی وخصومت افکند درخوردن خمروباختن قمار وباز دارد شما را از یاد کـردن خدای و از نماز گزاردن ، پس آیا شما ازباز ایستادگان هستید ؟ (استفهام در معنی امراست) یعنی باز ایستید ازاین امور .

بسیار بجا وبامورد است حال که کلام باینجا کشید ولواینکـه خارج ازشرح باشد (درعین حال که بی‌ارتباط هم نیست) گفته شود ، کـه ای مردم !! شرب خمر وقمار حرام است !!

---

(۱) همز؛ بمعنی تیزکی‌زدن است همچنانکه برای راندن حیوانات و چهارپایان مهمیز بکار میبرند تا آنهـا را رام کنند ، پس حقتعالی تشبیه فرمود رویه شیطان را نسبت بمـردم برای واداری برکفر و عصیان همچنانکه مردمان دواب را برای رام کردن و مشی کـردن مهمیز میزنند .

واین بحث دراینجا ازآن نظراست که دراین ایام اغلب از جوانهائی کـه درصدد تثبیت ایمان خود هستند باوجود آشنائی بقرآن ولی از نظر کمی اطلاعات تردید دارند که حرمت این دو تصریح نشده وامر باجتناب شده است درحالیکه عموم تفاسیرمعتبر بروجوه مختلفه حرمت آنها را ثابت کرده‌اند ودراینجا از نظر تائید اثبات ، نگارنده بیانی را که صاحب تیسیرآورده متذکّر میشود کـه هم مختصر وهم قانع کننده است ، وآن چنین است که میگوید دراین آیه شریفه ده دلیل برحرمت خمراست :

اول ـ خمررا باقمار قرین ساخته وقمار حرام است پس قرین وی نیزحرام است ، دوم ـ آنکه آنرا بابت پرستی در یك مسلك کشیده و آن سر همه حرامهاست ، پس این نیزحرام باشد ، سوم ـ او را رجس گفته یعنی پلید و هرچه پلید است حرامست ، چهارم ـ فرموده که‌ازعمل شیطان است وهرچه‌کارشیطان است حرام است ، پنجم ـ امر کـرده ، کـه از آن اجتناب کنید وهرچه دور بودن از آن فرض است حرام باشد ، ششم ـ انکار رستگاری بعدم اجتناب ازآن ، وهرچه رستگاری باآن نباشد حرامست، هفتم ـ فرمود که سبب دشمنی وخصومت است ، وهرچه درمیان مسلمانان سبب عداوت بود حرام است ، هشتم ـ باز دارنده است ازیاد خدا وهرچه‌بنده را ازذکرحق بازدارد حرام است ، نهم ـ سبب منع است از نماز پس بی شك حرام بود ، دهم ـ فرمود کـه باز ایستید از آن یعنی ترك آن کنید و هرچه ترك آن فرض است حرام است ، و نیز گفته است که تصدیرآیه به (انّمای)مؤکده نیز ازدلایل حرمت آن است .

شیطان دوست و قرین کسانی میشود
کـه ایمـان نداشته و یـا سست ایمان باشند

درسوره اعراف آیه۲۶ میفرماید : **انّا جعلنا الشّیاطین اولیاء للذین لایؤمنون .** بدرستی که قرار دادیم شیاطین را دوست کسانیکه‌ایمان نمیآورند ، وهمچنین درجای دیگراین معنی را بروجه دیگرمیرساند س ۴۳ ی ۳۵ **ومن یعش عن ذکرالرّحمٰن نقیّض له شیطاناً فهو له قرین** ، یعنی هرکس خود را بر کوری دارد ازیاد کـردن خدائی‌که متّصف بصفت رحمت است وازآن تجاهل نماید یاآنکه‌چشم بپوشدواعراض

نماید از نظر کردن در حجج بیّنه وآیات باهره او ، تقدیر کنیم از برای او دیویرا ، یعنی باز گذاریم و نظر الطاف از او باز گیریم ، پس نزد اینحال شیطان براو استیلا نماید وقرین وهمنشین ومصاحب او شود وپیوسته باغواواضلال ووسوسه‌اومشغول گردد.

بنابراین س۴ ی ۳۸ **ومن یکن‌الشیطان‌له قرینافساء قرینا** هر کس ابلیس قرین او باشد ، چه زشت همنشینی دارد !! ازآن‌جهت‌که‌او مفلس است و وعده فقر میدهد و امر بفحشاء مینمایدکه فرمود : س ۲ ی ۲۷۱ **الشّیطان یعدکم الفقر و یأمرکم بالفحشاء .....**

یك داستان کوتاه از سرسختی شیطان

دربعضی ازتفاسیر داستانی نقل کرده‌اند ، که‌ابوالعالیه روایت کند : که چون نوح علیه‌السلام در کشتی نشست ابلیس بیامد ودر دنبال کشتی جای گرفت ، نوح گفت : ای ابلیس بواسطه استکبار وتجبّر ، خود ومردم را هلاك کردی ، گفت اکنون چکنم ؟ فرمود توبه کن ، گفت آیا توبه من قبول باشد ؟ نوح علیه‌السلام گفت بارخدایا اگر ابلیس توبه کند ازاو قبول میکنی ، خطاب آمد که اگر قبرآدم (ع) را سجده کند توبه اورا قبول خواهم کرد ، نوح این معنی را بابلیس اعلام کرد ، ابلیس جواب داد که من آدم (ع) را وقتی که زنده بود سجده نکردم ! حال‌که مرده است سجده خواهم‌کرد ؟

قدرت انسانی بالاترازقدرت شیطان است بشرطیکه.....

این نکته را باید توجه داشت ، که مبادا این‌توهم حاصل شود از اینکه قدرت شیطان مافوق قدرت و نیروی انسان است ، بلکه شیطان در مقابل اهل ایمان قدرتی ناچیزداشته ونقشه‌های او بی‌ثبات است وآنچه را که برای گمراه‌کردن آدمی سعی وتلاش‌کرده ومکروحیله بکار میبرد سست‌وبی‌اساس و بی‌پایه است،کما قال الله تعالی : س ۴ ی ۷۶ **انّ کیدالشیطان کان ضعیفا** ، یعنی بدرستی‌که حیله و وسوسه شیطان سست وبی‌قوت‌است و کید اوبمؤمنان هیچ‌اعتباری‌ندارد،بلی، کید و حیله او برکسانی نفوذ میکندکه اورا پیروی کرده ومتابعت نمایند ، همچنانکه خداتعالی فرمود :

س۱۵ ی ۴۲ **انّ عبادی لیس لك علیهم سلطان الّا من اتّبعك من‌الغاوین** ، یعنی بدرستی که نیست تورا بر بندگان من قدرت و تسلّطی دراغوا واضلال ایشان مگر بر آنهائی که متابعت تو کنند ، پس مقدمه تسلّط شیطان بر آدمی بدست خود آدمی صورت میگیرد و هر گاه کسی ایمان خود را تقویت کند هیچگاه در مقابل زورآزمائی شیطان بزانو درنخواهد آمد ،کما قال‌الله تعالی : س ۱۶ ی ۹۹ **انّه لیس له سلطان علی الّذین آمنوا وعلی ربّهم یتوکّلون ، انّما سلطانه علی الّذین یتولّونه .....** یعنی بدرستی که نیست ابلیس را تسلّط وغلبه‌ای بر آنانکه ایمان آورده‌اند چه ایشان پناه بحق میگیرند ازشراو وتوکّل میکنند بر پروردگار خود ، جزاین نیست که او تسلّط پیدا میکند بر آنهائی که ازاو پیروی میکنند ، واین آیه شریفه درعقب آیه‌ایست که فرمود : **فاذا قرأت القرآن فاستعذ باللّه من الشّیطان الرّجیم** ، پس ذکر این سلطنت بعد از امر باستعاذه از اینجهت است که این توهم حاصل نشود که شیطان را براهل ایمان تسلّطی باشد واو قادر نیست که بتواند آنهائی را که ایمان واقعی حاصل نمودند بر کفروعصیان وادارد !

میدان عمل تاخت وتاز شیطان
همانا ادراك انسانی وابزارکار او عواطف واحساسات بشری است

درجلد پانزدهم المیزان درمعرفی شیطان ، پس از شرحی بتفصیل چنین آورده : پروردگار متعال دربارهٔ حقیقت و ذات این موجود شریری که نامش را ابلیس نهاده جز مختصری بیان نفرموده ، تنها در آیه **«کان من‌الجن ففسق عن امر ربّه»** (کهف : ۵۰) جن بودن اورا بیان‌کرده ودرجمله : **«خلقتنی من نار»** ازقول خوداو حکایت‌کرده که ماده اصلی خلقتش آتش بوده ، و امّا اینکه سرانجام کارش چه بوده وجزئیات وتفصیل خلقت او چگونه بوده صریحاً بیان نکرده است ، لکن آیاتی هست که بتوان از آنها چیزهائی در این باره استفاده کرد ، از آن جمله : آیهٔ **لا قعدنّ لهم صراطك المستقیم ، ثمّ لآتینّهم من بین ایدیهم ومن خلفهم وعن ایمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اکثرهم شاکرین** (اعراف : ۱۷) است که حکایت

قول خود اوست ، و از آن استفاده میشودکه وی نخست درعواطف نفسانیه انسان یعنی دربیم وامید او ، درآمال وآرزو های او ، در شهوت و غضب او تصرف نموده ، آنگاه دراراده وافکاری‌که ازاین عواطف برمیخیزد تصرف میکند .

قریب بمعنای این‌آیه،آیه شریفه **قال ربّ بما اغویتنی لازیننّ لهم فی الارض** (حجر: ۳۹) است ، زیرامعنی این آیه این است‌که : من امورباطله وزشتیها وپلیدیها را از راه میل و رغبتی کـه عواطف بشری بآن دارد در نظر آنان زینت داده ، بهمین وسیله گمراهشان میکنم ، ونیز نظیراین آیه بروجه دیگـر در سوره النحل آیه ۶۳ میفـرماید : **فزیّن لهم‌الشیطان اعمالهم،** پس شیطـان عملهایشان را در نظـرشان زینت داد .

بطوریکه ملاحظه میکنید ، این آیات دلالت دارد براینکه میدان عمل تاخت وتاز شیطان همانا ادراك انسانی وابزارکاراو عواطف واحساسات بشری است وبشهادت « الوسواس الخنّاس ، الذی یوسوس فی صدورالنّاس» اوهام‌کاذبه وافکار باطل را شیطان درنفس انسان القاء میکند .

البته این القائات‌طوری نیست کـه انسان آنرا احساس نموده میان آنهـا وافکار خودش فرق بگذارد وآنرا مستند بکسی غیرازخود بداند بلکـه بدون هیچ تردیدی آنرا نیز ازافکار خود دانسته وعیناً مانند ، دو دوتا ، چهارتا ، و سایر احکام قطعی از خود و از رشحات فکرخود میداند و هیچ منافاتی نداردکـه افکار باطل ما هم مستند بخود ما باشد وهم بگوئیم‌که شیطان آنرا درما القاء کـرده ، وهمچنانکه بسیاری از افکار وتصمیمات ما هست که دراثرخبری که دیگری داده ویا حکمی کـه‌کرده در ما پدید آمده ، وما درعین حال آنرا ازخود سلب ننموده استقلال واختیار خود را درآن انکار نمینمائیم ، واگرآن فکر وآن تصمیم را عملی کردیم و توبیخ و سرزنشی برآن مترتّب‌شد تقصیررا بگردن‌کسی که‌آن‌خبررا آورده ویاآن دستور را داده نمی‌اندازیم، ابلیس هم در قیامت همهٔ گناهان را بگـردن خود بشر میاندازد و قرآن از او چنین حکایت میکند : س ۱۴ ی ۲۲ **و قال الشیطان لمّا قضی الامر انّ اللّه وعدکم**

وعدالحقّ و وعدتکم فاخلفتکم و ما کان لی علیکم من سلطان الاّ أن دعوتکم فاستجبتم لی فلاتلومونی ولوموا أنفسکم ما أنا بمصرخکم وما انتم بمصرخیّ انّی کفرت بما اشرکتمون من قبل انّ الظّالمین لهم عذاب الیم .

بطوریکه ملاحظه میکنید در این آیه شیطان گناه وظلم را بخود بشر نسبت داده و از خود سلب کـرده وخود را بتمام معنی بیطرف قلمداد نموده است ، یعنی شیطان پس‌ازآنکه‌حساب‌خلایق‌رسیده شد میگوید:خداوندردرنیادر بارهٔاین (بعث ونشوروااین بهشت ودوزخ) بشما وعدهٔ حق داد ومن (بباطل) وعده‌تان دادم و خلف وعده کـردم ولکن شما را در گمراهی مجبور نکردم تنهـا (از من دعوتی بود) ، این شما بودید کـه باختیار دعوتم را پذیرفتید ، پس مـرا سرزنش مکنید ، خود را ملامت کنید ، و امروز من نمیتوانم بداد شما برسم ، همچنانکـه شما هم نمیتوانید بداد من برسید اینك امروز کفر میورزم و انکار میکنم اعتقادی را کـه شما دربارهٔ من داشتید ومرا شریك خدایتعالی می پنداشتید ، آری برای ستمکاران است عذابی دردناك .

چگونه شیطان در آدمی تصرّف میکند

شاید این موضوع تا کنون گفته و شنیده نشده باشدکه چگونه شیطان درآدمی نفوذ پیدا میکند و مأخذ این بیانرا نگارنده در جائی ندیده بلکه این تنها نظریه‌ایست کـه برشته تحریر درآورده است . گفته میشودکه شیطان چون خود نامرئی است از دوطریق نامرئی هم برآدمی نفوذ وتسلّط پیدا میکند ، یکی ازطریق روح و دیگر از طریق هوای نفس ، و چون حقیقت روح بنابرکـریمه **(قل الرّوح من امر ربّی)** هنوز دانسته نشده وفقط میتوان گفت ؛که آن ازنظرما غیرقابل رؤیت بوده و بامرخدایتعالی با اجسام ترکیب شده و حیات میبخشد ، لذا نمیتوان چگونگی طـریق ارتباط شیطان را بآن دربیان آورد ، ولکن دلایلی موجود است که اصل ارتباط آنها را باهم میرساند .

وامّا وسیله ارتباط دوم که هوای نفس انسانی است ،کاملا معلوم میداردکه همیشه باشیطان درتماس بوده وبا او درمقام الفت وآمیزش است .

و نیز چون شیطان هم خود جسمی نامرئی و با وجود اینکه بیان قول اوست کـه

(خلقتنی من نار) از آتش خلق شده ولی هنوز ماهیّت او معلوم نشده ، پس از نظر نامرئی بودن ازیکطرف باروح واز طرف دیگر با قوای نفسانی در یك سنخیّت قرار گرفته ، لذا ارتباط او ازطریق این دو کـه یکی عامل اصلی حیات ودیگری وسیله تقویت قوای حیوانیست برقرار وازاینطریق راه تسلّط خود را برآدمی بازکرده است.

وچون مرکزاستقرار روح در آدمی و همچنین محل اعمال نفوذ هوای نفسانی در قلب است ، و از آنطرف قلب مرکـز تمام فعالیتهای جسمانی و روحانی میباشد ، پس شیطان با ارتباط باین دو ، بار وساوس خود را در آنجـا فرود آورده و دل را کـه فرمانفرمای تمام اعضاء بدنست عامل اجرای فرمانهای خود قرار میدهد .

چگونه شیطان باروح وهوای نفسانی در تماس است

دلیلی که میتوان برای این موضوع قائل شد آنست که زمانی‌که‌آدمی در خواب بوده وتاحدّی جسم ازملازمت باروح برکنار است دیده میشود که درعالم رؤیا شیطان چه فعالیتی ازخود نشان داده و با تماس با روح وکمك هوای نفسانی تحریکاتی بعمل آورده که حتی جسم آسوده را که در استراحت خواب آرمیده است بهیجان انداخته وآدمی را درهمان عالم خواب امر بنافرمانی میدهد ، وچه بسا لذّات فانی را برای او سخت جلوه داده وگاهی هم درهمان عالم آدمی را بمنجلاب فساد میکشاند ، و چنان تشویق بامرمعاصی مینماید که حتی اثرآنرا دربیداری هم در روحیه‌او باقی‌میگذارد.

پس ، زنهار دربیداری بیدار باش وازخدایتعالی درخواست کن‌که تورا ازشرّ این دشمن غدّار در امان دارد تا در دل تو رخنه نکند ، همچنانکـه سیّدالساجدین وزین‌العابدین علیه‌السلام درچند مورد بالسان مختلف دفع شرّاین دیو رجیم را ازخدایتعالی خواستار شده ودراینجا عرض میکند (واکفني شرالشیطان)

در بیان فقرات مورد شرح

همچنانم عرض حاجت پا بجاست — گر کنی برمن روا الحق رواست
آنکه سوء قصد من دارد مدام — برگذارش زیر پای من بدام
تالگدکوبش کنم او را چنان — که نگیرد برمن آزاری از آن
پس مرا از شر شیطان کن بدور — تا نیاندازد مرا اندر غرور
هم کفایت کن مرا از شر ناس — هم زشر دشمنان ناسپاس
آنکه را باشد مسلّط برضعیف — برگزارش شر او را با حریف
شر شیطان شر سلطان شر عام — دور کن یکسر همه ازمن تمام
جرای دیگری دارم به پیش — شر کردار بد و اعمال خویش
از تو خواهم جمله دفع شر کنی — تا همه اندوهم از دل در کنی



وَ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَ اجِرْنِي مِنَ النَّارِ بِعَفْوِكَ وَ ادْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِكَ وَزَوِّجْنِي مِنَ الْحُورِ الْعِينِ بِفَضْلِكَ وَالْحِقْنِي بِأَوْلِيَائِكَ الصَّالِحِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَبْرَارِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتُكَ (۱) عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ وَأَجْسَادِهِمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

وپاك كن مرا از پليدى همهٔ گناهان ، ومرا درپناه عفوخود از آتش دوزخ رهائى بخش ، وبرحمت واسعه خود درآورم دربهشت ، واز راه فضل وكرمت زنان سياه چشم وسيم اندام را دربهشت جاودان جفت وهمسرم قرارده ، وملحق كن مرا بدوستان شايسته خود محمد صلى الله عليه وآله وخاندان گرامیش كه نيكان وپاكان و پاكيزگان وبرگزيدگانند ، درود خدا برايشان وبرروان ايشان واجساد ايشان ورحمت خدا وبركات او باد .

اصل نتيجه گفتار امام عليه السلام برسر همين يك موضوع است

تمام مطالبى كه امام عليه السلام ازاول اين دعا ودعاهاى ديگر از خدايتعالى درخواست نموده ، يامربوط بسعادت دنيوى ويا برستگارى اخروى است والبته سعادت دنيوى را هم براى رستگارى اخروى خواسته است ، پس نتيجه چنين است كه عرض ميكند : وطهّرنى من الذنوب كلّها واجرنى من النّار ، وادخلنى الجنّة ، وحقيقت امرهم همين است

(۱) بعضى نسخ (صلوات الله) دارد

که تمام گفتگوها برسردوری از دوزخ ودخول درجنّت است .

نگارنده این موضوع را در کتاب « سرنوشت انسان » بقدر توانائی حلاجی کرده وازنظرقرآن متذکّرشده است که‌سرانجام‌کار مردم بعدازاین عالم وعالم برزخ به‌بهشت ویا بدوزخ منتهی خواهد شد ، واز همین جهت است که ازهمان مرحله اول درحادثه قیامت که(دراوراق‌همین کتاب‌هم مطالبی گذشت) مردم بدودسته تقسیم شده وخط مشی آنها در دو راه است (**فریق فی‌الجنّة وفریق فی‌السّعیر**) .

ولی موضوعی‌که دراینجا قابل دقّت است آنست‌که گفته شود : ای خدا پرستان !! اهل جنّت واهل دوزخ مثل هم نیستند ، آنهاکه ازعذاب جحیم بازرسته‌اند و آنها که در نعیم مقیم پیوسته‌اند یکسان نیستند ، همچنانکه فرمود : س ۵۹ ی ۲۰ **لا یستوی اصحاب النّار واصحاب‌الجنّة ، اصحاب الجنّة هم الفائزون ،** اصحاب بهشت سعادتمند و رستگار هستند ، آنها در رفاه و آسایش ابدی جاویدان هستند ، آنها متمتّع هستند ازتمام لذائذیکه درانتظار ایشانست ، و از همه بالاتر رستگاری آنها اینست‌که **(و رضوان من اللّه اکبر)** خشنودی خداوند شامل حال ایشان است که ازبهشت عدن وجنّات خلد بالاتراست .

و اینکه امام علیه‌السلام تقاضای دوری از آتش دوزخ و درخواست ورود بباغ جنّت را مینماید اشاره برهمین فوز عظیم است‌که خشنودی خدایتعالی درآنست ، همچنانکه در قرآن میفرماید : س ۳ ی ۱۸۵ **فمن زحزح عن‌النّار وادخل‌الجنّة فقد فاز** ، یعنی‌هرکس‌دور کرده شد ازآتش دوزخ ودرآورده‌شد به‌بهشت پس هرآینه رستگاری یافت وبمراد رسید ، لذاتلاش امام برای دخول درجنّت‌تقاضای ایصال بفوز عظیم است که عرض میکند : (واجرنی من‌النار وادخلنی‌الجنة) .

تقاضای امام علیه‌السلام برای بعد از دخول در جنت !!

چیزیکه مسلّم است آنست‌که عذاب دوزخ ونعیم جنّت شباهت تمام بتعذیب ونعیم این جهان را دارد بااین تفاوت که عذاب آن اشدّ ونعیم آن احسن از این عالم دنیا است ، همچنانکه خدایتعالی دربسیاری از آیات خود این معنا را متذکّر شده است ،

و اینکـه امام علیه السلام بعد از درخواست دخول در جنّت تقاضای ازدواج با حورالعین را مینماید ، شکی نیست که درآن عالم هم عیناً لذّاتی موجود است که مشابه همین لذّات دنیوی بوده ، بلکـه ، الذّ از آنست ، و گذشته از این گفتار امام نه برسبیل التذاذ وتمنّای هوای نفسانی باشد بلکه از نظر تذکیر نعم الهی وتعلیمات عالیه است چون این گفتار عطف است بر بیان قول حقتعالی کـه درچند مورد بروجوه مختلف اهل ایمان واهل تقوی را بشارت میدهد تا بدانندکه پاداش آنها درسرای باقی چیست !

مردان خدا در بهشت همسرهای زیبا دارند
ارتباط گفتار امام علیه السلام
(وزوّجنی من الحورالعین) بآیات الهی

درسوره الدّخان ، چنین اشاره میفرماید : بعد از آنکه متّقین را درمقام امین وارد کردیم ودرجنّات نعیم جای دادیم ، ولباسی ازحریروسندس واستبرق برآنهاپوشانیدیم، پس ، **کذلك وزوّجناهم بحور عین** ، همچنـان همسر قرار دهیم از برای ایشان زنان گشاده چشم وسیم اندام را .

ودرجای دیگر درسوره والطّور ، چنین اشاره میفرماید : همانا که متّقین در جنّات نعیم برخوردارند ازاین نعمت بزرگ که خدا آنها را ازعذاب دوزخ باز داشته ، ودر آنجا بآنها گفته شود کـه بخورید وبیاشامید از نعمتها وشرابها وطعامهای بهشتی کـه گوارا باد برشما بسبب اعمال نیکوئی که دردنیا داشتید ، وتکیه گاه خود قرار دهید تختهای مرصع را .

وبعد از توصیف این نعمتها سپس میفـرماید : **(وزوّجناهم بحور عین)** و همسر گردانیم ازبرای ایشان زنان گشاده چشم وسفید اندام را .

ودرجای دیگر درسوره الرّحمن ، چنین اشاره میفرماید : از برای کسی که بترسد ازآنکه خدایتعالی شاهد و حافظ و ناظر اعمال اوست ، وبجهت آن برمعصیت جرأت نکند ، اورا دوبهشت است ، جنّت عدن وجنّت نعیم ، که درآن دوجنّت دوچشمه است یکی تسنیم ودیگری سلسبیل که روان هستند هرکجا که اراده بهشتیان باشد ، ودرآن

دو بهشت انواع میوه‌ها از دوصنف موجود است ، واهل این دو بهشت تکیه کنند گانند برفرشهای بسیار زیبا .

وخلاصه بعد از شرح این اوصاف میفرماید : از برای کسی که پرهیز گار شدآماده باشد ، حورانی خمار چشم‌که دست هیچکس ازانس وجن بدامان آنها نرسیده وآنها درسرخی وصفا چون یاقوت احمر ودرسفیدی چون مرجانند .

و همچنین در همان سوره بعد از آنکه خدایتعالی اوصافی از بهشت جاودان و دارالخلود را مینماید باز رشته کلامرا باین بیان میرساند که **(حور مقصورات فی‌الخیام)** آماده است برای بهشتیان حورانی بازداشته شده در خیام حرم (یا در حجله‌های آراسته) حورانی گشاده چشم و سیم اندام که سفیدی چشم آنها درنهایت سفیدی وسیاهی آن درغایت سیاهی درنهایت طراوت مانند مروارید پوشیده شده در صدف‌که غبار برآنها نه‌نشسته باشد .

ودرجای دیگر درسوره الواقعه درشأن گروهی دیگرازاهل بهشت میفرماید : که جایگاه آنها در بوستانیست‌که بانواع نعم و کرامت آراسته شده وایشانرا در اعلای درجات جنان و ارفع مراتب‌آن جای دهند وبرتختهای مرصّع‌که بانواع جواهر تزیین شده و بهم پیوسته است تکیه زنند ، و کودکان یا غلامانیرا بخدمت ایشان گمارند ، درحالیکه‌کوزه‌هائی مملوازشراب بهشتی دردست داشته وبرآنها عرضه کنندواز شرب آن مشروبها هیچگونه صداع ودردسری عارض نشده و ازاله عقل وبیهوشی در آنها نباشد ، و همچنین آن غلامان مأموریت دارندکه آنچه از اطعمه واشربه ومیوه‌های برگزیده و گوشت مرغ بریان کرده و غیره بهراندازه‌که اشتهای طبع بهشتیان باشد برای آنها حاضر نمایند ، الحاصل شاهد گفتار دراینجاست که میفرماید :

وحور عین‌کامثال اللّوء لوء المکنون طواف مینمایند براین گروه از بهشتیان زنان سفید اندام گشاده چشم که درغایت لطافت و صفا باشند مانند مروارید پوشیده شده درصدف‌که غبار برآنها نه‌نشسته ودست اغیار برآنها نرسیده باشد .

شما را بخدا !! ای خواننده عزیز! آیا این مطالب موهوم است ؟ (آیا نعوذ بالله)

خدا دروغ میگوید !! آیا قرآن میخواهد ما را فریب دهد ؟ دیدی که امام علیه السلام چه تقاضائی کرده که تمام این اوصاف مذکوره تحت‌الشعاع آن قرار دارد ؟ فهمیدی که معنی « لهم فیها ازواج مطهره » چیست ؟

آیا جا دارد که امام عرض کند و بما تعلیم دهد که بخواهید از خدایتعالی : وادخلنی الجنّة برحمتك وزوّجنی من الحورالعین بفضلك .

گرچه الآن برای ما مقدور نیست که عوالم بهشتی را آنچنان که خدایتعالی شرح داده است برخود مجسم کنیم چون نعم بهشت غیر از نعم دنیاست وهیچ آفت و زوالی ندارد ، سیری و خستگی در آن نیست ، رنج وتعب برای ایصال بآنها در آنجا درکار نباشد و اینکه بعضی ازحکما آن نعم را حمل باستعاره و تمثیل مینمایند از آن نظر است که با وجود تشابه بنعمت‌های دنیا ولی هیچ قابل مقایسه بآنها نیست ، یعنی در آنجا الذّلذّات ازآنها حاصل است که اکنون درك آن برای ما مقدور نیست آخر چگونه ممکن است که در این دنیا هرچه انسان بخورد یا بیاشامد سیر نشود ولی این معنی در آنجا چه خوب مصداق دارد که فرمود : **و فیها ما تشتهیه الا نفس و تلذّالاعین** (ودرآنجا ، درآن دارالخلود آماده ومهیّاست) آنچه هوس کنند . دلها ولذّت برند دیدگان

پس این حالات مخصوص بخود آن عالم است و از نظر فهم محدود ما است که آنها را به نعیم دنیا تشبیه کرده‌اند که این خود بحثی جداگانه دارد که تفصیل آن خارج از گفتار ما میباشد .

در بیان فقرات مورد شرح

حاصل گفتار خود بردم بکار — اصل مقصودم شد ازاین آشکار
از گناهان جمله پاکم کن چنان — تا نماند ذرّه‌ای برمن از آن
دور کن از دوزخم چندان بعید — تا برم ره سوی یاران سعید
داخلم کن در بهشت جاودان — تا بمانم در حیاتی شادمان

پس بپوشانم لباسی از حریر — برنشانم تخت زرّین برسریر
روزیم کن از نعیمت در بهشت — آنچه باشد برنکویان سرنوشت
الغرض کن همسرم با حور عین — تا تلذّ الا عینم باشد از این
تشتهیه الا نفسم از طیّبات — همچنان گردان که دائم برثبات
از همه بالاترم باشد وصال — که به پیغمبر شوم ملحق و آل
آن نبیّ خاتم و اکرم رسول — آن گرامی سرور و باب بتول
پس به نیکانم رسان در اجتماع — تا رسد حظّم بحدّ انتفاع



الهی و سیدی و عزتک و جلالک لئن طالبتنی بذنوبی لأطالبنک بعفوک و لئن طالبتنی بلؤمی (۱) لأطالبنک بکرمک ولئن ادخلتنی النار لاخبرن اهل النار بحبی لک (۲) الهی وسیدی ان کنت لاتغفرالا لاولیائک و اهل طاعتک فالی من یفزع المذنبون و ان کنت لا تکرم الا اهل الوفاء بک فبمن یستغیث المسیئون ، الهی ان ادخلتنی النار ففی ذلک سرور عدوک و ان ادخلتنی الجنة ففی ذلک سرور نبیک وانا والله اعلم ان سرور نبیک احب الیک من سرور عدوک .

ای خدای من ، وای آقای من ، بعزّت وجلالت سوگند اگر بازخواست کنی مرا بگناهانم ، هرآینه باز خوانم تورا بعفو تو ، و اگر بازخواست کنی مرا به لئامت وفرومایگی هرآینه بازخوانم تورا بکرمت .

واگردرآوری مرا درآتش هرآینه گزارش دهم دوزخیانرا که دوستت دارم، یعنی

(۱) دربعضی نسخ : بجرمی (۲) دربعضی نسخ (بحبّی ایّاک)

هرآینه خبر دهم وآگاه سازم اهل دوزخ را که من محبّت تورا دردل دارم .

ای معبود من وای آقای من ، (اگر بناشود) کـه غیرازدوستان و فرمانبرانت کس دیگر را نیامرزی ، پس بسوی چه کس پناهنده شوند گنهکاران ، واگر گرامی نداری جز وفاداران بخود را ، پس بسوی چه‌کس استغاثه کنند بدکاران و نزد چه کس طلب فریاد رسی کنند خطاکاران .

ای خدای من اگردرآوری مرا درآتش پس در اینحال دشمن تو خوشحال و خرّم میشود ، واگرمرا دربهشت درآوری پس دراین‌کار شادی ومسرت پیغمبرتواست وبخدا قسم کـه من میدانم شادی پیغمبرت نزد تو محبوب‌تر و خوشتراست از شادی و مسرّت دشمنت (که شیطان است) .

شاهکار بیان امام علیه‌السلام در مقام مناجات

قبلا مطالبی گذشت که‌امام علیه‌السلام دراین دعای شریف باتعبیرات مختلفه باپروردگار خود راز ونیازکرده ودرهرعبارت بابیان دیگـری تقاضای عفو وبخشش نموده است ، همچنانکه گاهی برسبیل التماس و گاهی بروجه تقاضا وزمانی‌ازطریق تواضع وفروتنی و گاهی با حالتی شجاعانه خواسته های خود را مسئلت مینماید و خلاصه میخواهد بهروسیله وتدبیر که ممکن است توجه پروردگار خود را جلب کرده وارتباطی برای ایصال بمطلوب ورسیدن بمقصود برقرار نماید .

وامّا شاهکاری که در این فقرات مورد شرح بکار برده چنین است‌که گمان نمیرود اگرتمام فصحای عرب دورهم جمع شده بخواهند بااین‌فصاحت کلامی‌آورند بتوانند، واین بهترین بیانیست‌که درمقام تقاضا وعذرخواهی‌ازطرف‌امام علیه‌السلام برای حصول نتیجه بحضور پروردگاری عرضه شده است .

آخرهرفنی درعالم علمی میخواهد و هرعلمی را استادیست مگر کسی استادتر از انبیا و اولیا برای رازگفتن باخدا هست ؟ چگونه میتوان باکسی که تمام رموز عالم دراختیار قدرت‌کامله اوست اظهاری خلاف واقع کرد،مگرهمه کس میدانندکـه کلام واقع یاخلاف واقع وبیان حقیقت وغیرحقیقت در مقام عرض حاجت چیست ، چه بسا

گفتاری که در نظرما نیك آید ولی شایسته مقام پروردگاری نیست !

جان عالم فدای سیّدالساجدین وزین‌العابدین باد !! به‌بینید چگونه باخداصحبت میکند ، همچنان یك‌عاشق خسته دل بالسانی‌ملاطفت آمیز بعزّت وجلال محبوب خود سوگند یاد کرده وسپس چنین اشاره میکند : که ای خدا ، اگردرصحنهٔ حساب ازمن مؤاخذه گناه کنی من ازتو مطالبه عفو کنم ، یعنی اگر بگوئی ای بنده گناهکار ، من میگویم ای خدای آمرزنده (از آن جهت که خود بشارت باین امر فرمودی : فبشره بمغفرة واجرکریم) .

ونیزاگربگوئی ای بنده لئیم من درجواب گویم ای خدای کریم .

سپس آن بزرگوار مطلب خود را چنین دنبال‌کرده واشاره میفرماید : که ای خدا اگرمرا درآتش درآوری دوزخیانرا آگاه‌سازم (فریاد میزنم) که‌خدا دوست خود را بآتش درآورده است !!

نمیدانم شاید این معنی قدری تند باشد که نگارنده درتعبیرآورده است ولی از فحوای بیان امام علیه‌السلام چنین برمیآید که دیگرحدّ بی‌تابی‌را بمقام‌کمال محبّت رسانیده، ومثل اینکه میخواهد با بی پروائی توجه محبوب خود را از این بیان جلب نماید و چنین نمودار کند که ای خدا میدانم که تو راضی نخواهی شد دوستانت در مقابل شماتت دشمنان قرار گیرند .

سپس تغییرلسان داده حالت دیگری بگفتار خود میدهد وبابیانی ملایم و سوزناك عرض میکند ای‌آقای من : اگربناشود که‌آمرزش مخصوص دوستان تو باشد وکرامت ویژه اولیاء وفادارت ، پس دیگران بکجا روکنند و گناهکاران‌به‌چه کس‌ملتجی شوند وخطاکاران از که طلب فریادرسی کنند .

ودرپایان این فقرات‌که حقاً شاهکار بیان است عرض میکند :که ای خدا اگرمرا درآتش‌درآوری دشمنت‌خوشحال میشود ، واگر به‌بهشتم داخل کنی پیغمبرت‌خوشحال میشود وبخدا قسم که میدانم شادی و مسرّت پیغمبرت نزد تو محبوب‌تر است از شادی دشمنت که شیطان است البته در این بیان دلیل امام علیه‌السلام بسیار محکم و متقن است

مگر خدایتعالی شادی و مسرّت رسول اکرم را فراهم نکرد ، مگر این پیمان را برحبیب خود نه بسته است‌که فرمود : س ۹۳ ی ۴ **و لسوف یعطیك ربّك فترضی** چگونه ممکن است که آن بزرگوار راضی شود یکی از امّت وی در دوزخ باشد وچگونه مسرور نشود زمانیکه‌امّت او داخل در بهشت میشوند ؟ مگر نه درجواب این خطاب عرض‌کرد ، (اذا لا ارضی و واحد من امّتی فی‌النّار) یعنی راضی نشوم مادام‌که یکی از امّت من در دوزخ باشد ، پس امکان ندارد که شادی ومسرّت شیطان ترجیح داده شود بشادی ومسرّت پیغمبراکرم درحالیکه این پیمان محکم باو بسته شده‌است.

خواجه عبدالله انصاری‌گوید : خدایا ما در دنیا گناه میکردیم حبیب تو محمد ﷺ افسرده واندوهگین میشد ودشمن تو ابلیس خوشحال ومسرور میگردید خدایا فردای قیامت اگرعقوبت کنی باز دوست تو اندوهگین ودشمن تو شاد میشود ، الهی دوشادی بدشمن خود مده ودو اندوه بدل دوست خود منه .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها یا رؤفاً للعباد — برجلال و عزّت سوگند باد
گر کنی از من گناهم بازخواست — گویم‌اندرپاسخت یك‌حرف راست
کی کنی از رحمتت عاصی بدور — ان انا المذنب فقد انت الغفور
گر بگوئی بنده‌ای دارم لئیم — گویمت من تو خداوندی کریم
گر مرا داخل کنی در سوز نار — برخروج خود برم لمّی بکار
برکشم فریادی از سوز نهان — شعلهٔ آتش کنم خاموش از آن
جمله گویم مطلبی با اهل نار — که در اینجا آمدم برامر یار
در محبّت پا بجا باشم چنین — گر مرا سوزی بعشق آتشین
گر شماتت‌کردنم گویم که دوست — هرعمل برمن بجا آرد نکوست
باز دارم یك سؤالی از حبیب — که به نیکویان اگر باشی مجیب
پا اگر اهل وفا داری گرام — پا به بندی باب رحمت برلئام

پس بنزد کی برد عاصی پنـاه — در کجا آرد فرو بار گناه
یا کجـا جوید کسی فریاد رس — جز پنـا گیرد بدرگاه تو بس
این بُوَد دل گرمی من بعد از این — کـه مرا بخشی بعفو خود یقین
چون اگر در دوزخم سازی مقام — دشمنت خورسند ازآن گردد تمام
لیك گر جایم دهی خلد برین — میشود پیغمبـرت مسرور از این
الحق انصاف آور از این گفتگو — کـه مسرّت برکدام آید نکو
شادی ابلیس نزدت بهتـر است — یا کـه اولیٰ شادی پیغمبر است



اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسئَلُكَ اَن تَملأَ قَلبی حُبّاً لَكَ وَخَشیَةً مِنكَ وَتَصدیقاً بِكِتابِكَ وَ اِیمانـاً بِكَ وَ فَرَقاً مِنكَ وَ شَوقاً اِلَیكَ ، یاذَاالجَلالِ وَ الاِكرامِ حَبِّب اِلَیَّ لِقائَكَ وَاجعَل لی فی لِقائِكَ الـرّاحَةَ وَ الفَـرَجَ وَالكَرامَةَ .

خدایا ازتو خواهانم‌که پرکنی دلم را از دوستی خودت ، وقرار دهی ترس خود را درآن ، وتصدیق بکتابت (کـه قرآن است) وایمان وخوف واشتیاق بدرگاهت را در دلم جایگزین فرمائی .

ای صاحب جلال و اکرام ، مرا دوستدار لقای خودکن ، و دوست دار لقای مرا ، ومقررکن برایم درلقایت ، آسایش وگشایش واحترام .

امام علیه السلام باز زمزمهٔ عشق را سر داده است

بعد ازآنکه امام علیه السلام شاهکار بیان حود را بکار برد ، باز دم از دوستی ومحبّت زده وباصطلاح پای عشق را بمیان‌کشیده است ، وچنین ازخدایتعالی تقاضا دارد که کانون عشق ومحبّت او (خانه دلش را) مملو ازدوستی و محبّت خود کند !! یعنی اشاره‌براین میفرماید که ای خدا ، فضای وسیع بی‌انتهای دلم را چنان لبریز ازمحبّت خودکن‌که جای چیزدیگر درآن باقی‌نماند ، واین محبّت را توأم باترس انقطاع ازآن وآمیخته با ایمان وگواهی بکتابت قرآن مجید قرار ده .

ونیزاین دوستی را طوری در دلم جایگزین فرماکه شوق مرا بسوی تقرّب وایصال برحمت پای برجا داشته وبیم نومیدی را برطرف نماید .

سپس از آنجا کـه میخواهد تقاضای مهمّی را عرضه بدارد ، با ایراد نام جلاله (یاذاالجلال والاکرام) که نزد بعضی این نام اشاره باسم اعظم است درخواست خود را چنین دنبال کرده واشتیاق خود را بلقاء پروردگار اظهار کرده است و عرض میکند : کـه ای خدای بزرگوار مرا محبوب لقای خود قرار ده ، ودوست دار ملاقات مرا ، ودرلقای خود آسایش وکرامت برایم مقرّر فرما .

معنی لقاءالله چیست؟

در باب لقاء الله مطالبی بسیار است ، و لقاء را معانی مختلف کرده‌اندکه معنای رواج ومصطلح آن رؤیت ودیدارو‌ملاقات است ولکن در اینجـا بنـابرارتبـاط بیان امام علیه السلام بآیات مربوطه قرآنی این معنا را نبخشیده و بهیچوجه صحیح نیست حمل معنا را برؤیت کـردن از آنجهت‌کـه رؤیت و ملاقات باپروردگار غیرقابل امکان است ، گـرچه عرفا را دراین باب‌کلامی وسیع است و در باب مراتب شهود وفناء فی‌الله در شرح لقاء الله مطالبی بسیار آورده‌اند ولی چون اکنون مجالی برای این بحث‌ازنظرایشان نیست ، لذا اکتفا میکنیم بمختصری ازشرح بیان الهی دراین موضوع تامعنای‌کلام امام علیه السلام بخوبی ظاهر گردد .

معنای لقاء اللّه از نظر قرآن مجید

درتفسیر گازر درذیل آیه شریفه س ۶ ی ۳۱ **قد خسرالّذین کذّبوا بلقاءاللّه...** چنین آورده است : بدرستیکه زیان کردند آنان کـه ثواب وعقاب خدای را بدروغ داشتند ، لقا و ملاقات برخدای روا نباشد از آنکـه ملاقات برحقیقت مقابلـه باشد یامقاربه ، پس هرکجا لقا باشد اورا ، مراداز‌آن لقاء ثواب خدای بود ، چنانکه گفت س ۱۸ ی ۱۱۰ **فمن‌کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملا صالحاً...** یعنی پس هرکس که امید ثواب خدای میدارد ، گوعمل صالح‌کن ودرعبادت خدای خودکسی را شریك مگردان ، ویاآنکه منظور ازلقاء ملاقات باعذاب او باشد ، قوله تعالی : س ۹ ی ۷۷

فاعقبهم نفاقاً فی قلوبهم الی یوم یلقونه.... یعنی پس پیرو ایشان گردانید نفاقی را در دلهای ایشان تا روزیکه بدو رسند .... و این در حق کافران است ، وکافران را باتفاق لقاء نبود وملاقات ایشان باعذاب است.

ودرحدیث نبوی است «**لقی‌الله و لا وجه له عنده**» و قوله ، ﷺ : **من احبّ لقاء الله احبّ‌الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره‌الله لقاءه** ، معنی‌آنست که هرکه خواهد با جوار حق ورحمت خدای رود خدای خواهد که او را باجوار رحمت برد وهر که این بخود نخواهد خدای باو نخواهد ، بآن معنی کـه چون راه نسپرده باشد ازایمان ورحمت خدای وطاعت اوسبحانه‌کاره باشد ثواب اورا ، پس‌محال است دراین خبرحمل کـردن برؤیت ، برای آنکه (احبّ‌الله لقاءه و کره‌الله لقاءه) از این طرف محمول نتوان بودن برؤیت ، پس معلوم شد کـه مراد به (لقاء) خروج است باسرای آخرت آنجا که حکم خدای را باشد .

وبیان امام ﷺ بی ارتباط باین حدیث نبوی نیست ، که عرض میکند : حبّب الیّ لقائك و احبب لقائی) .

دلیل دیگر براینکه منظور از (لقاء) از نظر قرآن وبیان امام علیه‌السلام ، دیدار نیست !

درسوره الرّوم آیه ۷ میفرماید : **وانّ کثیراً من‌النّاس بلقاء ربّهم لکافرون**

بعد از آنکه ازطرف پروردگار عالم خطاب عمومی صادر میشود ، براینکه ، آیا این بندگان در نفسهای خود تفکّر نمیکنند تاعالم شوند کـه نیافرید خدای‌آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست ، مگر بحق و غرض صحیح ، وپایان آن همه معدوم میشوند ، سپس میفرماید بدرستی‌که بسیاری از مردم برسیدن بجزای پروردگار خود که آن نزد انقضای اجل مسمی است (یاقیام قیامت) منکرونا گرویدگانند .

استاد محترم جناب حاج میرزا ابوالحسن شعرائی در پاورقی تفسیر منهج در ذیل این آیه شریفه آورده : عالم آخرت عالم لقاء پروردگار است چون دردنیـا مردم در وجود حقّ شك دارند ودرآن عالم بالضّروره بوجود او یقین کنند ، گوئی اورا ملاقات

کرده‌اند واگر لقاء پروردگار نباشد خلقت عبث است .

نگارنده گوید : ازاین آیه شریفه مفهوم بیان آقای شعرائی حاصل میشود که خدایتعالی میفرماید : **الا انّهم فی مریة من لقاءِ ربّهم الا انّه بکلّ شیء محیط** یعنی آگاه باشیدکه گروه ناگرویدگان درشك وریب هستند از رسیدن بثواب وعقاب پروردگار خود در روز جزا وآگاه باشیدکه اوسبحانه بهمه چیز احاطه‌کامل داشته وهیچ چیز از او پنهان وپوشیده نیست .

درتفسیرمنهج آورده ،که نمیتوان گفت لقاءالله مراد ازرؤیت باشد چون‌آن ممتنع است چنانکه ادّله عقلیه وسمعیه شاهد این معنی است .

ودر کتب‌کلامیه مبرهن شده واجماع اهل بیت نیز براین است‌که رؤیت خدایتعالی ممتنع است.

درانوار گفته : که لقاء الله بمعنی (لقاء بعث‌الله) وآنچه تابع آنست از ثواب وغیر آن ازاحوال قیامت ، همچنانکه خدایتعالی درجائی بعد ازآنکه تفسیل بیان آیات خود میکند میفرماید : **لعلّکم بلقاءِ ربّکم توقنون** یعنی شاید شما برسیدن بجزای پروردگار خود یقین آرید .

آنهائی که امید بلقاء پروردگار را ندارند
زودباشد که‌نتیجه اعتقاد خود را دریابند

سوره یونس آیه ۷ : **انَّالّذین لایرجون لقاءَناورضوابالحیوةالدّنیاواطمأنّوا بها والّذین هم عن آیاتنا غافلون** ، آنانکه امید ندارند بثواب وعقاب ما ، یعنی آنانکه منکر آخرتندکه محل مجازات عمل است و خشنود شدند بزندگانی دنیا وپسندیدند آنرا وآرام گرفتند بدان ، یعنی همّت خود را برلذّات محسوسه وزخارف فانیه مقصور گردانیدند و از نعیم حیاتی و لذّات جاودانی غافل شدند آنان از آیات دلائل صنع ما غافل وبی‌خبرند ، پس‌این گروه ، س ۱۰ ی ۱۱ **فنذر الّذین لایرجون لقائنا فی طغیانهم یعمهون :** وامیگذاریم‌آنهارا دربیراهی‌خودشان ، یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا درضلالت تاسرگردان باشند .

وهمچنین درآیه ۵ ازسوره العنکبوت است که میفرماید : **من کان یرجو القاء اللّه فانَّ اجل اللّه لآت .....** اشاره براینکه هر کس امید میدارد لقای خدا را ، یعنی رسیدن بثواب پس باید مبادرت کند بطاعت قبل از رسیدن اجل او ، چون مدتی که خدایتعالی مقرّر کرده برای لقای ثواب ویا عقاب هرآینه آینده است (وآنچه که لامحاله آینده باشد نزدیك وقریب است).

وآیات بسیار دیگری درباب لقاء الله درقرآن مجید است که همه حاکی ازوصول بجزای اوسبحانه است .

رؤیت و ملاقات با پروردگار بهیچوجه میسر نیست

داستانی ازقرآن ـ این داستان ازموسی علیه السلام است ودر بعضی از تفاسیر چنین آورده اند: که باهفتاد نفر از اخیار قوم خود در میقاتگاهی آمدند و خدایتعالی کلام خود را برموسی علیه السلام شنوانید ، درآن هنگام چون از مناجات فارغ شد ، قوم او در حالی که در خارج از حجاب میقاتگاه ایستاده بودند گفتند ای موسی ما هم همهمه ای می‌شنیدیم ، نمیدانیم که کلام مخلوق بود یاخدا ، ما باز نگردیم وتصدیق نکنیم تاآنکه اورا بچشم به بینیم (بیان قول ایشان است : فقالوا ارنا الله جهرة) پس موسی علیه السلام بزبان قوم خود گفت : س ۷ ی ۱۴۳ **قال ربّ ارنی انظر الیك** ، ای پروردگار بنما بمن ذات خود را تانظر کنم بسوی تو .

(چنین گویندکه این تقاضا در حالی بود که او علیه السلام عالم بود براینکه این سئوال محال است بلکه از نظرآزمایش قوم خود بود) پس در جواب او حقتعالی فرمود: (لن ترینی) هرگز نتوانی دید مرا؛ ودر این جواب تعلیق وقوع رؤیت رامحال گردانید وفرمود ولکن نظر کن بسوی کوه (کوه زبیر که بلند ترین کوه بود) پس چون درآن نظرافکند و پرتوی از نور پروردگار برآن تجلّی نمود ،کوه با آن عظمت خورد وریزریز شد وموسی علیه السلام بیهوش بیفتاد، و چون بهوش آمد از حقتعالی معذرت خواست ازاینکه جرأت این سئوال را کرده و گفت من اولین ایمان‌آورنده‌ای هستم براینکه هیچ احدی تورا نتواند دید !!

پس دراینجا عملا باثبات رسیدکه رؤیت خدایتعالی محال است، استعمال نفی ابد در (لن ترینی) چنین میرساندکه حتی پیغمبرخدا هم هرگز نه در دنیا و نه درآخرت خدا را نخواهد دید: و ازآنطرف درقرآن مجید صریحاً رؤیت خداوند باچشم نفی شده، و درآیه ۱۰۳ از سوره انعام میفرماید : **لاتدرکه الابصاروهویدرك الابصار وهواللّطیف الخبیر** یعنی درنمی یابد اورا دید هاو اودرمی یابد دیده هاراواوست لطف‌کننده ونیکوکار ببندگان ، و باریك بین و آگاه باسرار همهٔ چیزها .

بنابراین خدایتعالی باچشم ظاهردیده نشده وبرای شناسائی او باید چشم باطن را گشود، همچنانکه، سیدالعارفین اشاره فرمود: چگونه خدائی را پرستش میکنم که او را ندیده باشم ! !

در بیان فقرات مورد شرح

باز از محبوب خود خواهم مراد — که کند مملو دلم را از وداد
پر کند کانون قلبم را ز مهر — تا رسانم عشق خود را بر سپهر
همچنان محکم کند ایمان من — تا شود ثابت درآن پیمان من
خائفم دارد زخوف انقطاع — تا نپیچم سر ز فرمان مطاع
بز کتابش گیردم دل را گواه — تا نگهدارد مرا اندر پناه
باورم دارد ز قرآن مجید — که بود یکتا خداوند وحید
آن یگانه منعم و صاحب جلال — آنکه دیدارش نهان اندرجمال
خواهم از او دوستی را در لقاء — چون رسم منزلگه دار بقاء
دوستت دارد وصل من را برنعیم — تا بگیرم در لقا اجری عظیم
بر گشاید باب رحمت را چنان — تا حیاتی برگزینم جاودان

اَللّٰهُمَّ اَلحِقنی بِصالِحِ مَن مَضی واجعَلنی مِن صالِحِ مَن بَقِی و خُذبی سَبیلَ الصّالِحینَ واَعنّی عَلی نَفسی بِما تُعینُ بِهِ الصّالِحینَ عَلی اَنفُسِهِم، و اختِم عَمَلی بِاَحسَنِهِ واجعَل ثَوابی مِنهُ الجَنَّةَ بِرَحمَتِكَ (۱) و اَعنّی عَلی صالِحِ ما اَعطَیتَنی و ثَبِّتنی یارَبِّ و لا تَردَّنی فی سوءِ استَنقَذتَنی مِنهُ یارَبَّ العالَمینَ .

خدایا برسان مرا به نیکوکاران و شایستگان از گذشتگان ، و قرار ده مرا از نیکوکاران و شایستگانی که باقی مانده‌اند ، یعنی بگذشتگان صالح مرا ملحق فرما ودر زمره شایستگانی که بجای هستند برقرار دار .

وبگیرمرا درطریق صالحین، یعنی وبراه شایستگان ونیکوکاران مرا راهنمائی‌فرما و یاری کن مرا برنفس خود بدانچه یاری دهی بدان شایستگان و صالحین را ، وعاقبت‌کارم را بخیرکن وعملم را به بهترین وجهی بپایان رسان ، (معنای این جمله قریب بمضمون جمله‌ایست که عرض‌کرد « واختم لی بخیر» وشرح‌آن گذشت) .

وبرحمت ومهربانی خود بهشت را پاداش کردارم قرار ده .

ویاری‌کن مرا به‌نیکوچیزهائی که برمن عطا فرمودی (این معنای عبارتیست که

(۱) دربعضی نسخ (یاارحم الراحمین) اضافه‌کرده

قبلا مضمون آنرا بروجه دیگرعرض کرده که : ولا تسلبنی صالح ما انعمت به علیّ) وبرشایستگی پایدار وبرجایم بدار ، و باز مگردان برمن آن بدیها را که مرا از آنها رهانیدی ، ای پروردگار عالمیان .

(صالح من مضیٰ) و (صالح من بقی) کیست ؟

امام علیه السلام درپنج مورد ازفقرات بالا تقاضای الحاق وپیوستن بصالح وصالحین راکرده وخواستار شده است که درعداد سلك آنهـا درآید ، ولی در دومورد اول اشاره بمفرد وبلکه درمعنی اشاره بفرد خاص کرده ودرعبارات آن کلمه را بحالت جمع درآورده است.

وهیچ شکی نیست ازاینکه درفقره اول که عرض میکند (الحقنی بصالح من مضی) نظرمبارك آنحضرت الحاق بجد بزرگوارش بوده ، ازآنجهت که ازاول خلقت تازمان او علیه السلام هیچکس صالحتروشایسته ترازآن بزرگوار بدنیا نیامده بوده ، واولیٰ هم چنین است که هرچه را ازخدای طلب کنند از بهترین چیزی باشد کـه شایسته طلب کردن است ، همچنانکه دراوراق همین کتاب گذشت که همین حضرت صراحتاً عرض کرده : والحقنی باولیائك الصّالحین محمّد وآله الابرار ..... ودراینجا باز بمنظوری الحاق خود را بآن بزرگوار خواستار شده وتقاضای حشرومصاحبت خود را در رستاخیز بااو کرده است .

وامّا در فقره دوم که عرض میکند (واجعلنی من صالح من بقی) نگارنـده را در این معنا تعبـیریست که از نظرخود هیچ شکی برای ایراد آن ندارد، ولی با کمال احتیاط آنرا اظهار داشته و میگوید : کـه کسی صالحترو نیکو تراز فرزندان خـود آنجناب نیست که یکی پس از دیگری (صالح من بقی) باشند چون هیچگاه امام علیه السلام **تمنّای مقامی پائین تراز مقام شخصیت وامامت خود را نخواهدکرد، و چگونه ممکن است کـه در هرزمان کسی صالحتراز حجة خدا باشد کـه امام بخواهـد تمنّای مقام** شایستگی او و یا آرزوی اجرو پاداش ثواب او را داشته باشد، پس بلاشك منظور آن بزرگوارو توجه او بمقام فرزندان خود بوده است

ولی آنچه که از فحوای بیان امام علیه السلام برمی‌آید آنست کـه شایـد نظر مخصوص

آن بزرگوار بوجود حضرت حجّة الله ولیّ عصر امام زمان عجّل الله تعالی فرجه بوده که او ﷺ (بقیّة الله) است وحضرت سجاد ﷺ در این جمله کوتاه تصریح خاتمیّت مقام امامت کرده وبا ایماء واشاره رسانیده است که تازمان مقرّر وجود یکفرد صالح در دنیا برقرار، ودنیا از وجود حجّت؛ ویا صالح خالی نخواهد ماند.

و شاهد این بیان در اثبات (صالح من بقی) همان فقرات دعای ندبه است که میفرماید : **این ابناء الحسین صالح بعد صالح** کجایند فرزندان حسین ﷺ یکی پس از دیگری صالح ونیکوکار؛ **واین بقیّة الله الّتی لاتخلوا من العترة الهادیة** کجاست آن بقیت الله که بیرون از خاندان عترت طاهره نیست، یعنی کجاست آن یکتا صالح نیکوکار که از خاندان نبوّت باقی میماند و عَلَم هدایت راتا زمان مقرّر بامرخدایتعالی بردوش میگذارد ! !

پس بعید نیست که منظور از جمله (واجعلنی من صالح من بقی) معرّفی این بزرگوار بوده وتمنای امام برای درآمدن در سلك او ﷺ باشد، یعنی بطور کلّی توقع امام حضرت سجّاد ﷺ براینست که در قیامت باجمیع صلحا از اولین تاآخرین محشور شده و از مزایای آنچه که همه ایشان در امر ثواب برخور دارند او هم بهره مند باشد.

امام (ع) درطریق سیر وسلوك الی‌الله رویه صالحین را خواستارشده است

امام ﷺ پس ازتقاضای الحاق بصالحین گذشته وتمنّای درآمدن درسلك صالحین آینده، سپس عرض میکند : (وخذبی سبیل الصالحین) مرا برسبیل و رویه صالحین و براه شایستگان بازدار؛ ونیز تقاضای خود را چنین دنبال میکند :که مرا یاری کن در مبارزه بانفس خود بآنچه یاری کردی بندگان صالح خود را.

دراینجا موضوعی پیش می‌آید که ازنظرقرآن مطالبی یادآور شده؛ وگفته شود: آنچه راکه مسلّم است خدایتعالی در قرآن مجید بیشتر بانبیاء علیهم السلام اطلاق صالحین نموده ودرمورد بعضی چنین میفرماید : که مابلطف خودایشانرا هدایت کردیم

تادرصلاح بحد کمال رسند وتوفیق دادیم بصلاحیت ونیکوکاری درکسب اخلاق حسنه و دفع اوصاف ذمیمه تاآنکه بجهت آن صلاحیت نبوّت و اهلیّت رسالت پیدا کنند ؛ همچنانکه درسوره انبیاء، خطاب بحضرت ختمی مرتبت کرده و میفرماید : و یاد کن ای محمد ﷺ داستان اسمعیل وادریس وذاالکفل را درصبرو ثباتی که بایشان عطا کردیم وبربلیّت بآنها ثبات قدم دادیم واقتدا بایشان نمای‌که مادرآوردیم ایشانرا در رحمت خود بدرستیکه آنها از ستودگان و شایستگانند ، قوله تعالی : **وادخلناهم فی رحمتنا انّهم من الصّالحین**

پس تقاضای امام هم ﷺ براین است که در سلك و سلوك انبیا قرار گرفته و همچنانکه ایشان مورد لطف پروردگاری قرار گرفتند وسرانجام در رحمت واسعه او داخل شدند او هم از این مزایا برخوردار باشد.

نام بسیاری از انبیا را خدایتعالی در عداد صالحین ، مخصوص گردانیده است

درسوره انعام آیه ۸۶ میفرماید : وزکرّیا ویحیی وعیسی والیاس کل من الصّالحین وقبل از این آیه شریفه نام انبیاء دیگررا از جمله اسحق و یعقوب ونوح و داود و سلیمان وایوب ویوسف وموسی وهارون را علیهم السلام ذکرفرموده وعطف باین آیه داده‌که میفرماید: همه پیمبران نامبرده ازصالحین وشایستگان بودند؛ وباوجوداینکه خدایتعالی این گروه را جزء صالحین بشمار در آورده **معذلك** بعضی از آنها بیانی دارندکه از خدایتعالی تمنّا میکردند در زمره صالحین قرار گیرند و مفتخر بمراتب ایشان شوند همچنانکه در داستان سلیمان ﷺ است ؛ که پس از تقاضای الهام سپاسگزاری عرض‌کرد:س ۲۷ ی ۱۹ **وان اعمل صالحاً ترضیه وادخلنی برحمتك فی عبادك الصّالحین**،اشاره براینکه :ودیگرملهم سازمراوبرسبیل دوام توفیق‌بخش براینکه‌کردار شایسته کنم آن کرداری که مورد پسند توباشد، یعنی اعمالیکه مورد رضای تو باشد لازم حال من گردان و از من منفك مساز و درآور مرا ببخشایش خود در میان بندگان ستوده تادر عداد وسلك ایشان در بهشت جاودان قرار گیرم .

وازهمین جهت است که امام ﷺ در تعلیمات عالیه خود ازمنویات انبیا (ع) پیروی کرده است .

این نکته را هم باید توجه داشت که قرآن مجید اهل ایمانرا بسیار توصیه باعمال صالح و نیکوکرده است وتحقیقاً هرکس که ایمان داشته و مبادرت باعمال صالح نماید در زمره صالحین قرار خواهد گرفت وهمانطور که خدایتعالی وعده فرموده است مقام صالحین و نیکوکارانرا در رحمت واسعه خود قرار داده و در بهشت جاودان مستقر خواهد کرد .

اینست که امام ﷺ دراین معنی پافشاری زیادی کرده و تعلیماتی داده است که اهل ایمان برای صالح شدن خود را آماده سازند .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها حشر من کن در قیام — بر رسول و برنبی و برامام
ملحقم کن برگروه صالحین — داخلم کن روضه خلد برین
آنچه از نیکان گذشتند از جهان — هرکه باشد برحیاتم همزمان
آنکه می‌آید بدنیا بعد از این — آنکه برشایستگان باشد قرین
آنکه از خوبان بود باقی بدهر — آنکه را در پرده گفتم یا بجهر
جمله باشم نزد آنها همنشین — تا بگیرم هریکی برخود معین
پس مرا در زمره ایشان بدار — تا بباغ جنّتت گیرم قرار
همچنین دورم بدار از هالکین — تا روش گیرم بسلك سالکین
اجر من کن برثوابت پایدار — تا شوم برسوی جنّت رهسپار
سلب انعامت مگردان از وفا — که سزا نبود پس از مهرت جفا
کار من را برنکوئی کن بخیر — چون براین ، من رونگردانم بغیر
آنچنان یاری کنم برنفس خویش — که به نیکان کرده‌ای بردین و کیش
زان بدیها که زمن کردی رها — باز بردوشم منه بربارها

اللّٰهُمَّ انّي اسئلك ايماناً لا اجل لـه دون لقائك احيـني مـا احييتني عليه و توفّني اذا توفيتني عليه و ابعثني اذا بعثتنيعليه وابـرء قلبي من الرّيـاء والشّكّ والسّمعة فيدينك حتّى يكون عملي خالصاً لك .

خدایا ازتو درخواست میکنم ایمانی را که فنا ناپذیرباشد تازمانیکه برسم بلقای تو(یعنی ایمانی ثابت ومستقر درمرحله یقین که تا هنگام رسیدن بپاداش اعمال از من جدا نشود) .

زنده بدار مرا برآن ایمان تازمانیکه زنده هستم ، وبمیران مرا درحالیکه باهمان ایمان باشم (یعنی باایمان ازدنیا بروم) و برانگیزان مرا هنگام برانگیختن از گور برهمان ایمان .

وپاك دار دلمرا ازخودبینی وتردید وستایش جوئیدردینت ، یعنی ایمانم را چنان ثابت وپایدار بدار که درانجام طاعت وعبادت دلم ازآلایش شك وریا و تردید وتظاهر بیزار باشد ، تاآنکه کردارم ازبرای تقرّب بتو پاك وپاکیزه وخالص بوده وتنها برای خشنودی تو باشد .

امام علیه‌السلام خواستار ایمانی پایدار ومستقرشده تا درملاقات به پاداش اعمال عرضه نماید

امام علیه‌السلام باز رشته کلامرا به‌ثبات ایمان کشانیده ،که قبلا مطالبی به‌تفصیل در باب ایمان در صفحه ۳۶۲ گذشت ولکن در اینجا چنین اشاره میفرماید : کـه خدایا ازتو

ایمانی میخواهم که مرتبه آن بحدّ کمال یقین باشد وهیچ شکی در آن راه نیابد (همچنان کـه درجای دیگرهم عرض میکند خدایا از تو ایمانی میخواهم کـه دلم درمباشرت آن باشد) و شکی در آن رخنه ننماید ، که شاید این بیان اشاره بقول حقتعالی باشد که فرمود **(ولا تکونن من الممترین)** یعنی در ایمان بحق شك کننده نباشید، ودر کلمات قصار امیرالمؤمنین علیه السلام است که فرمود (الشّك تفسد الیقین) شك سبب هلاکت وفساد یقین است .

پس حضرت سجّاد در این فقرات چنین خواستار است کـه ایمان او خالی از شك وتردید بوده و ثابت و پایدار باشد وتاهنگام ایصال بلقاء الله از او سلب نشده و زوالی برآن راه نیابد (یعنی تازمان رسیدن بجزای اعمال کـه هنگامه رستاخیز است این ایمان پابرجا بوده تادرملاقات بپاداش اعمال عرضه نماید) ودر باب لقاء الله درصفحه۵۹۳ مطالبی بتفصیل گذشت .

سپس امام علیه السلام برای تأکید ثبات درایمان چنین تقاضا دارد که در طاعات دلش از شوب ریا وتردید وتظاهر پاك وخالی باشد تاکردارش خالص وفقط ازبرای رضای خدا باشد (ودرباب ریا مطالبی بتفصیل ازنظرقرآن در صفحه۵۳۶ گذشت) ولکن موضوعی که دراین فقرات ازدعا شایان اهمیّت است ، همانا خلوص درعمل است کـه باید از نظرقرآن مورد بحث قرار گرفته تامعنی واقعی ازبیان امام حاصل گردد .

اخلاص چیست ؟

اخلاص بجای آوردن اعمال است فقط بقصد قربت خالص کـه هیچ نظری غیرازخدا درآن نباشد و چنانچه هر کرداری توأم باریا ویا برای حصول قدر ومنزلت درنزد مردم باشد آن ازدرجه اخلاص خارج است وآفاتیکه سرچشمه اخلاص را گرفته میسازد بسیار است ، بعضی درنهایت وضوح کـه کاملا ریای آن ظاهراست ، مانندتزویر، کبر ، عجب ،تظاهر، وتصنّع و غیره ، وبعضی حالت خفائی داردکه اغلب خود عامل هم متوجه ریای آن نیست وچه بسا بگمان خود هم نیکوترین اعمال را انجام داده ، و شاید قول حقتعالی شاهد این بیان باشد کـه میفـرماید : س ۱۸ ی ۱۰۴ **قل هل ننبّئکم بالاخسرین اعمالا، الّذین ضلّ سعیهم**

فی الحیٰوة الدّنیا وهم یحسبون انّهم یحسنون صنعا بگو آیا خبر کنم شما را به زیانکارترین مردمان از روی کردارها ، آنها کسانی هستندکه گم شد وضایع گشت سعی و کوشش آنها بعملهای نیکو نما ، در زندگانی دنیا وایشان میپندارند که کار نیکومیکنند ، (وحال آنکه عمل آنها زیانکارترین اعمال است) ازآن جهت که چون عمل بریا وسمعه وغیر خالص انجام گیرد گذشته از اینکه نتیجه مثبت نداشته بلکه گاهی مورد مؤاخذه وعقاب است .

وآن چنانست که مثلاکسی اذان بگوید یا قرآن بآواز بلند بخواند درحالیکه میداند درهمسایگی او بیماری بستری‌است ومعلوم است که عمل او برای بیمار ناراحت کننده است یاآنکه بخواهد عمل حج را بجای آورد بمنظوراینکه برای خود کسب افتخاری حاصل‌کند، یاعمل خیری بجای آورد وازآن عمل مغرورشود، وهکذااعمال دیگرکه نیّات را مشوب وآلوده میگرداند.

پس اینکه امام علیه السلام اشاره میفرماید : که‌خدایا اعمال مرا خالی ازشك وریاوسمعه قرارده تا آنکه (حتّی یکون عملی خالصاً لك) کردارم فقط خالص ازبرای توباشد این تعلیماتی بسیارعالی است که‌اهل ایمان درعبادات خود توجه‌کاملی داشته‌وزیرکی وکاردانی وافری بخرج دهند؛تامبادا درمرحله (اخسرین اعمال) قرار گیرند، والبته آنها که بمرتبه اخلاص رسیده باشند نزد خدایتعالی مقامی رفیع وارجمند داشته و طریقی ازمنازل راه دین را پیموده‌اندکه سرانجام بمرتبه عظمی فایزخواهند گردید؛و کسی را که مرتبه اخلاص دادند همه چیزرا باودادند.

خدایتعالی
مقرر فرموده است که اورا ازروی اخلاص پرستش کنند

سوره البینة آیه: ۴ **وما امروا الاّ لیعبدوا اللّه مخلصین له الدّین** ... یعنی و مأمورنشدند (اهل کتاب) مگربجهت آنکه پرستش کنند خدایرا درحالیکه پاك ـ کنندگان باشند برای خداکیش خودرا (ازآنچه درخوراخلاص نیست) چون امر خدایتعالی برای پرستش اوسبحانه فقط برطریق خلوص است.

وهمچنین درجـای دیگـر میفرماید: س ۳۹ ی ۲ **فاعبدالله مخلصاً لـهالدّین ، الا للّه الدّین الخالص ...** پس پرستش کن خدایرا خالص وپاك‌کننده ازبرای اودین را ، یعنی طاعت خود را ازشرك جلی وشرك خفی وریا دور دار ، و بدان و آگاه باش کـه طاعت او باید خالص باشد ازشوب ریا ولوث شرك (زیرا کـه او منفرد است در الوهیّت ویکتاست‌در رتبه ربوبیّت .)

عمل باخلاص ولو اینکه موقت باشد نتیجه بخش است !

بسیاری ازمردمند که باوجود بی‌اعتقادی بمبدأ و معاد گاهی دراثر ابتلاء و سختی و فشار روزگار توجه بحقیقتی پیدا میکنند و بدون توجه، توسل بعالمی ناپیداجسته وخالصانه ازآن عالم استمداد میطلبند وچه بسا هم بمراد خویش نائل‌آیند .

داستان غریقی بت پرست را شنیدم‌کـه از او پرسیدند چگونه از امواج سهمگین نجات یافتی ؟ گفت : هرچقدر در گرداب‌اضطراب با بُت متوسل‌شدم اثری نیافتم تاآن هنگام که چیزی بهلاکتم باقی نمانده بود ، ناگهان متوجه عالمی غیر از بت پرستی شده ودانستم‌کـه قدرتی مافوق همه قدرتهـا برعالم حکمفرماست بی درنگ در حال خلوص متوجه آن قدرت شدم ، وهمان قدرت مرا نجات داد .

باو گفتند : (پس همان قدرت‌که تو باخلاص برآن روی آوردی خداست !!).

درقرآن مجید هم در داستان کفّاراست‌که خدایتعالی‌ازحال‌آنها چنین خبرمیدهد، و میفـرماید : س ۲۹ ی ۵۶ **فاذا رکبوا فی الفلك دعوا اللّه مخلصین له الدّین فلمّا نجّیهم الی‌البرّ اذا هم یشرکون** . کـه چون اهل شرك بر کشتی سوار شوند و درگـرداب اضطراب افتند وازهلاکت خائف شوند ، و خدای را از روی اخلاص بخوانند ، یعنی پاك ومنزه دانند اورا وبجزاوپناه برکسی نگیرند ، خدایتعالی‌آنهارا نجات خواهد داد ، و چون از دریـا بخشکی بازگـردند دوباره بعادت دیرین خود بازگردند وهمچنان شرك آرند .

پس عمل باخلاص ولو اینکه موقت باشد نتیجه بخش بوده همچنانکه این گـروه

تازمانی از شرّ هلاکت رهائی یافتند .

آنکه را عمل خالص نباشد ازشرّابلیس درامان نیست !!

اگرکسی را مرتبه اخلاص نباشد ازهمه چیز گذشته باید بداند کـه ازشرّ شیطان رجیم رهائی نتواند یافت چه آن مردود لعین بعزّت ربّ العالمین سوگند یاد کرده که همه بندگانرا گمراه سازد ، مگر اهل اخلاص ، چنانکه بیان قول آن پلید است که قرآن مجید متذکّرشده وگفته است : س ۳۸ ی ۸۲ **قال فبعزّتك لاغوینّهم اجمعین الّا عبادك منهم المخلصین** ، گفت پس بعزّتت سوگندهرآینه گمراه سازم فرزندان آدم را مگر بندگان تو ازایشان که خود را خالص وپاکیزه گردانند .

چند روایت درباب اخلاص از تفاسیر

حذیفه یمانی ؛ روایت کند ،که ازپیغمبرخدا ﷺ پرسیدم که اخلاص چیست ؟ فرمود : از جبرئیل ؑ سؤال کردم ، گفت من از حضرت ربّ العزّت پرسیدم فرمود : اخلاص سرّیست از سرهای من آنرا بودیعه نهم دردل آنکس که دوست داشته باشم ازبندگان خود

ابوادریس خولانی ؛ ازحضرت رسالت ﷺ نقل کرد :که هرحقّی را حقیقتی است وبنده بحقیقت اخلاص نرسد تاآنکه دوست نداشته باشد که مردم اورا برآن کاری که برای خدا میکند مدح او نمایند . بعضی گفته‌اند که اخلاص آنست که اعمال بندگان درظاهروباطن مساوی یکدیگر باشد .

یکی ازمفسّرین گفته است که اخلاص استتاراست ازخلائق وجمعی دیگر گفته‌اند که اخلاص کتمان حسنات است مانند کتمان سیّئات .

خلاصه آنکه از بیان امام ؑ ومصادیق آیات قرآنی چنین برمی‌آیـد که قبولی اعمال منوط برخالص بودن آنست وعملی که ازاخلاص خالی باشد درنزد پروردگار اعتباری ندارد.

در بیان فقرات مورد شرح

از تو خواهم ای خدا ایمان پاك — تا بدان ایمان روم در زیر خاك
چون زخاك آیم برون زار و پریش — نور ایمان باشدم رهرو به پیش
پس بر آن باشم بمحشر رهسپار — نزد تو آیم بقلبی استوار
عرضه دارم عرصه محشر چنین — که مرا ایمان بود حق‌الیقین
گر مرا لطفت بُود بر این قرار — بایدم ایمان از اول پایدار
زین جهان خالص کنم کردارخویش — تا رسم در آنجهان بریار خویش
از ریا و شك کنم خود را بدور — هم نباشم نزد طاعت بر غرور
در عمل پاك آورم نیّت بکار — تا قبول افتد به نزد کردگار



اَللّٰهُمَّ اَعْطِنی بَصیرَةً فی دینِكَ وَ فَهْماً فی حُكْمِكَ وَ فِقْهاً فی عِلْمِكَ

وَكَفِّلْنی مِنْ رَحْمَتِكَ وَ وَرَعاً یَحْجُزُنی عَنْ مَعْصیَتِكَ (۱) وَبَیِّضْ وَجْهی

بِنُورِكَ وَ اجْعَلْ رَغْبَتی فیما عِنْدَكَ وَ تَوَفَّنی فی سَبیلِكَ وَ عَلی مِلَّةِ

رَسُولِكَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ .

خدایا مرا بینشی دردین خود، وفهم وادراکی درفرمان واحکام خود، وخورده‌بینی درعلم ودانش خود عطا فرمای، وشامل کن مرا دونصیب وبهره ازرحمت واسعه‌خود ، ودر تقوی وزهد (چنان مرا پرهیز گار دار) که ازنافرمانیت بازایستم، یعنی مرا برورعی‌دار که هیچگاه قصد گناه نکنم.

وسفید گردان روی مرا بروشنائی ونورخودت ، واشتیاق ورغبت مرا درآنچه نزد تواست متمایل ساز، وبمیران‌مرا درراه خود وبردین رسولت (محمد صلی الله علیه و آله) که درود خدا برروان اووخاندان گرامیش باد، یعنی بمیران مرا درحالیکه مسلمان باشم و ملحق کن مرا برنیکو کاران : س ۱۲ ر ی ۱۰۱ (توفّنی مسلماً والحقنی بالصالحین)

بصیرت دردین چیست ؟

دراین فقرات امام علیه السلام چند تقاضای مهم‌کرده که توضیح هر یك ازنظرقرآن بسیارلازم است ؛ درفقره اول عرض میکند : که خدایا مرا بینائی دردین خودت عطا فرما ؛ یعنی چشم باطنم را بحقیقت دین‌خود بگشا ؛ واین موضوع بسیارشایان اهمیت است‌که هرمکلف موظف است که چشم‌خود

(۱) دربعضی نسخ : معاصیك

را برای پیدایش طریق حق باز کرده وایمان خود را برحقیقتی استوار نماید.

قرآن مجید میگوید: آنها که بصیرت دردین دارند (یعنی آنهاکه دین حق را اختیار کردند) وآنهاکه نابینا وغافل وجاهل دردین هستند هیچگاه یکسان نیستند؛ قوله تعالی : س ۴۰ ی ۵۷ **وما یستوی الاعمیٰ والبصیر...** واصل ومنشأعدم مساوات برهمین پایه است که اگر کسی بصیرت دردین پیدا نکند وایمان بخدا نیاورد،مساوی نیست باآنکه ایمان آوردهو بینائی دردین حاصل کرده است .

حال باید دانست کهمنظورامام علیه السلام ازاینکه دراینجا عرض میکند : (اللّهم اعطنی بصیرة فی دینك) چیست ؟ وچگونه میتوان خود را بصیروبینا در دین کرد و دین کامل ومورد قبول نزد خدایتعالی کدام است .

معنای دین چیست؟ کلمه دین معانی مختلفی دارد که اصل آن بمعنای خداپرستی وایمان بیکتائی اوسبحانه است ، و همچنین دستوراتی که از طرف پروردگار عالم برای امر پرستش او توسط فرستادگان او بربندگان ابلاغ میگردد آنرا نیز دین میگویند ، یعنی هرپیغمبری که از جانب خدایتعالی مبعوث میشود هردستور وقانون یابرنامه‌ای که برای امّت‌خود بفرمان خدایتعالی تنظیم میکند آنرا دین ویاشریعت‌آن پیغمبر گویند .

واغلب دین ازنظر قرآن هم تعبیر بملة میشود : قوله تعاله **(ملّة ابیکم ابراهیم)** یعنی دین و کیش پدرتان ابراهیم .

امّا بصیرت دردین آنست که شخص تشخیص دهد پیرو کدامیك از ادیان باشد واعتقاد خود را بر کدام آئین استوار نماید که مورد قبول حقتعالی باشد .

وچون این موضوع ازمسائل تحقیقی‌است ودراینجا مجالی‌برای گسترش این بحث نیست ، لذا اکتفا میکنیم به‌بیانی‌ازقرآن مجید شاید برای خواننده عزیزکافی باشد.

دین ازنظر قرآن مجید

سوره الرّوم آیه ۲۹ میفرماید : **فاقم وجهك للدّین حنیفا ....** این آیه شریفه درظاهرخطاب بحضرت رسالت پناه است ولی در واقع روی سخن بجمیع مکلّفانست

واشاره آن براینست‌که : باید همهٔ بندگان بردین مبین اسلام ثابت قدم شوند والتفات بدین دیگری نداشته‌باشند ویابراین اشاره :که ای مکلّفان بصیرت‌پیدا کنید وبرجاده اسلام ثابت باشید و توجه کامل خود را برآن معطوف دارید ، که هرکس غیر از این طریق پیش گیرد بمقصد نخواهد رسید ، وهرکه‌طلب کند دین دیگری غیرازاسلامرا هرگز ازاو پذیرفته نخواهد شد ، کما قال الله س ۳ ی ۸۵ **ومن یبتغ غیرالاسلام دیناً فلن یقبل منه و هو فی‌الآخرة من‌الخاسرین** واو درآخرت از زیان زدگان است

واصلا بیانی محکمتر از این قول نیست‌که فرمود:س ۳ ی ۱۹ **انّ‌الدّین عندالله الاسلام ....** یعنی بدرستیکه دین نزد خدا اسلام است ، همان شریعتی که خاتم همهٔ پیغمبران محمدبن عبدالله (صلی الله علیه و آله) آورده وهرکس غیرازاین دین را پیروی کند ازاو پذیرفته نیست !!

ویا برتفسیردیگرمعنی چنین است : که دین نزد خدا تسلیم شدن در مقابل قدرت و عظمت اوسبحانه است و چون دین محمد صلی الله علیه و آله مقام تسلیم را درحدّ کمال دراحکام وطاعات دربرنامه خود آورده است .لذا ازآن جهت آنرا اسلام گفته و تمام جهانیان موظفندکه از دستوراتی پیروی کنند که از هرجهت تمام و کمال باشد و فرمان‌عقل هم غیرازاین نیست !! وتائیداین بیان است که خدایتعالی میفرماید : س ۴ ی ۱۲۵ **و من احسن دیناً ممّن اسلم‌وجهه للّه وهو محسن...** یعنی کیست نیکوتر و راه یافته‌تر از آنکه تسلیم نمودوخالص گردانیدنفس خود را ازبرای خدا واز هرجهت روی خود را متوجه‌او نمود .

پس ازاینجهت دیگرمسلّم است‌که‌نظرمبارك امام متوجه‌آیات قرآنی بوده ومنظور آن جناب ازبصیرت در دین بینائی‌کامل درجزئیات دین مبین اسلام بوده است .

تقاضای درك احکام وفقاهت درعلوم

امام علیه السلام در جمله دوم و سوم فقرات مورد شرح عطف بجملهٔ اول عرض میکند : و فهماً فی حکمك و فقهاً فی علمك .

بعد ازآنکه‌دانسته شد که دین حق اسلام است ، باید دانست که احکام آن دین چیست وآن دین چه تعلیماتی داده است ، یعنی احکامیکه از کتاب

آسمانی آن دین توسط رسول آن دین رسیده چه میباشد والبته برای هرفردی که تابع این دین شریف است ضرورت داردکه احکام آنرا دانسته وبآن عمل نماید واین بحث خود مستلزم رساله‌ای جداگانه است که دراینجا مجالی برای گفتارآن نیست .

همین اندازه متذکّرمیشویم کـه امام علیه السلام در تعالیم عالیه خود تقاضا داردکـه دانا باحکام دین بوده تا دراعمال وطاعات ندانسته قدم برندارد ، و همچنین اکتفا بدانائی دراحکام نکرده بلکه خواستار فقاهت درعلوم را نموده که باخورده بینی و دقت بتواند تمام علوم در احکام و غیر آنرا درامردین و ایمان بررسی کرده و وقوف کامل به اوامر وفرمان الهی پیدا نماید .

البته این علوم یعنی علم فقه و درك احکام مخصوص دسته ای بخصوص نیست بلکه باید تمام افرادی که داخل شریعت اسلام هستند بآن آشنائی داشته تابتوانند از روی مأخذ صحیحی بوظیفه دینی خود عمل نمایند .

آیا فقاهت درعلوم تنها دانش در علم دین است ؟

گذشته ازمطالبی که درباب فقه گفته شده است ازاین جمله دربیان امام علیه السلام معنی دیگری حاصل میشودکه آن بزرگوار تقاضای دانستن علومی راکرده که خدایتعالی درقرآن مجید بآنهـا اشاره فرموده است یعنی همان علومی کـه برسبیل خطاب جنبه عمومیّت داشته وآگاهی آن برای همه‌لازم است ازآنجمله‌که‌میفرماید : س ۲ ی ۲۳۵ **واعلموا انّ اللّه یعلم ما فی انفسکم فاحذروه .....** یعنی وبدانیدکه خدا میداند آنچه را در دلهای شما است پس برحذر باشید ، ودرموارد بسیار دیگرکه بترجمهٔ آن اکتفا میکنیم ، میفرماید : بدانیدکه خدا آگاه است از آنچه درخشکی ودر دریاها است ، بدانیدکه خدا میداند خیانت چشمهای شما وآنچه درسینه‌های شماست، بدانید که خدا داناست برآنچه پوشیده است درآسمانها و زمین ، بدانید که او دانای بغیب است ، بدانیدکه او باریك بین وباریك دان است بظواهروحقایق مکنونات .

و همچنین آیات بسیار دیگریست که خدایتعالی توجه بندگانرا بحقایقی از علوم خود جلب مینماید وشاید ازآن جهت باشدکه‌امام علیه السلام ازنظر تعلیمات توحیدی خواستار

شده است کـه به‌نکات و دقایق علوم الهی پی برده تا خدای خود را دانسته و شناخته پرستش نماید .

تقاضای رحمت دوجانبه

امام ﷺ پس از درخواست بینش دقیق در دانش وسیع حقتعالی تقاضای دوبهره و نصیب از رحمت پرورد گاری را کرده وعطف بجملهٔ قبل عرض میکند : (و کفلین من رحمتك) .

شاید منظور ازاین دو رحمت یکی رحمت دنیا باشد ویکی رحمت‌آخرت وشاید هم این تقاضا ارتبـاط مستقیم برآیه شریفه داشته باشد کـه فرمود : س ۵۷ ی ۲۸

یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوالله و آمنوا برسوله یؤتکم کفلین من‌رحمته.....

یعنی ای کسانیکـه ایمان آورده‌اید بترسید از خدا و ایمـان آورید بفرستاده او (که محمد ﷺ است) تاخدا دوبهره از رحمت و بخشایش خود را بشما عطا فرماید و برای شما نوری قراردهد کـه بآن نور هدایت شده (و از صراط گذشته به بهشت جاودان درآئید) .

بعضی ازمفسّرین چنین گفته‌اند کـه منظور از دو بهره از رحمت الهی یکی دخول دربهشت است ودیگری داخل نشدن در دوزخ ، و بعضی دیگر گفته‌اند یك نصیب از رحمت برای ایمان به‌انبیای گذشته‌ونصیب دیگر برای ایمان برسول اکرم محمد ﷺ ودرهرحال امام ﷺ تقاضای اعطای دونصیب از رحمت خدایتعالی را کرده است .

تقاضای ورع و پرهیزگاری

سپس امام ﷺ عرض میکند : (و ورعاً یحجزنی عن معصیتك) ودرباب ورع مطالب بسیار است وما اکتفامیکنیم بچند روایت ازاصول کافی‌که همان کافی است .

یزیدبن خلیفه گفت : امام صادق ﷺ بما پند داد ودستور داد وما را بزهد واداشت وسپس فرمود: برشما باد بورع ، زیرا بدانچه نزد خداست نتوان رسید جز بوسیله ورع (نگارنده گوید درهمین فقرات دعا شرح آن بیاید کـه نزد خدایتعالی چه چیزهائی میباشد که بوسیله ورع میتوان بآنها رسید) .

امام باقر ﷺ فرمود : سخت‌ترین عبادت ورع است .

امام باقر علیه السلام فرمود : خدای عزّوجل فرماید ، ای‌آدمیزاد ازآنچه برتوحرام‌کردم کناره‌کن تا ازپارساترین مردم باشی .

وقرآن مجید درباب ورع مطالبی بسیارآورده ، و چنین گفته شده است که ورع بمعنی عفیف بودن و پارسائی است و مرحوم مجلسی (ره) آنرا بترك مشتهیّات و بلکه پاره‌ای ازمباحات تفسیر کرده ، ولی ازنظر متن لغت واستعمال بیشتر، ورع خودداری از نیروی غریزه شهوانی است ، واگر کسی ازاین طریق پارسا شد و از ورطه هوای نفسانی وغریزه جنسی در گذشت وبرنفس خود تسلّط یافت و اندیشه خود را مهارکرد وچشم خود را نگاهداشت واستقامت ورزید که در این مبارزه شکست نخورد ، نسبت بمحرّمات دیگر بهترمیتواند توفیق مبارزه پیدا کند وترك آنها نزد او آسانتراست .

نور الهی برقلب هرکس که تابد سفید روی گردد

امام علیه السلام پس از درخواست توفیق در پرهیزکاری بیانات خود را چنین دنبال کرده و عرض میکند : (وبیّض وجهی بنورك) اشاره براینکه ای خدا بنور هدایت روی مرا سفید گردان وراه سعادت ورستگاری را برمن روشن دار .

البته‌کسی‌که مشمول این لطف خداوندگاری شود ودرپرتو نور الهی هدایت یابد بسر منزل سعادت و رستگاری خواهد رسید و این توفیق برای هرکس میسّر نیست از آن جهت که فرمود س۲۴ ی۳۵ **یهدی اللّه لنوره من یشاء** وآنهاکه‌طالب‌هدایت‌اند ازاین نور برخوردار خواهند شد .

وآنکس را که خدایتعالی در وادی ظلمت واگذارد و بنور خود رهنمائی ننماید هیچگاه روزنه‌ای از نور هدایت نخواهد یافت همچنانکه‌فرمود : س۲۴ ی ۴۰ **ومن لم یجعل اللّه له نوراً فما له من نور .**

وباید دانست که تمام انوار درعالم وتمام روشنی‌قلوب پرتوی ازتجلی نوراوسبحانه است همچنانکه خود را معرّفی‌کردکه : **(اللّه نورالسّموات والارض..... .)**

شاید از توضیح واضحات باشدکه گفته شود تمام منابعی‌که اکنون جهان ظلمت را روشنی میبخشد یعنی تمام خورشیدها تمام اقمار تمام نجوم درآسمان و کهکشانها

که درظاهر نوربخش بعالم ظلمت هستند ازخود هیچ نوری نداشته ونورآنها اقتباس از نوریست که خدایتعالی ازنور خود در آنها میآفریند ، همچنانکه درحادثه قیامت است ، درآن هنگام که اوضاع عالم دگرگون شده وخورشید وماه و نجوم تیره وتار گردیده ونورخود را ازدست میدهند وظلمت همه عالمرا فرا میگیرد ، عرصه محشر بشعاعی ازنور پروردگار روشن شده ودرپرتوآن خلایق آماده حساب و کتاب میشوند، کما قال الله تعالی : س ۳۹ ی ۶۹ **واشرقت‌الارض بنور ربّها .....**

وشاید گفتار امام ﷺ هم درایراداین بیان براین اشاره‌باشد ،که دردنیا بنورهدایت پروردگاری روی اوروشن وسفید باشد ودرآخرت هم درآنروزکه مصداق این آیه ظاهر میشود (**یوم تبیضّ وجوه و تسودّ وجوه**) همان نور الهی روی اورا سفید و روشن گردانیده وبسوی‌بهشت‌رهنمائی نمایدکه‌فرمود: **و یجعل لکم نوراً تمشون‌به**

نزد خدایتعالی چه چیزاست ؟!!

بعد ازآن ، امام ﷺ بیان خود را چنین ادامه داده وعرض میکند (واجعل رغبتی‌فیماعندك) مگرنزد پروردگارچه‌هست؟ که امام ابرازْ تمایل ورغبت خودرابسوی آن متوجه‌نموده است ؟

قرآن مجید میگوید : س ۴ ی ۱۳۴ **فعندالله ثواب الدّنیا والآخرة** ، وجای دیگر: س ۱۴/۳ **والله عنده حسن‌المآب** وجای دیگر: ۱۹۵/۳ **والله عنده‌حسن‌الثّواب** ، وجای دیگر۶۴ ی ۱۵ **والله عنده اجر عظیم** وبروجه دیگرمیفرماید: ۶ ی ۱۲۴ **لهم دارالسّلام عند ربّهم** ونیز ۸ ی ۴ : **لهم‌درجات‌عندربّهم‌ومغفرة ورزق‌کریم .**

وآیات بسیاردیگری‌که حاکیست آنچه که مایه سعادت بشراست درنزدپروردگار عالم بوده وبالاترآنکه میفرماید : س ۲۸ ی ۶۰ **وماعندالله‌خیروابقیٰ** که آنچه نزد اوست بهترو پایداراست ؛ وازمجموع این آیات چنین برمی‌آیدکه خیر وثواب دنیا و آخرت نزد اوسبحانه‌است هر کس طالب هردوباشد ، بگوید: ربّناآتنا فی‌الدّنیاحسنة وفی‌الاخرة حسنة، نزد اوست‌نیکوئی بازگشت وپاداش برطاعات ، نزد اوست پاداشی بزرگ از برای کسانیکه اطاعت اوورسول او کنند وبمحبّت آنها گرایند، نزد اوست

خانه سلامت یعنی جنّت‌المأوی ویا باغ بهشت که درآن انواع نعیم جاودان است ودر آنجا از برای اهـل ایمان درجاتیست بمرتبه‌های بلند ومقام ارجمند . پس بااینحال امام علیه السلام بسیار تقاضائی بجاکرده که عرض میکند (واجعل رغبتی فیما عندك)

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا بینا کنم در امر دین — تا پذیرم دین حق را بر یقین
آنچنان دینی که گفتی بر رسول — غیر از این دینم نباشد در قبول
آشنا سازم با حـکامش چنـان — کـه نباشد دانشم مخفـی از آن
همچنان در فقه و احکام و اصول — پیروم کن بر کتاب و بر رسول
خواهشی دارم دیگر بار از حبیب — که دو رحمت آورد بر من نصیب
رحمتی تـا داخل آیـم در جنان — رحمتی دیگر زدوزخ در امـان
این جهان در رحمتی باشم مقیم — آنجهـان فایض بانـواع نعیـم
گر مرا خواهی بدینسان برقرار — در ورع چنـدان بدارم پایـدار
آنچه باشد نزد تـو خیر و نکو — در طلب راغب کنم بـر جستجو
پس بمیران آخرم در راه خویش — بر همین ایمان و برآئین وکیش
بـر طـریق ملت خاتم رسول — هـم ولای متقـن زوج بتـول
که بـر آنها تهنیت بـادا مدام — رحمتت بر جمله پاکان بر دوام

اَللّٰهُمَّ اِنّی اَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَ الْفَشَلِ وَالْهَمِ وَالْحزنِ (۱) وَالجبنِ وَالْبخلِ وَالْغفلَةِ وَالْقسوةِ وَالذِّلَّة (۲) وَالْمسْكنَةِ وَالْفقرِ وَالْفاقَةِ وَ كُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفواحِشِ ما ظَهرَ مِنْها وَ ما بطن واعوذُ بِكَ مِنْ نَفسٍ لا تقنعُ وَ بطنٍ لا يشبعُ وقلبٍ لا يخشعُ ودعاءٍ لا يُسمعُ وعملٍ لا ينفعُ وصلاةٍ لا تُرفَعُ وَ اَعُوذُ بِكَ يارَبِّ علی نَفْسی وَ وُلْدی (۳) وَ دینی وَ مالی وَ علی جَمیعِ ما رَزَقْتَنی مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجیمِ اِنَّكَ اَنْتَ السَّمیعُ الْعَلیمُ .

خدایا همانا پناه برتومیبرم ازتنبلی وسستی‌واندوه وترس وبخل وغفلت وسخت‌دلی وخواری ونداری وتنگدستی وهربلا وهر زشتی‌وهرهرزگی، آنچه آشکارا وآنچه از آن که پنهان است.

وپناه میبرم برتو ازنفسی‌که قانع نیست ، وازشکمی‌که سیرنشود ؛ ودلی که‌نترسد، ودعائیکه شنیده نشود ، وکاریکه سود ندهد ؛ ونمازیکه در پذیرش آن رفعتی بسوی توپیدا نکند .

(۱) (والحزن) دربعضی ازنسخ ندارد (۲) (والذلّة) دربعضی ازنسخ ندارد
(۳) (وولدی) دربعضی ازنسخ ندارد ودربعضی ، وولدی آورده است .

و پناه میبرم بتو پروردگارا برحفظ خودم و فرزندانم ودینم و مالم و برآنچه مرا روزی کردی !! (درتمام این موارد پناه میبرم بتو) از شرّابلیس رانده شده بدرستی‌که توشنوای دانائی .

امام علیه‌السلام درتمام موارد لغزش پناه بخدا برده است

در این فقرات در بیست مورد مهم کـه بستگی بلغزش آدمی دارد امام علیه‌السلام پناه بخدایتعالی برده وحفظ وجراست خود را ازآن موارد خواستار شده است .

ومعانی این کلمات بعضی کمال وضوح را دارند کـه لازم به‌توضیح نیست ، ولکن درچند جمله از آن رموز و اشاراتی بکار رفته کـه از نظر قرآن مجید شایان اهمیّت بوده ودانش‌آن برای علاقمندان بایمان لازم وضروری است .

درکلمات اول ازاین فقرات که امام علیه‌السلام ازکسالت وتنبلی وکاهلی وضعف و ناتوانی وحزن واندوه پناه بخدا برده فلسفهٔآن بسیار روشن است کـه این صفات آدمی را از خیردنیا باز داشته وراهی هم برای توفیق بامورآخرت نمیگشاید و بسیار روایاتی هم دراین باب آمده که بیان آنها بطول می‌انجامد .

واما آنچه راکه ازاین فقرات ازنظر قرآن قابل بحث است یکی پناه بردن بخدا ازصفت بخل است که اگردراین باب بآیات الهی‌توجهی‌حاصل شود اهمیّت این گفتار بخوبی روشن شده ومعلوم میداردکه این خود چه تقاضائی مهم است .

خدایتعالی اهل بخل را ازوخامت عاقبت برحذر داشته است

قبلا باید این موضوع را توجه داشت کـه آنچه را خدایتعـالی در این جهـان بربندگان خود عطا فرموده زمانی به نتیجه کامل میرسدکـه مورد استفاده عموم قرار گیـرد ، مثلا اگرکسی را علم وحکمت دادند و یا مال و ثروت بخشیدند اگر برای افاضه‌آن بدیگران بخل ورزد هیچ سودی برآن مترتّب نیست غیر از آنکه علم را در سینه خود نگاه داشته وبا خود بخاك میبرد و مال را برای وارث خود گذاشته و دست خالی بجهان باقی رهسپار میشود .

ازاین جهت است که خدایتعالی‌صفت بخل را بسیار مذموم دانسته ، واهل بخل را از وخامت عاقبت در قیامت برحذر داشته ، ودر آیه‌ای میفرماید : س ۳ ی ۱۸۰ **ولا یحسبنّ الّذین یبخلون بما اتیٰهم اللّه من فضله هوخیراً لهم بل هو شرّلهم سیطوّقون ما بخلوا به یوم القیٰمة....** یعنی گمان نکنند آنانکه بخل میورزند ، بخل برای آنها بهتراست ، نه چنین است !! بلکه برای آنها بخل شرّیست (هم در دنیا وهم درآخرت) که مستوجب شدایّد اهوال شده ودرقیامت همان بخل بشکل‌طوقی گریبان گیرآنها شده (گلوی ایشان را سخت فشار میدهد).

باوجود اینکه این آیه شریفه در شأن کسانیست که حقوق فقیران را ازمال خداداد خود تأدیه نکرده اند معذلك چنین عمومیّت دارد که بخل ورزیدن در تمام نعم اعطائی پروردگار همین اثر را داشته و مسئولیت عظیمی در آخرت متوجه بخیل خواهد شد .

وبالاترآنکه خدایتعالی درشأن گروهی‌که خود بخیل هستند ومردم را هم به بخل امرمیکنند و مانع اعمال خیر میشوند بیانی آورده‌که پاداش آنها را عذابی دردناك و خوار کننده در دوزخ قرار داده است ، قوله تعالی س ۴ ی ۳۷ **الّذین یبخلون ویأمرون النّاس بالبخل....**

وهمچنین آنهائی که بخل میورزند ازاینکه چرا بعضی صاحب جاه ومقام ومنصب ویا علم وحکمت وجاه وثروت شده‌اند واز روی تحسّروخشم برآنها مینگرند وبطور کلی‌صفت بخل را درخود تقویت میکنند ، ایشان هم پاداش نیکوئی‌نداشته وبمجازات خود خواهند رسید .

واین نکته را هم باید توجه داشت که بخل همیشه ازجانب نفس بخیل بروزکرده و برگشت آنهم عیناً بنفس خود اوست ، چون اگرکسی مثلا از مال خود انفاقی کند فایده آن بنابرآنچه که قرآن مجید متذکّر است بخود او برگشت داشته و اگر خودداری ازانفاق کند ضرر آن متوجه خود اوست ، یعنی نفع انفاق را از خود منع کرده وخود را از ثواب عظیم محروم ساخته و بعقوبت گرفتار نموده است ، پس بخل

بضرر نفس او باشد، همچنانکه خدایتعالی فرمود: س ۴۷ ی ۳۷ **و من یبخل فانّما یبخل عن نفسه ....**

پس از اینجهت است کـه امام علیه السلام ازاین صفت مذموم پناه بخدا برده وخواستار است کـه نعم اعطائی اوسبحانه چه از مال وثروت وچه از علم و حکمت مورد استفاده عموم قرار گیرد.

غافل و بی‌خبر کیست!؟

دیگرازمواردیکه بحث آن مورد اهمیّت استآنستکه، امام علیه السلام ازغفلت ونسیان پناه بخدا برده است.

شاید دراین بیان این سؤال پیش‌آید، کهامام علیه السلام ازغفلت درچه اموری پناه بخدا برده است، ولی اگرتوجهی بآیات قرآنی در این باب حاصل شود بزودی معنی واقعی بدست خواهد آمد، که بزرگترین غفلتی‌که در این جهان برآدمی تسلّط پیدا میکند همانا فراموشی از ذکر پروردگار ویاغافل بودن از امر آخرت است، همچنانکـه خدایتعالی در شأن گروهی میفرماید: س ۳۰ ی ۷ **یعلمون ظاهراً من الحیوة الدّنیا وهم عن الاخرة هم غافلون** کـه جمعی را ظاهر زندگانی دنیا مشغول داشته و از حوادثی که درآخرت درانتظارآنهاست بی‌خبرمیگذارد، همچنانکه در واقعه قیامت زمانیکه دیده این گروه غافل باوضاع آنروز خیره میشود، میگویند: س ۲۱ ی ۹۷ **یاویلنا قد کنّا فی غفلة من هذا بل کنّا ظالمین** کهای وای برما همانا بیخبروغافل بودیم از این روز بلکه برنفس خود ستمکاری کردیم کـه سخن پیغمبران را نشنیدیم وآنچه را ازاین روز خبردادند قبول نکردیم.

پس‌ازآن جهت است کهامام علیه السلام پناه میبرد بخدا ازغافل بودن ازامرآخرت دراین دنیا، وتعلیمات عالیه او براین اشاره است‌که مبادا درآن روز گفته شود که وای برما چرا ازعالم رستاخیزغافل وبیخبر بودیم.

قساوت قلب سبب دوری از بساط قرب است

سپس امام علیه السلام پناه بخدا میبرد از قساوت قلب ودل سختی کـه این بدترین صفتی است کـه اگر برآدمی استیلا یافت، بهیچوجه بمرتبه قرب نزدیك نخواهد شد،

وکافی است که گفته شود : خدایتعالی در شأن گروه سخت دلان فرموده است : س ۳۹ ی ۲۴ **فویل للقاسیة قلوبهم من ذکر اللّه** ، ای وُای برجماعتی کـه سخت است دلهای ایشان درباد کردن ازخدایتعالی .

وچنین است ، بعضی را که‌خدایتعالی دراثر نافرمانی‌و گستاخی بیحد سروکارشانرا بخودشان واگذار میکندکارقساوت‌آنها بجائی میرسد که دل آنها مانند سنگ سخت شده و بلکـه ازسنگ خارا سخت‌ترمیشود یعنی دیگر حسّ عطوفت و مهربانی ورحم وشفقت ازآنها سلب میشود ، و حقاً باید پناه بخدا برد کـه آدمی باین بدبختی دچار نشده وازسنگدلی بر کنار باشد .

درتفسیرمنهج روایتی نقل کرده‌که برای‌مذمّت این صفت تذکّرآن‌کافی‌است وچنین آورده : کـه ابوسعید خدری ، ازرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده ، کـه حاجت ازنرم دلان امّت من طلب کنید که خدایتعالی رحمت دردلهای ایشان وضع فرموده ، و از ارباب قلوب قاسیه حاجت مطلبید کـه حقسبحانه غضب و خشم خود را در ایشان مرکوز ساخته است .

پس امام علیه‌السلام ازسخت دلی پناه بخدا برده ودر واقع تقاضای نرم دلی‌کرده است‌که هم قلب او جای رحمت الهی باشد وهم دل او ازخشم وغضب الهی خالی باشد .

شاهکار بیان امام علیه‌السلام در این فقرات
پناه بردن بخدا از تمام زشتیهای پنهان و آشکاراست

بعد از آن امام علیه‌السلام از تمام بلاهائی که ناشی از زشتیهای پنهان وآشکار است پناه بخدا برده و عطف باستعاذه قبل عرض میکند : (و من کلّ بلیّة و الفواحش ما ظهر منها وما بطن) .

وچون خدایتعالی دراین باب امربه عمومی صادر فرموده است وچنین اخطار نموده که مردم مرتکب فحشاء چه درظاهر وچه درباطن نشوند ، وازآنطرف بیان امام علیه‌السلام هم مصداق همین امربه را رسانیده است لذابعید نیست که‌این گفتار عیناً اشاره بربیان قول حقتعالی باشد کـه فرمود : س ۶ ی ۱۵۱ **ولا تقربوا الفواحش ما ظهرمنها**

وما بطن ... یعنی مرتکب زشتیها و ناپسندیهـا نشوید چه آنچه درآشکار باشد وچه درپنهان ، پس با این صراحت جا دارد که امام علیه‌السلام ازنزدیکی باین امرپناه‌بخدا برد.

ودرتائید این‌آیه شریفه‌است که‌خدایتعالی‌بروجه دیگراین بیانراآورده ومردم‌را برحذر داشته است که گرد قبایح و کبائر نگردند ، وخطاب برسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین میفـرماید : س ۷ ی ۳۳ **قل انّما حرّم ربّـی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن والاثم والبغی بغیرالحق....** براین اشاره :که‌بگوی ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله جزاین نیست که حرام کـرده است آفریدگار من آن چیزهائی را کـه متّصف‌اند به‌تزاید قبح از گناهان کبیره آنچه‌پیدا وآشکار وآنچه پنهان است، ونیزحرام گردانیده گناهی‌راکه برآن‌حدّی مقرّرنیست،وحرام‌کرد ستمکاریهای بناحق را .

پس امام علیه‌السلام با تقریر این بیان ابوابی ازمعانی این آیات را گشاده و در تعلیمات خود پناه بخدا برده است‌کـه ازشرّ بلای زشتیهای ظاهروباطن‌کـه خدایتعالی تصریح بحرمت آنهاکرده است ایمن باشد .

امام علیه‌السلام در چند مورد دیگر پناه بخدا برده است

درپایان فقرات مورد شرح استعاذه امام در موارد مهمّ دیگریست که هریك بنوبه خود درمرتبه اهمیّت مخصوص قرار دارد ، آنجاکه اشاره بقناعت نفس میکند ، مثل آنست که عزّت دنیا وآخرت را خواستار شده ازآن جهت‌که هیچ چیز غیر از قناعت آدمی را توانگر نخواهد ساخت .

آنجاکـه دلی خاشع خواسته است چنان است‌که در مقام خوف برآمده و مرتبه رجاء را تعدیل کرده است .

آنجاکه پناه برخدا برده است ازاینکـه مبادا دعای او بسمع قبول واقع نشود ، چنان است که خواستار آمرزش گناهانی شده که مانع اجابت دعاهاست .

آنجاکه خواستار قبولی‌و رفعت نماز است ، چنان باشد کـه خواستار باز ایستادن ازتمام فحشاء ومنکرات شده است .

آنجاکه اعمال خود را سودمند میخواهد درخواست او چنان است‌که دردنیا هیچ

عملی بیحاصل ازاو صادر نشود وزندگانی خود را باطل وبیهوده نگذارد .

وآنجا که عرض میکند : (واعوذ بك یاربّ علی نفسی و وُلدی ودینی ومالی وعلی جمیع ما رزقتنی من الشّیطان الرّجیم) بخوبی معانی این کلمات ظاهراست و اگر گفته شود که مال واولاد چه شرّی دارد وچگونه دروسوسه شیطان قرار میگیرد که امام علیه السلام ازآن دو، پناه بخدا برده است قرآن مجیدجواب آنرا داده است وجائی میفرماید : س۶۳ ی۹ **یا ایّها الّذین آمنوا لاتلهکم اموالکم ولا اولادکم عن ذکرالله و من یفعل ذٰلك فاولئك هم الخاسرون** . یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید مشغول نگرداند شمارا اموال وفرزندان شما ، تا از ذکرخدا غافل شوید (واگر چنین شد از زیانکاران هستید) پس مال و اولاد هم بجای خود شرّی دارد که باید ازآن پناه بخدا برد،همچنانکه درجای دیگرهم میفرماید : س ۶۴ ی ۱۵ **انّما اموالکم واولادکم فتنة والله عنده اجرعظیم** ، یعنی جزاین نیست که مال وفرزندان شما (برای شما) آزمایشی است (تاظاهرشودکه کدام یك ازشما محبّت حق را براین دو اختیار میکنید و کدام یك دل براین دو می بندید وازمحبّت الهی کرانه میگیرید) وشاید نظر مبارك امام علیه السلام در ایراد این بیان براین بوده که درمقام آزمایش مال و اولاد چنان توفیق حاصل کند که موفق بدریافت اجری عظیم بوده باشد .

پناه بردن بخدا ازمواردی چند

ایکه بخشی برگنهکاران گناه — برتو میگیرم ززشتیها پناه
میبرم برتو پناه از جاهلی — تا نگیرم براطاعت کاهلی
هم پناهم برتو از اندوه غم — تا نگیرد نفس من برخود ستم
میبرم برتو زدل سختی پناه — چون کند دورم بسی ازقرب راه
از بلا و تنگی و خواری چنان — در پناه آور مرا اندر امان
آنچه باشد کار زشتم در نهان — هربدی از من برون آید عیان
گر مرا غفلت بگیرد آشکار — یا بانعامت برم بخلی بکار
گر نگیرم برقناعتِ نفسِ خویش — پا که باشم از شکم سیری پریش

گر دلم خاشع نباشد از گناه / یا نباشی بردعاهایم گواه
گر نیاید سودی از کارم بدست / یا شوم اندر تکبّر خود پرست
گر نمازم در نیاید برقبول / یا برات جنّتم سازی نکول
جمله برتو من پناه آورده‌ام / چون تو مولای من و من بنده‌ام
دیگر از آن شرّ شیطان رجیم / در پناهت جای خود گیرم مقیم
هم پنا گیرم زتو از نفس خویش / هم زدین و هم زآئین و زکیش
هم زمال و هم زاولاد و زغیر / هم برآنچه روزیم کردی بخیر
از همه گیرم فقط برتو پناه / گر مرا باشد برون از حد گناه
چون بغیر از تو نباشد سروری / که بود دانا به بنده پروری
تو سمیعی تو بصیری تو علیم / تو پناهی برگنهکار و اثیم



اَللّٰهُمَّ اِنَّهُ لَا یُجِیرُنِی مِنْكَ اَحَدٌ وَلَا اَجِدُ مِنْ دُونِكَ مُلْتَحَداً (۱) فَلَا تَجْعَلْ نَفْسِی فِی شَیْءٍ مِنْ عَذَابِكَ وَلَا تَرُدَّنِی بِهَلَكَةٍ وَلَا تَرُدَّنِی بِعَذَابٍ اَلِیمٍ .

خدایا (حقیقت اینست کـه) پناهم ندهد از تو احدی ، و نیابم هرگز پناهگاهی غیر از درگاه تو ، یعنی غیر از تو هیچکس مرا پناهنده نیست وجز در آستان تو آسایشگاهی پیدا نخواهم کرد .

پس قرار مده نفس مرا در هیچگونه از عذاب و شکنجه‌ات ، یعنی نگاهدار مرا برشکیبائی آلام ودردها و بهلاکتم میفکن و باز مگردان مرا بعذاب دردناك .

غیر از درگاه باریتعالی پناهگاهی دیگر وجود ندارد

امام علیه السلام بعد از آنکه درتمام موارد لغزش طلب پناهندگی ازخدایتعالی مینماید، سپس تأکید تقاضای خود را بروجه دیگر آورده ، و چنین میرساند کـه غیر از نزد پروردگار عالم پناهگاهی دیگر وجود ندارد ، یعنی جزاو نگاهدارنده‌ای نیست که پناهگاه کسی باشد .

ودرسیاق این کلام کـه امام علیه السلام عرض میکند : اللّهم انّه لا یجیرنی منك احدولا اجد من دونك ملتحدا ، اشاره‌ایست که بسیار نزدیك است به بیان حقتعالی که میفرماید : س ۷۲ ی ۲۲ **قل انّی لن یجیرنی من اللّه احد ولن اجد من دونه ملتحدا** یعنی ، بگوهمانا مراپناه ندهد هرگز کسی غیرازخداونیابم هرگزجز (درگاه او) پناهگاهی ،

(۱) یعنی نگاهدارندهٔ کسی که پناه میآورد

وشکی نمیتوان کرد ازاینکه امام علیه السلام دراین بیان ودر تعلیمات عالیه خود اشاره بقول حقتعالی کرده است ، ازآنجهت که آیات دیگری قریب بهمین مضمون داریم که این معنی را بروجه دیگرآورده و اهمیّت آنرا بخوبی رسانیده است ، همچنانکه ، جائی میفرماید : س۲۳ ی ۸۸ : **قل من بیده ملکوت کلّ شیء وهو یجیر ولا یجار علیه...** یعنی بگو کیست که بید قدرت اوست پادشاهی آسمانها وزمین که او پناه دهنده باشد و براو پناه داده نشود ، و در جای دیگر درآیه ۲۷ از سوره الکهف میفرماید : **ولن تجد من دونه ملتحدا** ، یعنی نخواهی یافت هرگز پناهگاهی بجز اوسبحانه وتعالی که ملتجی بآن شوی .

واصلا این معنی یکی ازمظاهراسماء الهیست همچنانکه در دعای جوشن است که جائی خدایرا باین نام معرفی کرده ـ و او را چنین میخواند : یا جار المستجیرین ، و در جای دیگر بروجه دیگر میخواند : یامن یجیر ولا یجار علیه ، یعنی ای پناه پناه جویان وای کسی که پناه دهی وپناه برایت لازم نشود .

تقاضای رهائی از هرگونه شکنجه و عذاب

درقسمت دوم ازفقرات مورد شرح امام علیه السلام تقاضای رهائی ازعذاب دنیا و آخرت راکرده ودربیان او علیه السلام دقتی بکار رفته که ازهر گونهٔ عذاب و کوچکترین شکنجه‌ای بیزاری جسته وازجزئی حزن واندوه و درد و رنج ومشقّت وسختی وفشار که درهریك آثار عذاب موجود است پناه بخدا برده است،و سپس اشاره بهلاکت و عذاب دردناك آخرت فرموده و عرض میکند : ولا تردّنی بهلکة ولا تردّنی بعذاب الیم ، و این بیان چنین میرساندکه اشاره امام علیه السلام از نظر تعلیماتی باین آیه شریفه بوده که خدایتعالی درشأن گروهی میفرماید : س۲ ی ۸۰ **ویوم القیٰمة یردّون الیٰ اشدّالعذاب** ،که آن جماعتی که در دنیا مستحق شکنجه وهلاکت بودند درآخرت هم بازگشت آنها بعذاب دردناك است .

پس امام علیه السلام درمقام تعلیم پناه میبرد بخدا از شکنجه وهلاکت که ذلت وخواری دراین جهان است وازبازگشت بعذاب دردناك که درجهان دیگرواقع میشود .

در بیان فقرات مورد شرح

ای توئی برخلق عالم تکیه گاه — غیر درگاهت نمی یابم پناه
گر کسی برغیر تو رو آورد — گم کند ره گر بهر سو آورد
یا اگر بردیگری گیرد پناه — چون شب تیره شود روزش سیاه
پس اعانت‌کن مرا برنفس خویش — تا نباشم برهلاکت دل پریش
هم مگردان برعقوباتم دچار — هم رهائی ده مرا از سوز نار
زین جهانم از هلاکت کن بدور — هم مگردان آن جهانم برشرور
چون نباشد غیر تو برمن گواه — پس زسختیها بگیرم در پناه



اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّي وَ اَعْلِ ذِكْرِي وَ ارْفَعْ دَرَجَتِي وَ حُطَّ وِزْرِي وَ لا

تَذْكُرْنِي بِخَطِيئَتِي وَ اجْعَلْ ثَوابَ مَجْلِسِي وَ ثَوابَ مَنْطِقِي وَ ثَوابَ

دُعائِي رِضاكَ وَ الْجَنَّةَ وَ اَعْطِنِي يا رَبِّ جَمِيعَ ما سَأَلْتُكَ وَ زِدْنِي مِن

فَضْلِكَ اِنّي اِلَيْكَ راغِبٌ يا رَبَّ الْعالَمِينَ .

بارخدایا بپذیر از من (قبول فرما اعمال ناچیز و دعاهای مرا) و بلندکن نام مرا یعنی نام مرا به نیکی برزبانها جاری ساز ، و بالا بر رتبه و مقام مرا ، و فرو ریز بار سنگین گناهانمرا ومرا برخطاها و گناهانم یاد مکن (یعنی بیامرز گناهانمرا آنچنان که دیگر احتیاج بحساب نداشته باشدکه یاد آوری آنها سبب شرمساری من شود) و مقرّر دار پاداش مجلسم (نشست و برخاستم) وپاداش گفتارم وپاداش دعایمرا رضای وخشنودی خود ، وبهشت را مسکنم قرار ده ، وعطاکن برمن آنچه ازتوخواستارشدم، وبیفزای مرا از فضیلت خود همانا که من بسوی تو راغب هستم (وبسوی دیگری میل نخواهم کرد) ای پروردگار جهانیان .

تقاضای ترفیع مقام

دراین فقرات امام علیه السلام تقاضاهای جامع دیگری کرده است که هرجمله از آن متمّم بیانات قبل بوده ویا در واقع مطالب را تمام کرده است .

دربند اول عرض میکند : که خدایا قبول فرما اعمالي را که بجای آوردم ، شاید

معنای این گفتار منظور ازپذیرش تمام مطالبی باشد کـه دراین دعای شریف اظهـار فرموده ، چه درطلب عفو وچه عذرخواهی از گناه وچه درحوائج دیگر،کـه در واقع تمام خواسته‌های خود را دراین جمله کوتاه فشرده وتقاضای قبولی آنها را کرده‌است.

وازآنجاکه امام علیه السلام تمام خیردنیا و آخرت را در این دعای شریف خواسته است پس از تقاضای قبولی اعمال خواستار رفعت مقام،هم دردنیا وهم درآخرت شده وعرض میکند : (واعل ذکری‌وارفع درجتی) که اشاره جملهٔ اول براینست کـه : خدایا نام مرا دردنیا به‌نیکی بلند کن (ویا مشمول مظاهریامن اظهرالجمیل فرما) ودر جملهٔ دوم اشاره براینست که مرا درآخرت نزدیك فرما بمراتب قرب .

و چون بنا بگفته قرآن مجید (۸۳/۶ **نرفع درجات من نشاء**) رفعت مقـام در آخرت مخصوص بکسانیست که خدایتعالی خود بآنها شایستگی میدهد وهرکس‌راکه بخواهد ازاهل ایمان بمقام منیع ودرجات رفیع میرساند ، لذا شاید تقاضای امام علیه السلام براین باشد که در دسته صاحبان مقام درآمده و در عداد مشمولین (۷۵/۲۰ **فاولئك لهم الدَّرجات العلیٰ**) درآید .

رضای خدایتعالی در دنیا وآخرت ازهمه چیزمقدم است

امام علیه السلام درمطالب این دعای شریف کـه بالسانهای مختلف با پروردگار خود راز ونیاز میکند ، مکرّر درپیچ وخم عبارات گریز زده وطلب عفو وبخشش میکند .

واین ازاهمّ مطالبی است که او علیه السلام درمقام تعلیم آورده است ، ودر اینجا بعد از آنکه یکایك ازخواسته‌های خود را اظهـار فرمود وتقاضای خیردنیا وآخرت نموده ، باز برگشت باصل مقصود خود کرده وعرض میکند : (وحطّ وزری) فروریز بارسنگین گناهانمرا، ودر این باب در صفحه۴۱۵ همین کتاب مطالبی در معنای فقره ، (حاملا ثقلی علیٰ ظهری) و ارتباط آن بآیه شریفه : **س ۶ ی ۳۱ و هم یحملون اوزارهم علیٰ ظهورهم .....** گذشت .

ولی‌دراین قسمت‌ازبیان امام دقتی بکار رفته ، که‌آمرزش گناهان را چنان خواسته است که درمعرض حساب حتیٰ ذکری هم از کوچکترین آنها برده نشود (کـه باعث

شرمساری شود) و از آن بالاتر آنکه تمنّا میکند کـه تمام ثواب اعمال وپاداش او در بهشت فقط رضا وخشنودی اوسبحانه وتعالی باشد .

وبعید نیست که توجه امام علیه السلام درایراد این بیان که عرض میکند : (واجعل ثواب مجلسی وثواب منطقی و ثواب دعائی رضاك و الجنّة) اشاره بربیان قول حقتعالی باشد که فرمود : س ۹ ی ۷۲ . **ومساکن طیّبة فی جنّات عدن ورضوان من‌الله اکبر** یعنی بعد از آنکه اهل ایمانرا وعده به‌بهشت میدهد ایشانرا بشارتی ازآن بالاترداده ورضا وخشنودی خود را مقدّم ومهمتر دانسته است .

وحقاً هم چنین است که رضای حقتعالی ازتمام مراتب عالی بهشت و مساکن طیبه آن بالاتر است ازآن جهت‌که اصل مقصود ومنظور ازهدایت و ارشاد انبیا و همچنین مبدأ جمیع سعادات ومنشأ تمام‌کرامات رضای حضرت اوست !!

ومحققان راه ، و عارفان آگـاه ، درهر گـاه و بیگـاه ، جز رضای حضرت الله را مطلوبی نیست !

آخرین مرتبه اصرار

خلاصه‌آنکه درپایان این فقرات امام علیه السلام با ایراد یك جمله کوتاه‌تمام خواسته‌های خود را از اول تاآخراین دعا تجدید ویا تکرار کـرده و عرض میکند : و اعطنی یاربّ جمیع ما سألتك، یعنی عطا فرمای برمن همهٔ آنچه را که سؤال‌کردم ازتو . و مهمتر آنکه این تقاضا را بمرتبه بالاتری کشانیده ودر دنبال عرض میکند : (وزدنی من فضلك) یعنی عطا فرمای برمن بیش از آنچه ازتو درخواست کـرده‌ام وبیفزای برمن از فضل و کرم خود ، قبلا در باب فضل مطالبی گذشت ولی‌حقاً نمیدانم این بزرگوار معارف الهی را درچه دانشگاهی‌تحصیل کرده‌که برپیروان خود این چنین تعلیمات میدهد ، چگونه است !! که گفتار او علیه السلام همه اشاره بقول حقتعالی بوده و بلکـه کوچکترین خواسته های او از حدود قرآن خارج نیست !

به‌بینید درهمین جمله اخیر که عرض میکند : (وزدنی من فضلك) درچند مورد خدایتعالی درقرآن مجید درپاداش واجراعمال نیکوکاران اشاره براین کـرده است ،

جائی میفـرماید : س ۴ ی ۱۷۴ **فامّا الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات فیوفّیهم اجورهم و یزیدهم من فضله .....** و در جای دیگر میفـرماید : س ۲۴ ی ۳۸ **لیجزیهم‌اللّه احسن ما عملوا ویزیدهم من فضله ....** ونیزدرآیه ۳۰ ازسوره‌فاطر فرمود : **لیوفّیهم اجورهم ویزیدهم من فضله ....** وآیات دیگری که معانی آنها همه حاکی است از اینکه خدایتعالی پاداش ثواب دهد اهل ایمانرا آنهائیکه کردار پسندیده و نیکو دارند بحدّ تمام وکمال به‌نیکوترین وجهی وبیفزاید از برای ایشان ازفضل خود چیزهائی‌راکه وعده نداده باشد وهرگزدرخاطرایشان خطور نکرده‌باشد .

و یا آنکه افزونی براین باشد کـه چند صد برابر در مقابل هرثواب بعامل آن اعطا فرماید .

پس اینطور شناخته است امام علیه‌السلام پرورد گار خود را وبااین اعتقاد است که آنچه خیردنیاوآخرت است تقاضا کرده وسپس‌عرض میکند:(انّی الیك راغب‌یاربّ‌العالمین) وشکی نیست کسی‌کـه خدایرا اینطور صاحب فضل وکـرم شناسد ، بسوی او راغب ومایل خواهد شد .

در بیان فقرات مورد شرح

بارالها طـاعتم را کن قبول — تا کـه آید نقش کارم در حصول
از تو میخواهم مقامی ارجمند — زین جهان نام مرا گیـری بلند
آن جهان رفعت دهی برمن تمام — تا رسم براوج عزّت در مقام
همچنان برداریم باری زدوش — بار عصیان تا شود آتش خموش
پس میاور هرخطـایم را بیـاد — چون شوم شرمنده از رسم وداد
سوی جنّت رهسپارم کن چنان — تا شود غفّاریت برمن عیان
گـر بود پاداش کـردارم چنین — پس رضای خود مقدّم کن براین
چون رضایت باشد ارجح ازبهشت — این مقدّر بس مرا برسرنوشت

حاصل گفتارم این باشد مآل — کـه مرا اعطا کنی در هرسؤال
آنچه کـردم در دعا راز و نیاز — آنچه گفتم با تو برسوز و گداز
اول و آخر پذیر از من تمـام — چون تورا خوانم بیکتائی مدام
انتظـار دیگـری دارم چنین — که مرا برفضل خود سازی قرین
غیرازآن وعدی‌که دادی برجنان — برنعیم دیگـرت من را رسان
پس شدم راغب بفضلت بریقین — چون توئی پروردگـار عالمین



اللّٰهُمَّ اِنَّكَ اَنزَلْتَ فِي كِتابِكَ العفو و امرتنا ان نعفو عمن ظلمنا وقد ظَلَمْنا اَنفُسَنا فاعفُ عَنّا فَاِنَّكَ اَولى بِذٰلِكَ مِنّا وامرتنا اَن لا نَرُدَّ سائِلاً عَن اَبوابِنا وَ قَد جِئْتُكَ سائِلاً فَلا تَرُدَّنِي اِلّا بِقَضاءِ حاجَتي وَ امرتنا بِالْاِحسانِ اِلى ما مَلَكَت اَيمانُنا وَ نَحنُ اَرقّاءُكَ فاعتِق رِقابَنا مِنَ النّارِ.

خدایا براستی که تو فروفرستادی درقرآنت عفو و گذشت را ، وفرمان دادی مارا که در گذریم ازآنکه ستم‌کرد برما ، و بتحقیق که ما ستم‌برخودکردیم ، پس در گذر ازما ، زیرا تو سزاوارتری برآن ، (یعنی بعفو و گذشت‌کردن برما) .

وما را دستور دادی که رد نکنیم سائل را از درخانه خود ، و خواهنده را مأیوس نگردانیم ، همانا من آمدم بدرگاهت در حالی کـه سائل وخواهنده هستم ، پس باز مگردان مرا جزآنکه برآوری حاجتم را ، و بما دستور دادی کـه نیکوئی واحسان کنیم برآنانکه مملوك ما هستند ، وما همه بنده ومملوك توئیم ، پس نیکی کن برما، وآزادکن گردنهای ما را ازآتش ، یعنی رهائی بخش ما را ازدوزخ .

خدایتعالی بندگان را در ستمکاری بایکدیگر امر بعفو وگذشت فرموده است

بعد از آنکه امام علیه السلام به بیانهای مختلف عرض حاجت‌کرد واصرار نمودکـه تمام درخواستهای او مورد قبول واقع شود واعطا شود براو آنچه را که مسئلت کرده است،

سپس مثل اینکـه هنوز نمیتواند علاقه خود را از راز و نیاز باپروردگار قطع کند ، و باز مناجات خود را بالسان دیگر ادامه داده و چنین عرض میکند : خدایا تو خود درقرآنت ما را امر بعفو و گذشت فرمودی ، پس این امر را در حق ما خودت معمول دار ، چون ما برنفس خود ستم کرده‌ایم واولی و احق براین گذشت تنها تو هستی .

در باب عفومطالبی بتفصیل درصفحه ۲۳۸ ازنظرقرآن گذشت ، ولی اشاره این بیان برآیات بسیاری است که از جمله درسوره الشوری آیه۴۰ میفرماید : **وجزآؤاسیّئة سیّئة مثلها فمن عفا و اصلح فاجره علی‌الله** یعنی پاداش بدی ، بدی است ، پس هرکس درگذرد ازستمکار خود وعفو کند اورا اجراو نزد خداست ، پس با اینحال‌که خدایتعالی بندگانرا امر بعفو و گذشت فرموده شکی نیست‌که اوسبحانه و تعـالی از کسانیکه برخود ستمکاری روا داشتند خواهد گذشت .

امر خدایتعالی براینکـه سائل را محروم نگـردانند

سپس امام علیه‌السلام مضمون همین گفتار را با لحن دیگـری آورده وعرض میکند : که ای خدا امر فرمودی ما را در کتاب خود کـه سائل را محروم نگـردانیم ، یعنی خطاب برسول اکرم فرمودی : ۱۰/۹۳ **و امّـا السّائل فلا تنهر** (و این امرعمومیّت داردکـه درویشانرا نباید محروم ساخت وخواهنده را درحوائج مشروع نباید مأیوس نمود) .

پس من بدرگاه تو آمدم در حالیکه از تو سؤال میکنم وبا این دلیل کـه خود بندگانرا توصیه فرمودی کـه خواهنده را مأیوس نکنند ، مـرا از پیشگاه خود دور مکن مگرآنکه خواسته‌هایمرا عطا فرمائی وحوائجم را برآوری !!

وباید دانست‌که منظور از سؤال تنها تقاضای فقرا و درویشان ازاغنیا نیست بلکه هرگاه برادران ایمانی را هرحاجت‌که پیش‌آید و برصاحبان تمکّن یاآنهاکـه توانا هستندبرآنکه رفع مشکلات را ازهرجهتی‌فراهم سازندروی‌آورند بایددرخواسته‌های آنها بحدّ امکان‌بکوشندوآنها را برای نیل بمقصود یاری دهند همچنانکه‌درتفسیرآیه شریفه (وامّا السائل فلاتنهر) آمده است‌کـه ای پیغمبرطالبان علم شریعت را از تعلیم وافاده خود منع مکن ، واز این بیان چنین‌نتیجه گرفته‌میشود که هرخواهندهٔ‌باایمانی

درهرمورد احتیاج بهرچه داشته باشد ، مشمول این آیه شریفه است .

وازاینجهت است که امام علیه السلام تمام خواسته‌های خود را عنوان سؤال گذاشته همچنان که درفقره قبل عرض کرد (واعطنی یاربّ جمیع ما سألتك) . و سپس با منطقی روشن واشاره‌ای مستقیم عرض میکند : خدایا چون تو خود منع کردی که بندگان ،سائل را محروم نگردانند ، پس تو خود هم دراین سؤالها مرا محروم مگردان .

وحقاً بیان این گفتار آخرین شاهکاریست که امام علیه السلام بکار برده ، از آن جهت که خدایتعالی خود درجائی ازقرآن مجید اشاره‌ای فرمود : براینکه اگر کسی امر بمعروف میکند و یا مردمانرا به نیکی کردن دعوت میکند باید خود را هم ازآن نیکی کردن باز ندارد ، وحتی این بیانرا جائی برسبیل توبیخ خطاب بگروهی از اهل کتاب کرده و میفرماید : س ۲ ی ۴۲ **اتأمرون النّاس بالبّر وتنسون انفسکم....** یعنی آیا امر میکنیدمردمرا به نیکوئی کردن و برای نیکی کردن، خود را فراموش میکنید (یاآنکه خود ترك نیکوئی میکنید) .

پس با اینحال که خدایتعالی خود امر بعفو فرماید مردمرا و نهی کند از محروم گردانیدن سائل ، وامر باحسان فرماید **(یأمر بالعدل والاحسان)** وامر کند بنیکی کردن بزیردستان و زرخریدان و یا مملوکان (یعنی نیکوئی کردن بآنچه مالك است دستهای ما !) (۱) پس چگونه ممکن است !! که این اوامر همه ازطرف اوسبحانه صادر شود وخود ازآنها مضایقه نماید . حاشا وکلاّ که چنین باشد !!

در بیان فقرات مورد شرح

ایکه امرت شد چنین برخاص وعام — که گذشت و عفو به از انتقام

گر ستمکاری ستم دارد روا — یا ستم بیند فقیری بینوا

گفته ای اولی بود بخشش برآن — تا بگیرند انتقام خود عیان

(۱) این معنی اشاره برآنست که هر گونه نیکوئی وتلاش برای رهائی مردم از گرفتاریها بمنزله آزادکردن ایشان وازقید تملّك خارج کردن است .

پس ستم کردیم ما برنفس خویش / تاتو بخشی،چون تو اولائی به‌پیش
همچنین امر تو آمد در مقال / که اگر کس برشما آرد سؤال
آوریدش بخششی از راه خیر / تا که رویش برنگرداند بغیر
پس من از تو مسئلت دارم بسی / تا نگردانی مرا رو برکسی
همچنان‌که خود بگفتی در کتاب / که نباشد بخشش من در حجاب
هرکه رو آرد مرا در هر سؤال / حاجتش از من برآید لامحال
نکتهٔ دیگر بگفتی آشکار / که به مملوکان برید احسان بکار
ما همه مملوك و برتو بنده‌ایم / پس چنین امّید برتو برده‌ایم
که بلطفت شامل احسان شویم / برتو وارد در جنان مهمان شویم
هم نباشیم از عذابت در گزند / هم کنی گردن زما آزاد بند



يا مفزعي عند كربتي و يا غوثي عند شدّتي اليك فزعت وبك استغثت

ولذت بالوذ بسواك و لا اطلب الفرج الا منك (۱) فاغثني و فرج

عني يامن يقبل اليسير (۲) و يعفو عن الكثير اقبل مني اليسير و اعف

عني الكثير انك انت الغفور الرّحيم .(۳)

ای پناه من در هنگام اندوه و گرفتاریم ، وای دریابنده ودادرسم در نزد درماندگی وسختیم ، بدرگاه تو فزع میکنم ، وبتو دادرسی میجویم ، وبرتو زنهار آورده‌ام،وپناه نجویم (به‌احدی)غیر از تو ، و طلب نمیکنم فرج و گشایش را مگر ازنزد تو ، پس بدادم برس ، وبگشا ازمن ، (ورفع مشکلاتم فرما) .

ای کسی که ، می پذیری اندك را ومیگذری ازبسیار، بپذیرازمن اندك را ودرگذر ازبسیار ، بدرستی که توئی آمرزنده مهربان .

خدایتعالی
طاعت کم را قبول میکند و ازگناهان بسیاری در میگذرد

حقاً گاهی که دست آدمی ازهمه جا کوتاه میشود،زمانیکه فشار زندگی‌وناملایمات عرصه را برانسان تنگ میسازد ، موقعی که همّ وغم وپریشانی‌ازجهات‌مختلف برآدمی تسلّط پیدا میکند ، گویا در خود چنین احساس میکند که یك پناهگاه بیشتر وجود

(۱) دربعضی نسخ : فصل علی محمد وآله اضافه کرده

(۲) دربعضی نسخ : یا من یفكّ الاسیر اضافه کرده (۳) بعضی‌نسخ(الرّحیم‌الغفور)

ندارد ، هیچ چاره‌ای نیست کـه جز بهمان ملجأ پناهنده شود و خواه وناخواه بهمان فریادرس استغاثه کند ، حتی آنهائی که ایمان بخدا ندارند درهنگام شدائد و سختی توجه خود را بعالمی نامرئی معطوف داشته واستمداد میطلبند . چون نمیدانند بکجا روی آورند ، ازچه کس یاری جویند ،کجا پناهنده شوند ، نزد چه‌کس فزع کنند ، وخلاصه کیست که گشاینده امور ایشان باشد ؟

امام علیه السلام بااینکه درخلال این دعای شریف با بیان گوناگون،بسیار تکرارفرموده: کـه جز درآستان الهی پناهگاهی نیست وفریادرسی غیراز او وجود ندارد ، (کـه شرحی بتفصیل قبلا در این باب گذشت) در اینجا هم برای پیش گفتاری در موضوع مهم این بیانرا بروجه دیگر تکرار فرموده وسپس عرض میکند : (یامن یقبل الیسیر ویعفوعن الکثیر) یعنی ای‌کسی که میپذیری طاعت وعبادت قلیل را (ویاآنکه بآسانی میپذیری عبادات را) وعفو میکنی از جرم و خطاهای بسیار ، ودرجمله اخیراشاره‌ای بکار رفته که ارتباط آنرا بامیدوارترین آیه‌ای‌که خدایتعالی برپیغمبر اکرم فرستاده است ، میرساند وآن آیه ۲۹ ازسوره الشوری است ، که میفرماید : **وما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفواعن کثیر**، یعنی و هرچه بشما میرسد ای بندگان از بلا و آفات جانی ومالی بسبب آن چیزی است کـه کسب کرده دستهای شما (یعنی بشآمت معصیت شما ومکافات‌کـردار شما است) وعفومیکند ودرمیگذرد ازبسیاری از گناه ، گرچه شاهد گفتار ما در شرح این فقره همان جملهٔ : (ویعفو عن کثیراست) ولی لازم میآید که قول بعضی ازمفسّرین را دراین آیه شریفه متذکّرشویم .

مصیبت و بلا در دنیا
برای اهل ایمان سبب ازدیاد اجر در آخرت است

دربعضی از تفاسیر در ذیل این آیه شریفه کـه ترجمهٔ آن گذشت آورده‌کـه این مخصوص بمجرمین است و اگـر بیگناهی را مصیبت رسد از انبیاء و مؤمنین واطفال ومجانین پس بسبب اجرایشان خواهد بود .

درتفسیرمنهج آورده :که ازحضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست‌که هیچ رگی و عضوی نباشدکه بجنبد (یابجهد) وهیچ چوبی نباشدکه عضویرا بخراشد ویاسنگی که در پای

آید ، الّا بگناهی که صاحب آن کرده باشد ، ومغفرت خدای زیادتر است ازعذاب وی.

ونیزدرآن تفسیر آورده :که انس ، ازپیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که چون حقسبحانه ببنده اراده خیر نماید تعجیل عقوبت وی کند در دنیاوالّاعقوبت اورادرعقوبت عقبا اندازد.

دربعضی ازتفاسیر قریب باین مضمون نقل کرده اند ، که حضرت امیر علیه السلام فرمودکه امیدوارترین آیاتی کـه خدایتعـالی برپیغمبراکرم فرستاده ، دراین آیت است کـه میفرماید : (و یعفو عن کثیر) زیرا که خبر داده است ،کـه بسبب بعضی گناه مصیبت میرسانم وازبسیاری جرم درمیگذرم ، و وی از آن کریمتر است کـه گناهی کـه یکبار عفو کرده باشد دردنیا ، بار دیگر برآن عقوبت فرماید درعقبا .

پس درواقع با این تفاسیرامام علیه السلام در ایراد این جمله از دعا توجه خود را بربیان قول حقتعـالی معطوف داشته و اشاره او براینست کـه ، ای کسی کـه خود فرمودی : (ویعفوعن کثیر) پس ما را مشمول الطاف گفتار خود فرما ، ودرتأکید این بیان اشاره بگفتاری کرده کـه خدایتعالی در هفتاد و دو مورد از قرآن مجید خود را براین صفت معرّفی فرموده وبا اقتباس ازآن عرض میکند : (انّك انت الغفورالرّحیم) که شرح آن دراوراق همین کتاب گذشت .

دربیان فقرات مورد شرح

ایکـه در سختی مرا باشی پناه — نزد اندوهم توئی برمن گواه
از تو خواهم داد خواهی آشکار — که بری در حکم خود فضلی بکار
چون مرا جز تو نباشد هیچکس — کـه بمحنت باشدم فریادرس
پس بسوی تو فزع دارم چنان — تا زرنج و محنتم گیـری امان
همچنان قلبم کنی روشن زنور — تا گشایش باشدم در هرامور
در مهمّـاتم فرج گیـری تمـام — تا نیفتم برصعوبت نزد دام
ایکـه طـاعت میپذیری برقلیل — من امیدم برتو باشد زین دلیل
کـه شنیدم ازتو یعفو عن کثیر — گو مرا باشد گناهانی کبیـر
من نکردم خواهش ازحاجت بدور — چون محقق شد مرا انت الغفور
پس باندك طاعتم فرما قبول — جرم بسیارم ببخشا بررسول

اللّٰهُمَّ انّی اسئلك ایماناً تباشر به قلبی و یقیناً صادقاً حتّی اعلم انه لن یصیبنی الّا ما کتبت لی و رضّنی من العیش بما قسمت لی یا ارحم الراحمین .

خدایا ، همانا ازتو سؤال میکنم ایمانی را که مباشر گردانی بآن دل مرا (یعنی ایمان باطنی وقلبی ، نه ایمان سطحی ولسانی) .

ومرا براعتقادی ثابت ومحکم بدار تاآنکه یقین حاصل کنم ،که بمن نمیرسد جز آنچه تو برای من نوشته وثبت فرموده‌ای ، وراضی وخشنود گردان مرا ، بآنچه نصیبم فرمودی (بهمان زندگانی‌که قسمتم کردی) ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان .

امام علیه‌السلام خواستار ایمانی درمرتبه یقین است !

آنچه را که‌امام علیه‌السلام ازاول تاآخراین دعای شریف درتعلیمات عالیه خود بکاربرده اگرکاملا باصل معانی‌آنها توجه حاصل شود ، تمام در باب ایمان بخدا و مسائلی‌که در تحت شرائط ایمانست میباشد ، چون اساس و پایه بندگی او علیه‌السلام فقط برهمین یك موضوع استواراست،همچنانکه این معنادرشرح فقرهٔ : وانّا آمنّابك بالسنتناوقلوبنا .. درصفحه ۳۶۲ بتفصیل گذشت ، ولکن در اینجا خواستار ایمانی شده است‌که دل او برآن ایمان کارپرداز باشد ، یعنی‌ایمانی قلبی، راست وثابت وپایدارکه بمرتبه یقین رسیده باشد .

وشاید این تقاضا آخرین حدّ مرتبه ایمان باشدکه‌او علیه‌السلام دردنبال این تقاضا اشاره

مستقیم بر بیان قول حقتعالی کـرده ، وعرض میکند : و یقیناً صادقاً حتّی اعلم انّه لن یصیبنی الاّ ما کتبت لی.... که این درمعنا اقتباس از آیه شریفه است کـه خدایتعالی خطاب برسول اکـرم میفـرماید : س ۹ ی ۵۱ **قل لن یصیبنا الاّ ماکتب‌الله لنا....** یعنی بگو ای محمّد ﷺ نرسد ما را مگـر آنچه نوشته است خدای برما در لوح محفوظ ، وما را بآن اختصاص داده .

والبتّه آنچه را که خدایتعالی برای حبیب خود درمقدّرات او ثبت فرموده، بهترین تقدیرات است و در اینجا اشاره امام ﷺ هم بر بهترین مقدّرات است ازآن جهت کـه گفتار خود را براین بیان دنبال کرده وعرض میکند : (ورضّنی من العیش) که اشاره این‌کلام بمقام کسانیست که در مرحله ایمان بمرتبه یقین رسیده وخدایتعالی در شأن ایشان فرمود : س ۶۹ ی ۲۱ **فهو فی عیشة راضیة فی جنّة عالیة** (یعنی آنکس که ایمانش در مرتبه یقین باشد) . پس او در زندگـانی پسندیده در عیشی صاف و خالص باشد و در رتبه عـالی جنان مستقر گردد وراضی وخشنود باشد بآنچه خدایتعالی براو قسمت ومقدّر فرموده است .

واین مقام میسر نمیشود مگرآنکه درایمان ، یقین صادق حاصل شود .

یقین صادق چیست؟ اصل معنای یقین‌اعتقادثابت‌وجازم داشتن بحقیقت‌وواقع‌است، بطوریکه کوچکترین شك وتردید وحیرت درآن راه نیابد .

ومرتبه یقین در ایمان بحقتعالی اشرف فضائل وافضل‌کمالات و اعظم صفات انسانی است ازآنجهت‌که‌صاحب یقین خود را پیوسته درپیشگاه شهود حضرت‌حق حاضرواورا بهمه اعمال وافعال خود ناظرمیبیند ، پس همیشه متوجه است که کرداز ناشایست‌ازاو سرنزده وکاری بیرضای حق انجام ندهد .

واز برای یقین مراتبی‌چنداست که‌قرآن‌مجید اشاره‌ای‌فرموده یکی‌مرتبه علم‌الیقین ودیگری عین الیقین ودیگری حق الیقین است که این خود بحثی جداگانه داشته واز شرح ما خارج است ، ولی گفته میشود که بیان امام ﷺ (دریقین صادق) همان مرتبه حق الیقین است کـه برای آدمی این اعتقاد قلبی حاصل شود ، کـه هیچ قدرتی بجز

قدرت پروردگار برعالم حکمفرما نیست ، و همهٔ امور مستند بذات مقدّس اوسبحانه است وهمه احوال منسوب بوجود اقدس اوست .

و همچنین بداند ، آنچه‌که از برای او مقدّر است باو خواهد رسید و هرامریه‌ای که ازمقام پروردگاری صادر شود بلاشك اجرا خواهد شد ، همچنانکه آن بزرگوار درجائی ازهمین دعای شریف این اقرار را درمقام یقین اظهار فرموده و عرض میکند: وایقن انّ الخلق لك والامرالیك .

آخرین کلام

موضوعی‌کـه دراین دعای شریف بیشتر جلب نظر خواننده را میکند ، همانا تکرار مطالبی است کـه درخلال دعا امام علیه‌السلام درباب رأفت و رحمت پروردگاری آورده و با بیانهای گوناگون گمان نیك خود را در رحمت واسعه او ابراز داشته است که شرح آنها همه در اوراق این کتاب گذشت.

ولکن شاهد گفتار درپایان این دعای شریف‌آنست‌که او علیه‌السلام ازامیدواری برحمت پروردگاری باز نه‌ایستاده وآخرین‌کلام خود را به (یا ارحم‌الرّاحمین) ختم مینماید.

در بیان فقرات مورد شرح

ای خدا خواهم زتو ایمان چنان — تا مباشر قلب من باشد برآن
باشدم از جان و دل این اعتقاد — کـه توئی یکتا خداوند عباد
همچنان صادق بُوَد من را یقین — که شوم برسرنوشت خود قرین
چونکـه خود گفتی رسانم برشما — آنچه در لوح قضا شد در نمـا
پس بتقدیرم در آور در بهشت — تا مـرا نیکو در آید سرنوشت
آنچه کردی قسمتم ازنوش و نیش — راضیم کن تا نگـردم دل پریش
زندگی برمن کن آسان از وفا — تا نگیـرد قهـر دهرم برجفـا
مطلب خود آنچنان گویم تمام — که رسد رحمت زتو برخاص وعام
زانکـه خود بهتربخود باشی علیم — نام خود خواندی برحمن الرّحیم

پایان

آرزو آمد مرا یکسر بکام — تا که کردم شرح این مصحف تمام
روز و شب بیخواب و آرام و قرار — تا کـه بردم رمز این معنا بکار
چونکه دانستم درآن گنجی نهان — هرکه واقف شد بگیرد بهره زان
گوهری بیرون کشیدم از صدف — تا رسانم تیـر خود را برهدف
گوهری پنهـان زچشم ناشناس — ناشناسد کس بجـز گوهر شناس
پربهاتر زین نگین در دهر نیست — یك‌خریدارش چو من درشهر نیست
زانکه دیدم اینچنین دُرّ گـران — سالها بود عرضه برخلق جهـان
لیك کس طالب نشد جز مستمند — این فقیـر بی بضاعت دردمند
خوش‌خریداری که بی‌سرمایه‌است — اعتبارش براساس و پایه است
پس نکو گویم به آوازی بلند — کـه خریدم گوهری زیبـا پسند

✡ ✡ ✡

آنچه را دیدی زقرآن گفته‌ام — بس گهرهائی کـه از دُر سفته‌ام
غیر از این برمن نباشد افتخـار — کـه شدم مأمور امر شهـریار
گـرچه لایق برچنین امری نیم — چون مرا قدری نباشد من کیم
خوشدل از آنم که دیدم از نهان — شد برون دستی کـه گیرد ناتوان
پس چنین نیـرو مرا آمد پدید — کـه بسوز آتشین عشقم رسید
محرمی خواهم کـه سازم آشکار — آنچه هست اندر نهـانم سرّ کار
تا بگویم ماجرای اشتیاق — کـه نبودم مبتلا جـز برفراق
گاه از خود بیخود و گه برملال — گاه خندان گاه گریان در خلال
زین روش بودم بسی دامن کشان — رنج هجـران بردم و درد نهـان
آنزمان تا چون رسیدم برمراد — رشته را محکم گـرفتم در وداد

✡ ✡ ✡

اینکـه بستم از ازل پیمان عشق — نگسلم هرگز کـه تا پایان عشق

چون روم ازاین جهان برعشق یار — این اثر از من بماند برقرار
گفتگو باشد زسر سودائیم — بس بیاید یادی از شیدائیم
که‌چسان شایق بدم بروصل دوست — هرچه یاد آید زمن از یاد اوست
من برآن بودم نسازم آشکار — نام خود تا از زیان باشم کنار
لیك گفتا هاتفی از غیب دوش — از چه لب بستی بنام خود خموش
گفتمش کی ممکن آید در بیان — که کند ناچیز نام خود عیان
گفت بودی **احمد زار** ازالست — کی توان برعهد خودآری شکست
چون ضعیف و ناتوانی دل فگار — پس بنام خود تخلّص گیر **(زار)**
بعدازآن برآن شدم درشعرخویش — گویم از دل نکته‌ای زار وپریش
تا پس از من گفتگو باشد چنان — که نبودم جز ضعیفی ناتوان
این نشان از من بماند یادگار — که چنین گویند او بود است **زار**

✡ ✡ ✡

همزمان با طبع و نشر این کتاب — رو به پایان شد مرا عهد شباب
سیصد وچل از هزار و شش گذشت — تا توسّل جستمی برچار و هشت
که مرا این خدمت آید در قبول — بزرضای خالق و خاتم رسول

اردیبهشت ماه ۱۳۴۶

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
پیش گفتار ازمؤلف (یك حقیقت غیرقابل انکار)	۱
مأخذ بعضی از مطالب این کتاب	۵
حق این دعای شریف هنوز ادا نشده است	۵
در باب اشعار این کتاب	۷
عشق !! وارتباط آن بوجه تسمیه کتاب شریف	۸
شرح مختصری از زندگانی حضرت سجاد (ع)	۱۱
ابوحمزه ثمالی کیست ؟	۱۳
شرح (الهی لا تؤدبنی بعقوبتك)	۱۵
عقاب وعقوبت از نظر قرآن	۱۵
انتقام وعقاب ازنظر احکام وعدالت اجتماعی	۲۰
عقوبت ازنظر فرمایشات مولا امیرالمؤمنین (ع)	۲۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۱
مکر از طرف خدایتعالی چیست ؟	۲۳
مکر خدایتعالی ازنظرقرآن	۲۴
بیان نظمی نگارنده در شرح موضوع	۲۸
خیر چیست ؟	۳۰
بیان نظمی نگارنده درشرح (من این لی‌الخیرو....)	۳۳
برای حفظ ایمان نصرت ویاری پروردگاری دائماً لازم است	۳۵
استعانت از نظر قرآن	۳۶
بیان نظمی نگارنده درعبارت مورد شرح	۳۸
در بیان (یارب)	۳۹
وجه تکرار یارب چیست ؟	۳۹
چند خبر کوتاه	۴۰
بیان ذکر شریف (یارب) ازنظر قرآن	۴۱
نوح (ع) واجابت دعایش بخواندن یارب	۴۱
حضرت ابراهیم (ع) وخواستهای او دربیان نام شریف (یارب)	۴۲
دعاکردن موسی (ع) پس ازکشته شدن یکی ازپیروان فرعون	۴۳
دعاکردن سلیمان (ع) برای سلطنتی بیمانند	۴۴
تقاضای زکریا (ع) جهت فرزند در دوران پیری	۴۴
دعاکردن عیسی (ع) جهت قوم خود برای نزول خوان نعمت ازآسمان	۴۵
دعای حضرت لوط درباره قوم خود	۴۵

عنوان	صفحه
امرحقتعالی پیغمبر خاتم را درخصوص خواندن اوسبحانه بنام (رب)	۴۶
مؤمنان وصالحان واجابت دعای آنها دربیان (یارب)	۴۷
دعا کردن (آسیه) زوجه فرعون	۴۸
موضوع مهم وقابل توجه	۴۸
استجابت دعای ابلیس بذکر(یارب)	۴۹
بیان نظمی نگارنده دراستجابت دعای انبیا	۴۹
» » » داستان نوح (ع) واستجابت دعایش	۵۱
» » » استجابت دعای ابراهیم در بیان یارب	۵۲
» » » استجابت دعای موسی (ع) » »	۵۳
» » » استجابت‌دعای سلیمان (ع) » »	۵۴
» » » استجابت‌دعای‌زکریا(ع) » »	۵۵
» » » استجابت دعای عیسی(ع) » »	۵۶
» » » استجابت دعای لوط (ع) » »	۵۷
امرحقتعالی به پیغمبرخاتم (ص) که‌حوائج خود را درذیل نام (رب) بخواهد	۵۸
بیان نظمی نگارنده دراستجابت دعای اولیاء	۶۰
» » » در استجابت دعای آسیه زوجه فرعون	۶۱
» » » دراستجابت دعای ابلیس (دربیان یارب)	۶۲
خداشناسی	۶۳
رابطه خود شناسی وخدا شناسی	۶۴
قطعه (از نگارنده)	۶۴
هرفردی ازافراد عالم خدای را بطریقی میشناسد	۶۵
خدا شناسی ازنظر علما ودانشمندان	۶۶
خدا شناسی ازنظر دانشمندان خارجی	۶۸
خلاصه مطلب (دربیان عبارت مورد شرح)	۶۹
بیان نظمی نگارنده (در خدا شناسی)	۷۰
شرح فقرات دعا وبیان نظمی نگارنده درحمد وسپاس	۷۲
حمد و سپاس خدایتعالی بابیان دیگر	۷۳
» » » ازنظر برآمدن حاجات بدون واسطه	۷۴
» » » ازآن نظرکه غیر از اوکسی اجابت‌کننده نیست	۷۵
» » » ازآنجهت‌که امیدواری ما فقط براوست	۷۶
» » » ازآن نظرکه امرما را بحضرت خود واگذارفرمود	۷۷
» » » ازآنجهت‌که محبت نمود برما ونعمت داد	۷۹
» » » ازآنجهت‌که حلم وبردباری‌کرد برما	۸۱
طریق حمد وستایش حقتعالی ازنظرقرآن مجید	۸۲

عنوان	صفحه
خبراز رسول اکرم (ص)	۸۲
مورد دیگر ازبیان حمد وستایش درقرآن مجید	۸۳
نکته قابل توجه درباب حمد وستایش	۸۳
راه حاجات بسوی پروردگار	۸۶
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۸۶
صرخه چیست ؟	۸۸
یکی ازشرایط استجابت دعا	۸۹
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۹۰
قرب حقتعالی نسبت به بندگان	۹۱
بیان نظمی نگارنده (پیمودن راه بسوی حقتعالی مسافتی ندارد)	۹۲
یکی ازشرایط استجابت دعا استغاثه است	۹۳
دیگرازشرایط استجابت دعا توسل جستن است	۹۴
بیانی ازصحیفه سجادیه	۹۴
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۹۶
هرچیز را باید ازخدایتعالی درخواست کرد	۹۷
قابل توجه (ای مردم بدانیدکه وعدهٔ خدا راست است)	۹۸
سخنی باخواننده	۱۰۰
دروعد ومواعید خدایتعالی درآخرت هم گفتگو بعمل خواهد آمد	۱۰۱
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۰۱
ذکر نعم الهی	۱۰۳
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۰۴
راز مهمی که امام علیه‌السلام در باره شفاعت آشکارکرده است	۱۰۶
شفاعت ازنظر قرآن مجید	۱۰۸
چرا بعضی ازآیات وقوع شفاعت و تأثیر اسباب را درقیامت نفی میکند	۱۰۸
شرائط شفاعت	۱۱۰
چه‌کسانی میتوانند شافع باشند وچه‌کسانی استحقاق شفاعت را دارند	۱۱۱
بیان نظمی نگارنده درشرح (وحبی لك شفیعی الیك)	۱۱۳
یکی ازآداب دعا اقرار بگناهان است	۱۱۵
ارتباط ایمان باقلب	۱۱۶
چرا محیط نورانی دل تیره وتار میشود	۱۱۶
قلب مرکزاستقرار ایمان است	۱۱۷
قلب چگونه بیمار میشود	۱۱۸
قلب مرکزآزمایش الهی است	۱۱۹
حالت خوف ورجاء ازنظرقرآن وارتباط آن با بیان حضرت سجاد	۱۲۰

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۲۱
دربیان خوف ورجاء	۱۲۳
خدایتعالی ظالم نیست !!	۱۲۴
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۲۵
خدایتعالی به‌بندگان مهربان است	۱۲۷
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۲۸
دعاکردن خود عبادتی ازجمله عبادات است	۱۲۹
چند خبرکوتاه در دعا	۱۳۰
دعاء ازنظر قرآن مجید	۱۳۰
محققان گفته‌اند :	۱۳۱
بیانی ازنهج‌البلاغه	۱۳۱
درشرایط دعا	۱۳۳
بیان نظمی نگارنده (دردعاکردن)	۱۳۶
آرزوی بزرگ چیست ؟	۱۳۸
آرزو درفطرت بشرآمیخته وسرشته است	۱۳۹
بیان نظمی نگارنده (درآرزو وآمال)	۱۴۰
گریزگاه وپناهگاهی جز بسوی پروردگار نیست !!	۱۴۱
بیان نظمی نگارنده (راه‌گریز بسوی حقتعالی باز است)	۱۴۲
قدر ومنزلت ما چیست ؟	۱۴۳
ازمخازن‌کرم الهی هرقدر بخشیده شودکسر نخواهد شد	۱۴۴
بیان نظمی نگارنده (من کیستم وقدرم چیست؟)	۱۴۵
بهترین خلعت پروردگاری لباس مغفرت است	۱۴۶
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۴۷
چگونه است‌که گناهکار ازمردم حیا میکند وازخدا نمیترسد ؟	۱۴۹
خدایتعالی گاهی درعقوبت تسریع وگاهی تأخیرمیکند	۱۵۰
اعتراف بصفات پروردگاری درمقام دعا	۱۵۰
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۵۱
حلم خدایتعالی شگفت انگیزاست	۱۵۳
حلم توأم باعلم اشرف‌کمالات است	۱۵۴
بهترین بخشش ، عفو درحال اقتدار است	۱۵۴
وسعت‌رحمت الهی ازگناهان ما بیشتراست	۱۵۴
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۵۵
خدایرا بنامهای نیکوی او بخوانید	۱۵۶
نود ونه نام نیکو از اسامی خدایتعالی	۱۵۷

عنوان	صفحه
دربیان یاحی و یاقیوم	۱۵۷
دربیان یاغافرالذنب ویاقابل التوب	۱۵۹
قابل توجه	۱۵۹
خدایتعالی پذیرنده توبه ازبندگان است	۱۶۰
دربیان یاعظیم المن ویاقدیم الاحسان	۱۶۱
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۶۱
تقاضای استفهام آمیز!!	۱۶۳
دربیان فضل خدایتعالی	۱۶۶
اگرفضل ورحمت خدایتعالی نبود !!	۱۶۷
بیشترمردمان برفضل ورحمت خدا سپاسگزار نیستند	۱۶۸
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۷۰
بهیچوجه نمیتوان مبتکی براعمال گردید	۱۷۱
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۷۲
سپاسگزاری امام علیه‌السلام بابیان دیگر	۱۷۳
اگرستر گناهان نبود نظام اجتماع ازهم پاشیده میشد	۱۷۴
ستر گناه مخصوص این جهان است	۱۷۴
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۷۵
سرچشمه دوستی ومحبت بنده بخالق اطاعت امراو میباشد	۱۷۶
ای مردم بدانید وآگاه باشید !!!	۱۷۷
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۷۷
کانون احسان ، وعامل فساد !!	۱۷۹
بیان نظمی نگارنده درجمله (انت‌المحسن ونحن‌المسیئون)	۱۸۰
بیانی ازتفسیر لاهیجی	۱۸۱
حاصل مطلب درقبولی توبه	۱۸۲
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۸۲
هرقدرکه اعمال نیکو باشد درمقابل نعم الهی ناچیزاست	۱۸۳
خدا میداند	۱۸۴
پاداش نیکوکاران درمقابل کردارآنها	۱۸۴
دربیان جنت فردوس ، جنات عدن ، جنات نعیم	۱۸۵
دربیان جنت‌المأوی ، جنة عالیه	۱۸۶
در ذکر دارالسلام وحاصل مطلب	۱۸۷
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۱۸۷
خدایتعالی بسیار آمرزنده است	۱۸۹
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۹۰

عنوان	صفحه
سوگند بعزت خدایتعالی !!	۱۹۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۹۲
یك سلسله ازحقایق قرآن مجید	۱۹۳
مطالبی درجبر	۱۹۴
امروفرمان درجهان آفرینش تنها درقدرت پروردگاراست	۱۹۵
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۹۶
هنگام سحر بهترین اوقات (وبهترین مقام) برای افشای راز ونیازاست	۱۹۸
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۲۰۰
حاصل تمام معانی درچندکلمه	۲۰۱
وسعت رحمت خدایتعالی ازنظرقرآن مجید	۲۰۲
عطیه عوفی گفته است	۲۰۴
بیان نظمی نگارنده در (رحمت باریتعالی)	۲۰۵
همیشه بایدگمان نیکو بخدا داشت !!	۲۰۶
حسن ظن بخدایتعالی ازنظرقرآن واخبار	۲۰۷
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۰۸
آرزوهای طولانی در دنیا خود بدترین عمل است	۲۰۹
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۱۰
اقرار بگناه ازطرف معصوم !!	۲۱۱
بیان صاحب کشف‌الغمه درباب اقرارگناه ازطرف معصوم	۲۱۲
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۱۲۳
کیست که باعمال خود دانا نیست ؟	۲۱۴
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۲۱۶
دربیان غفران واستغفار	۲۱۷
هرگناه پس از توبه واستغفار قابل آمرزش است	۲۱۸
آنچه که مسلم است !!!	۲۱۸
مغفرت مستلزم نجات ازعذاب نمیشود	۲۲۰
استغفار باید توأم بتوبه باشد	۲۲۱
بروز صفت غفران درخدایتعالی منوط بامرتوبه است	۲۲۱
برسول اکرم امرشد این اطلاعیه را بسمع جهانیان برساند	۲۲۲
اخبار وروایات درباب استغفار	۲۲۳
درشرایط استغفار وطلب آمرزش	۲۲۵
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۲۶
عکس‌العمل معارضه بمثل	۲۲۷
ای برادر عزیز !!!	۲۲۸

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۲۹
چگونه است که ما اعمال زشت خود را نیکومی‌پنداریم	۲۳۰
گناهان پی در پی ما سلب نعم ظاهری ازما نمیکند	۲۳۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۳۲
تسبیح وتقدیس پروردگار بروجه دیگر	۲۳۳
تسبیح وتقدیس پروردگار عالم ازنظرقرآن مجید	۲۳۳
تسبیح وتقدیس پروردگار حقی مسلم است	۲۳۴
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۳۶
سرّ تکرار (العفو)	۲۳۷
(عفو) از نظرقرآن مجید	۲۳۸
پاداش عفوکنندگان برخدایتعالی است	۲۳۸
توصیه خدایتعالی به ستمدیدگان در عفو ستمکار	۲۳۹
معارضه بمثل از جانب حقتعالی برعفوکنندگان	۲۳۹
دستور خدایتعالی برسول اکرم (ص) در خصوص عفو	۲۴۰
عفو خدایتعالی از بندگان بشرط توبه	۲۴۰
نتیجه حاصله از تفسیرآیات مختلفه در باب عفو	۲۴۰
بیان نظمی نگارنده درباب عفو	۲۴۱
در باب (ذکر)	۲۴۲
در اهمیت ذکر	۲۴۳
ذکر، از نظرقرآن مجید	۲۴۴
داستان عبدالله مبارك	۲۴۴
در هرحال باید متوجه ذکرخدایتعالی بود	۲۴۵
ذکرخدایتعالی سبب آرامش قلب و آسایش خاطراست	۲۴۶
کسانیکه از یاد خدا غافلند باشیطان مأنوس وزندگانی آنها درعسرت است	۲۴۶
بیانی‌ازتفسیرالمیزان در معنی (ذکر)	۲۴۷
چند روایت (در باب ذکر)	۲۴۸
یادآوری (ذکر) برسبیل تنبه از طرف خدایتعالی	۲۴۹
داستان فضیل عیاض وتنبه او از تلاوت آیه قرآن	۲۴۹
امرخدایتعالی بذکرخود بحد بینهایت!!	۲۵۰
خواندن نماز وتلاوت قرآن یکی از اصناف ذکراست	۲۵۱
در اقسام ذکر	۲۵۱
در اوصاف وطریقه ذکرلسانی	۲۵۲
بیان نظمی نگارنده در فقرات مورد شرح	۲۵۴
سنت چیست	۲۵۵

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۲۵۶
توصیه خدایتعالی در نیکوئی کردن بوالدین	۲۵۷
حق پدر ومادر نسبت بفرزند از نظرقرآن	۲۵۹
دعاکردن بدیگران درحس عواطف انسانی است	۲۶۰
اخبارو روایاتی که در دعاکردن به پدر ومادر رسیده است	۲۶۱
بیان نظمی نگارنده در شرح موضوع	۲۶۲
پس از تقدیم صلوات برپیغمبرخاتم (ص) دعا مقرون باجابت است	۲۶۵
همین یکفقره ازدعا اگر درحق داعی مستجاب شودکافی است !	۲۶۶
درود برپیغمبرخاتم (ص) ازنظرقرآن مجید	۲۶۷
چند روایت درباب تقدیم صلوات برپیغمبرخاتم (ص)	۲۶۷
تقاضای رزق حلال وپاکیزه	۲۶۹
چرا خدایتعالی وسعت رزق را تعمیم نداده است ؟	۲۷۰
غناء وفقر دلیل برعزت وذلت نزد پروردگارنیست	۲۷۲
رزق به چه چیز اطلاق شده ومعنای آن چیست ؟	۲۷۳
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۲۷۵
خدایتعالی بهترین حافظ ونگهبان است	۲۷۷
سبب علاقه حضرت سجاد (ع) بزیارت خانه خدا	۲۷۸
نتیجه از زیارت قبررسول وائمه هدی (ع) چیست ؟	۲۸۰
پیغمبروامام ازنظر تصرفی که براین عالم دارند نظراعمال زندگانند	۲۸۰
بیان نظمی نگارنده درشرح فقرات دعا	۲۸۲
دربیان (توبه)	۲۸۴
توبه نصوح	۲۸۵
هریك ازمفسرین وگویندگان درباب توبه نصوح بیانی دارند	۲۸۵
گفتار حضرت سجاد (ع) اشاره بتوبه نصوح	۲۸۶
استقبال خدایتعالی ازتوبه کنندگان	۲۸۷
استقبال ازتوبه کنندگان برسبیل استفهام	۲۸۸
یکی ازشرائط توبه	۲۸۸
ازعجائب پاداش وجزا (خدایتعالی بدیها را تبدیل بخوبی میکند)	۲۸۹
خدایتعالی توبه کنندگانرا دوست میدارد	۲۸۹
بازگشت بنده بسوی خدا مساوی بادوبرگشت خداوند بسوی بنده است	۲۹۰
توبه درحال اضطرار بی‌نتیجه است	۲۹۱
روایاتی ازتفسیر المیزان (درباب توبه)	۲۹۲
توبه‌کردن ازگناه واجب است	۲۹۳
فرق بین خوف وخشیت ازمحقق طوسی	۲۹۵

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده درشرح فقرات دعا	۲۹۶
بیانات امام علیه‌السلام درمقام تعلیم است	۲۹۸
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۲۹۹
عللی‌که مانع تقرب بسوی پروردگار است	۳۰۱
خدایتعالی برسول اکرم (ص) دستور میدهد . . .	۳۰۴
ذکر پاره‌ای از اخبارو روایات درخصوص مجالست وهمنشینی	۳۰۴
خدایتعالی آنچه راکه (حق) است نسبت بخود میدهد	۳۰۶
ظهور «حق» در بیان آفرینش	۳۰۷
ای مردم حق هرچیزیرا محترم بدارید وبه حق خدایتعالی استخفاف نورزید	۳۰۷
بیان نظمی نگارنده (علل سلب توفیق)	۳۰۹
تکلم خدایتعالی بزبان فارسی !!	۳۱۱
بیان نظمی نگارنده (عفو خدایتعالی تازگی ندارد)	۳۱۱
حسن ظن بخدایتعالی از اصول‌کافی	۳۱۲
شرحی از علامه مجلسی درباب حسن ظن بخدا	۳۱۳
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۳۱۴
خطاکاربی قدرو منزلت است	۳۱۵
قدرو منزلت مادر مقابل عظمت آفرینش چیست ؟	۳۱۶
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۳۱۷
ذکرنعم الهی	۳۱۹
بحثی جالب در باب افاضه علوم	۳۲۰
تاخدا نخواهدکسی هیچگونه علم واطلاع حاصل نخواهدکرد	۳۲۲
بیانی از تفسیر المیزان	۳۲۴
بیان نظمی نگارنده (ترجمه‌ای ساده از فقرات دعا)	۳۲۵
ناسپاسی ما درمقابل نعم الهی	۳۲۷
مراتب ایمان بستگی بحالت روانی حیا وآزرم دارد	۳۲۹
از خدا باید شرم داشت یاازمخلوق ؟	۳۳۰
مفهوم واقعی حیا	۳۳۱
بیانی ازکتاب «گفتار فلسفی» درباب حیاء	۳۳۲
اثر اجتماعی حیاء	۳۳۳
بعضی روایات درباب حیاء پسندیده	۳۳۴
حیاء نابجا	۳۳۵
بیان نظمی نگارنده (درباب حیاء)	۳۳۵
بیانی جالب درمقام عذرخواهی از پروردگار	۳۳۷
علل اصلی بروز گناه	۳۳۸

عنوان	صفحه
غلبه هوای نفس، از نظرقرآن	۳۳۹
علی علیه السلام در باب هوای نفس چه گفته است؟	۳۴۰
بحثی جالب از (سخنرانیهای راشد) درباب هوای نفس	۳۴۱
سبب بروزگناه (غرور از پرده پوشی خدایتعالی است)	۳۴۲
اقوال مفسرین درجواب خطابهٔ: یاایها الانسان ماغرك بربك الکریم	۳۴۳
بیان نظمی نگارنده (درعلل اصلی بروزگناه)	۳۴۴
کیست؟ از عذاب خدا مارا برهاند	۳۴۵
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۳۴۶
نکته‌ای بسیار مهم وقابل توجه درباب ثبت اعمال	۳۴۷
ثبت اعمال از نظرقرآن مجید	۳۴۸
تمام‌افراد عالم پرونده‌ای جداگانه دارند	۳۴۹
پرونده محاکمه مردم چه موقع بجریان قانونی خواهد افتاد	۳۵۰
عموم مردم بلا استثناء باپرونده یانامه خود محشور میشوند	۳۵۱
در موقف حساب مردم بدودسته تقسیم میشوند	۳۵۲
بیان نظمی نگارنده درثبت اعمال	۳۵۳
بیان نظمی نگارنده (خدایتعالی‌بهترین خوانده شده‌است)	۳۵۴
امام علیه السلام در مقام توسل برآمده است	۳۵۵
توسل بقرآن مجید	۳۵۶
عظمت قرآن مجید	۳۵۶
دیگراز وسائل تقرب دوستی پیغمبراکرم است	۳۵۸
چرا قرآن پیغمبررا امی خوانده است	۳۵۹
بیان نظمی نگارنده (بهترین وسائل تقرب)	۳۶۰
در حقیقت ایمان	۳۶۱
ایمان واقعی چیست؟	۳۶۳
افاضه ایمان از طرف خدایتعالی است	۳۶۴
تنها ایمان به یکتائی خدا سعادت را تأمین نمیکند	۳۶۴
صفات ودرجات ایمان	۳۶۵
بیانات ائمه اطهار (ع) درصفات ودرجات ایمان	۳۶۶
زمانی ایمان بمرحله تکامل رسدکه دستورات الهی همه اجراگردد	۳۶۷
خلاصه مطلب درباب ایمان	۳۷۱
بیان نظمی نگارنده (درایمان)	۳۷۱
تکرار سوگند (بعزت خدایتعالی)	۳۷۳
مقام بندگی ومخلوقیت	۳۷۴
خلاصه‌ای ازمعنای رقیت وبندگی	۳۷۴

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده : تنها خدا پناهگاه بنده ومخلوق است	۳۷۶
تجسم صحنه‌ای ازحالات رستاخیز	۳۷۷
قهرخدایتعالی را هم باید درنظرداشت	۳۷۹
تعبیری عجیب ونکته‌ای بسیار جالب	۳۸۱
بیان نظمی نگارنده : مقام تسلیم	۳۸۳
حب دنیا سرمنشأ تمام خطایاست	۳۸۵
امام علیه‌السلام حاجات مهم را پیوست باصلوات تقاضا میکند	۳۸۵
دنیا خوبست ولی.....!!	۳۸۶
دنیا وزندگانی درآن ازنظرقرآن	۳۸۷
دنیا ازنظررسول اکرم (ص)	۳۸۹
دنیا ازنظر امیرالمؤمنین (ع)	۳۸۹
ازکلمات قصارآنحضرت دربارهٔ دنیا	۳۹۱
بیان نظمی نگارنده (درمذمت دنیا)	۳۹۲
عمرخود را بآرزوهای بیهوده تباه نکنید	۳۹۴
عمل صالح‌چیست؟	۳۹۴
نظرقرآن مجید درپاداش نیکوکاران	۳۹۵
ایمان باید توأم بعمل صالح باشد	۳۹۶
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۳۹۸
سبب گریه امام علیه‌السلام	۴۰۰
توصیه امام علیه‌السلام بر گریه‌کردن	۴۰۲
عقیده بعضی ازدانشمندان امروز (درگریستن)	۴۰۳
تعجب نکنید !! لذتی بالاترازلذت گریستن نیست	۴۰۴
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۴۰۶
گریه برای مراحلی‌که در پیش است	۴۰۷
گریه برای مراحل بعد از موت	۴۰۹
اشاره قرآن مجید درباب سؤال قبر	۴۱۱
نتیجه از بیاناتی‌که گذشت	۴۱۳
تجسم صحنه خروج از عالم قبر	۴۱۵
در اولین مرحله رستاخیزمردم بدودسته تقسیم میشوند	۴۱۷
روی سخن به جوانان است	۴۱۸
انتقاد از نوشته های مترلینگ درنفی معاد	۴۲۰
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۴۲۲
خدایتعالی بهترین‌کارگزار است	۴۲۴
توکل چیست ؟	۴۲۵

عنوان	صفحه
حقیقت توکل	۴۲۶
انبیا وپیغمبران درکلیه امور توکل برخدا میکردند	۴۲۶
قلب خود رابا سیمهای نامرئی توکل بمخزن نیرو وقدرت الهی متصل کنید	۴۲۹
بیان نظمی نگارنده (درتوکل)	۴۳۰
افاضه رحمت و ارائه طریق برخدایتعالی است	۴۳۱
بیان نظمی نگارنده (در هدایت)	۴۳۲
غرض اصلی از (خلقت مخلوقات)	۴۳۴
بیان نظمی نگارنده (درشرح موضوع)	۴۳۶
شکر ازنظرقرآن مجید	۴۳۸
شکرسبب مزید نعمت است	۴۳۹
شکرلازمه ایمان‌است	۴۴۰
شکر برخدا شکر برنفس خود است	۴۴۰
شکر یکی ازصفات خداوندی و (شاکرومشکور) ازاسمای حسنیٰ الهی‌است	۴۴۱
مراتب شکر	۴۴۱
روایاتی چند درباب شکر ازاصول‌کافی	۴۴۳
بیان نظمی نگارنده (درشرح موضوع)	۴۴۳
دربیان خوف ورجاء	۴۴۵
دربیان صفت خوف ازخدایتعالی	۴۴۸
عمل‌کردن بهمین یك آیه برای رستگاری‌کافی است	۴۴۸
بهشت برای خائفین است	۴۴۹
بیان نظمی نگارنده درخوف ورجاء	۴۵۱
تسلی درخوف برای حصول رجاء	۴۵۳
دربیان ذکر(یامولای)	۴۵۴
ارتباط قلب باذکرخدایتعالی	۴۵۶
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۴۵۸
ازمراحلی‌که درپیش است باید ازخدایتعالی تقاضای رحمت‌کرد	۴۶۱
یك روایت جامع درباب سؤال ورستاخیز	۴۶۳
بیان نظمی نگارنده (در مواردیکه باید ازخدایتعالی طلب رحمت‌کرد)	۴۶۳
درهرحال باید اعتماد وتوکل بخدا داشت	۴۶۵
وجه‌تکرار درجمله اول	۴۶۶
یکی ازآداب دعا روی را بجانب‌آسمان بلندکردن است	۴۶۷
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۴۶۷
بیانی لطیف ودقیق	۴۶۹
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۴۷۲

عنوان	صفحه
یکی ازشرایط استجابت دعا (اقرار بگناه است)	۴۷۳
اقرار بگناه فقط دراین عالم مؤثراست	۴۷۴
اقرار بگناه ازنظرروایات	۴۷۵
بیان نظمی نگارنده (دراقرار بگناه)	۴۶۵
کسی سزاوارترازخدایتعالی درعفو وعدالت نیست !	۴۷۶
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۴۷۸
طلب رحمت ازخدایتعالی درمواردی چند	۴۷۹
خدایتعالی بهترین میزبانست	۴۸۱
استرحام ازخدایتعالی درموارد صعب ودشوار زندگانی دنیا وآخرت	۴۸۲
استرحام امام علیه‌السلام (ازمراحل بعد از موت)	۴۸۳
تقاضائی جامع (استرحام بروجه دیگر)	۴۸۶
بیان نظمی نگارنده (استرحام درموارد مختلف)	۴۸۷
توسل دیگر برای وصول برحمت	۴۸۹
بعضی ازگفتارهای امام علیه‌السلام مفسرومتمم بعضی دیگراست	۴۹۰
چگونه میتوان نزد خدایتعالی پناهگاهی‌ایجاد نمود	۴۹۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۴۹۱
گرچه سزاوار عفو وبخشش نیستم ولی....	۴۹۴
داستانی ازتفاسیر	۴۹۵
بیان نظمی نگارنده (خدایتعالی خود اهل تقوی ومغفرت است)	۴۹۶
عطای خدایتعالی دراین دنیا بستگی بشناسائی او ندارد	۴۹۷
نتیجه ازاین بحث وشاهد گفتار	۴۹۹
بیان‌نظمی‌نگارنده(خدایتعالی‌بادشمنان‌خودهم درافاضه رحمت‌و نعمت‌نظرداره)	۵۰۰
درکوب دربار باریتعالی (دعاء) است	۵۰۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۰۳
درمعنی (الحفی) وشرح فقره اول	۵۰۴
نکته‌ای بسیار مهم درشرح جمله دوم	۵۰۵
گفتار خدایتعالی مافوق همه گفته‌هاست	۵۰۶
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۵۰۸
اصل تقاضا ودرخواست پس از طلب عفو ورحمت	۵۰۹
صبرچیست وصابر کیست ؟	۵۰۹
عموم اهل ایمان باید ازفضیلت صبر برخوردارباشند	۵۱۱
ای جوانان وای دانشجویان وای‌کسانیکه تازه مکلف شده‌اید توجه نمائید	۵۱۳
خدایتعالی درچند مورد برسول اکرم امر بصبروشکیبائی فرموده است	۵۱۴

عنوان	صفحه
جزا وپاداش صابرین	۵۱۶
خدایتعالی درآزمایش خود بصابرین بشارت داده است	۵۱۷
خدایتعالی درمقام انتقام و معارضه بمثل هم توصیه بصبرقرموده است	۵۱۸
کسانیکه مردم را بصبروادار میکنند از زیانکاری مصون هستند	۵۱۸
اقسام صبر	۵۱۹
روایاتی چند درباب صبر	۵۱۹
قسمت دوم ازفقرات مورد شرح	۵۲۰
صدق گفتار چیست ؟	۵۲۰
قسمت سوم ازفقرات مورد شرح (دربیان اجرعظیم است)	۵۲۱
بیان نظمی نگارنده (درصبروصدق گفتار)	۵۲۲
خیروصلاح هرکس را خدابهترمیداند	۵۲۳
باید خواستارآن چیزی شدکه بندگان شایسته خدا خواستار شده‌اند	۵۲۴
یکی دیگرازشرایط استجابت دعا	۵۲۵
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۲۶
تقاضای طول عمر شرایطی دارد	۵۲۷
طول عمرخوبست ولی بااین شرایط !!	۵۲۹
یکی دیگر ازشرایط تقاضای ادامه زندگی	۵۳۰
رضای خدایتعالی برطول عمر مقدم است	۵۳۱
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۳۲
ذکرمخصوص خدایتعالی چیست ؟	۵۳۳
موضوع دوم ـ سلب توفیق درتقرب ازجهت خودنمائی وریا	۵۳۶
ریا درعبادات ازنظرقرآن مجید	۵۳۶
روایاتی چند در (ریا وریاکاری)	۵۳۷
خوب است دانسته شودکه ریا چیست وریاکارکیست	۵۳۸
علامت ریا	۵۳۹
علاج ریا	۵۴۰
قسمت سوم ـ تقاضای امام علیه‌السلام درفروتنی وخشوع است	۵۴۰
بیان نظمی نگارنده در (ریا)	۵۴۱
باثروت دنیا میتوان متاع آخرت را خریداری کرد	۵۴۲
مال واولاد زمانی ثمربخش است که باعث روشنی چشم باشد والا....!!	۵۴۴
چند تقاضای مهم دیگر	۵۴۵
سلامتی دردین چیست ؟	۵۴۵
تقاضای توفیق طاعت !	۵۴۶

عنوان	صفحه
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۵۴۸
بهترین خیری که ازطرف خدایتعالی برای بندگان نازل شده قرآن است	۵۴۹
ارتباط بیان امام علیه‌السلام بفضیلت ماه مبارك رمضان	۵۵۰
ترجمه خطبه معروف (بیانیه رسول اکرم «ص»)	۵۵۱
ماه رمضان دورانی کوتاه ازیك سفر روحانی است	۵۵۲
شناسائی شب قدر	۵۵۳
پنداری دربارهٔ شب قدر	۵۵۶
اقول درتعیین شب قدر	۵۵۷
حکمت اخفای شب قدر	۵۴۷
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۵۸
چرا امام (ع) تقاضای حج را تکرارکرده است	۵۶۰
حج بپاخاستن و گردیدن است	۵۶۱
درخواست مکرر برای وسعت رزق	۵۶۲
تقاضائی جامع	۵۶۳
رعایت حقوق مردم در درجه اول اهمیت است	۵۶۳
چگونه باید از زیر بار مظالم بیرون رفت ؟	۵۶۴
تقاضای رفع شر ازبروز بدترین صفات درآدمی	۵۶۵
اثرحسادت چگونه ظاهرمیشود	۵۶۶
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۵۶۷
چند تقاضای مهم	۵۶۸
طلب کفایت ازشرسوء اعمال	۵۶۹
شیطان کیست وشراوچیست ؟	۵۶۹
شناسائی شیطان در مرحله اول	۵۷۰
شناسائی ابلیس درمرتبه دوم	۵۷۰
خدایتعالی آدمی را ازفتنه شیطان برحذر میدارد	۵۷۲
خدایتعالی برسول اکرم (ص) ازوسوسه شیطان هشیار میدهد	۵۷۲
ازآنچه که منسوب بعمل شیطان است باید بخدا پناه برد	۵۷۳
شیطان دوست وقرین کسانی میشود که ایمان نداشته ویاست ایمان باشند	۵۷۴
یك داستان کوتاه ازسرسختی شیطان	۵۷۵
قدرت انسانی بالاترازقدرت شیطان است بشرطیکه	۵۷۵
میدان عمل تاخت وتازشیطان همانا ادراك انسانی وابزارکاراوعواطف واحساسات بشری است	۵۷۶
چگونه شیطان درآدمی تصرف میکند	۵۷۸

عنوان	صفحه
چگونه شیطان باروح وهوای نفسانی در تماس است	۵۷۹
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۵۸۰
اصل نتیجه گفتار امام علیه‌السلام برسرهمین یك موضوع است	۵۸۱
تقاضای امام علیه‌السلام برای بعد از دخول درجنت !!	۵۸۲
مردان خدا دربهشت همسرهای زیبا دارند	۵۸۳
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۸۵
شاهکار بیان امام علیه‌السلام درمقام مناجات	۵۸۸
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۵۹۰
امام علیه‌السلام باز زمزمهٔ عشق را سرداده است	۵۹۲
معنی لقاء الله چیست ؟	۵۹۳
معنای لقاء الله ازنظرقرآن مجید	۵۹۳
دلیل دیگر براینکه منظور از (لقاء) دیدار نیست	۵۹۴
آنهائیکه‌امیدبلقاء پروردگاررا ندارند زودباشد که‌نتیجه‌اعتقادخودرادریابند	۵۹۵
رؤیت وملاقات باپروردگار بهیچوجه میسر نیست	۵۹۶
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۵۹۷
(صالح من مضی) و (صالح من بقی) کیست ؟	۵۹۹
امام علیه‌السلام درطریق‌سیروسلوك الی‌الله رویه‌صالحین را خواستارشده‌است	۶۰۰
نام بسیاری ازانبیا را خدایتعالی‌درعداد صالحین ، مخصوص گردانیده‌است	۶۰۱
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۶۰۲
امام علیه‌السلام خواستارایمانی‌پایداروومستقرشده‌تا درپاداش‌اعمال‌عرضه‌نماید	۶۰۳
اخلاص چیست ؟	۶۰۴
خدایتعالی مقرر فرموده است‌که اورا ازروی اخلاص پرستش کنند	۶۰۵
عمل باخلاص ولواینکه موقت باشد نتیجه بخش است	۶۰۶
آنکه را عمل خالص نباشد ازشرابلیس درامان نیست	۶۰۷
چند روایت درباب اخلاص ازتفاسیر	۶۰۷
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۶۰۸
بصیرت در دین چیست ؟	۶۰۹
معنای دین چیست ؟	۶۱۰
دین ازنظرقرآن مجید	۶۱۰
تقاضای درك احکام وفقاهت درعلوم	۶۱۱
آیا فقاهت درعلوم تنها دانش درعلم دین است ؟	۶۱۲
تقاضای رحمت دوجانبه	۶۱۳
تقاضای ورع وپرهیزکاری	۶۱۳

عنوان	صفحه
نور الهی برقلب هر کس که تابد سفید روی گردد	۶۱۴
نزد خدایتعالی چه چیزاست ؟!!	۶۱۵
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۶۱۶
درتمام موارد لغزش باید پناه بخدا برد	۶۱۷
خدایتعالی اهل بخل را ازوخامت عاقبت برحذر میدارد	۶۱۸
غافل وبی‌خبر کیست ؟	۶۲۰
قساوت قلب سبب دوری ازبساط قرب است	۶۲۰
شاهکاربیان‌امام علیه‌السلام (پناه‌بردن‌بخدا ازتمام زشتیهای‌پنهان‌وآشکاراست)	۶۲۱
امام علیه‌السلام درچند مورد دیگر پناه بخدا برده است	۶۲۲
بیان نظمی نگارنده (پناه بردن بخدا ازمواردی چند)	۶۲۳
غیر از درگاه باریتعالی پناهگاهی دیگروجود ندارد	۶۲۵
تقاضای رهائی ازهرگونه شکنجه وعذاب	۶۲۶
تقاضای ترفیع مقام	۶۲۸
رضای خدایتعالی در دنیا وآخرت ازهمه چیزمقدم است	۶۲۹
آخرین مرتبه اصرار	۶۳۰
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۶۳۱
خدایتعالی بندگانرا درستمکاری بایکدیگرامر بعفوو گذشت‌فرموده است	۶۳۳
امرخدایتعالی براینکه سائل را محروم نگردانند	۶۳۴
بیان نظمی نگارنده درفقرات مورد شرح	۶۳۶
خدایتعالی طاعت‌کم را قبول میکند وازگناهان بسیار درمیگذرد	۶۳۷
مصیبت وبلا دردنیا برای اهل ایمان سبب ازدیاد اجردرآخرت است	۶۳۸
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۶۳۹
امام علیه‌السلام خواستار ایمانی درمرتبه یقین است	۶۴۰
یقین صادق‌چیست؟	۶۴۱
آخرین کلام	۶۴۲
بیان نظمی نگارنده درشرح موضوع	۶۴۲
بیان نظمی نگارنده (پایان)	۶۴۳

اِنَّ آثارَنا تدلُّ علینا فانظروا بعدنا اِلی الآثار

* * *

از آثار دیگرمؤلف که تاکنون بچاپ رسیده

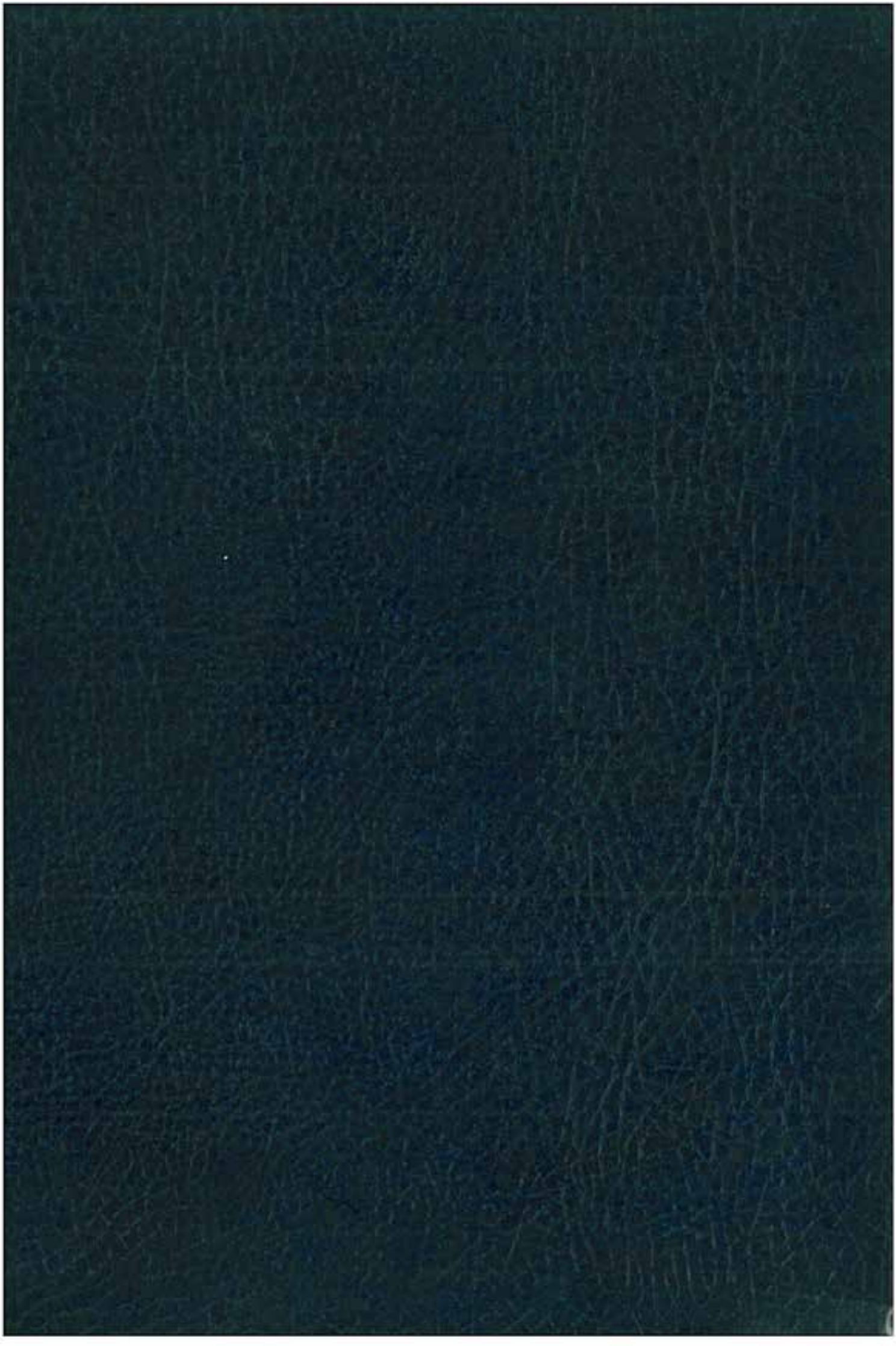
کتاب « **سرنوشت انسان** » است

کتابیست که تحولات جهان واوضاع شگفت آور رستاخیزرا ازنظرقرآن مجید بنحوی بسیار جالب بیان میدارد

کتابیست که صحنه های حقیقی از پیش آمد واقعی حالات انسانی را مجسم میسازد

درآن کتاب عالم اسرار آمیز مرگ و کیفیات زندگی روح سرگشته انسانی را درماوراء طبیعت که از امور پیچیده و مشکل و بغرنج دانش بشری میباشد با بیانی ساده ، واضح وآشکارمینماید

درآن کتاب آیات قرآنی که در اثبات معاد و درباره عالم برزخ و حادثه قیامت وحالات انسانی در مواقف مختلف حشرو نشر و خلاصه آیاتیکه مربوط به آخرین مرحله حیات هر گروه که به بهشت یا دوزخ منتهی میشود موردتفسیر قرار گرفته ، **وبرای هرکس لازم است که تاهراندازه هم اطلاع و علم و ایمان نسبت باین عوالم و مراحل دارد آن کتاب را مطالعه نماید.**



This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.